

# درس های پیرامون فهم و عمل

دكتور عبدالرحمن جمعه

ترجمه: مومن حكيمى

منبع دانلود: [www.EslahOnline.Net](http://www.EslahOnline.Net)

# مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على  
المبعوث رحمة للعالمين سيدنا و مولانا محمد.

« سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ » [البقرة : 32]

تو از هر عیب و نقصی منزهی، ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته ای نیست،  
یقیناً تویی که بسیار دانا و حکیمی

« وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا

حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » [الأنعام : 59]

و کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و کسی آنها را جز او نمی داند. و به آنچه در خشکی

و دریاست، آگاه است، و هیچ برگی نمی افتد مگر آنکه آن را می داند، و هیچ دانه ای در

تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن [ ثبت ] است

و اشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و آن

محمداً رسول الله شهادة نساله جل و علا آن يجعلنا بها  
من عتقائه يوم الدين.

و بعد:

امت اسلامی در آغاز نهضت و حرکتی بسر می برد که عودت امت وسط را اعلان

میدارد، تا یکبار دیگر برای هدایت مردم عرض اندام نماید و از خروج همراه با تمدن

این امت بشارت میدهد تا یکبار دیگر همان نقش را بعهدہ گیرد که الله متعال برایش

تعیین نموده است.

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ

الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ » [آل عمران : 110]

شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته

و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت بازمی دارید، و [از روی تحقیق، معرفت،

صدق و اخلاص] به خدا ایمان می آورید. و اگر اهل کتاب ایمان می آوردند قطعاً برای آنان

بهرتر بود، برخی از آنان مؤمن [به قرآن و پیامبرند] و بیشترشان فاسقند.

برگشت مسلمانان بحیث پیشتازان تمدن انسانی، امروز به یکی از نیازهای مبرم بشری مبدل شده است و این حقیقتی است که هیچ عاقلی از آن انکار نمی‌کند. این امت باید یکبار دیگر برگردد تا بشریت را ازین پرتگاه خطرناک نجات دهد. پرتگاهی که تمدن مادی منکر از وجود الله ایجاد کرده است و اگر در گوشه و کناری به وجود الله معترفند، او تعالی را در غیر مکان شایسته او قرار داده و آنچنان که سزاوار مقام اوست، قدرش را ندانسته اند.

برگشت امت اسلامی بحیث «امت گواه» مستلزم اینست که این امت باید از خواب غفلت بیدار گردیده و با آگاهی کامل و بر اساس فهم و درک همه توانمندیهای خود را بکار اندازد، و بر اساس علم و فکر به عمل و نوآوری پردازد.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» [البقرة: 143]

و همان گونه [ که شما را به راه راست هدایت کردیم ] شما را امتی میانه [ و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط ] قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد

به نظرم یگانه راه این بیداری، که آغاز این نهضت را تشکیل میدهد، اینست که بیشترین تعداد این امت را از عالم بیسواد و ناهمی با همه اشکال آن بیرون آورده و به میدان علم و معرفت داخل سازیم. این کار زمانی ممکن خواهد بود که آن مبانی فکری ای را شرح و بسط دهیم که اساس بیداری اسلامی را در گذشته تشکیل داد و درین قرن إن شاء الله نهضت تمدن اسلامی بر آن بنا می‌یابد.

اکنون که همه جهان در برابر اسلام و مسلمین یکدست شده اند، مفکوره گروه سازی و طرح احزاب و افکار در حال تناقض به هیچ صورت شایسته و مناسب حال مسلمانان نمی‌باشد. اکنون بر تمام این گروهها، احزاب و تجمعات و حتی افراد عادی لازم است که روی نکات مشترکی با هم اتفاق نموده و مطابق آن با اشتراک مساعی عمل نمایند.

آنها بخواهند و یا نخواهند، حتماً باید متفق شوند. زیرا هدف نهایی یکی و آن کسب رضای الله متعال است. و اهداف تاکتیکی مشترک است و آن برگشت امت وسط و گواه بر مردم می‌باشد و وسایل نیز تا حد زیادی با هم نزدیک و همگون است.

لذا لازم دانستم که فکر بیداری اسلامی را درین نوشتار به گونه‌ای تقدیم کنم که تا حد زیادی از التزام حزبی و تنظیمی خارج گردیده و به شکل ساده و قریب به فهم عامه باشد.

اخلاص ما را فرامی‌خواند تا با آواز بلند اعلان کنیم که عمل و مبارزه در راه اسلام در احتکار هیچ فرد و گروهی نیست. و تراثی که از حسن البناء، سید قطب و مودودی و امثال شان باقی مانده است، در ملکیت همه امت بوده و همه امت حق دارد که آنرا بیاموزد، نقد کند، از آن مستفید شود.

اینها ثروت و داشته‌های معنوی ما می‌باشد و باید آنرا در معرض دید همگان قرار دهیم تا هر کسی می‌خواست و می‌توانست از آن مستفید گردد.

### مسیر حرکت این نهضت مبارک:

استاذ دکتور قرضاوی در شرح و تقدیم مسیر این بیداری مبارک بهترین شیوه را بکار برده‌اند. ایشان در شرحی ارائه می‌دارند، از هیچ گروه طرفداری نکرده و از جهد و تلاش هیچ گروهی ولو خیلی اندک بوده است، و خدماتی که از سوی بعضی افراد تقدیم گردیده است، انکار ننموده است. اموری را که قابل نقد دانسته است با بهترین الفاظ مورد نقد قرار داده‌اند، و نکاتی که قابل ستایش بوده است، مورد ستایش قرار داده و نیکی‌های آنرا ظاهر گردانیده است. درینجا خلاصه‌ای از نوشته ایشان را از کتاب «امتنا بین قرنین» «در امت ما در لابلای دو قرن» نقل می‌کنیم:

ایشان می‌فرماید:

«از دست‌آورد های ما درین قرن؛ ظهور حرکات های تجدیدی و زنده‌سازی اسلامی بوده که بخاطر بیداری امت و زنده ساختن آن تلاش داشته و میکوشند تا پراگندگی امت را برطرف سازد، جوانی آنرا تجدید نماید، عقل های آنرا از جمود و عزیمت های آنرا از کسالت آزاد نماید و بیمارها را از ضمیر شان بزداید.

میخواهد این کارها را از طریق تجدید دینی انجام دهد. دینی که رمز وجود، سر بقاء و مصدر عزت و افتخار این امت است. مقصدم از حرکات تجدیدی همان حرکت های است که اسلام را با فکر شمولی، وسطیت و عمق دیدگاه آن تمثیل می نماید.

### 1 - اخوان المسلمین:

حرکت اخوان المسلمین که از مصر آغاز یافت و بدست جوان ملهم «حسن البناء» در سال 1929 تأسیس گردید. در اندک مدتی گسترش یافت و همه کشور های عربی را در بر گرفت و در اواخر این قرن امتداد آن به هفتاد کشور اسلامی و خارج جهان اسلام رسید. این حرکت مبارک تلاشهای خود را روی ساختن نسلهای جدیدی متمرکز ساخت

که اسلام را به درستی و صورت صحیح آن بفهمند، بعد از آنکه هجوم گمراه کن جنگ فکری و استعمار فرهنگی عقلیت مسلمانان را ملوث گردانیده بود، ایمان خود را به اسلام تجدید نموده و اسلام را بحیث هدف اساسی امت معرفی نموده و مرجع و مأخذ قوانین آن بدانند که باید از هر گمراهی بسوی آن برگشته و اختلافات خود را در روشنی آن حل و فصل کنند. عمل کردن به اسلام را بیاموزند و تمام شؤون زندگی خود را مطابق منهاج و دساتیر آن استقامت بخشند و آن بخشهای زندگی را که فاسد شده است، اصلاح سازند، کجروی ها را براه راست آورند، نقاط ضعف را تقویت کنند آن بخش های زندگی را که آلوده شده است، تزکیه نمایند.

عمل و مبارزه بخاطر اسلام را بیاموزند و جهاد در راه اسلام با هر وسیله ممکن را پیشه سازند، همه وسایل مشروع علمی و عملی، مادی و روحی را بکار اندازند تا کلمه اسلام بلند و شریعت اسلامی حاکم گردد و قیادت و رهبری بدست امت اسلام قرار گیرد.

مؤسس این حرکت درین راه شهید شد و بعد از وی مردان مخلص دیگری ازین حرکت چون عبدالقادر عوده، محمد فرغلی، یوسف طلعت، سید قطب، کمال سنائیری رحمهم الله و دهها تن دیگر جام شهادت نوشیدند. همچنان تعداد کثیری از جوانان مؤمن و مخلص این حرکت تحت تعذیب و شکنجه جان باختند و من شاهد صحنه هایی بودم که این جوانان بعد از آنکه تحت شکنجه و تعذیب به شهادت می رسیدند، جسد شانرا در کمپلی پیچانده و در صحرای گمنام زیر خاک می کردند و آخرالامر در مقابل اسم او می نوشتند که به تاریخ ... از زندان رها شد.

علی‌الرغم این برخوردهای وحشیانه و خشن، حرکت زنده ماند و بدون سستی و ضعف، با قوت تمام بحرکت خود ادامه داد، یأس را بخود راه نداده و با امیدواری کامل بسوی آینده‌های درخشان راه خود را به پیش برد. اگر چه موانعی که درین راه ایجاد شد، سیر آنرا بطی ساخته و از امتداد آن تا حدی جلوگیری نمود، امروز این جماعت به بیشتر از هفتاد کشور گسترش یافته و در هر گوشه و کنار جهان پیروانی دارد که بعضی از آنها تحت نامها و پرده های مختلف فعالیت دارند، و یکتعداد شان بحیث احزاب قانونی به شکل آزاد کار می کنند، مانند یمن، اردن، اندونیزیا و غیره.

## 2- جماعت اسلامی - هند و پاکستان:

در شبه قاره هند حرکت «جماعت اسلامی» براه افتاد. این حرکت در سال 1941 توسط علامه ابوالاعلی المودودی تأسیس گردید و از همان ابتدای تأسیس، اهداف خود

را اعلان نمود که همانا دعوت بسوی عبادت الله واحد و لاشریک بوده و حاکمی جز الله را نمی‌پذیرند و یکی دیگری را به خدایی نمی‌گیرند تا برایشان شریعت وضع کرده و حلال و حرام را برای شان معین نماید.

امام مودودی همچنانکه از ایمان قوی برخوردار بوده و از دین خود احساس عزت می‌نمود، از قوت عقلانی در شرح مسایل و علم وسیع و دیدگاه واضح برخوردار بوده و دارای همت بلند، اراده صادق بود.

او معتقد بود که بشریت درین قرن گرچه در مدارج بلند علم و تخنیک قرار دارند، اما بیشتر از هر وقت دیگری به دیدگاه سالم و راشد و جماعت صالح نیاز دارند تا آنرا اسوه خود قرار داده و ارزشهای آنرا پیروی نماید و درین جهان هدایتگری بهتر از اسلام و گروه سالم تری از پیروان اسلام وجود ندارد.

استاد مودودی سعی و تلاش قابل تقدیری درین راه براه انداخت، تا شامل بودن اسلام را شرح نموده و به مردم بفهماند که اسلام شامل عقیده، عبادت، اخلاق، آداب، قوانین و نظام بوده و باید درین مجالها شریعت الهی حاکم گردد. او مفکوره «حاکمیت الله» را طرح نمود و استاد سید قطب این مفکوره را از وی اقتباس کرده و با دمیدن روح خود توضیح بیشتری به آن داد و درخشان ساخت.

بعضی از نویسندگان که از فکر اسلامی بی‌خبر مانده‌اند، گمان می‌کنند که مفکوره «حاکمیت» اختراع مودودی بوده و سابقه در فکر اسلامی ندارد و جز خوارج کسی از آن تذکری نداده‌اند.

در حالیکه این نظر آنها کاملاً نادرست می‌باشد. زیرا ما در نوشته‌های علمای اصول فقه مشاهده می‌کنیم که آنها بحث‌هایی از یک سلسله مقدماتی دارند و آنها را در باب علم ضروری می‌دانند، بخشی ازین بخشها به مسأله حکم تعلق می‌گیرد و ضمن آن از «حاکم» نیز سخن می‌گویند. همه علماء متفق‌اند که حاکم مطلق الله متعال است و پیامبر صلی الله علیه وسلم وظیفه ابلاغ حکم الله را بعهدہ دارد و شخص مجتهد حکم شارع عزوجل را توضیح و تفسیر می‌نماید.

جماعت اسلامی در ایام زندگی مودودی ترکیز بیشتر روی نخبگان جامعه داشته و به جمهور مردم و قاعده مردمی آنقدر توجه نداشت. علاوه‌تاً توجه جدی به دانشجویان داشته و در تربیت و تنظیم آنها تلاش می‌ورزید.

ولی اکنون، بعد از آنکه با اخوان المسلمین در کشورهای عربی در ارتباط شدند،

توجه به مردم را نیز آغاز نموده و در بین عامه مردم نیز حضور یافته و آنها را در معارک بر ضد دشمنان اسلام در داخل و خارج تنظیم و تربیت می نمایند.

حقیقت اینست که بین اهداف اخوان و اهداف جماعت اسلامی هیچ فرقی وجود ندارد. جز اینکه اخوان توجه بیشتری به تربیت افراد می نماید و جماعت اسلامی بیشترین توجه را به اعمار فکری افراد معطوف می دارد. جانب روحی در اخوان قوی تر بوده و ادبیات اخوان درین بخش غنی تر می باشد. شاید شخصیت هر دو رهبر تأثیر خود را درین دو تنظیم و افراد آن داشته است. زیرا مودودی بیشتر یک مفکر قوی است تا یک مربی، و حسن البناء مربی ماهر است تا یک مفکر قوی.

همچنان توجه به جانب جهادی در اخوان واضح تر از جماعت بوده و توجه بیشتر به جمهور امت دارند.

### 3- جمعیه العلماء - الجزایر

در الجزایر حرکت تجدیدی دیگری تحت قیادت عالم و مصلح سلفی عبدالحمید بن بادیس براه افتاد. او سازمان «جمعیه العلماء الجزایر» را با تعدادی از علماء و برادران همفکر خود تأسیس نمود. کار اساسی آنها را انشای مدارس تشکیل میداد تا مردم را از اسلام آگاه گردانیده و در مقابل جریان استعماری مقاومت نمایند که از سوی فرانسه بخاطر تغییر هویت و ولاء مردم الجزایر براه انداخته شده بود.

آنها تأکید داشتند که هویت این ملت را دین اسلامی و زبان عربی تشکیل میدهد. به همین علت کار اساسی شیخ و جمعیت تحت رهبری او این بود که مردم را دوباره به سوی دین شان رهنمایی کنند تا هویت خود را دوباره بدست آورند. او این کار را از طریق مساجد، مدارس، مجله و ترانه های اسلامی انجام داد. به همین مناسبت این ترانه از زبان همه ملت الجزایر شنیده می شد که:

شعب الجزایر مسلم و الی العروبة ینتسب  
من قال حاد عن اصله او قال مات فقد کذب

مردم الجزایر مسلمان است. و به عروبت منسوب می باشد.

کسیکه گفته است که ازین اصل خود دور شده و یا مرده است دروغ می گویند.

شیخ بن بادیس در مسجد قرآن را تفسیر می نمود و مجله الشهاب را نشر می نمود. درین مجله او و برادرانش چون ادیب برجسته شیخ علامه محمد البشیر الابراهیمی مضامین می نوشت.

این دانشمند بعدها در مجله «البصائر» مقالات درخشان و آتشین می نوشت که از

لابلای آن نور به هر طرف پراکنده شده و شعله های آتش بهر طرف زبانه می کشید. او در ولایت های مختلف الجزایر می گشت و با افراد ملت خود صحبت می کرد تا همه آنها را حول کلمه ایمان و تحت لوای اسلام جمع نماید. بدون شک همین حرکت بود که ملت الجزایر را بیدار نمود و از نگاه عقلی و نفسی آماده ساخت تا بزرگترین انقلاب را بر ضد استعمار فرانسوی براه انداخته و آزادی خود را بدست آورد. از آثار بارز این حرکت «ملتقیات الفکر اسلامی» است که بعد از استقلال الجزایر بوجود آمد.

#### 4- حرکت النور - در ترکیه

در ترکیه نیز حرکت اسلامی و فعالیت های اسلامی بعد از آن آغاز شد که سیکولرستان تحت قیادت مصطفی کمال «آتاترک» قیادت ترکیه را بدست گرفته و همه مظاهر اسلامی را که از خلافت اسلامی بیادگار مانده بود، ملغی اعلان نمود. احکام شرعی را حتی از احوال شخصی گرفته تا فرهنگ و تعلیم، و تقالید و مظاهر زندگی تغییر داد و آنرا به زور آتش و آهن عملی ساخت و اعلان نمود که هیچ کسی حق ندارد جز کلاه شیپو بسر کند، اگر چه شیخ دینی باشد. امام های مساجد حق دارند که فقط در داخل مسجد و حین القای خطبه عمامه بسر کنند، برای زنان مجاز نیست که حجاب را مراعات نمایند، تعلیم دینی در مدارس ملغی گردید و خطرناکتر از همه، با زبان عربی دشمنی را آغاز نمودند و زبان ترکی که قبلاً به حروف عربی نوشته می شد و تراث علمی بزرگی در آن وجود داشت، به حروف لاتینی بدل نمودند و وحشتناک تر از همه، اذان به زبان عربی را در مساجد منع کردند.

درین عصر سخت ترین محنت بر ملت ترکیه نازل شده بود ملت ترکیه در برابر این طغیان تا حد توان خود مقاومت کرده یکی بعد دیگری به شهادت رسیدند، تا آنکه مغلوب قوت دشمن گردیده و این وضعیت تا مدتی ادامه یافت در چنین شرایط دشوار بود که مرد ربانی قیام کرده حرکت اسلامی را بخاطر زنده نگهداشتن ایمان در قلوب مردم و روشن نگهداشتن شعله آن براه انداخت تا نور ایمان کاملاً در قلبها خاموش نشود. و چون ایمان باقی بماند، ممکن است که روزی ملت ترکیه دوباره بحرکت آمده و بر اساس ایمان خود قیامی را آغاز کند.

علامه بدیع الزمان سعید النورسی حرکت النور را براه انداخت. حرکت او بیشتر یک



حرکت فرهنگی و تربیتی بود که به هدف روشن ساختن عقل‌ها و بیدار سازی قلبها و بلند بردن همت‌ها براه انداخته شد و میخواست تا بوسیله ثقافت ایمانی صحیح و دارای تأثیر قوی به اهداف خود برسد.

شیخ نورسی در برابر محاکم آتاتورکی مورد محاکمه قرار گرفته و به حبس محکوم گردید. ولی او با کمال بی‌پروایی گفت:

« رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ » [یوسف : 33]

یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند. او بر دعوت خود ثابت قدم باقی ماند تا آنکه در سال 1960 وفات نمود. روحش شاد و یادش گرامی باد

### 5- حزب سلامت - ترکیه

شکی نیست که از آثار حرکت شیخ نورسی و تفاعل آن با حرکت حسن‌البناء و مودودی بود که حرکت اسلامی شامل تحت‌قیادت مرد مستحکم و سیاسی ماهر و کاردان، دکتور نجم‌الدین اربکان، بوجود آمد. حرکتی که ارکان و پایه‌های سیکولاریزم که از سوی اردوی ترکی حمایت می‌شد. را بلرزه در آورد. زیر این اردو در مدار زمان طویل از هر نوع فکر و صاحب فکر اسلامی فارغ شده بودند.

ایشان بعد از مدتی «حزب سلامت» را تأسیس کرد و از طریق انتخابات به پارلمان و ریاست حکومت رسید، اما باز هم جلو او را گرفتند. بعد از آن «حزب رفاه» را بنیان گذاری کرد و در انتخابات اکثریت کرسی‌ها را بدست آورده و به ریاست حکومت رسید، اما اردو با یک کودتای سفید حکومت او را سقوط داده و خودش را روانه زندان کردند. بعد از آن حزب فضیلت را ایجاد کرد و تا نوشتن این سطور به مبارزه خستگی ناپذیرش ادامه می‌دهد.<sup>1</sup>

### 6- حزب العدل و الاحسان:

در ثلث اخیر قرن گذشته حرکت «العدل والاحسان» در المغرب عرض اندام کرد. مؤسس این حرکت مرد دعوت و تربیت، شیخ عبدالسلام یاسین بود.

این شخصیت اگر چه تمایل صوفیانه داشت، ولی به شمولیت اسلام ایمان داشته و حرکت فراگیر و اصلاح‌شاملی را براه انداخت و معتقد بود که اصلاح باید جوانب

---

1 - حدود یک سال قبل از ترجمه این کتاب به جوار حق پیوست در حالیکه شاگردانش، رجب طیب اردوگان و عبدالله گل قوی ترین حکومت اسلامی را رهبری می‌کنند. مترجم

روحی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در بر گیرد. از شیخ مجموعه از کتابها بجای مانده است که منهج او را شرح میدهد دیدگاههای اصلاحی را توضیح میدهد. او معتقد بود که تربیت ایمانی، اسوه محمدی دیدگاه انقلابی در امر اصلاح و تجدید باید همزمان در نظر گرفته شود.

### 7- حرکت توحید و اصلاح المغرب:

در المغرب حرکت دیگری بنام «حرکة التوحید والاصلاح» تحت قیادت دانشمند بزرگوار و اصولی دکتور احمد الریسونی و تعدادی از دعوتگران سابقه مانند عبدالله بن کیران و سایرین ایجاد گردید. این حرکت، فقه نصوص، فقه مقاصد و فقه واقع را در کنار هم قرار داده و ثبات و انعطاف پذیری و اصالت و معاصرت را با هم یکجا نمودند. در امور تنظیمی حرکت و در موافق سیاسی ای که اتخاذ نمودند از تجارب دعوت های معاصر استفاده کامل نمودند.<sup>1</sup>

### 8- المجلس الأعلى و حزب العدالة اندونیزیا

در اندونیزیا در ثلث اول قرن گذشته حرکتی بنام «المجلس الأعلى للدعوة الإسلامية» تحت قیادت استاد مجاهد دکتور محمد ناصر رحمه الله تأسیس گردید. این حرکت با تمام قوت در برابر هجوم دهشتناک تبشیری که به هدف نصرانی سازی اندونیزیا براه افتیده بود مقاومت نمودند. به امتداد این حرکت امروز در قالب احزاب متعددی وجود دارد. همچنان حزب عدالت که امتداد اخوان المسلمین است درین کشور تأسیس گردید و امروز مجموعه بزرگی از جوانان آگاه و مثقف در آن جمع شده که آگاهی کاملی از دین، وطن، جهان و عصر خود دارند.

### 9- دعوت سلفی سعودی

از کشور عربستان سعودی حرکت «دعوت سلفی» آغاز یافت. محور اساسی این حرکت را دعوت بسوی توحید ربوبیت، توحید الوهیت و توحید در اسماء و صفات تشکیل میداد. و بیشترین ترکیز را روی رهایی توحید از خرافات شرکی، قبر پرستی نموده و طرفداران اشاعره و ماتریدی را که اسماء و صفات خبری را تأویل می کردند،

1- این حرکت اخیراً حزب سیاسی را تشکیل داده و در انتخابات اکثریت کرسی های پارلمان را بدست آوردند و فعلاً ریاست حکومت را بدست دارند و عبد الإله بن کیران صدر اعظم حکومت المغرب می باشد.

زیر شدیدترین انتقادها قرار داد.

درین راستا بیشترین استفاده را از تراث علمی امام بن تیمیه و شاگردش ابن القیم نمودند و در دعوت و مباحثات خود آنرا و نوشته‌های مجدد الجزیره شیخ محمد بن عبدالوهاب را بکار بردند این حرکت به مصر نیز امتداد یافت و جماعت انصار السنه، بدست شیخ محمد حامد الفقی تأسیس گردید و در شام توسط محدث بزرگ شیخ ناصر الدین الألبانی و در هند و پاکستان توسط جماعت اهل حدیث امتداد یافت. این گروه‌ها به تشدد در فروع‌ات معروف بوده و به ظواهر نصوص توجه بیشتر داشته به مقاصد توجه کمتر دارند و تغیر زمان و مکان را در نظر نمی‌گیرند به امور اختلافی بیشتر از امور اتفاقی مصروف اند. در عصر حاضر گروهها و جماعتی زیادی ازین فکر نمایندگی می‌کنند.

### گروههای متشدد:<sup>۱</sup>

در مصر «جماعة الجهاد» و «الجماعة الاسلامیة» تأسیس گردید این دو گروه معتقد به استخدام قوت سلاح و مقاومت مسلحانه بر ضد حکامی هستند که مطابق شریعت الهی حکم نمی‌کنند.

امتداد این حرکت به الجزایر و سایر کشور های اسلامی<sup>۲</sup> آنها داخل برخورد های شدیدی با حکومت ها گردیده و این برخورد ها اضرائی را به شهروندان بیگناه نیز وارد آورد.

در بیشتر اوقات قوت های امنیتی سبب تحریک آنها گردیده و برخورد هایی را شکل دادند. بخصوص اینکه این گروهها از «صعید» مصر نشئت کرده بود و اهالی این منطقه هیچ نوع اهانت را تحمل نداشته و انتقام را هیچ وقت فراموش نمی‌کنند. در بعضی جاها افکار گروه «التکفیر والهجرة»<sup>۳</sup> داخل این گروهها گردید. این گروه تنها حکام را تکفیر نمی‌کردند بلکه همه مردم را تحت این حکم قرار داده خون ها و اموال مردم را مباح دانستند.

1 - در سالهای هفتاد عرض اندام کردند. و اخیراً بعد از پیروزی انقلاب مصر احزاب سیاسی را تشکیل داده و شامل پروسه سیاسی گردیدند.  
 2 - و در کشور لیبیا، الجماعة المقاتله و قبل از سقوط قذافی از فکر خود مراجعه نمودند و بعد از سقوط قذافی تحت رهبری عبدالحکیم بالحاج شامل پروسه سیاسی گردیدند.  
 3 - الهجرة والتکفیر بدست مصطفی شکری در مصر تأسیس گردید.

گرچه بین گروه تکفیری و جماعت الجهاد فرقهای دیدگاهی بزرگی وجود داشت. در بعضی جاها خصوصاً در الجزایر دستگاههای جاسوسی دولت درین گروهها نفوذ کرده و کارهای زشتی را انجام دادند که منسوب به این گروهها گردید در حالیکه از سوی همین جواسیس صورت گرفت ازین گروهها تراش فکری قابل تذکری باقی نمانده است تا آنها را مورد محاکمه قرار دهیم. بجز چند رساله که تحت عنوان «الفریضة الغائبة» نوشته اند و مطلب شان فریضة جهاد می باشد. این رساله ها هیچ جوابی در برابر سوالاتی که از سوی مردم مطرح میگردد، ندارند تا دیدگاه آنها را در برابر قضایای بزرگ مطرح در ساحه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شرح دهد.

بهرصورت جوانب منفی این گروهها بیشترین تأثیر منفی را روی حرکات اساسی و بزرگ اسلامی که وسطیت و اعتدال را تمثیل نموده و هر نوع عنف و خونریزی را رد می کرد، گذاشت، گروههایی که با قدمهای راسختر وارد میدان شده و عمر بیشتر و قاعده وسیع تری ازین گروههای جدید التاسیس داشتند.

وسایل و رسانه های غربی نیز به تبلیغات و بزرگنمایی این گروهها پرداختند و مقصد شان تشویه چهره اسلام و تخویف مردم از عودت و بیداری اسلامی بود.

و اخیراً نوشته هایی را از جماعت الجهاد در مصر خواندیم، بخصوص از رهبران آنها که در زندان قانع شدند که عنف و تشدد هیچ فایده ای ندارد. و جز خون ریزی و تلفات جانبین نتیجه دیگری را در پی نداشت، لذا به فکر ایجاد احزاب و گروههایی سیاسی ای شدند که از آنها و افکار شان نمایندگی نماید.

و به این ترتیب به همان نقطه ای قرار گرفتند که اخوان را در همان نقطه مورد انتقاد قرار میدادند و اما قابل تأسف و تأثر اینست که هر یک ازین گروهها از صفر آغاز می کنند، و نمیخواهد که از امثال خود درس و عبرت گرفته و از تجارب آنها استفاده نمایند، بلکه هر کدام میخواهد که خودش تجربه نموده و به همان نقطه ای برسد که دیگران را مورد نقد و بدگویی قرار میدادند. و لاحول ولا قوة الا بالله

همچنان، حرکات اسلامی بزرگ نیز نتوانستند که در شکل و دیدگاههای خود تطور و دگرگونی مثبت ایجاد نمایند و به آن اندازه ای که از آنها توقع می رفت، کاری را انجام دهند، گرچه تغییرات قابل لمس در بعضی قضایا رونما گردید که از توانمندیهای تجدیدی مزده می دهد و نشان میدهد که جریان تجدیدی بر جریان تقلیدی در حال غلبه می باشد، گرچه تا هنوز طرفداران بیشتر و قوی ای دارند.

### تعدد احزاب:

یکتعداد کثیری از دعوتگران و مفکرین بزرگ خیلی آرزو داشتند که حرکت های اسلامی در یک حرکت جهانی اسلامی، متحد شوند. این آرزو گرچه خیلی زیبا و خوش آیند است، اما بر وفق سنتهای الهی دستیابی به آن خیلی بعید است.

زیرا قیام حرکت واحد جهانی تقاضا می کند که اعضای آن بر یک هدف نهایی اتفاق نموده و اهداف نزدیک شانرا یکسان ترتیب دهند، وسایل واحد اختیار نموده و آنرا همآهنگ سازند و مفاهیم اساسی خود را نیز یکسان ترتیب کنند و بر اشخاص و افرادی که باید این کشتی را قیادت کنند، با هم به اتفاق برسند. دستیابی به این امور آسان نیست و حتی در زمره ناممکن داخل می شود.

لذا تعدد احزاب و گروههای اسلامی که بر اساس تنوع و تخصص بوجود می آید، هیچ ممانعتی در آن نمی بینم و نه از آن بعنوان یک واقعیت انکار میکنیم. اما اگر بر اساس تناقص و برخورد ایجاد شده باشد حقیقتاً قابل تردید و تشویش خواهد بود.

بنابراین به صراحت می گوئیم که موجودیت احزاب و گروههای متعدد هیچ ضرری ندارد، بشرط اینکه در تناقض با یک دیگر نبوده و بین شان تا آخرین حد ممکن تفاهم و همکاری وجود داشته و در قضایای سرنوشت ساز در یک صف واحد و مستحکم در کنار هم بایستند و یکی موقف دیگری را استحکام بخشند.<sup>1</sup>

### پیشتان نهضت و بیداری اسلامی:

دکتر یوسف القرضاوی می گوید:

«زمانی که از عوامل و اسباب بیداری و نهضت اسلامی و عناصر تشکیل دهنده آن صحبت می کنیم باید این حقیقت را از یاد نبریم که بیداری معاصر که آثار و مظاهر آنرا از سالهای هفتاد این قرن مشاهده می کنیم، در فراغ و به صورت یکباره تولد نشده است. این بیداری و نهضت در حقیقت، امتداد حرکات تجدیدی و خیزشهایی است که از جزیره العرب بدست محمد بن عبدالوهاب (ت 1206 هـ - 1792 م) آغاز یافت و بسوی حرکت و دعوت سنوسی در لیبیا بدست محمد بن علی السنوسی (ت 1272 هـ - 1859 م) رفت و از آنجا بالای حرکت رهبر دینی و انقلابی مجاهد محمد احمد

1 - ( أمتنا بین قرنین ) ، یوسف القرضاوی ، ص 65-76 ، دار الشروق ، القاهرة ، 2000م .

المهدی گذر کرد که در جنوب وادی نیل شریعت اسلامی را حاکم گردانید و از آنجا بدست مرد مجاهد، دشمن استعمار، دعوتگر «الجامعة الاسلامیه» جمال‌الدین افغانی (ت 1302هـ - 1885 م) رسید. و با مبارزات ادیب مصلح و دشمن استبداد عبدالرحمن الکواکبی (ت 1320هـ - 1802 م) در آمیخت.

تاریخ معاصر هرگز دعوتگر بزرگ شاگرد رشید سید جمال‌الدین افغانی و شریک او در تحریر نشریه «العروة الوثقی» را فراموش نخواهد کرد و نقشی را که این مرد پیشتان در میدان بیدار سازی و تجدید دینی و اصلاح فکری و تعلیمی اداء کرده همیشه بیاد خواهد داشت.

این بزرگمرد سرتاج مدرسه عقلی جدید امام محمد عبده است که در سال (1323هـ - 1905 م) وفات گرد.

### بزرگمردان قرن بیستم:

اینهایی که ذکر نمودیم مربوط به ما قبل قرن بیستم می شوند. و اما قرن بیستم نیز مردان قابل ذکر دارد که نقش شان درین کاروان خیلی بارز و قابل تمجید است.

#### رشید رضا :

از آنجمله، شاگرد شیخ محمد عبده، همسفر و ناشر علم اوست، که از استادش استقلال فکری و انقلاب بر ضد جمود و تقلید را اخذ نمود و علم حدیث را بر آن افزود و مدرسه سلفیت را بحرکت آورد. و به این ترتیب، قدیم و جدید را بهم آمیخت، بین معقول و منقول موازنه ایجاد کرد، و بالآخره ممثل حقیقی «سلفیت تجدیدی» گردید و اصالت و معاصرت را با هم یکجا کرد. این مرد بزرگ علامه سید رشید رضا ناشر مجله «المنار» و نویسنده تفسیر «المنار» و کتابهای دیگری است که در عصر خودش بهترین نمونه ها و چرغهایی هدایت بود (ت 1354 هـ - 1935 م)

#### سعید النورسی (رح) :

دعوتگر آموزگار، مجاهد صبور، دانشمندی که با سکولاریزم آتاترک و پیروان مصطفی کمال در آویخت و با طغیان بیدینان مقابله کرد، با تربیت و قدوة نیک، و با کتابها و رسایل ارزشمند و با ثباتی که در مقابل باطل نشان داد، شعله های ایمان را در قلب های ترکها را روشن ساخت او شیخ بدیع الزمان سعید النورسی بود که در سال (1960 میلادی) وفات کرد.

## حسن البنا (رح) :

درین کاروان مرد قرآنی و معلم ربانی دیگری نیز حضور دارد، دعوتگری که در دعوت خود شمول و توازن اسلام را و ربانی بودن و واقعیتگری آنرا انعکاس داد، فکر را با حرکت ارتباط داد و علم را با عمل در آمیخت، تربیت و جهاد را با هم یکجا ساخت. پاگیزی عقیده سلف را با روحانیت تصوف سنی مزج نمود و بسوی اسلام بحیث عقیده، نظام، دین، دولت، عبادت و قیادت، شمشیر و کتاب دعوت کرد با فساد و ظلم در داخل مبارزه کرد و با استعمار خارجی و صهیونیزم جنگید.

نسلی را مطابق اسلام تربیت کرد که الله را غایت خود قرار داده و اسوه رسول الله را رهبر خود گرفتند، قرآن را قانون خود و جهاد راه همیشگی خود دانستند و مردن در راه الله را بلندترین آرزوی خود قرار دادند. این بزرگ مرد تاریخ امام حسن البناء، مؤسس بزرگترین حرکت اسلامی معاصر است که در سال (1368 هـ) مطابق (1949) میلادی بدست عمال استعمار شهید شد.

او اساسات عمل و مبارزه اسلامی را وضع نمود که شاگردانش مانند انوار صبح صادق بر اساس همین مبادی به هر طرف منتشر و پرده‌های ظلمت را دریده و دعوت اسلامی را در روی زمین نشر نمودند.

خواست الله متعال این بود که محنت‌ها و ابتلاءات پی در پی برهمسنگران و شاگردانش فرود آید، این محنت سبب شد که آنها به مناطق مختلف در شرق و غرب زمین پراکنده شوند و همراه با آنها دعوت و بیداری اسلامی نیز در دنیا انتشار یابد.

## ابوالاعلی المودودی (رح) :

قافله سالار دیگر این کاروان مبارک، مفکر بزرگ و مجدد عصر، صاحب دید عمیق، تحلیل دقیق، نقد کننده تمدن غربی و دعوتگر آگاه بسوی نظام اسلامی، صاحب کتابها و رسایل متعدد که به دهها زبان ترجمه شده است، مردی که در مقابل دعوتگران غرب‌گرایی مقاومت کرد و با منکرین حدیث مقابله نمود و با مدعی نبوت و رهبر فرقه قادیانی مصاف داد و با خرافات پیشگان و مقبره نشینان و مقلدین خشک مبارزه نمود این مرد، مؤسس بزرگترین جماعت اسلامی در شبه قاره هند، علامه ابوالاعلی المودودی (ت 1399 هـ - 1979 م) است. که اگر چه با استاد حسن البناء ملاقات نکرده بود، اما اصول دعوت او کاملاً موافق با اصول دعوت ایشان است.

بعدها شاگردان این دو مکتب دعوت با هم ملاقی شده و در بخشهایی مختلفی با هم

تعاون و همکاری نمودند. بخصوص در اروپا، امریکا و شرق دور فعالیت های مشترکی با هم داشته اند.

### عبد الحمید بن بادیس (رح) :

ازین جمله، دانشمند و دعوتگر آموزگار نیز قابل تذکر است مردی که با قرآن زندگی کرد و قرآن را تفسیر و تطبیق نمود و بسوی سلفیت آگاه و روحانیت پاک از بدعات دعوت نمود با جمود فکری، انحراف اعتقادی و کجروی های سلوکی مقابله کرد و علم را با تربیت پیوند داد.

این آزاد مرد، مؤسس «جمیعة العلماء» در الجزایر و مدیر مجله «شهاب» بود که مانند اسم خود نوری برای هدایت انسانهای حیران و آتش پاره های برای راندن شیطان بحساب می رفت، او شیخ اصلاح گر عبدالحمید بن بادیس بود که در سال (1359 هـ - 1940 م) وفات کرد.

### مصطفی السباعی (رح) :

دعوتگر فقیه، صابر و مجاهد، صاحب روح درخشان و بیان شکر ریز و عقل باز، شخصی که در برابر دشمنان سنت نبوی قیام نموده و با برهان و حجت خاموش شان کرد و با مدعیان سیکولاریزم مقابله نموده و از میدان خارج شان ساخت، مؤسس حرکت اسلامی در سوریه و منشی مجله «حضارة الاسلام» و صاحب کتابهای ارزشمند و رسایل نافع، شیخ دکتور مصطفی السباعی است. (ت 1358 هـ - 1965 م)

### سید قطب (رح) :

مرد آهنینی که در اوج عزت و عزیزت زیست و مردانه در پای افکارش جان داد. مردی که در راه الله آزار و اذیت فراوانی را متحمل شد ولی سستی و ضعف در عزیزتش راه نیافت و احساس شکست و ناتوانی نکرد، مردی که ریسمان دار را بگردن انداخت ولی یک سرموی از افکا و مبادی خود عقب نرفت.

صاحب قلم رسا و ادب بلند، و روح آزاد و بیان نورانی و منهج واضح و فکر انقلابی، نویسنده «التصویر الفنی» و «العدالة الاجتماعية فی الإسلام» و «فی الظلال القرآن» و «معالم فی الطریق» و سایر کتابها که یه اکثر زبانها ترجمه شده و در شرق و غرب نشر گردید ادیب بزرگوار، شهید سید قطب است که در سال (1386 هـ مطابق 1966) میلادی به شهادت رسید.

### محمد الغزالی (رح) :

ازین جمله، دعوتگر بزرگ نویسنده توانا، خطیب سخنور، ادیب دعوت اسلامی و



زبان حق‌گوی و صادق حرکت اسلامی، تعبیر کننده ضمیر جمهور امت، مردی که با ظلم اجتماعی و استبداد سیاسی و استعمار صلیبی دست و پنجه نرم کرد. در برابر تدین مغشوش و فهم نادرست از اسلام قیام نمود و با جملات گهربار و کتب نورانی خود شرق و غرب را منور ساخت، این مرد بزرگ شیخ محمد الغزالی است. (ت 1416 هـ - 1996 م)

### قهرمانی‌ها و ثبات بی مثال:

نباید فراموش کنیم که درین کاروان قهرمانهای ماندگاری حضور داشتند که مواقف و قربانی هایشان برای همیشه ثبت تاریخ خواهد بود. مردانی که در تعهدی که با الله عزوجل داشتند صادقانه وفا کردند، تعدادی از آنها نذرانه خود را تقدیم نموده و به کاروان شهداء پیوستند و شماری هنوز هم درین مسیر با قامت استوار در حرکت اند. تعدادی ازین مردان را که من می شناسم، جز حق و صدق و جز خیر و نیکی از ایشان بیاد ندارم. امثال قاضی دانشمند، فقیه دعوتگر عبدالقادر عوده و عالم دعوتگر شیخ محمد فرغلی و وکیل نیک سیرت ابراهیم و جندی راستکار و صبور یوسف طلعت است که در سال (1954 م) توسط جمال ناصر بدار آویخته شدند. دعوتگر حماسی عبدالفتاح اسماعیل و دوست مجاهدش محمد یوسف هوش که با سید قطب در سال (1954 م) اعدام گردیدند.

موقف و ثبات استاد حسن الهضیبی (ت 1393 هـ - 1973 م) مرشد دوم اخوان المسلمین و مواقف شهداء و قهرمانان دیگر نیز قابل یاد آوری است. آن نیک مردانی که روح و خون خود را مردانه در راه الله تقدیم نمودند. این مواقف ایمانی بود که غذای حرکت اسلامی و مواد سوخت بیداری اسلامی را آماده ساخت.

### حرکت‌ها و رهبران جهادی:

همچنان حرکت های جهادی معاصری که در بارور شدن نهضت اسلامی جدید سهم فعال اداء نمودند، تأثیر آنها از نظر هیچ پژوهشگری مخفی نمی ماند. بخصوص رهبران و زعمای این حرکت ها بیشترین تأثیر را بر بیداری اسلامی معاصر گذاشتند، مانند حرکت امیر عبدالقادر (ت 1336 هـ - 1918 م) در الجزایر و حرکت محمد أحمد

المهدی (ت 1302 هـ - 1885 م) در سودان، و امیر عبدالکریم الخطابی (ت 1382 هـ - 1963 م) در المغرب، و شهید عمر المختار (ت 1350 هـ - 1931 م) در لیبیا و شیخ عزالدین القسام (ت 1354 هـ - 1935 م) و مفتی أمين الحسينی (ت 1394 هـ - 1974 م) در فلسطین و امثالهم.

### نقش علما و مفکرین:

در کنار مردان میدان جهاد و عمل، آزاد مردانی نیز حضور داشتند که در میدان فکر و فرهنگ و ادب فعالیت داشته عقل ها را بیدار می ساختند و مشاعر را بحرکت آورده و مفاهیم را در اذهان تصحیح می کردند و در میدان فکری و فرهنگی با استعمار مقابله می نمودند.

از آن جمله: دکتور محمد اقبال (ت 1357 هـ - 1938 م) شاعر اسلام در هند، فیلسوف و مفکر مسلمانی که با فکر خود عقل ها را بیدار کرد و با شعر خود مشاعر قلوب را بحرکت آورد.

راد مرد دیگر آن، ادیب عربی و اسلام، آنکه قلم خود را به شمشیر برانی در دفاع از حق و نابود کردن باطل مبدل ساخت. فاتح میدان بیان شعری و معارک ادبی مقاومتر بی مثال در مقابل غربی سازی، مصطفی صادق الرافعی است. (ت 1356 هـ - 1937 م)

ازین جمله نویسنده و دانشمند پژوهشگر، محمد فرید وجدی (ت 1954 م) است که دایرة المعارف قرن بیستم را نوشت و دهها کتاب دیگر در فضیلت اسلام و موقف آن در برابر بشریت و تردید نظریات مادیگری تألیف کرد و بیست چند سال ریاست تحریر مجله الازهر را بعهدہ داشت.

ازین جمله امیر میدان فصاحت و مدافع اسلام، ادیب مؤرخ و صاحب مقالات درخشان و کتب نافع امیر شکیب ارسلان (ت 1366 هـ - 1946 م) است.

درین کاروان نویسنده بزرگ، مؤرخ محقق، یکی از پیشتازان ژورنالیزم اسلامی و مدافع تاریخ اسلامی، استاد مدرسه تحقیق و تمحیص، صاحب مجله های «الفتح» و «الزهراء» السید محب الدین الخطیب (ت 1385 هـ - 1965 م) نیز حضور دارد.

نویسنده بزرگ، صاحب «العقربیات الاسلامیة» آنکه قلم خود را در سالهای اخیر بخاطر بیان حقایق اسلام و رد اباطیل دشمنان بکار برد، با افکار و دعوت های ویرانگر امثال

کمونیسم و غیره مقابله کرد. یعنی عباس محمود العقاد (ت 1383 هـ - 1964 م) نیز با این کاروان همراه است. دعوتگر نهضت مدنی، مفکر مسلمان، آنکه در عقلانیت و ژرفنگری و تحلیل‌های علمی خود سرآمد روزگار بود، و کتابهای چون «الظاهره القرآنیة» و (شروط النهضة) و (صراع الافکار) و امثال آنرا نوشت، مفکر الجزایری مالک بن نبی نیز در جمع آنها حضور دارد.

جامعه‌شناسی مرموق، شخصیتی که فلسفه بر حق اسلام را برای غربی‌ها شرح داد و مفاهیم آنرا تصحیح کرد و شرح فلسفه شناخت اسلامی را بخصوص در علوم اجتماعی بعهدہ گرفت یعنی استاذ شهید اسماعیل فاروقی از همین جمله می‌باشد. (ت 1968 م)

آواز خطیب شعله بیان، شخصیتی که پایه‌های منبر را بلرزه در آورد و ارباب کرسی‌ها را به رعب و ترس انداخت، صاحب شیوه خاص و بیان دقیق، آنکه در خطبه‌هایش اکثر مسلمانان مصر حضور می‌یافتند و نوارهایش در مشرق و مغرب منتشر گردید. یعنی شیخ عبدالحمید کشک (1996 م) را نیز از همین کاروان می‌شنویم. ازین جمله دعوتگر ارجمند، مفسر قرآن، صاحب نظریات و نکات زیبا در تفسیر، شاعر طبیعی و معلم موهوب شیخ محمد متولی الشعراوی (ت 1419 هـ - 1998 م) می‌باشد ادیب فقها، و فقیه ادباء، کاتب نوآور، محدث بزرگوار، قاضی بزرگوار، معلم بارع، آنکه سخنان تلویزیونی و رادیویی زیبایش مردم را بخود مصروف ساخت، شیخ علی الطنطاوی (1420 هـ - 1999 م) است.

ازین جمله علامه هندی، ربانی امت، بقیه سلف، عالم عمل‌کننده، حبر کامل، مرد زاهد و مجاهد، صاحب کتابهای ظفرمند و رسایل زیبا و سخنرانی‌های نافع، شخصیتی که هم مورد قبول سلفی‌ها است و هم مورد پذیرش اهل تصوف هم مذهبی‌ها و هم غیر مذهبی‌ها، هم تقلیدی‌ها و هم علمای عصر آنرا گرامی میدانند. دعوتگر بزرگ شیخ ابوالحسن علی‌الحسینی الندوی (ت 1420 هـ - 1999 م) است.

علاوه بر اینها، مردانی دیگری نیز درین کاروان حضور داشتند، و هر کدام نقش و اثر قابل توصیفی درین بیداری داشته‌اند، امثال «الشیخ مصطفی المراغی» شیخ ازهر، مرد اصلاح و دعوت، فقیه و اصولی شیخ الخضر حسین، شیخ ازهر علامه شیخ محمود شلتوت، شیخ ازهر و استاذ فیلسوف استاذ محمد ابوزهره، علامه فقیه نویسنده بزرگ محمدالمدنی، استاذ فیلسوف دکتور محمد عبدالله دراز، دعوتگر و متصوف دکتور علی

عبدالحلیم محمود، شیخ ازهر، استاذ فلسفه دکتور محمدالبهی، فقیه عصر شیخ مصطفی الزرقاء، دانشمند تونس، فقیه و اصولی و مفسر شیخ طاهر بن عاشور، مرد فقه و سیاست در المغرب علال الفاسی مرد دعوت ربانی استاذ البیہی الخولی، مرد ادب و شعر، نقد و تحقیق علامه محمود محمد شاکر، استاذان بزرگ اقتصاد اسلامی دکتور عیسی عبده، دکتور محمود ابوالسعود و دکتور احمد عبدالعزیز النجار و دیگرانی که شمار شان درین مختصر ممکن نیست، علماء، ادباء متخصص تربیت، مردان دعوت، شخصیت اعلام و ژورنالیزم، خطباء مساجد و ... همه اینها با زبان، قلم، قول و عمل خود درین نهضت و بیداری سهم بوده اند.

درین بحث تنها از دعوتگران بزرگی یاد آوری نمودیم که به رحمت حق پیوسته اند. در حالیکه در بین زنده ها نیز مردان بزرگی وجود دارد که نقش بزرگی در بیداری اسلامی و استحکام نهضت اسلامی داشته و کتابها و سخنان مفیدی درین زمینه تقدیم کرده اند.

### تجمعاتی که درین بیداری سهم اند:

درینجا نباید از یاد ببریم که گروهها و تجمعات دیگری نیز درین بیداری اسلامی سهم بوده و با وجود اختلاف در جهت گیری ها و شیوه کار شان، نقش موثری درین میدان داشته اند و در کنار حرکت های بزرگ و اصلی مانند اخوان، فعال بوده اند از آن جمله:

جماعت دعوت تبلیغ است که یکتعداد کثیر معصیت پیشگان در بلاد عجم و عرب در اثر دعوت آنها توبه نموده و راه مسجد و نماز را آشنا شدند و بعد از مدت طولانی که در گمراهی و غفلت قرار داشتند بسوی هدایت و صلاح برگشتند. این حرکت در هند و پاکستان آغاز یافت و بعد از آن در تمام جهان منتشر گردید. از مؤسسان این حرکت میتوان از مولانا محمد الیاس و مولانا محمد یوسف کاندهلوی و... نام برد.

حرکت سلفی نیز درین جمع قرار دارد. این حرکت بیشترین توجه شانرا به تصحیح عقیده و عبادت متمرکز نموده و کوشیده اند که شرک و بدعات را از آن دور سازند. دعوت شان بسوی اعتماد بر کتاب و سنت بوده تقلید مذاهب و پیروی از طریقه ها را رد می نمایند. از پیشتازان این مفکوره میتوان از محمد حامد الفقی در مصر، شیخ عبدالعزیز بن باز در سعودی و شیخ ناصر الدین الالبانی در بلاد شام و شیخ عبدالرحمن عبد الخالق در کویت نامبرد.

از جمله این تجمعات «الجمعية الشرعية للعاملين بالكتاب و السنة» نیز می باشد که مخصوصاً در مصر نقش بزرگی در اقامه سنت و محاربه بدعت و انشای مساجد و... دارند.

مؤسس این جماعت شیخ محمود خطاب السبکی، می باشد و بعد از وی پسرش شیخ امین و بعد از آنها شیخ عبداللطیف مشتهری و شیخ محمود عبدالوهاب فاید در قیادت این جماعت قرار گرفتند.

البته اثر گذاری این جماعت ها یکسان نبوده و هر کدام آنها نکات مثبت و نکات منفی از ناحیه فکری، اسلوب، منهج و اهداف دارند ولی اینجا مجالی برای نقد نمی باشد.

درینجا فقط خواستیم از همه افراد و گروههایی یاد آور شویم که درین بیداری اسلامی به شکلی از اشکال سهیم بوده اند.

علاوتاً نباید نقشی را که مدارس و دانشگاه های اسلامی در گذشته و حال اداء کرده اند، فراموش کنیم امثال ازهر در مصر، الزيتونه در تونس، القرویین در المغرب، دیوبند و ندوة العلماء در هند، الجامعة الاسلامیه در مدینه منوره، جامعه ام القرى در مکه، جامعه محمد بن سعود در ریاض، الجامعة الاسلامیه العالمیه در اسلام آباد و کوالا لامپور و سایر مؤسسات علمی که نباید از فضل و اثر آن انکار نمود مانند «المعهد العالمی للفکر اسلامی» در واشنگتن که توسط یکتعداد دانشمندان فاضل مثل دکتور عبدالحمید بن سلیمان و دکتور طه جابر العلوانی و برادرانش تأسیس گردید.»<sup>1</sup> انتهی کلام قرضای

### و شیخنا القرضاوی:

از آن جمله، گرچه خود را ذکر نکرده اند، شیخ و استاذ ما عالم مجاهد فقیه اصولی، مفکر و مفسر، صاحب قلم فیاض و اسلوب آسان، خطیب سخنور، سخنران توانا، مرشد حرکت اسلامی و رهنمای این کاروان الشیخ دکتور یوسف قرضاوی می باشد.

شخصیتی که کتابخانه اسلامی را با اضافه تر از یکصد و پنجاه کتاب ارزشمند غنی ساخت. این کتابها که بعضی ها در چند جلد و تعدادی به شکل رسایل صادر شده، در موضوعات مختلف مانند فکر اسلامی، فقه، تفسیر، حدیث، تربیت روحی و عقیده نوشته شده است.

صاحب «فقه الزکاة» و «الحلال والحرام» و مجموعه «الحلول المستورده» و «الحل

1- «امتنا بین قرنین» از دکتور یوسف قرضاوی ص 104-11

الاسلامی» و مجموعه «الصحوۃ الاسلامیة» و مجموعه «الفقه المیسر» و مجموعه «فقه السلوک» و مجموعه «نحو وحدۃ فکریه للعاملین للاسلام» و غیره...

### دست‌نویسهای نهضت اسلامی:

این بود مسیر حرکت اسلامی چنانچه یکی از قایدین آن برای ما ترسیم نمود. شاید خواننده و بیننده‌ای که از خبرت و آگاهی برخوردار نباشد، در آن اختلاف بزرگ و برخوردی در فکر و وسایل را احساس کند، ولی آنکه ذخیره از آگاهی و فهم دارد، درین کاروان تنوع، همکاری و پیوند را مشاهده می‌کند که از نشانه‌های بشری و طبیعت عمل وی می‌باشد.

نکته‌ای که هیچ‌کسی از آن انکار ندارد، عبارت از هدف متعالی و ارجمندی است که در برابر همگان به صورت مشترک قرار دارد و آن اینست که «تنها کلمه الله بلند باشد»

امیدوارم که این نوشته‌ها همچو گلدسته‌هایی ازین گلزار بوده و فهم مسایل را برای جوانان ما سهل ساخته و همکار و مددگار فکری شان واقع گردد. این هدیه را به همه جوانان این امت تقدیم میدارم به این امید که از آن شعله‌ای بردارند و آگاهانه بسوی نهضت اسلامی بروند.

از جوانان میخواهم که این نوشتار را با ذهن و فکر فارغ از هرگونه تمایلات حزبی و تنظیمی مطالعه کنند و یگانه مقیاس شناخت خطاء و صواب نزد شان قرآن و سنت باشد. امیدوارم...

د. عبدالرحمن جمعه

در آغاز بیداری مبارک اسلامی، یعنی در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد، نسل جدیدی از جوانان مسلمانان عرض اندام کردند که اسلام را بحیث عبادت و راحت نفسی و وسیله طاعت الهی می دانستند. آنها در آنوقت فرق بین «عمل کردن به احکام اسلام» و «عمل کردن بخاطر احیای اسلام» را نمی دانستند. و اینرا نمی دانستند که اگر اولی واجب است، دومی واجب تر است و ساختار جامعه اسلامی با آرزو ها و نیت های نیک به سر نمی رسد.

«وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» [العنکبوت : 69]

و یقیناً خدا با نیکوکاران است

«وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» [الحج : 40]

و قطعاً خدا به کسانی که [دین] او را یاری می دهند یاری می رساند، مسلماً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است و همینکه جوانان مسلمان با راه دعوت بسوی الله معرفی شدند، در برابر شان آفاق و سیعی برای عمل به کتاب الله باز گردید و در حد توان و در حدود امکانات به بیشترین دساتیر آن عمل کردند.

در گذشته قرآن را تلاوت می کردند در حالیکه در اکثر جاها به معنا و مفهوم آن پی نمی بردند، ولی اکنون قرآن به شکل واضح و آسان در برابر شان قرار دارد. تعلیقات قرآنی که به دنبال داستان های گذشته که برای انبیاء و صحابه اتفاق افتاده بود، اکنون به اوامری مبدل شده بود که باید نافذ گردد و نشانه

های قهرمانی ها و رشادت هایی شده بود که در برابر چشمان شان واقع می شد.

و سخن سلمان فارسی تحقق یافت که «اسلام در هر زمان جدید است»

جوانان مسلمان احساس می کردند که گویا آیات قرآن همین اکنون با طراوت و تازگی بالای شان نازل می شود. آنها در گذشته معنای این آیت را نمی دانستند که می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ » [البقرة : 282]

آخ

از

بح

ث

ای اهل ایمان! چنانچه وامی به یکدیگر تا سر آمد معینی، دادید، لازم است آن را بنویسید. ولی اکنون آنرا آموختند و نافذ کردند.

نمی دانستند این آیت چه معنی دارد که می فرماید:

« فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » [النساء : 65]

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که کرده ای در وجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند.

ولی اکنون این آیت به قانون اساسی زندگی شان مبدل شده بود.

آنها در جستجوی سبب نزول این آیت بودند تا حکمت مضمیر در آن را بدانند، جایکه می فرماید:

« وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ » [النساء : 102]

و هنگامی که در [عرصه نبرد و خطر] میان آنان باشی، و برای آنان [به جماعت] اقامه نماز کنی، پس باید گروهی از رزمندگان در حالی که لازم است سلاحشان را بگیرند، همراهت به نماز ایستند، و چون سجده کردند باید [برای حفاظت از شما] پشت سرتان قرار گیرند.

« وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاتَهُمْ فَتَبَطَّهْمُ وَقِيلَ اأَعِدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ »

[التوبة : 46]

و اگر برای بیرون رفتن [به سوی میدان نبرد] تصمیم جدی داشتند، مسلماً برای آن ساز و برگ آماده می کردند، ولی خدا [به سبب سستی اراده و نفاقشان] برانگیختن آنان را [به سوی میدان نبرد] خوش نداشت، پس آنان را از حرکت بازداشت، و [انگار به آنان] گفته شد: با نشستگان [در خانه ها] بنشینید.

اما حالا این اوامر به آرزوهایی مبدل شده بود که با آواز دلنشین خود کاروان دعوت بسوی تطبیق آن فرامیخواند. در حالیکه قبل ازین چیزی که برای شان مهم بود، فقط نظم زیبا و آمیزش و تنسیق محکم و ابداع الهی این کلمات بود.

جوانان گمان می کردند که بعضی احکام هیچ مجالی برای تنفیذ ندارد، مانند این آیت

که می فرماید:



« وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »  
 « [آل عمران : 104]

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند و اینانند که یقیناً رستگارند

اخلاص را بعنوان یک ارزش معنوی می شناختند، ولی امروز در واقعیت زندگی با اخلاص سروکار داشته و لذت آنرا از خلال تجربه های عملی خود می چشیدند. با جهاد و قربانی، طاعت و ثبات آشنا شده و در فضای تجرد، اخوت و اعتماد زندگی می کردند.

با همه این ارزشها و مبادی عملاً بسر می بردند و زندگی درخشان و لذت بخشی را آغاز کرده بود، لذتی که اگر دیگران بفهمند، به قیمت طلا آنرا میخرند و برای دست آوردن آن شمشیر بکف می گیرند.

### و عمل را آموختند:

جوانان مسلمان در ابتدای بیداری اسلامی در نیمه دهه هفتاد آموختند که اسلام باید دولتی داشته باشد و آنرا مطابق اصطلاح شرعی بنام «خلافت» یاد کردند!  
 آری! خلافت اسلامی و راه رسیدن به این حکومت عبارت از ساختن فرد مسلمان، خانواده مسلمان، جامعه مسلمان و کشور مسلمان است.

بلی، رؤیای راستین و وعده الله متعال است، بخصوص زمانی که این نسل حقیقت و هویت خود را درک نمودند، پس الله را غایت خود قرار دادند، رسول الله را قدوة خود گرفتند قرآن را دستور خود ساختند. و در کنار تفسیر ابن اکثیر، فقه السنة و ریاض الصالحین، و رسایل امام حسن البنا را نیز بخوانش گرفتند.

### علم:

جوانان ندای امام را از «خطاب به جوانان» شنیدند و «دعوت ما» را شناختند و درک نمودند که « مردم را بسوی چه دعوت می کنیم» و شعار شان این شد که «نحن قوم

عملیون»<sup>۱</sup>

این نسل جدید دعوت را بدوش گرفته و همراه با آن «بسوی نور» حرکت کردند. و در سایه های دعوت «بین دیروز و امروز» زندگی کردند. گذشته ها را همچون کوه شامخی یافتند که از قله های آن سیل خروشانی سرا زیر شده و دره زندگی را با عمق آن از آب زلال مملو می سازد و از آن نهرهای خروشان جاری می گردد تا سرزمین تشنه لبان را سیراب گردانیده و برگهای سبز درختان را به اهتزاز آورد.

« كَرَعَ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » [الفتح : 29]

چون زراعتی است که جوانه های خود را رویانده پس تقویتش کرده تا سبتر و ضخیم شده ، و در نتیجه بر ساقه هایش [محکم و استوار] ایستاده است، به طوری که دهقانان را [از رشد و انبوهی خود] به تعجب می آورد تا خدا به وسیله [انبوهی و نیرومندی] مؤمنان ، کافران را به خشم آورد . [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند ، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.

«مأثورات» و «مناجاة» توشه راه شان را تشکیل می داد که:

« أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » [الرعد : 28]

آگاه باشید ! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد

این سخنان الله متعال را خواندند که:

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ » [التوبة : 111]

یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است.

و درین حال، وضعیت امت اسلامی را مشاهده می کردند که در بدبختی و «وهن» فرو رفته اند. خواستند تا از تلاش های راستکاران این امت با خبر شوند که بخاطر برگشت امت اسلامی در جایگاه مطلوبش براه انداخته شده است، جایگاهی که باید شاهد و گواه بر امتها باشند.

« وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا »

[البقرة: 143]

1 - نام های رسایل حسن البناء است که در مجموعه رسایل امام چاپ شده است.

و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد

ناگهان با کاروانی از مهاجرین مواجه شدند که بسوی حق ره گشوده اند و سعی و تلاش خستگی ناپذیر و عطای سخاوتمندانه را دیدند. در آسمان اسلام سلسله از ستارگان طلایی و درخشانی را مشاهده کردند، درینجا با شیخ سبکی و الجمعية الشرعية او در مصر آشنا شدند و تلاشهای شیخ محمد الیاس و جماعت دعوت و تبلیغ را در هند مشاهده کردند شیخ سعید نوری و جماعت نور را در ترکیه یافتند، با تلاشهای استاد مودودی و جماعت اسلامی در پاکستان معرفی شدند و جهاد حسن البناء و جماعت اخوان المسلمین را در کشورهای عربی یافتند...

بعد از آن «در سایه های قرآن» با سید قطب زندگی کردند و به شاگردی در برابر شیخ محمد الغزالی و دکتر یوسف القرضاوی و مستشار دوکتور علی جریشه و دکتر سید نوح زانو زدند. آنجا نبشته های را خواندند که در عقل ها نفسها و قلوب شان مفهوم «اسلام وسط» را غرس نمود. اسلامی که در آن آسانی است، مشکل آوری نیست. آنجا توسع است، تنگی وجود ندارد، درین اسلام از قطار جمود فکری جدا می شوند، بدون اینکه در پرتگاه افراطی گری و بی انضباطی سقوط نمایند. این افراد دانستند که آنها «دعوتگران اند نه قضات» پس تلاشهای خود را چند برابر ساختند تا «نسل قرآنی یگانه» را بسازند و هنگامیکه در برابر خود راه رسیدن به صفات «نسل پیروزمند» را یافتند، احساس سعادت نمودند.

آفاق شان گشایش بیشتر یافت و دیدشان همه مسلمانان را در بر گرفت و بالآخره این خیر کثیر «بیداری اسلامی» را به ثمر نشست و آهسته آهسته به جسم بخواب رفته امت داخل گردید و آنرا از خواب طولانی اش بیدار کرد.

بیداری که صاحبان خرد قوم آنرا یگانه زورق نجات درین طوفان یافتند و با انعکاس آن دانشمندانی چون استاذ محمد عماره، استاذ فهمی هویدی، استاذ طارق البشیری و شیخ انور الجندی و استاذ سلیم العواء و ... همصدا گردید.

و فتاوی شیخ جادالحق شیخ ازهر آنها را خوشحال می ساخت و از زمزمه های دلشین عبدالحمید کشک به طرب می آمدند و قافله شانرا ترانه های ابراهیم عزت بحرکت می آورد.

## وحدت فهم:

درینجا به ضابطه‌ای ضرورت احساس می‌شد که این جوانان و مژده دهندگان خیر را با هم جمع نماید و نظام فکری ای ایجاد گردد که همه به آن مراجعه نموده و از آن متابعت نمایند.

انتظار شان به درازا نکشید و به بحث های طولانی مجبور نشدند بلکه «رسالة تعالیم» بدست شان رسید و در آن «اصول بیستگانه فهم اسلام» را یافتند. رساله‌ای که امام شهید نوشت تا چوکات فکری این بیداری اسلامی را تشکیل دهد و بمثابة دو کنار نهر قرار گیرد تا آب آن در جهت درست حرکت کرده و از خیر و خوبی خویش وادی اسلام را سیراب گرداند.

پس چاره ای جز این نبود که این رساله را با تدبر بخوانند و مفهوم آنرا درک نموده و مطالب آنرا به حافظه بسپارند. چه کسانی که در صفوف جماعت تنظیم شده و آنرا بحيث یک رکن از ارکان بیعت پذیرفته بودند، چه کسانی که اینرا بهتر دانستند به تنهایی برای نیل به هدف واحد که همانا برگشت بسوی اسلام شامل است کار نماید.

امام حسن البنا می گوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله، والصلاة والسلام على إمام المتقين و قائد المجاهدين سيدنا محمد، النبي الأمين و على آله و صحبه و من تبع هداهم إلى يوم الدين.

و اما بعد: این پیام و رساله‌ای است که برای برادران مجاهد اخوان المسلمین می‌فرستم، آنانیکه به عظمت دعوت و قداست مفکوره خود ایمان داشته و صادقانه عزم کرده اند که یا همراه با آن زندگی می‌کنند و یا در راه تحقق آن بمیرند، فقط بسوی همین برادران این کلمات مختصر را متوجه می‌سازم. این کلمات درسهایی برای حفظ نیست، بلکه دستورهایی است که باید نافذ گردد.

پس ای برادران صادق بسوی عمل بشتابید که:

« وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » [التوبة : 105]

و بگو عمل کنید یقیناً خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند، و به زودی به سوی دانای نهران و آشکار بازگردانده می‌شوید، پس شما را به آنچه همواره انجام می‌دادید، آگاه می‌کند

« وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » [الأنعام : 153]

و مسلماً این [ برنامه های حکیمانه ] راه راست من است، بنابراین از آن پیروی کنید و از راه های دیگر پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده می کند، خدا این [ گونه ] به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید اما برای غیر از اینها، درسها، محاضرات، کتب، مقالات، مسایل اداری و.. خواهد رسید. و هر جماعتی جهتی دارد که بسوی آن روی می آورند. پس بسوی نیکی ها بشتابید. الله متعال هر دو گروه را وعده نیک داده است.

ای برادران راستباز!

ارکان بیعت ما ده چیز است، آنرا بخوبی حفظ کنید : فهم ، اخلاص،

### فهم :

اولین رکن آن فهم است که باید مبتنی بر بیست اصل می باشد. این اصول بنام «اصول بیستگانه» مشهور گردیده است:

امام البناء می گوید:

« ای برادر صادق!

مراد ما از فهم اینست که؛ مفکوره ما از صمیم اسلام است و اسلام را باید در حدود و چوکات اصول بیستگانه بیاموزیم و بفهمیم

### فهم درست :

یکی از صالحین داستانی دارد که از مقصدم درین فقره کاملاً ترجمانی می کند، می گوید: یکی از افراد پابند به مسجد قریه ما جوانی پاکیزه و مهذب بود که عمرش از پانزده سال تجاوز نمی کرد. او با علم محبت زیاد داشت و روزی بمن گفت: اصول اسلام دو چیز است، امام حسن البناء چگونه آنرا بیست اصل گردانیده است؟! به چشمانش خیره شدم تا بدانم که صاحب این سوال را بخوبی بشناسم که چه کسی است؟ و از وی درخواست نمودم که تا نماز آینده مرا مهلت دهد. وقتی دوباره با او روبرو شدم، رساله

کوچکی را تحت عنوان «اصول العلمیة للدعوة السلفية» نوشته عبدالرحمن عبدالخالق را بدستش دادم و با تبسم گفتم: جوابت را درین رساله کوچک خواهی یافت. بعد از آنکه جوان کتاب را خواند، پرسیدم که درین کتاب چند اصل را شرح داده است؟

گفت: پنجاه و دو اصل را!

گفتم: چگونه؟ در حالیکه اصول اسلام دو است؟!

در جوابم گفت: این ها اصول دعوت سلفی می باشد. گفتم مانند اصول فقه یا اصول حدیث و یا... اما او سختم را قطع کرده و با چهره گشاده گفت: آهسته آهسته می فهمم، ولی اصول استاذ بناء چیست؟

برایش گفتم این اصول فهم اسلام است، که اگر کسی اسلام را مطابق آن بفهمد، هیچ بخش اسلام از وی فوت نمی شود و اگر مسلمانان روی این اصول با هم جمع شوند، فهم شان توحید یافته و هرگز با هم اختلاف نخواهند کرد. اینها اصولی است که سیر کاروان دعوت را تحت انضباط قرار داده و اجازه خروج از این کاروان را به کسی نمیدهد. اصولی است که تلاشها را در یک جهت قرار داده و از تشتت آن در مسایل فرعی جلوگیری می نماید.

### فهم رکن بیعت است:

توجه و اشتیاقی که امام شهید از یک سو به توحید صفوف اخوان داشت و از سوی دیگر میخواست که این فهم به شکل درست آن باقی بماند، باعث گردید که فهم را رکنی از ارکان بیعت قرار دهد. بلکه اولین رکن گردانید تا هر برادری که با جماعت همسفر است، خود را مسؤل محافظت از آن دانسته و اجازه ندهد که تغییر و تبدیل در آن رخنه نماید. و این عمل را تحت عنوان «وفاء به بیعت» انجام دهد.

### صورت‌های انحراف از فهم درست:

خطرناک‌ترین صورت‌های اختلاف اینست که افراد جماعت در مورد مبادی و چوکات‌هایی با هم اختلاف داشته باشند که آنها را باهم جمع می‌نماید. بلی؛ ممکن است اختلاف در احساسات و مشاعر و در اتخاذ وسایل و نکات جانبی در میان ما بروز کند و آنرا تحمل کنیم. اما اگر در دیدگاه‌های ما در مورد اشیا و تحلیل حالات، اختلاف بروز کند، حتماً انحراف صورت خواهد گرفت. از صورت‌های انحراف از خط اصل در قضیه فهم میتوان اشکال ذیل را برشمرد:

- ۱- اقتباس از افکار مخالف و داخل کردن آن در صفوف جماعت مانند مفکوره تکفیر مردم بخاطر گناه کبیره و یا تکفیر جامعه مسلمانان.
  - ۲- کاستن از جایگاه سنت تحت این دعوی که قرآن بعنوان یگانه اصل برای انسان کافی بوده و نیازی به سنت نمی باشد.
  - ۳- کوشیدن به ملزم ساختن افراد جماعت به رأی و نظر فقهی واحد، بخصوص در فروعاتی که در آن نظریات مختلف وجود داشته باشد.
  - ۴- بزرگ نمایی قضایای جزئی بحساب قضایای کلی و ندادن حجم حقیقی به هر قضیه.
  - ۵- تجزیه کردن اسلام، به این معنی که بعضی اجزای اسلام را مورد عمل قرار دهیم و بخشهای آنرا ترک نماییم، در حالیکه قرآن کریم دستور می دهد که اسلام را به شکل کامل تقدیم نموده و مردم را بسوی اسلام کامل دعوت کنیم، در جهت تطبیق کامل آن تلاش کنیم و درین راه از هیچ ملامتگری نهراسیم.
- قاعده ایکه باید درینجا مراعات کنیم چنین است:

**انحراف در فهم قضایا و در سایر  
بخشهای فکری در ابتدای امر خیلی**

پس ما که مردم را بسوی این دین فرا می خوانیم، باید در اولین قدم آنها را بسوی فهم صحیح از اسلام دعوت کنیم، علاوه بر هدف ما خیلی واضح و روشن است که همانا تمکین دین الله در زمین و رساندن آن به کافه بشریت می باشد. و بدیهی است که این تمکین و تبلیغ مطابق فهم صحیح از اسلام باید صورت گیرد و همانطوری که الله متعال نازل نموده و رسول الله صلی الله علیه وسلم به امتش ابلاغ نموده است. بدون اینکه تجزیه، تحریف و خطاء در آن صورت گیرد.<sup>۱</sup>

مقصد امام حسن البناء از گذاشتن فهم صحیح در مقدمه ارکان بیعت اینست که هر برادری که با حرکت بیعت می کند، اسلام را به صورت کامل فهمیده و خود را محافظ این فهم از هرگونه تحریف و تغییر دانسته و آنرا جزء بیعتی بگرداند که در حقیقت بیعت با الله متعال می باشد.

« إِنَّ الدِّينَ يُبَايَعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايَعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ

أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا « [الفتح : 10]

به یقین کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست (بلاکیف) الله بالای دستهای آنهاست. پس کسی که پیمان می‌شکند فقط به زیان خود می‌شکند، و کسی که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند، خدا به زودی پاداشی بزرگ به او می‌دهد.

همچنان برای کسانی که در داخل جماعت حرکت نمی‌کند، این فرصت را میسر می‌سازد که در داخل این چوکات فکری

### اصول فهم :

استاذ حسن البناء مسأله فهم را بحیث یک ارزش بدون تعریف محدود نگذاشته است، بلکه مجموعه ضوابطی وضع نموده و آنرا اصول بیست گانه نامید. در مورد اصول بیست گانه شیخ جمعه امین می‌گوید: « فهمی را که امام حسن البناء طرح کرد، آنرا در چوکات اصولی قرار داده است که فرد مسلمان را مساعدت می‌کند تا اسلام را به صورت واضح بشناسد و فهم خود را از اسلام بر اساس گمان و هوای نفس بنا نکند. پس این اصول عبارت از ضوابطی است که بخاطر فهم اسلام وضع شده است. و به معنای اصول دین و یا اصول اسلام نمی‌باشد چنانچه بعضیها گمان کرده اند. و، چنانچه گفتم، این اصول، چوکاتی را برای فهم صحیح اسلام تشکیل می‌دهد تا پیش و عملکرد مسلمانان توحید یافته و مانند آفتاب نیمه روز واضح گردد»

### استاذ این اصول را چگونه نوشت:

استاد مرحوم السید ستیت یا «ابو ستیت» چنانچه برادرانش او را خطاب می‌کردند، چنین روایت می‌کند.<sup>1</sup>

« کنفرانس بزرگی از سوی جمعیت های اسلامی در مصر برپا شده بود. آنها می‌خواستند که روی یک سلسله مبادئ و اساساتی با هم اتفاق نمایند تا ساحة اختلافات

1 - در ملاقاتی که در سال 1984 م، با مؤلف داشت این سخنان را ابراز کرد. این داستان را اکثر معاصرین ایشان نیز تصدیق نموده و بعضیها در کتابهای خود نوشته اند.



را کمتر گردانیده و نقاط مورد اختلاف را مشخص نمایند. بناءً از استاذ بناء خواستند تا این نقاط را وضع کند. امام این درخواست شانرا پذیرفته و اصول بیست گانه را نوشت.»  
حسن البناء و اصول:

فرزندان بیدار اسلامی با شوق و علاقه زیادی بسوی مطالعه تراث اسلامی روی آوردند. زیرا این سن که مراحل ابتدایی جوانی می باشد، آن مرحله زندگی را تشکیل می دهد که انسان میخواهد با چالشها مقابله نموده و از قهرمانها تقلید نماید. این نسل، حسن البناء را دوست داشته و قهرمانی‌های وی را احساس می کردند و از کلام شریف وی متأثر می شدند.

کسانیکه منصفانه درین مورد سخن گفته اند، استاد حسن البناء را یکی از مجددین این قرن دانسته اند. استاذ عمر التلمسانی او را «الملهم الموهب» نامیده است. روزنامه نگار امریکایی رابرت جاکسون ایشانرا «الرجل قرآنی» خوانده و در موردش می گوید « در مصر مردی را دیدم که اگر به فعالیت هایش به همین گونه ادامه دهد بزودی نقشه منطقه را تغییر خواهد داد.<sup>1</sup>

درینجا قلم را میگذاریم تا زبان دکتور یوسف القرضاوی سخنانش را درین باره ابراز دارد. شخصیتی که علم، جهاد و دعوت را در خود جمع نموده با حرکت اسلامی زندگی کرده و به سخنان حسن البناء گوش داده است. و گمان نمی کنم که علمش به محبتی در قلبش در مورد حسن البناء جابجا است، اجازه دهد در حکم کردن در مورد افراد زمام امور را بدست بگیرد. او در مورد استاذ می گوید: « حقیقت اینست که من آنقدر که از شخصیت امام حسن البنا شگفت زده و متأثر شده ام، از هیچ شخصیت دیگری متأثر نشده ام. الله متعال ایشان را همه آن استعدادها و مواهبی را عطاء کرده بود که در افراد بصورت پراگند وجود دارد.

ایشان بین علم و تربیت جمع نموده و فکر را با حرکت آمیخته بودند دین و سیاست را با هم ربط داده و روحانیت و جهاد را کنار هم قرار دادند، ایشان نمونه زنده «انسان قرآنی» معلم ربانی، مجاهد اسلامی دعوتگر عصری تنظیم‌ساز حرکی، مبارز سیاسی و مصلح اجتماعی بودند این برداشت و تأثیر تنها مربوط من نبود، بلکه هر کسیکه با حسن البناء آشنا شد، از ایشان متأثر و شگفت زده شدند و هر قدر که با ایشان معرفت بیشتر

1 - ( الرجل القرآنی: حسن البناء ) ، روبر جاکسون، دارالمختار الإسلامي، القاهرة، 1982م.

یافته و زمان بیشتر را با ایشان سپری می‌کردند، محبت و تحسین شان نسبت به امام بیشتر می‌گردید. این پدیده را در اکثر بزرگان و جوانان دعوت امثال البهی الخولی، محمد الغزالی، سید سابق عبدالعزیز کامل، فرید عبدالخالق، عمر التلمسانی، مصطفی مشهور، عباس السیسی و غیره مشاهده نمودم.

و کسانی که حسن البناء را از طریق معاشرت و همزیستی نشناخته بودند، از طریق اثر فکر، تنظیمی و تربیوی با ایشان معرفی شدند. و زمانی که سید قطب رحمه الله این مجموعه بزرگی ترتیبات و بناهای تنظیمی، حرکتی و تربیوی را دید که به ابتکار حسن البناء ایجاد شده بود، آنرا «نبوغ بنا» توصیف کرد. نبوغ این مرد «الملمه الموهوب» چنانچه مرشد سوم اخوان عمر تلمسانی ایشانرا نامیده بود.<sup>1</sup>

### خلاصه و فشرده از تحقیقات طولانی:

شیخ یوسف قرضاوی تحت این عنوان می‌گوید:

«انجام چنین کاری از استاد بناء نباید مورد تعجب قرار گیرد. زیرا ساختار علمی استاذ حسن البناء خیلی متین و راسخ تهادب گذاری شده بود. و اولین رفقای او در مراحل مختلف آموزش، در دارالعلوم بودند. ایشان از کتب قدیم و جدید آگاهی کامل داشته و مذاهب علمای سلف و خلف را میدانست، با نظریات و دیدگاهها محدثین قدیم و جدید آشنا بود، بخصوص «مدرسه تجدیدی المنار» را بخوبی میدانست، در انضباط فکری به سید رشید رضاء خیلی نزدیک بود و در آزادی و حرکت فکری به فکر امام محمد عبده تمایل داشت.

کسیکه میخواهد از توان و «اصالت علمی» استاذ حسن البناء آگاه شود، باید پنج شماره مجله «الشهاب» را که تحت ریاست شخص حسن البناء رحمه الله نشر شد، به دقت مطالعه نماید. ایشان با اصدار این مجله میخواست که کمبودی های علمی و فکری ای که در بین پیروان خود احساس می نمود برطرف سازد. چه، حسن البناء نسبت به تألیف کتابها، مصروف تألیف افراد و شخصیت ها بود. امام حسن البناء در ابواب مختلف به قلم خود می نوشت ایشان نوشتن درسهای عقیده را از شرح «الوهیت الله متعال» آغاز کردند. نوشتن تفسیر را از سوره فاتحه آغاز کرد و در علوم حدیث از شرح «الروایة و الإسناد» شروع نمود. بحثهایی در مورد اصول اسلام و نظام اجتماعی آن

1- ( شمول الإسلام ) سلسلة نحو و حدة فكرية للعاملين للإسلام ( 1 ) ، ص 7، د. یوسف القرضاوی، مكتبة وهبة، القاهرة، 1995.

می‌نوشت. نوشتن مقالاتی در مورد «صلح در اسلام» را آغاز کرده درسهای از تاریخ می‌نوشت در حالیکه ایشان در همه این بحث‌ها مؤفق و عمیق بودند.<sup>۱</sup>  
مجدد:

شیخ قرضاوی بعد از آنکه در مورد ریشه‌های بیداری اسلامی معاصر و مردان راستکاری که این دین را تجدید نموده و امت را زنده ساختند، شرح میدهد و تعدادی را درین رابطه ذکر می‌کند بالآخره می‌گوید:

«درین بخش آن «مرد قرآنی» و «معلم ربانی» قابل ذکر است که با دعوت خود شامل بودن اسلام را نمایان ساخت، توازن، ربانیت و واقعبینی آنرا آشکار ساخت. فکر را با حرکت مرتبط گردانید. علم را با عمل در آمیخت، تربیت و جهاد را با هم جمع نمود، همچنان عقیده پاکیزه سلفی را با روحانیت تصوف سنی یکجا کرد و بسوی اسلام به حیث عقیده، نظام، دین و دولت، عبادت و رهبری شمشیر و کتاب، مردم را دعوت نمود. با ظلم و فساد در داخل مبارزه کرد و با استعمار و صهیونزم در خارج جنگید و مطابق اسلام نسلی را تربیت نمود که الله متعال را غایت خود، رسول الله را پیشوای خود و قرآن را قانون خود دانستند، جهاد در راه الله را وسیله خود و مرگ در راه الله را بلندترین آرزوی خود اعلان کردند.

او مؤسس بزرگترین حرکت اسلامی در جهان معاصر الامام شهید حسن البناء بود. شخصیتی که تهداب حرکت و مبارزه اسلامی را گذاشت. و شاگردانش در سراسر جهان همچون نور صبحگاهان منتشر شدند. تقدیر الله متعال این بود که محنت و تکالیف بالای اخوان فرو ریزد و افراد اخوان مجبور به هجرت و ترک خانه و کاشانه خود گردند. در سراسر دنیا هجرت نمایند و در آنجا به حیث یک چراغ درخشانی را بخود گرفته و نور دعوت را در آنها نشر کردند.<sup>۲</sup>

### حسن البناء و ساختن جامعه:

مستشار طارق البشیری می‌گوید:

«شیخ حسن البناء شخصیت محوری در تاریخ معاصر و در تاریخ حرکت اسلامی در عصر حاضر می‌باشد. او در زندگی خود بحثها و مناقشاتی را برانگیخت. زیرا

1 - المرجع السابق، ص 100.  
2- ( الصحوة الإسلامية و هموم الوطن العربی و الإسلامی )، د. یوسف القرضاوی، ص 30، مكتبة وهبة، القاهرة، 1997.

میخواست راهی را دوباره بگشاید که در حال محو شدن بود. ولی او شخصیت اجتماعی بود، ارتباطات و علاقه خود با دیگران را، و بخصوص در مجال فعالیت اسلامی، به هیچ صورت قطع نمی کرد و از هر زمینه و امکانات، و لو خیلی ضعیف هم می بود، در ایجاد و استحکام این رابطه استفاده می نمود.

در طول حیات ایشان هیچ برخورد و خصومتی بین ایشان و سایر گروهها در میدان فعالیت و کار اسلامی، بروز نکرد، نه با سازمانها و هیئات رسمی مانند «ازهر» و «الأوقاف» برخورد نمود و نه با تجمعات مردمی و گروه های منطقه ای امثال طریقه های تصوفی تصادم کرد. در حالیکه مخالفت او با این گروهها ظاهر و کاملاً آشکار بود.

این ملاحظه را بخاطری ذکر نمودم که ما در عصر حاضر نیاز شدیدی به چنین شخصیت های اجتماعی داریم تا مجالات همکاری و همراهی بین حرکت ها و جریانات مختلف اجتماعی را آشکار ساخته و در رشد و انکشاف آن بکوشد. و این توان را داشته باشد که با دیگران که همین اندیشه را دارند. در فعالیت های اسلامی سهم گردد.

شیخ حسن البناء با این منهجی که در پیش گرفت، توانست که حتی بعد از وفات نیز شخصیت مورد قبول همگان قرار گرفته و نقطه وصل بین همه گروههای اسلامی را تشکیل دهد. زیرا هر کدام ازین شخصیت ها و گروهها با وجود تباین در مواقف و اجتهادات شان، از استاد بناء و عقل او نوری در مسیر حرکت خود می یافت.<sup>1</sup>

دکتر محمد عماره می گوید: «استاذ حسن البناء از بارزترین مجددین قرن چهاردهم هجری بود، ایشان بذر پاکیزه ای را در کشتزار تجدید اسلام و بیداری امت پاشید. ایشان دارای قدم راسخ «در صحرای لغزان اسلامی» بود و ایشان اسلوب بیان ادبی زیبایی را که همگان مقصدش را می دانست، در کنار استخدام دقیق مصطلحات قرار داده و مانند فقیه و فیلسوف بزرگ بکار می برد.»<sup>2</sup>

1- طارق البشرى: مقدمة ( الفكر السياسى للإمام حسن البناء )، إبراهيم البيومى غانم ص 18، دارالنشر والتوزيع الإسلامية، القاهرة، وراجع ( المدخل إلى دعوة الإخوان المسلمين ) للشيخ سعيد حوى، مكتبة وهبة، القاهرة، و كتاب الشيخ يوسف القرضاوى بمناسبة مرور 70 عاماً على تأسيس الجماعة، ( الإخوان المسلمون - 70 عاماً من الدعوة والتربية والجهاد )، مكتبة وهبة، القاهرة، 1999م، للتعرف على ملامح شخصية الأستاذ حسن البناء بل راجع ما كتبه ريتشارد ميتشيل مسؤول المخابرات الأمريكية فى كتابه ( الإخوان المسلمون )، و الأستاذ الصحفى محسن محمد حول الأستاذ البنا فى كتابه ( من قتل حسن البنا؟ ) .

2- محمد عماره: مقدمة كتاب ( تحديات سياسية تواجه الحركة الإسلامية ) مصطفى الطحان ص 9 دار الفلاح - القاهرة - 1997 و انظر ما كتبه عن البنا فى كتاب ( الصحوة الإسلامية و التحدى الحضارى ) ص 41-83، طبعة

### شرح اصول بیست گانه:

بعضی برادران به این نظرند که بهتر آنست که سخنان استاد بناء با مراعات واقعیت‌ها و ظروف و شرایط مکانی و زمانی شرح گردد.

و استاد لاشین أبوشنب یکی از بارزترین چهره های دعوت اسلامی، اینرا بهتر می داند که اصول بیست گانه اصلاً شرح نشود، بلکه بحال خود باقی بماند تا هر شخصی آنرا به گونه ای که امام طرح و نوشته است، بخواند.

استاذ یوسف القرضاوی از اختلاف در مورد شرح اصول عشرين می گوید:

« در اوایل سالهای پنجاه بین دو تن از بزرگان دعوت اسلامی یعنی استاد البهی الخولی و عبدالعزیز کامل در مورد شرح اصول بیست گانه اختلاف نظر پیدا شد. استاذ الخولی می گفت که نباید به هر فرد حق شرح آثار حسن البناء و تعلیق بر آن داده شود. بلکه تعدادی باید از سوی جماعت برای اجرای این کار مؤظف گردند، در غیر آن هر شخص این نوشته ها را مطابق دیدگاه خود شرح می کند. در حالیکه رسایل امام منهج رسمی اخوان را تشکیل میدهد، پس نباید درین امر بی توجهی صورت گیرد. دومی به این نظر بود که این اتجاه سبب مسلط ساختن دیکتاتوری فکری بالای جماعت و علمای آن گردیده و دست و پای حرکت فکری را می بندد و برای یکتعداد افراد سلطه پائی بر دیگران را میدهد.»<sup>1</sup>

### اولین شرح:

استاد یوسف قرضاوی تذکر میدهد که اولین شخصیتی به فکر شرح اصول بیست گانه افتید، عبارت از دانشمند بزرگوار، واعظ، مربی شیخ عبدالمنعم تعیلب بود که شرح مختصر بر رساله تعالیم نوشت»<sup>2</sup>

استاذ یوسف قرضاوی نوشتن شرح مفصلی بر اصول بیست گانه را آغاز نمودند و مانند سایر نوشته هایش، بحث هایی تفصیلی را تحت عنوان « بسوی وحدت فکری اسلامی» را آغاز نمودند. البته قبل از آن شرح مختصری ارائه نموده اند که در پانزده کست ثبت

دارالشروق - القاهرة - 1991 و كذلك ( فی الثوابت و المتغیرات فی  
الیقظة الإسلامية ) دار نهضة مصر - القاهرة - 1997.

1- ( شمول الإسلام ) ، د. یوسف القرضاوی، ص 10.

2- ( فی کتابه ) ( البیعة ) الذی طبع طبعه شعبية انتهت من الأسواق و أرجو أن يعاد طبعه لما فيه من فائدة و سبق.

شده است.

تا هنوز شرح نه اصل طی پنج جلد کتاب با حجم متوسط انجام یافته است و از الله متعال می‌خواهیم که در عمر استاذ برکت نهد تا این شرح مفصل که از مدتها در انتظار آن می‌باشیم به پایان برسد.

قبل از استاد قرضاوی، شیخ و استاذ محمد الغزالی رحمه الله شرحی تحت عنوان «قانون اساسی وحدت فکری بین مسلمانان» را نوشتند که درین کتاب، فکر جماعت را به صورت آگاهانه و واضح معرفی نموده اند.

از فیض دکتور عبدالحلیم که کتاب خانه اسلامی را معمور گردانیده است، سلسله ای را در شرح تعالیم بدست آوردیم که بر آن اسم «فهم اصول الاسلام» را گذاشته است. در ابتدای کتاب اصل اول (الفهم) را شرح نموده اند و آنرا به شکل تعلقات بر سایر اصول قرار داده اند. ایشان قبل ازین شرح مفصلی در کتاب «منهج الاخوان فی التریبه» نوشتند که همراه با بعضی زیادات می‌باشد.<sup>1</sup>

استاذ محمد عبدالله الخطیب و استاذ محمد عبدالحلیم حامد، نیز شرحی بنام «نظرات فی رساله التعالیم» نوشته اند. درین شرح اصل اول را خیلی بسط داده اند و مقدمه آنرا استاذ عبدالمنعم تعیلب و دکتور مصطفی مشهور تحریر نموده اند.

قبل از اینها شیخ سعید حوی کتاب «فی آفاق التعالیم» را نوشت. و ایشان اولین کسی بود که رساله تعالیم را در ضمن سلسله «البناء» معرفی نمود.

استاد جمعه امین نیز این اصول را به شیوه عالی تحت عنوان «فهم الاسلام فی ظلال اصول العشرين» شرح نموده اند. علاوه بر شرحی از شیخ عبدالله قاسم الوشیلی دانشمند یمنی را نیز دریافت نمودم که بنام «المنهج المبین شرح اصول العشرين» تحریر نموده است، ایشان درین کتاب توانسته اند که موضوعات را به بهترین صورت تقدیم نموده و علی الرغم اینکه حجم کوچک دارد، اما مفاهیم را احاطه کرده است.

همچنان شیخ عبدالحکیم الخیال نوشتن شرحی بنام «شرح اصول العشرين» را آغاز کردند. ولی تنها اصل اول یعنی شمول اسلام را شرح نموده اند. گمان می‌کنم که می‌خواست شرح مفصلی بنویسد ولی تکمیل نگردید.

همچنان استاذ عبدالله البناء نیز شرحی بر آن نوشته اند چنانچه در مراجع کتاب

1- انظر ( فهم أصول الإسلام )، علی عبدالحلیم محمود، القاهرة، دار التوزیع و النشر الإسلامیة، 1994م.

«المنهج المبين ...» ذکر نموده است.

این ده کتابی است که در شرح این اصول ارزشمند نوشته شده است که بعضی ها مطول و بعضی دیگر مختصر می باشد. اما هر کدام آنها فوائد علمی و جواهر قیمتی خود را دارد. که فهم این اصول را آسان ساخته و مرجعیت آنرا به کتاب و سنت می‌رسانند.

«با تأکید می‌گوییم که هر دعوتی که اصل نداشته و برخاسته از کتاب و سنت نباشد. دعوت بی برکت و مقطوع بوده درخت بی ریشه ای را می‌ماند که از روی زمین برکنده شود. و اما اگر با سرچشمه اصلی و مصدر تغذیه خود در ارتباط باشد. اصل آن ثابت گردیده و فرع آن در آسمانها بلند شده و در هر زمانی ثمر نیک خود را تحویل بشریت می‌دهد.

زیرا مهمترین چیزی که در ساختار شخصیت فرد مسلمان مؤثر بوده فاعلیت او را در بین جامعه می‌افزاید و یا کاهش میدهد، مقدار واضح بودن فکر و دعوت وی می‌باشد. اگر فکر و دعوت خود را به صورت واضح دانست، مردم را در حالی دعوت می‌کند که قلبش مطمئن بوده و میداند که مفکوره اش خیر محض بوده و به آن ایمان دارد.»<sup>1</sup>

### این رساله :

این رساله شرح اصول عشرين نیست. زیرا من از آن توان برخوردار نیستم که چنین دعوایی داشته باشم. بلکه کوششی است که در جهت تعمیق و شرح مفاهیم آن از طریق طرح سؤالاها براه انداخته شده است. و به تعبیر دیگر، این نوشتار خاطره هایی است که در سایه اصول بیست‌گانه یاد داشت کرده ام مقصد اصلی ازین شیوه امتحان و معلوم کردن مستوای فهم نیست، بلکه طرح فکر و ضد آن می باشد تا زمینه مناقشه را ایجاد کرده و عقل انسانی را بکار اندازد و ازین طریق بهترین نظریه را بدست آوریم.

به همین هدف رساله را در دو قسمت، یک مدخل و یک مقدمه ترتیب داده ام. در مقدمه در مورد این کتابچه ها یعنی (کراسات الأصول الفکرية لتيارات النهضة الإسلامية) صحبت کرده ام.

در ابتدای کتاب بخشهای از تاریخ این رساله را به صورت جسته و گریخته تذکر داده ام.

1- ( فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین ) ، جمعة أمین عبدالعزیز، ص 14، 13.

قسم اول آن جستارهایی در اطراف این اصول داشته و کوشیده ام تا سخنانی از استادان بزرگ و دانشمندان بزرگوار را درین موضوع نقل نموده و محتوای اصلی اصول را به خواننده تقدیم نمایم و در فراگیری و فهم سؤال های قسم بعدی سهیم شوم. قسم دوم آن عبارت از یکصد سؤال است که به شکل اختیاری ترتیب شده است. و در بعضی موارد سؤال های مربوط به حفظ و سؤال های آزاد را نیز برای مناقشه مطرح نموده ام.

البته در اخیر هر اصل یک تعداد سؤال ها مطرح گردیده است و امیدوارم این سؤال ها بهترین زمینه مناقشه را در داخل حلقه مهیا سازد و در مورد هر کدام آنها گفتگوی آزاد و همراه با علم اصیل صورت گیرد تا مفاهیم آن هر چه بیشتر در اذهان ترسیخ گردد.

فکر می کنم که ما نیاز خیلی شدیدی به اینگونه مناقشه و مدارسه داریم زیرا اکثر مفاهیم محتاج به شرح مزید داشته و باید بارها در معرض گفتگو قرار گیرد. درین مجموعه اضافات ذیل را مشاهده خواهید کرد:

- ۱- کوشش شده است تا برای شرح مفاهیم آن از سایر نوشته ها و رسایل امام حسن البناء استشهاد صورت گیرد، زیرا رسایل امام شرح این اصول بحساب می آید.
- ۲- جستجو و بحث در سایر کتب و مقالات امام حسن البناء زیرا ایشان درین مقالات بعضی ازین اصول را به اندازه کافی شرح داده اند.
- ۳- ضم نوشته های استاذ مصطفی مشهور که در مجموعه (فقه الدعوة) ترتیب شده و بهترین شرح رسایل امام و از جمله رساله تعالیم بحساب می آید.
- ۴- جستجو و کاوش در نوشته های دکتور یوسف القرضاوی، عالم مجاهدی که در مدرسه دعوت به شاگردی نشست و با فراست و علمیت خود این اصول را به بهترین صورت فراگرفت. و فعلاً به نوشتن بزرگترین شرح آن آغاز کرده است و امیدوارم که بخیر به اتمام برساند.

### هر علمی اصول دارد:

نکته ثابت و معلوم نزد اهل اسلام اینست که علم قبل از عمل قرار دارد و هر عملی را که انسان بدون علم و هدایت الهی انجام میدهد، دوباره بسوی فاعل آن رد می شود.

« مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ » (صحيح البخاري)



«آنکه عملی را انجام دهد و مطابق سنت ما نباشد، عملش مردود است.»  
 الله متعال دینش را بوسیله حفاظت از مصادر آن (قرآن و سنت) از هر نوع تغییر و  
 تبدیل حفظ نمود و نگذاشت که دستهای ناپاک به تحریف آن اقدام نماید.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» [الحجر : 9]

همانا ما قرآن را نازل کردیم ، و یقیناً ما نگهبان آن [ از تحریف و زوال ] هستیم  
 برای اینکه تلاوت و ادای قرآن کریم و حفظ آن، به همان شکلی صورت گیرد که  
 بوسیله وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شده است، «علم قراءات و تجوید»  
 بوجود آمد.

با گذشت ایام، افکار و نظریات مختلفی که طرح گردید و در فهم و برداشت‌ها از  
 قرآن کریم و تفسیر آیات و بیان مراد آیات آن اختلافاتی بروز کرد. الله متعال بخاطر  
 ضبط و تنظیم این علم و زمینه ایجاد «علم تفسیر» و علم «اصول تفسیر» را مهیاء ساخت.  
 الله متعال مردانی را به صحنه آورد تا به سنت نبوی خدمت نمایند و بدست آنها «علم  
 رجال» و «مصطلح الحدیث» ایجاد شد.

الله سبحانه و تعالی انسانهایی مخلص و متجردی را به صحنه آورد که استنباط و برداشت از  
 نصوص را قانونمند ساخته و اصولی وضع کردند که هر مجتهد و پژوهشگر حین استخراج  
 احکام شرعی، باید آنرا در نظر داشته باشد، به این ترتیب علم «اصول فقه» بمیان آمد.

«علم کلام و فلسفه» باعث گردید که مسایل اعتقادی به شعبه های مختلفی تقسیم  
 گردد. پس الله متعال کسانی را به صحنه آورد تا این پراگندگی را تحت قاعده درآورده  
 و تحت اسم معتقدات اهل سنت و جماعت تنظیم نمایند. این کار از طریق تأسیل  
 معتقدات و پابندی به نصوص و عدم تجاوز از آن را انجام دادند به همین خاطر امام  
 ابوحنیفه آنرا «فقه اکبر» نامید.<sup>1</sup>

ضرورت به «اصول بیست‌گانه» فهم اسلام»

بخاطر فعالیت اسلامی معاصر:

تا آنکه قرن چهاردهم هجری فرا رسید و یکی از مجددین این قرن براساس شهادت  
 اکثر علماء، امام شهید حسن البناء بود. او اصولی را برای کار و فعالیت اسلامی درین  
 عصر وضع نمود. این کار را بعد از آن انجام داد که قرآن و سنت را عمیقاً

1- راجع «فی آفاق التعالیم»، سعید حوی، ص 38، مکتبه وهبه،  
 القاهرة، 1987 م.

فراگرفت، تاریخ را با عبرت‌ها و موعظه هایش آموخت، سنت‌های الهی در کائنات را با استقراء و تأمل دریافت و واقعیت را که در آن بسر می‌برد با تمام ابعاد آن شناخت. در بعد از این همه آموختن و اندوختن، اصول بیست‌گانه را وضع کرد تا شفای اکثر امراضی باشد که امت اسلامی را از پای در آورده است.

برای اینکه موضوع را عمیق‌تر بدانیم، رشته سخن را به سعید حوی می‌دهیم تا این حقیقت را برای ما بیشتر واضح گرداند:

«در طول تاریخ امت اسلامی عوامل تفرقه اختلاف در بین مسلمانان تراکم نموده و این حالت زمینه‌های عمل مشترک را کاملاً نابود ساخته بود. در کنار آن نواقص در اصل فهم اسلام نیز این چند دستگی را افزایش میداد. درین اوضاع و احوال نیاز خیلی شدید احساس می‌شد تا زمینه فهم مشترک ایجاد گردیده و نکاتی نشاندهی گردد که بخش اعظم مسلمانان را حول خود جمع نماید، بدون اینکه این عمل بحساب حق انجام یابد.

بر اساس همین نیازمندی به توفیق الله متعال اصول بیست‌گانه طرح گردید تا همه این نیازها را بر آورده سازد. الله عزوجل این عمل را پذیرفته و آثار نیکی را بر آن مرتب ساخت، ما دیدیم که این اصول فراموشکاران را تنبیه کرد از افراط و تندروری‌ها کاست، تفرقه‌ها را به وحدت مبدل ساخت و مسیر حرکت را مشخص نمود. ما در عصر حاضر هیچ کسی را سراغ نداریم که توانسته باشد مردم را به این شکل حول ارزشها و مفاهیمی متحد و در یک صف بحرکت آورد. یگانه شخصی که این کار را توانست امام حسن البناء بود که اصول بیست‌گانه را با الهامی از سوی الله متعال طرح کرد.

استاد حسن البناء در رکن فهم نکاتی را جمع نموده است که هیچ مسلمان نباید از آن بیخبر و جاهل باشد. زیرا اینها نکاتی اند که جهالت در آن یا موجب انکار امر معلوم و ثابت در دین می‌گردد و این عمل کفر است. و یا اینکه عدم آگاهی از آن سبب تصور و کوتاهی در اعمال می‌گردد، و یا خطر اعتقادی را به دنبال دارد و یا اینکه عقد اخوت بین مسلمانان را با خطر مواجه می‌سازد، یا خطری را متوجه وحدت حرکت اسلامی می‌گرداند، و یا اینکه خطری را متوجه فهم مسلمانان از مسایل کلی می‌گرداند و یا حتی خطری را متوجه موجودیت مسلمانان می‌سازد.<sup>1</sup>

و اخیراً: اصول بیست‌گانه اصولی برای استنباط احکام نیست. بلکه این مسأله را در اصول فقه می‌یابیم. و نه اصولی برای فهم نظری مجرد است، و نه وسیله دستیابی به مفکوره و بعد از آن جستجو از اصول عملی می‌باشد.

بلکه عبارت از اصول ایمان عمیق، فهم دقیق و نقطه حرکت عمل مستمر و خستگی ناپذیر می باشد.

این اصول عبارت از قواعد و مبانی جدال و مناقشه با دشمنان اسلام و اثبات عظمت اسلام و قانع ساختن معارضین نیست.

اینها اصولی برای ضبط مسایل اعتقادی و عبادات و کسب توانمندی اجتهاد و استنباط احکام نیست بلکه اصولی است که مسلمانان حول آن جمع شده و تا آخرین حد ممکن مسافات اختلاف بین شان را تقلیل بخشند و آنها را از ابتدای راه، در یک صف قرار دهد.

این اصول رکنی از ارکان بیعت بوده و التزام و وفاء کردن به آن واجب می باشد. این مبادی اصلاً متوجه مجاهدین اخوان مسلمین می باشد، گر چه این صلاحیت را دارد که بحیث دایره و چوکات فکری همه حرکت اسلامی قرار گیرد. و این صلاحیت را هم دارد که منهج واضح عموم مسلمانان و کسانی گردد که مشتاق فعالیت و مبارزه در راه دین می باشد. حکمی که بر مخالفت با این اصول صادر می گردد، حکم واحد و یکسان نیست. بلکه بر اساس چگونگی اختلاف و مواقع آن در نقشه عمل اسلامی تعیین می گردد و اینکه این مخالفت به اساس انکار است و یا اینکه مخالفت‌های عملی صورت می گیرد.

### امام این اصول را برای چه کسی نوشت؟

دکتور قرضوای این سوال را چنین جواب میدهد:

«واضح است که درین اصول دو گروه را مخاطب قرار داده است.

گروه اول: برادران کارکن و مجاهدین مربوط «اخوان المسلمین» است. زیرا معلوم است که «اخوان» هیئت عام است که برای تجدید دین در عقول مسلمین و احیای آن نفوس و حیات ایشان قیام نموده و می خواهد تا اسلام را بحیث عقیده، اخلاق و سلوک تجدید و در جامعه احیاء سازد. اخوان در صفوف خود طیف‌ها مختلف مسلمانان را جا داده است. تعدادی سلفی اند، یکتعداد صوفی اند، شماری پابند مذهب خاص و عده ای غیر مذهبی اند، یکتعداد میلان بیشتری به روش قدیم دارند و شماری با آزادی بیشتر بسوی روشهای جدید مایل اند. عده ای علوم شرعی را آموخته اند و شماری علوم اجتماعی و ساینس را میدانند...

گروه دوم: اینها عبارت از گروهها و جماعت های دینی مختلف اند که در جامعه

مصری مصروف فعالیت اند. روزی که امام این اصول را می‌نوشت. تا حد زیادی شبیه حالت امروزی بود. چنانچه شاعر عربی می‌گوید ( ما أشبهه الليلة بالبارحة ) و یکی از غربیها گفته است: تاریخ همیشه تکرار می‌شود.

بلی! امام حسن البنا این اصول را در حالی می‌نوشت که دید نافذش به سوی جماعت های دینی مختلف متوجه بود و می‌دید که آنها یکدیگر را مورد تجریح و اتهام قرار داده و تا سرحد تفسیق و تکفیر پیش می‌رفتند.

لذا خیلی مهم و ضروری دانست که جبهه اسلامی در داخل، به هر وسیله ممکن، توحید یابد. دعوتگران اسلام که شعار های متنوع آنرا بلند نموده و در دایره تنگ و تاریک اختلافات مذهبی حرکت می‌کنند، ازین دایره بیرون شده و روی خطوط اساسی عمل اسلامی و اصول و مفاهیم اسلام در یک جبهه قرار گیرند، به وحدت برسند و از تفرقه دوری و اجتناب نمایند.

زمانی که «اتحاد بین گروههای دینی مصر» ایجاد شد و به تعبیر دقیق‌تر، امام شهید زمانی که میخواستند این اتحاد را ایجاد کنید، اصول فوق را تقدیم نمود تا محور تجمع بین گروههای مختلف قرار گیرد.»<sup>۱</sup>

اگر در سخنان دکتور قرضاوی دقت نماییم، می‌بینیم که مخالفت کردن با یکی ازین اصول باعث ایجاد شگافی در چوکات و دایره ای می‌گردد که فهم و سیر فکری افراد را حفاظت می‌کند، این حالت زمینه های نفوذ دشمن را در صفوف مهیاء ساخته و در فهم که رکنی از ارکان بیعت است، خلل وارد می‌کند. همچنان هر اصلی ازین اصول خواستار تعامل خاص خود می‌باشد، بعضی ازین اصول در ارتباط به عقاید است و تعداد دیگری در رابطه با عبادات می‌باشد و تعداد دیگری در مورد معاملات است.<sup>۲</sup>

بر علاوه این دو طیفی که استاذ قرضاوی ذکر نموده است، قشر سومی نیز وجود دارد که امام حسن البنا این اصول را به آنها تقدیم می‌کند. اینها عبارت از مسلمانانی اند که در اسلام برنامه زندگی دنیا را نیافته اند، بخصوص آن مخلصینی که خواهان خیر و خوبی برای کشور شان بوده و در جستجوی حق می‌باشند، کسانی که سیکولاریزم را بحیث برنامه زندگی و فکر غربی را بحیث فلسفه و بینش پذیرفته اند و در عین حال

1- (شمول الإسلام) از دکتور یوسف قرضاوی ص 27-28 این روایت سخنان مرحوم سید ستیت را تأیید می‌کند که در اول کتاب تذکر دادیم.

2- بعضی برادران به این نظرند که این اصول، مربوط مسایل اعتقادی می‌باشد و این سخن را از خلال تصریحاتی می‌گویند که استاذ حسن البنا در اولین مقاله‌ای که در مورد این اصول صادر نمود، ابراز داشته اند. شرح مزید این نکته در بحث آینده می‌آید.

اسلام را به عنوان یک عقیده و ارتباط با الله متعال حفظ نموده اند. این اصول همچون چلچراغهایی است که راه را در برابر شان روشن می نماید و آنها در روشنایی آن خواهند یافت که به آنچه ایمان دارند از آن مستفید نشده اند. و شاید اینرا کشف نمایند که دایره اختلاف آنقدر وسیع نمی باشد و آنچه را که در پی آن سرگردان اند، در همان مصاحفی موجود است که جهت تبرک زیر بالشت های خود گذاشته اند.

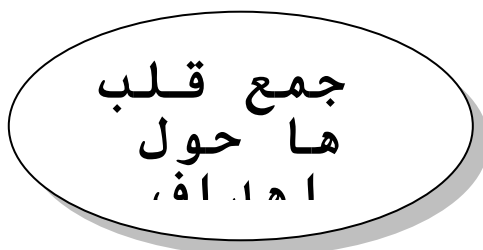
اصول بیست‌گانه متوجه اینهاست:	برای اینکه:
۱- امت اسلامی.	وثیقه ای باشد تا فهم مسلمانان را متحد سازد.
۲- الإخوان المسلمین.	چوکاتی باشد برای فهم اسلام در داخل جماعت
۳- برادران مجاهد اخوان المسلمین	بحیث یک رکن از ارکان دهگانه بیعت قرار گیرد

### اولین باری که این اصول ظاهر شد:

مقدمه که بعرض رسید، اصول بیست‌گانه را در آخرین شکل آن مورد تحلیل قرار میدهد که بنام «رسالة تعالیم» به نشر رسید. این آخرین طرح و متنی بود که امام حسن البناء آنرا پسندید و خواست که آنرا بحیث وثیقه ای برای امت اسلامی تقدیم نماید، تا فهم و برداشتی که عموم مسلمانان از اسلام دارند، توحید باید. آنرا برای اخوان المسلمین بحیث اصول فکری و چوکات فهم اسلام تقدیم نمود تا فهم آنها در داخل جماعت توحید یابد و به مجاهدین اخوان المسلمین بحیث یکی از ارکان بیعت تقدیم نمود، کسانی که تعهد سپردند که یا همراه با دعوت خود زندگی می کنند و یا اینکه در راه آن می میرند.

در اکثر روایات تذکر داده ام که امام حسن البناء این اصول را به شکل یک قرار داد در یکی از کنفرانسهای مشترک بین دانشگاهای مصر تقدیم نمود تا آنها در اطراف این اصول معیاری جمع شوند ولی اولین بار این وثیقه را در مقاله ای تحت عنوان « جمع

قلب ها حول اهداف متعالی « نشر نمود.<sup>1</sup>



استاذ حسن البنا درین مقال می گوید:

الحمد لله، نحمد الله تبارک و تعالی و نصلی و نسلم علی سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم وصحبه و من دعا بدعوته الی یوم الدین.

برادران عزیزم! تحیه مبارکی از سوی الله متعال را برایتان تقدیم میدارم: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته!

برادرانم! در مورد اختلافی که میتوان آنرا اختلاف علمی و نظری در بین گروههای اسلامی نامید و در مصر و بعد از آن در سایر کشورهای اسلامی وجود دارد، خیلی طولانی فکر نمودم. خیلی کوشیدم تا قلوب مسلمانان در حول اهداف ارجمندی جمع گردد و ارواح مؤمنین با هم یکجا شده و قلبهای کسانی که بخاطر اسلام کار می کنند بسوی آن متوجه گردد و نهضت آینده ای که در انتظار آن هستیم بر اساس آن اقامه نمایند.

برادرانم! اسلام دین وحدت و اجتماع است. آیات قرآن کریم و احادیث نبوی سرشار از مفاهیم وحدت و دعوت بسوی وحدت بوده و تأکید می کند که مؤمنان با هم برادر و یار و مددگار یکدیگرند.

قوت و توانمندی مؤمنان دور اول از همین دعوت شامل و فراگیر سرچشمه می گرفت. دعوتی که قلبها و عقل های شانرا حول هدف واحد جمع نمود، بعد از آن بود که ظاهر زندگی، اعمال و تلاشهای شان توحید یافت و زندگی شان مثال زیبایی برای

1- این سخنان آخرین مقالی است که الأستاذ أحمد عیسی عاشور در کتابش ( حدیث الثلثاء ) جابجا ساخته است. جزء ( نظرات فی القرآن الکریم ) ص 493، دارالاعتصام، القاهرة.

امت واحد اسلامی قرار گرفت.

برادرانم! اسلام دین وسیع و قابل انعطاف است. اسلام در برابر عقل انسانی آفاق تفکر را می‌گشاید، به اجتهاد و تدقیق ترغیب می‌کند و با صراحت اعلان میکند که مجتهد اگر بخطا رفت مستحق یک اجر و اگر بحق رسید مستحق دو اجر می‌شود.

برادرانم! همه این فرموده‌های قرآنی و سنت نبوی هر فرد مسلمان را تشویق و تشجیع می‌نماید که در مسایل دقت و اجتهاد نموده فکر خود را بکار اندازد. زیرا شریعت اسلامی صلاحیت تطبیق در هر زمان و مکان را دارد. این صفت زمانی در اسلام بوده می‌تواند که اسلام گشاده و نرم بوده و نصوص آن با دیدگاهها متنوع همخوانی داشته باشد.

لذا تباین نظر و دیدگاهها یکی از ممیزات و خوبی‌های اسلام و رحمتی برای مسلمانان است. اما آنچه باعث آزار و اذیت مردم می‌گردد، تعصب بی‌مورد و طرفداری از رأی و نظر خاص و گروه‌گرایی‌ای است که احتمال صواب در نظر دیگران را کاملاً رد می‌کند.

این تعصب بزرگترین آفتی است که وحدت اسلامی را از بین می‌برد در حالیکه اسلاف ما با سینه‌های فراخ این اختلاف رأی را پذیرفته و به هیچ صورت نمی‌گذاشتند که بر وحدت شان اثر منفی بگذارد. به همین خاطر مسلمانان یک مجموعه متحد و دارای اساس مستحکم و ارکان ثابت بودند تا آنکه قرن تعصب و هوی خواهی و جمود فکری فرارسید و جماعت مسلمانان را از درون ویران کرد. جماعتی که به توحید و وحدت خود دنیا را حیران ساخته بود.

برادرانم! اختلافاتی که اکنون در بین ما وجود دارد، در هر صورت اعمال فرعی و بخشهایی از عبادت را شامل می‌گردد و به هیچ صورت به مرتبه اختلاف در عقیده و اصول اسلام نمی‌رسد این گونه تباین در دیدگاه هیچگاهی سبب تنگدلی و اذیت برای کسی نمی‌شود و در آخرین تحلیل بین خطاء و صواب قرار دارد. و چون میدانیم که مخطئ و آنکه به حق رسیده است، مستحق اجر و ثواب می‌شوند، مسأله آسان گردیده و میتوانیم که در سایه برادری و محبت و ضمن بحثهای نزیه و علمی به حقیقت برسیم و بالآخره حکم شرعی میتواند که اختلاف نظر را از میان ما بردارد.

برادرانم! بعضی اختلافاتی که به عقیده و صمیم و اساس دین مربوط می‌گردد و در بین گروههای اسلامی در مصر به صورت خاص وجود دارد، عامل اساسی آن عدم تحدید اصطلاحات، تعین مفاهیم و عدم شناخت مقاصد دیگران است که جمود لفظی و پابند بودن به عبارات و مصطلحات خاص بر شدت آن افزوده است. در حالیکه الله

متعال این مصطلحات و پابندی به آنها را به عنوان عبادت معرفی نکرده است. برادرانم! من معتقدم که اگر عبارات و کلمات مشخص گردیده و هر فرقه از مقاصد جانب مقابل آگاه گردد و خود را پابند به عبارات و مصطلحات خاص ندانند، تا زمانی که مقاصد هر طرف سالم و شرعی باشد، میتوانیم که کوششهایی را براه انداخته بین دیدگاه‌های در حال تصادم و مفکوره‌های مخالف نزدیکی ایجاد کرده و به نتیجه خوبی برسیم. اقلأً به این حد برسیم که از دایره «کفر و ایمان» بیرون شده و به دایره «خطا و صواب» داخل گردیم.<sup>۱</sup> و به این ترتیب اخوت ما پابرجا و وحدت ما قایم بماند.

برادرانم! مسلمانان بسوی نهضت جدید می روند و برای داخل شدن به عصر جدیدی آماده می شوند. پس نباید بیشترین وقت خود را در دورکردن اختلافات و برابر کردن صفوف خود بگذارانند، بلکه این عمل را باید در اسرع وقت انجام داده و متوجه امور مهمتر از آن گردند تا مبادا حوادث بالایی شان یکی پی دیگری بریزد در حالیکه آنها آمادگی مقابله با آنها نداشته باشند.

برادرانم! خواستم تا در برابر مفکرین و علمای امت اسلامی صیغه<sup>۲</sup> ها و پیشنهادهایی را قرار دهم که معتقدم تا آخرین حد ممکن سبب تقریب و نزدیکی بین دیدگاههای مختلف گردیده و موافق حق قرار می گیرد. *إن شاء الله.*

امیدوارم که آن را به دقت مورد مطالعه قرار دهند اگر آنها برای جمع سخن مسلمانان صالح یافتند. آنها اساسی برای اخوت قرار میدهیم و گروههای مختلف را حول آن جمع می کنم و گروهها و افراد متفرق را به این اصل باز می گردانیم.

### اولین شکل بندی اصول بیستگانه :

- ❖ اسلام نظام اجتماعی شامل بوده و همه بخش های زندگی انسان را در بر می گیرد.<sup>۳</sup>
  - ❖ قرآن کریم و سنت مطهره مرجع هر مسلمان در شناخت احکام شرعی می باشد.
- قرآن باید بر وفق زبان عربی و بدور از هرگونه تکلف و تعسف شرح گردد و برای فهم

1- و گمان می کنم همین طرح باعث شده است که بعضیها ابراز دارند که استاذ حسن البنا میخواست با طرح این اصول مسایل اعتقادی را منضبط سازند در حالیکه حقیقت غیر ازین است و چنانچه خواهیم دید، این اصول جوانب اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی اسلام را چوکات بندی و توضیح نموده است. مؤلف .

2- مشاهده می کنیم که آنها (طرح) میخواند و بحیث اصول ارائه نمی کند زیرا آنها بحیث یک طرح و پیشنهاد به علمای ازهر و سایر علمای امت اسلامی تقدیم نموده اند. مؤلف

3 - ملاحظه میکنیم که این طرح و جملات آن تفاوتهایی با صیغه و شکل نهایی اصول عشرین دارد. همچنان مشاهده می کنیم که درینجا در شانزده اصل ترتیب یافته است، گرچه مفاهیم و مقاصد اصول عشرین را کاملاً منعکس می سازد.



احادیث مطهره به رجال قابل اعتماد و علمای حدیث مراجعه صورت گیرد. قیاس و اجماع نیز به همین دو اصل بر می‌گردد.

❖ رأی و نظر امام و یا نائب او در مواردی که نص وجود ندارد، و احتمال وجوهای متعدد را دارد، از باب مصالح مرسله بوده و مادامی که با قواعد شرعی در تضاد نباشد، مورد عمل قرار می‌گیرد. این حکم با تغییر ظروف و شرایط تغیر می‌یابد. و این حق برای اهل حل و عقد ثابت می‌باشد.

❖ سخن هر شخصی گرفته و یا رد می‌شود، بجز سخنان پیامبر علیه السلام که معصوم است. هر قولی که از سلف صالح رضی الله عنهم به ما رسیده و موافق کتاب و سنت باشد، آنرا می‌پذیریم در غیر آن از کتاب و سنت باید پیروی صورت گیرد. و در مواردی که علماء اختلاف کرده اند به طعن و جرح هیچ یکی اقدام نمی‌کنیم. بلکه همه را به نیت های شان می‌گذاریم. آنها اکنون ازین دنیا رفته و با آنچه روبرو اند که قبلاً فرستاده اند.

❖ هر مسأله ای که عمل کردن بر آن بناء نمی‌گردد، مصروف شدن در آن از جمله تکلفی است که شرعاً از آن نهی شده ایم. ازین جمله کثرت تفریعات مسایل و فرضیه ها اصدار حکم در مورد آنها و پرداختن به شرح و معانی آیاتی که علم بشر به آن نرسیده است، سخن گفتن در فضیلت بین صحابه رضی الله عنهم و مشاجرات و اختلافاتی می‌باشد که بین شان ایجاد شد. ما معتقدیم که هر کدام آنها از فضل صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم برخوردار بوده به جزای نیت خود میرسند.

❖ هر بدعتی در دین که اصلی ندارد و مردم آنرا مطابق خواسته های خود ایجاد کرده اند، چه به شکل افزودن است و یا کاستن از دین، گمراهی بوده مقابله و نابود کردن آن واجب است، اما این مقابله باید با بهترین شیوه و وسایل صورت گیرد تا باعث حوادث و حالات بدتر از آن نگردد. در مورد بدعت های اضافی و ترکی و التزام به عبادات خاص اختلاف فقهی وجود دارد. و حقیقت را میتوان از خلال تحقیق و بررسی دلایل بدست آورد.

❖ هر مسلمانی که به مقام دقت و نظر در دلایل شرعی احکام نرسیده است، میتواند که از یکی از ائمه مذاهب اهل سنت پیروی کند. ولی بهتر آنست که همراه با این پیروی بکوشد تا در حد توان دلایل امام خود را نیز بشناسد و هر سخن و ارشادی که همراه با

دلیل باشد، آنرا بپذیرد. تا آنگاهی که بر صداقت و کفایت مرشد خود مطمئن است. و درین خلال بکوشد تا کمبود علمی خود را برطرف نموده و اگر از اهل علم است خود را به درجه تدقیق و نظر در دلایل برساند.

❖ اختلافات فقهی در فروع سبب تفرقه در دین، و باعث خصومت و دشمنی بین مسلمین نمی‌گردد. و هر مجتهد اجر و ثواب خود را می‌یابد. پس هیچ مانعی در راه تحقیق علمی منزه در مسایل اختلافی وجود ندارد. اما این تحقیق و بحث نباید به سرحد مرء مذموم و تعصب مردود برسد. البته نظر قاضی درین موارد میتواند که باعث دور شدن اختلاف گردد.

❖ معرفت الله متعال، توحید و تنزیه او تعالی از بلندترین عقاید اسلام است، آیات صفات و احادیث صحیح که در باب متشابهات وارد است، به معنای ظاهری آن ایمان داریم بدون اینکه در آن تأویل و تعطیل کنیم و علم حقیقت آنرا به الله متعال می‌گذاریم. و به اختلافی که درین مورد از علماء نقل شده است داخل نمی‌شویم و اعلان میداریم که همان فهمی که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم کافی بود برای ما نیز کفایت می‌کند.

« وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا » [آل عمران : 7]

و استواران در دانش [ و چیره‌دستان در بینش ] می‌گویند : ما به آن ایمان آوردیم ، همه [ چه محکم ، چه متشابه ] از سوی پروردگار ماست

❖ محبت با صالحین، احترام و توصیف و یاد آوری از اعمال نیک شان را سبب قربت به الله متعال می‌دانیم و اولیاء کسانی اند که درین آیت ذکر شده اند.

« الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ » [یونس : 63]

آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند

کرامت ایشان را با شرایط شرعی، ثابت می‌دانیم در عین حال معتقدیم که ایشان رضی الله عنهم اختیار رساندن نفع و ضرر را چه در حال حیات و چه بعد از مردن، بخود ندارند. پس این توان را به هیچ صورت ندارند که چیزی نفع و ضرری به دیگران برسانند.

❖ زیارت قبور به شکل مشروع و مطابق عملکرد نبوی، سنت می‌باشد. اما استعانت جستن از اهل قبور، نداء کردن آنها، طلب کردن حاجات از آنها، از دور و یا نزدیک، نذر کردن بنام شان، پخته‌کاری قبرهای شان، پوشانیدن قبرها و روشن کردن شمع، مسح کردن آن، قسم خوردن بغیر الله و امثال آن از گناهان کبیره بوده مقابله و محاربه با آن

واجب است. این اعمال را هیچگاه تأویلی نمی‌کنیم تا ذرایع گمراهی سد گردد.

❖ در دعای مقارن با توسل الی الله به یکی از مخلوقاتش، اختلاف فقهی موجود است و در کیفیت آن نیز اختلاف وجود داشته و از مسایل عقیدتی نمی‌باشد.

❖ ایمان صادقانه و مجاهده نفس نوری را در پی دارد که الله متعال در قلب هر کسی از بندگانش که بخواهد، ایجاد می‌کند. ولی الهام، کشف، خواطر و رؤیایها از ادله احکام بوده نمی‌تواند، مگر اینکه نص صریح موافق آن وجود داشته باشد.

❖ انواع تعویذها، بندها، رمل‌اندازی، فال‌بینی، و ادعای علم غیب و هر امری که ازین باب باشد، منکر بوده و باید با آن مقابله صورت گیرد. به استثنای دم کردنی که با خواندن آیات قرآنی و دعا‌های مأثور صورت می‌گیرد.

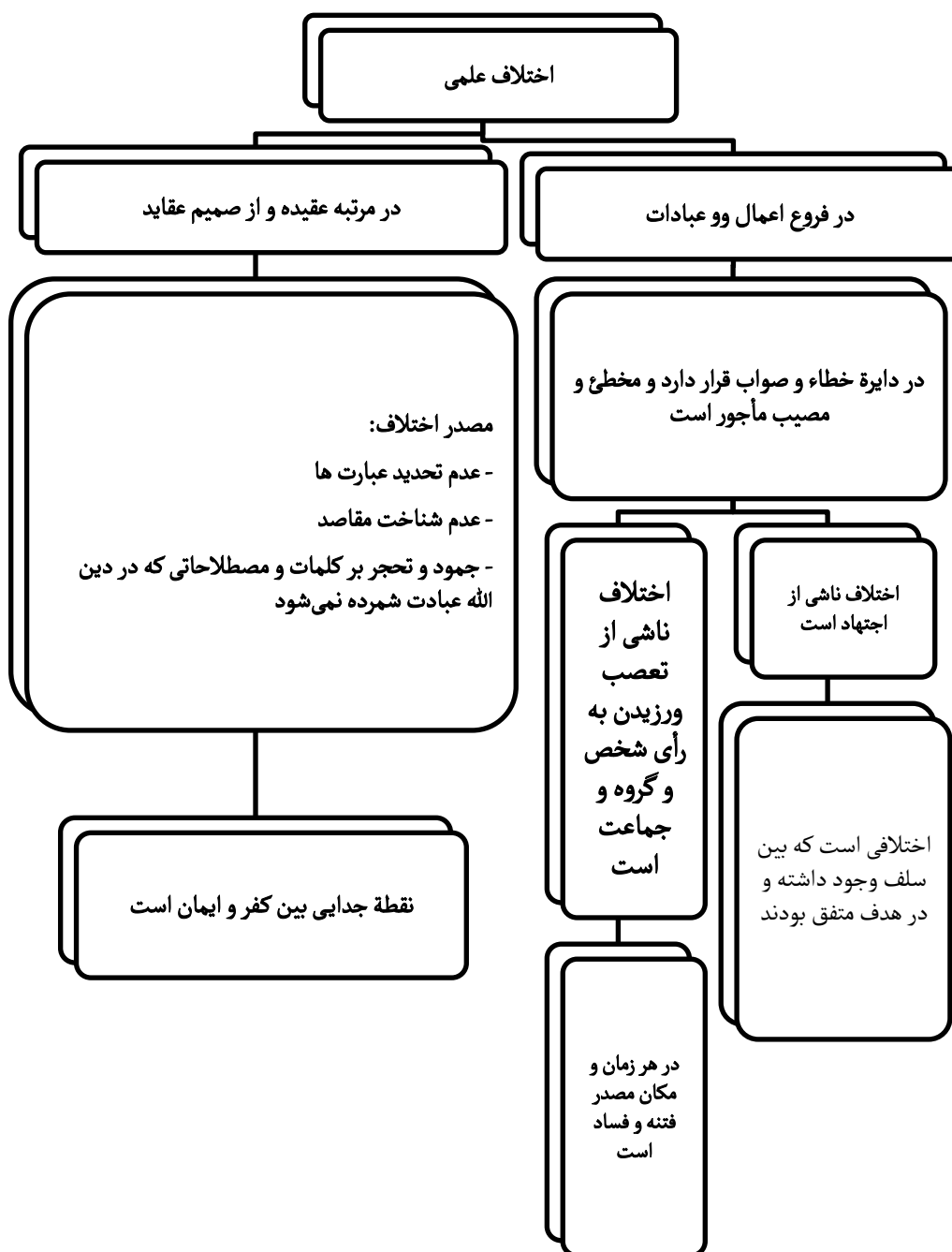
❖ هیچ مسلمانی را که به شهادتین اقرار داشته و فرایض را اداء می‌کند به سبب ارتکاب کبیره و رأی شاذ تکفیر نمی‌کنیم، مگر اینکه به کلمه کفر اقرار نماید و یا امر ثابت و معلوم در دین را انکار کند و یا از حکم صریح قرآن انکار نماید و یا قرآن را به گونه تفسیر کند که در تضاد با قواعد اسلام بوده و اسالیب زبان عربی تحمل آنرا نداشته باشد و یا عملی را مرتکب شود که غیر از کفر هیچ تأویل دیگری نداشته باشد.

❖ برادرانم! در نهایت عرض میدارم که اسلام عقل را حریت بخشیده و به دقت و ژرفنگری در کائنات تشویق می‌کند قدر و منزلت علم و علماء را بلند می‌برد و علم صالح و نافع در هر بخش را خوش آمدید می‌گوید. حکمت را گمشده مؤمن میداند که هر جا آنرا یافت، مستحق‌ترین کس به آن می‌باشد. دیدگاه شرعی و عقلی در امور قطعی هیچگاهی با هم تضاد نمی‌کند و حقیقت علمی ثابت به هیچ صورت با قاعده شرعی در تضاد واقع نمی‌شود.

برادرانم! این نکاتی بود که می‌خواستم در قدم اول در حضور مفکرین بزرگ اسلام و در حضور استاذ بزرگوار شیخ ازهر و هیئت کبار العلماء تقدیم نمایم زیرا جامعه ازهر بزرگترین ارگان اسلامی است که رسماً وظیفه بیان و تمحیص حقایق و ارشاد مردم را بدوش دارد. بعد از آن در برابر مفکرین اسلامی به صورت فردی و اجتماعی قرار میدهم و صلی الله علیه وسلم.<sup>1</sup>

1- ( حدیث الثلثاء ) ، أحادیث الإمام حسن البنا جمع أحمد عیسی عاشور ، ص 493 ، دارالاعتصام ، القاهرة ، 1984 .

با کمی دقت درین مقال می بینم که استاد حسن البناء خلاف علمی بین فعالان اسلامی را به دو قسم تقسیم کرده اند.



امام حسن البنا راه خروج از تفرق را که به سبب اختلاف ایجاد می شود، چنین ترسیم می کند:

- ۱- تعین عبارت.
  - ۲- اینکه هر فریق مقصد جانب مقابل خود را بخوبی بداند.
  - ۳- فریقین به عبارت و مصطلحات خاص خود را مقید نسازد.
  - ۴- اطمینان حاصل کردن که معنای مقصود درست است.
- بعد از آن اصولی را وضع می‌کند که راه رسیدن به کمترین مرتبه اتفاق را باز می‌نماید تا به تعبیر ایشان از دایره «کفر و ایمان» بیرون گردیده و به دایره «خطا و ثواب» داخل گردد.<sup>۱</sup>
- بزرگترین هدفش این بود که این اصول، اساسی و تهدایی برای اخوت قرار گرفته و گروه‌های مختلف حول آن جمع و آرای پراکنده بسوی آن برگردند.
- ملاحظه میکنیم اصولی که درین مقال عرض گردیده است در بعضی موارد اختصار وجود دارد و ترتیب آن نیز به گونه دیگر است. اما به صورت مجمل، همان نکاتی را ذکر کرده است که در آخرین شکل و ترتیب آن بحیث یکی از ارکان بیعت در «رساله تعالیم» صادر گردید و امام شهید اسم «رکن فهم» را بر آن اطلاق کرد.

### اصول بیستگانه و برنامه نهضت:<sup>۲</sup>

گرچه هدف محوری امام در نوشتن این اصول، دور کردن اختلاف از بین فعالان اسلامی بود، اما در این اصول بعضی آداب و نزاکت‌هایی را نیز ذکر کرده‌اند که میتوان آنرا وسیله‌ای برای دور کردن و قانونمند ساختن اختلافات در فروع و در بعضی عبادات قرار داد. بخصوص اینکه اختلاف در نتیجه تعصب مذهبی و گروه‌گرایی و تمایل به افراد خاص بوجود آید.

امام توضیح میدهد که این اصول را بخاطری تقدیم می‌نمایم که مسلمانان «در آستانه نهضت قرار داشته و برای داخل شدن در عهد و عصر جدید آماده می‌شوند، پس نباید بیشترین تفکرشان بخاطر جمع پراگندگی‌ها و برابر کردن صفوف بکار برود، بلکه برای کارهای مهمتر از آن فارغ گردند تا مبادا حوادث پیهم بر آنان فرود آید و آنها برای مقابله با آن آماده نباشند».

---

1- یعنی آنرا از دایره مسایل اعتقادی که اختلاف در آن جایز نیست، بیرون آورده و داخل دایره فقهی گرداند که اختلاف در آن گنجایش دارد.  
 2- (حول أساسیات المشروع الإسلامی لنهضة الأمة) قراءة فی فکر الإمام الشهيد حسن البنا، لعبد الحمید الغزالی ص 91

به همین دلیل است که استاذ دكتور عبدالحميد الغزالي زمانیکه مبادی پروژه نهضت اسلامی را طرح می کرد، از آن بنام « مرجع پروژه نهضت » یاد کرده است. دكتور عبدالحميد الغزالي می گوید:

« اسلام معنی و مفهوم وسیعی دارد و در گذشته و حال طرق متعددی را در خود جای داده است و اسم اسلام همگان را شامل گردیده است و در کتب فقه و عبارات فقها این جمله شایع است که: « همه مذاهب و طوائف اسلامی برین موضوع اتفاق دارند که... » پس این طوائف با هم اتفاق داشته اند، اختلاف کرده اند راه صواب را در پیش گرفته اند و یا بخطا رفته اند، در هر حال درخت پر بار اسلام همه را تحت سایه خود جای داده است. اما با وجود این، قضایای اختلافی یک سلسله امراض فکری و مفاهیم نادرست را در بین امت منتشر ساخت که سبب تیره شدن روابط و برهم خوردن انسجام بین افراد امت گردید و امکانات یک حرکت تمدنی و خیزش ازین حالت سقوط طولانی را با خطر نابودی تهدید می کرد. امام حسن البناء نمی توانست که از این حقیقت تجاهل کند، زیرا بی توجهی و سهل انگاری درین موضوع در فجر نهضت و آغاز حرکت آن، خیلی خطرناک تمام خواهد بود به همین دلیل بود که استاذ البناء برنامه جامعی را به ازهر شریف تقدیم نمود.<sup>1</sup>»

وطی آن مهم ترین موضوعات شرعی تذکر داد که مانع اتحاد امت اسلامی می گردید.

و میخواست ازین طریق زمینه صالحی را برای حرکت برنامه اسلامی نهضت آماده ساخته و آنرا از قیود ماضی برهاند و بسوی آفاق وسیع آینده حرکت دهد.

### تقسیم بندی اصول:

بعد از آن دكتور عبدالحميد این اصول را در جهاد مجموعه تقسیم می نماید تا آموختن و تعامل با آن آسان گردد.

- قسم اول: منهج اعتقادی (اصول فهم عقیده)
- قسم دوم: منهج اصولی: (اصول فهم اصول فقه)
- قسم سوم: منهج فقهی (اصول فهم مسایل فقه)

1- كما بين في المقال الذي عرضناه سابقاً.

قسم چهارم ( منهج عام (اصول عمومی)<sup>1</sup>

### با اصول بیستگانه چگونه باید تعامل نمود:

شخصی که اصول بیستگانه را مورد مطالعه قرار میدهد. باید قبلاً مستوای علمی خود را مشخص سازد تا بتواند در همان مستوی این اصول را بفهمد و عملاً با آن حرکت نماید.

اگر مساحتی را که امام حسن البناء میخواست این اصول تحت پوشش قرار دهد، می بینیم که با تمام امت اسلامی سروکار دارد. زیرا این اصول اصناف ذیل را مخاطب قرار میدهد:

#### 1- علماء نخبگان و مؤسسات اسلامی:

استاد البناء می گوید:

«برادرانم! این نکاتی بود که میخواستم برای تان توضیح دهم و در برابر مفکرین اسلام و بخصوص در برابر استاذ بزرگوار شیخ ازهر، و هیئت علمای بزرگ این مؤسسه و بعد از آن در برابر رجال فکر و مفکرین مسلمان به شکل فردی و جماعت ها قرار دهم.»

#### 2- فعالان اسلامی:

دعوتگران اهم از علماء و مجاهدین را مخاطب قرار داد. چنانچ امام البناء اصول بیستگانه را در شرح رکن «فهم» برای برادران مجاهد اخوان المسلمین تقدیم نمود.

#### 3- جمهور امت:

درین دعوت جمهور امت را مخاطب قرار داد، چه آنهایکه در ساحة فعالیت اسلامی حضور دارند و یا خارج ازین ساحة بسر می برند. این اصول را تقدیم نمود تا ازین طریق « اخوت اسلامی را برقرار نموده و وحدت امت را تضمین کند.» و حتی میتوان گفت که این اصول میتواند چوکاتی باشد که در داخل آن با آن تعد عقاء امت یکجا شویم که دیدگاه شان در مورد اسلام در نتیجه هجوم فکری و دور

---

1- این تقسمی است که دکتور محمد الغزالی ارائه داشته است. اگرچه بعضیها برین تفسیر که امام این اصول را در ابتدای امر برای علاج اختلافات اعتقادی طرح کرده بود، اعتراض را بروی وارد کرده اند. اما این اجتهاد دکتور غزالی نیز قابل قبول بوده و اصول را بیشتر واضح میگرداند.



ماندن از فکر اسلامی اصیل، با اختلال مواجه شده است و ازین راه میتوان به صیغه و قواعدی دست یافت که از خلال آن گفتگو برای حرکت بسوی نهضت امت و حضور مدنی آن را آغاز نمود.

تعامل کنند با این اصول در هر مستوای علمی‌ای که قرار داشته باشد، یک سلسله قواعد عمومی در برابرش قرار دارد که باید به آن توجه داشته و محتوای هر اصل را در قواعدی بریزد.

این قواعد قرار ذیل است:

- ۱- ایراد متن هر اصل.
- ۲- مفردات و کلمات آن.
- ۳- تحلیل اجمالی و لفظی اصل.
- ۴- رابطه اصل به ما بعد و ما قبل آن.
- ۵- واقعیت‌هایی که بر اساس آن استاد البناء این اصل را نوشته است، و آیا این واقعیت بحال خود باقی مانده است.
- ۶- چالشی که در عصر حاضر در برابر ما قرار داشته و این اصل در پی معالجه آن می باشد.

۷- مظاهر خلل و نواقصی که اصل بخاطر علاج آن طرح شده است.

۸- شرح دلایل و دیدگاه شرعی در مورد محتوای اصل و مفکوره آن.

۹- جانب عملی که میتواند ترجمه حقیقی این اصل قرار گیرد.

۱۰- مثالهای عملی از سیرت نبوی و حیات سلف صالح و عصر حاضر که چگونگی تطبیق عملی آنرا در زندگی انسانی شرح دهد.

این ده قاعده و قضیه بنیادی است که در اثنای دراسه و فراگیری هر اصل اصول بیستگانه در برابر ما باید قرار داشته باشد.

من هرگز مدعی نیستم که درین بحث و نگرش همه نکات فوق را در شرح هر اصل تکمیل نموده ام. و نه قصد و نیت آنرا داشته ام، بلکه جولان سخن را گذاشته ام تا با گزیده ای از سخنان علماء همگام حرکت کند، علمای که قبل از من این اصول را شرح کرده اند و توقف‌هایی در رابطه با سخنان شان داشته ام و در نهایت امر متوجه شدم که قضایای فوق‌الذکر به صورت کلی مطرح و مورد بحث قرار گرفته است.

اگر چه این کوشش ناچیز را انجام داده ام اما افکار و قضایای دهگانه فوق هنوز هم

مطرح می باشد تا باشد که کسانی بعد از من بیایند و هر اصل را به صورت جدا گانه مورد مناقشه قرار دهد.

این دعوتی است که حتماً افرادی به آن لبیک خواهند گفت. زیرا امت محمد هیچگاهی عاری از خیر نمی گردد.

الله متعال برایم میسر گرداند تا جزء دیگری درین درسها(در فهم و عمل) ترتیب داده و سایر ارکان دهگانه بیعت را به همین شیوه شرح نمایم، از الله عزوجل میخواهم این نوشتار ها را وسیله شرح و توضیح یکی از بزرگترین ستاره های درخشان نهضت اسلامی در عصر جدید بگرداند و این رساله ها را از حد فکر و اندیشه بیرون آورده و به برنامه عمل مبدل سازد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب  
العالمین

بخش  
اول

درسهایی  
پیرامون  
فهم و عمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على  
 إمام المجاهدين سيدنا محمد، النبي الأمين و  
 على آله و صحبه و من تبع هداهم إلى يوم الدين  
 اما بعد: اين رساله را برای آن برادران مجاهد اخوان المسلمين می فرستم که  
 صادقانه عزم نموده اند تا با اين نهضت زندگی کنند و یا در راه آن جان خود را  
 قربان می کنند. کسانی که به ارجمندی دعوت و قدسیت مفکوره خویش ایمان  
 دارند. فقط به همین برادران اين کلمات مختصر را متوجه می سازم. اين کلمات  
 درسهایی برای حفظ نیست، بلکه اوامر و دساتیری است که باید اجراء گردد. پس  
 ای برادران راستکار بسوی عمل بشتابید:

« وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَيَسِّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ  
 فَيُبَيِّنُكُمْ لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » [التوبة : 105]

و بگو: عمل کنید یقیناً الله و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می بینند، و به  
 زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را به آنچه  
 همواره انجام می دادید، آگاه می کند.

« وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ  
 لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » [الأنعام : 153]

و مسلماً این [ برنامه های محکم و استوار و قوانین و مقررات حکیمانه ] راه  
 راست من است، بنابراین از آن پیروی کنید و از راه های دیگر پیروی نکنید که  
 شما را از راه او پراکنده می کند، الله متعال این [ گونه ] به شما سفارش کرده تا  
 پرهیزکار شوید

و اما برای دیگران درسها، محاضرات، کتابها، مقالات و مظاهر اداری است. و  
 هر کدامی وجه ای دارد که بسوی آن روی می آورد، پس بسوی نیکی بشتابید، و  
 هر دو گروه را الله متعال وعده نیکی داده است.

ای برادران راستکار:

ارکان بیعت ماده چیز است آنرا حفظ نمایید « فهم، اخلاص، عمل، جهاد،  
 قربانی، اطاعت، ثبات، تجرد، اخوت و اعتماد»

برادر شما حسن البنا

### در مورد اصول بیست‌گانه گفته اند:

« مشاهده می‌کنیم که امام حسن البنا بعد از مطالعات طولانی و بحثها و پژوهش‌های عمیق، اسلام را با صورت درخشان آن در رسایل خود تقدیم نمود. بعد از آن «فهم» را یکی از ارکان بیعت قرار داد و برای فهم اسلام اصول بیست‌گانه را وضع کرد تا چوکاتی برای حفظ این فهم قرار گرفته و آنرا از جزئی‌گرایی، انحراف و آلودگی‌ها نگهدارد.

به فضل الله متعال، گذشت ایام اِصالت این اصول را ثابت ساخت و دقت، اعتدال و دوری آنرا از افراط و تفریط نمایان ساخت.» استاد مصطفی مشهور

« بدون شک اصول بیست‌گانه ای را که امام حسن البنا وضع کرد، خیر کثیری را در برداشت. این اصول جماعت او را با کاروان بزرگ اسلامی همگام ساخت که در آن هیچ نشانه و اثری از شذوذ و گروه‌گرایی دیده نمی‌شد. به همین دلیل ایشانرا شخصیت یک گروه و جدا از امت اسلامی نگردانید.» شیخ محمد الغزالی

« کسیکه اصول عشرين را با تدبر کامل خوانده و اطلاع قبلی از مصادر علم و معرفت اسلامی داشته باشد، متیقن می‌گردد که این اصول خلاصه و فشرده مطالعات طولانی در علوم القرآن و علوم حدیث، اصول فقه، اصول دین، فقه و تصوف می‌باشد که با عقلیت فراگیر و توانمند صورت گرفته است، عقلیتی که توان تأصیل و ترجیح را دارا می‌باشد.» دکتور یوسف قرضاوی

اسلام نظام شاملی است که سراسر مظاهر حیات را در بر می‌گیرد اسلام هم دولت و وطن است، هم حکومت و امت است، هم اخلاق و قوت است، هم رحمت و عدالت است. اسلام فرهنگ و قانون است هم علم و قضاء است. اسلام هم ماده و ثروت است و هم کسب غنا است. اسلام هم جهاد است و هم دعوت است. لشکر و فکر است، همچنان که عقیده صادقانه و عبادت صحیح می‌باشد. همه این امور در اسلام یکسان می‌باشد.

شیخ محمد الغزالی رحمه الله در شرحی که این اصل را زیر بحث قرار داده است، آنرا بنام «هیمنه اسلام بر سراسر زندگی» نامیده است.<sup>۱</sup>

دکتور یوسف قرضاوی آنرا در کتابی زیر بحث گرفته است که بیشتر از صد صفحه در قطع بزرگ دارد و این کتاب را «شمول اسلام» نامیده اند.

حقیقت اینست که «اسلام نظام شامل بوده و سراسر مظاهر زندگی را شامل می‌گردد» چنانچه استاذ حسن البناء می‌گوید که «از ویژگی‌هایی اصیل این دین، شمول است که جز با این صفت

شناخته نمی‌شود. و همین ویژگی است که این دین را بر همه نواحی زندگی مسلط می‌گرداند» این دین را هرگز نمیتوان بدون این ویژگی تصور کرد. سید قطب شهید آنرا از «ویژگی‌های جهانبینی اسلامی» قرار داده است.<sup>۲</sup>

1 - ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين ) ، محمد الغزالی ، ص 16 ، دارالشروق ، القاهرة ، بیروت 1997 م .

2- ( خصائص التصور الإسلامی ) ، سید قطب ، دارالشروق ، القاهرة ، ط ه ، 1994 م .

دکتر یوسف قرضاوی آنرا از «ویژگیهای عام اسلام» گردانیده و می فرماید: «شمول یکی از خصایص منحصر به اسلام و از ویژگیهای اساسی این دین است. زیرا این خصوصیت را در هیچ یک از ادیان، فلسفه ها و مذاهب بشری دیده نمی توانیم. اسلام از چنان شمولی برخوردار است همهٔ زمانه ها را در بر می گیرد، سراسر زندگی را دائرةٔ خود قرار می دهد و بالآخره سراسر کیان انسان را در بر می گیرد.» شهید حسن البناء از ابعاد این شمول بودن در رساله «اسلام» چنین تعبیر می کند:

اسلام رساله ایست که در امتداد طولانی خود همه زمانه ها را دربر می گیرد و در امتداد عرض خود آفاق امت ها را تحت

### عوامل گزیدن شمول:

امام حسن البناء و جماعت او بر اساس سه عامل و سبب عمده، شامل بودن اسلام را در سر خط فهم قرار داد:

#### 1- شامل بودن دساتیر اسلام

اسلامی که الله متعال فرستاده است، هیچ جانبی از جوانب زندگی اعم از روحی، مادی، فردی، اجتماعی و ... را بدون حکم نگذاشته و حتی طولانی ترین آیتی که در قرآن نازل کرده است، در امور دنیایی و مسأله نوشتن قرض می باشد.<sup>1</sup> شریعت اسلامی بر تمام افعال بندگان مکلف، حاکم می باشد و هیچ عملکرد و واقعه در زندگی انسانها بیرون از دایره شریعت نبوده و حتماً تحت یکی از احکام پنجگانه داخل می گردد.<sup>2</sup> پس اسلام پیامی است که سراسر زندگی را در برمی گیرد، رسالتی است که به همهٔ انسانیت در هر زمان و مکان متوجه می باشد.

#### 2- اسلام هیچگونه تجزیه در احکامش را نمی پذیرد:

1 - سورة البقرة الآية 282.  
2 - ( الأحكام الشرعية الخمسة هي: { الحلال والحرام والمستحب والمكروه والمباح }.

الله متعال می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ »

[البقرة : 208]

ای اهل ایمان! همگی در عرصه تسلیم و فرمان بری [از الله] در آید، و از گام های شیطان پیروی نکنید، که او نسبت به شما دشمنی آشکار است  
 علامه ابن کثیر در تفسیر این آیت می گوید: «الله متعال به بنده های مؤمن خود، که پیامبران را تصدیق نموده اند، امر می کند که تمام حلقات اسلام و شریعت را اخذ نموده و به همه اوامر عمل نمایند و از همه نواهی تا آخرین حد توان اجتناب کنند.»<sup>۱</sup>

### 3- زندگی یک وحدت کامل و غیر قابل تجزیه است:

ناممکن است که در زندگی اجتماعی مسجد از اسلام باشد، ولی مکتب و دانشگاه، محکمه و قضاء، رادیو و تلویزیون، اخبار و مجلات، سینما و تیاتر، بازار و جاده ها... و به عبارت مختصر همه زندگی در اختیار سکولاریزم قرار گیرد.

« أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتَعِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا » [الأنعام : 114]

آیا جز الله حاکم و داوری بطلبیم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را که [همه معارف و احکام در آن] به تفصیل بیان شده به سوی شما نازل کرد  
 «واضح است که حیات انسانها یک وحدت متكامل را تمثیل می کند و اسلام نیز در یک وحدت متكامل نازل شده است. لذا در صورتی که رهبری یک بخش زندگی مردم را اسلام بعهدہ بگیرد و جوانب دیگر را به فلسفه های وضعی و قوانین ساخت بشر بگذارد، ناممکن است که زندگی بشریت بسوی خیر و صلاح برود. پس اسلام باید به صورت کامل بدون تجزیه تقدیم گردد و به شکل یک کل و غیر قابل تجزیه تطبیق گردد.»<sup>۲</sup>

### بزرگترین جنایت در حق اسلام:

«برخود واجب میدانیم که توجه همگان را بسوی جنایتی جلب کنیم که در حق اسلام صورت می گیرد. و این جنایت زمانی شکل می گیرد که بعضی مدعیان فعالیت در میدان مبارزات اسلامی بعضی جوانب اسلام را عرضه میدارند و از بعضی جوانب دیگر

1 - ( تفسیر القرآن العظیم ) للحافظ ابن کثیر، ص 371، دار المعرفة، بیروت، ط (9)، (1417 هـ - 1997 م)، تفسیر الآیة 208 من سورة البقرة.

2 - ( شمول الإسلام )، د. یوسف القرضاوی، ص 43، 50 بتصرف.



آن اغفال می‌نمایند.

این عمل را اگر به صورت عمدی می‌کنند و یا غیر عمدی و این روش را اگر بنا بر عدم شناخت از طبیعت اسلام اخذ کرده‌اند و یا بخاطر خزیدن به کنج عافیت انجام می‌دهند و یا اینکه از جانب گروه‌هایی صورت می‌گیرد که از سوی دشمن ساخته شده است، بهر صورت لازم است تا این مسلک و روش نادرست را بیان و خطرهای ناشی از آنرا نشاندهی کنیم. تا مبدا جوانان ما بر اساس غیرت دینی‌ای که دارند در دام آنها قرار گیرید و به نیت ایصال خیر مرتکب خطا و سبب اضرار گردند.<sup>۱</sup>

حق آنست که دشمنان به آن شهادت می‌دهد:

دکتور شاخ می‌گوید:

«اسلام چیز بیشتر از یک دین به مفهوم عام آن است، زیر در اسلام نظریات قانونی و سیاسی مستحکمی وجود دارد. و به طور خلاصه گفته می‌توانیم که اسلام یک نظام کامل فکری است که دین و دولت را به صورت یکسان شامل می‌گردد.»

دکتور فتز جرال می‌گوید:

«اسلام تنها یک دین عبادتی نیست، بلکه نظام سیاسی نیز است و علی‌الرغم اینکه در عصر‌های اخیر بعضی افرادی از مسلمانان ظهور کردند که خود را عصری می‌خوانند، و تلاش دارند تا این دو بخش دین را از هم جدا سازند. اما ساختمان تفکر اسلامی بر اساس همین دو جانب به گونه‌ای ساخته شده است که جدا کردن آن از هم ناممکن می‌باشد.»

### ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً :

استاذ سعید حوی می‌گوید:

«فقهای اسلام ایمان آوردن به همه اسلام را شرط داخل شدن به اسلام میدانند. زیرا پذیرفتن همه اسلام از خواسته‌های اساسی کلمه شهادت می‌باشد. و اگر در عمل کردن به این خواسته‌ها کوتاهی صورت گیرد، مخالفت عملی با خواسته‌های شهادت بوده و فسق شمرده می‌شود. بنابراین کسی که ایمان ندارد به اینکه اسلام عقیده، عبادت و برنامه زندگی بوده تمام قضایای دنیا و آخرت را تحت پوشش قرار می‌دهد، چنین شخص کافر بحساب می‌آید. اما آنکه در عمل کوتاهی نموده و مرتکب کاری می‌شود که برخلاف مقتضای کلمه شهادت است و یا عملی را از مقتضیات شهادتین ترک می‌کند، در دایره

اسلام باقی می ماند و بنام مسلمان گنهکار نامیده می شود.»  
 درینجا این سوال مطرح می گردد که؛ چرا یکتعداد زیادی از مسلمانان نمیخواهند که کافر خوانده شوند در حالیکه مبادی و افکاری را اختیار کرده اند که کفر صریح می باشد؟

در جواب باید گفت که مشکل آنها از عدم شناخت اسلام و جهل شان به حقایق اسلام ناشی می شود. آنها نمی دانند که اسلام نظام شامل و یگانه دینی است که به پیوند ضرورت ندارد. به همین علت است که استاد حسن النبا سخن را از شمول اسلام آغاز کرده و آنرا بحیث اولین اصل در اصول بیستگانه قرار داده است. زیرا فهم درست اسلام در عصر حاضر خیلی مهم است، هم بخاطر داخل شدن به اسلام مهم است و هم بخاطر محفوظ ماندن از انحراف از اسلام.<sup>1</sup>

و بخاطر همین جهل شان است که ما از اصدار حکم کفر در حق شان توقف می کنیم و می کوشیم تا فهم درست اسلام را به آنها برسانیم و در اذهان ترسیخ نماییم. چنانچه امام حسن البنا در تلاش همین کار بودند.

«درین عصر تلاشهای زیاد صورت می گیرد تا مسلمانان را به قبول اسلامی غیر از اسلام حقیقی راضی گردانند، غیر از اسلامی که از پیامبر خود فرا گرفته و از کتاب خود آموخته اند. اسلام ناقصی که نمی خواهند در امور قانونی دخالت کند و در قضایای اجتماعی فیصله صادر نماید. از مدتها به این طرف تلاشهای مشکوک و خبیثی جریان دارد تا نسلی را تربیت کنند که این اسلام ناقص و مشوه را بپذیرند، در سایه این دین جدید، حلال بودن چیزهای حرام را قبول کنند، و آنچه را که الله به پیوند آن امر کرده است قطع کنند و شؤن زندگی را بعید از هدایات آسمانی به پیش ببرند.

حقیقت اینست که مسلمانان از دین خویش خیلی ها فاصله گرفته اند و این ذلت و حقارتی که دامنگیر شان شده است، نتیجه لازمی عملکردهایی است که در رابطه با خود و رسالت خود مرتکب شده اند.

اگر می خواهیم دوباره زنده شده و به هدایت برسیم چاره ای جز این نیست که صادقانه به اسلام برگردیم. برگشت علمی و عملی، نظری و تطبیقی، یکذره هم در دین خود کوتاهی و کاستی را نپذیریم، از هیچ شعبه ایمان تنازل نکنیم و یک کلمه از قرآن را ترک نماییم..

ما هرگز نمی پذیریم که اسلام با این روش و شیوه ناسیاسی مواجه شده و مورد اخذ

1 - ( فی آفاق التعالیم ) ، سعید حوی ص 92، 93.

و رد قرار گیرد. زیرا اجزای دین مانند عناصر تشکیل دهنده دواء است که صحت‌یاب شدن مریض وابسته به همه اجزای آن می باشد. پس هیچ‌گونه تنازلی از هیچ بخش اسلام را نمی پذیریم.<sup>۱</sup>

### و تا آنکه شمول اسلام برگردد:

بخاطر اعاده مفهوم شمولی اسلام در واقعیت زندگی ما، استاذ حسن البنا وسایلی را وضع نموده اند که ما را در راه رسیدن به هدف مساعدت می نماید. از آن جمله:

۱- دعوت بر اساس حکمت و موعظه حسنه و بحث و مجادله با بهترین شیوه، که در آن هیچ اکراه، عنف و افراطی‌گری وجود ندارد. و شعار آن اینست که:

« لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ » [البقرة : 256]

در قبول دین جبر و اکراه نیست

۲- تربیت اسلامی که اساس آن را روش قرآنی و سنت رسول الله تشکیل میدهد و شعار اینست که «پروردگارت را بشناس، نفست را اصلاح کن، دیگران را دعوت نما و دولت اسلام را در قلبت برپا کن»

۳- از همین خشت‌ها که به شکل افراد مسلمان تربیت می شود، خانواده‌ها تشکیل می‌گردد و از خانواده‌ها جامعه ساخته می شود در حکومت اسلامی بوجود می آید و هدف مورد نظر بدست می آید.<sup>۲</sup>

### شمول بودن اسلام در رسایل امام:

امام حسن البنا در اکثر رسایل شان معنای شمول را تکرار نموده و این مسئله را بیشتر از هر چیز دیگری توضیح و تشریح می‌نمایند زیرا این مسأله اساس دعوت او را تشکیل می داد.

در رساله «المؤتمر الخامس» تحت عنوان «اسلام اخوان المسلمین» می گوید:

« حضار گرامی! اجازه دهید تا این تعبیر را استخدام کنم، البته مقصدم این نیست که اخوان المسلمین اسلام جدیدی، غیر از آن اسلامی که سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم از سوی پروردگارش آورده است، به شما عرضه میدارد.

بلکه میخواهم بگویم، اکثر مسلمانان در عصر حاضر برای اسلام اوصاف و حد و

1 - ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين ) ، محمد الغزالی، ص 17، 21.

2 - ( فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین ) ، جمعة أمين عبدالعزیز، ص 28، 29.

مرزی از جانب خود ترسیم نموده و وسعت و عدم جمود اسلام را به شکل خیلی مضر و ناپسندی مورد سوء استفاده قرار داده اند. در حالیکه وسعت اسلام و نرمی آن حامل حکمت های متعالی می باشد.

گروه های اسلامی در شرح و معرفی اسلام گرفتار اختلاف وسیعی گردیده اند که در اثر آن در اذهان مسلمانان تصویر های گوناگون از اسلام منعکس گردیده است که یکتعداد آن با اسلام اول که در زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب شان به بهترین شکل تمثیل یافته است، قابل تطبیق است و شمار دیگری از آن خیلی بعید واقع شده است.

### اجزای اسلام:

یکتعدادی اسلام را تنها در چهار چوب عبادات ظاهری مشاهده می کنند و همین که دیدند اشخاصی این عبادات را اداء می کنند، اطمینان یافته و فکر می کنند به مغز و اصل اسلام رسیده اند. و همین معنی بیشتر از هر مفهوم دیگر در بین مسلمانان شایع می باشد. عده دیگری گمان می کند که اسلام عبارت از اخلاق فاضله و روحانیت فیاض و غذای فلسفی برای عقل و روح بوده و این دو را از کتابت دنیای طغیانگر مادی دور می سازد. کسانی اند که از معانی متحرک و عملی اسلام به شگفت آمده و نمیخواهد که در موارد دیگری فکر کند.

کسانی اند که اسلام را نوعی از عقاید میراثی و اعمال تقلیدی دانسته هیچ فایده در آن نمی بینند و پیشرفت را در موجودیت آن ناممکن میدانند. به همین دلیل از اسلام و هر چه با اسلام رابطه دارد، بریده اند این حالت را در نفوس کسانی به وضاحت مشاهده می کنیم که مطابق فرهنگ بیگانه تربیت شده و این فرصت برای شان میسر نشده است که با حقایق اسلام آشنا گردند. پس این گروه اصلاً از اسلام چیزی نمی دانند و یا اگر میدانند، تصویر ناقص و نامنظمی است که در اثر عملکرد های مسلمانان نادان و غیر ملتزم در ذهن شان تداعی شده است.

و تحت اقسام فوق الذکر گروه های متعدد دیگری قرار دارند که دیدگاه هر کدام آنها در مورد اسلام کم و بیش با هم فرق دارد. تنها یکتعداد اندک مردم صورت کامل اسلام را درک نموده اند. صورتی که همه این معانی را در خود جمع نموده است. این تصویر های متعدد از اسلام واحد باعث شده است که در شناخت اخوان المسلمین و درک مفکوره و اندیشه آن نیز گرفتار اختلاف آشکار گردند.

بعضی مردم گمان می‌کند که اخوان المسلمین گروهی است که وعظ و ارشاد کارشان بوده، میخواهند مردم را آنقدر موعظه نمایند که نسبت به دنیا بی‌رغبت شده و بیاد آخرت باشند.

بعضیها تصور کرده‌اند که اخوان المسلمین یکی از طریقه‌های تصوفی است و فقط متوجه اینست که به مردم و انواع ذکر و فنون عبادت را تعلیم داده و مسایل بعدی آن چون تجرد و زهد و ترک دنیا را برایشان برسانند.

عده‌ای گمان می‌کنند اخوان المسلمین گروه فقهی و نظری بوده و کل هم و غم‌شان اینست که یکتعداد احکام فقه را زیر بحث گرفته به مجادله پردازند، از نظریات خاصی دفاع کنند و مردم را مجبور به پیروی از آن سازند، با کسانی که نظریات شانرا نمی‌پذیرد، مخاصمه کنند و در آخر صلح نمایند!!

یکتعداد کمی مردم است که با اخوان المسلمین آمیزش داشته و آنها را از نزدیک شناخته‌اند. اینها تنها به شنیدن از دیگران اکتفاء نکرده و بر اساس تصویری که خودشان از اسلام دارند، مسلمانی اخوان را تعیین نکرده‌اند. فقط همین‌ها اند که حقیقت اخوان را می‌شناسند و از جزئیات و کلیات دعوت آنها به صورت علمی و عملی آگاهی دارند.

### ما به شمول اسلام عقیده داریم :

به همین سبب دوست داشتم تا با شما حضار محترم صحبتی داشته و با الفاظ موجز از معنی و مفهومی سخن بگویم که در منهج و تفکر اخوان تمثیل یافته است. تا آنکه اساسی که بسوی آن دعوت می‌کنیم، به منسوب بودن به آن احساس عزت و سربلندی می‌کنیم، و قوت و نشاط خود را از آن بدست می‌آوریم، در نظر همگان واضح و آشکار باشد.

ما معتقدیم که احکام و آموزهای اسلام شامل و کامل بوده و همه شئون مردم را در دنیا و آخرت تنظیم می‌نماید. کسانی که گمان می‌کنند که آموزه‌های اسلامی تنها جانب عبادتی و روحی را در بر می‌گیرد و به جوانب دیگر سروکار ندارد، درین گمان خویش بخطاء رفته‌اند. زیرا اسلام عقیده و عبادت، وطن و ملیت، دین و دولت، روحانیت و عمل، مصحف و شمشیر است قرآن کریم همه این موضوعات را شرح داده و هر کدام آنها را از صمیم و اصل اسلام میدانند و به کار کردن بخاطر تمام این جوانب امر می‌کنند. چنانچه آیت کریمه ذیل به همین نکته اشاره می‌کند.

« وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ »

[القصص : 77]

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی ، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن ، و نیکی کن همان گونه که الله به تو نیکی کرده است.  
ما همیشه در قرآن میخوانیم و گاهی در نماز نیز قرائت می کنیم که الله متعال در مورد عقیده و عبادت می فرماید:

« وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ » [البينة : 5]

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آنکه خدا را بپرستند ، و ایمان و عبادت را برای او از هرگونه شرکی خالص کنند ، و حق گرا باشند ، و نماز را برپا دارند ، و زکات بپردازند، و این است آیین استوار و ثابت در مورد حکم، قضاء و سیاست می خوانیم.

« فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » [النساء : 65]

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که کرده ای در وجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند ، و به طور کامل تسلیم شوند در مسایل تجارت و معامله قرض میخوانیم

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ » [البقرة : 282]

ای اهل ایمان ! چنانچه وامی به یکدیگر تا سر آمد معینی ، دادید ، لازم است آن را بنویسید . و باید نویسنده ای [ سَنَدش را ] در میان خودتان به عدالت بنویسد امام شهید در ادامه می فرماید:

«و به اینگونه اخوان المسلمین با کتاب الله پیوند یافته و از آن الهام گرفته اند. از هدایات و ارشادات آن آگاه گردیده اند. و بالآخره به این یقین رسیده اند که اسلام عبارت از همین معنای شامل و کلی است و باید بر سراسر زندگی بشر حاکم گردد، سراسر زندگی باید به رنگ اسلام مزین گردد، امت اسلامی اگر میخواهد بحیث امت مسلمان زندگی کند، باید با احکام و قواعد آن همگام حرکت نمایند، باید از تعالیم فرموده های اسلام استمداد جویند.

و اما اینکه در عبادات خود به اسلام پایند باشند ولی در سایر شئون زندگی از غیر

مسلمین تقلید نمایند، در آنصورت اسلام این امت ناقص بوده و شباهت به کسانی پیدا می‌کند که الله متعال در مورد شان می‌فرماید:

« أَفْتَوْمُنُونَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » [البقرة : 85]

آیا به بخشی از کتاب [ آسمانی ] ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را [در آیات خدا] روا می‌دارند ، جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست ، و روز قیامت به سوی سخت‌ترین عذاب بازگردانیده می‌شوند ، و الله از آنچه انجام می‌دهید ، بی‌خبر نیست

### طبیعت فکر ما :

امام شهید تحت عنوانی «طبیعت فکر ما» می‌گوید:

«ای اعضای اخوان المسلمین!

و ای مردم!

ما حزب سیاسی نیستیم، گرچه سیاست سالم و بر اساس قواعد اسلام از صمیم فکر ما می‌باشد.

ما جمعیت خیری و اصلاحی نیستیم، گرچه انجام کارهای خیر و اصلاح از بزرگترین مقاصد ماست.

ما گروه‌های سپورتی نیستیم، گرچه سپورتهای بدنی و روحی از مهمترین وسایل ماست.

ما هیچ یک ازین گروهها و تشکیلات نیستیم. زیرا این تجمعات بر اساس اهداف موضعی، محدود و شمرده شده تبارز می‌کند، و شاید عامل اصلی در ایجاد و تشکیل آن فقط اشتیاق گروه سازی در افراد و آراسته شدن با القاب اداری باشد.

ولی ای مردم! ما فکر، عقیده، نظام و منهجی داریم که محدود به یک وضعیت خاص نیست و در قید زمان و مکان نمی‌آید، حدود جغرافیایی مانع آن شده نمی‌تواند و تا آنجا به پیش می‌رود و به زمانی به انتها می‌رسد که الله متعال زمین و آنچه در زمین است به ارث ببرد. این نظام پروردگار عالمیان و منهج پیامبر امین اوست.»<sup>۱</sup>

تحت عنوان «اسلام ما» می‌نویسد:

1- ( مجموعه الرسائل )، حسن البنا: رسالة (تحت رایة القرآن).

### دعوت ما اسلامی است:

«بشنو ای برادر! بهترین توصیف و جامع ترین لقبی که به دعوت خود داده می‌توانیم اینست که؛ دعوت ما «اسلامی» است. این کلمه معنای خیلی وسیع و شامل دارد، غیر از معنای تنگ و تاریکی که مردم از آن برداشت کرده‌اند. ما معتقدیم که اسلام کلمه‌شاملی است که همه‌ی شؤون زندگی را تنظیم می‌کند. در هر مسأله‌ی زندگی فتوی می‌دهد و برای زندگی انسانی نظام دقیق و مستحکم وضع می‌کند و در برابر مسایل جدید زندگی و تشکیل ارگانهایی که برای پیشبرد روند زندگی مردم ضروری است، دست بسته و بیچاره نمی‌ایستد. بعضی مردم به این گمان نادرست گرفتارند که اسلام تنها شماری از مراسم عبادی و رهنمایی روحانی است. و با این گمان زندگی و فهم و برداشت خویش را در چنین دایره‌ی فهم قاصر محصور کرده‌اند.

ولی ما اسلام را با چهره‌ی غیر ازین می‌شناسیم، اسلام را به معنای وسیع و شامل آن می‌شناسیم که سراسر شؤون زندگی دنیا و آخرت را تنظیم می‌نماید و قرآن و سنت بر ما حاکم می‌کند.

ما ادعای را از جانب خود مطرح نمی‌کنیم و این توسع را از جانب خود ارائه نمی‌نماییم، بلکه این فهمی است که از قرآن کریم و سیرت مسلمانان دور اول آموخته ایم. اگر خواننده‌ی گرامی می‌خواهد که دعوت اخوان به شکل وسیع‌تر از کلمه «اسلامی» بفهمد، پس مصحف خود را برداشته و با تجرد کامل از خواسته‌ها و هوای نفس آنرا مطالعه نموده و کوشش کند تا آنرا بدرستی بفهمد حتماً دعوت اخوان را در آن خواهد یافت.

بلی! دعوت ما «اسلامی» است با تمام معنای کلمه، بعد از آن درین دعوت هر چه را می‌خواهی بیاموز و برداشت کن! ولی درین فهم و برداشت، همیشه خود را مقید به کتاب الله و سنت رسول الله و سیرت سلف صالح این امت بدان. زیرا کتاب الله بنیاد و پایه‌ی اساسی اسلام است و سنت پیامبر علیه السلام بیان کننده و شارح این کتاب می‌باشد و سیرت سلف صالح رضی الله عنهم صورت عملی و تنفیذ اوامر شرعی و مثال‌های عملی آموزه‌های اسلام است که در زندگی شخصی و اجتماعی شان تمثیل یافته است»<sup>۱</sup>

### جواب معترضین:

1 - ( مجموعة الرسائل )، حسن البناء: ( رسالة دعوتنا ) ص 16.



امام شهید در جواب کسانی که می‌گویند؛ اسلام صلاحیت اداره زندگی را ندارد، می‌گوید:

«شاید بگویند که چگونه چنین چیزی امکان دارد، در حالیکه امروز زندگی عصری در جهان معاصر در هیچ بخشی بر اساسات دین استوار نمی‌باشد. همه امتهایی که امروز کلید امور جهانی را بدست دارند و مقدرات ملت‌ها را اداره و توجیه می‌کنند. پذیرفته اند که حیات اجتماعی باید از عقاید دینی جدا باشد، دین باید از مسایل اجتماعی جدا گردیده و در ضمیر انسانها و چهار دیوار معابد خلاصه گردد. معبد باید یگانه دریچه‌ای باشد که مؤمنان از خلال آن با الله در رابطه باشند.

کسانی که این سخنان را تکرار می‌کنند، «اسلام» را نشناخته‌اند. تعالیم و احکام آنرا مطالعه نکرده‌اند، ابعاد صحیح و طبیعت و وضع سلیم آنرا ندانسته‌اند، آنها نمی‌دانند که اسلام دین جامعه، مسجد و دولت، دنیا و آخرت است. اسلام شؤن عملی دنیایی و انسانی را بیشتر از اعمال عبادتی مورد توجه قرار داده است گرچه هر دو جانب دین را همزمان بر اساس سلامت قلبی، بیداری وجدان، فکر مراقبت الهی و پاکی نفس برپا نموده است. بنابراین، دین جزء‌ای از اسلام را تشکیل می‌دهد و اسلام امور دینی را مانند امور دنیایی منظم می‌سازد. ما مسلمانان مکلف هستیم که دین و دنیایی خود را بر مبنای قواعد اسلام برپا نماییم.

«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» [المائدة : 50]

و برای قومی که یقین دارند، چه کسی در داوری بهتر از خدا است؟

### طبیعت شمول اسلام:

استاذ حسن البنا طبیعت این شمول و رابطه آنرا با زندگی فردی چنین بیان می‌کند: «ای جوانان! بخطاء رفته‌اند کسانی که گمان می‌کنند اخوان المسلمین جمعیت درویشان بوده و خود را در دایره تنگ عبادات شخصی محصور و بندی کرده‌اند و بزرگترین هم و غم‌شان کثرت نماز، روزه، ذکر و تسبیحات است. زیرا مسلمانان دور اول اسلام را به چنین معنا و صورت نشناخته‌اند و به اینگونه اسلام ایمان نیاورده بودند. آنها به اسلامی ایمان داشتند که از عقیده و عبادت، وطن و ملیت، اخلاق و ماده، فرهنگ و قانون، گذشت و قوت تشکیل یافته است. آنها اسلام را بحیث نظام عملی شاملی می‌شناختند که بر همه مظاهر حیات حکومت کرده و امور دنیا را آنچنان تنظیم می‌کند که نظام آخرت را تنظیم می‌نماید. اسلام را بحیث نظام عملی توأم با نظام روحی

می دانستند، اسلام نزد آنها هم دین و هم دولت بود، هم مصحف و هم شمشیر.<sup>۱</sup> و در اخیر یکبار دیگر برگشته و در یکی از رسایلش همین معنی را یکبار دیگر ذکر می کند:

«ای برادران! بیاد داشته باشید که الله متعال بر شما منت گذاشته و این زمینه را مساعد ساخته است تا شما اسلام را در شکل پاک و صاف، آسان، شامل و کافی آن آموخته اید. اسلامی که با هر عصر همگام به پیش می رود و نیازهای امتها را بر آورده می سازد، زمینه های سعادت بشری را مهیاء می سازد. از جمود کهنه فکran و بی قیدی اباحی گران و تعقید و پیچیدگی فلسفه ها پاک است نه در آن غلو و افراط دیده می شود و نه تفریط و نقصی. از کتاب الله و سنت رسول الله و سیرت سلف صالح به شکل منطقی و دقیق استمداد می جوید و با قلب مؤمن صادق و عقل ریاضی دقیق ازین مصادر احکام را بدست می آورد.

شما اسلام را شناخته اید به این صورت که اسلام عبارت از عقیده و عبادت، وطن و ملیت، اخلاق و ماده، مسامحه و قوت، فرهنگ و قانون است. و به حقیقت آن معتقد هستید که دین و دولت، حکومت و امت، مصحف و شمشیر و فرمان خلافت الهی برای مسلمانان بر سایر امتها می باشد.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» [البقرة: 143]  
همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان، عمل، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد.

«اسلام بحيث نظام و رهبری، دین و دولت، و قانون و تشریح آمده است تا نافذ گردد. اما نظام باقی ماند ولی امامت آن از بین رفت، دین ادامه یافت اما دولت اسلام ضایع شد، تشریحات و قوانین شگوفا شد اما تنفیذ آن ناچیز گردید.»<sup>۲</sup>

### حاصل این فهم شامل:

«در نتیجه همین فهم عام و شامل از اسلام بود که مفکوره و برنامه عمل اخوان المسلمین تمام نواحی قابل اصلاح امت را در بر گرفته است، در فکر اخوان تمام عناصر افکار اصلاحی دیگران در آمیخت و هر مصلح غیور آرزوی خود را درین حرکت یافت.

1 - (مجموعه الرسائل)، حسن البنا: نحو النور ص 87.  
2 - (مجموعه الرسائل)، حسن البنا: رسالة المؤتمر السادس.

آمال دوستداران اصلاح و کسانی که این فکر را درک نموده و مرام و هدف آنرا شناختند، درین طرز تفکر با هم یکجا شد.

پس بدون هیچ مشکلی میتوانی بگویی که اخوان المسلمین دعوت سلفی، طریقه سنی، حقیقت صوفی، ارگان سیاسی، کلب سپورتی، موسسه علمی و فرهنگی، شرکت اقتصادی و مفکوره اجتماعی است.

با این شرح می بینم که معنای شمولی اسلام، فکر و اندیشه ما را شمولیت بخشیده و متوجه همه نواحی اصلاح گردانیده است، نشاط و تحرک اخوان را بسوی کل گوشه های زندگی انسان متوجه نمود. در حالیکه دیگران متوجه یک و یا دو ناحیه اند، اخوان المسلمین متوجه همه بخشهای زندگی بوده و میدانند که اسلام از آنها همه جوانب حیات را میخواهد<sup>۱</sup>

امام شهید این امر را توضیح بیشتر داده و می گوید:

« اخوان المسلمین:

- ۱- دعوت سلفی است، زیرا آنها بسوی برگشت به سرچشمه های زلال اسلام یعنی کتاب الله و سنت رسول الله فرامی خوانند.
- ۲- طریقه سنی است. زیرا آنها خود را مکلف میدانند که در هر عمل خود مطابق سنت مطهره حرکت نموده و بخصوص در عقاید و عبادات تا آخرین حد خود را پابند سنت نبوی می دانند.
- ۳- حقیقت صوفی است: زیرا آنها میدانند که بنیاد و تهداب هر عمل خیر، پاکی نفس نقای قلب، پابندی به عمل صالح، دوری گزیدن از اغراض نفسانی، اجتناب از اخلاق سوء، محبت با دیگران بخاطر الله و اتحاد بر امور خیر می باشد.
- ۴- ارگان سیاسی است، زیرا در داخل کشور خواستار حکومت صالح و خادم مردم بوده و مطالبه دارد تا در روابط با امت اسلامی و سایر امته تجدید نظر گردیده و ملت باید بر اساس عزت و کرامت پرورش یابد و مدافع منافع ملی خود باشد.
- ۵- گروه سپورتی است؛ زیرا آنها به اجسام خود نیز متوجه بوده و میدانند که « مؤمن قوی بهتر از مؤمن ضعیف » است و پیامبر علیه السلام می فرماید  
« فَإِنَّ لِحَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا » (صحیح البخاری)

1- ( مجموعه الرسائل )، حسن البناء: رسالة المؤتمر الخامس.

( یقیناً بدنت بر تو حقی دارد )

او می داند که مکلفیت های اسلامی و وظایف دعوت را جز با جسم قوی انجام داده نمی تواند، نماز، روزه، حج و زکات نیاز به بدن قوی دارد تا ثقل آنرا بردارد، به کسب و کار پردازد و در طلب رزق تلاش نماید.

اخوان تا آنجایی به تشکیلات و تیم های سپورتی خود توجه دارد که در بیشتر مسابقات پیروز گردید و بر کلب هایی که مخصوص سپورت ساخته شده اند فوقیت حاصل می کنند.

۶- رابطه علمی است: زیرا اسلام طلب علم را بر هر مرد و زن مسلمان واجب گردانیده است و کلب ها و مراکز اخوان در واقع مدارس تعلیم و تثقیف و معاهد تربیت جسم، عقل و روح می باشد.

۷- شرکت اقتصادی است؛ زیرا اسلام به راه های کسب مال نیز توجه دارد و دستور می دهد که باید از طرق شرعی و حلال بدست آید. پیامبر علیه السلام می فرماید:

« نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلْمَرْءِ الصَّالِحِ » (مسند أحمد)

چه نیکوست مال نیک در دست مرد صالح!

۸- فکر اجتماعی است؛ زیرا آنها متوجه امراض جامعه اسلامی بوده و تلاش دارند تا راه های علاج آنرا بیابند.

### نمونه مسلمان شامل:

از همین جاست که کارهای اخوان در ظاهر امر برای مردم در تناقض با یکدیگر معلوم می شود، در حالیکه هیچ تناقضی در کارهای شان وجود ندارد.

مردم یکی از آنها را مشاهده می کنند که با خشوع و تجرد کامل در محراب ایستاده با گریه و تضرع در برابر پروردگارش اظهار ذلت و بندگی می نماید. بعد از اندکی می بینند که همان شخص بر منبر وعظ نشسته و با موعظه های شورانگیز خود گوشهای غافلان را می کوبد، بعداً می بینند که ورزشکار ماهر بوده و دیگران را در میدان فوتبال، دوش، آب بازی و سایر رشته های تربیت بدنی آموزش و تمرین می دهد. بعد از مدتی می بینند که در تجارتخانه و یا کارخانه خود ایستاده و با اخلاص و امانت کار خود را انجام میدهد...

بعضی ها این مظاهر را مخالف و غیر متناسب با هم می دانند اگر بدانند که همه این اعمال در اسلام بوده و اسلام به آنها امر و تشویق می کند، حتماً تناسب و تناسق بین

آنها را درک خواهند کرد.

همزمان با این فکر شمولی، اخوان المسلمین از مسایل و نکاتی که درین نواحی باعث نقد و نشاندهنده تقصیر است اجتناب نموده است.<sup>۱</sup>

### فهم و عمل:

مرحوم استاذ احمد حسن الزیات مدیر مجله «الرسالة» در مورد شمول فهم اخوان می‌گوید:

«تنها اخوان المسلمین است که درین جامعه مسخ شده، عقیده اسلام خالص و عقلیت مسلمان حقیقی را تمثیل می‌کنند، دین را بحیث صومعه افتیده در کنج عافیت و دنیا را بحیث بازار جدا از دین نمی‌دانند، بلکه درک کرده‌اند که مسجد باعث تنویر بازار است و بازار باعث اعمار مساجد می‌شود. اخوان در ارشاد و موعظه زبان فصیح و در اقتصاد دسترسی کامل و در جهاد سلاح قوی و در سیاست نظر و رأی صائب دارند. اخوان در هر کشور عربی پیروانی و در هر سرزمین اسلامی دوستدارانی دارند. یگانه چیزی که باعث آگاهی و بیداری مردم در مصر، سودان، عراق، سوریه، یمن، حجاز، الجزایر و مراکش و سایر کشورهای اسلامی گردید شعاع و نورانیت این روح بود. و از آینده درخشانی برای این امت بشارت میدهد»<sup>۲</sup>

مستشار طارق البشیری می‌گوید:

حلقة اصلی و اساسی در سلسله فکر استاذ البنا عبارت از «شمول اسلام» است. یعنی دعوت بسوی اسلام کامل و شامل که بر کائنات بر جامعه و فرد یکسان حاکم است، اسلامی که بر کل اطراف زندگی سیطره داشته و همه شئون بشری اعم از عقیده، قانون، تشریح و سلوک را تحت اداره و ارشاد خود قرار می‌دهد. زیرا توسط عقیده جهانی‌بینی انسانها در مورد کائنات و جایگاه خودش درین کائنات را رقم می‌زند و بوسیله شریعت مبادی نظریاتی انسان در مورد جامعه، جایگاه فرد در جامعه، توازن میان حقوق و وجایب مردم را توحید میبخشد و با سلوک است که مبادی عملی انسان در مورد افراد و جوامع مختلف و اسالیب تعامل با آنها متحد می‌سازد.

پس اسلام فلسفه، قانون و اخلاق است اسلام بر عقل انسان بر قلبش و بر ظاهر و

1- (مجموعه الرسائل)، حسن البنا، رسالة المؤتمر الخامس.

2- المرحوم الأستاذ أحمد حسن الزیات عضو مجمع اللغة العربية و مقاله هذا منشور بالعدد 966 الصادر فی ینایر 1952 من مجلة الرسالة.

باطنش حکومت می‌راند. نتیجتاً می‌گوییم که شمول اسلام خاصیت اصیل اسلام بوده و پیوند ناگسستنی با آن دارد. بدون این صفت و خاصیت، اسلام کامل شده نمی‌تواند. به این صفت اسلام در حالت و اوضاع عادی بصورت دینامیکی عملی می‌گردد و هر بخش آن که مجالی برای تطبیق یافت، تطبیق می‌گردد. اما اگر کسانی در مقابل آن قیام کرده و بخواهند که اسلام را ازین صفت تجرید کنند، در آنصورت به مطلب مؤکد و شعار اساسی حرکات سیاسی مبدل می‌شود.

و از آنجاییکه اندماج و بهم آمیختگی فکر با عمل دعوتی با این دیدگاه شمولی اسلام در تناسق و هماهنگی کامل قرار دارد، می‌بینیم که حسن‌البناء با «جماعت اخوان المسلمین» یکجا زندگی داشته و فکرش با حرکت و نشاط دعوتی‌اش درآمیخته است. باید دانست که دعوت به معنای مطرح نمودن مفکوره و دفاع از نظریه و دیدگاهی نیست، بلکه دعوت عبارت از تنظیمی است که افراد را گرد هم جمع نموده و منظم می‌سازد، بعد از آن تحت تعلیم و تربیت دینی و سیاسی قرار میدهد، بعد از آنکه آموختند از آنها می‌خواهد که با دیگران نیز همین عملیه را به پیش ببرند و آنچه را آموخته‌اند، به دیگران انتقال دهند. درین نکته کار شان شبیه با حرکت‌های دیگرست که بر اساس فکر و اندیشه‌ای براه می‌افتد.

ما در سیر تاریخی حرکت اسلامی مشاهده می‌کنیم که سید جمال الدین افغانی مفکوره اسلامی جهاد را طرح ریزی و استحکام بخشید و فکر اسلام مقاومت کننده در مقابل تجاوز بیگانه‌ها و مدافع از سرزمین‌های اسلامی در مقابل طمع اروپایی‌ها را تقدیم کرد، شیخ محمد عبده فکر تجدید در فقه اسلامی و تفسیری را که جوابده نیازهای زندگی جدید باشد بر آن افزود. سید محمد رشید رضا تجدید اسلام را با فکر سلفی و همگامی با سیاست‌های ملی پیوند داد و فکر عربی را با مفکوره اسلامی سیاسی یکجا کرد. و شیخ حسن‌البناء بر مفکوره شمول اسلام ترکیز نمود و مسئله ارتباط فکر با عمل و دعوت را با تنظیم حرکتی بر آن افزود مسایل فقهی ازهر شریف و وجدانیات تصوفی و وطن دوستی حزب ملی وطنی را با هم یکجا کرد.<sup>1</sup>

### توقفی بر کلمات این اصل:

#### 1- اسلام دولت و وطن، حکومت و امت است.

1- طارق البشیری، مقدمة کتاب (الفکر السياسي للإمام حسن‌البناء) تألیف إبراهيم البیومی غانم.

دولت از سه عنصر اساسی تشکیل می‌شود  
الف: مردم.

ب - وطنی که این مردم همیشه بر آن زندگی دارند ( سرزمین ).

ج - سلطه‌ای که بر آنها حکم رانده و امور شانرا تنظیم کند.

این تعریفی است علمای قانون دستوری از دولت کرده اند و اسلام این عناصر سه گانه را تنظیم می نماید.

یعنی اسلام نه تنها رابطه انسان با پروردگارش را نظم می بخشد، بلکه علاقه انسان با انسان، رابطه انسان با جامعه و رابطه جوامع با یکدیگر را نیز تنظیم می نماید.

برای جامعه رئیسی تعیین می کند که بنام امیر یا امام و یا خلیفه یاد می گردد.

بعد از آن رابطه این امام را با مردم تنظیم و تحت ضوابط و قوانین خاص قرار میدهد. و نمی گذارد که حاکم مطابق هوای نفس خود بر مردم حکم کند. بلکه قوانین و قواعدی وضع می کند که این رابطه را به بهترین شکل منظم سازد و در رأس این قواعد، اصل عدل و شوری قرار دارد.

وطن، یعنی سرزمینی که این جماعت در آن زندگی دارد:

اسلام تنها سرزمین سکونت را وطن نمی داند و نه در ذات خودش آنرا مقدس میداند. بلکه هر سرزمینی که در آن عبادت الله واحد صورت می گیرد، آنجا را وطن مسلمانان معرفی می کند. و شهروندی هر کشور که در محدوده سرحدات دولتها تعیین می شود، نیز ازین اخوت عامه در مستوای وطن بزرگ اسلامی مانع نمی شود.

امام البنا می گوید:

«اخوت اسلامی به هر مسلمان این احساس و عقیده را میدهد که در هر سرزمینی که یک برادر مسلمانش زندگی داشته و پابند دین قرآنی است، آنجا بخشی از سرزمین عموم مسلمانان است.

حکومت یعنی؛ سلطه حاکمی که شؤن دولت را تنظیم می کند.

در یک دولت سلطه قانونی، تنفیذی و قضایی وجود دارد و اسلام هر سه سلطه را تحت ضبط قانون قرار میدهد و تشریح و قانون سازی را به هوای نفس حکام و یا خواسته های مردم نمی گذارد. بلکه یک قاعده اساسی برای آن می گذارد و آن اینکه، قوانین صادره ازین سلطه باید با احکام اسلامی مطابقت داشته باشد.

امت یا مردم؛ عبارت از یکتعداد انسانهایی اند که روابط معینی آنها را با هم یکجا

ساخته است و این رابطه در اسلام عبارت از ایمان است.

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » [الحجرات : 10]

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند، بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید ، و از الله بترسید تا مورد رحمت قرار گیرید.

« إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ » [الأنبياء : 92]

این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما پس مرا پرستید.

استاذ حسن البنا شمول را درین جانب بیشتر از جوانب دیگر توضیح داده اند. زیرا بعضیها اسلام را بحیث یک دولت می پذیرند، ولی همین مفهوم را نیز تجزیه می کنند. مثلاً قانون سازی تحت دساتیر اسلام را نمی پذیرند و یا اینکه اسلام را بحیث یکی از مصادر تشریح قرار داده و در کنار آن مصادر دیگر می گذارند. به همین علت استاذ البنا مسئله شمول اسلام را با همه جوانب آن در اسلام سیاسی مطرح نمود.

یعنی اسلام دولت با تمام جوانب آن می باشد. اسلام هم وطن، هم حکومت و هم امت است. و اسلام همه این پایه های دولت را تنظیم می نماید و بر هر سه سلطه دولت، نظارت می کند. امت آنرا عقیده توحید با هم متحد می سازد و درفش توحید سرزمین آنها را زیر سایه خود قرار میدهد و قرآن قانون اساسی ایشان را تشکیل میدهد.

اینست معنای شمول اسلام در مجال سیاسی، ولی

### دولت اسلام چگونه برپا شد؟!

رسول الله صلی الله علیه وسلم از آغاز فجر دعوت در پی اقامه دولت اسلام بود و برای برپایی آن زمینه سازی می نمود. دوره مکی تمهید و زمینه ساز دوره مدنی و تشکیل دولت اسلامی بحساب می آید. درین دوره اولین هسته دولت «جامعه اسلامی» ساخته شد، این جامعه تشکیل شد تا در مدینه دولت اسلام را بسازند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در جستجو سرزمینی شد که دعوتش را در آغوش گرفته و از آن دفاع نماید. تا در آینده نزدیک دولت اسلام را در آنجا اقامه نماید. بعد از جستجوی طولانی، الله متعال ایشان را بسوی سرزمینی هدایت کرد که صلاحیت اقامه دولت اسلامی را داشت. به گونه ای که با یکتعداد از ساکنین مدینه ملاقی شد و دعوت خود را بر آنها عرضه نمود. و آنها اسلام را پذیرفتند.<sup>1</sup>

1- ( النظريات السياسية في الإسلام ) ، محمد ضياء الدين الريس، ص 24-25، مكتبة التراث، القاهرة، ط 7، 1979 م. - ( النظام السياسي في



با هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و استقرار ایشان در آنجا، آهسته آهسته نشانه های دولت پیامبر صلی الله علیه وسلم ظاهر گردید و در آنجا بود که ارکان دولت شکل گرفت. این دولت را فکر دستوری جدید و جماعتی از انسانها ( اهل مدینه با همه طوایف) در سرزمین مدینه که محل اقامت دائمی شان است، بوجود آوردند. حکومت آنها تحت سلطه پیامبر علیه السلام قرار گرفت و بر وفق نظام سیاسی معین (نظام اسلام) اداره می گردید.

دکتور الریس می گوید:

«دولت اسلام در روز روشن تولد شد و تکوین آن در روشنائی تاریخ صورت گرفت. هنگامی که این دولت جدید کار خود را آغاز کرد، وظایف و ارگان‌های مشخصی وجود نداشت که آنرا سیاسی بنامیم و ارگانهای برای اداره امور قضاء، وزارت دفاع، وزارت تعلیم، وزارت مالیات و یا عقد روابط خارجی و سفارت‌ها وجود نداشت ولی این دولت جدید همه این کارها را انجام می داد.»<sup>۱</sup>

### قانون اساسی دولت مدینه :

پیامبر علیه السلام قیام این دولت را با نوشتن وثیقه ای بین مهاجرین و انصار بحیث جانب مسلمانان و یهودیان ساکن مدینه از سوی دیگر، اعلان نمود.<sup>۲</sup> درین وثیقه موادی وجود داشت که از یک قانون اساسی نمایندگی می کرد. برجسته ترین این مواد ازین قرار بود:

۱- این وثیقه هر گروه، قبیله و خانواده را به همان وضع سیاسی شان باقی گذاشت که قبلاً قرار داشتند. مبادی خود مختاری را وضع نمود و ولاء و دوستی بین مؤمنان را بر اساس ایمان قرار داد.

۲- با یهود پیمان بسته و آنها را بحیث جزء دولت اسلامی پذیرفت. به گونه ای که از حقوقی برخوردار باشند که مؤمنان دارند و همان مسؤلیت‌ها را بدوش بگیرند که مسلمانان بدوش دارند. به این ترتیب مبداء تعدد ادیان را در جامعه پذیرفته و طائفه

الإسلام )، محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 135-137، دار الفرقان، الأردن، ط 2، 1986.

1- ( النظريات السياسية في الإسلام )، محمد ضياء الدين الریس، ص 31.  
2- يعتبر هذا الدستور هو أول دستور مكتوب عرفه العالم، انظر: ( الدولة والسيادة في الفقه الإسلامي )، فتحي عبدالکریم، ص 136. - ( دستور أمة الإسلام )، حسين مؤنس، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، 2000.

مخالف مذهب دولت را احترام گذاشت.

۳- مرجع اساسی حکم درین دولت، اسلام می‌باشد. که مجموعه از عقیده و شریعت است و در کتاب الله و سنت رسول الله تمثیل یافته است.<sup>۱</sup> و با این ماده مرجعیت علیا و سلطه قانونی را برای شریعت اسلامی ثابت نمود.

۴- تأیید نمود که منسوب بودن به این دولت بر مبنای رنگ، قومیت و زبان نیست، بلکه بر اساس اسلام است. و شهروندی از احترام قانون اساسی سرچشمه می‌گیرد. گذشته از اینکه به آن ایمان دارد و یا بحیث قانون از آن متابعت می‌کنند. چنانچه یکی از نصارای مصر می‌گفت (من در تمدن خود مسلمان و در دیانت خود مسیحی هستم).<sup>۲</sup>

۵- این قانون اساسی آزادی دینی را برای پیروان دولت اسلامی تأیید و تضمین نمود و تصریح نمود که «یهود دین خود را دارند و مسلمانان بدین خود می‌باشند» و این حکم را ازین آیت قرآنی اخذ نمودند که:

« لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ » [الکافرون : 6]

۶- آزادی های عامه « را تأیید و تضمین کرد که از مظاهر اساسی آن حرکت در امنیت بود و کسیکه از مدینه خارج شد در امن است و آنکه در مدینه سکونت می‌کند در امن است، بجز آنکه مرتکب ظلم و گناه می‌شود.»

### إعمال سلطة حكومتی:

پیامبر علیه السلام در مدینه منوره اداره عمومی دولت را بدست خود گرفته و بعضی کارها را به یکتعداد صحابه تفویض کردند. و هنگامیکه از مدینه به قصد غزوه و یا کار دیگری خارج می‌شد، شخصی را به نیابت در مدینه مقرر می‌نمود.

اولین کار شان ساختن مسجد بود تا مرکزی برای اداره حکومت، ادای عبادت و برگزاری شورا باشد. بعد از آن بازار جدیدی برای مسلمانان احداث نمود تا معاملات اقتصادی را از احتکار یهود برهاند.<sup>۳</sup>

1- راجع نص الوثيقة فی ( السیرة النبویة )، ابن هشام ( عبدالملک )، ج 1 ص 501، مکتبة کلیات الأزهریة، ط 3، 1978 م. - ( البداية والنهاية )، ابن کثیر، ج 3 ص 224-226، دار الکتب العلمیة، بیروت، ط 2، 1988 م، مع توثیق کامل لها فی: ( مجموعة الوثائق السیاسیة للعهد النبوی والخلافة الراشدة )، د. محمد حمیدالله، ص 15 - 21، القاهرة - لجنة التألیف والترجمة والنشر، ط 2 سنة 1376 هـ / 1956 م.

2- ( مقولة مکرم عبید یکی از بارزترین سیاستمداران مصر قبل از انقلاب 1952.

3- ( النظام السیاسی فی الإسلام )، محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 141.

تکافل اجتماعی را بین مهاجرین و انصار تحت شعار «اخوت» ترتیب داد. و این تکافل را بین مسلمانان با سایرین از خلال قواعد عامه‌ مبادی روابط عمومی در اسلام، ایجاد کرد که اسلام به رعایت آن امر می‌کند مانند حقوق همسایه، و سایر شهروندان کشور اسلامی که گرچه غیر مسلمان اند ولی تا زمانیکه با مسلمانان نجنگیده و قولاً و عملاً در برابر اسلام صف نگرفته اند باید با آنها به قسط و عدل معامله صورت گیرد. بعد از آن به ساختن ارتش قوی پرداخت تا ازین دولت نوپا دفاع و حمایت نماید. به تعقیب آن سفرای خود را به پادشاهان و رؤسای قبایل فرستاد و به این ترتیب موجودیت این دولت را اعلان نموده و آنها را به سوی عقیده ربانی دعوت نمود. چنانچه ابن اسحاق می‌گوید:

«رسول الله صلی الله علیه وسلم امراء و کارگزاران خود را برای اداره امور و جمع صدقات به تمام شهرهایی فرستاد که تحت حکم اسلام قرار داشت»<sup>۱</sup>

### دولت اسلام زاده‌ ظروف تاریخی خاص نیست!

برپا شدن دولت اسلامی در مدینه زاده‌ ظروف و شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نبود. بلکه یگانه سبب آن تمکین یافتن اسلام در آن سرزمین بود. زیرا عرب‌ها به شکل قبایل زندگی داشته و تنظیم دولت واحدی بین شان وجود نداشت تا این قبایل را در محور خود جمع نماید و زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست که آنها را در یک دولت مستقل جمع نماید هیچ مفکوره دیگری غیر از اسلام وجود نداشت که بر اساس آن این دولت اقامه گردد.

دولت اسلام به شکل موحد و تحت اسم خلافت سیزده قرن ادامه یافت. به شکلی که با نظام شورایی در عهد خلافت راشد آغاز یافت و انتخاب خلیفه بر اساس بیعت آزاد صورت می‌گرفت. بعد از آن در عهد اموی‌ها، عباسی‌ها و عثمانی‌ها به نظام میراثی مبدل شد<sup>۲</sup>

ولی علی الرغم این انحرافی که در طرز انتخاب حاکم صورت گرفت، باز هم دولت اسلامی با نشانه‌های بارز آن باقی ماند و کسانی که از اهداف متعالی اسلام آگاهی دارند، این نشانه‌ها را به صورت واضح در آن حکومتها مشاهده می‌کند که مهمترین آن

1- السيرة النبوية لابن هشام، ج 2 ص 342.  
2- ( فقه الخلافة و تطورها لتصبح عصبة أمم شرقية )، عبدالرزاق أحمد السنهوري، ص 15، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ط 2، 1993

ازین قرار است.

- ۱- مبدأ وحدت امت اسلامی را حفظ نمود و حتی زمانی که به مراکز متعدد قدرت تقسیم شد، باز هم همه آنها تحت دولت واحد قرار داشتند.
- ۲- سرزمین دولت اسلامی وسعت یافته و تمدن اسلامی به بلندترین نقطه اوج و شگوفایی خود رسید و حتی بزرگترین دولت را در آن عصر تشکیل میداد و به صورت مستمر دستاورد های مدنیت جدیدی را به جهان تقدیم می نمود.
- ۳- انتساب به اسلام و پابندی از آن مایه افتخار همیشگی این دولت بود. (علی الرغم انحرافات سیاسی) دولت اسلامی قانون اساسی دیگری جز اسلام یعنی قرآن و سنت نداشت.

۴- درین دولت هیچ قانونی، در ارتباط معاملات مردم و یا در ارتباط با غیر مسلمین، صادر نگردید که با اصول و قواعد اسلام در تضاد باشد و یا از مصادر دیگری غیر از اسلام اخذ شده باشد.

۵- علم شرعی از اساسی ترین مواصفات اهل حل و عقد، اهل شورا و اولی الامر به حساب می آمد. گرچه حاکم می توانست که از متخصصین و افراد با تجربه در رشته های دگر نیز کمک اخذ کند، اما اهمیت علماء و علوم دینی بجای خود باقی مانده و از شریعت سرچشمه می گرفت و شریعت حیثیت قانون اساسی و مرجعیت علیا را در جامعه داشت.

## 2- اسلام اخلاق و قوت، رحمت و عدالت است:

خُلِقَ عبارت از سجایای نیک و یا بد است که عملکرد انسانی از آنها سرچشمه می گیرد. معیار های قبح و حسن نزد انسانها مختلف است. الله متعال میزان آنرا در ارتباط با نظام شامل خود مطرح می نماید.

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » [النحل : 90]

در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد به شما اندرز می دهد باشد که پند گیرید و اخلاق از دیدگاه اسلام شامل تمام سجایا و صفات انسانی در رابطه اش با الله متعال، رابطه با خودش و رابطه با دیگران می گردد. اینست معنای شمول اسلام در مجال اخلاق.

**اما در مجال قوت:**

امام حسن البنا می‌گوید: «اسلام از ناحیه نیز غافل نمانده است. بلکه آنرا یکی از فرایض محکم و در کنار نماز و روزه قرار داده است.<sup>1</sup>

الله متعال صف را در سه جای مورد توصیف قرار داده است.  
اول: صف نماز، الله متعال می‌فرماید:

«وَالصَّافَاتِ صَفًّا» [الصافات : 1]

سوگند به صف بستگان [مانند نمازگزاران و جهادگران] که صفی [منظم و استوار] بسته اند

و پیامبر علیه السلام می‌فرماید:

«أَلَا تَصُفُّونَ كَمَا تَصُفُّ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالُوا وَكَيْفَ تَصُفُّ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ يُتِمُّونَ الصَّفَّ الْأَوَّلَ ثُمَّ يَتَرَاوُونَ فِي الصَّفِّ» (سنن النسائي)

آیا صف نمی‌بندید مانند فرشتگان که در برابر پروردگار شان صف می‌بندند؟ گفتند فرشتگان چگونه در برابر پروردگار شان صف می‌بندند؟ ایشان فرمودند: نخست صف اول را تکمیل میکنند بعد از آن صف‌های دیگر را مستقیم می‌سازند.

دوم: صف ملائک چنانچه می‌فرماید:

«وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» [الفجر : 22]

و [فرمان] پروردگارت برسد، و فرشتگان صف اندر صف حاضر شوند و چنانچه در حدیث قبلی بیان شد.

سوم: صف قتال: الله متعال می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ» [الصف : 4]

خدا کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می‌کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ وَفِي كُلِّ خَيْرٍ آخِرُ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزْ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا وَلَكِنْ قُلْ قَدَرُ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ» (صحیح مسلم)

«از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: مؤمن قوی بهتر و محبوبتر نزد الله عزوجل نسبت به مؤمن ضعیف می‌باشد. اما در

1- (مجموعه الرسائل)، حسن البنا، نحو النور.

هردوی آنها خیر است. بر چیزهایی که ترا نفع می‌رساند کوشا و حریص باش و از الله استعانت بجوی و احساس عجز و ناتوانی مکن. و اگر مصیبتی به تو رسید، مگو که اگر چنین می‌کردم، چنان میشد... بلکه بگو الله متعال چنین مقدر نموده بود و آنچه را بخواست انجام داد. زیرا گفتن «اگر» باب عمل شیطان را می‌گشاید.»

اساسات قوت در اسلام سه چیز است:

- ۱- قوت عقیده.
- ۲- قوت اخوت.
- ۳- قوت بازو و سلاح.

### رحمت و عدالت است:

رحمت به معنای شفقت، مهربانی، سرپرستی و توجه است. پس رحمت قلب اخلاق را تشکیل می‌دهد.

و عدالت به معنای انصاف و معامله بر اساس قسط با الله، با نفس و با مردم می‌باشد. عدالت قوت را تحت ضبط قرار داده و به شکل صحیح آن استخدام می‌نماید. به این ترتیب امام رحمه الله در مجال اخلاق نیز شمول اسلام را مراعات نموده است، زیرا درینجا قوت را آزاد نمی‌گذارد تا بهر سو بخواهد تجاوز کند، بلکه آنرا با اخلاق یکجا ذکر می‌نماید. و عدالت را بر اساس رحمت قرار می‌دهد. و تأکید می‌کند که رحمت درینجا به معنای پایمال کردن حق دیگران نیست بلکه بوسیله عدل تحت ضبط قرار می‌گیرد.

### و این شمول اسلام در

## 3 - اسلام فرهنگ و قانون، علم و قضاء است:

**فرهنگ:** عبارت از ارزشها، نظامها، مناہج و سلوکیاتی می‌باشد که در بطن محیط و جامعه پرورش یافته و شکل می‌گیرد. و به تعبیر دیگر فرهنگ عبارت از فهم عام از همه علوم می‌باشد و علم عبارت فهم و شناخت خاص و راسخ از چیزی است.

**قانون:** عبارت از مجموعه مبادئ و ضوابطی است که سلوک اجتماعی را تنظیم و هدایت می‌نماید و آن اساسی است که قضات بر وفق آن حکم می‌نمایند.

و اما شریعت کلمه عام‌تر از قانون است. زیرا شریعت رابطه انسان را با پروردگارش، با مردم و با کائنات تنظیم می‌نماید.  
**علم:** عبارت از ادراک شیء و مطابق حقیقت آن حکم کردن است. بناء علم خاص‌تر از فرهنگ می‌باشد.

**وقضا:** عبارت از فیصله کردن در قضایا است که به صورت قولی و عملی می‌گیرد.

#### و به این ترتیب شمول اسلام در

ثقافت در اسلام گرچه مجموعه سلوکیات است، ولی اسلام آنرا تحت ضبط قرار میدهد و نمی‌گذارد که بسوی انحراف و گمراهی برود. به همین اساس است که اسلام به عمومیات اکتفاء نمی‌کند. بلکه ثقافت را بوسیله علم تعمیق و ترسیخ بیشتر می‌بخشد، قانون را با استنباط قضایی بسط میدهد. اسلام تنها مبادی مجرد نیست، بلکه قوانینی است که باید به آن عمل صورت گیرد.

#### 4 - ماده و ثروت است، کسب و توانگری است:

**ماده:** چیز مشهود و ملموس را گویند و اکثراً در مقابل روحانیات و عقلائیات بکار می‌رود.

**ثروت:** اموالی است که قابل تملک باشد.

**کسب:** عبارت از سعی درین زندگی دنیا برای کسب ثروت می‌باشد.

**توانگری:** عبارت از تولیدی است که ازین کسب بدست می‌آید.

پس اسلام رهبانیت نیست، بلکه با نظر معتدل به ارتباط دنیا و آخرت می‌نگرد. الله

متعال می‌فرماید:

« وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ »

[القصص : 77]

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی ، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن ، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است .

به همین علت اسلام با ثروت با کل اشکال آن تعامل می‌نماید و سعی انسان را در زندگی قانونمند می‌سازد. ضوابطی برای کسب مال وضع می‌کند، کسالت و تنبلی را مردود می‌داند، و توانگری را محبوب معرفی می‌کند و آنرا یکی از اساسات عبادت قرار

داده و زکات را بر توانگران فرض می‌گرداند. و آنرا یکی از پایه های اساسی بنای اسلام قرار میدهد. و اهل انفاق را مستحق و سزاوار مقام خاص می‌داند.

« الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » [البقرة : 274]

کسانی که اموالشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند

این است معنای شمول

## 5- اسلام جهاد و دعوت است، ارتش و مفکوره است:

جهاد: استخدام کل قوتها بخاطر اعلاء کلمه الله می‌باشد.  
دعوت: عبارت از استخدام کلمه و موعظه حسنه در راه تبلیغ دین و اعلان کلمه الله است.  
ارتش: عبارت از ارگان نافذ کننده جهاد بوده و مظهر قوت دولت می‌باشد.  
مفکوره: عبارت از مصدر حکمت و موعظه حسنه بوده و پدیده عقلیه‌ای است که خطاء و صواب امور را تعیین می‌نماید.  
پس اسلام در جانب ایجابی نیز شامل می‌باشد. یعنی اسلام همه دست داشته هایش را که شامل فکر، عقل، ارتش و قوت می‌شود، در راه دعوت و جهاد استخدام می‌نماید تا به ارجمندترین هدف خود که همانا دعوت مردم بسوی عبادت پروردگار عالمیان است، نایل گردد.

و این شمول اسلام در

## 6- چنانچه اسلام عقیده صادقانه و عبادت صحیح است:

عقیده دارای شش رکن است، ایمان به الله، به فرشته ها، به کتابهای الله، به پیامبران الله، به آخرت و ایمان به تقدیر خیر و شر.  
عبادت دارای پنج رکن است:

اقرار به کلمه شهادت، ادای نماز، گرفتن روزه، پرداختن زکات و رفتن به حج  
عقیده عبارت از بلندترین قله معرفت فکری و تصدیق قلبی می‌باشد ولی در همین



حد باقی نمی‌ماند، بلکه باید از جانب عمل مورد تصدیق قرار گیرد. درینجا نقش عبادات آغاز می‌گردد تا شعله عقیده را روشن نگهدارد و آنرا تغذیه کند تا استمرار یافته و روز تا روز قویتر گردد. عبادت در اسلام در حدود همین ارکان پنجگانه منحصر نیست، بلکه شامل هر قول و عملی می‌شود که مورد پسند الله متعال بوده و باعث رضایت او می‌گردد.

### این بود جانب شمول

و با این مختصر جوانب شمولیت اسلام مکمل گردیده و حیات سیاسی، معاملات، روابط بشری، اجتماع، اقتصاد و رابطه با الله متعال را شامل می‌گردد.

<b>کلمات اصل</b>	<b>جوانب شمول</b>
دولت و وطن، حکومت و امت	۱- در مجال سیاسی:
اخلاق و قوت	۲- در جانب اخلاقی:
رحمت و قوت	۳- در جانب معاملات:
رحمت و عدالت	۴- در مجال اجتماعی:
ثقافت و قانون، علم و	۵- در مجال اقتصادی:
قضاء	۶- در مجال روابط
ماده و ثروت، کسب و	بین المللی:
توانگری	۷- در رابطه با الله:
جهاد و دعوت، ارتش و	
مفکوره	
عقیده صادقانه و عبادت	
صحیح	

### معنای شمول:

از سخنانی که تقدیم شد، آشکار می‌گردد که؛ شامل بودن اسلام به این معناست که اسلام بر تمام مظاهر زندگی احاطه کامل داشته دخالت هیچ فکر بشری و ادیان سماوی دیگر را در اداره شئون افراد خود نمی‌پذیرد. باید توجه داشت که سخن ما به این معنا نیست

که اسلام باید همه اختراعات جدید را بداند!! زیرا این امر مربوط به شمول اسلام نمی‌شود. همچنان به این معنا نیست که هر چیز جدید در مجال زندگی را مردود می‌داند. بلکه مادامیکه با قواعد ثابت اسلام در تضاد نباشد، از سوی اسلام مقبول تلقی می‌گردد.

بنابراین کسانی که ندای دعوت بسوی قرآن و سنت را بلند می‌کنند و آنرا مرجع قوانین برای تمام گوشه های زندگی می‌دانند، آنها اسلام را شامل عقیده، عبادت، اخلاق، معاملات و... می‌دانند بلکه حکم نمودن بر اشیاء را نیز تحت انضباط قرار داده اند. در نظر آنها حرام مانند مکروه نیست و فرض و مستحب یکسان نمی‌باشد.

### دعوت بسوی شمول:

کسانی که چنین فهم و برداشت از اسلام دارند، باید از تطبیق آن بر نفس خود آغاز نمایند، جامعه خود را بسوی تطبیق آن، با حکمت و موعظه نیک فراخوانند. زیرا بزرگترین خلل و کمبود در فهم شمولی اسلام این خواهد بود که انسان تطبیق آنرا بر خویشتن کافی دانسته به دعوت جامعه متوجه نگردد. و به این فکر باشد که اگر جامعه اسلام را بر خود تطبیق نمی‌کند، با تطبیق فردی آن مکلفیت خود را اداء نموده اند.

الله متعال دین خود را کامل گردانیده است، پس واجب است که بسوی اسلام کامل دعوت صورت گیرد. نباید در دعوت خود را به یک و یا چند جزء آن متوجه سازی به این بهانه که جامعه آنرا نمی‌پذیرد. و یا این کار را از خواسته های حکمت در دعوت بدانی<sup>۱</sup> بلکه بر تو لازم است که اسلام را تا آخرین حد استطاعت نافذ گردانی و مردم را بسوی بخشهایی فراموش شده دعوت نمایی. الله متعال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» [البقرة : 208]

ای اهل ایمان! همگی در عرصه تسلیم و فرمان بری [از الله] در آید، و از گام های شیطان پیروی نکنید، که او نسبت به شما دشمنی آشکار است

یعنی در اسلام شامل و کامل داخل شوید و درین اسلام کامل با کل وجودتان داخل شوید و هیچ بخشی از زندگی تانرا از اسلام بیرون مگذارید. زیرا الله متعال این اسلامی را از

1- به همین دلیل ترک و اهمال سنتی از سنن رسول الله صلی الله علیه وسلم به این دلیل مصلحت دعوت و این که آن سنت بوده و دعوت فرض است، خطای فاحش می‌باشد. زیرا روح و جوهر دعوت پیروی از سنت رسول محبوب است و اگر چنین کاری صورت می‌گیرد باید تحت ضوابط فقه اولویات و ترتیب مصالح و موازنه بین آنها صورت گیرد. برای شرح مزید به ( فی فقه الاولویات ) دکتور یوسف القرضاوی، مکتبه وهبة، القاهرة. مراجعه کنید

تو نمی‌پذیرد که در مسجد اداء کنی ولی در خانه و در محل کارت آنرا فراموش کنی...<sup>1</sup>

### چالش‌ها در برابر فهم شمولی از اسلام:

اکنون نیز همان چالش‌ها و موانع در برابر شمول اسلام قرار دارد که در عصر امام بنا در برابر دعوت اسلامی قرار داشت. این چالش‌ها را میتوان در سه نکته خلاصه کرد:

#### 1- سیکولاریزم:

سیکولاریزم و طرفداران این اندیشه به صورت واضح خواستار دور کردن دین از زندگی اجتماعی می‌باشد. بخصوص اسلام را مورد شدیدترین هجوم قرار میدهد. زیرا میدانند که فقط اسلام است همه نواحی زندگی را شامل می‌گردد.

#### 2- جریان‌های اسلام جزئی:

این جریانها از اصل موضوع انکار ندارند، ولی مدعی اند که اصلاح مسلمانها از نقطه خاصی آغاز می‌شود و این نقطه را فقط او میداند!!

عملکرد این جریانها انسان را بیاد داستان فیل و کورها می‌اندازد. این جریانها با دیدگاه شمولی مخالفت و مقابله ندارد، ولی در پی ترویج همان فهمی اند که خودش بدست آورده است و می‌خواهد که هر نوع تحرک و نشاط در بخش‌های غیر از ساحة تعیین شده از سوی آنها توقف نماید. دلیل این گروهها عبارت از «بلند کردن درفش اولویات و دوری از تصادم» است. اما علی‌الرغم نیت نیکی که دارند، نتیجه کار و فعالیت این دیدگاه به دامن سیکولاریزم می‌افتد.

اما اگر این اصل (اسلام شامل و دعوت کامل بسوی اسلام) را بکار اندازیم، ساحات برخورد بین جریان‌های اسلامی به حداقل می‌رسد. زیرا هر جریان میداند که مخصوص بودن دعوت یکتعداد به بعضی بخشهای اسلام، حتماً به معنای تضاد با سایر جریان‌های اسلامی و مسلمانانی که بسوی جوانب دیگر اسلام دعوت می‌نماید، نیست. و با غالب شدن این دیدگاه، بجای اینکه ساحه اسلامی در یک تصادم عقیم گرفتار آید، که بدون شک کسانی که خیر اسلام را نمی‌خواهند از آن بیشترین استفاده را میبرند، همکاری بین دعوتگران افزایش می‌یابد.

#### 3- دیدگاه‌های متنوع مردم:

1- انظر لمزید شرح هذا الأصل: ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلی، ص 36، 102 أو ( فهم أصول الإسلام )، علی عبدالحمیم محمود، ص 28، 49.

یعنی یکتعداد زیادی از فرهنگیان که این شمول اسلام را درک نمی‌کنند، هر کدام آنها به همان دیدگاه قشری خود پابند و متمسک می‌شوند. اینگونه قشری‌گری منتج به جهل کامل در مورد ساختارهای اسلام می‌گردد. درین حالت این گروه با هر شخص و گروه دیگری دشمنی می‌کند که نظریات بر خلاف او را داشته باشد. زیرا از قدیم گفته اند که «انسان دشمن آن چیزی است که نمی‌داند»

این حالت اکثریت مردم عام را به سنگر سیکولاریزم روانه می‌سازد و اما اگر در جذب کردن جریان اسلامی جزئی به سوی فهم شمولی اسلام مؤفق شویم، یک طیف خیلی وسیعی از مسلمین رساله و پیام واحدی را در مورد اسلام بدست خواهد آورد و هرگز در معرض تناقضاتی قرار نخواهد گرفت که گروههای مختلف اسلامی در ساحة فکری ارسال می‌کنند.

و با تکامل عناصر سه گانه ذیل:

- ۱- شکست جریان نفی کننده دیگران و مسلمانان جزئی و صف سیکولاریزم.
  - ۲- کامل شدن ساحة اسلامی و توحید پیام آن برای جمهور ملت مسلمان.
  - ۳- استقرار مجتمع مسلمانان و واضح شدن دیدگاههای شان.
- با این عناصر است که زمینه های ساختار تمدن اسلامی آماده گردیده و مبنای شامخ جامعه اسلام از خلال مرجعیت دارای نشانه های واضح، یعنی اسلام عظیم آغاز می یابد و درین راستا هیچگونه تذبذب و شبهاتی باقی نمی ماند و اسلام در حیات فردی و اجتماعی به گونه ای معتدل به حکومت می پردازد.

### مکلفیت ما در برابر دیده شمولی:

پس شمول اسلام از فرد مسلمان میخواهد که:

- ۱- به آن ایمان داشته باشد.
  - ۲- بسوی آن دعوت کند.
  - ۳- دیگران را مطابق آن تربیت نماید.
  - ۴- در زندگی خود و خانواده خود تطبیق نماید.
- تطبیق آن باید بر اساس شناخت و مراعات فرق بین واجبات و مستحبات صورت گیرد و همچنان فرق بین محرمات و مکروهات باید در نظر گرفته شود.
- باید متوجه بود که ایمان داشتن به شمول اسلام مستلزم ادعای توانمندی تطبیق کل جزئیات اسلام در همه بخش های زندگی نیست.
- بلی! این تطبیق باید با اساس ایمانی، دعوت بسوی آن و تربیت مطابق آن سازگاری

داشته باشد و اما در تطبیق عملی شاید به تأخیر افتد. زیرا تطبیق اسلام کامل در سه مستوی صورت می پذیرد:

۱- مستوای فردی: یعنی مکلفیت‌های فردی مانند نماز، روزه، زکات و سایر عبادات و اجتناب از محرّمات که فوراً بالای فرد مسلمان لازم می‌گردد و درین امور هیچگونه عذری قابل پذیرش نمی‌باشد.

۲- مستوای جامعه: مانند اقامه نماز جماعت، نماز جمعه، امر به معروف و نهی از بدی و...

۳- مستوای دولت: در صورت وجود دولت اسلامی تطبیق اسلام به شکل مرحله ای و برحسب ظروف و شرایط صورت می‌گیرد. البته قرآن کریم و سنت نبوی واضحاً به این نکته دلالت دارد. به مثالهای ذیل توجه کنید:

### مثال اول: جهانی بودن اسلام:

مبدأ جهانی بودن اسلام را آیات مکی بیان و تأیید کرده است:

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » [الأنبياء : 107]

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » [سبأ : 28]

و ما تو را برای همه مردم جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم ، ولی بیشتر مردم

[به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند

« قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا » [الأعراف : 158]

بگو: ای مردم! یقیناً من فرستاده خدا به سوی همه شمایم

آیت اخیر با قاطعیت تمام بیان می‌کند که اسلام همه مردم را در برمی‌گیرد و مخصوص قوم و نژاد خاصی نیست. این مفهوم قاطع از کلمه «جمیعاً» بدست می‌آید. زیرا کلمه «الناس» در بعضی اوقات بر تعدادی از مردم و حتی بر یک فرد نیز اطلاق می‌شود. چنانچه در قرآن کریم می‌خوانیم:

« الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ

الْوَكِيلُ » [آل عمران : 173]

همان کسانی که مردم [منافق] به آنان گفتند: لشکری انبوه از مردم [مکه] برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، از آنان بترسید. ولی [این تهدید] بر ایمانشان افزود، و گفتند: خدا ما را بس است، و او نیکو وکیل و [نیکو کارگزاری] است

لذا در آیت سوره اعراف کلمه «جمیعاً» را افزود تا واضحاً عموم استغراقی را افاده

نموده و همه انسانهای زمین را شامل گردد.

مبدأ جهانی بودن اسلام در مکه مکرمه مشخص گردید، ولی تطبیق آن در مدینه صورت گرفت. زیرا تطبیق این مبدأ نیاز به دولت قوی و ترتیبات خاص داشت. به همین دلیل زمانی که دولت اسلامی در مدینه مستقر شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم سفراء و نماینده های خود را به پادشاهان و رؤسای ممالک مختلف فرستاد.

### مثال دوم: جهاد:

الله متعال می فرماید:

« وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ » [الشوری: 39]

و آنان که هرگاه ستمی به آنان رسد [ستمکار نمیشوند، بلکه از دشمن به حکم حق و برابر با قوانین اسلام] انتقام می گیرند

این آیت که مبدأ مقابله و اخذ انتقام از ظالم را وضع و تأیید می کند، در مکه مکرمه نازل شده است. اما الله متعال مسلمانان مکه را به صبر و گذشت تشویق می کند. زیرا تنفیذ این حکم در آن شرایط خاص به مصلحت شان نبود. ازین آیت می آموزیم که باور داشتن و تأیید یک مبدأ به معنای اجرای فوری آن نمی باشد. زیرا تنفیذ حکم جهاد به صورت عملی یکسال بعد از هجرت صورت گرفت. یعنی سه سال بعد از نزول آیت سوره شورا انجام یافت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در بعضی حالات مسلمان شدن افراد خاصی را با شروط فاسد نیز پذیرفته اند. چنانچه اسلام مردی را با این شرط پذیرفت که در یک روز فقط دو وقت نماز بخواند و فرمود که همه نمازها را خواهد خواند و به جهاد نیز خواهد رفت و همین گونه هم واقع شد.

و اما در حالت جماعت ها و ملت ها نباید کوچکترین کوتاهی در امر ایمان به شمولیت اسلام و قبول همه آن صورت گیرد. این نکته را از عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم با بنی شیبان بدست می آوریم. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان اسلام را عرضه نمود و هانی بن قبیصه کلماتی در جواب ایشان گفت، مثنی بن حارثه بپا خاست و گفت: ای برادر قریشی سخنانت را شنیدم، قولت زیبا به نظرم آمد و از سخنانی که عرض کردی مسرور شدم و جواب همانست که هانی بن قبیصه گفت.

ما در بین دو صیر<sup>۱</sup> موقعیت داریم که یکی «یمامه» است و دیگر آن «السماه» می باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: این دو ناحیه کدامها اند؟ گفت: یکی طرف خشکه و صحراء یعنی سرزمین عرب است و دیگر آن سرزمین فارس است که تحت پادشاهی کسری قرار دارد. ما درین منطقه بر اساس عهد و پیمانی با کسری زندگی می کنیم و تعهد سپرده ایم که هیچ کاری خلاف آنها انجام نمی دهیم و هیچ جدید آوری را پناه نمی دهیم.

این چیزی که تو بسوی آن دعوت می کنی شاید مطابق پسند پادشاهان واقع نشود. اما کسانی که در جانب عرب قرار دارند، شاید از گناه ما بگذرند و عذر ما را بپذیرند. و اما از جانب کسری هیچ عذری پذیرفته نمی شود و هیچ گناهی را نمی بخشد اگر میخواهی که از جانب عرب از تو دفاع و حمایت کنیم سخنانت را می پذیریم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: جواب بدی ندادید زیرا با صراحت و صداقت سخن گفتید. اما دین الله را فقط کسانی اقامه می نمایند که از همه جوانب آن را احاطه و حمایه نمایند.<sup>۲</sup>

و زمانی که اسلام را به بنی عامر عرض کرد. آنها گفتند اسلام را می پذیریم. ولی این امر (پادشاهی) را بعد از خود به ما بسپار! پیامبر علیه السلام فرمود: «همه امور در اختیار الله است، حتی این شاخه خرما و به هر کسی بخواهد عطا می کند.»

و زمانی که ثقیف مطالبه کردند که سود، زنا و ترک جهاد را برای شان اجازه دهد، در جواب آنها گفت: فقط می توانید به جهاد با ما نروید و در منطقه خود بمانید به این شرط که هرگاه بسوی جهاد نفیر عام اعلان شد، حتماً بیرون شوید.

این موافق و کلمات که مبدأ شامل بودن اسلام را به صراحت اعلان می نماید، آشکار می گردد که بر دعوتگران مسلمان واجب است که به شمول اسلام ایمان داشته و مردم را بسوی آن فرا خوانند، مردم را مطابق آن جمع نمایند، و در تربیت آنها مطابق این دیدگاه و بخصوص تربیت افراد داخل صف خود بکوشند. این کار مربوط ظروف و شرایط نبوده و نباید به تأخیر افتد. آنچه که به تأخیر می افتد تنفیذ اموری است که تأخیر را می پذیرد.

1- اصطلاحی است که میشود از آن به دو سنگ آسیاب تعبیر کرد.

2- أخرجه أبو نعیم، فی حلیة الأولیاء، و صیرین تعنی حیین أو ناحیتین.

### سؤال های مهم در باره شمول:

- ۱- دلایلی شمولیت اسلام را از قرآن و سنت ذکر نماید؟
- ۲- آیتی را بنویسید که ضمن آن الله متعال عملکرد کسانی را مردود اعلان میکند که بخشی از کتاب را می پذیرند و بخش دیگری را ترک می کنند؟
- ۳- دعوت بسوی فهم شامل و عمل کردن و ایمان داشتن به آن یک اصل ثابت و قبول شده است. اما سایر برداشت ها قاصرند. تصویر های متعدد از اسلام واحد در ذهنیت ها سبب شده است که مردم در فهم و درک اخوان المسلمین و فهم تصور و مفکوره آنها دچار اختلاف آشکار گردند. عبارت فوق را با در نظر داشت نکات ذیل توضیح نمایید.  
الف: چالشهایی که در برابر فهم شامل از اسلام قرار دارد؟  
ب: فعال ساختن این اصل در مقابل این چالشها چه اثراتی دارد؟  
ج: شخصی که میخواهد از حقیقت دعوت اخوان المسلمین آگاه شود، چه باید بکند؟
- ۴- در نتیجه فهم شامل از اسلام از سوی اخوان المسلمین است که فکر آنها متوجه اصلاح همه نواحی حیات امت شده است. این عبارت را در روشنی شرح این اصل توضیح دهید؟
- ۵- تاریخچه مختصری از تکوین دولت به مفهوم سیاسی آن را در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم را نوشته و عناصر متشکله یک دولت را بیان کنید؟



**۲** قرآن کریم و سنت مطهره پیامبر علیه السلام مرجع هر مسلمان در شناخت احکام اسلامی است. قرآن باید مطابق قواعد زبان عربی، بدون هیچگونه تکلف و خودسری باید فرا گرفته شود و در فهم سنت نبوی به علمای قابل اعتماد حدیث مراجعه صورت گیرد.

«مرجعیت علیا در اسلام از قرآن و سنت است» عنوان کتاب ضخیمی است که استاذ یوسف قرضاوی در شرح این اصل نوشته اند و شیوه ای را که درین کتاب در پیش گرفته اند.

تحت عنوان جانبی «ضوابط و محاذیر در فهم و تفسیر» به صورت خلاصه نوشته اند.

ایشان می گویند:

«میتوان گفت که مصدر و مرجع واحد است که عبارت از «وحی الهی» می باشد. چه وحی آشکار و متلو باشد که عبارت از قرآن کریم است و یا وحی غیر آشکار و یا غیر متلو، که عبارت از حدیث نبوی می باشد..»

و اما تعامل «عقل اسلامی» با این نصوص و تفسیر قرآن کریم و شرح حدیث و استنباط احکام با کل مفردات و جزئیات آن معصوم نمی باشد. ولی این گونه تعامل در مجموع ضروری است تا مشکلاتی که سر راه فهم قرار دارد، برداشته شود و فهم اسلامی راه صواب را درپیش گرفته و استنباط احکام به صورت درست صورت گیرد و از لغزشهای فکری و گمراه شدن ذهنیت ها و برداشتها جلوگیری صورت گیرد.

معنای سخن اینست که؛ نقش عقل در بحث، فهم و استنباط منحصر می شود و

فرآورده های عقل انسانی از مستوای تقدیس مانند نصوص برخوردار نمی باشد. بلکه اهمیت آن بر اساس مطابقت با نص اصلی تعیین می گردد.

به همین علت است که استاذ حسن البنا، در حالیکه اصول بیستگانه فهم اسلام را تقدیم می نمود، کوشید تا در اولین قدم مرجع خود را با الفاظی مشخص نماید که هیچ پوشیدگی و غموض در آن باقی نماند و گفت: «قرآن و سنت مطهره مرجع هر مسلمان در شناخت احکام اسلام است.»

مراجع به معنای مقام و جایگاهی است که در وقت وقوع حادثه به آن برگشت صورت می گیرد. و کلمه مرجع از نظر لغوی به معنای برگشت دادن به همان مصدری که از آن ابتدا صورت گرفته است. پس قرآن و سنت «مصدر اخذ» است چنانچه شیخ جمعه امین می گوید<sup>۱</sup>

### قرآن و سنت جدایی ناپذیرند:

این دو مصدر احکام اسلامی به هیچ صورت از هم جدا شده نمی تواند و دعوی «اکتفاء به قرآن و استغنا از سنت» به هیچ صورت قابل پذیرش برای مسلمان بوده نمی تواند. زیرا پیامبر علیه السلام می فرماید:

«أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ» (مسند احمد)

بدانید که به من قرآن و مثل آن همراه با آن داده شده است.

الله متعال می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» [الحشر: 7]

. و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیریید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید

و از الله بترسید، زیرا خدا سخت کیفر است

استاد محمد الغزالی رحمه الله این اصل را تحت عنوان «قرآن و سنت با هم اند» شرح نموده اند.<sup>۲</sup> و کسانی را که با فقه و حدیث سروکار دارند مخاطب قرار داده و می گوید «فقه بدون سنت و سنت بدون فقه وجود نخواهد داشت»<sup>۳</sup>

عده ای سنت را از نظر دور داشته و آنقدر تمایل به استدلال به سنت ندارند. به این

1- ( فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزيز، ص 35.  
2- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالي، ص 23.  
3- و راجع ( السنة ومكانتها في التشريع الإسلامي ) للدكتور مصطفى السباعي، بدون بيانات نشر.

حجت که ثبوت سنت در اکثر اوقات ظنی می‌باشد.

قاعده ای که برای بیرون رفت ازین خلاف باید در نظر داشته باشیم اینست که؛ عموم سنت قابل پیروی بوده و بحیث اصل اصیل شناخته می‌شود. و اما عمل علماء که عبارت از اثبات مفردات آن از حیث ورود است، ظنی می‌باشد.

شیخ عبدالله قاسم الوشلی ضوابطی برای رجوع به قرآن و سنت وضع می‌کند. از آن جمله:

۱- مراجعه مستقیم است که این کار از سوی دانشمندانی صورت می‌گیرد که به درجه نظر و اجتهاد برسند.

۲- مراجعه غیر مستقیم است که به شکل سؤال کردن از علماء صورت می‌گیرد. الله متعال می‌فرماید:

« فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » [النحل : 43]

از اهل دانش و اطلاع بپرسید اگر نمی‌دانید

« فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » [التوبة : 122]

چرا از هر جمعیتی گروهی [ به سوی پیامبر ] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [ از مخالفت با الله و عذاب او ] بپرهیزند

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

« فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ » (سنن أبي داود)

یقیناً شفاى جهالت سوال کردن است.

۳- رجوع به کتاب و سنت به این معنا نیست که با نصوص به شکل حرفی تعامل نماییم بلکه رجوع به نصوص شامل مصادر دیگری نیز می‌شود که نص بسوی آن رهنمایی می‌نماید. و عبارت از اجماع و قیاس می‌باشد.

۴- توانایی و قدرت علماء در استنباط و فهم قرآن متفاوت است، ولی این فهم باید مطابق زبان عربی بدون تکلف و خودسری صورت گیرد.<sup>۱</sup>

1- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين، عبدالله قاسم الوشلى، ص 110، 113.

## الفاظ این اصل:

الله عزوجل می فرماید:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [النساء : 59]

و اگر درباره چیزی [ از احکام ] نزاع داشتید ، آن را [ برای فیصله یافتنش ] اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید ، به الله و پیامبر ارجاع دهید.

« أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ » مسند أحمد - (35 / 37)

بدانید که به من قرآن و مثل آن همراه با آن داده شده است.

« وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » [الحشر : 7]

. و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد ، باز ایستید

« وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى » [النجم : 3 ، 4]

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید . (3) گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل

می شود ، نیست . (4)

« عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَرَبِيٍّ بْنِ سَارِيَةَ قَالَ : صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- صَلَاةَ الْفَجْرِ ثُمَّ وَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ، ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ ، فَقَالَ قَائِلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّهَا مَوْعِظَةٌ مُودَّعٍ فَأَوْصِنَا . فَقَالَ : « أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عَبْدٌ حَبَشِيًّا ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسِيرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا ، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِّبِينَ ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ ، وَإِيَّاكُمْ وَالْمُحَدَّثَاتِ ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ » . (سنن الدارمي)

از عبدالرحمن بن عمر روایت است که عرباض بن ساریه رضی الله عنه گفت: روزی رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز صبح را امامت نمودند، بعد از آن موعظه خیلی بلیغی برای ما ایراد کردند که در نتیجه آن چشمها اشکبار شده و قلبها به لرزه افتاد. کسی گفت: یا رسول الله این موعظه مانند آن موعظه کسی است که وداع میکند، پس ما را وصیت کنید!

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: شما را به تقوای الله وصیت میکنم و به اینکه از امرای خود اطاعت کنید گرچه بر شما غلام حبشی امیر تعیین گردد. کسانی از شما که بعد از من زنده بمانند، بزودی اختلاف زیادی را مشاهده خواهد کرد، پس بر شما لازم است که به سنت من و سنت خلفای راشدین و رهبانان شادگان تمسک جوید و آنرا با دندانهای تان محکم بگیرید. از هر نوع امور نوپیدا اجتناب کنید زیرا هر امر نوپیدا بدعت است.

سنت نیز وحی است:

« وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » [النحل : 44]

و قرآن را [ هم ] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [ هدایتشان ] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه ببیندیشند

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » [الحجر : 9]

همانا ما قرآن (وحی) را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهدارنده آن [از تحریف و زوال] هستیم و مراد از «ذکر» درین آیت قرآن و سنت می باشد. زیرا لفظ و معنای قرآن از سوی الله نازل گردیده و مفاهیم سنت نیز از سوی الله متعال وحی شده است چنانچه الله میفرماید:

« وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » [النجم : 3 ، 4]

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. (3) گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود، نیست. (4)

رجوع کردن در فهم سنت به رجال معتمد به معنای مراجعه به کتابهایی است که از سوی علمای امت مورد قبول می باشد. مسؤلیت رجال معتمد حدیث واضح است و آن عبارت از بیان صحت و ضعف حدیث، دفع تعارض بین آنها و بیان ناسخ و منسوخ حدیث می باشد.<sup>۱</sup>

قواعد زبان عربی شامل معانی مفردات، صرف، نحو، علم بلاغت، علم بیان و علم بدیع میگردد.

اهمیت قواعد زبان عربی در تفسیر و تأویل آیات از تأویلات باطنیه ظاهر می گردد. مثلاً اگر در آیه « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » [فاطر : 28] لفظ الله جل جلاله را مرفوع بخوانیم، معنای نادرست از آن بدست می آید.

در حالیکه در آیت قرآنی لفظ الله جل جلاله منصوب آمده است و به این معناست که؛ علماء بیشتر از هر کس دیگری از الله متعال خشیت و خوف دارند.

پس فهم قواعد زبان عربی در تعامل با نصوص شرعی خیلی مهم و ضروری است. زیرا نصوص قرآنی به زبان عرب نازل شده و بدون فهم قواعد زبان عربی، فهم قرآن ناممکن است.<sup>۲</sup>

1- راجع ( کیف نتعامل مع السنة النبوية - معالم و ضوابط ) ، د. یوسف القرضاوی، المعهد العالمی للفکر الإسلامی، الولايات المتحدة، ط 3، 1990

2- راجع ( تفسیر النصوص و آیات القصص والدیات ) ، د. إسماعیل سالم، مكتبة النصر، القاهرة، 1947 م.

### نص باید بدون تکلف و تعسف فهمیده شود :

تکلف عبارت از دستبردن به امور غیر مربوطه و فوق طاقت است. همچنان کار مشقتبار و مشکل را گویند.

و به عبارت دیگر، کاری را گویند که انسان را به مشقت می‌اندازد و انسان را در معرض کارهای قرار می‌دهد که هیچ ارتباطی به وی ندارد. انسان را بسوی تحمل سختی‌های بی‌مورد می‌برد و خود را در معرض امور فوق توان وی قرار می‌دهد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه وقتی آیت کریمه *وَفَاكِهَةً وَأَبًّا* [عبس : 31] را خواند، همین مشکل را احساس کرد و از خود پرسید که فاکهه را می‌شناسم ولی «أباً» چیست؟ درین وقت دانست که گرفتار تکلف گردیده است.

معنای اصطلاحی تکلف اینست که مفهومی را در نص بگنجانیم که اصلاً تحمل آنرا ندارد و استدلال کردن به آن در مواردی است که هیچ به آن‌ها دلالت نمی‌کند. گویا اینکه انسان متکلف نص را از معنای خودش خارج نموده و متوجه معنای مرادی می‌سازد که خیلی بعید می‌باشد.

و تکلف در سخن به معنای حمل نمودن سخن بر خلاف عادت است.

تعسف به معنای حرکت بدون آگاهی و علم و بدون رهنما و هدایت می‌باشد. و به دو شکل صورت می‌پذیرد:

- ۱- معنا و مفهومی که لفظ قرآنی در خود دارد، سلب گردد
- ۲- معنا و مفهومی بر لفظ قرآن کریم حمل گردد که هیچ مراد آن نبوده و به آن دلالت ندارد.

در همین مورد است که ابن عباس رضی الله عنه می‌فرماید:

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلَيْتِيئُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ » (سنن الترمذي)

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: کسی که قرآن را بدون علم و بر اساس رأی خود تفسیر کند، باید جای خود را در آتش برگزیند.

الله متعال در وصف مؤمنان می‌فرماید:

« وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ » [المائدة : 55]

در حالی که در رکوعند [ به تهیدستان ] زکات می‌دهند

بعضی ها این آیت را به داستانی ساختگی و دروغی مربوط دانسته اند که گویا علی رضی الله عنه انگشت خود را حرکت می داد تا انگشتر خود را صدقه نماید پس این آیت نازل گردید.

### دیدگاه های مردود :

استاذ یوسف القرضاوی شماری از دیدگاههایی را نشاندهی می کند که در امر تعامل با کتاب و سنت مردود می باشد. از آن جمله:

- ۱- اتجاه کسانی که میخواهد یک قسمت قرآن و سنت را بگیرند و قسمت های دیگری را رد نمایند.
- ۲- دیدگاه کسانی را که میخواهند تنها به ظاهر قرآن عمل نمایند.
- ۳- اتجاه کسانی را که نصوص را مطابق خواسته و دیدگاه خود تفسیر می کنند و خود را مقید به قواعد و اصول نمی دانند.
- ۴- اتجاه کسانی که در تقلید محض قرار داشته و هیچگاه به مصادر اساسی (قرآن و سنت) مراجعه نمی کنند.
- ۵- اتجاه کسانی که آنچه در کتب سلف آمده است، آنرا مرجع اساسی در کنار کتاب و سنت قرار میدهند.<sup>۱</sup>
- و اتجاه دیگری را نیز باید افزود:
- ۶- اتجاه کسانی که به نظر حرفی به نص نگریسته و به مقاصد، علل و نصوص دیگری که در همین موضوع وارد است هیچ توجه ندارند.

### مرجعیت واحد برای امت:

و به این ترتیب امام حسن البنا برای امت اگر میخواهد بسوی این مرجعیت برگردد، و برای جماعت اگر میخواهد تحت هدایات مرجعیت واحدی حرکت نماید، مرجعیت واحدی را مشخص که عبارت از وحی الهی می باشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگارش به شکل قرآن و سنت آورده است. ایشان این نکته را در رساله «مؤتمر پنجم» مورد تأکید قرار داده و میگوید:

«اخوان المسلمین معتقد است که بنیاد تعالیم اسلام و سرچشمه اصلی آن کتاب الله

1- ( المرجعية العليا في الإسلام للقرآن والسنة - ضوابط و محاذیر فی فهم النص)، د. یوسف القرضاوی، ص 16، 17.

و سنت رسول الله می باشد. دو مصدری که اگر امت اسلامی به آن تمسک جوید، هرگز گمراه نمی شود.

و از آنجاییکه آراء و علوم دیگری که با اسلام پیوند زده شده و رنگ اسلامی بخود گرفته است، ویژگیها و رنگ همان عصر را در خود دارد که در آن پیدا شده است و تقلید همان ملت‌هایی را با خود دارد که با این علوم معاصر بوده اند. لذا لازم است که گروهها و نظام‌هایی که بر امت حاکم می شود؛ به همین سرچشمه صاف و زلال برگشته و خود را سیراب نمایند. یعنی به سرچشمه پاک و صاف دور اول، و اسلام را به گونه بفهمیم که صحابه تابعین و سلف صالح ما فهمیده بودند. و باید در همین حدود ربانی و نبوی توقف کنیم تا خود را مقید به کارهایی نگردانیم که الله و رسولش وضع نکرده است و عصر خود را مجبور قبول رنگی نسازیم که با آن توافق ندارد. زیرا اسلام دین همه بشریت است.

### چالش‌ها در برابر این مرجعیت:

علاوه بر چیزهایی که دکتور یوسف قرضاوی در مورد اتجاهات مردود، تذکر داده اند و بخش بزرگی از چالشها بحساب می‌آید که در مقابل این مرجعیت قرار دارد، میتوان سه چالش بزرگ و اساسی را مشخص نمود.

۱- تلاشهایی که در جهت تشکیک در مرجعیت سنت نبوی به صورت اجمالی براه انداخته شده است.

۲- دیدگاههاییکه نصوص را بر خلاف عادات عرب‌ها تفسیر نموده و مصطلحات شرعی را مطابق مدلول آن درین عصر بکار می‌برد، نه مطابق مدلولی که در عصر نبوی داشت.

۳- داخل شدن به جهان سنت همراه با عدم قبول و معتبر ندانستن قواعدی که ائمه حدیث وضع کرده و از سوی امت مورد قبول واقع شده است.

۴- انکار از قاعده « العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب » و قاعده « لا اجتهاد مع النص » و مبالغه کردن در نسخ و یا انکار از آن.

### مثالهایی از فهم نادرست

۱- خوارج معتقد بودند که مرتکب گناه کبیره همیشه در جهنم باقی می‌ماند. و به این آیات استدلال می‌نمودند.



«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ» [آل عمران : 192]

پروردگارا ! بی تردید هر که را تو در آتش در آوری ، قطعاً خوار و رسوایش کرده ای چگونه با داخل شدن به دوزخ شرمسار می گردد در حالیکه مؤمن است و در نهایت به جنت داخل می شود؟  
قرآن کریم این شرمساری و خزی را از مؤمنان نفی نموده و در حق کافران ثابت می گرداند.

«يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» [التحریم : 8]

در آن روزی که الله پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند ، خوار نمی کند.

«إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ» [النحل : 27]

امروز رسوایی و عذاب بر کافران است  
ولی اگر به سنت نبوی مراجعه کنیم، می یابیم که در آنجا به صراحت ذکر گردیده است که موحدین گنهکار به جهنم داخل می شوند تا آنکه آتش جهنم پوستهای شانرا می سوزاند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید:

« حَتَّى إِذَا فَرَّغَ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ وَأَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ بِرَحْمَتِهِ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا مِمَّنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَرْحَمَهُ مِمَّنْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَيَعْرِفُونَهُمْ فِي النَّارِ بِأَثَرِ السُّجُودِ تَأْكُلُ النَّارُ ابْنَ آدَمَ إِلَّا أَثَرَ السُّجُودِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدْ امْتَحَشُوا فَيَصُبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ فَيَنْبُتُونَ تَحْتَهُ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ » (صحيح البخاري)

تا آنکه الله عزوجل از فیصله بین بندگان فارغ می شود و می خواهد تا یک تعدادی را بنابر رحمت خود از جهنم بیرون کند، به فرشتگان امر می کند کسانی را که به الله شرک نیاورده اند و شهادت میدهند که هیچ معبودی جز الله وجود ندارد. فرشتگان آنها را از آثار سجده می شناسد. زیرا الله عزوجل خوردن جاهای سجده را بر آتش حرام کرده است، پس آنها را از آتش بیرون می کنند در حالیکه آتش پوستهای شانرا سوختانده است. پس بر آن از آب حیات می ریزانند در اثر آن جلد آنها دوباره می روید، مانند اینکه دانه در بین گل سیل می روید، بعد از آنست که الله از فیصله بین بندگان فارغ میگردد...  
بعد از آن به جنت داخل گردیده و در آنجا بنام آزاد شدگان الله از آتش نامیده می شوند. پس سنت نبوی بیان می کند که بین مؤمنین صالح و کافران طبقه ای دیگری نیز

وجود دارد و آن عبارت از مؤمنان گنهکار اند.

۲- خوارج معتقد بودند که زن در حال حیض نماز را نیز مانند روزه قضایی بیاورند. و به این آیت استدلال می نمودند:

« إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا » [النساء : 103]

مسلماناً نماز همواره در اوقاتی مشخص و معین وظیفه ای مقرر و لازم بر مؤمنان است ولی سنت نبوی واضح ساخت که زنان مکلفند که تنها روزه را قضایی بیاورند ولی نماز را قضایی نمی آورند.

« عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كُنَّا نَحِيضُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ نَطَهَّرُ فَيَأْمُرُنَا بِقَضَاءِ الصِّيَامِ وَلَا يَأْمُرُنَا بِقَضَاءِ الصَّلَاةِ » (سنن الترمذي)

از عایشه رضی الله عنها رواست است که فرمودند: ما در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم حیض می دیدیم، بعد از آنکه پاک می شدیم ما را به قضای روزه امر می نمود و به قضای نماز امر نمی کرد.

۳- گروه قادیانی معتقد به پیامبری میرزا غلام احمد قادیانی می باشد و در معنای این آیت که می فرماید:

« مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » [الأحزاب : 40]

محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است، و خدا به هر چیزی داناست

آنها میگویند که کلمه خاتم درین آیت به معنای زینت و برگزیده ایشان است و معنای دیگری ندارد. ولی اگر به حدیث نبوی مراجعه کنیم می بینم که ایشان می فرماید:

وَأَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ (سنن الترمذي)

و من عاقب هستم، آنکه بعد از وی پیامبری نمی آید.

و ازین حدیث می آموزیم که مراد از «خاتم النبیین» آخرین پیامبر است و این فهمی است که همه امت اسلامی بر آن اقرار و اعتقاد دارند.

۴- بزرگترین شبهه ای که منکرین حدیث وارد می کنند و بر اساس آن از قبول سنت اباء می ورزند، اینست که می گویند ما زمانی حدیث را می پذیریم که با قرآن موافق باشد و برای اثبات این مدعای خود بحدیث موضوعی ای استدلال می کنند که خلاصه آن چنین است.

« اگر حدیثی از سوی من به شمار رسید آنرا بر قرآن عرضه کنید، اگر موافق قرآن

بود آنرا بپذیرد و اگر موافق قرآن نبود آنرا ترک کنید»

عبدالرحمن بن مهدی که از معاصرین احمد بن حنبل است می گوید:

« این حدیث ساخته و پرداخته خوارج و زنادقه و مردود است و ما آنرا به کتاب الله عرضه کردیم ( این استدلال خیلی ماهرانه از دلیل خصم است) آنرا مخالف کتاب الله یافتیم زیرا ما در قرآن آیتی را نمی‌یابیم که ما را به عرضه کردن حدیث بر قرآن امر نماید، بلکه قرآن ما را به اطاعت مطلق از پیامبر علیه السلام امر می کند. و می فرماید:

« وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » [الحشر : 7]

و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید پس نهایت ضروری و حتمی است که از فهم صحابه از سنت نبوی و موقف ایشان در رابطه با قرآن کریم متابعت کنیم تا در تأویلات غلط و نادرست واقع نشویم چنانچه گروههایی گمراه مانند خوارج، قادیانی، جهمی، معطله، مرجئه و امثال شان زمانی به گمراهی رفتند که فهم صحابه از نصوص را کنار گذاشته و رأی خود را مقدم داشتند. در حالیکه صحابه کرام کسانی اند که الله متعال به بهتر بودن شان شهادت میدهد.

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ » [آل عمران : 110]

رضایت خود را از آنها اعلان می کند.

« رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ » [المائدة : 119]

خدا از آنان خشنود و آنان هم از الله خشنودند

و پیامبر علیه السلام در مورد شان می فرماید:

« خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْشُو الْكَذِبُ حَتَّى يَشْهَدَ الرَّجُلُ وَلَا

يُسْتَشْهَدُ وَيَخْلِفَ الرَّجُلُ وَلَا يُسْتَحْلَفُ » (سنن الترمذی)

بهترین مردم قرن من است بعد از آن کسانی اند که بعد ایشان می‌آید بعد از کسانی اند که بعد از ایشان می‌آید، بعد ازیشان دروغ عام می‌شود تا آن اندازه‌ای که بدون اینکه از شخصی طلب شهادت شود، شهادت می‌دهد و بدون اینکه قسم داده شود، قسم می‌خورد.

عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ (سنن أبي داود)

بر شما تمسک بر سنت من و سنت خلفای راشدین لازم است و آنرا به دندان محکم

بگیرید.

ابن عباس رضی الله عنه زمانی بخاطر مناقشه و گفتگو نزد خوارج رفت، در ابتدای سخنان خود فرمود:

«أتیتکم من عند المهاجرین والأَنْصار ومن عند صهر رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیهم نزل القرآن وهم أعلم بتأویله منکم»

من از نزد مهاجرین و انصار و از نزد داماد رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش شما آمده ام که قرآن بر آنها نازل شد و آنها بیشتر از شما به تأویل آن میدانند.

### آثار ویرانگر این چالشها:

این چالشها بعد از آنکه منتج به فهم نادرست می‌گردد، نتایج زیان‌بار ذیل را نیز به دنبال دارد.

الف - ایجاد خلل در شناخت اولولیات و داخل شدن در معارک پایان ناپذیر مناقشه و جدل در جزئیات و بر انگیزتن اختلافاتی که با گذشت زمان از انظار مخفی گردیده نابود شده است. و حتی اگر این موضوع در اختلاف نظری باقی بماند، آنقدر مشکل نخواهد بود. ولی در گذشته و حال مشاهده کرده‌ایم که این اختلافات با جنگهای طولانی و تسکین ناپذیر بین علماء همراه بوده است. این حالت، اعتماد بین مسلمانان را از میان برده و آنها را در مورد تراث علمی و دینی شان با شکوک و شبهات مواجه ساخته است.

ب - خلل در فقه موازنات: دانستیم که مسلمانان بر اصول کلی با هم متفق بوده و به صورت مجمل مطابق آن عمل می‌کنند و اختلاف شان در جزئیات فقه و عقاید از قدیم الایام جریان داشته و امروز و فردا نمیتوان آنها را به صورتی حل کرد که نزاع را بر طرف سازد. ازین حقیقت می‌آموزیم که علماء باید بکوشند که این جزئیات مورد اختلاف را به گونه‌ای مورد بحث قرار دهند که بر بخش بزرگ قابل اتفاق تأثیر سوء نگذارند.

و اما آنها این کار را انجام داده اند؟!!

به فتاوی تبذیع، تکفیر و  
تجهیل نگاه کن، دعوی و مقاطعه  
و جدایی را بشنو، اسمای «فرقه»

به همین خاطر است که امام شهید از اهمیت رجوع به رجال معتمد حدیث و اخذ علم از آنها سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که علم باید از مکان اصلی آن آگاهانه و بر

اساس هدایت اخذ گردد.

- ج - گشایش باب بزرگی برای پیروان افکار و نظریات انحرافی، تا آنها به آسانی بتوانند که آراء و نظریات خود را در اسلام داخل سازد.
- د - ویران ساختن زمینه های کار مشترک با کلند های اختلافات فرعی، و قطع جبل الله با کار هایی که آنرا مهم دانسته و میخواهی که با نابود کردن مهمتر از آن نگهداری شود.
- این پدیده هایی خطرناک ترین چیز های است که حرکت تازه به پا خاسته اسلامی را با خطر جدی مواجه نموده است.

### برای اینکه این اصل را بهتر بدانم:

- بخاطر اینکه این اصل را به صورت درست و عمیق بدانیم باید برنامه آموزشی و علمی ای داشته باشیم که شامل درس و تحقیق در مبادی علوم سه گانه ذیل باشد:
- ۱- مبادی تفسیر قرآن کریم.
  - ۲- مبادی علوم سنت نبوی.
  - ۳- مبادی علوم زبان عربی.
- البته در شکل دهی این برنامه باید مستوای علمی افراد در نظر گرفته شود.

### سؤال‌های مهم در مورد مرجعیت:

- ۱- دلایلی را در ثبوت این امر ذکر نماید که قرآن و سنت مرجع تمام احکام و قوانین است؟
- ۲- دلیل این امر را ذکر نماید که قرآن باید از خلال قواعد لغت عربی شرح و تفسیر گردد؟
- ۳- « تعیین نمودن قرآن و سنت بحیث مرجع احکام، تأکید بر این امر است که دعوت ما سلفی بوده و منهج آن همان منهج سلف صالح است.»  
این عبارت را واضح نموده و بعضی از انحرافات ازین مرجعیت را ذکر نمائید؟
- ۴- برنامه‌ای پیشنهاد کنید که بوسیله آن مسلمانان را از جهالت در رابطه با مرجعیت اسلام (قرآن و سنت) بیرون آورید؟
- ۵- «تحدید این مصدر برای مرجعیت و سیر مطابق آن باعث در امان ماندن از هر گمراهی می گردد.» حدیثی را بنویسید که این موضوع را صراحتاً ذکر نموده است.
- ۶- معنای تکلیف و تعسف را بیان نموده و مثالهایی آنرا در فهم آیات ذکر نمایید؟
- ۷- اسمای کتابهایی را پیشنهاد کنید که میتوان آنرا در منهج تعلیمی بخاطر آموزش مبادی علوم سه گانه جای داد. البته مستوای علمی شاگردان را در نظر بگیرید؟

ا

ایمان صادقانه و عبادت صحیح و مجاهده مستمر نور و حلاوتی دارد که الله متعال در قلوب بعضی بندگان خود القا می کند. ولی الهام خواطر کشف و رؤیا از ادله احکام

3

ح

شرعی نیستند، و به این شرط اعتبار دارد که با احکام دین و نصوص آن در تضاد نباشد.

ل

اسلام نظام شامل زندگی است (اصل اول) و مصدر احکام آن قرآن و سنت می باشد. (اصل دوم) مصدر قوت در اسلام عبادت است. این عبادت مستمر نورانیت و صفای قلبی را در بنده ایجاد می کند، قلب نورانی و مصفا با ملاء اعلی پیوند می یابد. آیا گشایش که در حالت بیداری و یا حالت خواب درین قلب ها القا می گردد، دلایل شرعی شده می تواند؟

سو

این اصل جواب سوال مذکور را ارائه می نماید. و جواب را در دو فقره قرار می دهد.

۱- اثر ایمان و عبادت بر قلب.

۲- تأثیر این اثر در احکام شرعی.

م:

### اول: اثر ایمان و عبادت در قلب:

ایمان صادق عبارت از اقرار به زبان، تصدیق با قلب و عمل با ارکان می باشد. امام شافعی درین مورد می گوید:

«اجماع صحابه و تابعین و علمای بعدی برین بود که ایمان عبارت از قول و عمل و نیت است و هر یک اینها بدون دیگر آن ناقص است.»

و عبادت صحیح عبارت از ثمره ایمان صادق است و اسم جامعی است که همه اقوال و اعمال باطنی و ظاهری را شامل می‌گردد که الله متعال آنرا دوست دارد و می‌پسندد. این کلمه متضمن معنای ذلت در برابر الله و محبت با او تعالی نیز می‌باشد. علاوه بر عبادت و بندگی زمانی درست خواهد بود که موافق هدایات شرعی انجام یابد. بنده زمانی به حقیقت عبادت دست می‌یابد که در مقابل نفس خود مجاهدت نموده و بخاطر رسیدن به این هدف بحیث اولین مرحله تلاش نماید. الله متعال می‌فرماید:

« وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ » [العنكبوت : 69]

و کسانی که برای ما [ با جان و مال ] کوشیدند ، بی تردید آنان را به راه های خود [ راه رشد ، سعادت ] راهنمایی می کنیم ، و یقیناً خدا با نیکوکاران است و مجاهده؛ عبارت از مقابله با نفس، مقابله با شیطان و مقابله با دشمن می‌باشد. که از مراحل ذیل می‌گذرد:

اول: ایمان صادق به وحدانیت الله متعال و اینکه محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر اوست. الله متعال می‌فرماید:

« وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ » [التغابن : 11]

و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را [ به حقایق ] راهنمایی می کند  
دوم: ادای فرایض مانند نماز، روزه، زکات، حج و سایر عبادات و دوری از معاصی و کبایر.

سوم: ادای عبادات نفلی است که انسان مطابق سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا اختیار می‌کند و شامل همه عبادات مانند روزه، حج، صدقه، دعا ها اذکار، تلاوت قرآن و امثالهم می‌باشد.

چهارم: عملی کردن عزیمت‌ها بالای نفس و تربیت آن بر تحمل شداید، ممانعت آن از بعضی مباحات، تربیت کردن نفس به خلوت و خاموشی جز در موارد واجبی و خیر، شب‌بیداری برای عبادت و پابندی به آن، البته بشرطی که در ادای وجایب اخلال وارد نکند.

و بالآخره مرحله نهایی فرا میرسد که عبارت از تأمل در نفس و قلب و کشف امراض آنها و تلاش برای علاج آن میباشد و این آخرین قدم و حاصل اصلی مجاهدت

نفس است.<sup>۱</sup>

از آثار این گونه عبادت کشف، الهام و خطور قلبی است که در بیداری برای انسان های مؤمن آشکار می گردد و رؤیای صادق است که در خواب ظاهر می گردد.

درین مورد حکایت ظریفی را استاذ محمد الغزالی نقل می کند:

«مؤذنی را بیاد دارم که در یکی از قریه های مصر در مسجدی مؤظف بود. او در «أشهد أن محمد رسول الله» کلمه «سیدنا» را اضافه می کرد و زمانی که درین مورد با وی مناقشه کردند، استدلال می نمود که پیامبر علیه السلام در خواب این عمل او را تأیید کرده است! برایش گفتم! دین الله متعال در بیداری و در روز روشن تکمیل شده و در انتظار مردی نمی باشد که با شکم مملو از طعام بخواب برود و تا صبح هزیان بگوید.»

لذا استاذ الوشلی هجوم خیلی شدیدی را بر ضد این گونه افراد براه انداخته و می گوید:

«بدانکه عده ای موازین و معیار های حقیقی را در شناخت آثار ایمان که بر ای مؤمن حقیقی در نتیجه عبادت صادقانه و مجاهدت مستمر، آشکار می گردد، از دست داده اند. در نتیجه آن در آماج انحرافات خیلی خطرناکی قرار گرفته اند که افکار، عقاید و سلوک شانرا در زندگی هدف قرار داده و اقوال، افعال و اعمال شانرا نابود و راه رسیدن به الله متعال را از انظار شان مخفی نموده است. و بالآخره در زمره هلاک شدگان قرار گرفته اند.»

آنها فکر می کنند که میتوانند از خلال الهام و کشف از آموزش قرآن و سنت بی نیاز گردند.

تصور کردند که بعضی قلبها به درجه عصمت میرسد، و هر آنچه که در آن می گذرد، مانند وحی الهی است. بنابراین قلوب اولیاء و شیوخ را مانند قلوب انبیاء فرض کرده اند. در نتیجه این فرضیه شان هم گمراه شدند، و دیگران را نیز گمراه کردند.

بعضی ازین افراد الهام، کشف و رؤیا را اصل زاید بر کتاب و سنت دانسته و معتقد اند که ممکن است که بعضی حقایق غیبی، بر علاوه آنچه در کتاب و سنت ذکر است، ازین طریق نیز بدست آید. و به همین علت تعدادی از آنها این حالات را دلیل ترک

1- باختصار عن ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلی، ص 127، 128، و انظر ( تربیتا الروحية )، سعید حوی، ص 164، دار السلام، القاهرة، ط 3، 1990.



مکلفیت های شرعی میدانند.<sup>۱</sup>

شیخ محمد الغزالی با در نظر داشت همین خرافات است که این اصل را تحت عنوان «حقایق اساس اسلام است نه اوهام»

### شرح کلمات اصل:

استاد حسن البنا چهار اثر عبادت بر قلب مؤمن را ذکر نموده است که عبارت از الهام، خواطر قلبی، کشف و رؤیا می باشد.

الهام در قرآن کریم یکبار وارد شده است چنانچه می فرماید:

« وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (7) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا » [الشمس : 7 ، 8]

و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود، (7) پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد. (8)

در اصطلاح عصر حاضر از آن به ضمیر تعبیر می کنند. در «لسان العرب» می گوید: (الهام عبارت از انگیزه ایست که الله متعال در قلب انسان القای می کند و انسان را بسوی انجام کاری و یا ترک نمودن کاری بحرکت می آورد. و احياناً به معنای کشف نیز استعمال می شود زیرا بین آنها فرق اندکی وجود دارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در دعای شان می گفت:

« اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِكَ تَهْدِي بِهَا قَلْبِي وَتَجْمَعُ بِهَا أَمْرِي وَتَلْمُ بِهَا شَعْبِي وَتُصْلِحُ بِهَا غَائِبِي وَتَرْفَعُ بِهَا شَاهِدِي وَتُرْزُقِي بِهَا عَمَلِي وَتُلْهِمُنِي بِهَا رُشْدِي » (سنن الترمذی)

بار الها! من از تو رحمتی میخواهم که بوسیله آن قلبم را هدایت کنی، خاطر پراکنده ام را جمع نمایی امور غایبم را اصلاح سازی و حاضرم را بلند سازی و عملم را پاک نمایی و راه رشد و هدایت را به من الهام کنی.

پس معنای کلمات سه گانه اول یعنی الهام، کشف و خواطر حول معنای القا در قلب می چرخد.

دکتر قرضاوی می گوید «الهام عبارت کشف در حالت بیداری و رؤیا عبارت از کشف در خواب است.»

علماء از موجودیت این حالات انکار نمی کنند، اما تأثیر آنرا بر احکام نمی پذیرند. ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «اگر قلب انسان با نور ایمان و تقوی معمور باشد،

1- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلى.

بعضی مسایل برایش آشکار و کشف می‌گردد، برخلاف قلب تاریک و ویران، چنانچه حذیفه بن الیمان می‌گوید: قلب مؤمن مانند چراغی است که می‌درخشد.<sup>۱</sup>

### رؤیا :

«رویا صالحه عبارت از مژده‌ها و تنبیه کننده‌هایی اند که قلب مؤمنین را ثبات می‌بخشد و عزیمت شانرا تقویت می‌کند، نه «مخدراتی» که بعضی انسانهای منفی‌گرا برای فرار از واقعیت‌ها و دوری گزیدن از جهاد و مبارزه با نفس از آن استفاده می‌کنند.»<sup>۲</sup>

« عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ الرُّؤْيَا يُحِبُّهَا فَإِنَّهَا مِنَ اللَّهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا وَلْيُحَدِّثْ بِهَا وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا وَلَا يَذْكُرْهَا لِأَحَدٍ فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ » (صحيح البخاري)

از ابو سعید الخدری رضی الله عنه روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: اگر یکی از شما خوابی دید که او را خوش و مسرور می‌ساخت پس حمد الله را بجا آورده و به دیگران بیان نماید. و اگر خوابی دید که او را به تشویش می‌سازد بداند که از جانب شیطان است، پس باید که از شر آن به الله عزوجل پناه ببرد و برای هیچ کسی ذکر نکند، درین صورت هیچ ضرری به وی نمی‌رساند.

### اهل تصوف و رؤیا :

رؤیا به هیچ صورت حکم شرعی را ثابت نمی‌سازد، الا در دو حالت.

- ۱- یکی از پیامبران خواب ببیند.
- ۲- خواب شخص دیگری از سوی پیامبر مورد تأیید قرار گیرد مانند رؤیای آن صحابی ای که آذان را در خواب دید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

« أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّبُوءَةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ قَالُوا وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ قَالَ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ » (صحيح البخاري)

1- (مجموع الفتاوى)، أحمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحرانی، مكتبة ابن تیمیة، القاهرة، الطبعة الأولى ج 2، وانظر: موقف الإسلام من الإلهام والكشف والرؤى ومن التمانم والكهانة والرقى)، د. يوسف القرضاوى ص 34.

2-موقف الاسلام من الإلهام و الكشف و الرؤى و من التمانم و الكهانة و الرقى) از دكتور يوسف القرضاوى ص 121

ابو هریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود: از نبوت چیزی جز مبشرات نمانده است. گفتند مبشرات چیست؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: رؤیای صالحه.

ازین حدیث به هیچ صورت انشای احکام شرعی جدید فهمیده نمی‌شود. اما کشف و ادعای بعضی اهل تصوف که آنها بر محتویات لوح محفوظ اطلاع دارند. کذب محض است و حتی اگر صحیح باشد، هیچگاهی حکم شرعی از آن اخذ نمی‌گردد. زیرا احکام شرعی از طریق وحی ثابت می‌گردد و احکام اسلامی بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم هیچگونه تغییری را نمی‌یابد.

### مصدر سوم وجود ندارد!

این اصل شدیداً به ما گوشزد می‌کند که نباید مصدر سومی را در کنار قرآن و سنت که توسط صحابه و تحت تعلیم پیامبر تفسیر شده است، قرار دهیم. حقیقت اینست که اهل تصوف این اثر را بیشتر از هر گروه دیگری به صورت نادرست استخدام نموده‌اند. امام ابن تیمیه موقف آنها را در مورد اسلام چنین بیان می‌کند.

(آنها در عبادات کوشش می‌کنند، چنانچه سایر اهل طاعات انجام می‌دهد. و بر حسب اجتهاد خود شان در میان آنها انسانهای مقرب و سابق بالخیرات قرار دارند و انسانهای مقتصد وجود دارند که اهل یمین می‌باشند و کسانی نیز می‌باشد که مرتکب بعضی گناهان گردیده و دوباره توبه می‌کنند و یا بدون توبه می‌روند.

« فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنِ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ »

[فاطر : 32]

پس برخی از آنان [در ترک عمل به کتاب] ستمکار بر خویش‌اند، و برخی از آنان میانه‌رو، و برخی از آنان به اذن خدا در کارهای خیر [بر دیگران] پیشی می‌گیرند، این است آن فضل بزرگ.

### حقیقت صوفی:

استاذ حسن البنا جماعت خود را با این صفت یاد کرده است. یعنی حقیقت تصوف در این جماعت وجود دارد نه طریقه‌های تصوفی.

زیرا حرکت اسلامی از تصوف حقیقت و هدف آنرا اخذ نموده است که بسوی آن می‌شتابد و آن « وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ » [الحجر : 99] می‌باشد. این کار را زمانی انجام داد که اولاً آنرا «طریقه سنی» خواند. یعنی مرجع طریقه‌ها باید سنت پیامبر صلی

الله علیه وسلم باشد نه شطحات اهل تصوف، و نه «حدیثی قلبی عن ربی» چنانچه بعضی از آنها می گفت.

این اختیار و انتخاب الفاظ بدون شک به توفیق الله متعال صورت گرفته است. یعنی طریقه سنی، محمدی و نبوی است و حقیقت اخلاقی، تعبدی و ربانی دارد. حالا اگر آنرا تصوف میخوانی، درست است. ولی:

### آیا استخدام این اصطلاح جایز است؟

درین اصطلاح مظاهری از بدعت هایی مختلف پیوند گردیده است. و حتی بعضیها اهل تصوف را از دین خارج می دانند؟

شیخ جمعه امین می گوید:

«استخدام این اصطلاح شرعاً جایز است، البته در صورتی که جانب مثبت و مفید آن در نظر گرفته شود. الله متعال می فرماید:

« وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ » [الحديد : 27]

و رهبانیتی که از نزد خود ساخته بودند ما بر آنان مقرر نکرده بودیم ، ولی [ خود آنان آن را ] برای طلب خشنودی خدا [ بر خود واجب کرده بودند ] ، اما آنگونه که باید حدود خودساخته را رعایت نکردند، پس پاداش کسانی از آنان را که ایمان آورده اند ، عطا کردیم و بسیاری از آنان نافرمانند

الله متعال درین آیت رهبانیت را در سیاق انکار ذکر نموده است. ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِكُلِّ نَبِيٍّ رَهْبَانِيَّةٌ وَرَهْبَانِيَّةٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ » (مسند أحمد)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: هر پیامبری از خود رهبانیت دارد، و رهبانیت این امت جهاد در راه الله متعال است.

می بینیم که این اصطلاح را به مقصد مناسب و شرعی استخدام نموده اند. به همین دلیل است که امام حسن البنا حقیقت رابطه با الله متعال را در جماعت به «حقیقت صوفی» تعبیر نموده اند.<sup>1</sup>

1- ( فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزیز، ص 57.

### حقیقتی که به آن یقین داریم:

اینست که ما تصوف را به صورت کلی مردود نمی‌دانم. چگونه آنها را مردود بدانیم در حالیکه همین‌ها بودند که اسلام را در افریقا نشر کردند. در مورد کسانی چه بگوییم که رایت جهاد را در کشور های شان بلند نمودند، مانند سنوسی در لیبیا، حرکت مهدوی در سودان و الجزایر و تونس و مراکش و سایر بلاد اسلام، و علمای فاضلی مانند غزالی، جنید، محاسبی، فضیل، دارمی و تستری را چه خطاب کنم؟<sup>۱</sup>

### امام البنا و تصوف:

علی‌الرغم این حقایق می‌بینم که امام حسن البنا درین اصل، سلوک نادرست و خطای اهل تصوف را در تعامل با کشف، الهام و رؤیا نشاندهی می‌کند. و موقف حرکت اسلامی را به صورت واضح و صریح در برابر انسانهای لفظی و ظاهر بین واضح می‌سازد. کسانیکه از هرگونه تأثیر ایمان عمیق، عبادت صحیح و مجاهدت صادقانه در امر روشن سازی عقل و هدایت قلب انکار می‌کنند. همچنان نظر حرکت اسلامی را در برابر صوفیان افراطی نیز ابراز می‌نماید، کسانیکه ذوق و وجدان، خواطر نفس‌ها و خواب‌های خود را دلیل قرار داده و بر اساس آن اعمال و اقوال خود را توجیه می‌کنند، تو گوئی که این خوابهای پریشان نیز وحی معصوم از سوی الله متعال می‌باشد و حتی کشف و الهام را دلیل مستقل شرعی می‌دانند و همین نکته آغاز گمراهی و خطای واضح شان است.<sup>۲</sup>

### وسطی بودن حسن البنا:

«درین اصل وسطیت و اعتدال امام حسن البنا به صورت واضح ظاهر می‌گردد. یعنی ایشان نه قصور کرده‌اند و نه افراط ورزیده‌اند. از اصل موجودیت کشف، الهام و رؤیای صادق انکار نمی‌کنند و نه در آن مبالغه کرده و نه آنها را بحیث دلیل مستقل شرعی معرفی می‌کنند و در عین حال دلالت آنرا بکلی رد نمی‌کنند. بلکه آنرا باعث رسیدن به انس، و تثبیت قلب می‌دانند به شرط اینکه با احکام دین و نصوص شرعی در تضاد نباشد.»

### پس خلل در کجاست؟

دکتور قرضاوی نقص و خلل را ناشی از عملکرد کسانی میدانند که مدعی‌اند کشف

1- المرجع السابق، ص 62.

2- موقف الإسلام من الإلهام والكشف والرؤى و من التمانم والكهانة والرقى، د. یوسف القرضاوی. ص 11.

- و الهام از جمله دلایل شرع است. و نقاطی را که بخطاء رفته اند چنین تذکر میدهد.
- ۱- گمان می کنند که الهام و خوابهای شان دلیل شرعی بوده و از آن حکم حلال و حرام اخذ می گردد.
- ۲- الهام و خوابها را مقدس دانسته و احتمال خطاء را در آن منتفی می دانند. برعکس کلام و نظر فقها و مجتهدین، زیرا آنها در اجتهاد شان احتمال خطاء و صواب را موجود می دانند.
- ۳- تحقیر نمودن علم شرعی که بر اساس اجتهاد و استنباط از کتاب و سنت استوار است. حتی بعضی از اینها خود را از آن مستغنی میدانند و می گویند:
- «حدثنی قلبی عن ربی!!»
- قلبم از پروردگارم به من حدیث گفت!!
- ۴- تفرقه بین «شریعت» (یعنی علم نصوص کتاب و سنت) و «حقیقت» یعنی علمی که از حدیث قلبی بدست می آید. اولی را نصیب عوام میدانند و دوم را نصیب خواص می پندارند.
- ۵- عبادت شان به طلب همین کشف و الهام بوده و هدف نهایی آنها را تشکیل میدهد.

### خلاصه :

ایمان صادق و عبادت صحیح وسیله استنباط احکام نیست، بلکه در نتیجه آن نوری را که الله متعال برای بندگانش وعده کرده است، در قلوب شان می اندازد و راه رشد و هدایت را برای شان نمایان می سازد. الهامی که در نتیجه ایمان و عمل صالح به انسان القاء می شود و تفکر و تدبیر به آن می رسد، و کشف که عبارت از روشنایی و بصیرتی است از تفکر و تدبیر سرچشمه می گیرد، و رؤیا که در خواب می بینند، هیچکدام اینها دلیل شرعی نبوده و احکام از آن بدست نمی آید، بلکه بنیاد تعامل با احکام شرعی عبارت از علمی که از طریق فهم صحیح از کتاب و سنت حاصل می شود. یعنی مصدر علم شرعی اجتهاد علماء از دو مرجع اساسی اسلام (قرآن و سنت) است.

### چالشهای ناشی از دلایل غیر منضبط:

- ۱- معتبر دانستن دلایل غیر منضبط در کنار قرآن و سنت بحیث مأخذ احکام شرعی.
- ۲- گشودن باب اتهام بر اسلام برای کسانی که مدعی اند، اسلام غیر منضبط و بی

قانون است.

۳- باز شدن میدان مجادله و برخورد بین پیروان این گروه‌ها و مایل شدن مردم بسوی اغراق در فهم امور غیبی.

۴- ایجاد جریان غیب‌بینی و جدا از واقعیت‌ها و مدرکات آن.

برای فهم درست این اصل باید مفردات و مفاهیمی که در آن وجود دارد به صورت درست و دقیق تحت بررسی قرار داده و قضیه دلایل غیر منضبط را به صورت مفصل تحت مذاقه قرار دهیم.

### سؤال‌های مهم در مورد دلایل غیر معتبر در شریعت

- ۱- بعضی آثار ایمان صادقانه و عبادت صحیح و مجاهدت را بر قلب مؤمن تذکر دهید؟
- ۲- چه وقت خواب دلیل شرعی دانسته می‌شود، شروط معتبر دانستن آن کدامها اند؟
- ۳- «دو اصل اساسی یعنی قرآن و سنت، بر سایر اقوال حکم می‌کنند و هیچ دلیل دیگری برین دو حاکم نیستند.» این عبارت را شرح کنید و رابطه مجاهدت با قرآن و بر عکس آنرا شرح دهید؟
- ۴- تأثیر اعتماد برین مسایل بحیث ادله شرعی را بر ایمان عامه و مسیر نهضت توضیح دهید؟

اص

ل

چه

4 تمائم، دم‌های جاهلی،  
تعویذات، بندها، رمل  
اندازی، فال بینی، کف  
شناسی، ادعای علم غیب و  
هر کار دیگری که از همین  
باب است، منکر بوده و  
محاربه با آن واجب است. بجز دعای  
که از آیات قرآنی و یا از احادیث  
نبوی اخذ شده باشد.

### عقیده:

«عقیده ابتداء و انتهای کار است»

ما در ابتدا و آغاز التزام خویش را به اسلام تکرار می‌کردیم که عقیده در مرتبه اول قرار دارد. اما از شیخ محمد قطب آموختیم که «عقیده ابتداء و انتهای کار و نشانه های راه و دیوارهای طریق است که آنرا متعین می‌کند» و بعد از آنکه در اصل اول تعریف شاملی از اسلام ارائه کرد و مرجعیت مقبول آن را در اصل دوم نشاندهی کرد و در اصل سوم چیزهایی را بیان کرد که اصل و مرجع شرعی بوده نمی‌تواند.

و به این ترتیب بار انبوهی که در برابر مسلمان قرار داشت، توسط استاذ حسن البنا دور گردید اکنون ائتلاف و پیوند الهی بین مسلمانان ممکن گردید. ولی، بعضی موانعی باقی است که باید برداشته شود.

بدعات اعتقادی و خرافات موانع خیلی خطرناک و لغزشگاه‌های کمرشکن و پرتگاه‌های مخفی در مسیر الی الله و فعالیت اسلامی می‌باشد. لذا استاذ یوسف قرضاوی این اصل را در جزء دوم کتابش «موقف الاسلام» تحت عنوان «حمایت توحید، و



رعایت سنن و اسباب» شرح نموده است.<sup>۱</sup>

استاذ محمد الغزالی می‌گوید:

« محیط دایره عالم غیب باید کاملاً آشکار و معلوم باشد تا عاطفه دینی مردم مورد سوء استفاده قرار نگرفته و وسیله ای برای اشاعه باطل و ترویج خرافات نشود.»<sup>۲</sup>

شیخ جمعه امین آنرا « منکراتی میدانند که باید در مقابل آن مبارزه» صورت گیرد.<sup>۳</sup>

این اصل بر دو قاعده اساسی استوار است:

۱- تجرید توحید الله متعال، بگونه‌ای که فرد مسلمان عقیده جازم داشته باشد که بخشنده و منع کننده‌ای جز الله کسی نیست، ضرر رساننده و نفع دهنده‌ای غیر از الله وجود ندارد، همه امور بدست الله متعال قرار داد، غیر از الله متعال هیچ کسی و ذاتی توان رساندن نفع و ضرر را حتی به نفس خود ندارند، چه رسد به اینکه نفع و ضرر دیگران در اختیارش قرار داشته باشد و یا میراندن، زنده کردن و حشر کردن انسانها در قدرت آن باشد.

الله متعال می‌فرماید:

« وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (17) وَهُوَ الْغَايُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ » [الأنعام : 17 ، 18]

و اگر خدا تو را آسیب و گزند رساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست، و اگر تو را خیری رساند [حفظ و دوامش فقط به دست اوست] پس او بر هر کاری تواناست (17) اوست که بر بندگانش چیره و غالب است، و او حکیم و آگاه است (18)

۲- رعایت کردن سنت های الهی، احترام نظام اسباب و مسببات که الله متعال کائنات را مطابق آن برپا نموده است.<sup>۴</sup>

### شرح کلمات این اصل:

مواردی را که امام حسن البناء درین اصل جمع نموده است، علماء به دو نوع تقسیم کرده اند.

اول: دم‌ها و تعویذها.

1- موقف الإسلام من الإلهام والكشف والرؤى ومن التمام والكهانة والرقى، د. يوسف القرضاوى ص 130.

2- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 36.

3- ( فهم الإسلام فى ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزيز، ص 67

4- موقف الإسلام من الإلهام والكشف والرؤى ومن التمام والكهانة والرقى، د. يوسف القرضاوى، ص 137

دوم: ادعای علم غیب ( رمل اندازی، فالبینی، کف شناسی امثال آنها )  
**رقیه:** (به کسر راء) دعا و دمی است که بالای مریض و شخص وحشت زده خوانده  
و دمیده می شود تا مرض و خوف او دور شود و یا خیری را برایش جلب نماید.  
**تمائم:** مهره ها و اشیای مانند آن بود که عرب به گردن می آویختند تا آنها را از شر  
نظر شدن حمایت کند.

**ودع:** صدق و دانه هایی که از بحر بدست می آید.  
و درین باب تعویذ هایی نیز شامل است که در آن آیات قرآنی و یا کلمات نامفهوم  
و یا حتی کلمات شرکی را می نویسند و به گردن می آویزند.  
و یا کلمات و مترهایی که جادوگران و دجالان بر اشیای مختلف می نویسند.  
همچنان آویختن اشیای مانند نعل اسپ، بوت، چشم مهره و غیره نیز در همین باب  
داخل می باشد.<sup>1</sup>

پیامبر علیه السلام می فرماید:

« مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ » (مسند أحمد)

کسیکه تمیمه را به گردن آویخت در حقیقت مرتکب شرک شده است

خلاصه این تعریفات اینست که دعاهای که خوانده  
می شود و یا در ورق نوشته می شود و بعد از شستن  
آن آبش را می نوشند، بنام رقیه یاد می شود و  
اگر دفن کرده شد تمائم نامیده می شود اگر

پیامبر علیه السلام می فرماید.

« إِنَّ الرُّقِيَّ وَالتَّمَائِمَ وَالتَّوَلَةَ شِرْكٌ » (سنن ابن ماجه)

دم کردن تمائم و توله شرک است.

توله: تعویذی را گویند که به زعم معتقدین آن سبب افزایش و یا کاستن محبت بین  
زن و شوهر می گردد.

## من القرآن:

1- موقف الإسلام من الإلهام والكشف والرؤى ومن التمام والكهانة  
والرقى، د. يوسف القرضاوى ص 138.

استاذ حسن البنا این قسم را استثناء قرار داده و میگوید « مگر اینکه آیتی از قرآن باشد و یا دم کردن با دعاهای مأثور باشد »

البته در دم کردن با آیات قرآنی و دعا هایی که در حدیث وارد است، هیچ اختلافی وجود ندارد. چنانچه امام سیوطی رحمه الله می گوید:

« علماء اتفاق دارند که دم کردن به سه شرط جایز است.

۱- با کلام الله و اسماء و صفات الله متعال باشد.

۲- به زبان عربی و یا زبانی که معنایش دانسته شود.

۳- با این اعتقاد که در ذات خود مؤثر نیست، بلکه مطابق تقدیر الهی اثر میگذارد.<sup>۱</sup> اما غیر ازین، از جمله منکرات بوده و باید بر ضد آن مبارزه شود. صحابه کرام این نکته را بخوبی درک کرده بودند. چنانچه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه تازی را که بگردن زنش بود قطع کرد. و حذیفه بن الیمان بازو بندی را از بازوی مریضی قطع کرد در حالیکه این آیت را تلاوت می کرد.

« وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ » [یوسف : 106]

و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه [ برای او ] شریک قرار می دهند سعید بن جبیر می گوید: کسیکه تعویذی را از گردن شخصی دور کرد، ثواب مانند آزاد کردن یک غلام را بدست می آورد.

این تعویذها که هیچ رابطه‌ای با قرآن و دعاهای مأثور ندارد، از جمله منکرات بوده و باید برضد آن مبارزه صورت گیرد و درین امر هیچ اختلافی وجود ندارد.

### آویختن آیات قرآن در گردن:

در مورد آویختن آیات قرآنی امام محمد بن عبدالوهاب در کتاب توحید می گوید: ولی اگر تعویذ آویخته شده آیاتی از قرآن باشد، در جواز آن اختلاف وجود دارد، بعضی علمای سلف آنرا جایز دانسته اند و بعضی رخصت نداده اند.<sup>۲</sup> ابراهیم نخعی می گوید «علماء هر نوع تعویذ حتی آیات قرآنی را نیز نادرست و مکروه می دانستند»<sup>۳</sup>

1- عن، ( نظرات فی رسالة التعالیم)، محمد عبدالله الخطیب، محمد عبدالحمید حامد ص 84.

2- ( فتح المجید شرح جوهرة التوحید) ص 126، عن موقف الإسلام من الإلهام والكشف والرؤی ومن التمانم و الكهانة والرقی، د. یوسف القرضاوی ص 148.

3- المرجع السابق.

مقصد وی مدرسه علمی و مشهور عبدالله بن مسعود در کوفه بود که علقمه، اسود، مسروق، ابوائل و سایر تابعین ارجمند و بزرگوار از همین مدرسه می‌باشند و از جمله کسانی که آویختن تعویذ قرآنی را جایز می‌دانستند، عبدالله بن عمرو بن عاص و در یک روایت حضرت عایشه رضی الله عنها می‌باشد و ابو جعفر باقر و احمد ازین جمله اند. و احادیث نهی درین باب را بر آن تعویذ هایی حمل می‌کنند که در آن کلمات شرکی وجود داشته باشد.

ولی شیخ محمد الغزالی درین مورد نظر دیگری دارد:

«در بعض آثار تذکر یافته است که بعضی صحابه می‌دیدند که اطفال صغیر شان کلمات آیات را بخوبی تکرار کرده نمی‌توانند، لذا آن دعا ها را به ورقه نوشته و به گردن شان می‌آویخت.

ارزش حیثیت این اعمال از نگاه دلیل بودن تا چه حدی است؟ غالب گمان اینست که این عمل تحت تأثیر عاطفه قرار گرفته و در ورای آن درستی و عطف با اولاد نهفته است. و عملکرد های عاطفی به هیچ صورت بحیث قدوه و نمونه مطرح نمی‌گردد و از نوع تشریح بحساب نمی‌آید.

قابل تعجب اینست که این روایت باوجود ضعف آن باب بزرگ تعویذات را گشوده و مردم ساده را ترغیب می‌کنند که بخاطر نجات خود حتماً به آن عمل نمایند و سخن تا آنجا می‌رسد که این عمل به شرک آشکار و جاهلیت منتهی می‌شود.

درحالی که رسول الله علیه و سلم می‌فرمایند:

مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أْتَمَّ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ (مسند أحمد - عن عقبه بن عامر)

کسی که تعویذی بر خود آویخت الله کار او را تمام نکند و کسی که بند و مهره را به گردن آویخت الله عزوجل او را حفاظت نکند.

به همین دلیل است که استاذ یوسف القرضاوی و شیخ الوشلی رأی کسانی را اختیار و تأیید کرده‌اند که تعویذ را به صورت مطلق منع میکنند. و این ترجیح را بر اساس عموم لفظ حدیث و سد ذریعه شرک ابراز داشته‌اند و گمان می‌کنم که همین رأی به صواب و رعایت توحید نزدیکتر است.

دکتر قرضاوی می‌گوید: «قرآن نازل شده است تا وسیله هدایت و برنامه زندگی

1- موقف الإسلام من الإلهام و الكشف و الرؤى و من التمايم و الكهانة و الرقى) دكتور يوسف القرضاوى ص 147 و (النهج المبين لشرح الأصول العشرين) از عبدالله قاسم الوشلى ص 143

مردم باشد، نه اینکه از تعویذها و پرده‌ها و امثال آن بسازیم»

ایشان دلایل سخن خود را چنین شرح میدهد:

- ۱- عموم نهی از آویختن تعویذات بدون تخصیص.
- ۲- سد ذریعه منکر.
- ۳- چیزی که به گردن آویزان می‌گردد، حتماً توهین می‌گردد. زیرا انسان ضرورت به رفتن به بیت الخلاء پیدا میکند، در بعضی حالات به جنابت داخل می‌شود و ....
- ۴- قرآن برای این هدف نازل شده است تا کتاب هدایت و برنامه زندگی مردم در دنیا باشد.

لذا این سخن امام البنا که می‌گوید:

و همه آنچیزهایی که ازین باب است منکر بوده و مقابله با آن واجب، مگر اینکه آیت قرآنی و یا دعای مأثور باشد.

باید چنین فهمید که از آویختن هر چیز به صورت مطلق نهی می‌کنند و دم کردن با آیات قرآنی و دعاهای مأثور را ازین حکم مستثنی می‌سازند. بخصوص سوره فاتحه و معوذتان و روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد شده است.

### احکام دم کردن:

دم کردن عبارت از خواندن آیات قرآنی و دعاهای مأثور است که بر شخص مریض و کسیکه وی را خزنده گزیده باشد و یا نظر شده باشد، صورت گرفته و بالایش پف کرده میشود تا شفاء یابد. این کار باید مطابق شروط شرعی آن صورت گیرد. امام سیوطی این شرایط را چنین شرح میدند:

- ۱- رقیه و دم کردن نیز از مقدرات الله است.
- ۲- دم کردن نقیض و مخالف با علاج جسمانی نیست، بلکه آنرا مکمل می‌سازد.
- ۳- دم کردن در وقایه و علاج صورت گرفته می‌تواند.
- ۴- بهترین رقیه و دم کردن همانست که مطابق طریقه رسول الله صلی الله علیه و سلم و فهم صحابه کرام باشد.
- ۵- هر نوع دم کردن جاهلی حرام است.

چه کسی میتوانند که دیگران را دم کند:

امام زرقانی در شرح «الموطأ» میگوید: ربیع میگوید: «از امام الشافعی در مورد دم کردن پرسیدم، ایشان فرمودند: هر کسی می‌تواند دیگران را دم کند بشرطی اینکه با آیات کتاب الله و دعاهای مأثور و ذکر الله متعال باشد. گفتم: آیا اهل کتاب میتوانند که مسلمانان را دم کنند؟ فرمودند: بلی اگر با کتاب الله دم میکردند.»

نمی‌دانم که اهل کتاب چگونه میتوانند مسلمانان را با کتاب الله دم کنند؟ و نمی‌دانم کدام کتاب مقصد شان است؟ فکر می‌کنم که موجودیت علمای مسلمان برای این کار کفایت میکند زیرا کسی که دیگران را دم می‌کند باید شخص عمل کننده به کتاب الله و انسان متقی باشد تا در دم کردن وی تأثیر باشد.

### حکم دم نوشته شده چیست؟

ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: «جایز است که برای شخص مریض و یا مصیبت رسیده آیاتی از کتاب الله و ذکر او تعالی را با سیاهی مباح بنویسند، بعد از آن با آب پاک آنرا بشویند و آب آنرا به مریض بدهند. امام احمد بن حنبل و یک تعداد دیگر علماء نیز بر جواز آن تصریح کرده است»<sup>1</sup>

استاذ یوسف القرضاوی در تعلیقی برین نظر می‌نویسد: من این را ترجیح میدهم که دعا و آیات قرآن با زبان خوانده شده و بالای مریض دم کرده شود، چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم انجام می‌داد.

اگر تأثیر از اصل رقیه وارد میگردد، پس قرائت آن بهتر است و اگر خواننده دعا شخص متقی باشد، تأثیر آن بیشتر و قوی‌تر خواهد بود. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها که این نکته را درک کرده بود، معوذتین را میخواند و آنرا به کف رسول الله صلی الله علیه و سلم دم کرده و دست مبارک ایشان را بر بدن خود می‌گذاشتند. زیرا می‌دانستند که دست رسول الله صلی الله علیه و سلم مبارک‌تر از دست خودش است. اما برکت در کجای کاغذ و سیاهی قلم است؟

اما قسم دوم این اصل از ادعای معرفت غیب سخن میگوید و بیشتر حول کهانت و فالبینی میچرخد که نوعی از ادعای علم غیب است.

**عرفت:** به معنای قدرت داشتن به معرفت و پیدا کردن جاهای مخفی که اموال مسروقه را در آن پنهان کرده باشند.

**رمل اندازی:** یکی از وسایل فالبینی و عرفت است که از طریق کشیدن خطهایی در ریگ و خواندن آن صورت می‌گیرد و این کار را بوسیله قرین جنی خود انجام

1- (مجموع الفتاوی) احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه الحرانی 19 / 64-65

می دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَاسٌ عَنِ الْكُهَّانِ فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ أَحْيَانًا بِشَيْءٍ فَيَكُونُ حَقًّا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ يَخْطِفُهَا مِنَ الْجَنِّيِّ فَيَقْرُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ فَيَخْلِطُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذِبَةٍ (صحيح البخاري)

از عایشه رضی الله عنها روایت است که کسانی از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد کاهنان پرسیدند، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: آنها هیچ چیز نیستند (هیچ چیزی را نمی دانند) گفتند: یا رسول الله آنها احیاناً سخنانی را می گویند که حق می باشد؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: سخنی از حق را یکی از جنیات می دزد و آنرا در گوش دوست خود می اندازد و او صد دروغ دیگر را بر آن افزوده و به مردم می گوید.

به همین علت است که الله سبحانه و تعالی بعد از بعثت محمد صلی الله علیه و سلم آسمانها را بوسیله سنگهای آتشین حمایت نموده و از نزدیک شدند شیاطین به آنجا جلوگیری نمود. بنابراین دعوت اسلامی هیچ مجالی را برای کفالت، فالبینی و سایر گمراهی های ازینگونه نگذاشته است.

الله عزوجل می فرماید:

وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَمِتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا (8) وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا [الجن : 8 ، 9]

و اینکه [برای کسب خبر] به آسمان نزدیک شدیم، پس آن را پر از نگهبانان نیرومند و تیرهای شهاب یافتیم (8) و اینکه ما در آسمان برای شنیدن [خبرهای ملکوتی و سخنان فرشتگان] در نشست گاه هایی می نشستیم، ولی اکنون هر که بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می یابد! (9)

شیخ الغزالی رحمه الله می گوید:

«واقعیت اینست که مشغول شدن با امور متشابه مرض خطرناک روانی و نفسی بوده و عمل زشت و قبیحی است که از سوی انسان های بی هدف و مشتاقان جدل انجام می یابد.

همچنان وسعت بخشیدن دایره غیبات و ترسیم نمودن دین به شکل طلسم های فوق عقل و معما های لاینحل و دور از منطق نیز نوعی از کفالت و فالبینی است که انسانهای

بی عقل و دارای تمایلات اسطوره‌ای در آن مهارت خاص دارند»<sup>۱</sup>

### منکر و مقابله با آن واجب است:

به همین علت است که امام حسن البنا درین موضوع به وضاحت سخن گفته و آنرا «منکر و مقابله با آنرا واجب» می‌داند. زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم درین مورد می‌فرماید:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَالْحَسَنِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (مسند أحمد)

از ابو هریره و حسن رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: کسی که نزد کاهن و فالبین رفت و سخنانش را تصدیق کرد، یقیناً به آنچه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده است، کفر ورزیده است.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ الْحَكَمِ السُّلَمِيِّ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُمُورًا كُنَّا نَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ كُنَّا نَأْتِي الْكُهَّانَ قَالَ فَلَا تَأْتُوا الْكُهَّانَ قَالَ قُلْتُ كُنَّا نَتَطَيَّرُ قَالَ ذَاكَ شَيْءٌ يَجِدُهُ أَحَدُكُمْ فِي نَفْسِهِ فَلَا يَصُدُّكُمْ (صحیح مسلم)

از معاویه بن الحکم سلمی روایت است که گفت: گفتم یا رسول الله ما در جاهلیت کاری را که میخواستیم انجام دهیم، قبل از آغاز کار نزد کاهن می‌رفتیم؟ رسول الله صلی الله علیه فرمود: پس ازین نزد کاهن نروید. گفتم: ما در گذشته فالبینی و شگون می‌گرفتیم؟ فرمودند: این امور هیچ معنایی ندارد، پس شما را از کار تان مانع نشود.

و در روایت دیگری آمده است که (لیسوا بشيء) یعنی سخن اینها هیچ اهمیتی ندارد و قابل اعتماد نیست. و در احادیث صحیح از رفتن نزد آنها نهی شده است. بنابراین رفتن نزد آنها و تصدیق نمودن سخن شان جایز نیست.

و به هیچ صورت جایز نیست که برای آنها در مقابل فالبینی و کهانتی که می‌کنند چیزی داده شود. پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا «حلوان» یعنی (دست‌مزد کاهن و دلال زنان) نامیده‌اند.

« عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ وَمَهْرِ الْبَغِيِّ وَخُلُوانِ الْكَاهِنِ » (صحیح البخاری)

از ابو مسعود انصاری رضی الله روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم از گرفتن قیمت فروش سگ، پول فحاشی و دست‌مزد کاهن نهی نموده است.

غیب گوئی و کهانت کفر صریح به آنچه است که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم



نازل شده است.<sup>1</sup>

### انواع دیگر کهان‌ت:

درین مورد احادیث زیادی وارد است. چنانچه می فرماید:

«الْعِيَافَةُ وَالطَّيْرَةُ وَالطَّرْقُ مِنَ الْجَبْتِ» (سنن أبي داود - عن قبيصة رضى الله عنه)

العیافه: خط کشیدن در ریگ، نوع فالبینی عهد جاهلی بود.

الطیرة: فال شوم و یا بدفالی گرفتن از دیدن پرنده‌های بخصوص و بدفالی در هر امری را شامل می گردد، مانند اشخاص، ارقام، اسماء و غیره

الطرق: زدن سنگ ریزه بسوی پرنده را گویند، چنانچه ابو داود شرح داده است، پرنده را با سنگ می زدند تا به پرواز آید و اگر جهت چپ می رفت شوم می دانستند و اگر طرف راست می رفت آنرا نیک می خواندند.

الجبته: هر چیزی که بغیر از الله متعال عبادت شود، همچنان این کلمه بر صنم، کاهن، جادوگر، و امثال آن اطلاق می گردد. این منکرات همه تحت وعید جادو داخل می باشند.

اسلام از سحر و جادوگری شدیداً نهی نموده و رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا از جمله بزرگترین گناهان معرفی کرده است.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤَبَّاتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ قَالَ الشِّرْكَ بِاللَّهِ وَالسَّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَكْلُ الرِّبَا وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ» (صحيح البخاري)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: از هفت عمل هلاکت کننده اجتناب کنید! گفتند: یا رسول الله اینها کدامها اند؟ ایشان فرمودند: شرک ورزیدن به الله، سحر و جادو، قتل نفسی که الله متعال آنرا حرام کرده است مگر به حق، سودخوردن، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جهاد و از مقابل کفار و تهمت زدن به زنان مؤمن پاکدامن و بیخبر»

روایات بیشماری از رسول الله صلی الله علیه و سلم و عمل صحابه وجود دارد که از سحر و ساحران بر حذر داشته اند و شریعت اسلامی به قتل ساحر حکم نموده است.

امور دیگری که درین حکم شامل است:

ستاره شناسی، زدن سنگریزه، ودع، کف شناسی، استخاره با تسبیح، استخاره با

1 - رواه أبو داود كتاب ( الطب ) ، باب ( فى الكاهن ) . صححه الحاكم وقال صحيح على شرط الشيخين .

گشودن صفحه از قرآن کریم و در پیش گرفتن کارها بر اساس آن، بدفالی، حاضر کردن ارواح، تکت لاتری، نصیب امروز» که در جراید و مجلات مطرح می‌گردد، اجتناب از تمام اینها واجب و مقتضای پذیرش دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم است. همچنان ستاره ها و برجهای سال که ستاره شناسان در ابتدای هر سال نشر می کنند و مطابق آن در مورد شخصیت ها، علایم آینده و حوادثی که پیش می آید و ... درین جمله شامل می باشد.

### اموری که تحت کهنات داخل نیست:

پیشگویی‌هایی هوا شناسی و حالت جوی که از سوی اداره های مربوط و مطابق علم صادر می‌شود، شناخت نوعیت جنین بوسیله معاینات تلویزونی، پیشگویی‌ها در مورد زلزله، آتشفشان‌ها، طوفانهای بحری و سایر حوادث طبیعی<sup>۱</sup>

### اما چگونه با این خرافات مبارزه کنیم؟

- 1- معرفی کردن حقیقت، تعلیم دادن جاهل و روشن ساختن اذهان مردم.
- 2- نصیحت و وعظ با حکمت و موعظه حسنه.
- 3- استعمال قوت و تهدید از سوی اولیای امور.
- 4- اقدام عملی از سوی اولیای امور.

### درسهای قابل آموزش ازین اصل:

دقت الفاظ درین اصل و اصل سوم و چهارم از نظر هیچ صاحب نظری مخفی نمی‌باشد. چنانچه در اصل سوم در مورد الهام، رؤیا و کشف می‌گوید: اینها از دلایل احکام شرعی نیستند» زیرا اینها مربوط به فروع عملی می باشند. و درین اصل می‌گوید « منکر و مبارزه در مقابل آن واجب است» این حکم را در مورد تمایم، غیب‌گویی، کهنات و امثالهم صادر می‌نماید، زیرا اینها مربوط به اصول اعتقادی می‌باشند.

باید بدانیم که تعامل با اصول اسلام و قواعد آن دارای درجات مختلف است. و اهمیت هر کدام آنرا میتوان از خلال فقه اولویات و فقه موازنات تعیین کرد. دیگر اینکه تعامل با مسایل اعتقادی کاملاً متفاوت با تعامل با امور فقهی می باشد.

### درس دیگر:

1- ( موقف الإسلام من الإلهام والكشف والرؤى ومن التمام والكهانة والرقى)، د. یوسف القرضاوی ص 192.

استثنای که در اصل سوم آمده و میگوید «بشرط آنکه با احکام دین و نصوص آن در تصادم نباشد» و در اصل چهارم می گوید «مگر اینکه آیت قرآنی و دعاهای مأثور باشد.» این استثناءها نیز درس مهمی است که درین دو اصل وجود دارد. این درس باب وسیعی را در برابر آرای مخالف می گشاید و افراد دارای آرای مختلف را تحت درفش فهم شامل جمع می کند.

### خلاصه :

عقیده توحید درست نخواهد بود اگر کسی اعتقاد داشته باشد که غیر از الله چیز دیگری نیز نفع رسانده می تواند. و غیر الله وسیله کسب رضای الله متعال است. زیرا بلندترین قله توحید اینست که؛ نفع دهنده و ضرر رساننده ای غیر از الله وجود ندارد. انحرافات که در امور اعتقادی بوجود می آید، بزرگترین معصیتها بوده و به شرک و کفر می رسد. باب این منکرات خیلی وسیع بوده و امور زیادی را شامل می گردد بخصوص اینکه انسان چیزی را نافع و ضرر رسان بداند.

این منکرات باید فوراً از میان برداشته شود، لذا محاربه در مقابل آن باید به هر صورت آغاز یابد و سخن درین مورد نباید با دلایل مصلحت اندیشیها به تعویق افتد زیرا پیروزی در موجودیت شرک نمی آید. و بین افراد دارای عقاید متعدد و قلوب مختلف وحدت ناممکن است.

ولی این محاربه باید با در نظر داشت شروط شرعی لازم برای انکار منکر صورت گیرد که اساس آن تعلیم جاهل و حکمت و موعظه حسنه می باشد.

### چالش ها در برابر عقیده:

- عقیده داشتن به چیزهایی که درین اصل ذکر شده است به امور ذیل منتج می شود.
- 1- انتشار عقیده شرکی و آثار ناشی از آن مانند ضعیف شدن یقین بر الله و بزرگ شدن غیر الله در قلب.
  - 2- ترک و کناره گرفتن از اسباب و مسبباتی که الله متعال ما را به اخذ آن امر کرده است.
  - 3- فرو رفتن در جحیم خرافات، فریب کاری، شعبده بازی و سایر اعمالی که باعث زوال امتها شده است.
  - 4- توهین و بی ارزش جلوه دادن عقل و ایجاد برخورد دائمی بین عقل و امور غیبی.

المطلوب: بستن کامل این باب و بند کردن تمام دریچه ها و منافذ آن به صورت کامل. و این کار را میتوان با فعال ساختن این اصل انجام داد. چنانچه امام می گوید «منکراتی است که مقابله با آن واجب است» یعنی نهی ازین منکر باید طبق شروط لازم صورت گیرد. فعال ساختن نقش عقل و ایجاد مصالحه بین عقل و عالم غیب که الله متعال ما را به ایمان آوردن به آن امر نموده است. این کار بخاطری باید انجام یابد تا امت به مرتبه درک نفس و اهمیت عمل برسد. و ربط بین سبب و مسبب را بحیث سنتی از سنت های حاکم الهی در کائنات را در نظر داشته باشد.

امت اسلامی زمانی با شکست و عقب مانی مواجه شد که از استخدام منهج درست در تعامل با عالم اسباب و مسببات انحراف کرده و به آنچه اسلام از عالم غیب تقدیم می کند. اکتفاء نکرد، بلکه راه اسطوره ها را در پیش گرفته و بسوی عالم های جدید شتافت و تا اکنون هم تعداد کثیری از فرزندان جهان اسلام گرویده آن می باشد. تا هنوز هم فرزندان اسلام و یکتعداد دعوتگران را می بینیم که در همین موارد سخن گفته و همیشه به شرح سحر و جادو و عالم جن مصروف است و این سخنان نقل مجلس و گرم کننده شب نشینی های شان شده است.

#### سؤالهای مهم در مورد آزادی عقیده

- 1- یکتعداد عملکردها و روش هایی را ذکر کن که برای ادعای علم غیب در پیش می گیری؟
- 2- تحت کدام شرایط می توان رقیه (دم) را بکار برد؟
- 3- موقف درست را در برابر اموری که در اصل چهارم ذکر شده است، بیان کنی؟
- 4- از خلال تجارب شخصی و مشاهدات خود، آثار این اعتقاد به منهیات مذکوره را در بین مردم و فعالان اسلامی ذکر نماید؟

# ۵ ا ح ل

رای و نظر امام و یا نایب او در مواردی که نص وجود ندارد، و اموری که احتمال وجوه مختلف دارد و در مصالح مرسله قابل تعمیل است. بشرط اینکه با قاعده شرعی تصادم نداشته باشد. این رای و نظر ممکن است که بنابر شرایط و عرف و عادات تغییر یابد. اصل در عبادات تعبد است بدون اینکه به معانی توجه صورت گیرد و در امور عادی اصل اینست که باید به اسرار، حکمت‌ها و مقاصد آن التفات صورت گیرد.

یکتعداد سکیولاریست‌هایی وجود دارند که یا از روی نیت نیک همراه با جهل و یا آگاهانه با خبثت و بدطیتی‌ای که دارند می‌گویند « ما به این نظر هستیم که اسلام خیلی بلندتر و مقدس‌تر از آنست که پایش سیاستمداران و حکام قرار گیرد و آنها مطابق خواست خود در آن تغییر و تبدیل آورده و چیزی را که مطابق خواست شان است بگیرند و آنچه را که با خواسته‌های شان توافق ندارد، دور اندازند. و به این ترتیب قدسیت این دین را پایمال کنند!!

مشاهده می‌کنیم که آنها با چهره حق‌بجانب و با این کلمات زیبا و دل‌انگیز می‌خواهند که اسلام را تکفین و تحنیط نموده و در ظرف شیشه‌ای قرار دهند و در موزیم بگذارند تا مردم بخاطر اجلال و تعظیم آن بیاستند و با تحیر و شگفت‌بسوی آن بگردند و از زیبایی آن توصیف و تمجید نمایند و بس!!

این اصل در مورد عمیق‌ترین مسایل زندگی سخن می‌گوید که عبارت از دارة امور زندگی است.

علمای روابط انسانی، مدنی، و تمدن بشری معتقد اند که زندگی دنیا عبارت از مجموعه انسانهاست که توسط یکتعداد آنها قیادت و رهبری می‌شوند. آنها قیادت را یا

به اختیار مردم بدست می‌گیرند و یا با قدرتی که دارند، آنرا غصب می‌نمایند.  
زمانیکه ما در مورد شمول اسلام صحبت کردیم، امام‌البناء گفته بود که اسلام  
«دولت، وطن، حکومت و امت است».

### پس حاکم چگونه بر امت اسلامی مطابق اسلام حکم می‌کند؟

آیا این حکومت دینی و کهنوتی است؟ به این معنا که رأی و نظر مقدس بوده و از  
سوی الله پنداشته می‌شود و هیچ مجال اختلاف با آن وجود ندارد؟ و یا اینکه حکومت  
مدنی است که قرآن را با شریعت متکامل و شامل آن بحیث قانون اساسی خود قرار داده  
و مسئولین امور خود را با کمال آزادی انتخاب می‌کنند؟

کدامیک آنها قول الله متعال را نافذ می‌کند که می‌فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» [الأنعام : 57]

موقف این قانون اساسی در برابر رأی امام چه موقعی دارد؟

این نص یکی از بزرگترین اشکالاتی را حل می‌کند که در مورد آن مناظره‌های  
زیادی صورت گرفته و مفکرین مسلمان در مفهوم این نکته با هم اختلاف کرده‌اند. که  
فرق بین حکومت دینی و حکومت مدنی چیست؟<sup>1</sup>

### سیاست شرعی:

این عنوان کتاب ضخیمی است که استاذ یوسف قرضاوی نوشته‌اند. ایشان در مقدمه  
این کتاب، در مورد این اصل می‌گوید:

«امید است که عنوان «سیاست شرعی» گروه‌های مارکسیست، سیکولار و غرب  
زدگان را به خشم نیاورد. کسانی که از هر نوع پیوند بین دین و شریعت با سیاست به  
تشویش می‌افتند. و حملات متواتری را بر چیزی بنام «اسلام سیاسی» و «سیاسی ساختن  
دین» براه انداخته‌اند!!

حقیقت اینست که آنها دین را بحیث توجیه‌کننده حیات در میدان سیاسی، اقتصادی،  
اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی نمی‌پذیرند و میخواهند که الله متعال را از مخلوقش جدا  
نموده و نگذارند که بندگان خود را امر و نهی نماید!!!

ولی ما چاره‌ای جز بکار بردن این کلمه نداریم، زیرا این اصطلاح از وضع علمای

1- تحت این عنوان مناظره در اوایل سال‌های هفتاد ضمن فعالیت‌های  
نمایشگاه بین‌المللی کتاب در قاهره صورت گرفت که در یک طرف شیخ محمد  
غزالی و دکتور محمد عماره و در طرف دیگر استاذ محمد خلف الله و استاذ  
فرج فواد قرار داشتند.

متقدمین می‌باشد. ما مردم را بسوی اسلام شامل و کامل فرامیخوانیم، اسلامی که آنرا اسلام سیاسی میخوانند.<sup>1</sup>

### اسلام فرو رفته در خود:

استاذ مصطفی مشهور در مورد فعالیت اخوان المسلمین بحیث جماعت سیاسی و داخل شدن در عمق معرکه سیاسی، می‌فرماید:

«کسانیکه این قضیه را بیشتر از دیگران تحریک می‌نماید، دشمنان اسلام و دست پروردگان غرب اند. آنها میخواهند که دعوت اسلام در داخل مساجد محبوس بماند و در میدان مبادی و قانون و نظام حکومتی مزاحم آنها نشود. اشتراک اخوان در انتخابات مجلس شورای مصر پرده از چهره بسیاری آنها پائین انداخت. این دشمنان مغرض چنان حمله شرارت باری را علیه اخوان براه انداختند که در بعضی حالات از حد دشمنی با اخوان گذشته و داخل تجاوز و دشمنی با اسلام می‌گردند.

### مسلمان سیاسی:

اکنون ضرورتی به سخن گفتن در مورد شمول اسلام و اینکه دین و دولت است، نداریم. زیرا این حقیقتی است که جز انسانهای معاند و مغرض، هیچ عاقلی انکار نمی‌ورزند.

ولی درین بحث، سخن خود را در مورد موقف جماعت در برابر سیاست ترکیز می‌دهیم و شرح خواهیم داد که آیا درین مواقف تبدیل و تغییر وارد شده است؟ و هدف شان ازین عمل سیاسی چیست؟

به این مناسبت سخنانی را از استاذ حسن البناء بیاد دارم که در سیمینار محصلین مربوط اخوان المسلمین ایراد کردند. و بعد از آنکه معنای اسلام شامل را توضیح نمودند گفتند:

«بعد ازین تحدید و تعین عمومی معنای اسلام شامل و معنای سیاست مجرد از حزبیت، میتوانم با صراحت بگویم که؛ اسلام فرد مسلمان فقط زمانی به پایه تکمیل می‌رسد که سیاسی فکر کند و در امور امت توجه داشته و به سرنوشت امت خود اهتمام نماید. و میتوانم بگویم که این تحدید و تجرید اسلام از حکومت امریست که اسلام آنرا

1- ( السياسة الشرعية فی ضوء نصوص الشريعة ومقاصدها )، د. یوسف القرضاوی، سلسله ( نحو وحدة فکریة للعاملین للإسلام ) (4)، مکتبة وهبة، القاهرة، 1988.

نمی‌پذیرد. پس بر همه احزاب و سازمان های اسلامی لازم است اهتمام به امور سیاسی را در سرخط برنامه های خود قرار دهند. در غیر آن نیاز دارد که اسلام را در قدم اول خودش بفهمد.»

بعد از آن می‌گوید « الله متعال میداند که اخوان المسلمین در هیچ وقتی غیر سیاسی نبوده و در هیچ روزی غیر مسلمان شده نمی‌تواند، هرگز دعوت خود را بین دعوت بسوی دین و کارهای سیاست تقسیم نکرده اند و هرگز مردم آنها را دو حزب جدا از هم نخواهند یافت.

«وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»

[القصص : 55]

و هنگامی که سخن بیهوده ای بشنوند ، از آن روی برمی گردانند و می گویند : اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما ، سلام بر شما [ سلام متارکه ] ، ما خواستار [ همنشینی و معاشرت با ] نادانان نیستیم

محال است که بسوی هدفی غیر از هدف خود حرکت کنند و برای فکری غیر از فکر خود فعالیت داشته باشد و به رنگ دیگری غیر از رنگ اسلام حنیف رنگین شود.

« صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » [البقرة : 138]

رنگ خدا را [ که اسلام است ، انتخاب کنید ] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟ این است موقف اسلام در برابر سیاست و حزبیت که در هیچ زمان و مکان در آن تغییر و تبدیل ایجاد نمی شود.

شاید رأی عمومی جامعه چگونگی نماینده های اخوان در پارلمان را در بعضی مناطق احساس کرده باشد. آنها مشاهده کرده اند که نماینده های اخوان در پارلمان نمونه های صدق و اخلاص بوده و با موضوعیت و حرص در راه تأمین مصالح ملت در روشنی اسلام می‌کوشند. اما در عین حال اخوان شدیداً متوجه است که سیاست بر جانب تریبوی جماعت غالب نشود.<sup>1</sup>

1- ( فقه الدعوة )، مصطفی مشهور، ( تساؤلات علی طریق الدعوة )، ص 311، رأی استاذ بنا در آنوقت در مورد احزابی که در آن عصر وجود داشت، منفی بود زیرا در آن وقت قضیه وطن مشترک مطرح بود و دشمن آشکار در برابر همگان قرار داشت. اما احزاب دیگر این قضیه مهم را با تأخیر می‌انداختند. اما جماعت در عصر جدید به این قضیه با دید مثبت نگاه میکند و تعدد احزاب را برای جامعه مسلمانان مهم میدانند و معتقد است رأی اما بنا مربوط به زمان و ظروف همان وقت بود.



## آیا حکومت در اسلام از جمله فروع است یا از اصول؟

دکتر یوسف قرضاوی در جواب این سوال می‌گوید:

« بعضی احکام سیاست شرعی از کتب فروع به کتب اصول، یعنی اصول دین نقل گردیده است، در کتب عقاید، توحید و علم الکلام موضوع «امامت» و یا خلافت ضمن مباحث آن داخل شده است تا جاییکه شیعه آنرا از اصول دین می‌داند. اما اهل سنت برعکس آنها آنرا از مباحث فروعی فقهی می‌دانند. این امر باعث شده است که بعضی پژوهشگران اسلامی مسأله امامت و حکومت را ناچیز پنداشته و حتی در مسأله حکم کردن مطابق دساتیر الهی بی توجه شوند و گمان برند که این امر مربوط فروع دینی می‌گردد.<sup>۱</sup> وجود همین دیدگاهها باعث گردید که امام حسن البناء با صراحت تذکر دهد که «مسأله حکم در دین ما از جمله اصول است نه از فروع» دکتر قرضاوی این بی‌اهم‌نگری را شدیداً رد نموده و می‌گوید «اگر به فرایض اساسی مانند نماز، زکات و غیره نظر کنیم می‌بینیم که احکام آن مربوط فروع دینی است نه از اصول دین، اما فرعی بودن این فرایض آنها را از جمله ارکان اسلام بیرون نمی‌سازد و ایمان داشتن به فرضیت آن از جمله اصول دین می‌باشد به همین علت کسیکه از آن انکار نماید کافر حساب می‌شود.»<sup>۲</sup>

### محتویات این اصل:

این اصل به امور خیلی مهمی اشاره نموده و به صورت مختصر موقف مسلمانان را در رابطه با نکات ذیل بیان می‌کند.

1- رأی امام ( خلیفه، رئیس دولت، الوالأمر) و مجال‌هایی که به این نظر عمل می‌شود.

از همین دیدگاه است که میدان «سیاست شرعی» مشخص می‌شود، جایگاه شورا تعیین می‌گردد و این که آیا دایر کردن شورا واجب است یا مندوب، فیصله‌های آن ملزم

1- ( السياسة الشرعية فی ضوء نصوص الشريعة و مقاصدها )، یوسف القرضاوی، سلسلة نحو وحدة فكرية للعالمين للإسلام ( 4 )، ص 16.  
2- المرجع السابق، و بخاطر اینکه از اختلاف بیرون شویم، میتوان گفت که یکی اینکه حکومت را ازین حیثیت مطالعه کنیم که اسلام به اقامه آن فرا خوانده و مبادی اساسی و منهج آنرا از قرآن و اصول اسلام تعیین می‌کند، درین امر هیچ اختلافی وجود ندارد و اما ازین ناحیه که حکومت را چگونه و با کدام وسایل و با چه ترکیب و ساختمانی ایجاد کنیم، این مسئله از جمله فروع بوده و تنوع و اختلاف در آن بنابر اختلاف زمان و مکان جایز است.

است و یا غیر ملزم، نیز واضح می‌شود و این نکته بیان می‌شود که مصالح مرسله چه وقت اعتبار می‌یابد؟

2- شرط عمل کردن مطابق رای امام. و خلاصه آن اینست که با قواعد شرعی در تضاد نباشد.

3- جواز تغییر یافتن این رأی با تغییر ظروف، شرایط و عرف‌ها. چنانچه با تغییر خوردن علت و معلول نیز تغییر می‌یابد.

4- فرق بین امور عادی و امور عبادتی. در مسأله توجه معانی و مقاصد و عدم توجه به این امور اصل اینست که در امور عاداتی باید به مقاصد حکم و معانی آن توجه داشت اما در امور عبادتی این امر لازمی نیست.

### نص و مصلحت:

استاذ محمد الغزالی شرح این اصل را تحت همین عنوان قرار داده است و استاذ جمعه امین آنرا (مصالح بندگان) نامیده است و شیخ الخطیب آنرا (سیاست شرعی) مسمی کرده است.

بعد از بیان شمول اسلام بحیث صفت اصلی اسلام و بیان مرجع و مأخذ دستور آن، و امر خارج ساختن چیزهایی که به گمان بعضیها مصدر اسلام است، تا مرجعیت اسلامی کاملاً مشخص و نشاندهی گردد، و بعد از ضبط مسایل اعتقادی امت و متحد ساختن آنها بحیث بندگان مخلص الله متعال، می‌بینیم که امام حسن البنا متوجه مسأله اداره مصالح بندگان از خلال عدم تعارض آن با نص شرعی می‌گردد و این نکته بنیاد «سیاست شرعی» را تشکیل میدهد. استاذ محمد الغزالی می‌گوید:

«معطل قرار دادن نص ممکن نیست که باعث حفظ مصالح انسانها گردد. زیرا اجرای اوامر الله متعال سبب ازدیاد نعمت و برکت در آن می‌گردد. امام احمد بن حنبل چنین روایت می‌کند.

حَدُّ يُعْمَلُ فِي الْأَرْضِ خَيْرٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ أَنْ يُمَطَّرُوا ثَلَاثِينَ صَبَاخًا (سنن النسائي) - عن ابي هريره  
رضی الله عنه)

یک حدی از حدود الله که در زمین اجراء گردد برای اهل زمین بهتر از آنست که سی صبحگاهان بر آن باران بیارد.

فقه درست اینست که در مواردی که نص وجود ندارد، این مصالح را به صورت صحیح بشناسیم، در درک کامل آن بکوشیم بعد از آن در راه تحقیق این مصالح اقدام

نموده و طالب رضای الله و مصلحت امت باشیم.

سیاستدانان مسلمان میتوانند در مجال مصالح مرسله کارهای زیادی را برای بهبودی امت انجام دهند. بشرط اینکه عمل و آرای شان با نص در تضاد نباشد. زیرا این نصوص تهداب و بنیاد مصالح بندگان را تشکیل میدهد، گرچه بعضی نظرها عاجز بمانند.<sup>1</sup>

رسول الله صلی الله علیه وسلم والیان خود را می  
فرستاد :

زمانیکه پیامبر علیه السلام معاذ بن جبل رضی الله را بحیث حاکم بسوی یمن می فرستاد از وی در مورد مصادر حکم سؤال کرد و این گفتگوی ذیل بین شان واقع گردید.

رسول صلی الله علیه و سلم پرسید:

كَيْفَ تَقْضِي إِنْ عَرَضَ لَكَ قَضَاءٌ ؟

قَالَ أَقْضِي بِكِتَابِ اللَّهِ .

قَالَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ؟

قَالَ فَسُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

قَالَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ؟

قَالَ أَجْتَهِدُ رَأْيِي وَلَا أَلُو . قَالَ فَضَرَبَ صَدْرِي فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَا يُرْضِي رَسُولَهُ (مسند أحمد)

اگر قضیه‌ای برای پیش‌گردد در مورد آن چگونه فیصله می‌کنی؟

معاذ گفت: مطابق کتاب الله فیصله می‌کنم.

رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید: اگر حکم آنرا در کتاب الله نیافتی؟

معاذ گفت: مطابق سنت رسول الله فیصله می‌کنم.

پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: اگر در سنت رسول الله حکم آنرا نیافتی؟

معاذ گفت: بر اساس رأی و بینش خود اجتهاد می‌کنم و درین امر هیچ قصوری نشان نمی‌دهم.

رسول الله صلی الله علیه و سلم به سینه‌معاذ رضی الله عنده زده و گفت: ثنا و ستایش

پروردگاری را که فرستاده‌ پیامبرش را به کار موفق گردانید که رسول الله آنرا می‌پسندد.

رأی امام و نائب وی:

رأی: مرادف با اجتهاد می‌باشد، چنانچه امام شافعی ذکر نموده است و لازمی نیست

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی ص 42، 43.

که همیشه از هوی سرچشمه بگیرد»<sup>۱</sup>

والامام: همان خلیفه است چنانچه ماوردی می گوید:

« امام کسی را گویند که از سوی امت بحیث خلیفه تعیین می گردد تا از دین پاسداری و دنیا را مطابق دین سیاست نماید»<sup>۲</sup>

نائب آنست که خلیفه وی را برای اجرای کاری مقرر می کند و یا بخشی از کارها را بوی می سپارد تا به نیابت از وی به آن کارها رسیدگی نماید. مانند والی ولایتها، قیادت های ارتش، قضات و غیره. وظیفه آنها اینست که نزاع بین افراد را فیصله نموده و جامعه را از تفرق نجات دهد و از تشتت و پراگندگی حفاظت نماید.

امام دارای اوصاف مشخصی است که مهم ترین آنها اینست که دارای بصیرت دینی و شرعی بوده از احکام اسلامی آگاه باشد، جریانات اطراف خود را درک نموده و توان تحلیل و تصمیم گیری درست را داشته باشد. مخلص بوده و تابع هوای خود نباشد. ولی این لازم نیست که حتماً از اهل اجتهاد باشد.<sup>۳</sup>

این نص اندازه اعتبار شرعی رأی حاکم سیاسی و نائب او را در مورد امت مشخص می سازد.

### در آن مواردی که نص وجود ندارد:

مراد از آن نص، کتاب و سنت است و اجماع نیز با این دو ملحق می گردد. پس در مواردی که نص وجود دارد، چون در موجودیت نص اجتهاد نیست، لذا برای هیچ کسی جایز نیست که نص را معطل قرار داده و از دایره آن خارج گردیده و با آن مخالفت نماید.

می بینیم که اجتهاد و رأی امام را در سه مجال معتبر دانسته است.

1- نص وجود نداشته باشد.

2- نص وجود داشته باشد ولی احتمالات متعدد در آن باشد.

3- مصالح مرسله که از سوی شارع آزاد گذاشته شده است.

فقهاء می گویند امام حق دارد که از بین آراء فقهاء یکی را که بیشتر قرین مصلحت

1 فهم الإسلام فی ظلال اصول العشرین. از جمعه امین عبدالعزیز ص 79  
2 الأحكام السلطانیة و الولایات الدینیة از ابوالحسن علی بن محمد  
الماوردی

3 نظرات فی رساله التعالیم از محمد عبدالله الخطیب و محمد عبدالحلیم  
حامد ص 87 - و صفات امام را در کتاب (التشریح الجنایی مقارنه  
بالقانون الوضعی) از عبدالقادر عوده.

می‌داند برگزیند. و با دادن این حق به امام، وحدت قانونی بین امت تأمین می‌گردد. و ممکن است که این حق به هیئت مستشار امام و یا مجلس نمایندگان داده شود.

### مالا نص فیه:

مراد از آن نص قطعی ثبوت و قطعی الدلالت وجود است. مانند ذکر ارقام درین آیات:

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ [النساء : 11]

سهم پسر مانند سهم دو دختر است

تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ [البقرة : 196]

این ده روز کامل است [و قابل کم و زیاد شدن نیست]

درین آیات معنای ارقام ذکر شده قطعی بوده و احتمال معنای دیگری را ندارد. شرح این بحث را در بحث (دلالة الألفاظ) در کتب اصول فقه مطالعه کنید.

نص عبارت لفظی است که بر معنای واضح دلالت نموده و احتمال غیر آنرا نداشته باشد. و مراد از عنوان بالا اینست که «در مواردی که دلیل شرعی منقول از کتاب و سنت صحیح وجود نداشته باشد. و آنرا «منطقه آزاد» و یا «منطقه فارغ» از نصوص شرعی نامیده اند.<sup>۱</sup>

دکتور یوسف القرضاوی آنرا «منطقه عفو»<sup>۲</sup> نامیده و این اسم را ازین حدیث نبوی اخذ نموده است. که می‌فرماید:

الْحَلَالُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَالْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَمَا سَكَتَ عَنْهُ فَهُوَ مِنْهَا عَفَا عَنْهُ (سنن

این ماجه - عن سلمان الفارسی رضی الله عنه)

حلال آنست که الله متعال در کتاب خود آنرا حلال کرده و حرام آنست که الله متعال آنرا در کتاب خود حرام کرده است، و از آنچه سکوت کرده است چیزهایی است که از آن عفو کرده است.

دکتور قرضاوی می‌گوید: «از خلال تتبع و استقراء دانستیم که احکامی که با تغییر زمان و مکان و انسان تغییر کلی و یا جزئی می‌یابد، شارع حکیم نصی در آن موارد وارد نکرده است پس آنرا منطقه «عفو» می‌توان نامید. این مسایل را برای عقل اسلامی

1- (السياسة الشرعية في ضوء نصوص الشريعة و مقاصدها) از دکتور یوسف القرضاوی ص 70

2- (عوامل السعة والمرونة في الشريعة الإسلامية)، د. یوسف القرضاوی، ص 12، مكتبة وهبة القاهرة، ط 3، 1999 م.

گذاشته است تا اجتهاد نموده و قوانین مناسب با زمان و مکان در روشنی مقاصد عامه شریعت اسلامی وضع کنند.<sup>1</sup>

مواردی که در آن نص وجود ندارد به دو صورت بوده میتواند:

- 1- آنکه نص و دلیلی در آن مورد قطعاً وجود نداشته باشد. و آنرا منطقه «عفو» نامیدیم.
- 2- آنست که دلیلی اجمالی و یا دلیل کلی در آن وجود دارد، مانند نص در مورد شوری. وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ [الشورى : 38]

و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است

اما تفصیل و چگونگی تشکیل و عملکرد شورا به اجتهاد علماء گذاشته شده است.

### آنکه احتمال مفاهیم متعدد را دارد :

عبارت از مسایلی است که دلایل مختلف و متعدد در مورد آنها وارد گردیده مسأله را دارای چند وجه ساخته است. و یا اینکه در مورد یک مسأله چند حکم وارد شده است، درین صورت حاکم میتواند یکی ازین احکام را انتخاب و عملی سازد و مانند حد «قاطع الطريق» که در مورد آن می فرماید:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ [المائدة : 33]

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می جنگند ، و در زمین به فساد و تباهی می کوشند ، فقط این است که کشته شوند ، یا به دارشان آویزند ، یا دست راست و پای چپشان بریده شود ، یا از وطن خود تبعیدشان کنند . این برای آنان رسوایی و خواری در دنیاست ، و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است

درین آیت چهار نوع مجازات را تعیین کرده است که عبارت از قتل، بدار آویختن، قطع دست و پا و تبعید می باشد و امام اختیار دارد که بر اساس مصلحت یکی را نافذ گرداند.

موارد دیگری که امام در آن اختیار دارد عبارت اند از :

- 1- اموری که شریعت اسلامی احکام متعددی صادر نموده و حاکم را اختیار داده است که یکی از آنها را برگزیند. مانند اسیران جنگی دشمن که حاکم میتواند حکم قتل، یا تبادله و یا فدیة را در مورد شان عملی سازد.
- 2- اموری که در آن آراء و مذاهب متعدد ارائه گردیده و نظر قاطع که سبب از بین

1- (السياسة الشرعية في ضوء نصوص الشريعة و مقاصدها) از دكتور يوسف القرضاوى ص 71

رفتن اختلاف گردد، موجود نباشد.

دکتور یوسف القرضاوی می گوید:

«بیشترین بخش تراث فقهی ما از همین نوع می باشد و «منطقه قطعی» در فقه اسلامی خیلی محدود است. و اما «منطقه ظنی» که احتمال آرای متعدد و اختلاف اجتهادی را دارد، بخش بزرگ فقه را تشکیل میدهد.<sup>1</sup>

### مصالح مرسله:

قاعده اساسی این است که؛ «هر جایکه مصلحت بندگان باشد، شریعت الهی نیز همانجا است»

در دنیا سه نوع مصلحت وجود دارد:

- 1- مصالح معتبره: آن مصالحی است که شریعت آنرا معتبر دانسته و حدود و حکم آنرا مشخص نموده است. مانند حفظ نفس، حفظ دین و حفظ عرض و حفظ مال و حفظ عقل.
- 2- مصالح مهدر و یا ملغی: آنست که شرع آنرا بنا بر علی الغاء نموده است. مثل افزایش مال از طریق سود، که شریعت اسلامی آنرا وسیله ظلم اجتماعی و سوء استفاده از نیاز مردم دانسته و ملغی قرار داده است. حق مساوات زن با برادرش را در میراث شریعت اسلامی ملغی نموده است زیرا بر برادر واجب است که بالای خواهرش انفاق نماید و این حق را زوجه بالای شوهر و دختر بالای پدر دارد.
- 3- مصالح مرسله: آنست که نصی در مورد اعتبار و یا الغای آن وجود ندارد. و نظیر آن نیز در دسترس نیست تا بالای آن قیاس نماییم. و مرسله به معنای آزاد می باشد مانند:

- جمع نمودن قرآن در یک مصحف.
- جمع نمودن تمام مسلمانان بر یک مصحف.
- وضع نمودن تاریخ هجری.<sup>2</sup>

### عمر رضی الله عنه و مؤلفه القلوب:

مثال آن را استاذ محمد الغزالی تحت عنوان «بین نص و مصلحت» ذکر می نماید که: «عبارت خیلی غامض و نادرسی بر سر زبانها قرار دارد، اینکه عمر بن الخطاب بعضی نصوص را ملغی نمود و یا عمل کردن به آنرا متوقف ساخت. زیرا درین کار مصلحت را ملاحظه نمود.»

1) السياسة الشرعية فی ضوء نصوص الشريعة و مقاصدها) از دکتور یوسف القرضاوی ص 77

2- ( نظرات فی رسالة التعالیم)، محمد عبدالله الخطیب، محمد عبدالحلیم حامد، ص 92.

این سخن خیلی خطرناکی است، زیرا معنای آن اینست که احیاناً نص الهی با مصلحت عمومی مخالف می آید!! و درین حالت بشر حق دارد که بر ضد آن خروج نموده و آنرا اعدام نماید!!

هر دو معنا مردود و کاذب اند، نه نصی وجود دارد که بر ضد مصلحت بشری قرار گیرد و نه هیچ انسانی حق الغای نص را دارد! باید دید که مسئله از چه قرار است و درین مورد چه را به عمر رضی الله عنه منسوب کرده اند.

«می گویند که عمر رضی الله عنه از پرداخت سهم مؤلفه القلوب در زکات خود داری کرد. به این حجت که اکنون اسلام نیازی به آنها ندارد.

تفسیر این عملکرد عمر رضی الله عنه به اینکه نص را معطل قرار داد، خطای فاحش است. زیرا عمر رضی الله عنه از پرداخت زکات برای کسانی خودداری کرد که شامل نص نبودند، نه اینکه مدت نص به پایان رسیده بود!

نص مؤلفه القلوب تا قیام قیامت باقی و قابل عمل می باشد و کسانی از آن اخذ می کنند که اسلام به تألیف قلوب آنها ضرورت دارد. و کسیکه اسلام به آن ضرورت ندارد، از آن منع می شود.<sup>1</sup>

و بعد از آن مثالهای دیگری را عرض می کند که عمل نمودن به نص را متوقف ساخته است. زیرا شرایط عمل نمودن به آن نص مکمل نبوده است مانند:

1- توقف نمودن از اجرای حد سرقت، زمانی که در حالت گرسنگی و قحطی ارتکاب آن صورت گرفت، زیرا شروط آن کامل نبود.

2- نصیحت به عدم ازدواج با زنانی کتابی، با نظر داشت مصلحت زنان مسلمان.

### قواعد و ضوابط برای ائمه:

1- در موجودیت نص، اجتهاد نیست، پس در موجودیت نص متفق علیه هیچ فردی حق نظر دادن را ندارد.

2- عمل کردن مطابق نظر امام مشروط به اینست که با قاعده شرعی در تضاد نباشد.

3- امام در انتخاب خود آزاد بوده و انکاری نباید بر وی صورت گیرد. اما واجب است که مشوره نموده و وجه آنرا بیان کند.

1- ( دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین )، محمد الغزالی، ص 39.



4- هیچ کسی حق ندارد که رأی و نظر فقهی‌ای را که در عبادات می‌پذیرد، بر مردم نیز تحمیل نماید. زیرا عبادت عبارت از رابطه‌بنده با پروردگارش می‌باشد و هیچ کسی درین حق مداخله را ندارد. هر انسان حق دارد که پروردگارش را مطابق نصوص شرعی و بر اساس همان مذهبی عبادت کند که قلبش به آن مطمئن است.<sup>۱</sup>

5- هر گاه امام در یکی از مراحل جامعه نظری را ترجیح داد و بعد از گذشت مدتی شرایط و ظروف و عادات مردم تغییر یافت، میتواند که از نظر خود عدول کرده و رای و نظر دیگری را ترجیح دهد.<sup>۲</sup>

6- فرق بین ترجیح امام و عالم در مواردی که نص وجود ندارد، اینست که آنچه را عالم ترجیح میدهد، فقط بر شخص خودش لازمی می‌باشد و اما آنچه را امام ترجیح میدهد عمل کردن مطابق آن بر عموم ملت واجب می‌شود، زیرا بر همگان واجب است که از امام اطاعت نمایند.

دکتور قرضاوی می‌گوید:

«برای صاحب‌امر مسلمانان به هیچ صورت جایز نیست که آنچه را شرع ثابت کرده است، نفی کند و آنچه را نفی کرده است ثابت نماید و یا فرضی را که الله متعال مقرر کرده است الغاء کند، چیزهای را که الله متعال حرام قرار داده است، حلال نماید و اموری را که حلال کرده است حرام نماید و یا احکامی در دین مقرر نماید که الله متعال نازل نفرموده است. انجام این کارها از وظیفه او نبوده و نه این حق را دارد و اگر چنین کرد، در حقیقت به حق الله متعال تجاوز کرده و در زمین الله متعال خود را «إله» اعلان نموده است»

«ولی امر به هیچ صورت مطلق العنان بوده نمی‌تواند که هر چه بخواهد انجام دهد و هر چه حکمی که بخواهد صادر نماید و از عملکردهای خود مورد سؤال و بازپرس قرار نگیرد. این صفات و خصوصیات خاص برای الله متعال ثابت است. اما غیر از الله هر کسی که هست، مورد محاسبه و سؤال قرار می‌گیرد و باید نصیحت و رهنمایی گردیده و بپذیرد. هر فرد امت حق دارد که مسئولین امور مسلمانان را نصیحت نموده و به کار

1- و انظر أيضاً: (الموافقات فی أصول الفقه)، الإمام الشاطبی، دارالمعرفة، بیروت، تحقیق: عبدالله دراز، ص 25، 30.  
2- (فی أفاق التعلیم)، سعید حوی، ص 95، 96 و انظر فی هذه النقطة: (إعلام الموقعین عن رب العالمین)، محمد بن أبی بکر بن آیوب الدمشقی أبو عبدالله بن القیم، دارالجیل، بیروت، 1973، تحقیق: طه عبدالرؤف سعد.

های نیک ایشان را امر کند و از بدیها نهی نماید و بر ولی امر واجب است که نصیحت بر حق مسلمانان را بشنود و ملت خود را تشویق نماید. چنانچه مردی به عمر بن الخطاب گفت:

« از الله بترس! » عمر رضی الله عنه در جوابش فرمود « اگر این نصیحت را بما نگوئید در شما هیچ خیری نخواهد بود و اگر ما نشنویم هیچ خیری در ما نخواهد بود »

### امام و مصلحت ها :

یکی از قواعد مهمی که شیخ یوسف قرضاوی ذکر نموده اند، قیدی است که بر آزادی مطلق رأی و نظر امام و نائب او وارد کرده اند. این قید تصریح می کند که « تصرفات امام بالای رعیت منضبط و وابسته به مصلحت است. » به این معنی که اگر نظریه و رأی امام باعث تحقیق مصلحت بود، مورد اجراء قرار می گیرد. و اگر مصلحتی را در پی نداشت و یا باعث از بین بردن مفسده ای نمی شد، و با احکام و ارزشهای شرعی همخوانی نداشت در آن صورت هیچ اطاعتی از وی صورت نمی گیرد.

### عبادات و عادات :

امام حسن البناء مسأله ترجیح دادن احکام از سوی امام و نائب او را اینگونه تحت ضبط قرار میدهد:

اصل در عبادات، تعبد است،  
بدون اینکه به معانی آن  
التفات شود و در امور عادی و

دکتور قرضاوی می گوید: « این قاعده از موافقات امام شاطبی اقتباس شده است. »<sup>1</sup> پس چنانچه علماء می گویند: عبادات توقیفی می باشد. بنابراین هیچ عالمی حق ندارد که عبادتی را فرض کند و یا در وضعیت، شرایط و شکل آن اجتهاد نماید. و امام نیز این حق را ندارد. و همچنان اگر امام یکی از احکام را بنابر مصلحت و حکمتی که در آن مشاهده می کند، در امور غیر تعبدی انتخاب می کند، هیچ کسی نمیتواند بر آن اعتراض کند.

### دایره عملکرد حاکم:

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «عملکرد های بندگان اعم از اقوال و اعمال دو نوع است. یکی عبادات است که باعث اصلاح دین شان می‌شود، و دیگر آن عادات و معاملاتی است که در اجرای امور دنیایی خود به آن احتیاج دارند»

ابن القیم می‌گوید «اصل در عبادات بطلان است، جز آنکه الله و رسولش مقرر کرده اند، اصل در فروج حرمت است جز آنکه الله و رسولش مباح کرده است. و اصل در عادات و خوراکه‌ها اباحت است مگر آنچه که الله و رسولش حرام قرار داده است.<sup>1</sup>

به همین علت است که امام حسن البناء می‌خواهد که برای حاکم و رئیس مسلمانان دایره را تعیین کند که میتواند در داخل آن رأی و اجتهاد خود را بکار برد.

و اما باید بدانیم که؛ آیا نظام حکم در اسلام «حکومت دینی» (تیؤکراسی) است؟ به این معنا که حکومت اسلامی یک حکومت کاهنان و پاپ‌ها و فرعونی بوده و حاکم بحیث نماینده الله در روی زمین حکومت میراند و حکم او نیز مانند حکم الله پنداشته می‌شود و هیچ راهی برای رد کردن آن وجود ندارد گرچه با احکام الهی مخالف باشد؟

و یا اینکه نظام حکم در اسلام «مردمی و دیموکراتیک» بوده و مردم بالای خود حکومت می‌کند، آنچه را بخواهند حلال قرار میدهند و هر چه را خواستند حرام می‌سازند. بدون اینکه درین تحلیل و تحریم پابند عقیده و شریعتی باشند؟

آیا حکم در اسلام مبنی بر جبر و «دیکتاتوری» بوده و حاکم مطابق خواسته‌ها و دانسته‌های خود حکومت می‌کند، نه شریعتی در آن وجود دارد و نه قواعد و قانونی است که حرکات وی را تحت ضبط قرار دهد. قانون آن خواسته‌های حاکم و استفاده جویان اطرافش می‌باشد؟

جواب اینست که نظام حکم در اسلام با هیچ کدام اینها شباهت نداشته و اسلام همه این حکومت‌ها را مردود می‌داند.

درین مورد سخن دکتور محمد عماره خیلی زیباست که در جواب فریاد کنندگان بر ضد حکومت اسلامی گفته است. «ما زمانی که ندای حکومت اسلامی را بلند می‌کنیم از هر طرف فریادها بلند می‌شود که ما حکومت دینی را نمی‌خواهیم!! در جواب شان

1- ( فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین )، جمعة أمین عبدالعزیز، ص 86  
نقلا عن ( الحلال والحرام فی الإسلام )، د. یوسف القرضاوی، مكتبة وهبة،  
القاهرة .

می‌گوییم: ما حکومت مدنی می‌خواهیم که حاکم آن بشر و قانون آن اسلام باشد.<sup>۱</sup> درینجا بهتر می‌دانیم که موضوع را با شرح بیشتر تقدیم نموده و توضیحاتی را در مورد نظریه قدرت حکومتی در اسلام ارائه نماییم تا این مقولات پیچیده شرح و نظام سیاسی اسلام و موقعیت رئیس و یا امام در آن مشخص گردد.

### نظریه «سلطه عامه» در فکر اسلامی:

درست مانند سایر ابواب شریعت اسلامی، فقه قانون اساسی در اسلام نیز قبل از تبارز نظریات کنونی، از مراحل مختلف عبور نموده است. این مراحل بسیار به سادگی و مطابق نیازهای اجتماع از حالتی به حالت دیگر ارتقاء می‌یافت. بعد از آن ضرورت احساس شد که علوم تدوین گردد و این کار انجام یافت. بعد از آن مفکوره نظریات و اصول ظاهر گردید و این زمانی بود که مردم به ضوابطی احساس ضرورت کردند تا استنباط احکام را منظم و منضبط سازند. این نیاز با وسعت یافتن سرزمین مسلمانان و تعدد افکار در نتیجه داخل شدن اقوام مختلف در اسلام، و کثرت وقایع و مسایل جدید، مطرح شد.

کاروان حکومت اسلامی در قرون اولی به سادگی به پیش می‌رفت و در غالب اوقات ضرورت به ارگانها و میکانیزم و قواعدی نداشت. تا دستگاه اجرایی را خروج از ضوابط و قواعد اسلام نگهدارد. بنابراین اکثر نوشته‌ها درین عصر حول تطبیق احکام صورت می‌گرفت و به ارائه نظریات کمتر توجه می‌شد.

علی الرغم اینکه در تعیین خلفاء دو امر خیلی مهم ثابت ماند و این دو عبارت بودند از:

أ- اهمیت بیعت امت (شورا) با صرف نظر از چگونگی آن.

ب- شرط شرعی بودن، یعنی تمسک به اسلام.

باوجود آن، بعضی نواقص و خلل‌هایی در تعامل خلفاء ظاهر گردید. از همین جا بود که بعضی نویسندگان و مفکرین و فقهای اسلام بسوی شکل دهی «نظریه سلطه عامه در اسلام» متوجه شدند، و ابتدای آن توسط ماوردی صورت گرفت و توسط غزالی، ابن جماعه و ابن تیمیه، ابن رشد و ابن خلدون<sup>۲</sup> تکمیل گردید.

1- مناظرة: مصر بین الحكومة الدينية والحكومة المدنية (شریط مسجل).

2- راجع أقوالهم فی: (الأحكام السلطانية والولايات الدينية)، الماوردی، ص 5-17 - ابن تیمیه، السياسة الشرعية فی إصلاح الراعی والرعية، ص 150 - 153، دارالكتاب العربی، ط 2، مصر، 1951 م - الغزالی

گرچه نظریات آنها به صورت پراکنده در کتابهای مختلف نشر گردید ولی میتوان بهترین نظریه را در مورد حکم اسلامی از آنها بدست آوریم. و آنرا به شکل قواعد ذیل ارائه کنیم:

1- قاعده اول: امت اسلامی مصدر سلطه عامه می‌باشد.  
2- قاعده دوم: شریعت سلطه علیا را در دولت اسلامی تشکیل میدهد.

3- قاعده سوم: مشروعیت حاکم (سلطه اجرائی) و ثبوت حقوق و اختیارات او بعد از آن تأمین می‌گردد که حاکم از سوی امت انتخابات گردیده و به شریعت اسلامی، بحیث بلندترین مرجع قانونی و تشریحی، پابند باشد.

4- قاعده چهارم: مجلس شوری مهمترین وسیله تعاون باهمی بین حاکم و ملت می‌باشد. از خلال شورا است که با حاکم تعاون صورت می‌گیرد، نصایح تقدیم می‌گردد و اعمال حاکم و ارگان اجرائی به صورت کل تحت مراقبت و محاسبه قرار می‌گیرد. (پس شورا عبارت از نظام حکم در اسلام است)

5- قاعده پنجم: عدالت اساسی‌ترین تضمین مساوات، آزادی و عدم استبداد حاکم است.

و با مناقشه این قواعد میتوانیم تفاوتی را درک کنیم که بین نظریه شورا بحیث نظام حکم در اسلام و دیموکراسی بحیث نظام حکم در فکر غربی وجود دارد.

### قاعده اول: امت مصدر سلطه های عامه است:

مهمترین سوالی که فکر دستوری غربی و اسلامی را در آن واحد بخود مصروف ساخته اینست که؛ آیا حکومت حق امر را دارد؟

الله متعال می فرماید:

لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ [الروم : 4]

( أبو حامد ) ، الاقتصاد في الاعتقاد ، ص 114 ، مكتبة و مطبعة الحلبي ، القاهرة ، 1966 م - ابن رشد ( أبو الوليد ) ، تهافت التهافت ، ص 139 - 140 ، المطبعة الإعلامية ، مصر ، 1302 هـ - ابن خلدون ( عبد الرحمن ) ، المقدمة ، ص 45 48 - 208 - 212 ، تحقيق على عبدالواحد وافي ، دار نهضة مصر ، القاهرة ، ط 3 1981 م .

امر هر کاری در گذشته و آینده از آن خداست

پس آیا غیر از الله متعال سلطه دیگری حق اصدار اوامر الزامی بالای رعیت را دارد؟

در حالیکه الله متعال می فرماید:

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ [الأنعام : 57]

فرمان و حکم فقط به دست خداست

دانشمندان و فقهای قانون اسلامی این سوال را از خلال شرح دو موضوع مناقشه کرده اند. یکی معنای خلافت و دیگری تفریق بین سلطه عامه و سلطه علیا. و این موضوع را در شرح قاعده دوم مناقشه خواهیم کرد. اما

### معنای خلافت:

معنای خلافت حول دو مفهوم اساسی می چرخد:

اول: استخلاف عام؛ یعنی الله متعال عموم انسانها را به خلافت خود در زمین مقرر کرد تا عدل الهی را در زمین اقامه نمایند. الله متعال می فرماید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً [البقرة : 30]

و آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم دوم: استخلاف خاص که به دو نوع است، یکی استخلاف امتهای یکی بعد از دیگری و دوم استخلاف افراد. استخلاف امتهای به این مفهوم است که الله متعال سلطه خلافت را به امتهای مؤمن بخشیده است تا بالای سایر امتهای شریعت و اوامر او تعالی را اقامه نمایند. چنانچه می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ [النور : 55]

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [دیگران] کند

پس استخلاف امتهای به معنای تحریر و استقلال این امتهای از قیود دیگران و تشکیل دولت صاحب قدرت برای آنها می باشد تا مصالح این امت را حمایت کند، کلمه آن برتر گردد و سرزمینی آنها وسعت یافته و ملت های دیگر نیز ازین حریت و عدالت بهرمنند شوند.<sup>1</sup>

الله متعال شروط استمرار این حکومت و تمکین را چنین بیان می کند.

الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ

1- ( الإسلام و أوضاعنا السياسية )، عبدالقادر عودة، ص 14-15، مطبعة الكتاب العربي، القاهرة، 1951 م.

عَاقِبَةُ الْأُمُورِ [الحج : 41]

همانان که اگر آنان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌پردازند، و مردم را به کارهای پسندیده و از کارهای زشت بازمی‌دارند، و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست

### سلطه در خلافت خاصه :

بعد از آن‌الله متعال به جماعتی از مومنان این حق را می‌دهد که بالای دیگران سلطه داشته باشد. هدف اساسی این سلطه عبارت از تطبیق احکام شریعت الهی است و بمجردی که آنها ازین هدف و شریعت الهی دور گردیدند، حق خلافت از آنها سلب می‌شود. الله متعال در قرآن کریم اینها را «اولی الامر» نامیده است و بنیاد و دلیل انتخاب این جماعت این آیت است که می‌فرماید:

وَلَسْئَلُكُمْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

[آل عمران : 104]

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده امر کنند و از کار ناپسند و زشت بازدارند و اینانند که یقیناً رستگارند این جماعت حاکم زمانی ارزش و اهمیت پیدا می‌کند که تصامیم و فیصله‌های آنها صفت الزامی را داشته و اطاعت از آن بالای امت واجب گردد. پس الله متعال اطاعت از «اولی الامر» را در کنار اطاعت از الله و رسول او فرض گردانیده است و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ [النساء : 59]

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید. بعد از آن‌الله متعال حق اختلاف و نقد و اعتراض بر آراء و عملکردهای این جماعت را نفی نکرده است. بلکه به افراد داخل این ارگان و سایر افراد امت اسلامی حق داده است که عملکردهای صاحب امر را نقد کنند. و در صورت اختلاف به مرجعیت و سلطه‌علیا در دولت اسلامی رجوع کنند که عبارت از کتاب الله و سنت رسول الله می‌باشد.

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ [النساء : 59]

و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] به خدا و پیامبر ارجاع دهید  
الله متعال نمونه‌ای ازین خلفاء را تقدیم نموده و راه ادای این حق را نیز شرح کرده است.

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [ص : 26]

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند  
کلمه (الوالامر) را بعض فقها به (صاحبان فقه دینی و عقل)<sup>۱</sup> ترجمه نموده اند. یعنی آنانیکه صاحب عقل و فهم در دین بوده و امور مردم را رهبری می کنند.<sup>۲</sup> ولی تفسیر راجح تری که متضمن معنای کامل الوالامر باشد اینست که؛ آنها کسانی اند که مردم بخاطر برآوردن حاجات و تأمین مصالح عامه به آنها رجوع می کنند.<sup>۳</sup>  
و با این نص دستوری که در دو آیت فوق ذکر شده است موجودیت سلطه عامه تکمیل گردید و تصریح و جوب اطاعت از الوالامر، فیصله ها و تصامیم این هیئت را قوت الزامی بالای امت میدهد. و این قوت است که صلاحیت اصدار اوامر نهایی و لازمی بالای امت را به سلطه اجرائی میدهد. که در چوکات عام شریعت الله متعال امر نماید و این موضوع به هیچ صورت مخالف این آیت نیست که می فرماید:

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ [يوسف : 40]

حکم فقط ویژه خداست، او فرمان داده که جز او را نپرستید  
یعنی این هیئت حاکمه هر فیصله و عملکرد خود را به حکم الله و حکم رسول الله راجع می گرداند و اعمالی را که انجام میدهد و تحت قوانین شریعت و إذن الهی قرار دارد. چنانچه در بحث تعین و تشخیص سلطه علیا خواهیم دید.  
علمای فقه دستوری اسلامی در عصر حاضر به این نتیجه رسیده اند که امت مصدر و صاحب سلطه می باشد. و این نکته را با استدلال از آیات قرآنی بیان کرده اند.<sup>۴</sup>  
خلفای راشدین این مفهوم را به صورت کلی درک نموده بودند. زیرا آنها به صراحت عرض کرده اند که سلطه آنها به معنای تکلیف الهی نیست بلکه به نیابت از

1- ( تاریخ الأمم والملوک ) الطبری ( محمد بن جریر )، 8 ج ص، 498 دار سویدان، بیروت، ط 2، 1967م.  
2- ( الجامع لأحكام القرآن ) القرطبي، ج 8 ص 127، دارالکتب المصریة، ط 3، 1967م، وهو رأى ابن عباس.  
3- ( تفسیر المنار: القرآن الحکیم )، محمد رشید رضا، ج 5 ص 180 وما بعدها، الهيئة المصریة العامة للكتاب، 1973م.  
4- راجع: ( الدولة والسيادة فى الفقه الإسلامى )، فتحى عبدالکریم، ص 185 - ( نظام الحكم فى الإسلام )، محمد يوسف موسى، ص 44، دارالمعرفة، القاهرة، ط 2، 1964م.



امت می‌باشد. چنانچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در اولین خطایش این حق را برای امت ثابت نموده و منبع تکلیف را نیابت از آنها میدانند. ایشان فرمود: اگر کار درستی انجام دادم مرا کمک کنید و اگر مرتکب بدی شدم مانع کارم شوید»  
همچنان عمر رضی الله عنه فرمود: «الله متعال امر شما را بدست خودتان داده است پس کسی را که میخواهید بر خود امیر مقرر کنید»

### آیا امت خودش بالای خود حکومت می‌کند؟

این فرضیه از ناحیه واقعت مستحل و ناممکن است. ولی الله متعال جواب صریح این سوال را در قرآن کریم ذکر نموده است. به گونه‌ای که نظام حکم را بدست نماینده‌های امت سپرده و آنها را «الوالامر» نامیده است. و بیان کرده که آنها جزءای از این کل می‌باشند.

یعنی می‌فرماید: (ولتکن منکم ...) و (اولوالامر منکم) با دقت در کلمه (منکم) درین دو آیت درک می‌کنیم که امت اسلامی بوسیله نمایندگان خود بر خویشتن حکومت می‌کند. یعنی این نماینده‌ها از بین امت بوده و تابع امت می‌باشند.  
به این ترتیب می‌بینیم که رابطه میان امت و اهل حل و عقد، رابطه و پیمان و کالت و نیابت است و مصدر این نیابت نصوص قرآنی و سنت نبوی می‌باشد.  
الله متعال فرمودند :

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

[آل عمران : 104]

و باید از شما گروهی باشند که [ همه مردم را ] به سوی خیر دعوت نمایند ، و به کار شایسته و پسندیده امر کنند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند، و اینانند که یقیناً رستگارند.

و رسول الله صلی الله علیه و سلم به مردم مدینه (انصار) گفت:

أَخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِيسًا يَكُونُونَ عَلَيَّ قَوْمِهِمْ (مسند أحمد)

از بین خود برایم دوازده نماینده را تعیین کنید که سرپرستی قوم خود را داشته باشند. همچنان این نیابت از اصل دیگری نیز استمداد می‌جوید و آن فرض کفائی است که یکتعداد محدود افراد عملی را به نیابت از کل امت انجام میدهند. و این کار را بخاطر ادای فریضه‌ای انجام میدهند که ادای آن از سوی همه افراد امت ناممکن است. و به این ترتیب میتوانیم این رابطه را نیابت از امت و یا (اکتفاء) برای ادای فرض کفائی و یا

(نماینده‌گی) نیز بنامیم.<sup>۱</sup>

### طرح دو سؤال مهم:

و اما این سؤال باقیست که:

امت چگونه نماینده‌های خود را انتخاب می‌کند؟

کدام نظام است که آنها را با هم یکجا می‌سازد؟

گرچه این سوالها همیشه از سوی افرادی مطرح میگردد. و اما طرح این سؤال به این معنا نیست که اسمای (اهل حل و عقد) در قرون اولی اسلام معروف نبود و یا آنها هیئتی دارای ضوابط، قوانین و لوایح برای تنظیم کارها نبودند و یا اینکه حاکم هر کسی را که میخواست برای مشوره نزد خود فرا میخواند و این شیوه عملکرد خلفاء در قرون اولی، تنظیم این مؤسسه را با ضوابط و لوایح جدید آن ملغی قرار میدهد! و دلایل و حجت‌هایی که در جواز این امر ارائه کرده‌اند، از حد یکنوع استثناس بیش نمی‌باشد. زیرا اکثر این دلایل ظنی و قابل اخذ و رد می‌باشد. دلیل این امر، اصل اباحت در اشیاء و ترک امور دنیا به تدبیر و درک مؤمنان است که صراحتاً از سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم اعلان شده است.

أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ (صحیح مسلم - عن انس رضی الله عنه)

شما به امور دنیای تان داناترید.

و اما انتخاب این هیئت چگونه صورت می‌گیرد؟

گفته می‌توانیم که امروز ناممکن است که امت اسلامی نمایندگان خود را با همان شیوه و طریقه ای انتخاب نمایند که در ابتدای اسلام طبق آن انتخاب می‌کردند، زیرا ظروف امروز کاملاً با ظروف قبلی مختلف است، اما از جانب دیگر با تأکید گفته می‌توانیم که اسلام با اصول عمومی و فرضیت شوری که وضع می‌کند، هر نظامی را می‌پذیرد که طی آن اهل حل و عقد به صورت آزاد انتخاب شوند. به ملتها در هر عصر این حق را میدهد که نظامی متناسب با ظروف و شرایط خود تعیین نمایند بشرط اینکه این هدف بزرگ را تحقق بخشد و در شکل دهی نظام انتخابی خود بر اجتهاد علماء و روح شریعت اسلامی متکی باشند.<sup>۲</sup>

1- ( النظريات السياسية الإسلامية )، محمد ضياء الدين الريس، ص 170 -  
( الفكر السياسي العربي الإسلامي بين ماضيه و حاضره )، فاضل زکی محمد،  
ص 190 - 191، دارالطبع والنشر الأهلية، بغداد، 1970م.

2- ( الدولة والسيادة، في الفقه الإسلامي )، فتحي عبدالکریم، ص 193.

### ارگانهای سلطه عام و رابطه بین آنها:

- 1- سلطه اصدار اوامر است که همه مسلمانان تابع آن می‌باشند و در اصطلاح کنونی (سلطه قانون ساز) نامیده می‌شود.
  - 2- سلطه ایست که اوامر و مفاد این قوانین را اجراء می‌کند و آنرا (سلطه اجرائی) می‌نامند.
  - 3- سلطه فیصله کننده بین این دو سلطه می‌باشد. و آنرا «سلطه قضائی» می‌گویند.
- بعضی علماء به این نظرند که در نظریه اسلامی، جدایی بین سلطه تقنینی و سلطه تنفیذی خیلی واضح به نظر می‌رسد. اما سلطه قضائی در بعضی حالات جدا از سلطه اجرائی نبوده است.<sup>1</sup>

ولی یکتعداد دیگر به این نظرند که استقلال قضاء در اسلام به این نکته اشاره می‌کند که این سلطه باید از دو سلطه دیگر جدا باشد. و آنچه این نظریه را تأیید می‌کند اینست که قاضی و خلیفه یکسان تابع شریعت اسلامی هستند. این موضوع بیشتر در چوکات تجربه بشری داخل بوده جدایی و تقسیم سلطه ها را اندازه تحقیق مصالح تعین می‌کند. ولی حقیقتی که می‌خواهم درینجا تکرار و تأکید کنم، اینست که سلطه عمومی با سلطه های سه گانه اش و یا دو گانه و حتی اگر همه سلطه ها در دست خلیفه باشد، در هر صورت آزاد و مطلق نیست، بلکه مقید بوده و تحت سلطه علیای شریعت اسلامی قرار دارد که بر سراسر زندگی مسلمانان حاکم است.<sup>2</sup>

### قاعده دوم: در دولت اسلامی سلطه علیا مخصوص شریعت اسلامی است:

تشریح در اصطلاح شرعی و قانونی، عبارت وضع قوانین است که از خلال آن حکم اعمال مکلفین و حوادث و قضایایی که در زندگی شان پیش می‌آید، شناخته می‌شود. مصدر این قوانین الله متعال است که بواسطه پیامبران و کتابهای خود آنرا وضع می‌کند. قرآن کریم و سنت نبوی در مجال تنظیم امور حکومتی، اقتصادی و سیاسی به وضع اصول اساسی اکتفاء کرده و جزئیات را برای مجتهدین گذاشته است تا عقل‌های خود را بکار انداخته و ازین اصول، احکام فرعی را بدست آورند. لذا تشریح در دولت اسلامی

1- ( السياسة الشرعية أو نظام الدولة الإسلامية، عبد الوهاب خلاف، ص 49، المطبعة السلفية بالقاهرة، 1395 هـ - عبد الرزاق أحمد السنهوري، فقه الخلافة و تطورها لتصبح عصبة أمم شرقية، ص 17، هامش ص 24. )  
 2- ( الدولة الإسلامية والمبادئ الدستورية الحديثة )، أحمد محمد أمين، مكتبة الشروق الدولية، القاهرة، 2005 م.

به معنای وضع قوانین اصلی نیست. بلکه در حقیقت امر، وضع و شکل‌دهی قوانینی است که برای تنفیذ شریعت الهی برگرفته از قرآن و سنت، ضروری می‌باشد. و همین مفهوم است که سلطه امت و حاکمیت مطلق الله متعال را در یک نقطه جمع نموده و عدم تعارض بین این دو را توضیح می‌دهد.<sup>1</sup>

### نقش امت در قانون سازی ( سلطه تقنینیه )

نقشی را که امت اسلامی در وضع قوانین اداء می‌کنند تحت ضوابط ذیل قرار دارد:

1- هیچ فردی نمیتواند که ابتداءً قانون وضع نماید.

الله متعال می‌فرماید:

فَاخُكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ [المائدة : 48]

و میان آنان بر طبق آنچه خدا نازل کرده است حکم کن

لذا هیچ تشریح و قانونی در موجودیت نصی که دلالت و ثبوت آن قطعی باشد، اعتبار ندارد.

2- در موجودیت نصی که دلالت ظنی داشته باشد، اجتهاد تشریحی صورت می‌گیرد تا یکی از دلالت‌های آنرا ترجیح دهد.

3- عدم موجودیت نص قطعی و ظنی در مورد مسأله‌ای، چه از قدیم باشد و یا مسایلی که جدیداً پدید می‌آید، به این معنا نیست که شریعت اسلامی در آن مورد ساکت مانده و هیچ حکمی ندارد! بلکه بوسیله اجتهاد از نصوص عام شرعی و بر اساس اصول عقلی‌ای که در اصول فقه تثبیت شده است، باید حکم آن استنباط گردد.

4- به هیچ صورت جایز نیست که بر تشریح و قانون دیگران نه در اصول و نه در فروع اعتماد کنیم.

أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ [المائدة : 50]

پس آیا [ با وجود مشعل نبوت و آیات روشن قرآن در میانشان ] داوری جاهلیت را می‌طلبند؟! و برای قومی که یقین دارند، چه کسی در داوری بهتر از خدا است؟  
قوانین دیگران اگر موافق شریعت ماست، پس شریعت بهتر از آنست. و اموری که جدیداً در عرصه‌های مختلف زندگی پیش می‌آید که سابقه‌ای در فقه ما ندارد، در دایره

1- ( السياسة الشرعية أو نظام الدولة الإسلامية )، عبدالوهاب خلاف، ص 41.

- «عفو» شامل بوده و مطابق اصول و مقاصد شریعت برای آن قانون وضع می‌گردد.
- سلطهٔ تشریحی (ارگان تقنینیه) بیشترین نقش را در امور شامل نکتهٔ سوم و چهارم اداء می‌کند، ولی این قیدها را باید رعایت کند.
- أ- حکم صادره از سوی آنها با روح شریعت اسلامی و قواعد کلی و مقاصد شریعت موافق باشد.
- ب- با هیچ یک از دلایل تفصیلی در تناقض نباشد، البته تناقضی حقیقی و ثابت، نه تناقض وهمی و بر اساس گمان.
- ت- اینکه باید قابلیت تغییر را با تغییر زمان و مکان و احوال داشته باشد. یعنی نباید صفت تقدیس به آن داده شود، چنانچه حکم ثابت و نص قطعی مقدس می‌باشد. ولی این حکم در نهایت امر حکم الله متعال به اعتبار مصدر آن بحساب می‌آید. زیرا الله متعال امت را در قانون گذاری شان به هوای نفس شان واگذار نکرده است.<sup>۱</sup>
- بر اساس همین شرح است که «دکتور عبدالواهاب خلاف» مسألهٔ تشریح در اسلام را دو نوع معنی می‌نماید:
- أ- ایجاد شرع ابتداءً و این حق خاص الله عزوجل است و برای هیچ کس دیگری ثابت نیست.
- ب- بیان حکم بر اساس مقتضیات شرع که بوسیله استنباط از نصوص و قواعد عامهٔ شرعی صورت می‌گیرد.<sup>۲</sup>
- دکتور مصطفی ابو زید به این نظر است که باید نکتهٔ سوم را نیز برین نکات بیفزاییم تا معنای تشریحی واضحتر گردد و آن.
- ث- وضع قواعد تنظیم کننده برای بخش‌های مختلف زندگی.
- ج- به نظر وی نکتهٔ اول دال بر اصل تشریح است که از سوی الله متعال صورت می‌گیرد. نکتهٔ دوم دال بر مسئلهٔ فتوا است که به معنای تنزیل حکم شرعی بر حالت خاص و استنباط احکام از دلایل اصولی شرعی می‌باشد. و تشریح به معنای دوم را فقط علمای مجتهد در علوم شرعی بعهده داشته و وظیفهٔ اصلی آنها توضیح حکم شرعی در

1- ( الدولة والسیادة فی الفقه الإسلامی)، فتحی عبدالکریم، ص 201.  
 2- ( الدولة الإسلامیة والمبادئ الدستوریة الحدیثة)، أحمد محمد أمین، ص 58، 59.

مورد واقعه خاصی می باشد.

ولی قواعد تنظیم کننده این امور که بعنوان قواعد تشریحی از سوی دولت صادر می گردد، در اکثر حالات از وظایف مجتهدین در علوم شرعی نمی باشد، و آنها نمی توانند که آنرا تعیین و مشخص سازند. بلکه اینها اموری است که حکم شرع در مورد آن اباحت است، این امور در نهایت امر به تنظیم ضرورت دارد، مثل شروط معاهدات و تنظیم شئون اداری در داخل دولت و امثال آن. این امور در دایره اختصاص مجتهدین و اهل فتوی داخل نمی گردد. بلکه این نقاط تنظیمی بعد از بیان حکم شرعی مطرح می شود.

### مقید ساختن سلطه اجرایی در اسلام:

سلطه اجرایی (حکومت) از دیدگاه اسلام مشروعیت خود را از احترام قانون بدست می آورد. و چنانچه علامه ماوردی بیان می کند، قانون اعلاهی دولت اسلامی همانا شریعت اسلامی است که حاکم و محکوم تابع آن می باشند. و این امریست که تمام علمای امت در گذشته و حال بر آن اتفاق دارند.<sup>1</sup>

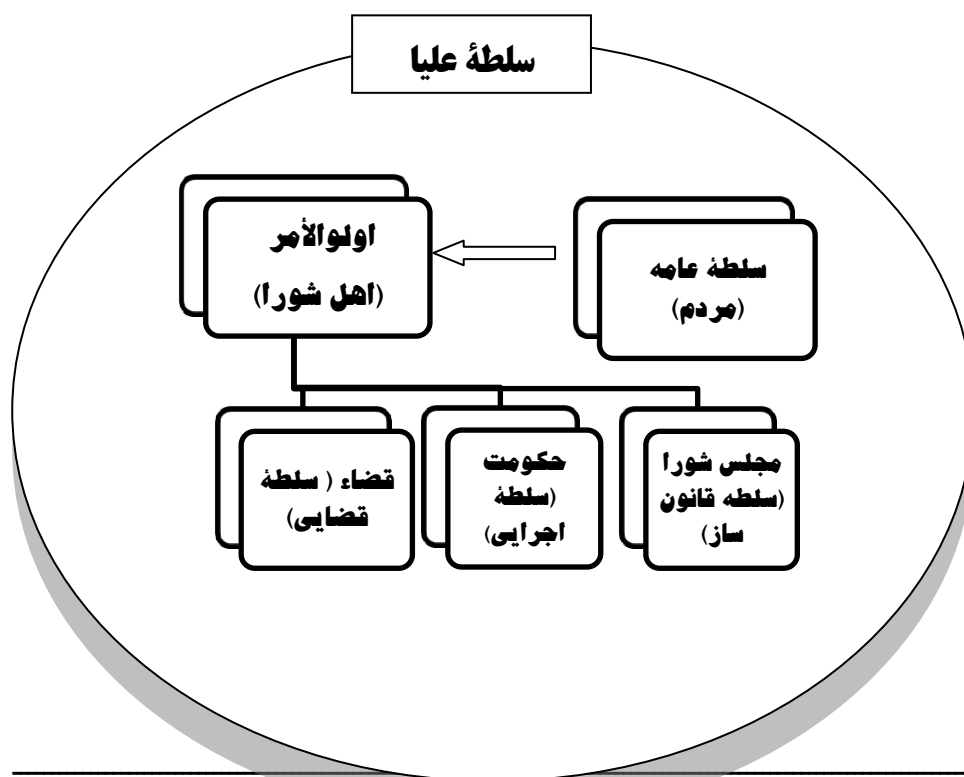
لذا امت و به تعبیر دیگر مردم، هیچ سلطه ای بر نصوص قوانین شرعی ندارند، کاملاً برعکس دیدگاه دیموکراسی که مردم بر نصوص قانونی تسلط کامل داشته و بوسیله نمایندگان خود میتوانند که قوانینی را بر خلاف نصوص قانونی موجود و حتی بر خلاف عرف و تقالید جامعه تصویب نمایند.

شریعت اسلامی قوی ترین ضامن جدایی بین سلطه های سه گانه می باشد. بگونه ای که جدایی بین سلطه تقنینی و سلطه اجرایی آشکار و بصورت حقیقی است. زیرا سلطه تشریحی در اسلام در اختیار الله واحد قرار دارد، و کاری که علماء و مجتهدین و به اصطلاح جدید، رجال قانون انجام میدهند، در چوکات و حدود اصول شریعت می باشد و سلطه اجرایی به هیچ صورت نمیتواند که بر سلطه تشریحی (قانون ساز) حاکم گردیده و قوانین را بر وفق خواسته ها و نظریات خود ترتیب دهد. اسلام از سلطه تشریحی به صورت تام حمایت می کند و در برابر تأثیرات منفی ناشی از انحرافات رأی عامه و

1- ( الدولة والسیادة فی الفقه الإسلامی )، فتحی عبدالکریم، ص 312 - و راجع: ابن رشد ( أبو الولید )، تهافت التهافت، ص 139 - ( الأحكام السلطانية والولايات الدينية )، الماوردی، ص 3.

استبداد سلطه اجرائی صیانت می نماید.

و اما در رابطه با جدایی سلطه اجرائی و سلطه قضائی میتوان گفت که قضات استقلال خود را ازین ناحیه بدست می آورند که آنها شریعت و قانونی را تطبیق می کنند که حاکم و سلطه اجرائی آنرا وضع نکرده است. بلکه قاضی، حاکم و مردم همگان محکوم شریعت اسلامی می باشند. تاریخ قضاء در اسلام حوادثی را برای ما حکایت می کنند و صحنه هایی را به نمایش می گذارد که إجلال و تعظیم قضاء را در قلب های مردم به صورت عموم و در قلوب حکام به صورت خاصه نشان میدهد. و اینرا ثابت می سازد که قضاء همشه مستقل و بیطرف بوده است.<sup>1</sup>



1- (النظرية الإسلامية في الدولة مع المقارنة بنظرية الدولة الدستورية الحديثة) از حازم عبدالمتعال الصعیدی ص 453

## قاعده سوم: مشروعیت حاکم (سلطه اجرائی) و حقوق او:

این مشروعیت و حقوق بعد از آن ثابت می‌گردد که از سوی امت انتخاب گردیده و به شریعت اسلامی بحیث بلندترین مرجع قانونی پابند باشد. سلطه اجرائی یگانه ارگانی است که شریعت را نافذ نموده و متکفل برآوردن نیازهای مردم می‌باشد.

امت اسلامی سلطه عام را در اختیار دارد، و این سلطه بوسیله اهل حل و عقد به نمایندگی از مردم به منصفه اجراء قرار می‌گیرد. آنها به نیابت از امت وظایف سلطه تقنین را اداء می‌کنند. بعد از آن سلطه تنفیذی را انتخاب نموده و قدرت اجرائی را بدستش می‌سپارد تا قوانین و تشریحات را نافذ نماید و خودش بحیث ارگان مشورتی مراقبت اجرای قوانین بوده و برای حاکم مشوره میدهند، عملکردهای او را تحت نظر داشته و هیئت حاکمه را محاسبه می‌نمایند و در صورت لزوم به عزل آنها اقدام می‌کنند<sup>۱</sup>

پس سلطه اجرائی نیز بخشی از سلطه عامی است که در اختیار امت قرار دارد.

اسم تاریخی رئیس دولت **شریعت اسلامی** به نامهای دیگری چون امیر المؤمنین، امام و امیر نیز نامید اجرائی ارگانهای متعددی با وی

### تصویری از ترکیب قانونی و دستوری دولت اسلامی

- همکاری و معاونت نموده اند که مهم ترین آن ارگان (وزاری) می باشد.<sup>۲</sup>
- در جریان سخن از سلطه اجرائی باید دو قضیه ای اساسی شرح گردد.
- 1- عهده دار شدن رأس سلطه اجرائی (خلیفه).
  - 2- چگونگی و حدود سلطه وی.

### اول: انعقاد امامت و یا ثبوت خلافت:

- اشکال را که فقها حول این قضیه ارائه کرده اند، میتوان در چهار صورت خلاصه کرد.
- 1- استیلاء و تغلب .

1- (الدولة و سيادة في الفقه الإسلامي) از فتحي عبدالکریم ص 222  
 2- (مآثر الإنافة في معالم الخلافة) از احمد بن عبدالله القلقشندی ج 1 ص 24  
 با تحقیق عبدالستار احمد فراج



2- با تصریح از سوی الله و رسولش.

3- ولیعهدی.

4- استخلاف و بیعت آزاد بعد از انتخاب.

1- رأی اول: استیلاء:

در صورتی که یکی از جهت‌های قوی با قوتی که دارد بر سلطه اجرائی مسلط می‌شود، درین صورت امت در مقابل امر واقع قرار گرفته و از بین بردن آن نیاز به مقابله و قیام دارد و این عمل باعث خونریزی و ایجاد هرج و مرج می‌گردد. لذا یکتعداد فقهاء این شیوه را یکی از شیوه‌های ثبوت خلافت دانسته‌اند تا از خونریزی جلوگیری نموده و وحدت امت را حفظ نمایند. ولی ثبوت خلافت درین حالت به جبر و اکراه صورت گرفته و بنابر ضرورت آنرا می‌پذیرند تا آنکه فرصت مناسب بدست آمده و موضوع را به اصل و مشروع آن بر گردانند.<sup>1</sup> و نظام شاهی میراثی نیز یکی از اشکال غلبه و قهر بحساب می‌آید.

2- رأی دوم، تصریح رسول الله صلی الله علیه و سلم:

این نظریه مربوط شیعه و بخصوص شیعه دوازده امامی می‌باشد. آنها معتقداند که نص صریحی در امامت علی رضی الله عنه و اولاده ایشان وجود دارد. و امامت رکن دین و فرض بوده و در اختیار امت قرار ندارد. و اما اینکه امامت به علی و اولادش داده نشده است، در حقیقت دیگران ظلم نموده‌اند و یا از سوی امام تقیه صورت گرفته است.<sup>2</sup> شیعه امامیه بعد از آنکه در ایران به قدرت رسید، مجبور گردید تا رئیس دولت را از طریق انتخابات تعیین نماید تا خود را از تنگنای (امام غایب) نجات داده و آنرا بحیث یک مشکل تاریخ در پشت سر بگذارند!!

3- رأی سوم ولایت عهد است:

فرق آن به استخلاف اینست که خلیفه برحال در زندگی و حالت صحت‌مندی خود و یا در نهایت زندگی، آنگاه که در انتظار موت است، شخصی را به خلافت نامزد کند، تا امت اسلامی در مورد وی نظر خود را ارائه نمایند.<sup>3</sup> استخلاف به هیچ صورت به معنای تعیین خلیفه نمی‌باشد. بلکه فقط یک پیشنهاد و کاندید نمودن یکی و یا چند تن از اهل کفایت و درایت می‌باشد تا امت اسلامی از میان آنها خلیفه خود را از طریق اهل حل و

1- (النظام الدستوری فی الإسلام مقارناً بالنظم العصرية) مصطفی کمال وصفی ص 106

2 (تاریخ المذاهب الإسلامية) محمد ابوزهره ص 55 (الفصل فی الملل و النحل) عبد الکریم شهرستانی ج 2 ص 54-55

3 (ولایة العهد-الإستخلاف- فی الشریعة الإسلامية) اسماعیل بدوی ص 11

عقد انتخاب نموده و به صورت آزاد با وی بیعت کنند. بارزترین نمونه این گونه عملکرد، کاندید شدن عمر رضی الله عنه از سوی ابوبکر رضی الله عنه و کاندید شدن شش نفر از سوی عمر رضی الله عنه بود که بعد از مشوره با مسلمانان صورت گرفت. و ابوبکر صدیق رضی الله عنه رضایت امت را شرط اساسی گذاشت. همچنان زمانی که عمر بن عبدالعزیز بر اساس ولایت عهد به خلافت تعیین شد، امر خلافت را دوباره به امت راجع گردانید تا بر اساس رضایت خود کسی را به این منصب انتخاب کنند.

و اما ولیعهد ساختن فرزندان، گرچه فقه اسلامی آنرا مردود دانسته و نقد هایی جدی از جوانب مختلف بر آن وارد می کند، در ابتدای امر به همین شکل صورت می گرفت، یعنی در ابتداء کاندید صورت می گرفت بعد از آن از سوی اهل حل و عقد توافق و بیعت انجام می یافت. این شکل در نهایت امر به شاهی میراثی مبدل گردیده و شکلی از اشکال حکومت غلبه و استبداد را بخود گرفت که قبلاً حکم آنرا بیان نمودیم.

احیاناً کاندید نادرست از تعیین نادرست اهل حل و عقد ناشی می گردد. به گونه ای که این هیئت از حاشیه نشینان پادشاه انتخاب می گردد و آنها در امر کاندید خلافت جانبداری می نمایند. این خطایی است که در تنفیذ صورت می گیرد و باید ضمانت هایی وجود داشته باشد که حق امت را در تعیین اهل حل و عقد حفاظت نماید.

#### 4- رای چهارم، انتخاب مستقیم از سوی امت:

و همین طریق یگانه راه درست ثبوت خلافت بحساب می آید. علماء این نظریه را با این تعریف که (امامت یک عقد و پیمان است)<sup>1</sup> شکل قانونی بخشیده اند. یعنی عقدی است که بین امت و امام منعقد می گردد و در آن رضایت هر دو طرف شرط می باشد. این نظر و رأی با مبادی اسلامی کاملاً موافق می باشد و قاعده ( شوری منهج حیات و نظام حکم است ) کاملاً بر آن منطبق می آید. قاعده ای که نصوص شرعی و عملکرد صحابه آنرا ثابت نموده است.

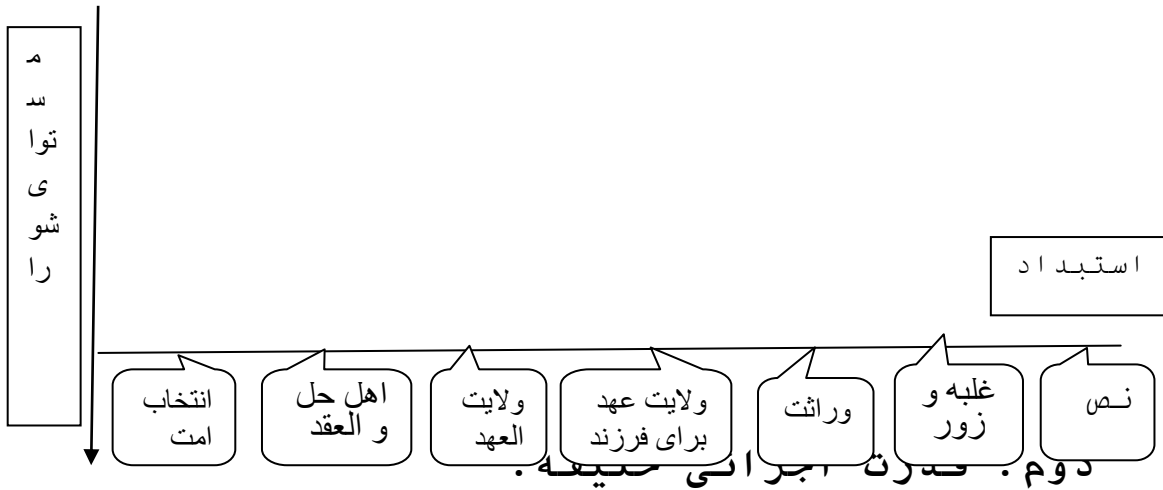
### اول : انتخاب خلیفه از سوی امت صورت

#### میگیرد یا از سوی اهل حل و عقد:

اینکه اهل حل و عقد کاندید خلیفه را بعهده دارد، مورد اتفاق می باشد. ولی آیا اهل حل و عقد خلیفه را تعیین و با وی بیعت می کند و امت باید این اختیار را بپذیرند؟ و این در حالیکه اهل حل و عقد از سوی امت از میان اهل علم و عدالت انتخاب می گردند؟

1(الملل والنحل) عبدالکریم الشهرستانی ج 2 ص 103 (لمع الأدلة فی قواعد عقاید اهل السنة و الجماعة) از امام الجوینی ص 114-115

و یا اینکه وظیفه اهل حل و عقد (نمایندگان امت) فقط کاندید منصب خلافت است. و خلافت وی زمانی منعقد می‌گردد که از سوی جمهور ملت بیعت صورت گیرد که بنام (همه پرسی) و یا (رای دهی عمومی) می‌نامیم<sup>۱</sup> در این مسأله نصی وجود نداشته و قابل اجتهاد می‌باشد و انتخاب بهترین شکل برای تعیین و شکل دهی دولت به اهل شورا مربوط است و درین دو طریقه ضمانت های بزرگی برای جلوگیری از استبداد وجود دارد.



مستشرق ایتالیایی (جویدی) می‌گوید: « خلیفه در اسلام سید و سردار مطلق العنان است» و مارچلیوت در کتاب (المحمدیه) می‌گوید: (رعایای مسلمانان هیچ نوع حقوقی در برابر رئیس خود ندارند) و (ماکدونالد) تأکید می‌کند که (ناممکن است که امام مسلمانان حاکم قانونی و مطابق دستور باشد. صورتی که نزد ما معروف است).<sup>۲</sup> این وهم و گمانی که اکثر غربیان با آن گرفتارند، شاید ناشی از عملکردهای نادرستی باشد که بعد از خلافت راشده از سوی یکتعداد امراء صورت گرفت و علماء و مؤرخین مسلمان آنرا ثبت تاریخ نموده و در برابر آن سکوت اختیار کردند، بدون اینکه موقف شریعت را در مورد آن بیان کنند. غربیان برین واقعیت ها و استبداد پادشاهان در حق مسلمین انگشت نقد گذاشته و آنرا بحیث نمونه از حکومت‌داری در اسلام تقدیم می‌کنند.

و حقد و کینه ای که این مستشرقین و دست پروردگان شان نسبت به اسلام دارند،

1- (الدولة و السیادة فی الفقه الإسلامی) فتحی عبدالکریم ص 252  
2- مرجع سابق ص 261

محرک اصلی این سخنان بحساب می آید.<sup>۱</sup>

### حقایق غیر قابل انکار:

1- خلیفه مردی است که از سوی امت انتخاب می گردد تا اداره سلطهٔ تنفیذی را بعهدہ بگیرد. فرزندان امت اسلامی حتی خلیفه در حقوق و واجبات با هم مساوی بوده و در برابر قانون یکسان اند.

2- خلیفه از هیچ نوع صفت تقدیس برخوردار نبوده و هیچ نوع سلطهٔ دینی ندارد. درینجا بر هیچ یک از مسلمین فضیلت ندارد. فضیلتی که دارد در تقوا و علمیت و اجتهاد شرعی است که به او این اهلیت را می بخشد که به منصب خلافت رسیده و حکم نماید. عمل کردن به رأی و نظر اجتهادی وی فرض و الزامی نیست، بلکه ضمن آراء و نظریات دیگر به مجلس شورا عرضه می گردد.

3- خلیفه مقید به مراعات شریعت و حفظ مصلحت امتی است که وی را برگزیده است، در غیر آن از سوی امت عزل می گردد.

4- خلیفه حقوقی دارد که با شروط شرعی (طاعت از شریعت و رضایت امت) مستحق آن می گردد. در رأس این حقوق مشوره دادن، نصیحت، اطاعت، احترام، توقیر، کمک و پشتیبانی قرار دارد.

جایگاه حاکم همانست که عمر بن الخطاب رضی الله عنه تعیین نموده است ایشان زمانی که ابو موسی اشعری را بحیث والی کوفه می فرستاد برایش گفت «ای ابو موسی تو یکی از جملهٔ مردم می باشی، ولی الله متعال بار ترا ثقیل تر از دیگران ساخته است. ای ابو موسی بدانکه کسی که امارت مسلمانان را بعهدہ می گیرد، همان وجایی به دوشش قرار می گیرد که بادار بالای غلام خود دارد.»<sup>۲</sup>

### سلطهٔ خلیفه:

سلطهٔ خلیفه را فقهاء «ولایت عامه» نامیده اند که در مقابل آن «ولایت خاصه» قرار دارد و آن عبارت از ولایت قضات، ولایت حکام هر اقلیم و ولایت وزراء می باشد. دایرهٔ این ولایت عامهٔ اجزای سرزمین اسلام و همهٔ باشندگان دولت اسلامی اعم از مسلمین و غیر مسلمین را شامل می گردد. غیر مسلمانان در معاملات خود به شریعت

1- (اصول الحکم) علی عبد الرزاق و (معرکه الإسلام و اصول الحکم) محمد عمارة

2- (الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة) ابن القیم الجوزیة ص 15-16

اسلامی بحيث قانون دولت پابند بوده و در احوال شخصی خود تابع شریعتی خواهند بود که به اختیار خود انتخاب می نمایند.<sup>1</sup>

### اختصاصات سلطه اجرائی:

فقهای پیشین این اختصاصات را بر شمرده و حتی در دقایق آن سخن گفته اند. ولی بعضی ها آنرا در چند کلمه جامع خلاصه نموده اند که محور اختصاصات شریعت را تشکیل میدهد. چنانچه ماوردی می گوید: «امور را شخصاً تحت نظر قرار میدهد و از احوال امت خود را با خبر می سازد تا امت را به صورت درست رهبری نموده و از کشور پاسداری نماید»<sup>2</sup>

### سلطهء مقید:

این همان خلیفه است که مستشرقین در مورد آنها می گفتند که هیچ سلطه‌ای مافوق شان وجود ندارد و آنها سید و سردار مطلق اند. اما وقتی به واقعیت‌ها برمی گردیم با تعجب می بینیم که قیود و ضوابط خیلی دقیقی در برابر آنها قرار دارد. که مهمترین آن عبارت است از:

- 1- نص روح و مقاصد شریعت یگانه مقیاسی است که عملکردها و سلطه خلیفه تحت آن سنجیده می شود. و اگر ازین مقیاسها مخالفت کرد. از منصبش عزل می گردد.
- 2- امت اسلامی مقیاس دوم است و خلیفه باید از اتفاق و اراده امت فرانرود. زیرا او نائب امت بوده مشروعیت و صلاحیت خود را از اراده امت بدست می آورد. امت می تواند که دایره این صلاحیت ها را وسعت بخشد و یا حسب مقتضای مصالح امت، آنرا تنگ سازد تا حسن قیام به اوامر الله متعال و تحقیق امت را تضمین نماید.

### قاعده چهارم: شورا یگانه وسیله امت برای تعاون متبادل:

شورا یگانه وسیله ایست که امت می تواند با حاکم تعاون داشته و ازین طریق نصیحت‌هایی را به حاکم برساند و اعمال وی را تحت مراقبت و محاسبه قرار دهد. ( یعنی شورا نظام حکم است)

نظریه سیادت که علمای غرب ارائه میدارد، مفهوم مقید بودن سلطه را نمی پذیرد و هیچ شناختی با آن ندارد. زیرا سلطه درین طرز تفکر مطلق بوده و هیچ قیودی بر آن وارد نمی گردد. و نتیجتاً مفکوره تضمینات و قیود را نمی پذیرد. چنانچه «روسو»

1- (الدولة و السیادة فی الفقه الإسلامی) فتحی عبدالکریم ص 263

2- (الأحكام السلطانية و الولايات الدینیة) الماوردی 15-16

می‌گوید: «سلطه صاحب و مالک سیادت بوده و نیازی به تضمینها برای رعیت خود ندارد» چه این سلطه بدست کلیسا باشد، و یا پادشاه در اختیار داشته باشد و یا مردم در دیموکراسی جدید در دست داشته باشند.

اما دیدگاه اسلامی مقید ساختن سلطه را مورد تأکید قرار داده و معتقد است که موجودیت قانون اساسی و ثبت اشکال قیودات در آن کافی نیست، بلکه باید تضمین‌هایی وجود داشته باشد که احترام این قیود اعمال آنرا حتمی بگرداند.

این تضمینات در نظریه شورا طی دو ماده خلاصه می‌شود:

1- رجوع کردن حکام به مردم.

2- نظارت امت بر عملکردهای حکام.

### تضمین اول: شورا و مراجعه حکام بسوی امت:

شورا یگانه وسیله جلوگیری استبداد حکام و احتکار قانونگذاری و قرار گرفتن آن در دست یکعده افراد محدود می‌باشد. دایر نمودن شورا واجب و نتایج آن بالای حاکم و محکوم ملزم است. لذا شورا بعد از انتخاب حاکم به پایان نمی‌رسد، بلکه در مجال خود باقی مانده و وظیفه رهنمایی مراقبت و محاسبه را بدوش می‌گیرد.

اما آیا اسلام نظام محدودی برای شورا تعیین نموده است؟

و آیا چوکات شورا و موضوعات آنرا مشخص نموده است؟

آیا اهل شورا و چگونگی اظهار نظر و حدود اکثریت را در آن تعیین نموده است؟

جواب همه این سوال‌ها منفی است. یعنی اسلام درین موارد نظام مشخصی تعیین نکرده و رسول الله صلی الله علیه وسلم شیوه خاصی برای آن وضع نکرده است.

### حکم فیصله های شورا:

بعضی‌ها به این نظراند که نتیجه ای که از شورا بدست می‌آید، بصورت مطلق بالای حاکم الزامی نمی‌باشد. بلکه نتایجی که از مجلس شورای تصمیم‌گیری بدست می‌آید، الزامی است و اگر مجلس استشاری باشد الزامی نیست. نقدی که برین نظریه وارد می‌گردد اینست که این رأی برای ما بیان نمی‌کند که در کدام حالات خلیفه به رأی و نظریه مردم التزام داشته باشد و در کدام حالات التزام وی ضروری پنداشته نمی‌شود. بلکه این مسأله را بدون قاعده گذاشته و به حاکم این فرصت را میدهد که مطابق خواسته های خود حکم نماید. و بالاخره مسأله دوباره به نظر اول یعنی عدم ملزم بودن

نتایج شورا بر می‌گردد. ولی یگانه اهمیت این نظریه درین است که؛ این زمینه را مساعد می‌سازد که در قانون اساسی بعضی صلاحیات جابجا گردد و حاکم بدون مراجعه به مجلس شورا ازین صلاحیت‌ها استفاده نماید. این صلاحیت‌ها باید بعد از مدت زمان مشخص مورد بازنگری قرار گیرد.

بعضی فقهاء به این نظرند که اهل انتخاب و اهل شورا، دو هیئت جداگانه می‌باشد. اهل انتخاب فقط یک وظیفه دارند و آن انتخاب امام است. زیرا آنها سلطهٔ خالص مردمی می‌باشند.<sup>1</sup>

و اما اهل شورا جزء سلطهٔ اجرایی بوده و از سوی امام انتخاب می‌گردد. اینها غیر از مجلس قانون‌گذارند که مجتهد بودن شرط اساسی عضویت در آن بشمار می‌رود. مگر این تقسیمات متعدد ساحه را برای سلطهٔ حاکم وسیعتر می‌سازد و این زمینه را مساعد می‌گرداند که امیال و خواسته‌های شخصی نقش بیشتری را در تعامل با مجلس شورا بازی نماید. به نظر ما بهتر آنست که در مجلس شورا هر دو هیئت حضور داشته و از سوی امت تعیین گردد. به گونه‌ای که بحیث نمایندگان امت، سلطهٔ عامهٔ دولت اسلامی را تمثیل نموده و انتخاب، قانون‌گذاری و شورا وظایف اصلی آنها باشد. اما چگونگی اظهار رأی در صدر اسلام شکل مؤسسی و نهادینه شده را نداشت. بلکه شکل و کیفیت آنرا به مسلمین واگذار نموده بود امروز یکتعداد کثیر فقهاء مسأله حزیت در اظهار رأی را مردود میدانند و معتقد اند که فرد باید در محور حق قرار گیرد در هر جایی که باشد. همچنان اکثریت فقهاء عمل نمودن به رأی اکثریت را لازمی می‌دانند.

### تضمین دوم: نظارت بر حکام و محاسبه آنها:

امت به صورت دایمی بر تقنینی یعنی اهل حل و عقد و خلیفه با سلطهٔ اجرایی مراقبت و نظارت می‌داشته باشد با این دو مرجع قدرت را در حدود قانون نگهدارد.

حق نظارت و رقابت امت در قرآن کریم کفالت شده است چنانچه می‌فرماید:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

[آل عمران: 104]

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر دعوت نمایند، و به کار

1- (النظام الدستوري في الإسلام مقارناً بالنظم العصرية) مصطفى كمال  
وصفي ص 113-115

شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند و اینانند که یقیناً رستگارانند  
رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید:

مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ  
الْإِيمَانِ (صحیح مسلم - عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه)

هرکسی از شما که منکری را دید باید آنرا با دست خود تغییر دهد و اگر نمی توانست با زبان خود تغییر دهد و اگر نمیتوانست باید در قلب خود از آن نفرت داشته و نیت تغییر آنرا داشته باشد. و این ضعیف ترین ایمان است.

عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ أَنَّهُ قَالَ أَيْهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تَقْرَءُونَ هَذِهِ الْآيَةَ { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ } وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ (سنن الترمذی)

از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت است که فرمود: ای مردم شما این آیت را میخوانید که { ای اهل ایمان! مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافتید، گمراهی کسی که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند } ولی من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که فرمودند: زمانی که مردم ظالم را دیدند ولی مانع ظلم او نشدند، زود است که الله متعال همه شانرا به عذابی از جانب خود گرفتار نماید.

امت اسلامی در عهد صحابه و عصر های بعدی اتفاق دارند که یکی از حقوق اساسی امت، رقابت و نظارت بر عملکرد های حکام است، این قضیه از خطبه هایی که خلفای راشدین در اولین روز عهده دار شدن خلافت ایراد کرده اند، بوضاحت معلوم می شود. همچنان موافقی که علماء در برابر خلفای بعدی اتخاذ نموده این قضیه را به بخوبی ثابت می سازد.

البته امت در اثنای ادای این حق خود قیود و شرایطی را در نظر داشته باشد. از جمله اینکه؛ عمل او باعث ایجاد فتنه نشود، از وسایلی چون تجسس و شایعه پراگنی استفاده نکند آداب امر بالمعروف و نهی عن المنکر را در نظر داشته باشد. بخصوص با امام و رئیس که از مقام ادبی خاصی بر خوردار بوده و باید مورد احترام قرار گیرد. و افکار وی در امور اجتهادی و مورد اختلاف نباشد<sup>1</sup>

### وسایل تنظیم نظارت:

اسلام مانند سایر امور عادی زندگی، وسایل و میکانیزم نظارت را نیز بدون تعین به

1- (من فقه الدولة فی الإسلام) دكتور يوسف القرضاوى ص 120



امت سپرده است. بنابراین ملتها در هر زمان و مکان وسایل و میکانیزم مناسب را طرح و بکار می‌گیرند. و یکی از پیشنهاد های خیلی مناسب و جالب اینست که نظارت و مراقبت متبادل بین سلطهٔ تقنینی و سلطهٔ اجرایی وجود داشته باشد. به گونه‌ای که سلطهٔ تقنینی حاکم را در امر اجرای دقیق قانون و نیل به اهداف تعیین شده، تحت نظارت قرار دهد و سلطهٔ تنفیذی حق اعتراض بر قوانینی را داشته باشد که از سوی سلطهٔ تقنینی صادر گردیده و بر خلاف شریعت و مصالح امت باشد. علاوه‌تاً با مؤسسه علوم شرعی (مساجد) کاملاً آزاد گذاشته شود.

### قضاء در مسایل مورد اختلاف فیصله می‌کند:

راه‌حل پیشنهادی برای حل و فصل قضایا، ایجاد ارگان قضائی مستقل می‌باشد که در صورت نزاع روی موضوعات اساسی آنرا به قانون اساسی امت «قرآن و سنت» راجع گرداند.

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ [النساء : 59]

پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید

این محکمه باید حق داشته باشد که فیصله های صادره از سلطهٔ تقنینی و تصامیم سلطهٔ اجرائی را در صورتی که مخالفت صریح با قانون اساسی امت داشته باشد، باطل اعلان نماید.

### وسایلی کمکی این ارگان:

این ارگان باید شناخت کامل از سلطهٔ تشریحی قضائی داشته و به هیچ یکی از آنها وابسته نباشد. یعنی از استقلال تام برخوردار باشد.

اعضای آن از اهل اجتهاد و یا اقلأ از علمای برجسته عصر انتخاب شوند و در صورت بروز اشکال و تعقید مسایل، به فقهای دیگری برای اخذ مشوره و نظریه مراجعه نماید. و بی طرفی و استقلالیت آنها تا آخرین سرحد ممکن تضمین گردد.<sup>۱</sup>

### موقف امت در برابر حاکم فاقد مشروعیت:

فقدان مشروعیت در صورتی پیش می‌آید که از سوی یکی از سلطه های تقنینی و یا اجرائی قوانین و یا فیصله های خلاف شریعت و متصادم با روح شرع اسلامی صادر

1- (الدولة و السيادة في الفقه الإسلامي) فتحي عبدالكريم ص 385-386

گردد. درین صورت محکمه پیشنهادی دخالت نموده و مشکل را بین سلطه تشریحی و تنفیذی حل می نماید. زیرا هیچ کسی حق ندارد که حکومت را مجبور به اجرای قانونی سازد که از سوی محکمه باطل اعلان شده است.

اما اگر حکومت از اجرای فیصله های محکمه امتناع می کند و مشروعیت خود را از دست می دهد، در برابر آن چه موقفی باید اتخاذ گردد؟

از خلال مطالعه و بررسی موقفی که علما در برابر حکام داشته اند، گفته می توانیم که مجلس شورا میتواند مواقف ذیل را در برابر حاکم فاقد مشروعیت اتخاذ نماید:

1- خودداری از اطاعت: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ (صحيح البخاري)

از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: بر هر انسان مسلمان اطاعت کردن از مسئولین امور در مواردی که دوست دارد و یا ندارد، واجب است. مگر اینکه به معصیتی امر شود. در آنصورت سماع و طاعت جایز نیست.

2- عدم تعاون: وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ [المائدة: 2]

و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیارهم نشوید و تاریخ اسلامی مواقف متعددی از علماء را به یاد دارد که از هرگونه تعاون با حکام ظالم خودداری نموده اند.

3- عزل حاکم: کتب فقه سیاسی این قضیه را به گونه ای درج نموده اند که از خلال آن اتفاق همه علماء به نظر می رسد بر اینکه؛ «امت حق دارد که بنا بر اسباب شرعی امام را خلع و عزل نمایند» اسباب آن هر چه باشد، ولی مخالفت صریح با شریعت اسلامی و بدون تأویل و ضرورت باید در مقدمه آن قرار داشته باشد. عزل امام باید بعد از مناقشه علماء با وی و موازنه بین مصلحت و مفسده ای که از عزل امام ناشی می گردد صورت گیرد.

محدود کردن مدت حاکم و عدم تکرار آن بهترین وسیله نجات یافتن از حاکم ظالم است که به صورت صلح آمیز انجام می یابد و در شریعت اسلامی هیچ مانعی در برابر آن قرار ندارد.<sup>1</sup>

## قاعده پنجم: عدالت هدف اساسی نظام اسلامی:

در نظام اسلامی تحکیم عدالت از اساسی‌ترین اهداف و محکم‌ترین تضمین رعایت آزادی، مساوات جلوگیری از استبداد حاکم است. اقامه عدل از مقدس‌ترین وجایب حاکم می‌باشد. چنانچه امام فخر رازی می‌گوید: «علمای اسلام اتفاق دارند که بر حاکم واجب است تا بر اساس عدالت حکم نماید»<sup>۱</sup>

اگر بخواهیم شواهد و نمونه‌های عدالت در عصر پیامبرگرمی اسلام و یا عصر خلفای راشدین را حساب کنیم، خود را در برابر امتی خواهیم یافت که عدالت را اساس زندگی خود قرار داده بودند و برای ما واضح خواهد شد که «عدالت پایه و ستون اساسی جامعه اسلامی بوده و اسلام عملاً در جامعه وجود نخواهد داشت که در آن ظلم سیادت داشته و عدل را نداشتند»<sup>۲</sup>

«رئیس دولت اگر شجاعت نداشته باشد، قهرمانان دلیری از فرزندان اسلام در کنار وی قرار گرفته و این کمبود او را تکمیل می‌کنند، اگر در علمیت نقصان داشته باشد، علمای امت با وی همکاری نموده و کمبود علمی او را بر طرف می‌سازند. ولی اگر به فقدان عدل گرفتار بود و ظلم و جور را پیشه ساخت، هیچ کسی و هیچ چیزی او را معاونت کرده نمی‌تواند»<sup>۳</sup>

به همین خاطر است که علماء واجبات امام را در کلمه «عدل» جمع نموده‌اند و آنرا هدف نهایی حکومت اسلامی دانسته‌اند زیرا الله متعال آنرا بحیث هدف نهایی معرفی کرده و می‌فرماید:

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ [النساء: 58]

چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید

ابن خلدون در کتاب معروفش «المقدمه» فصلی را تحت این عنوان نوشته است که «ظلم نشانه آغاز ویرانی کشور است» علامه ماوردی با تأکید برین نکته می‌گوید: «از قواعد اساسی که سبب اصلاح زندگی دنیا می‌گردد و امور آنرا منظم می‌سازد، عدل شامل است که همگان را بسوی الفت فرا میخواند»

1- (مفاتیح الغیب- التفسیر الکبیر) الفخر الرازی ج 1 ص 141

2- (النظام السیاسی فی الإسلام) محمد عبدالقادر ص 75

3- (موسوعة النظم و الحضارة الإسلامية- تاریخ التشريع و النظم القضائیه) احمد شلبی ج 7 ص 220

### عدل یا مساوات:

معنای لغوی عدل عبارت از مساوی قرار دادن در معاملات است. پس دعوت به سوی عدل به معنای فراخوانی به سوی مساوات در برابر قانون است. چنانچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: « ضعیف شما نزد قوی است و باید حق او را بدستش بدهم و قوی شما نزد ضعیف است تا آنکه حق دیگران را از وی باز ستانم» و زمانی که عمر رضی الله عنه ابو موسی اشعری را بحیث حاکم فرستاد، او را چنین توصیه نمود: « مساوات را بین مردم مراعات کن. در نظر کردن بسوی شان، نشستن آنها و توجه کردن به آنها عدالت نما تا مبدا قوی از تو طمع بی عدالتی کند و ضعیف از عدالت تو مأیوس شود»<sup>۱</sup>

این سخنان ترجمه حقیقی این حدیث است که می فرماید:

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومِيَّةِ الَّتِي سَرَقَتْ فَقَالُوا وَمَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا وَمَنْ يَجْتَرِي عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مَنْ حُدِّدَ اللَّهُ ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَإِيمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا (صحيح البخاري)

از عایشه رضی الله عنها روایت است که قضیه زنی از بنی مخزوم که سرقت کرده بود، قریش را به تشویش انداخت و گفتند: کسی باید نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته و درین مورد با ایشان صحبت و شفاعت کند. گفتند: کس دیگری این جرئت را نخواهد کرد، مگر اسامه بن زید که محبوب رسول الله صلی الله علیه و سلم می باشد. اسامه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته و درین مورد با وی صحبت نمود. رسول الله صلی الله علیه و سلم به خشم آمده و به اسامه گفت: آیا بخاطر ترک حدی از حدود الله متعال با من صحبت و سفارش می کنی؟

بعد از در بین مردم به خطبه ایستاده و فرمود: عامل هلاکت و نابودی امتهای قبل از شما این بود که اگر کسی از خاندان بزرگ و نامور دزدی می کرد او را رها می کردند و اگر انسان ضعیف و فقیر دزدی می کرد حد را بر وی جاری می کردند. پس سوگند به الله که اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع خواهم کرد. پس اینکه دختر پیامبر است و یا دختر رئیس و حاکم است، او را از مجازات نجات داده نمی تواند.

بنابراین مساوات را میتوان چنین ترجمه نمود که؛ انسانها در برابر قانون و قضاء و در عهده دار شدن وظایف عامه و مکلفیت های مالی مساوی اند.<sup>1</sup> اما مساوات طبیعی و کلی (چنانچه کمونیزم مدعی است) از توان هیچ کسی پوره نیست. بلکه اینگونه مساوات مخالف نوامیس و سنن الهی در آفرینش مردم به درجات متفاوت می باشد. و به این ترتیب عدل و مساوات در جامعه به این کلمات ترجمه می شود که هیچ فضیلتی عربی بر عجمی و سفید بر سیاه ندارد مگر به تقوا و پرهیز گاری.

### آزادی:

آزادی در جامعه مبتنی بر عدل و مساوات، کاملاً تضمین شده است. و فقط یک قید در برابر آن قرار دارد و آن اینکه از دایره مشروعیت علیا (شریعت اسلامی) خارج نگردد و اما در غیر آن هر نوع آزادی برای انسانها کفالت شده است مانند آزادی ایمان، فکر، تعبیر، نشاط اقتصادی...

### احترام به اراده ملت:

پس اینکه گفتم که؛ رأی امام و نائب او مرجح و قابل عمل است، به این معنا نیست که امت اراده خود را کاملاً از دست داده و دست بسته در برابر حکام بیاستند. بلکه مسأله در شورای اهل علم و مجلس نظر خواهی از متخصص مطرح گردیده و بهترین رأی انتخاب و عملی می گردد. درین مورد امام شهید در رساله «نظام حکم» می گوید: «امت اسلامی حق دارد که حاکم را به صورت خیلی دقیق تحت مراقبت قرار داده و مشوره های نیک برایش بدهد. و بر حاکم واجب است که با امت مشوره نموده و به اراده آنها احترام بگذارد و صالح ترین رای و نظر را از میان آرای آنها انتخاب و مطابق آن عمل نماید. الله متعال اولیای امور را به مشورت امر نموده و می فرماید:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ [آل عمران : 159]

و در کار[ها] با آنان مشورت کن

و مؤمنان را مورد ستایش قرار داده و می گوید:

وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ [الشورى : 38]

و کارشان در میانشان مشورت است

سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سنت خلفای راشدین که بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم روی کار آمدند، صراحتاً این امر را نشان میدهد که چون مسأله ای پیش

1- (الدولة و السيادة فى الفقه الإسلامى) فتوى عبدالکریم ص 338-342

می آمد، اهل شورا را جمع نموده و با ایشان به مشوره می نشست و بهترین رأی را انتخاب و عملی می کردند. و حتی خلفای راشدین مردم را ترغیب می نمودند. چنانچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گفت: اگر مرا بر حق یافتید کمکم کنید و اگر مرا بر باطلی مشاهده کردید مانع شوید و مرا براه راست بیاورید)

و عمر رضی الله عنه می فرمود: « کسیکه در رفتار من انحراف و کجی را مشاهده کند، حتماً باید مرا راست بسازد»

### الزامی بودن و عدم الزامی بودن شورا:

این سخنان امام حسن البناء دال برین است که شورا میکانیزم اساسی حکم و وسیله ایست که در دسترس حاکم قرار دارد تا بهترین رأی را در موارد مختلف بدست آورد. در اصل پنجم و در سخنانی که اینجا در مورد احترام به اراده امت از امام حسن البناء نقل کردیم، اشارتی مبنی برین وجود ندارد که شورا ملزم نبوده و تنها وظیفه نشاندهی رأی و نظر بهتر را دارا می باشد. و این مبدأ را بحیث یکی از مبادی جماعت قرار دهد. در غیر آن حتماً در یکی از رسایل خود این نکته را به صورت واضح بیان می نمود.

بنده از بحث و تحقیقی که درین زمینه انجام داده ام، در سخنان استاد چیزی نیافته ام که درین مورد به صورت قطعی حکم نماید.

اما استاذ دکتور قرضاوی به این نظرند که صیاحت و ساخت اصل پنجم به گونه طرح ریزی شده است که نشان میدهد از دیدگاه امام شورا حیثیت مشاور را داشته و فیصله های غیر ملزم می باشد. و زمانیکه ایشان این نکته را مورد مناقشه قرار میداد، استدلال شان این بود که: رأی امام مبنی بر عدم الزامی بودن شورا ازینجا معلوم می شود که ایشان بعضی قیود را بر این اصل خیلی مهم اضافه نکرده اند.<sup>1</sup>

بعد از آن دلایل رای و نظری را که خود شان ترجیح داده و شرعاً خود را به آن ملزم میدانند، چنین ذکر می نماید « رأی اهل حل و عقد برای امام ملزم است و اگر امام با آنها مشوره نماید و اهل حل و عقد با هم اختلاف داشته باشد، پس رای اکثریت اعتبار دارد.»<sup>2</sup>

درینجا بحیث یک شاگرد از استاد می پرسم که: آیا رأی دیگری که شورا را غیر ملزم میدانند، کاملاً مردود است؟ آیا علی الاقل آنرا مرجوح خوانده میتوانیم؟

گمان می کنم که نزد طرفداران این نظر نیز دلایل زیادی وجود دارد که غیر ملزم

1- (السیاسة الشرعية فی ضوء نصوص الشريعة و مقاصدها) ص 114

2- (مرجع سابق ص 114)

بودن شورا را نشان می‌دهد و عمل کردن به آنرا در اثنای ضرورت جایز می‌گرداند.<sup>1</sup> و  
 احیاناً شورای غیر الزامی وسیله‌ای می‌باشد که امام را در انتخاب نظر خاصی معاونت  
 نماید و در مسایل غیر منصوصی رهنمایی‌هایی ارائه نماید.

اما حسن البنا این مسئله را با گذاشتن این قید فیصله نموده است که؛ (بشرط اینکه با  
 قاعده شرعی در تضاد نباشد)

استاذ یوسف القرضاوی از این قید راه جلوگیری از استبداد حکام را استنباط کرده  
 اند و می‌فرماید:

«یکی از قواعد شرعی اینست که «مسلمانان پابند شرطهای خود هستند» و می‌گوید  
 «با در نظر داشت این قاعده هر ملت می‌توانند که اولیای امور خود را ملزم به شورا  
 بگردانند، گرچه به الزامی بودن شورا قایل نباشند. آنها میتوانند این شرط را در اثنای  
 بیعت بر امام بگذارند که باید به شورا و نتایج آن التزام داشته و رأی اکثریت را بپذیرد.  
 و به این صورت اختلاف درین مسئله برطرف می‌گردد»

اما این سخن نیاز به شرح بیشتر دارد، گرچه استاذ آنرا به تفصیل در کتابهایش شرح  
 داده است، اما باز هم باید تفصیلات بیشتری در مورد معنای شورا، معنای اغلیت، حدود  
 اغلیت، چگونگی اختیار آن و تطبیق این مفاهیم بر واقعیت، ارائه گردد.

استاذ ابو فارس رأی امام را در مورد الزامی بودن شورا از زبان استاذ عباس سیسی  
 چنین نقل می‌کند: «در شورای اسلامی اکثریت و اقلیت وجود ندارد، بلکه امام آرای  
 اهل حل و عقد را اخذ نموده و با کمال امانت داری آنرا بررسی نموده و از میان آنها  
 نظری را برگزیده مطابق احکام شرعی تطبیق می‌کند، بعد از آن او مسؤل نتایج سیاست  
 خود می‌باشد.»<sup>2</sup>

علی الرغم اینکه رأی امام در مورد الزامی بودن و عدم الزامی بودن آن واضح نیست،  
 ولی جماعت اخوان المسلمین طرز العمل خود را بر اساس الزامی بودن شورا بناء کرده و

1- و زمانیکه از استاذ قرضاوی در مورد موقعیت شورا در داخل جماعت  
 سؤال کردند که آیا شورا ملزم است و یا غیر ملزم؟ ایشان در جواب  
 آنها به صورت واضح فرمودند: آنچه من می‌دانم اینست که شورا در هر  
 جماعتی ملزم است. این سخن در سلسله درسهای ثبت نواری شده است که  
 استاذ قرضاوی در مور اصول عشرین ارائه نموده اند. و شناختی که  
 استاذ درینجا از آن سخن می‌گوید، معرفت و شناخت شنیدن و نقل خبر  
 نیست، بلکه ایشان بحیث جندی، قائد و رهبر فکری در داخل جماعت و  
 خارج آن سخن می‌گویند.

2- (حسن البنا، مواقف فی الدعوة والتربية)، عباس السیسی، ص 156، دار  
 الدعوة، الإسکندریة، مصر.

بارها اعلان نموده و در نشرات خود تذکر داده است و فقها و مفکرین جماعت در مورد آن نوشته اند.

چنانچه استاذ جمعه امین در کتابش (منهج الامام البنا، الثوابت والمتغیرات) ضمن ثوابت دهگانه دعوت می نویسد:

« هفتم شورای ملزم اختلافات را قطع می کند »

تحت این اصل ثابت می گوید:

« امام شهید رحمه الله در اول حیات خود به عدم الزامی بودن شورا قایل بوده و به شدت از آن دفاع می کرد، ولی در ایام اخیر حیات شان به الزامی بودن شورا نظر دادند. و برای ما قانونی را در جماعت به میراث گذاشتند که کمیسیون مؤقری تحت ریاست خود ایشان آنرا طرح ریزی نموده و بحیث مشروع نظام تقدیم و در سال (1948 م) یعنی یکسان قبل از شهادت ایشان تصویب گردید. در این قانون تصریح شده است که رأی اکثریت قابل التزام بوده و باید مطابق آن عمل گردد و اگر تعداد آراء در هر دو جانب مساوی باشد، رأی رئیس جماعت یک جانب را ترجیح می دهد.

استاذ جمعه امین می گوید: « امام مودودی رحمه الله نیز موقف شبیه موقف امام حسن البناء را اختیار نموده شورا را غیر الزامی می دانستند. اما بعد از تجربه طولانی که از خلال رهبری جماعت اسلامی برایش حاصل گردید، از نظر خود عدول کرده و مبداء الزامی بودن شورا را پذیرفت. زیرا مشاهده نموده که در غیر این صورت شورا ارزش و مفهوم خود را از دست می دهد.<sup>1</sup> در بین علمای اخوان تعداد زیادی اند که به الزامی بودن شورا معتقد اند امثال شیخ سعید حوی، دکتور عبدالکریم زیدان،<sup>2</sup> استاد محمد غزالی<sup>3</sup> دکتور یوسف القرضاوی<sup>4</sup> دکتور مصطفی السباعی، دکتور عبدالقادر عوده و...

1- (منهج الإمام البنا - الثوابت والمتغیرات)، جمعة أمین، ص 109-111، دار التوزیع والنشر الإسلامية، القاهرة، 1999م بنفس النص انظر: (الحركة الإسلامية - رؤية مستقبلية)، عبدالله النفیسی، ص 276، 277، مجموعة مشارکین، تحریر عبدالله النفیسی، طبعة المؤلف، الكويت 1989م.  
2- راجع قول عبدالکریم زیدان بأنها معلمة في كتاب (أصول الدعوة)، عبدالکریم زیدان، ص 211، 212، مؤسسة الرسالة، بيروت، ط 1987م. ثم رأيه بأنها ملزمة في كتاب (الفرد والدولة في الشريعة الإسلامية)، ج 5 ص 47، الاتحاد الإسلامي للمنظمات الطلابية، كندا، 1975م.  
3- يراجع نصوص كلام الشيخ محمد الغزالي، (فقه الدعوة ومشكلة الدعوة)، (حوار)، مجلة الأمة، رئاسة المحكمة الشرعية والشؤون الدينية، قطر، العدد 43، السنة الرابعة، رجب 1404هـ - 1984م.  
4- (من فقه الدولة في الإسلام)، يوسف القرضاوی، ص 142 - السياسة الشرعية في ضوء نصوص الشريعة الإسلامية ومقاصدها، ص 116، 117، مكتبة وهبة، القاهرة، 1998م.



درینجا این سؤال باقی می‌ماند که آیا امام و نائبی را که امام حسن البنا درین اصل تذکر داده اند، مقصد شان مرشد و رهبر جماعت های اسلامی است که در ساحة دعوت اسلامی فعالیت دارند و معاونین او و امرای بخشهای مختلف این جماعت ها همان حیثیت نائب امام را دارا می باشند؟

آیا رأی و حکم این رؤسا و نواب آنها همان حکمی را بر افراد دارد که رای و نظر امام و نائب او در مستوای امت دارا می باشد؟

البته هر انسان از اصطلاحات و صیغه های شرعی فقه آگاهی دارد، می‌داند که مقصد امام شهید از امام و نائب او درین اصل عبارت از امام شرعی مسلمین است که به رضایت اکثریت مسلمانها بحیث زعیم تعیین گردیده و پایه های اساسی امامت را در اختیار داشته باشد که در رأس آن دولت اسلامی قرار دارد. این امامی است که حق شورا و طاعت را در امور غیر معصیت دارا می باشد. و نائب او نیز از همین حقوق و صلاحیت ها برخوردار است.

ولی این سؤال همچنان باقی می‌ماند که حدود رکن اطاعت<sup>1</sup> که یکی از ارکان بیعت در داخل جماعت است، تا چه حد باقی می‌ماند؟  
این سؤال را بعضی ها از داخل صنف مطرح نموده اند.

### حدود اطاعت از امام و از نائب او در جماعت:

تا زمانی که الله متعال این توفیق را عطاء نماید که شرحی در مورد ارکان بیعت بنویسم، این نکته را در اینجا قابل شرح میدانم!  
مصطلحات شرعی که با ضوابط، قواعد و احکام معینی مشخص و تحدید شده است، میتوان حالات دیگری را با ذکر فرق اساسی بین آنها، بر آن قیاس نماییم. مثلاً همین اصطلاح بیعت را در نظر بگیریم، بیعت اصطلاحی همان عقدی است که فرد مسلمان با امام مسلمانان منعقد می‌سازد. امام حسن البنا رابطه فرد با امیر جماعت در داخل اخوان المسلمین را بر آن قیاس نموده نه به این اعتبار که اخوان «جماعت مسلمین» است بلکه ازین دیدگاه که اخوان جماعتی از میان مسلمانان است. چنانچه در اصول و اساسات

1- بیعت در دعوت اخوان ده رکن دارد که اول آن (رکن فهم اسلام) است و امام حسن البنا اصول بیستگانه را برای توضیح همین رکن وضع نموده اند. این کتاب شرحی است که بر اصول بیستگانه نوشته شده است. ان شاء الله شرح نه رکن دیگر را در جزء دوم این کتاب تقدیم خواهیم کرد. مؤلف

اخوان به صراحت ذکر شده است. بر همین اساس شرطها و ارکانی را برای بیعت با امیر جماعت وضع نموده اند. این ارکان داخل منهج اسلامی قرار داشته حیثیت رابطه سپاهی با امیرش را دارا می باشد. ولی همیشه و به صورت مستمر فرق اساسی این دو بیعت را تذکر داده اند.

البته فرقی که درینجا تذکر داده می شود، به این معنا نیست که زعیم و رهبر این گروهها و تنظیم ها حق هیچ نوع اطاعت را ندارند. بلکه معنای سخن اینست که اطاعتی که ازین امراء صورت می گیرد بحیث بیعت با امام صورت نمی گیرد. بلکه بر اساس یک عقد و پیمان اجتماعی صورت می گیرد که بین هر دو طرف منعقد می گردد. و بمثابة عقد صالح، حقوق و واجبات مختلف را بر هر دو طرف قضیه وارد می سازد. این عقد بالای همه افراد داخل جماعت لازم می گرداند که به ضوابط و اساسات جماعت پایبند بوده و به صورت کامل از آن پاسداری نماید. زیرا ضروری که از عملکرد های یک فرد غیرملتزم به لوایح جماعت ناشی می گردد منحصر به همان فرد باقی نمی ماند، بلکه همه جماعت را متضرر می سازد.

### حق اخوت:

اطاعتی که در داخل جماعت از مسئولین امور صورت می گیرد، اصلاً از حق اخوت و عقد آن سرچشمه می گیرد. این حق احیاناً خواستار تشدید در نصیحت می گردد که از روی محبت و دید وسیعتری صورت می گیرد که مسئول وقائد از آن برخوردار می باشد. استاذ یوسف قرضاوی در جواب سؤالی حول این موضوع می فرماید:

«مقصد از امام مسلمین، رئیس دولت، خلیفه و قایم مقام آن می باشد و احیاناً این اسم به صورت مجازی و با در نظر داشت ملاحظات و احتیاط شدید بر مسئول جماعت نیز اطلاق می گردد.»

ولی من این را نمی پذیرم که حقوقی که امام مسلمین دارد، همه آنها به زعیم جماعت داده شود. زیرا در آنصورت هر گروه به زعیم خود این حقوق را اعطاء می نماید در حالیکه همه حقوقی که برای امام ثابت است، به هیچ صورت برای زعیم یک جماعت ثابت نمی باشد.

مفروض اینست که اختصاصات رئیس جماعت بوسیله لوایح تنظیمی و اساسنامه ای تعیین می شود که به اتفاق اعضای جماعت تصویب می گردد. و حقوق و مسؤولیت های زعیم و اعضاء را در مستواهای مختلف تعیین می نماید. و چنانچه گفتیم؛ مسلمانان ملزم

به رعایت شرط‌های شان هستند، پس در ابتدای بیعت با وی این شرط را می‌گذارند که آیا شورا ملزم باشد و یا غیر ملزم؟ مدت کار او را تعیین نموده حدود صلاحیت‌های وی را مشخص می‌نمایند و مواردی را که می‌تواند خودش تصمیم بگیرد مشخص می‌سازند، و مواردی را که به مجمع عمومی مربوط می‌شود و اموری که به هیئت تأسیسی تعلق می‌گیرد و سایر امور را مشخص می‌سازد.<sup>۱</sup>

### چالش‌هایی که در برابر حکم نمودن مطابق اسلام قرار دارد:

این اصل که عملیۀ تعامل با نصوص را منضبط و قانونمند می‌سازد و اداره امت را شکل می‌دهد، با دو چالش اساسی مواجه است که در هر عصر و زمان تبارز نموده است.

اول: زمانی که فقها و مجتهدین با هم اختلاف می‌نمایند. ما کدام نظر و رأی را انتخاب نماییم؟ این سخن را همیشه سکولاریستان زمزمه نموده و با تبلیغات دروغین می‌خواهند که مطالبه کنندگان تطبیق شریعت را در تنگنا قرار دهند. آنها با خباثت باطنی‌ای که دارند، این موضوع را با جملات زیبا مطرح نموده و نیت ناپاک شانرا در زیر آن مخفی می‌دارند و می‌گویند:

« در صورتی که اسلام را بحیث نظام حکم قرار دهیم، بینظمی و هرج و مرج همه جا را فرا می‌گیرد. زیرا در اسلام آنقدر اجتهادات مخالف با هم در مسایل فقهی وجود دارد که اجتماع و اتفاق را ناممکن ساخته است. بخصوص زمانی که مسایل قانونی، شکل دولت و گرداندگی این دولت مطرح گردد. درین موارد نمی‌توان هر شخص را مطابق رأی و نظر خودش آزاد بگذاریم، زیرا درین صورت زندگی اجتماعی برهم خورده، مصالح معطل می‌گردد و مردم یکی در مقابل دیگری قرار می‌گیرند.

دوم: عقل انسانی تا کدام حد میتواند که در امر اداره مصالح مردم دخالت نماید. این چالش متوجه آن عقلیت‌های می‌شود که از نظر آنها هر آنچه را که دین آورده است از جنس عبادات می‌باشد. بدون در نظر داشت علت آن حکم و مقصدی که شارع از آن دارد.

درینجاست که عقل انسانی از عمل نمودن و نظر داشتن به مصالح مردم توقف نموده و مدرسه ظاهری تبارز می‌کند. این مدرسه خیلی بزرگ فقهی بوده و فقهای آن مشهور و

1- عن شریط مسجل للشیخ القرضاوی.

فتاوی آنها معلوم است. آنها در اکثر موارد دیدگاه تنگ و محدودی را ابراز نموده و زمینه های فعالیت عقل را خیلی محدود می سازند به همین علت است که امام حسن البناء تأکید می نماید که برنامه و مشروع نهضت مسلمانان باید دیدگاه شناخت مقاصد را اختیار نموده و اموری را که از جنس عبادات مطلق است، از اموری که مربوط مصالح عامه بوده و مدار زندگی دنیایی مردم را تشکیل می دهد، از هم جدا نماید.

این تحدی عقل های بعضی سیکولاریستان را نیز به چالش می گیرند که میخواهند حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم را ( *أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ* ) « (صحیح مسلم) بحیث قاعده و اساس الغای احکام اسلامی و الغای نقش اسلام در اداره زندگی قرار می دهند. و بعوض آن عقل و خواسته های نفسانی را جاگزین سازند.

### و بالآخره :

امام حسن البناء با قرار دادن این اصل بحیث رکن فهم درست، رابطه ای را توضیح میدهد که بین مسایلی وجود دارد که بحیث عبادت مقرر شده و باید از آن مطلقاً اطاعت صورت گیرد و مسایلی که مربوط معاملات بوده و امت حق اجتهاد و اختیار را در آن دارد و اداره امت (نظام حکم) را تحت نظم و کنترل قرار می دهد.

### خلاصه :

مصادر حکم در اسلام قانون و یا دستوری نیست که از سوی حاکم و یا به رضایت مردم وضع گردد. و یا اینکه از قوانین متعدد اعم از اسلامی و غیر اسلامی جمع آوری گردد. بلکه مصدر حکم در اسلام تنها شریعت الهی است که شامل دو مصدر معصوم یعنی قرآن و سنت نبوی می گردد.

امام و نائب او حق دارند تا حکمی را در مواردی ترجیح دهند که در آن نص قطعی وجود نداشته و به مصلحت امت خدمت نماید. این کار را در مشوره با مجالس مختص انجام میدهد بشرط اینکه تصمیم او با قواعد شرعی در تضاد نباشد. و حق ندارند که مردم را پابند مذهب و رأی دولت گردانند.

برای ادای عبادات شناخت و معرفت حکمت آن لازمی نیست، بلکه اجتهاد در جهت شناخت علل حکم و معرفت مقاصد معاملات حتمی است تا به صورت درست اداء گردد. زیرا حکمت عبادات در اسلام واضح و آشکار بوده و هر انسان با عقل انرا درک می کند اما باز هم هیچ مانعی در برابر بحث و جستجوی اسرار عبادت وجود ندارد.

### خلاصه شرعی :

- 1- مسلمانان اتفاق دارند که در مواردی که نص صریح کتاب الله و یا سنت رسول الله وجود دارد، مجالی برای اجتهاد نمی باشد.
- 2- در موجودیت نص، اجتهاد در چگونگی تطبیق آن بر واقعه و شکل‌دهی استخدام آن صورت می‌گیرد.
- 3- مسلمانان اتفاق دارند که باب اجتهاد در برابر کسانی که اهلیت آنرا دارند، باز بوده و آنها میتوانند در مواردی که نص قطعی الدلالة و قطعی الثبوت وجود ندارد، اجتهاد نمایند.
- 4- هیچ اختلافی بین اهل علم درین امر وجود ندارد که رأی و نظر دانشمند در عدم موجودیت دلیل معتبر شرعی بر هیچ کسی ملزم نمی باشد.
- 5- و اما رأی امام و نائب او در مواردی که نص وجود ندارد و یا نص قطعی الدلالة نبوده و مفاهیم متعددی را احتمال دارد و یا اینکه از جمله مصالح مرسله باشد، ملزم بوده و بر اساس امری که اطاعت از امیر را افاده می‌کند، واجب است تا از نظر وی پیروی صورت گیرد. زیرا بدون این کار اتحاد و اتفاق و دور شدن نزاع ناممکن خواهد بود.
- 6- احکامی که بر اساس عرف و عادات بنا شده است یکجا با عبادات حرکت نموده و هر گاه آن عرف و عادات از میان رفت حکم مبنی بر آن نیز از بین می‌رود.

### سؤال‌های مهم در مورد رأی و نظر امام:

- 1- مراد از امام و نائب او چیست؟ تطبیق رأی او با نص صریح کتاب الله و یا سنت رسول الله چه عباداتی را شامل می‌شود؟
- 2- مصالح چه معنی دارد و به چند نوع است؟
  - 3- اصل در عبادات تعبد است بدون اینکه به مقاصد آن نظر شود (این عبارت را شرح نموده و نکات ذیل را توضیح دهید.
    - معنای عبادت که درین عبارت بکار رفته است؟
    - بیان انواع عباداتی که در آن تعبد اصل است؟
    - آیا جایز است که از حکمت عبادات جستجو کنیم؟
    - و اثر این نظر چه خواهد بود؟
  - 4- (اجتهاد امام به دایره عبادات و عقیده راه ندارد) این عبارت شرح و نکات ذیل را توضیح دهید.
 

معنای معاملات.

معنای حکمت‌ها و مقاصد.

اثر توجه داشتن به حکمت‌ها و مقاصد در معاملات.
  - 5- شورا ملزم و یا غیر ملزم است. صحت این عبارت را تعیین نمائید و التزام عملی جماعت درین مورد چه می‌باشد؟

ا

ص

ل

ش

کلام هر شخصی گرفته و یا رد کرده می‌شود، الا کلام معصوم صلی الله علیه وسلم. هر قولی که از سلف صالح نقل شده و موافق قرآن و سنت است، آنرا قبول می‌کنیم. در غیر آن کتاب الله و سنت رسول الله بیشتر از هر سخن دیگر قابل اتباع است. اما اشخاص را در موارد اختلاف مورد طعن و ترحم قرار نمی‌دهیم. بلکه آنها را به نیت های شان می‌سپاریم. آنها اکنون به چیز های که قبل از خود فرستاده اند، رسیده اند.

پیامبر علیه السلام می فرماید:

« إذا فعلت أمتی خمس عشرة خصلة حل بها البلاء ..... ولعن آخر هذه الأمة أولها فليرتقبوا عند ذلك ريحا حمراء أو خسفا أو مسخا (الترمذی ، والبيهقی) »

زمانیکه امتم پانزده خصلت را در خود ایجاد کرد مصیبت بر آنها نازل میشود ..... از آنجمله : زمانیکه آخر این امت اول آنها لعنت بگوید، در آنوقت منتظر بادسوزنده یا فرورفتن در زمین و یا مسخ شدن باشند.

بزرگترین تراث امت ما از چهارده قرن گذشته، عبارت از گنجینه های ارزشمند علم و معرفت و تمدن زرین است. و

اسلام حدودی برای فکر و پرواز عقلی انسان تعیین نمی‌کنند. و فقط یگانه ضابطه و قاعده ای که وضع می‌کند، اینست که مرجعیت علیا درین رابطه مربوط به کتاب الله و سنت رسول الله می‌باشد.<sup>1</sup>

بنابراین هیچ کسی بالاتر از نقد قرار نداشته و هیچ فردی از خطاء معصوم نمی باشد. آرای علمای امت بر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه می گردد.

1- راجع ما قلناه عند شرح الأصل الثانی، وما كتبه الشيخ يوسف القرضاوی فی كتاب ( المرجعية العليا فی الإسلام للكتاب والسنة ).

آنچه گفتیم مسأله متفق علیه است، اما خطرناک اینست که تحت این تحذیر پیامبر علیه السلام قرار گیریم. یعنی از جمله بدترین انسانهایی باشیم که قیامت بالای شان برپا می‌گردد. زیرا این امت یکدیگر را لعنت می‌گویند و علماء و دانشمندان یکدیگر را مورد طعن و تشنع قرار میدهند.

این اصل برای جلوگیری از همین پدیده شوم وضع شده و چگونگی اخذ علم و برخورد با علماء را شرح میدهد. همچنان مسایلی که در اصل سابق در مورد رای امام و نائب آن شرح گردید تحت قاعده و قانون قرار میدهد. البته در صورتی که نظر و رأی امام خارج از دایره (اموریکه در آن نص صریح وجود ندارد، و یا احتمال معانی و وجوهات مختلف را دارد، و یا مصالح مرسله است) نباشد، و اما اگر با قاعده شرعی در تصادم بود، تحت این قاعده داخل میشود که «کلام هر شخصی گرفته و یا رد می‌شود بجز پیامبر معصوم علیه السلام».

دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید:

این نص سه حقیقت را نمایان می‌سازد:

1- عصمت برای هیچ کسی بجز رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت نیست.  
2- آراء و نظریاتی که از سلف نقل شده است به کتاب الله و سنت رسول عرضه گردیده و با میزانی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که نه به گمراهی میرود و نه خطاء می‌کند.

3- در صورتی که خطای علمای سلف در مسأله ای آشکار شد، برای هیچ فردی جایز نیست که زبان به طعن و تجریح آنها بگشاید.<sup>1</sup>  
معیار و میزان تعیین کننده صواب و خطاء کتاب و سنت است و حق بوسیله مردان شناخته نمی‌شود بلکه رجال بوسیله حق شناخته می‌شوند.

میتوان این اصل را با شرح همین سه عنصر تحت بحث و مناقشه قرار دهیم.

### اول: هیچ کسی بجز پیامبر صلی الله علیه وسلم معصوم نیست.

اجتهاداتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم انجام داده اند، در صورت صواب بودن توسط وحی مورد تأیید قرار گرفته است و اگر در مواردی بخطا رفته اند، حتماً وحی الهی نازل گردید و آن خطاء را تصحیح نموده است. زیرا اقوال و افعال رسول الله صلی

1- ( كيف نتعامل مع التراث والتمذهب والاختلاف؟ )، يوسف القرضاوی، ص 12، سلسلة نحو وحدة فكرية للعاملين للإسلام (5)، (إعلام الموقعين عن رب العالمين)، محمد بن أبي بكر بن القيم ج 3 ص 350.

الله علیه وسلم برای امت ایشان شریعت بشمار می رود. صحابه کرام بحیث انسانهای معصوم نبودند. بلکه امت در مجموع معصوم بوده و به صورت اجتماعی به گمراهی نمی روند. اما افراد امت اسلامی در هر مقام و منزلتی که قرار دارند معصوم نمی باشند.

به همین دلیل است که علمای اصول فقه اجماع را نیز بحیث اصل متفق علیه در کنار قرآن و سنت قرار داده اند و اما در بیان حقیقت اجماع و واقع شدن آن اختلافاتی وجود دارد.<sup>1</sup>

الله متعال نطق و بیان پیامبر علیه السلام را وحی خوانده و می فرماید:

« وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (3) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » [النجم : 3 ، 4]

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. (3) گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود، نیست. (4)

به همین علت اطاعت و پیروی از آنرا واجب می داند.

« وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ » [الحشر : 7]

و آنچه را پیامبر به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از الله بترسید که خدا سخت کیفر است

این مقوله که «کلام هر شخصی اخذ و یا رد می شود و بجز کلام معصوم) بزرگترین علمای بکار برده اند که مجاهد، حاکم، امام مالک و غیره از همین جمله می باشد.<sup>2</sup> این قاعده یکی از ثوابت شرعی بوده و هیچ احدی، در هر مقام و جایگاه علمی، فقهی و روحانی که قرار دارد، از آن مستثنی نمی باشد. و به هیچ صورت جایز نیست که کلام کسی با این نظر بپذیریم که سراسر صواب بوده و هیچ خطایی در آن راه ندارد.<sup>3</sup>

## دوم: موقف ما در مورد اقوال سلف.

ما به این ایمان داریم که عصمت خاص کتاب الله و رسول الله را است. لذا وقوع خطاء از سوی دیگران به هر صورت ممکن و وارد است.<sup>4</sup>

1- راجع فی ذلک: ( أصول التشریح الإسلامی) الشیخ علی حسب الله.  
2- انظر: ( إعلام الموقعین عن رب العالمین)، محمد بن أبی بکر بن القیم ص 350.  
3- ( فهم أصول الإسلام)، علی عبد الحلیم محمود، ص 85.  
4- ( فی أفاق التعالیم)، سعید حوی، ص 99.



بنابراین «هر سخنی را که از سلف صالح نقل شده، به میزانی بر می‌گردانیم که نه بر گمراهی می‌رود و نه خطا می‌کند و این میزان عبارت از کتاب الله و سنت رسول الله می‌باشد. امام شهید می‌گوید:

کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله  
علیه وسلم نسبت به هر سخن

بلکه واجب‌تر و لازم‌تر است و درین مورد مؤمن هیچ اختیاری ندارد.  
« وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ  
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا » [الأحزاب : 36]

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد، و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است

این اصل، میزان و معیار سنجش آراء و نظریات علماء را بدست ما داده و حدود ادب با سلف امت را برای ما ترسیم می‌کند.

ما معتقدیم که هیچ مانعی وجود ندارد در اینکه فردی بخطا برود و هیچ فردی بالاتر از نقد قرار ندارد. صحابه کرام سخنان یکدیگر را نقد می‌کردند و هیچ مشکلی درین کار نمی‌دیدند تابعین را دیدیم که با نظریات صحابه مخالفت می‌کردند. زمانیکه با سخنان و نظریاتی که از سلف این امت امثال ابن عباس، سعید بن المسیب، ابوحنیفه، شافعی... چنین برخورد صورت می‌گیرد، سخنانی که از علمای بعدی مخالف با کتاب و سنت آمده است به طریق اولی رد کرده می‌شود و یگانه معیار و دلیل درین مورد کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد.

بیاد داشته باشیم که هیچ یک از علماء و ائمه امت اسلامی به صورت کلی مورد قبول نبوده و بر سخنان شان که مخالف با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم واقع شده است، چه موضوع کوچک باشد و یا بزرگ، قابل اعتماد نمی‌باشند. زیرا امت اسلامی با فقهای آن اتفاق دارند که پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم بهر صورت واجب است. و سخن هر شخص دیگری غیر از پیامبر قابلیت قبول و رد شدن را دارد. اما اگر سخن یکی از آنها را مخالف حدیث صحیح یافتیم، حتماً در عدم اخذ حدیث مذکور معذور می‌باشد.

عذر هایی که درین بخش وجود دارد، سه نوع است:

- 1- یا معتقد نشده است که این قول پیامبر صلی الله علیه وسلم است.
  - 2- درک نکرده است که این حدیث در همین مسأله وارد شده است.
  - 3- به این اعتقاد است که این حدیث منسوخ است.
- این اصناف هر کدام به اسباب مختلفی برمیگردد که تعداد آن از ده سبب می گذرد. و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در کتابش «رفع الملام عن الائمة الاعلام» به تفصیل درین مورد صحبت نموده است.

امام ابن تیمیه درین کتاب و سایر علماء کلمات خیلی قوی و مواقف درخشانی در تعامل با تراث علمی، نقد و عرض آن بر کتاب و میزانی که الله متعال نازل کرده، دارد. و تأکید می نمایند که همه اقوال و آرای را که از علمای سابق نقل شده، نباید سربسته و یکسر قبول نمود، با وجود اینکه از علمیت، دانش، تقوی و اخلاص شان مطمئن هستیم، و نه هم یکسره و به صورت مطلق همه را رد کنیم، بلکه آراء و نظریات آنها را با موازین علمی و حقایق ثابت دینی که از کتاب الله و سنت رسول الله بدست آورده ایم. مورد بازرسی و تدقیق قرار میدهم.<sup>1</sup>

### سوم: ضوابط تعامل با سلف و رعایت ادب با علماء:

زمانی که بعضیها این سخن را با طرز و ادای خاصی می گوید که (قول هر کسی اخذ و یا رد می شود بجز از معصوم) این گمان برایش دست میدهد که او نیز حق دارد که در حق علماء زبان درازی کرده و سخنان آنها را نقد و رد کند. اما فراموش کرده اند که حق نقد و رد آراء و نظریات علمای بزرگ را تنها علمایی دارند که همپایه آنها در هر چیز باشد.<sup>2</sup>

امام حسن البنا برای اخذ و رد آراء و نظریات سلف صالح، این قاعده را وضع می کند که «ما در مسایل مورد اختلاف هیچ کسی را مورد طعن و تجریح قرار نمی دهیم بلکه آنها را به نیت های شان می سپاریم. آنها اکنون به آنچه پیش از خود فرستاده اند، یکجا اند. این ادب که امت باید به آن ملتزم باشد حق علماء سلف است و همان ادبی می باشد. الله متعال برای مسلمانان لازم دانسته و شخص آراسته با این ادب را مورد توصیف

1- (کیف نتعامل مع التراث و التمدب و الإختلاف؟) دکتور یوسف القرضاوی ص 37  
 2- (فهم الإسلام فی ظلال اصول العشرین) جمعة امین عبدالعزیز ص 91

قرار می‌دهد.

« وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ » [الحشر : 10]

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌های ما نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی استاد یوسف القرضاوی می‌گوید:

«خطأ سلف هر چه باشد، باز هم حق نداریم که خطا کار را مورد جرح و طعن قرار دهیم زیرا آنها اجتهاد کردند ولی در آن بخطاء رفته اند و میدانیم که مجتهد در هر حال مستحق اجر و ثواب است.

آنها آراء و نظریاتی دارند که مطابق زمان و مکان آنها بود. و اگر در عصر کنونی وجود میداشتند و وضعیت را مشاهده می‌کردند، حتماً آرای شانرا تغییر میدادند. پس آنها را معذور دانسته و به نیت‌های شان می‌سپاریم. آنها به اعمال که قبلاً فرستاده اند، ملاقی اند و اکنون حساب شان با الله متعال است. و ما امر نشده ایم که از نیت‌های مردم تفتیش کنیم. ما بر حسب ظاهر حکم می‌کنیم و اسرار پنهان را به الله متعال می‌گذاریم.»<sup>1</sup>

### سلف و سلفیت چه معنا دارد؟

سلف: به معنای گذشتگان است و سلف انسان، عبارت از پدران گذشته اش می‌باشد. و این اصطلاح بر علمای دور اول این امت اطلاق می‌گردد. در بیشتر جاها مراد از آن صحابه و تابعین است و گاهی تبع تابعین را نیز در همین زمره قرار می‌دهند. و از نظر زمانی سه قرن را دربر گرفته و تقریباً در اثنای خلافت مأمون به پایان می‌رسد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گوید:

خَيْرُكُمْ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ (صحيح البخاري - عن عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا)

بهترین قرن‌ها قرن من (صحابه) است بعداً کسانی که بعد از آنها می‌آید (تابعین) بعد از کسانی که بعد از آنها می‌آیند (تبع تابعین)

1- ( كيف نتعامل مع التراث و التمدب و الاختلاف؟ )، د. يوسف القرضاوی، ص 41.

مقصد از سلفیت، یک زمان خاص نیست که اکنون به پایان رسیده باشد و نه بالای علمای خاصی اطلاق می شود. بعضی مردم سلفیت را منحصر به فقه امام احمد بن حنبل می دانند!!

درینصورت علماء و ائمه که با دیدگاه فقهی امام احمد بن حنبل مخالفت دارند در کدام زمره قرار دارند؟

کسانیکه گمان می کنند، مدرسه سلفیت عبارت از مدرسه حدیث و نص می باشد، پس مدرسه اهل رأی که مساوی مدرسه اهل حدیث است، در کجا قرار دارند؟

درینصورت آیا ابوحنیفه و شاگردانش و مدرسه اش را از جمله سلف خارج بدانیم!! «حقیقت اینست که سلفیت عبارت از میلان عقلی، عاطفی و منهجی ای است که خود را به خیر القرون مرتبط می داند و لاء عمیق با کتاب الله و سنت رسول الله داشته و بخاطر اعلائی کلمه الله در زمین سعی و تلاش می نماید. لذا سلفیت دارای منهج اعتقادی ای است که بر اساس آن کائنات، انسان و زندگی را دور از علم کلام و با استمداد از منهج قرآنی تفسیر می کند منهج عبادتی ای دارد که بر اساس شمول و عموم استوار بوده و بسوی کمال و تعالی می رود و از صحت اعتقادی و اتباع صادقانه سرچشمه می گیرد. و منهج حرکی دارد که از تعریف، تکوین و تنفیذ مشتمل می باشد.

هر دانشمند و عالمی که با این دیدگاه و تصور به میدان آید، در هر عصر و زمانی که باشد و در هر مکان و وطنی که ظهور کند و با هر زبانی که ازین تصور و دیدگاه ترجمانی نماید، دانشمند و عالم سلفی در عقیده، عبادت و حرکت خواهد بود، مادامیکه مفکوره و فهم سلف صالح را تقدیم می نماید که ابتدای آن از خلفای راشدین می باشد.»<sup>1</sup>

« عَنْ الْعُرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ قَالَ وَعَظَّنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ رَجُلٌ إِنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةٌ مُودَعٌ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنَّ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ يَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ » (سنن الترمذي)

عرباض بن ساریه رضی الله عنه گفت: روزی رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز صبح را امامت نمودند، بعد از آن موعظه خیلی بلیغی برای ما ایراد کردند که در اثر آن چشمهای ما اشکبار شده و قلبهای ما به لرزه افتاد. کسی گفت: یا رسول الله این موعظه

1- (فهم الإسلام فی ظلال اصول العشرین) جمعة امین عبدالعزیز ص 91

مانند آن موعظه کسی است که وداع میکند، پس ما را چه وصیتی می‌کنید؟  
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: شما را به تقوای الله وصیت میکنم و به اینکه  
از امرای خود اطاعت کنید گرچه بر شما غلام حبشی امیر تعیین گردد. کسانی از شما که  
بعد از من زنده بمانند، بزودی اختلاف زیادی را مشاهده خواهد کرد، پس از هر نوع  
امور نوپیدا اجتناب کنید زیرا هر امر نوپیدا گمراهی است. بر شما لازم است که به سنت  
من و سنت خلفای راشدین و رهبانان شدگان تمسک جویند

### خلاف فقهی و تعدد مذاهب:

شیخ محمد الغزالی رحمه الله تحت این عنوان می‌گوید:  
«مسلمانان همه متفق اند که کتاب الله و سنت رسول الله مصدر تشریح اسلامی  
می‌باشد. این دو مصدر، یگانه مرجع قابل اعتماد برای هر طالب حق و خواستار رضای  
الله متعال می‌باشد.  
بعد از قول الله و سخن رسول الله جایی برای سخن دیگر و مسلک مغایر با آن باقی  
نمی‌ماند.

پس مادامی که سخن ازین قرار است، این مذاهبی که مردم به آن گرویده اند و امت  
به مذاهب مختلف توزیع گردیده است، چه می‌باشد؟  
واقعیت اینست که کلمه «مذهب» معنایی جز دیدگاه فقهی و فهم از وحی (قرآن و  
سنت) ندارد. دیدگاه فقهی انسانها نه معصوم است و نه از قداستی برخوردار میباشد.  
بلکه نتیجه تفکیر بشری و تلاش انسانی در راستای فهم وحی الهی است. پس باید  
اعتماد اصلی بر وحی داشته و کرامت خود را تنها در منسوب بودن به آن بدانیم.

درینجا می‌پرسیم که؛ آیا هر فکر و برداشت از وحی قابل قبول است؟  
جواب اینست که تفاوت بین مردم در قوت برداشت استنباط احکام، حقیقت کاملاً  
آشکار و معروف است. و می‌دانیم که تشریح و بیان احکام شرع کار خیلی مهم و  
خطرناک می‌باشد. لذا کسانی که خود را درین مقام کاندید می‌کنند باید از صلاحیت های  
فوق العاده ذهنی و اخلاقی برخوردار باشد.

الله متعال یکعده کوتاه نظران درین موضوع را شدیداً مورد توییح قرار داده و می‌گوید:  
« وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ  
الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ » [النساء : 83]

و هنگامی که خبری از ایمنی و ترس [ چون پیروزی و شکست ] به آنان برسد، [ بدون بررسی در درستی و نادرستی اش ] آن را منتشر می کنند، و [ در صورتی که ] اگر آن خبر را به پیامبر و اولیای امورشان ارجاع می دادند، درستی و نادرستی اش را در می یافتند

الله متعال در ستایش جایگاه متخصص و ضرورت رجوع که آنها می فرماید:

« فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » [النحل : 43]

اگر نمی دانید از اهل دانش و اطلاع پیرسید

اهل ذکر و اهل استنباط طبقه خاصی از کاهنان و صاحبان سلطه خدایی نیستند، بلکه انسانهایی اند که در بین مردم زندگی داشته از علمیت و دانش بلندی برخوردارند و همین علمیت تقوا باعث شده است که مردم بالای شان اعتماد نمایند.

چشمه ساری که اینها را از نعمت علم سرشار ساخت، هنوز هم جاری و جوشان است. و با امتداد زمان و مکان جوشان و خروشان باقی خواهد ماند.

درینجا شاید پرسند که: آیا آنها برای ما فکر می کردند؟ در جواب شتافته و می گوئیم: بلکه ما هم همراه با آنها فکر می کنیم. اگر آنها از امتیازاتی برخوردارند و بر ما سبقت دارند، الله متعال به ما نیز این قدرت را اعطاء کرده است که بین این آراء و دیدگاههای مختلف تمیز و موازنه نماییم. و اگر کسی میخواهد که در بعضی موارد نظر یکی از نوابغ را پیروی کند و یا همیشه و در همه مسایل به دنبال یکی از آنها برود، برایش جایز است زیرا الله متعال هیچ کسی را بالاتر از توانش مکلف نساخته است « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا » [الطلاق : 7]

درینجاست که مهمترین سؤال مطرح می گردد:

اگر مرجع ما مسلمانها فقط قرآن و سنت است، پس چرا این مذاهب و یا مطابق تعبیر شما، دیدگاههای مختلف عرض اندام کرده، دیروز و امروز بر مردم تحمیل شده است؟! در جواب می گوئیم: اختلاف مستوای عقلی کاملاً طبیعی است، و خیلی مشکل است که مردم را بر یک مذهب و استنتاج فکری واحد جمع نماییم. و حتی تصور اینکه ممکن است امت اسلامی، در گذشته و یا حال، بر اساس یک دیدگاه در فهم نصوص و اجتهاد جمع شوند، قریب به مستحیل و یا اصلاً مستحیل است.<sup>1</sup>

استاذ غزالی رحمه الله مقرراتی را در مورد خلاف مذهبی دارد که خلاصه آن قرار

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، 74 وما بعدها، بتصرف.

ذیل است.

- 1- مسایل مورد اتفاق بین مذاهب بمراتب زیادتر از موارد اختلاف بوده و تمسک جستن به آنها برای نجات کافی است.
- 2- مذاهب بزرگ اسلامی در مسایل فرعی اختلاف دارند نه در اصول.
- 3- بعضی ازین خلافت‌ها نتیجه ترف عقلی و بعضی‌ها لفظی و بی حاصل است و شماری هم بوسیله استبداد سیاسی مشتعل شده است.<sup>1</sup>  
و می گوید:

« اسلام سازنده همه این راد مردان است، نه اینکه اینها اسلام را شکل بندی و تنظیم کرده اند!! مصادر اسلام معصوم است زیرا از سوی الله متعال نازل شده است. ولی فکر کردن در آن و استنباط احکام از آن غیر معصوم است. زیرا این کار بوسیله انسانها صورت می‌گیرد. بدون شک بهره‌وری و استفاده از هر فقیه مخلص و ذکی سیر علمی ما را شتاب بیشتر می‌دهد و هیچگاهی به آن گزند وارد نمی‌نماید.

پس واجب است که کراهیت و بدبینی با اشخاص منتفی گردد. زیرا موجودیت لغزشهایی در رأی و نظر این شخص و سیرت آن شخص، نبوغ او را از بین نمی‌برد و حقوق و جایگاه او را مخدوش نمی‌سازد. البته اگر واقعاً صاحب نبوغ و برتری باشد. پس خیلی سفاهت است اینکه به آبرو و عزت فقهی تجاوز صورت گیرد و به او تعرضی شود.<sup>2</sup>»

بعد از آن تحت عنوان «اختلاف شوم، و تفرقه عذاب است» می نویسد « من مصداق این عنوان را در هیچ چیز دیگری مانند تاریخ اسلامی ندیده ام.

گزرهای آهنین که بر فرق اسلام فرود آمد و آنرا در برابر دشمن به زانو در آورد! اما نه از خارج، بلکه از داخل مسلمانان وارد شد. این حوادث المناک در تاریخ بعید و قریب اسلامی واقع شده و امت اسلامی در نتیجه این انقسام مذموم حاصل تلخ و زنده آنرا چشیده اند، پس بر صاحبان عقل و خرد لازمی است که آن اوضاع را تحت بررسی و ژرفنگری قرار داده و علل آنرا دریابند و آنچه در گذشته اتفاق افتاده است، آینده را از آن دور نگهدارند...

من در گردشی که در کشورهای مختلف داشتم، اختلاف فقها را دیدم که از صد ها

1-المرجع السابق ص 79  
2- المرجع السابق ص 79.

سال به این طرف مسلمانان را به طائفه های دور از هم تقسیم نموده و مسلمان را تحریک می نماید که بخاطر قضیه فقهی کم اهمیت با عداوت و کینه بسوی برادر مسلمان خود نگاه کند و حتی در بعضی جاها از خواندن نماز در عقب او ابا می‌ورزد! «بعد از آن قضایای شخصی و منفعت ها فردی و گروهی با این اختلاف فقهی یکجا گردیده و باعث می‌شود که اخوت اسلامی ذوب گردیده دشمنی‌های خبیث شعله‌ور گردیده و مسلمانان را یکی با دیگری دست و گریبان سازد. در حالیکه مستفید درجه اول ازین خلاف مذموم شیطان و احزاب او بوده و خسران و نقصان حتماً نصیب مسلمانان می‌گردد.»<sup>۱</sup>

و تحت این عنوان بحثش را تکمیل می‌کند که:

امام های چهار گانه، مردان بی مانند بودند:

«سیرت ائمه را به دقت مطالعه کردم... پس در برابر خود مردانی را یافتم که در تاریخ نظیر ندارند استغنائی عجیبی در دنیا، رغبت عمیقی بسوی الله، صلابت و استقامتی که هر نوع عوامل رغبت در برابر آن با شکست مواجه می‌گردید... و هیبت که با دست خالی پادشاهان زمان خود بودند. پادشاهان زمان از ایشان بخوف بوده و از حلقه زدن مردم حول شان حسرت می‌بردند. پادشاهان میخواستند که وجاهت و مقام دینی شانرا در راه مصالح حکومت خود بکار برند، ولی هیبت!! همراه با تقوا و خشیتی که از الله داشتند، درخشش ذکاوت، علم وسیع و منور بودن دیدگاه شان بهترین معاون و مددگار شان در راستای خدمت به کتاب و سنت قرار گرفت.»<sup>۲</sup>

این شهرتی که نصیب این ائمه گردیده است، در نتیجه طالع و بخت کور نبوده است!! بلکه آنها سزاوار چنین شهرت و جایگاه بودند و هیچ منصفی در خود این جرئت را نمی‌بیند که از مقام و جایگاه این فقهاء بزرگوار، که الله متعال برای شان اعطا کرده است، چیزی بکاهد. بدیهی است که این ائمه بزرگوار پیروان مخلصی داشته اند که به اطراف شان حلقه می‌زدند. همچنان پذیرفتنی است که کسانی نیز وجود داشت که در اطراف آنها قرار نگرفته و صواب را در کلام آنها نمی‌دیدند. اما فقه مذهبی از دوره های عبور کرد که آخر الامر از منابع نخستین خود خیلی دور گردید. زیرا قیادت‌های این مذاهب کتاب الله و سنت رسول الله را شرح می‌کردند و این تشریحات را اجتهاد هایی می‌دانستند که قناعت آنها و اطرافیانش را فراهم نموده است. ولی هیچگاهی صواب را

1- المرجع السابق ص 77.

2- راجع سیرتهم التي كتبها الإمام محمد أبو زهرة، في عدة مجلدات، دار الفكر العربي، القاهرة.



در احتکار خود نمی دانستند و نه با دیگران بخاطر فهم و رای مخالفی که داشتند، بنای دشمنی را می گذاشتند.

اما با گذشت زمان، پیروان این مذاهب بمیدان آمده و اقوال امام خود را بحیث اصل قابل شرح پذیرفته و پنداشتند که دین همین است و باید از آن پیروی صورت گیرد. اینجا بود که خشونت و برخورد های تند و تیز بین مقلدین مذاهب آغاز شد. این کجروی فرهنگی امت ما را با بیشترین ضرر ها مواجه ساخت. ما می دانیم که هر امام رجحانات عقلی و منهج استدلال خاص خود را داشت، ولی هیچ کدام شان دیگران را مجبور به پیروی از خود نکرده اند و هر امام شرف و عزت خود را درین میدانست که با کتاب و سنت ارتباط نزدیک داشته باشد.»

و بعد از آن این عنوان را طرح نموده و چنین توضیح میدهد:

### اجتهاد فقهی نشانه صحت‌مندی امت و شرف تاریخ ماست:

چنانچه دیدیم، فقهاء حق داشتند که اختلاف نمایند، زیرا دید هر کدام شان به دلایل مختلف فرق می‌کرد. و باید نتایج اختلاف را بدون تشنج و بدفالی بپذیریم و به هیچ صورت جایز نیست که اختلاف نظر سبب دشمنی، حزبی‌گرایی و شقاق در بین ما گردد.

صاحب رسالت علیه افضل الصلاة والتسليم نتایج اجتهاد را پذیرفته و آنرا جایز دانست چنانچه از ابوهریره رضی الله عنه با سند صحیح روایت شده است که:

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَأَجْتَهَدَ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ » (سنن الترمذی)

رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: زمانی که حاکم اجتهاد می‌کند اگر به حق رسید برایش دو اجر است و اگر به خطاء رفت، برایش یک اجر داده می‌شود یعنی هر مجتهدی مستحق اجر و ثواب است. پس چقدر سفاهت و بی‌خردی است که به آبروی فقیهی تجاوز صورت گیرد و یا بخاطر خطایی که کرده است مورد طعن و لعن قرار گیرد. بلی! ممکن است که قضایا در بساط بحث علمی طرح گردیده و بخاطر شناخت خطاء و صواب، سعی و تلاش صورت گیرد. درین بحث‌ها باید همه دیدگاه‌ها مکان مساوی یافته و هر کسی در برابر خود ملاحظات محترمی را احساس نماید که گذشتن از آنرا برای خود جایز نداند.

### احترام مخالف شیوه علماست:

فقهاء و مجتهدین، گرچه آراء و نظریات شان با هم مختلف بود، اما یکدیگر را احترام نموده و آزادی یکدیگر را در مخالفت کردن محترم می شمردند.

ما مشاهده کردیم که امام مالک رحمه الله مجبور ساختن مردم به پیروی مذهبش را رد کرد و به حاکم وقت گفت: اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در شهرهای مختلفی پراکنده شدند، حتماً نزد آنها روایاتی است که نزد وی نمی باشد.

عثمان رضی الله عنه نمازهای چهارگانه را در ایام تشریق بجای اینکه قصر نماید، پوره اداء نمود. چون این خبر به عبدالله بن مسعود رسید، به شدت از آن انتقاد و انکار نمود. اما خودش در عقب عثمان رضی الله عنه در همانجا نمازش را پوره خواند. و چون درین مورد از وی پرسیدند، گفت: اختلاف را نمی پسندم.

احمد بن حنبل به این نظر بود که حجامت سبب نقض وضوء می گردد. از وی در مورد امامی سؤال شد که حجامت می کند بعد از آن به نماز می ایستد بدون اینکه وضوء کند آیا در عقب وی نماز جایز است؟

ایشان فرمودند: چگونه در عقب انسانهایی مانند مالک بن انس و سعید بن المسیب (یعنی کسانی که بر خلاف او نظر داشتند) نماز نخوانم؟!

امام ابوحنیفه و شاگردانش خارج شدن خون از بدن را سبب نقض وضوء می دانستند. ولی امام ابویوسف هارون الرشید را دید که حجامت کرد و بدون اینکه دوباره وضوء کند، و به نماز ایستاد، زیرا امام مالک فتوی داده بود که حجامت باعث نقض وضوء نمی گردد.

امام ابویوسف در عقب او به نماز ایستاد. و دوباره نمازش را اعاده نکرد. روایت کرده اند که امام شافعی زمانی که در یکی از مساجد بغداد یکتعداد احناف را امامت کرد، در نماز صبح دعای قنوت را ترک نمود و این کار را بخاطر رعایت ادب و اجتناب از ابراز مخالفت انجام داد.

ولی ما در ایام طفولیت با عصر دیوانه ها مواجه بودیم. زیرا در یک مسجد سه و یا چهار جماعت ایستاده می شد و پیروان هر مذهب از خواندن نماز در عقب امام دیگری اجتناب می نمود!!

عقل های این گروه مردم ساخته فرهنگ مسمومی اند که در روی زمین جز امت شریب و بی ارزش از آن نمی زاید.

امام بن تیمیه رحمه الله یکتعداد آراء و اجتهاداتی را که بعضی الاثمه بنا بر اختلافات موجود بین شان مورد پذیرش قرار داده اند، در کتابش (رفع الملام عن الأئمة الاعلام) ذکر نموده و به این نتیجه رسیده است که هیچ نوع ملامتی متوجه آنها نبوده و الله متعال برای ما و آنها مغفرت نماید.

امام ابن تیمیه با این عقلیت گشوده و باز و با این قلب مملؤ از گذشت و بزرگواری به اختلافاتی نظر می‌کند که بین ائمه واقع شده است و در اخیر ملامت را از آنها مرفوع میداند. بعد از وی انسانهای ناخلفی به میدان آمده و میخواهند آن مناره‌های درخشان علم و دانش را ویران کرده و خطاهای آنها را در محضر عام بیاورد. اینها در حقیقت می‌خواهند که اسلام را عاری از تاریخ علمی، و خالی از مفکرین بزرگ معرفی کنند. اگر به این ناخلفان بی‌خرد و بی‌ادب به دقت نگاه کنی، آنها را ترکیبی از جهل و تکبر خواهی دید که جز تحقیر و سرزنش مستحق چیز دیگری نیستند.<sup>1</sup>

### نقد کردن ائمه:

استاذ دکتور یوسف القرضاوی بخاطر تعامل درست با تراث ائمه، قواعد اساسی ذیل را وضع می‌نماید.

- 1- تمام آن آراء و نظریاتی که به ائمه منسوب است سند صحیح ندارد.
- 2- مادامیکه ائمه غیر معصوم اند، علماء و دانشمندان حق دارند که در هر عصری آراء و نظریات ایشانرا نقد نمایند.
- 3- در نقد و تقویم این نظریات جانب عدل و اعتدال باید مراعات گردد.
- 4- نقد علمی باید از دایره آراء و نظریات خارج نگردیده و به طعن و تجریح شخصی نرسد.

«بدون شک امت اسلامی را بدون تاریخ و قیادت معرفی کردن عمل نهایت احمقانه‌ای پیش نیست، و اما تقدیر و تمجید علمای که به فرهنگ اسلامی خدمت کرده اند، به معنای معصوم دانستن آنها نمی‌باشد، و در عین حال نقد این تراث عظیم و ارزشمند همچون گیاه بی‌ارزشی نیز نمی‌باشد که هر دهنی آنرا نشخوار کند. نقد ائمه کار کسانی است که اقلأً به مستوای علمی آنها نزدیک باشند و نقد را نه برای نقد و خود نمایی، بلکه برای بیان حق مطابق فهم خودش باشد. اما بازهم حق را

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص: 72:66، بتصرف.

در احتکار خود نداند، و بندگان صالح الله متعال را از اجر و ثواب اجتهادی که کرده اند محروم نگرداند»

«شکی نیست که فهم دقیق در اختیار هر بنده صالح نیست، بلکه هبه و هدیه است از جانب الله متعال و به هر کسی که بخواهد عطا می کند. ما به هیچ صورت اجازه نمیدهیم که انسانهای گمنام و بی ادب برخاسته و بی ارزشی خود را به حساب علمای بزرگ جبران کنند!

اگر این قله های شامخ علم و ادب که در طول چهارده قرن نور افشانی کردند، از انظار پنهان شوند، چه کسی در میدان علم و دانش تبارز خواهد کرد؟ آن ادبی که رسول الله صلی الله علیه وسلم درین مورد به ما تعلیم داده است، به کجا رفت؟

« أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ يَقُولُ جَاءَ شَيْخٌ يُرِيدُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَبْطَأَ الْقَوْمُ عَنْهُ أَنْ يُوسِّعُوا لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَيُوقِّرْ كَبِيرَنَا » (سنن الترمذی)

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید مرد بزرگسالی به مسجد آمد و میخواست با پیامبر علیه السلام در مجلس اشتراک نماید، اما کسانی که در مجلس نشسته بودند، مجلس را برای نشستن او وسیع نساختند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: از ما نیست کسیکه صغیر ما را رحم نکند و بزرگسال ما را احترام نکند.

«مجتهد اگر به صواب برسد و یا به خطا رود، در هر صورت معذور و مأجور است، پس چرا مورد این همه زخم زبان و اذیت قرار گیرند؟

علاوه بر آن، چه کسی مردم را مجبور ساخته است که رأی و نظر یکی ازین علماء را بپذیرند؟! پس باید افق دید ما وسیع و اخلاق ما وسیعتر باشد»<sup>1</sup>

### حسن البنا همچنان:

استاذ جمعه امین تحت عنوان «میلان قلبی و تعصب به اشخاص» می نویسد:

«یقین دارم که فرق بین تعصب و بین احترام علماء درینجا واضح است. و این را می آموزیم که چگونه باید با آنها اختلاف نظر داشته باشیم؟

اخوان المسلمین امام شان حسن البنا را احترام می گذارند و تقدیر می کنند، و در سخنان خویش همیشه به سخنان امام حسن البنا استدلال می نمایند. چنانچه گفته اند که برکت علم درینست که به گوینده آن نسبت داده شود. اگر این سخن برای کسانی قابل

1- ( دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین )، محمد الغزالی، ص 87.

پذیرش نباشد، پس در مورد امام بزرگواری چون ابن‌القیم چه بگوییم که در اکثر جاها می‌گوید: «قال شیخنا...» و مقصد وی امام ابن‌تیمیه می‌باشد. ما هر سخنی که امام حسن‌البناء می‌گوید و به آن اعتقاد دارد، به کتاب‌الله و سنت رسول‌الله عرضه می‌داریم. زیرا الله متعال می‌فرماید:

« أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » [الشوری: 21]

آیا مشرکان و کافران معبودانی دارند که بی‌اذن خدا آیینی را برای آنان پایه‌گذاری کرده‌اند؟ اگر فرمان قاطعانه خدا بر مهلت یافتنشان نبود، مسلماً میانشان [به نابودی و هلاکت] حکم می‌شد، و بی‌تردید برای ستمکاران عذابی دردناک خواهد بود پس آیا پیروان امام حسن‌البناء وی را معصوم می‌دانند؟! درحالی‌که امام‌البناء به آنها تعلیم داده است که «کلام هر شخصی گرفته می‌شود و یا رد می‌گردد، بجز از پیامبر معصوم صلی‌الله‌علیه‌وسلم»<sup>1</sup>

### چالش‌های مطرح در برابر تعامل با اجتهادات سلف:

- دادن رنگ عصمت به اقوال بعضی‌ها و قرار دادن آن بالاتر از نقد.
  - هر مخالف را مذموم و مردود دانستن بجز آنکه مطابق رأی و نظرش عمل می‌کند.
  - کاستن از قدر و منزلت علماء به مجرد ظاهر شدن خطای اجتهادی آنها در فهم نصوص.
  - یاد کردن علماء با الفاظ نامناسب، القاب بد و طعن و تشنیع آنها.
- و برای عبور از این چالشها ضرورت است که:
- 1- تأکید شود که فقط انبیاء معصوم‌اند. غیر از آنها هیچ‌کسی عصمت ندارد.
  - 2- تغییر آوردن در سلوک و طرز برخورد با دیگران، و قبول آرای دیگران و احترام شخص با صرف‌نظر از رأی آنها و طرح موضوع اختلافی بر اساس «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [النحل: 125] برای رسیدن به حقایق.
  - 3- غالب ساختن روح اخوت در اثنای اختلاف و مراعات نمودن آداب اخوت.

1- ( فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزيز  
ص 99، 98، 97.

4- قبل از آنکه در پی مراجعه و نقد رجال و گروهها و آراء و اقوال شان برآیم، باید به قلوب خود متوجه شده و آنرا نقد کنیم، و آن را از هر نوع صفات مذموم پاکیزه سازیم

### سؤال‌های مهم در مورد کیفیت تعامل با سلف

- 1- عصمت تنها برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است. این عبارت را توضیح و نکات ذیل را بیان کنید.
  - أ- خطرناکی اینکه به عصمت دیگران، غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتراف، کنیم؟
  - ب- تأثیر عقیده به عصمت پیامبر علیه السلام در پذیرش اوامر و نواهی ایشان؟
- 2- اشخاص را مورد طعن و جرح قرار نمی‌دهیم. مراتب ادب با علماء را از خلال عبارت فوق معین سازید.
- 3- « سلفیت یک مرحله زمانی خاص و مذهب فقهی بخصوصی نیست » این عبارت را واضح نموده و بیان کنید که، سلفیت چیست آیا سلفی بودن شرط رفتن در کاروان نهضت برای هر گروه است، و چرا؟

هر مسلمانی که به درجه نظر و فهم ادله نرسیده است می‌تواند که در احکام فرعی از یکی از امام‌های مذاهب پیروی کند. و برایش بهتر اینست که همراه با این پیروی بکوشد تا دلایل امام خود را بیاموزد. و هر رهنمایی را که همراه با دلیل بوده و صلاحیت و تقوای رهنمایی کننده برایش معلوم بود، باید بپذیرد. و اگر از اهل علم است باید کمبودهای علمی خود را تکمیل نماید تا به درجه نظر و تمیز در آراء برسد.

این اصل در حقیقت تکمیل کننده اصل سابق و تدرج منطقی هفت اصلی است که از فهم شمولی اسلام آغاز شد و اینکه به مصادر و منهج بحث رسیده است.

صاحب نظر بودن در ادله به این معناست که انسان به درجه اجتهاد برسد. و اجتهاد نزد علمای اصول فقه عبارت از

بذل جهد و بکارگیری تمام توان در تحلیل و فهم دلایل شرعی تا آنجا که برایش غالب گمان پیدا شود و یا به طور قطعی بداند که حکم الله متعال در مسأله چنین است.

ائمه دین عبارت از علمایی اند که میتوان به آنها اقتداء کرده و از دانسته‌های شان پیروی نماییم و در صورت پیدا شدن مشکل در امور دینی از آنها سؤال نماییم.

استاذ جمعه امین می گوید:

این اصل نکات و قضایای ذیل را تحت بررسی قرار میدهد:

1- قضیه اجتهاد و تقلید.

- 2- مذهبی بودن و آیا شخص عامی میتواند که از مذهب خاصی پیروی کند.
- 3- اجتناب از تعصب مذهبی.
- 4- تشویق و ترغیب بسوی تکمیل نمودن کمبود های علمی.<sup>1</sup> بعد از آن می گوید:
- «از انجاییکه مردم در درجات متفاوت علمی قرار دارند، بعضیها بیسواد و عامی، و تعداد دیگری چیز فهم و عالم اند لذا طبیعی است که جاهل و عامی بسوی علماء رجوع می نمایند تا از آنها سوال کرده و مشکلی را که برایش پیش آمده است بر طرف سازد.
- « فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » [النحل : 43]
- اگر [این حقیقت را] نمی دانید از اهل علم و دانش پرسید
- در جامعه رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز عامی، بیسواد، جاهل و عالم وجود داشت، در آن جامعه فقیه متقی و ترجمان القرآن زندگی داشت، آنجا محدث بزرگوار و عالم علم فرایض، راز دار پیامبر علیه السلام نیز وجود داشت و...<sup>2</sup>
- این اصل رایت و بیرق اعتدال و وسطی بودن را بلند می کند به این معنی که؛ کسانی هم وجود دارند که اجتهاد را بر هر فرد واجب دانسته و هر نوع تقلید و پیروی از مجتهدین را شنیع و مردود میدانند. و در مقابل آنها، یکتعداد تقلید را واجب و باب اجتهاد را کاملاً بسته می دانند. اما این اصل در وسط قرار گرفته و درین قضیه مردم را به سه صنف تقسیم می کند.
- 1- مجتهد: که عمل کردن جز به آنچه قانع شده است برایش جایز نیست.
- 2- عامی: میتواند که از یکی از ائمه دین پیروی کند و حتی گفته اند که عامی هیچ مذهب خاص ندارد و مذهب عامی عبارت از مذهب کسی است که برایش فتوی میدهد.

1- ( فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین )، جمعة أمين عبدالعزیز، ص 105.

2- مرجع سابق ص 106



3- طالب علم: او باید تلاش کند تا به درجهٔ نظر و اجتهاد برسد. و مطابق همان اقوال ائمه عمل و حرکت کند که برایش حق معلوم می‌شود.

اجتهاد، یکی از ویژگیهای اساسی شریعت اسلامی بوده و تا قیام قیامت دروازهٔ آن باز است.

و اما تقلید ضرورتی است که عام مردم به آن پناه می‌برند و طالبان علم میکوشند که از آن مستغنی شوند و علماء و مجتهدین از واقع شدن در آن اجتناب می‌کنند.<sup>1</sup>  
«در قضایای عقلی، لغوی و عقاید که با اصول ایمان مربوط است؛ اجتهاد صورت نمی‌گیرد. و نه در اموری که با دلایل قطعی امر ثابت در دین باشد. پس اجتهاد در مواردی صورت می‌گیرد که از طریق نظر و استدلال فهمیده می‌شود، مانند فروع معاملات، فروع عبادات و سایر امور زندگی.

استاد یوسف القرضاوی شرح میدهد که در مورد تقلید سه رأی وجود دارد:

1- وجوب تقلید و تحریم اجتهاد بر همهٔ مردم، و حتی بعضیها گفته اند که تقلید فقط از چهار مذهب جایز است و بس.

2- تحریم تقلید و وجوب اجتهاد بر هر فرد، حتی عامی نیز باید اجتهاد کند و مادامی که دلیل از قرآن و سنت وجود دارد، رای و نظر علماء باید به دیوار زده شود.

3- امام البناء همین نظر سوم را انتخاب کرده است، یعنی تقلید را نه بصورت مطلق حرام قرار داده و نه به صورت مطلق اجازه داده است. به این شرح که ایشان برای



عامی تقلید را جایز دانسته و عالم را به اجتهاد ترغیب نموده است.  
از جمله تقلیدهای حرام، تقلید در عقیده و اصول دین است. مگر در مسایل عملی

تقلید کردن عامی از فرد عامی ممنوع است. همچنان تقلید مجتهد از مجتهد دیگر، و تقلید مجتهد از عامی حرام است و تقلید عامی از مجتهد مورد اختلاف می باشد.<sup>۱</sup>

ابن قیم رحمه الله می فرماید: « تقلید برای کسانی که به درجه اجتهاد نرسیده اند، جایز است. او باید از امام و مرشد پیروی نماید و در احکام حلال و حرام از وی تقلید نماید. ولی برای این چنین شخص جایز نیست که به دیگران فتوا بدهد گرچه کتاب های فراوان را در اختیار داشته باشد.<sup>۲</sup>

علامه ابن القیم سه نوع تقلید را ذکر نموده است که ائمه اربعه بر تحریم و مذمت آن متفق اند.

1- تقلید از پدران گرچه مخالف وحی نازل شده از سوی الله متعال باشد.

«قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» [المائدة : 104]

گویند: روش و آیینی که پدرانمان را بر آن یافته ایم، ما را بس است. آیا هر چند پدرانمان چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته باشند [باز هم این تقلید جاهلانه و ناروا را بر خود می پسندند؟!]

2- تقلید از شخص مجهول که شخصیت او نامعلوم بوده و مقلد طبعاً نمی داند که واقعاً اهل تقلید است یا نه.

3- تقلید کردن از رأی شخصی بعد از قیام حجت و دلیل بر خلاف آن<sup>۳</sup>

«بدانکه تقلید امر مذموم نزد همه علماء است زیرا تقلید به معنای پیروی از شخص دیگری بدون معرفت دلیل وی میباشد. این عمل جز برای شخص عامی درست نیست. کسانی که الله متعال به آنها می فرماید:

« فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » [النحل : 43]

پس اگر نمی دانید از اهل علم و دانش جويا شوید

ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «رأی و نظر جمهور امت اینست که اجتهاد به صورت کامل جایز است. همچنان تقلید را به صورت کلی جایز دانسته اند، هیچ کسی اجتهاد را بر همه واجب و تقلید را حرام قرار نداده است و همچنان هیچ کسی تقلید را واجب بر همگان و اجتهاد را حرام نگفته اند بلکه اجتهاد برای کسانی که توان اجتهاد را دارند جایز

1- ( فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزيز ص 110 بتصرف.

2- ( إعلام الموقعين عن رب العالمين )، محمد بن أبي بكر بن القيم. ج 2 ص 167.

3- المرجع السابق ج 2 ص 169.

است و آنکه از اجتهاد عاجز است، تقلید برایش جایز است»<sup>۱</sup>

### نصیحت‌های برای تقلید کننده:

- 1- باید به قدر توان بکوشد تا دلیل را بداند و میتواند آنرا از مفتی خود سوال کند.
  - 2- باید نصیحت و ارشاد را از کسانی که تفوق علمی دارند، قبول نماید.
  - 3- خود را در مورد مفتی مطمئن سازد. یعنی مطمئن گردد مفتی قابل اعتماد، معروف و دارای صلاحیت و کفایت عالی علمی است.
  - 4- کسیکه توان آموختن را دارد، بکوشد تا نواقص علمی خود را تکمیل نماید.
- عادات ائمه بزرگ این بود که در افرادی که توان و استعداد علمی و ذهنی را مشاهده می‌کردند، آنها را از تقلید نهی کرده و آنها را بسوی آموزش و تعلیم تشویق می‌کردند تا خودشان از دلایل شرعی، احکام و مسایل را استنباط و استخراج نمایند.<sup>۲</sup>
- در اسلام طبقه‌ای وجود ندارد که اجتهاد را در احتکار خود داشته باشد. ما در اسلام چیزی بنام «رجال دین» نداریم. بلکه علمای دین و متخصصینی داریم که شرط‌های اجتهاد در وجودشان تکمیل گردیده است.<sup>۳</sup>

### اضرار افراط و تقریط درین قضیه:

- 1- تعصب مذموم بخاطر استاذ، فقه و مذهب خاص.
- 2- معطل قرار گرفتن استعدادها و منجمد شدن سعی و کوشش.
- 3- زیاد شدن فاصله و خالیگاه بین فتوا و منابع اصلی آن (قرآن و سنت).
- 4- تساهل بیش از حد و ناپسند درین مورد، که قرآن و سنت را بازیچه انسانهای نااهل می‌سازد.
- 5- عدم مراعات زمان، مکان، شخص و تفاوت‌های فکری وی، و عدم مراعات واقعیت‌ها در اثنای فتوا دادن
- 6- ناپدید شدن فقه اولیات و ضرورات و واقعیت‌شناسی، و تحقیق مقاصد و مراعات مصالح.

استاد سعید حوی رحمه الله می‌گوید:

---

1- (مجموع الفتاوی)، أحمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحرانی، ج 20، ص 203، 204.  
 2- (نظرات فی رسالۃ التعالیم)، محمد عبدالله الخطیب، محمد عبدالحلیم حامد ص 110.  
 3- (فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین)، جمعة أمین عبدالعزیز ص 116.

- چهار شخص در آموزش فقه اسلامی بخطاء رفته اند:
- 1- متعصبی که حق را تنها و منحصر به مذهب خود می داند.
  - 2- آنکه فقه را از اصل و بنیاد آن مکروه و ناپسند می پندارد.
  - 3- آنکه تحقیق و آموزش کتاب و سنت را بخاطر فقه ترک می کند.
  - 4- آنکه فقه را مرفوض میدانند به این حجت که کتاب و سنت کافی است.
- این عملکردها سراسر در دایره تفریط داخل می باشد زیرا هیچ تعارضی بین آموزش کتاب و سنت و آموزش سایر علوم اسلامی وجود ندارد.

### شرح بعضی جملات این اصل:

امام رحمه الله می گوید:

«هر مسلمانی که به درجه نظر نرسیده است میتواند که تقلید نماید» این الفاظ فرضیت تقلید را ثابت نمی سازد بلکه جواز آنرا افاده می کند، و آنرا فقط برای عامی جایز می داند و از «درجه اجتهاد» به «درجه نظر» تعبیر کرده است. استاذ یوسف القرضاوی برای این عدول از یک تعبیر به تعبیر دیگر، دو علت را نشاندهی کرده است.

- 1- رفق و نرمی با کسانی که رسیدن به درجه اجتهاد را صعب می بینند:
- 2- امام حسن البنا برین نظر بود که تقلید برای کسانی که تا حدی از علمیت و بینایی برخوردار می باشند، واجب نیست. و برای دستبردار شدن از تقلید، لازم نیست که انسان به بلندترین درجه اجتهاد برسد.<sup>1</sup> زیرا درجه نهایی درین امر وجود ندارد. بلکه همیشه در حال صعود است. پیامبر علیه السلام می فرماید:

«مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ : طَالِبُ عِلْمٍ وَطَالِبُ دُنْيَا» (سنن الدارمی)

دو شخص آنچنان تشنه اند که هیچگاه سیراب نمی شوند، یکی طالب علم و دیگری طالب دنیا.

1- ( كيف نتعامل مع التراث والتمذهب والاختلاف؟ )، د. يوسف القرضاوی، ص 73-74.

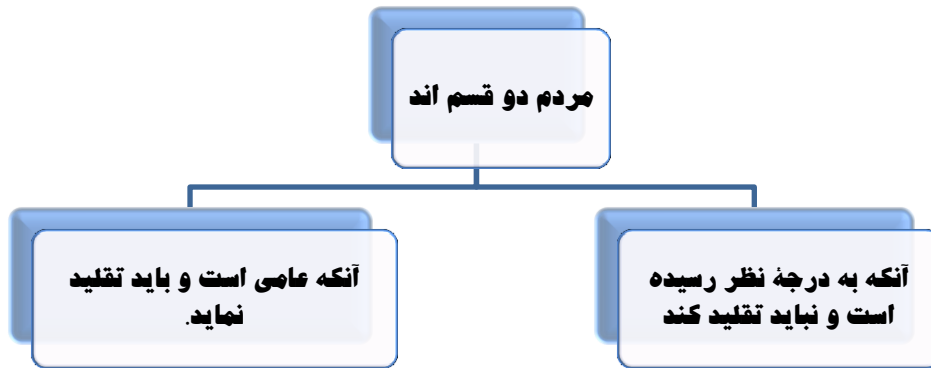
و این سخن به معنای تشویق و ترغیب طالب علم است که در کسب علم بیشتر بکوشد و وسایل آن را بدست آورد.

امام درینجا کلمه تقلید را بکار نبرده و نگفت که «میتواند تقلید کند» بلکه کلمه متابعت را استعمال کرده است زیرا مدلول تقلید اینست که انسان کاملاً خود را تسلیم نماید. و در «اتباع» نوعی تعقل و نظر در عمل به نظر می رسد.

دکتر یوسف القرضاوی می گوید: کلمه «اتباع» بهتر از کلمه تقلید است. و قرآن کریم کلمه «اتباع» را در کارهای نیک و امور شرعی استعمال نموده است. چنانچه ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت:

« يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا » [مریم : 43]

پدرم! همانا برای من [از طریق وحی] دانشی آمده که تو را نیامده، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راهی راست راهنمایی کنم



و موسی علیه السلام به آن مرد صالح گفت:

« قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا » [الكهف : 66]

موسی به او گفت: آیا [اذن می دهی که] من تو را [به این هدف] پیروی کنم که از آنچه به تو آموخته اند، مایه رشدی به من بیاموزی

«از ائمه دین»

می بینم که سخن عام گفته پیروی را منحصر به مذاهب چهارگانه نساخته اند. زیرا در کنار اینها مذاهب دیگری مانند ظاهریه، اباضیه و جعفریه نیز وجود دارد.

درینجا تنبیه می کند که انسان نباید خود را بنده و غلام یک مذهب قرار دهد و امام مذهب را در جایگاه پیامبر معصوم و وضع کننده شریعت، و اقوال او را عین صواب و

غیر قابل مناقشه قرار ندهد.

اما در عصر جمود مذهبی سخن به جایی رسید که مذهب را مانند قرآن و سنت گمان کردند و حتی بعضیها گفتند:

«هر آیت و حدیثی که با اقوال علمای مذهبی ما مخالف است، یا تأویل گردیده و یا منسوخ است» گویا اینکه مذهب اصل است!!

### جایگاه مذاهب:

دکتر یوسف القرضاوی فصلی را در مورد «موقف پیرو در برابر مذاهب» به این شرح می‌نویسد:

1- پیروی از مذهب معین: بالای شخص عامی پیروی و التزام به مذهب معین واجب نیست، ولی التزام به مذاهب بالای طلاب علم ضروری است. زیرا آنها مذهب معینی را بنابر دلایل و اسباب علمی می‌پذیرند»

2- انتقال از یک مذهب به مذهب دیگر: چون رأی صحیح اینست که التزام به مذهب معین واجب نیست، لذا انتقال از یک مذهب به مذهب دیگر حتماً جایز می‌باشد به این شرط که تحت انگیزه‌های نفسانی و دنیاخواهی صورت نگیرند.

### 3- جستجوی رخصت‌ها:

دکتر یوسف القرضاوی به این نظر است که برای مفتی بهتر آنست که برای شخص عامی مطابق رخصت‌ها فتوی دهند گرچه خلاف مذهبش باشد. زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رُخْصَتُهُ » (مسند أحمد)

الله عزوجل دوست دارد که به رخصت‌هایش عمل کرده شود.

ولی برای شخص مقلد این کار جایز نیست. ایشان بعد از آنکه آراء و دلایل علماء را ذکر می‌نمایند، در اخیر به این نتیجه می‌رسد که: « آنچه درین قضیه برای من واضح شده، اینست که برای شخص عامی جایز نیست که در جستجوی رخصت‌ها در مذاهب مختلف بر آمده و از هر مذهب آسانترین حکم را که مطابق خواسته‌هایش باشد، انتخاب کند، بدون اینکه از امام معینی و معتبری تقلید نماید و یا اینکه نه به قوت و ضعف دلیل توجه داشته باشد. کسیکه این شیوه را در پیش گرفت آخر الامر دین و احکام دینی در نظرش بی مقدار و بی ارزش خواهد شد. لذا علماء گفته اند که »

کسیکه در جستجوی رخصت های مذاهب باشد، به فسق می رود»<sup>1</sup>

### دلایل امام:

بالای هر متبع لازم است که در حد توان خود، دلایل امام خود را بفهمد. مخصوصاً در اموری که مورد اشتباه بوده و در سینه اش خلش ایجاد کرده است. و یا اینکه با کسی مجادله می کند. ولی متوجه باشد که سخن شان به مراء و جدال لفظی تبدیل نگردیده و دلایل را یکی با دیگری نکوبند. باید هر شخص در حدود علم و دانش خود توقف نماید.

امام ابوحنیفه درین مورد می گوید: برای هیچ کسی جایز نیست که سخن ما را عمل نماید، تا آنکه نداند که آنرا از کجا اخذ کرده ایم»

### دلیل فیصله کننده است:

امام حسن البنا در خاتمه این اصل با عباراتی نصیحت آمیز می گوید: «باید هر ارشاد همراه با دلیل را بپذیرد. در صورتی که از صلاح ارشاد کننده و کفایت و اهلیت علمی اش مطمئن گردید.»

ولی یوسف القرضاوی این جملات را نمی گذارد که فقط بحیث نصیحت بگذرد، بلکه در آن معانی مفاهیم مهمی را مشاهده می کند:

1- امام مذهب پیامبر معصوم نیست، لذا هیچ مذهبی خالی از استنباطات و مسایل ضعیف نمی باشد.

2- احیاناً پژوهشگر و محقق در مذهب، متوجه می شود که امامش حکم خود را بر اعتبار های مصلحتی و یا عرفی زمان خود بنا کرده و اکنون این مصالح عرفها وجود ندارد.

3- متوجه می شود که حدیثی که بر وفق آن حکم صادر شده، ضعیف و منکر است و یا دلیل دیگری قوی تر از آن وجود دارد و یا اینکه منسوخ شده است.

4- این نصیحت دو قاعده اساسی را برای شخص عامی وضع می کند که در اثنای سوال کردن و اخذ جواب باید متوجه باشد:

أ- هر ارشاد و رهنمایی مقبول نمی باشد. مگر آنکه همراه با دلیل باشد.

ب- ارشاد هر شخصی و حتی دلیل او مورد قبول نیست، مگر آنکه صلاح و تقوایش ثابت بوده و از کفایت علمی و توان استنباط برخوردار باشد.

این سخن به این معناست که ارشاد عامی برای شخص عامی جهل مرکب خواهد بود.

5- دکتر یوسف القرضاوی درین سیاق از دو نوع علماء بر حذر می سازد.

أ- عالمی که تعصب مذهبی دارد.

ب- آنکه همه مذاهب را مردود می داند.

6- همچنان می فرماید: سخن امام شافعی را که می فرمود: «هر حدیث صحیح مذهب

من می باشد» باید بحیث قاعده اساسی قرار گرفته و در عصر حاضر فقهاء و ائمه به آن پابند

باشند زیرا، چنانچه از ابن تیمیه رحمه الله نقل شده است، ائمه بزرگ اگر حدیثی را بنا بر

اسباب و اعداری ترک کرده اند، مورد ملامت نمی باشند.<sup>۱</sup> ولی ما درین کار عذری نداریم.<sup>۲</sup>

### باب اجتهاد باز است:

دکتر یوسف القرضاوی سخن امام حسن البنا را درین اصل که می گوید: «نقص و

کمبود علمی خود را تکمیل نموده بکوشد تا به درجه نظر برسد» بزرگ ترین دعوتی

می داند که طی آن از همه علماء میخواهد که به ابواب مختلف اجتهاد داخل شده در

ساحل علم به تماشا ننشینند. تلاش نماید تا از حالت تقلید بر آمده و به سوی اجتهاد و

نوآوری بروند. و از مراتب ابتدایی اجتهاد به مرتبه بلند و بلند تر بروند تا آنکه به

بلندترین مراتب اجتهاد برسند.

### ائمه بیشتر از چهار تن هستند:

استاد بنا می گوید «یکی از ائمه دین را پیروی کند» و نه اینکه «از ائمه چهار گانه

پیروی نماید» و با این جمله نشان میدهد که منحصر ساختن فقه به این چهار امام

بزرگوار یکی از خطاهای بزرگ در تاریخ فقه میباشد. زیرا یکتعداد امامانی اند که

مذهب شان باقی نمانده است، مانند امام طبری صاحب تاریخ و تفسیر، امام اوزاعی و

امام سفیان ثوری و سایرین.

دکتر قرضاوی در تردید مفکوره بسته شدن باب اجتهاد به تفصیل صحبت کرده و

توضیح میدهد که در هر عصر و زمان مجتهد وجود داشته است.<sup>۳</sup>

### چالش ها در برابر تقلید و اجتهاد:

1- راجع ( رفع الملام عن الأئمة الإعلام ) لابن تیمیة .

2- (کیف نتعامل مع التراث والتمذهب والاختلاف؟) ، د.یوسف القرضاوی، باختصار، ص 93-103.

3- المرجع السابق، ص 108-127.



درینجا مرض داخلی است که به عقل‌های مردم سرایت نموده و آنها را به گروه‌ها تقسیم نموده است.

1- گروه اول کسانی‌اند که اجتهاد را بالای هر شخصی واجب می‌داند، بدون اینکه مستوای علمی و توانمندی‌های‌شان را در نظر داشته باشند. و در عین حال هجوم شدیدی را بر ضد کسانی‌براه می‌اندازد که به صفت متقلدین یاد می‌نمایند.

2- گروه دوم کسانی‌اند که باب اجتهاد را در برابر همگان کاملاً بسته می‌دانند و گویا سلف امت برای آیندگان هیچ امری را بدون اجتهاد باقی نگذاشته است. حتی برای کسانی‌که تمام ادوات و شرایط اجتهاد را دارا بوده و عملاً به درجه اجتهاد رسیده باشد و حتی در اموری که جدیداً پیدا می‌شود، اجتهاد را ممنوع می‌دانند. این گروه متعصبانه از تقلید مذهبی دفاع نموده و گروه اول را متهم به بدبینی و دشمنی با ائمه می‌نمایند.

جهت وسطی در بین اینها که بیشتر قرین صواب است کسانی‌اند که در پیروی از یکی از مذاهب هیچ مانعی نمی‌بینند. با این ملاحظه که مذاهب دیدگاه‌های فقهی یک تعداد علماء را تشکیل داده و نه یکسره مردود است و نه کاملاً قابل پذیرش می‌باشد. درینجا به اقوالی که از ائمه مذاهب نقل شده است توجه کنیم:

ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: « این رأی و نظر ماست کسیکه بهتر از آنرا برای ما بگوید، حتماً آنرا می‌پذیریم »

امام شافعی می‌گوید: « نظر من صواب است ولی احتمال خطاء را دارد و رای غیر از من خطاء است ولی احتمال صواب را دارد. »

بعضیها حتی درین کلام شافعی رحمه الله یکنوع تشدد را احساس کرده و اظهار داشته‌اند که احتمال خطا و صواب در هر دو رأی مساوی است. زیرا هر دو نظر ناشی از اجتهاد می‌باشد

کشمکش و جدال بین دو گروه باعث گردید که یکتعداد کسانی بحرکت آید که از هیچ نوع علم و معرفت برخوردار نبودند، با هیجان ناشیانه و بدون اینکه حقی داشته باشند، از میدانهای عوام برخاسته و به جایگاه بلند علماء بنشینند، بدون اینکه از مراحل کسب علم بگذرد. این کار را نه بخاطر سعی در راستای کسب علمیت و نیل به وسایل اجتهاد می‌کنند، بلکه میخواهند که مانند علماء با نصوص کتاب و سنت تعامل نمایند، مستقیماً از نصوص اخذ نموده و مردم را فتوی دهند بدون اینکه محکم و متشابه قرآن و مجمل و مفصل آنرا بشناسند و یا احادیث صحیح و ضعیف را تمیز نمایند و از ناسخ

منسوخ در حدیث اطلاعی داشته باشند اینها با اراده احسان، مرتکب بدترین عمل در برابر امت گردیده و تفرقه و پراکندگی مسلمانان را بیشتر می‌سازند..

بخاطر مقابله با این موج، باید مفهوم این اصل را بخوبی درک کنیم، بعد از آن برای مردم و بخصوص برای اعضای حرکت شرح دهیم و این نکات را در نظر داشته باشیم!

1- جماعت اخوان مجموعه از علماء نیستند، گرچه یکتعداد زیاد علماء درین حرکت وجود دارند.

2- افراد حرکت باید کمترین حد علم را که هر مسلمان به آن نیاز دارد، کسب نمایند، معلومات لازمی از تاریخ دینی، معانی قرآن کریم و سنت پیامبر علیه الصلاة والسلام را بدانند شروط و کیفیت درست عبادات و معاملات را بیاموزند.

3- افراد باید در صورت مواجه شدن با مشکلی به علمای باعمل مراجعه نموده و از ایشان طالب حل مشکل شوند.

4- تطبیق عملی این آیت قرآنی که می‌فرماید:

« فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » [التوبة : 122]

چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] پرهیزند

و بهتر این خواهد بود که جماعت یکتعداد کسانی را که در علوم شرعی تخصص حاصل می‌کنند، کمک نماید تا توانمندی‌های عالی علمی را کسب نموده و در صف ائمه و مجتهدین امت قرار گرفته و به غنای فکری و علمی امت بیافزایند.

### سوال های در مورد اجتهاد و تقلید:

وله را تصدیق می‌کنی جوابت را با

دلیل تاریخی، نقلی و عقلی ثابت بساز؟

2- «اجتهاد حیات امت است»

در روشنی این عبارت:

أ- اجتهاد را تعریف کن؟

ب- وسایل اساسی ای را بیان کن که مجتهد حتماً باید با خود داشته باشد؟

بین کسانی که باب اجتهاد را بسته میدانند و کسانی که اجتهاد را برای هر شخص مجاز می‌دانند، مقایسه و مقارنه کن.

3- (در موجودیت نص اجتهاد نیست) (در نص اجتهاد نیست) این دو

عبارت را مقارنه و توضیح کن و بگو که کدامیک درست است و چرا؟

4- بالای مقلد سه چیز واجب است، آنها را مطابق فهمی که ازین اصل داری،

ذکر کن

5- (اسلام بدون مذهب)

از خلال معلوماتی که داری، نظرت را در مورد عبارت فوق بنویس، آیا تحقیق

این امر ممکن است؟

# 8

اختلاف فقهی در فروع  
به هیچ صورت باعث تفرقه  
در دین و منتج به خصومت  
و دشمنی نمی گردد. و  
مجتهد در هر صورت مستحق  
اجر است. همچنان هیچ  
مانعی وجود ندارد که در  
مسایل اختلافی تحقیق علمی صورت  
گیرد. البته این کار باید در  
فضای مملوء از محبت الهی، تعاون  
برای رسیدن به حق انجام یابد.  
بدون اینکه این تحقق منجر به  
مراء مذموم و تعصب گردد.

# ا ص ل ه

بعد از آنکه امام البنا موقف مردم را که باید در برابر  
علماء داشته باشند، بیان و چگونگی تعامل با آنها را مشخص  
نمود، بعد از آن اهمیت زانو زدن در برابر علماء و آموختن  
از آنها را بحیث مقلد و متبع شرح کرد، این را تذکر داد که

هر فرد باید تلاش کند که دلایل مذهب خویش را بیاموزد تا نواقص علمی آنها تکمیل  
گردد. به دنبال آن از تعصب مذموم نهی نموده و نصیحت کرد که باید هر ارشاد و  
رهنمایی همراه با دلیل را بپذیرد. البته زمانی که صلاح ارشاد کنند ثابت و کفایت او  
معلوم باشد.

این موضوع را در اصل ششم و هفتم خلاصه نمود. بعد از آن ضوابط و مقرراتی را  
برای اختلاف فقهی وضع می کند و سخن را ازین جا آغاز می کند که این نوع اختلاف  
وارد است و در آن هیچ مشکلی وجود ندارد.

دکتور قرضاوی در شرح این نکته می گوید که؛ مادامی که عصمت فقط برای انبیاء ثابت  
است و کسی دیگری این صفت را ندارد، و از سوی دیگر، حق علماء و بلکه واجب آنها  
اینست که مسایل را مورد بحث قرار داده و اجتهاد نمایند پس حتماً اختلاف نظر در بین شان

ظاهر می‌گردد. ولی برای ما زیاده نیست که از اختلاف آنها دلتنگ و ملول شویم، همچنان جایز نیست این اختلاف نظر را سبب عداوت و دشمنی بین خود بگردانیم.<sup>۱</sup> اینک امام می‌گوید «اختلاف فقهی» پس مسایلی که تعلق به عقیده دارد ازین بحث خارج می‌شود. و قید «فروعاً» را بخاطری می‌آورد که اختلاف در اصول را ازین اصل بیرون سازد، زیرا اختلاف در اصول ضوابط دیگری دارد که خارج ازین بحث می‌باشد.

دکتر قرضاوی می‌گوید: «حقیقت اینست که اختلاف در ذات خودش هیچ خطری ندارد، خصوصاً در مسایل فروعی و بعضی اصول غیر اساسی، بلکه خطر در تفرقه و دشمنی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن تحذیر نموده اند.<sup>۲</sup> این اصل نکات ذیل را مورد مناقشه قرار میدهد:

- 1- انواع اختلاف و اینکه کدام نوع آن سبب تفرقه در دین می‌شود.
- 2- تعاون با همی بخاطر رسیدن به حقیقت.
- 3- صفات لازمی اخلاق اختلاف.
- أ- تحقیق علمی منزه از شوائب.
- ب- الحب فی الله.
- ت- تعاون و همکاری.
- 4- اخلاق اختلاف مذموم.
- أ- مرء و جدل مذموم.
- ب- تعصب ورزیدن.

در ابتدای امر برین نکته که یوسف قرضاوی مطرح می‌کند با هم اتفاق می‌کنیم که «اتحاد و پیوند بین مسلمانها یک فریضة اسلامی است»<sup>۳</sup> الله متعال امر می‌نماید که تفرقه نکنید.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» [آل عمران : 103]

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید ، و پراکنده و گروه گروه نشوید و از واقع شدن به حالتی که امت های قبلی به آن گرفتار شدند، برحذر می‌دارد.

1- المرجع السابق، ص 128.

2- (الصحوۃ الإسلامیة بین الاختلاف المشروع والتفرق المذموم)، د. یوسف القرضاوی، دار الصحوۃ بالقاهرة، دار الوفاء بالمنصورة 1991م.

3- المرجع السابق ص 27.

«لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» [آل عمران: 105]

و [شما ای اهل ایمان!] مانند کسانی نباشید که پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، پراکنده و گروه گروه شدند و [در دین] اختلاف پیدا کردند، و آنان را عذابی بزرگ است و بیان می کند اختلاف محذور که نباید در آن داخل شویم، آنست که در اصل دین باشد.

«أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» [الشوری: 13]

این که دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه و گروه گروه نشوید  
دکتر یوسف قرضاوی اسم «فقه ائتلاف» را برای این موضوع پسندیده اند. زیرا مقصود ما همین است، که ما «فقه اختلاف» را می آموزیم تا به «ائتلاف» برسیم. زیرا اتفاق در فروع به کلی ناممکن است. اما باید بیاموزیم که چگونه اختلاف کنیم تا این اختلاف نظر ما را از الفت و محبت باهمی باز ندارد. یعنی بدانیم که آراء و نظریات ما اختلاف نمایند، ولی قلوب ما اختلاف ننماید<sup>1</sup>

### انواع اختلاف:

میخواهم درینجا اشکال متعددی از تقسیم اختلاف را به شکلی تقدیم نمایم که استاد جمعه امین عرض نموده اند. ایشان انواع خلاف که در قرآن ذکر شده است دو قسم قرار داده اند.

1- آنکه هر دو طایفه در خطاء باشد.

درینصورت هر دو طایفه بد می گوید.

«وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (118) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ

الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» [هود: 118، 119]

همواره [در امر دین] در اختلاف اند. (118) مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است. و فرمان حتمی پروردگارت تحقق یافت که همانا دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] پر خواهم کرد  
درین آیت اهل رحمت را مستثنی از اختلاف قرار داده است.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» [البقرة:

1- (کیف نتعامل مع التراث والتمذهب والاختلاف؟)، د. یوسف القرضاوی، ص 128.

[176]

آن عذاب به خاطر این است که خدا کتاب آسمانی را به درستی و راستی نازل کرد [ولی اینان، آن را واگذاشتند و در تکذیبش کوشیدند و آن را مایه اختلاف قرار دادند] و یقیناً آنان که در [مفهوم و محتوای] کتاب اختلاف کردند [تا حقایق از مردم پنهان بماند] در دشمنی دور و درازی قرار دارند

این اختلاف مذموم که از هر دو طرف صورت می گیرد، دو سبب دارد.

- 1- فساد نیت: یعنی در نفسهای شان امراضی مانند حسد، بغاوت، حسد، تکبر در زمین و فساد جای گرفته که این همه امراض از ظلم سرچشمه می گیرد.
- 2- جهل اطراف متنازع در مورد حقیقت موضوع. پس ظلم و جهل اصل و بنیاد هر شر و بدی است.

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا » [الأحزاب : 72]

یقیناً ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب اینکه استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و [نسبت به سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است

دوم: آنکه یکی از طرفین برحق باشد.

درین نوع اختلاف یک جانب که مؤمنان اند مورد ستایش قرار گرفته اند و جانب دیگر تقبیح شده است.

« وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ » [البقرة : 253]

ولی [درباره ایمان و کفر با هم] اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند، قطعاً خدا اگر می خواست نمی جنگیدند، ولی خدا آنچه را می خواهد [از روی حکمت و مصلحت] انجام می دهد.

استاد «الوشلی» در (النهج) این موضوع را از جانب دیگر تقسیم بندی نموده است و میگوید:

1- ( فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزيز ص 127 وما بعدها.

اختلاف سه گونه است:

- 1- آنکه در اصل دین اختلاف دارند.  
« وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (118) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ » [هود : 118 ، 119]  
همواره [ در امر دین ] در اختلاف اند. (118) مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است
- 2- آنکه در اصل دین به صورت مجمل با هم متفق اند ولی در بعضی قواعد کلی با هم اختلاف دارند. پیامبر علیه السلام می فرماید:  
« وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً » (سنن أبي داود)  
امت من به هفتاد سه گروه تقسیم می شوند.
- 3- آنکه در اصل دین، قواعد و ضوابط با هم متفق اند ولی در فروع عملی با هم اختلاف دارند. اصلی که این نوع اختلاف را باید حل کند اینست که:  
« فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ » [النساء : 59]  
و اگر درباره چیزی نزاع داشتید ، آن را [ برای فیصله یافتنش ] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید ، به خدا و پیامبر ارجاع دهید  
اما دکتور محمود عبدالحليم انواع اختلاف را به شکلی بیان می کند که ابن تیمیه در «اقتضاء الصراط المستقیم» شرح داده است. می گوید:  
1- اختلاف تنوع است که درین نوع اختلاف هر دو طرف مشروع می باشد.  
2- اختلاف تضاد، یعنی زمانی که اقوال یکی دیگر خود را نفی کند. درینجا یک جانب تقبیح گردیده و جانب دیگر مدح شده است.<sup>1</sup>  
استاذ جمعه امین تقسیم دیگری را از امام خطابی نقل می کند و می گوید:  
«اختلاف سه گونه است»:  
1- در اثبات صانع و وحدانیت او تعالی، و در جانب دیگر انکار از وی که این کفر است.  
2- در صفات و مشیئت او که انکار از آن بدعت است.  
3- در احکام فروع که احتمال وجوهای مختلف را دارد، این نوع اختلاف را الله متعال رحمت و کرامت قرار داده است.<sup>2</sup>

1- (فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین)، جمعة أمین عبدالعزیز ص 99.  
2- المرجع السابق.

## در فروع:

به همین علت امام البنا اختلافی را که به خصومت و دشمنی نمی‌انجامد، اختلاف فقهی و فروعی دانسته است. نه اختلاف در اصول، عقاید و کلیات.

ابن وهب از قاسم بن محمد روایت می‌کند که گفت: سخن عمر بن عبدالعزیز را خیلی پسندیدم، ایشان می‌گفتند من هیچگاه آرزو نکرده‌ام که کاش اصحاب پیامبر اختلاف نمی‌کردند. زیرا اگر آنها قول واحدی می‌داشتند مردم در تنگنا واقع میشد. آنها امام‌های هدایت برای مردم‌اند. و اگر انسان سخن هر یک را عملی نماید، سنت خواهد بود.

«برین اساس ما یقین داریم که اختلافات فقهی سبب تفرقه نمی‌شود. زیرا:

- ❖ این اختلاف بر اساس ضرورت صورت گرفته است.
- ❖ هر امام در مذهب خود قصد طاعت از الله و رسولش را دارد.
- ❖ الفت قلب‌ها بزرگتر از آنست که اختلاف فقهی آنرا خدشه دار سازد.
- ❖ نسل قدوه نیز در فروع با هم اختلاف داشته‌اند.

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید:

«از آنجاییکه در احکام شرعی اختلافات زیادی وجود دارد و نمیتوان آنرا تحت قاعده خاصی درآوریم، لذا اگر هر زمانی که دو مسلمان با هم اختلاف نظر پیدا کردند، از هم دوری گزینند، درین صورت هیچ نوع اخوت و رحمت بین مسلمانان باقی نمی‌ماند.»<sup>1</sup>

## تعصب مذهبی:

استاد محمد الغزالی تحت این عنوان قضیه مذهبی بودن را تحت مناقشه قرار داده و می‌گوید:

«رأی فقهی از جایگاه و مکان علمی بلندی برخوردار است، کسیکه میخواهد مطابق آن عمل نماید و دیگران را بسوی آن فراخواند، برایش مجاز است. ما یک نظر را بر نظر دیگر ترجیح می‌دهیم، زیرا قناعت ما را بیشتر از نظر اول فرا هم می‌سازد و فکر می‌کنیم که این رأی مصالح بندگان را خوبتر تحقق بخشیده و عمل کردن به آن آسان‌تر است. اما چیزی را که شدیداً مردود میدانیم و هیچ صاحب عقل و خردی آنرا نمی‌پذیرد، اینست که کسی گمان کند رأی و نظرش دین است و رأی و نظر دیگران دین نیست و بر همان فهم و برداشتی که دارد جامد بماند، این جمود او شاید

1 (الفتاوی الکبری) از ابن تیمیه ج 34 ص 143



اصل اسلام را متضرر ساخته و سبب فرو ریزی وحدت مسلمین شود. من نوشته‌هایی را خوانده‌ام و صحنه‌های مضمضش کننده‌ای را دیده‌ام که یاد آوری آن انسان را به دهشت می‌اندازد. گویا آنها یکی که درین معرکه‌های جدلی داخل شده‌اند، مقصد اصلی شان پارچه ساختن مسلمانان و اهانت مخالفین شان بود.<sup>1</sup>

«من با متعصبین زیادی ملاقات کرده‌ام و احوال روانی و فکری شانرا از نزدیک مطالعه کرده‌ام، بعد ازین تدقیق و مطالعه، دو بیماری خطرناک را در وجود شان تشخیص داده‌ام که باعث هلاکت شان شده است.

#### اول: ناتوانی علمی و قلت معرفت:

امام شاطبی در «الموافقات» می‌گوید «عادت دادن طالب به اینکه تنها مذهب خودش را بیاموزد، در اکثر حالات یک نوع تنفر و انکار از مذاهب دیگر را در نفسش ایجاد می‌کند. چون دلایل دیگران را نمی‌داند. لذا از فضیلت و بزرگواری دانشمندانی انکار می‌نماید که همه مردم به فضیلت و سبقت آنها در امور دینی آنها اتفاق دارند، ولی اینها بنابر جهالت و بی خبری از هر نوع برتری علمی و آگاهی که آنها از مقاصد شرع و اغراض آن دارند، منکر می‌شوند.

#### دوم: نیت سوء:

در اغلب حالات آفت خود نمایی و برتری جویی و یا رذایلی چون قساوت قلبی و حسد احساس تکرایی در ضمیر اینها جا می‌گیرد. این گونه انسانها هنوز مؤفق نشده‌اند که نفس خود را بوسیله اخلاقی که پیامبر علیه السلام آورده است تهذیب نماید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمَّمَ صَالِحَ الْأَخْلَاقِ» (مسند

أحمد)

عباداتی ظاهری که انجام میدهد بر قلب پر از قساوت و غرایز طغیانی او پرده نمی‌اندازد. او گم‌شده خود را در مسایل مورد اختلاف می‌یابد تا به شور و غوغا پرداخته و به غضب دینی خود نمایی کند، در حالیکه میخواهد با این عملکرد خود شعله‌های آتش حسادت را که در سینه‌اش شعله‌ور است، خاموش گرداند و طبیعت بیمار و تربیت ناقص خود را پنهان نماید.

و تحت عنوان «مشغول شدن به امور شکلی و ترک امور مهم» می‌گوید: اختلافات

1- (دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين)، محمد الغزالی ص 72.

جزئی حتماً واقع می‌شود و هیچ چاره‌ای ندارد. پس ضروری است که ازین اختلافات گذشته و متوجه مسایل مهمتر از آن شویم. من هرگز انسانهایی را ندیده‌ام که مانند بی‌خود شدگان تعصب مذهبی امروزی گرفتار جزئیات گردیده و اختلاف جزئی آنها را در خود بیچانند.

بعد از آن موجودیت دو خصلت اساسی را برای کسانی که داخل مناقشات فقهی می‌شوند لازمی دانسته‌اند که عبارت از ادب نفسی و دانش فقهی می‌باشد. می‌گوید:

«ما سخن شخصی را که با فقدان ادب و دانش گرفتار است درین قضایا نمی‌شنویم»

اساس ادب اینست که در جستجوی عیب بیگناهان نشویم و در پی برچسپ زدن تهمت‌ها به مردم نباشیم و اگر در مورد خطای کسی گمان غالب به ما دست داد، برای خطا کار مغفرت می‌خواهیم آنچنان که برای خود خواهان مغفرت هستیم<sup>۱</sup>

### امام حسن البنا و اختلافات دینی:

امام رحمه الله در رساله «دعوتنا» می‌گوید:

«اکنون در مورد موقف دعوت ما در برابر اختلافات و آرای مذهبی سخنانی برای تان می‌گویم:

#### اول: جمع می‌کند، تفرقه نمی‌اندازد:

بدان، الله متعال ترا فقیه بگرداند، که اولاً دعوت اخوان المسلمین منسوب به طایفه خاص نبوده و نه میلان به رنگ‌های خاصی دارد که نزد مردم معروف است و نه در پی التزامات و امور خاصی می‌باشد. بلکه دعوت اخوان متوجه صمیم و جوهر دین است. ما می‌خواهیم که دیدگاهها توحید یابد و همت‌ها در کنارهم قرار گیرند، تا کار دینی به صورت کاملتر انجام یافته نتایج بزرگتر و بهتری را دنبال داشته باشد پس دعوت اخوان کاملاً روشن و درخشان است و هیچ رنگ خاصی ندارد. این دعوت در محور حق، هر جایی که باشد، می‌چرخد و اجتماع را دوست دارد و از تکروی و تفرق بیزار است. از نظر اخوان بزرگترین مصیبتی که باعث شکست مسلمانان شده، تفرقه و اختلاف است و بنیاد پیروزیهای مسلمانان را محبت و وحدت تشکیل می‌دهد. «آخرین این امت بوسیله همان چیزی اصلاح می‌شود که اول آنرا اصلاح ساخت» این قاعده اساسی و هدف آشکاری است که در برابر هر برادر مسلمان قرار دارد و به حقانیت آن عقیده راسخ

1- (دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین)، محمد الغزالی ص 73.

داریم. با همین عقیده حرکت می‌کنیم و بسوی همین عقیده دیگران را فرا میخوانیم.

### دوم: اختلاف حتماً بروز می‌کند:

ما معتقدیم که موجودیت اختلاف در فروع دینی امر حتمی بوده و ناممکن است که در موضوعات فرعی و آرای مذهبی با هم متحد شویم. عوامل آنرا چنین میتوان خلاصه کرد:

1- تفاوت در قوت و ضعف عقل‌های انسانی، در قوت استنباط، درک دلایل، اندازه ژرفنگری به مسایل، ارتباط دادن حقایق یکی با دیگری از عوامل عمده آن است. همچنان دین عبارت از نصوص آیات و احادیث است که عقل و رأی انسانی آنرا در حدود زبان و قواعد زبان تفسیر می‌کند. و مردم درین امر متفاوت اند، پس حتماً اختلاف نظر بروز می‌کند.

2- وسعت علم و کم‌علمی: یعنی احادیث و روایات به کسی رسیده است و به یکتعداد نرسیده است. چنانچه امام مالک به ابو جعفر منصور گفت: اصحاب رسول الله در شهرهای مختلف سکونت گزیدند و هر کدام آنها بخشی از علم نبوی را با خود داشتند و اگر مردم را به قبول یک نظر مجبور سازی فتنه‌ها برپا خواهد شد.<sup>1</sup>

3- اختلاف منطقه و محیط، یعنی تطبیق نصوص در محیط‌های مختلف با هم مختلف می‌باشد. چنانچه امام شافعی را می‌بینم که در عراق مطابق رأی قدیم فتوی میداد و اما همینکه به مصر رفت مطابق رأی جدید فتوا داد در حالیکه ایشان در هر دو مورد مطابق فهم و برداشتی که از نصوص داشته و برایش واضح گردیده بود. فتوا میداد. و در هر دو نوع فتوا در جستجوی حق بود.<sup>2</sup>

4- اختلاف در اطمینان قلبی در مورد روایت و قبول حدیث است.

یعنی، یک راوی از نظر یک امام ثقة و قابل اعتماد است، لذا روایات او را با اطمینان خاطر می‌پذیرد، در حالیکه همان شخص نزد امام دیگری بنا بر آنچه میداند، مجروح می‌باشد.

1- ابوجعفر منصور خلیفه دوم عباسی از امام مالک خواست تا کتابی بنویسد که برای همه امت کافی بوده و همگان را حول آن جمع نماید. ولی امام مالک این سخن را نپذیرفت و زمانی که خلیفه می‌خواست که مردم را مجبور به عمل کردن به «الموطأ» سازد امام مالک او را منع کرده و این سخنان را ابراز داشت.

2- و در مذهب امام احمد بن حنبل در یکی مسئله چند قول را می‌یابیم. رک ( أحمد بن حنبل )، محمد أبی زهرة، دار الفكر العربی، القاهرة.

5- اختلاف در تعیین جایگاه دلایل است، بر سبیل مثال یک امام عمل صحابه را بر احادیث احاد مقدم میدانند و دیگری چنین نظر ندارد.

### سوم: اجماع بر هر امر فرعی ناممکن است:

بنابر اساس فوق الذکر معتقدیم که اجماع و اتفاق بر فروع و جزئیات دینی مستحیل و بلکه منافی با طبیعت دین است. الله متعال میخواهد که این دین برای همیشه باقی بماند با هر عصر و زمان همگام و موافق باشد. به همین علت است که دین آسان، ملایم و آسانگیر بوده در آن هیچ نوع جمود و تشدد وجود ندارد.

### چهارم: مخالفین خود را معذور می‌دانیم:

و با این اعتقاد در جستجوی عذرهایی برای کسانی می‌باشیم که با ما در مسایل فروعی اختلاف نظر دارد، و تأکید می‌کنیم که این اختلاف فروعی هرگز مانع ارتباط قلبی، محبت دو جانبه و تعاون علی الخیر بوده نمی‌تواند. اسلام فراگیر با بهترین حدود و وسیعترین مشتملات آن همه ما را در بر می‌گیرد.

آیا ما و آنها مسلمان نیستیم؟

آیا ما دوست نداریم که به همان حکمی عمل کنیم که اطمینان ما را فراهم می‌سازد و آنها نیز چنین نیستند؟

آیا ما مکلف نیستیم که آنچه را برای خود دوست داریم برای برادر خود نیز دوست داشته باشیم؟

پس در چه امری با هم اختلاف داریم؟

چرا اجازه ندهیم که آنها در مورد رأی ما نظری داشته باشند، چنانچه در مورد رأی آنها نظر داریم؟

اگر مسایلی است که باید روی آن بحث نموده و به تفاهم برسیم، چرا در فضای مملو از محبت و صفا با هم به تفاهم ننشینیم؟

فتاوی که از صحابه صادر شده است، یکی با دیگر متفاوت است، اما آیا این تفاوت آراء باعث اختلاف و تفرقه بین شان گردیده بود؟ آیا وحدت شانرا برهم زده و پیوند های شانرا قطع کرده بود؟ نه هرگز! و واقعه نماز عصر در بنی قریظه را هم بیاد داریم.<sup>1</sup>

1- « عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنَا لَمَّا رَجَعْنَا مِنَ الْأَحْزَابِ لَا يُضَلِّينَ أَحَدًا الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قَرَيْظَةَ فَأَذْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لَا نُضَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَا وَقَالَ

اگر آنها با هم اختلاف نظر داشتند در حالیکه در عصر نبوت زندگی داشته و بیشتر از هر کس دیگری قراین احکام و دقایق دین را می دانستند، پس ما چرا در اختلافات ناچیزی که هیچ اهمیت ندارد، با هم دشمنی و بدبینی داریم؟ اگر ائمه که داناترین انسان‌ها به کتاب الله و سنت رسول الله بودند، با هم اختلاف داشته و با هم مناظره‌ها کرده اند، ما چرا همان منهج و شیوه آنها را بکار نبریم؟

اگر اختلاف در مشهورترین امر دینی مانند آذان واقع گردیده است که هر روز پنج بار به آواز بلند گفته می‌شود، و نصوص و روایات متفاوت در آن وارد شده است، پس در باره مسایلی دقیقی که مرجع آن اجتهاد و استنباط است، چه فکر می‌کنید؟

### پنجم: خلیفه کجاست؟

مسئله دیگری که باید به آن توجه داشت، اینست که در گذشته اگر مردم اختلاف می‌نمودند، به خلیفه مراجعه می‌کردند و خلیفه بین شان فیصله و اختلاف را بر طرف می‌ساخت.<sup>1</sup>

اما اکنون خلیفه کجاست تا بین ما فیصله کند؟

آیا درینصورت بهتر نیست که مسلمانان بسوی قاضی مراجعه کرده و قضیه خود را بر وی عرضه کند. زیرا اختلاف کردن بدون مرجع باعث بروز اختلافات بیشتر می‌گردد.

### ششم: ما سینه فراختر از هرکس دیگری

داریم:

اخوان المسلمین همه این مسایل را بخوبی میدانند، لذا آنها در برابر مخالفین خود با سینه گشوده و فراخ مقابل می‌شود. و معتقد است که هرگروه بخشی از علم را در اختیار دارد و در هر دعوتی خطاء و صواب وجود دارد. آنها همیشه در جستجوی حق بوده و آنرا قبول می‌کنند و با آرامی و حوصله‌مندی می‌کوشند تا مخالفین را با دیدگاهها خود موافق سازند. اگر آنها قانع شدند، خیلی خوب. در غیر آن بحیث برادران دینی باقی مانده و برای خود و آنها از الله متعال هدایت میخواهد.

این شیوه و عملکرد اخوان در برابر مخالفین شان در مسایل فروعی می‌باشد و میتوان آنرا به صورت خلاصه چنین گفت که؛ اخوان اختلاف نظر را جایز و تعصب مذهبی و شخصی را مذموم میدانند و تلاش دارد تا به حق برسد و مردم را نیز با لطف و مهربانی

بَعْضُهُمْ بِلِئَالِيٍّ لَمْ يُرَدِّ مِنَّا ذَلِكَ فَذَكِّرَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُعْتَفَ وَاحِدًا مِنْهُمْ» صحيح البخاري - (3 / 499)

1- راجع الأصل الخامس من الأصول العشرين وشرحه في هذا الكتاب.

و محبت بسوی حق و عمل کردن به حق فراخواند.<sup>۱</sup>

امام حسن البنا در مورد ویژگیهای اخوان می گوید:

« دوری از مسایل اختلاف برانگیز فقهی، اولین ویژگی اخوان المسلمین است. اخوان معتقد است که اختلاف نظر در مسایل فروعی امر طبیعی و غیر قابل اجتناب است. زیرا آیات و احادیث اصول اسلام را تشکیل میدهد. و از آنجاییکه قدرت فهم و عمل انسانها متفاوت است، لذا در درک و برداشت ازین نصوص نیز اختلاف نظر بروز می کند. به همین علت است که اختلاف نظر بین صحابه وجود داشت و تا روز قیامت ادامه خواهد یافت. البته هیچ عیبی در اختلاف نظر وجود ندارد. بلکه تعصب نمودن در قبال رأی و نظر خاصی و مردم را بسوی جمود فکری و عقلی کشاندن عیب بزرگی بشمار می رود. این دیدگاه و برداشت از امور اختلافی بود که قلب های متفرق را حول یک فکر و اندیشه جمع نمود. و این را کافی دانست که مردم به آن مواردی اتفاق و اجماع نمایند که با پذیرفتن آن انسان داخل دایره اسلام می گردد.

این نظریه و دیدگاه برای جماعتی ضروری بود که میخواست مفکوره و طرز دید خود را در جامعه ای نشر کند که بازار مناقشه و مخالفت در مسایل جزئی گرم بود، مسایلی که اصلاً به بحث و مناقشه نمی ارزید.<sup>۲</sup>

### کاستن از شدت اختلاف:

امام رحمه الله می گوید: «برادرانم! اختلاف نظر اکثراً در فروعیات اعمال و عبادت میان می آید و هیچگاه به درجه اختلاف در مسایل اعتقادی نمی رسد. این گونه اختلاف نباید باعث دلتنگی و اذیت کسی گردد. زیرا حکم چنین مسایلی بین خطاء و صواب قرار دارد و چون دانستم که مجتهد مصیب و مخطئ هر دو مستحق اجر می باشد مسأله آسان گردیده و میتوانیم که در سایه محبت و برادری به حقیقت برسیم. و حکم شرعی مدلل می تواند اختلاف را از میان ما بردارد.»

بعد از آن میگوید: «برادرانم! بعضی اختلافات مربوط به عقیده و صحت آن می گردد. در بیشتر اوقات این گونه اختلاف از عدم تعین و تحدید معنای عبارات و کلمات ناشی می گردد. عدم شناخت مقاصد و پافشاری و اصرار بر عبارات و مصطلحات خاص، برین اختلاف می افزاید. عبارات و اصطلاحاتی که الله متعال ما را مکلف با پابندی به آنها

1- (مجموعه الرسائل)، حسن البنا، دعوتنا ص 33-25 بتصرف یسیر.

2- (مجموعه الرسائل)، حسن البنا، المؤتمر الخامس ص 158.

نکرده است.

پس برادرانم! من معتقدم که اگر عبارات و کلمات را تعین و معنای آنرا مشخص سازیم و هر گروه بکوشد تا از مقاصد جانب مقابل خود را آگاه سازد. و هیچ گروهی خود را مقید به عبارات و اصطلاحات خاصی نگرداند و تا زمانی که هر جهت مقاصد نیک داشته باشند، میتوانیم که با مختصر تلاش دیدگاههای متضاد و در حال تصادم را نزدیک ساخته و به نتایج خیلی خوبی برسیم که کمترین آن این خواهد بود که از دایره کفر و ایمان بر آمده و به دایره خطا و صواب برویم<sup>۱</sup>

### اختلاف در راه دعوت:

استاد مصطفی مشهور تذکر میدهد که یکی از بزرگترین موانعی که ممکن است انسان را از راه دعوت منحرف ساخته و به سوی دیگری توجیه کند، داخل شدن در اختلافات فروعی می باشد.

«اینکه بعضی ها می خواهند تا از اختلاف در مسایل فرعی، قضایای بسیار بزرگ ساخته همه توانمندیها تلاشها، اوقات و احساسات را متوجه این قضایا گرداند، حاصلی جز این نخواهند داشت که درین میان شیطان مداخله نموده و قلب ها را از هم دور گرداند، از تعاون باهمی در راه دعوت و خواسته های آن جلوگیری نماید و صفحات کتاب و نشست های برادران به میدان جدال و مناقشه مبدل شود... و بالآخره دعوتگران الی الله از وظیفه و مسؤولیت اصل خود که در رابطه با خویشان و دیگران دارد، بسوی دیگری مصروف گردد.

و اگر کسانی بخواهند به هدف کسب معرفت دینی با آنها نزدیک شود، با دیدن این جدل و مناقشه نسبت به دین و دعوت بدبین گردیده و از داعی و دعوت متنفر می گردد» اگر برای توحید بخشیدن به فعالیت ها و تعاون در کارها ازین قاعده زرین استفاده کنیم چه قدر خوب خواهد بود که می گوید: «در مواردی که با هم اتفاق داریم با هم تعاون می کنیم و در مواردی که با هم اختلاف داریم یکدیگر را معذور می دانیم» بخصوص اینکه اختلافات اکثراً در مسایل فروعی می باشد. درین مورد قاعده دیگری نیز وجود دارد که باید به آن توجه داشت. این قاعده می گوید:

«هر مسأله ای که عمل بر آن بنا نمی شود، پس مصروف شدن و بحث کردن در آن از تکلفاتی است که شرعاً از آن نهی شده ایم»

1- ( حدیث الثلثاء )، حسن البناء، ص 145.

خطرناکتر اینست که طالب مبتدی خود را به مقام مجتهد اعظم قرار داده و چون از نصی آگاهی یابد به خود این حق را قایل شود که از آن احکامی را استنباط کرده و بر آن اصرار داشته و سخن دیگری را نپذیرد. بلکه دیگران را بسوی نظر خود دعوت نموده و افرادی مانند خود را حول آن جمع نمایند که هیچ اثری از علم و معرفت در ذهن شان نبوده و توان درک خطاء و صواب آنچه را برایش می گویند، نداشته باشد.

غرور و تکبر درین لغزشگاه نقش مهمی بازی می کند و بعضی ها را به این گمان می اندازد که با خواندن یکی دو کتاب در زمره علماء قرار گرفته و میتواند که با اهل علم و اختصاص مناظره و مناقشه نموده، آراء و نظریات فقهاء را نقد کند.

اما واقعیت اینست که کسیکه گمان می کند که می داند، همین جهل برایش کافی است. الله متعال انسانی را رحم کند که جایگاه و منزلت خود را بخوبی میدانند.

ما از خلال تجربه ای که داریم، ازین خوف نداریم که این گونه افراد حرکت و دعوت را با خطر مواجه سازند، زیرا الله متعال دعوت اسلامی را در حفظ و رعایت خود دارد. و اما یگانه ترس و تشویشی که داریم اینست که اینگونه افراد راه خطاء را در پیش گرفته و از خیر محروم گردند. زیرا این حرکت با اصلتی که دارد، به ما آموخته است که هر کسیکه در وجودش خیری باشد، الله متعال او را با این کاروان ملحق خواهد ساخت»<sup>۱</sup>

« امام شهید می کوشید تا افراد اخوان المسلمین را در امور فرعی مطابق یک رأی و مذهب جمع نکند، زیرا معتقد بود که در غیر آن اخوان المسلمین به یک فرقه و پیروان مذهب معینی مبدل می گردید، درینصورت کسیکه با این مذهب موافق بود با ما یکجا می شد و کسیکه مخالف آن بود از ما دوری اختیار می کرد. ولی او میخواست که جماعت همه آراء را در برداشته باشد که در دامن اسلام قرار دارد و اختلاف در فروع را که با اصول اسلام در تعارض نبوده و مسلمان را از دایره اسلام خارج نمی سازد، قابل پذیرش می دانست، گرچه یکدیگر را توجیه می کردیم که تا آخرین حد ممکن به رأی و نظر راجح عمل نمایند»<sup>۲</sup>

## مبانی فقه اختلاف:

1- ( فقه الدعوة )، مصطفی مشهور، ص 125.  
2- ( فقه الدعوة )، مصطفی مشهور، ( وحدة العمل الإسلامی فی القطر الواحد )، ص 575.



قبل از آنکه بحث در مورد ضوابط اختلاف را به پایان ببرم به استاد یوسف القرضاوی گوش فرا میدهم که شرحی از مبانی فقه اختلاف را تقدیم می‌نماید. این موضوعات را ایشان طی دو کتاب ارزشمند بنام های «الصحوۃ الاسلامیه بین الاختلاف المشروع و التفرق المذموم» و «کیف تتعامل مع التراث» شرح نموده اند و ما اینجا به شکل عناوین آنرا ذکر می‌کنیم. هدفم اینست که این نکات را رهروان راه دعوت بحیث پایه های اساسی و نشانه‌های راه دعوت بیاموزند و بحافظه بسپارند، علاوه‌ا می‌خواهم که توجه جوانان را بسوی فراگری این دو کتاب جلب نمایم.

استاذ این مبانی را به دو نوع تقسیم کرده اند.

### اول: مبانی فکری فقه اختلاف:

- 1- اختلاف در فروع ضرورت، رحمت و سبب وسعت در تشریح امت است.
- 2- کوشش کردن برای رفع اختلاف و وادار کردن امت به قبول یک رأی تلاش و کوشش بی فایده و بی حاصل است.
- 3- پیروی از منهج وسط و ترک تکلف و کاوش بيمورد در مسایل دینی نهایت ضروری است.
- 4- توجه داشتن به آیات محکم قرآن و دوری گزیدن از تعمق در متشابهات، و استقبال از اختلاف تنوع و دوری از اختلاف تضاد.
- 5- اجتناب از بریدن روابط و انکار بخاطر مسایل اختلافی مبتنی بر اجتهاد.
- 6- ضرورت اطلاع داشتن از اختلاف علماء.
- 7- تحدید و تعیین مفاهیم و اصطلاحات.
- 8- مشغول شدن به مشکلات بزرگ امت.
- 9- همکاری و تعاون در مسایل مورد اتفاق و گذشت و محاوره در مسایل مورد اختلاف.

10- اجتناب از تکفیر فردی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گوید.

11- اهل اجتهاد که بخطا برود معذور و مستحق اجر و ثواب اند.

### دوم مبانی اخلاقی فقه اختلاف:

- 1- اخلاص و تجرد از هوای نفسانی و آرای شخصی.
- 2- آزادی از تعصب اشخاص، مذهب و طائفه و به خیر و هدایت دانستن همه مذاهب.
- 3- گمان نیک نسبت به دیگران.

- 4- اجتناب از طعنه و جرح افراد و رعایت ادب و احترام در برابر بزرگان و علماء.
- 5- دوری گزیدن از جدل و شدت در دشمنی .
- 6- با بهترین شیوه گفتگو کردن.
- 7- رعایت عدالت با کسانی که موافق ما اند و نقد کردن آنها به صورت حقیقی و انصاف کردن با مخالفین و یاد آوری از بهترین صفات آنها.<sup>1</sup>

### چالشهای ناشی از اختلافات فقهی:

دعوی نگهداری دین که در جملات «در دین فرقی بین اصل و فرع وجود ندارد» و اینکه «دین پوست و مغز ندارد» شکل گرفته و اینجا و آنجا تکرار می شود، دعوت هایی است که گرچه در بعضی موارد فروع دینی را حفاظت نموده است ولی در اکثر موارد اصول مهم دینی را ویران کرده است که در رأس آن اصل « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ » [الحجرات : 10] و اصول اولویات و موازنات قرار دارد.

با جمع شدن غبارهای ناشی ازین دعوی ها در کنار امراض مخفی در نفسها، بدترین آفات و امراض در سینه ها متراکم گردید. که مهمترین آنها ازین قرارند:

- 1- احساس دلتنگی در برابر مخالف و اعلان جنگ با هر مخالف.
  - 2- سیادت دشمنی، کینه و تفرقه در جامعه.
  - 3- تشکیل گروهک ها بر اساس دیدگاههای فقهی که هر کدام تنها خود را براه صواب میدانند.
  - 4- ناپدید شدن روح بحث علمی و منصفانه و منزّه از تعصب برای رسیدن به حقیقت.
  - 5- فراموش کردن کلیات دین، تبارز امراض انحرافی عدم رعایت توازن تعامل با قضایا با حجم حقیقی آن، یعنی چیزهای که صغیر است بیش از اندازه بزرگ می سازد و قضایای بزرگ و با اهمیت را صغیر و بی اهمیت میدانند.
- برای بیرون رفت ازین تنگنا باید به دو مبدأ اساسی تمسک بجوییم.
- 1- بحث های علمی و منزّه از تعصب و اجتهاد با در نظر داشت اساسات و شروط علمی آن.
  - 2- پذیرش اختلاف در دیدگاهها با حفظ مراتب محبت و تعاون در خیر و دوری

1- راجع التفصیل فی (الصحة الإسلامية بین الاختلاف المشروع والتفرق المذموم)، (کیف نتعامل مع التراث والمذهب والاختلاف؟) ص 140-241، د. یوسف القرضاوی.

گزیدن از جدال و تعصب.

پس بر ما واجب است که همگان را بسوی نکات ذیل فرا خوانیم!

- 1- اختلاف در مسایل فرعی امر حتمی و اجتناب ناپذیر است و اسباب و عواملی دارد که در کتب اصول فقه به تفصیل شرح و توضیح شده است.
  - 2- اجازه اجتهاد و استحقاق اجر آن از سوی الله متعال پا برجا بوده و هیچگاه منسوخ نشده است.
  - 3- وحدت و تعاون بین مسلمین بر اساس اتفاق در مسایل کلی دین، عقیده و مسایل ثابت و ضروری در دین و اموری که مورد اجماع است صورت می‌گیرد.
  - 4- باید دانست که اتفاق در فروع دینی محال است.
  - 5- طلب حق و دوستی بخاطر الله متعال یک فریضه است نه یک عمل نفلی.
- و با این اصول است که می‌توانیم دایره تعصب و جدال را خوردتر ساخته و ابواب خیر را در برابر همگان بگشاییم. و زمینه را برای انجام عمل مشترک مهیا ساخته و از ضایع شدن توانمندی‌ها در کشمکش‌های فروعی بدون نتیجه جلوگیری کنیم.

### سؤال های مهم در مورد اختلافات

1- «اختلاف فقهی باید سبب تفرقه بین مسلمانان نشود.»

چهار سبب اختلاف بین مسلمین را تذکر دهید.

2- ممکن است با هم اختلاف نظر داشته باشیم ولی باید این را بدانیم

که چگونه با هم بحث نموده و در جستجوی حقیقت باشیم (این عبارت را

مورد مناقشه قرار داده و نکات ذیل را واضح سازید:

أ- ضوابط علمی اختلاف فقهی؟

ب- ضوابط اخلاقی اختلاف فقهی؟

ت- نمونه ای از بحث علمی دقیق و قانونمند؟

3- (احیاناً سبب اصلی اختلاف فقهی امراض قلبی می باشد)

آیا با این عبارت موافق استی؟

ضوابط و مظاهر این مفهوم را تذکر دهید.

# ا ح ک ف

# و

هر مسأله ای که عمل کردن بر آن بنا نمی‌شود، مصروف شدن و بحث کردن در آن از تکلفاتی است که از آن نهی شده ایم. از آنجمله؛ کثرت بیان احکام فرعی برای مسایلی که هنوز واقع نشده است، خوض و تعمق در معانی آیاتی که علم بشر به آن نرسیده است، سخن گفتن در مورد فضیلت صحابه یکی بر دیگری رضی الله عنهم و مشاجرات و مخالفت‌هایی که بین شان بروز کرد. هر کدام آنها از فضیلت صحبت پیامبر برخوردار بوده جزای نیت خود را بدست می آورد. و تأویل میدان وسیعی دارد و میتوان از آن استفاده نمود.

استاذ حسن البنا هنوز هم در شرح ضوابطی ادامه میدهد که باید بر آموزش و تحقیقات مسایل دینی و ثقافت اسلامی حاکم باشد. درینجا قاعدهٔ عریض دیگری را مطرح می‌سازد و آن عبارت از «نهی از تکلف در دین» است تکلف را اینگونه تعریف می‌کنند که؛ عبارت از مصروف شدن و بحث و مناقشهٔ مسایلی است که عمل بر آن ها بنا نمی‌شود، بعد از آن تعدادی ازین مسایل را بعنوان مثال ذکر می‌کند.

1- کثرت احکام فرعی برای مسایلی که هنوز واقع نشده است.

- 2- تعمق و خوض در معانی آیات قرآنی که علم انسان به آن نرسیده است.  
 3- و سخن زدن در فضیلت بین صحابه و مصروف شدن به مشاجراتی که بین آنها واقع گردید.

«درین اصل امام شهید قاعده‌ای در برابر مسلمانان مطرح می‌کند که از ضایع شدن تلاشها و بهدر رفتن توانمندی های شان جلوگیری نموده و قلوب شانرا از اختلاف و تفرق نگهمیدارد. این تلاشها و توانمندی ها را از حالت جدلی و تکلف نجات داده و به عمل مثبت و سازنده مبدل می سازد.»<sup>1</sup>

لذا استاذ جمعه امین عناصری را که در ضمن این اصل وجود دارد اینگونه حساب می کند:

- 1- ارزش وقت برای مسلمانان.  
 2- آفات زبان و جلوگیری از آن.<sup>2</sup>  
 و دکتور علی عبدالحلیم نکات ذیل را ازین اصل بدست می آورد:  
 اول - آداب سؤال:  
 الف- انتخاب وقت مناسب.  
 ب - انتخاب لفظ مناسب.  
 دوم- نکات ممنوع در هنگام سؤال:

أ- تکلف نمودن در سؤال الله متعال از زبان پیامبر خود حکایت می کند که:

« وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ » [ص : 86]

من از تکلف کنندگان نیستم

و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند:

« عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ فَقَالَ نُهِينَا عَنْ التَّكْلِيفِ » (صحيح البخاري)

ب- تعمق و غلو کردن:

الله عزوجل می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ [المائدة : 101]

ای اهل ایمان! از احکام و معارفی [ که شریعت اسلام از بیان آنها خودداری می کند ] مپرسید، که اگر برای شما آشکار شود ، غمگیتان کند

1- ( نظرات فی رسالة التعالیم )، محمد عبدالله الخطیب، محمد عبدالحلیم حامد، ص 117.

2- (فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین)، جمعة أمین عبدالعزیز ص 149.

و پیامبر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ أَمْرٍ لَمْ يُحَرِّمْ فَحَرَّمَ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ  
(سنن أبي داود- عن سعد بن ابى وقاص رضی الله عنه)

در بین مسلمانان بزرگترین گناه و جرم را کسی مرتکب می شود که از چیزی سؤال می کند که حرام نشده است ولی در اثر سؤال او حرام می شود.

### مثبت گرایی:

دکتر قرضاوی درین اصل مثبت گرا بودن امام و علاقه شانرا به وقت مشاهده می کند. ایشان وصیتی در وصایای امام شهید را تذکر میدهد که می فرمود: «وجایب همیشه بیشتر از اوقات است، پس دیگران را در نفع برداری از وقت شان کمک نما و اگر ضرورتی با وی داری آنرا در کمترین وقت به پایان برسان»

### مراجع این اصول:

دکتر قرضاوی همچنان از خلال این اصول وسعت و عمق علمیت استاذ حسن البنا را نشان میدهد. زیرا ایشان هر کدام این اصول را به مراجع اصلی آن در کتابهای سلف راجع می سازند. چنانچه در مورد این اصل می گوید:

« این اصل را واضحاً و صراحتاً از کتاب «الموافقات» امام شاطبی اقتباس نموده اند و معلوم می شود که امام حسن البنا این کتاب را به دقت خوانده و مفاهیم آنرا بخوبی هضم نموده و در نوشتن این اصول از آن استفاده کرده اند. امام شاطبی در (مقدمه پنجم) کتابش می گوید: «هر مسأله ای که عمل بر آن بناء نمی شود خوض و مصروف شدن در مسایلی است که هیچ دلیل شرعی مبنی بر استحسان آن وجود ندارد. و مراد از عمل، همان عمل قلب و عمل جوارح است که شرعاً مطلوب باشد.»<sup>1</sup>

### تکلف در عقیده:

شیخ محمد الغزالی به قضیه تکلف و بخصوص تکلفاتی که در موضوعات عقیدتی راه پیدا می کند، توجه بیشتری نشان داده و می گوید:

«در میدان عقیده و عبادات قضایای طفیلی ای نفوذ کرد که هیچ دلیلی از قرآن و سنت نبوی نداشت. این قضایا باوجود اینکه وزن علمی چندانی نداشت، یک مدت طولانی عقل و فکر اسلامی را بخود مشغول ساخت و پیامدهای عمیق تر و طولانی تر از

1- (کیف نتعامل مع التراث والتمذهب والاختلاف؟)، د. یوسف القرضاوی، ص 260.

پراگندگی کلمه مسلمانان از خود بجای گذاشت.

تصور نمودن مفکوره‌ای بحیث بخشی از عقاید اسلامی امر خیلی خطرناکی است. و اما ایجاد این گمان در ذهن جمهور مسلمانان که این مسایل، اصل و تهداب ایمان بوده و هر نوع بی توجهی به آن به معنای خروج از دین است، امر باطل و غیر قابل پذیرش می باشد. زیرا اگر مسلمانی بمیرد و ازین قضایا و مسایل حتی یک حرف هم نداند، الله متعال هیچ محاسبه‌ای با وی درین موارد نمی کند»<sup>۱</sup>.

استاد سعید حوی مسایلی را که باید تحت بحث گرفته و بیاموزیم بر شمرده و بقیه را در جمله مسایل تکلفی نهی شده قرار میدهند.

«درین جمع مسایلی است که نه از باب عقاید است که ما مکلف به باور داشتن آن هستیم و نه از باب مسایل فقهی است که ما و سایر مسلمانان به آن در امور روزمره به آن نیاز داریم و نه از مسایل سلوک است و نه فهم نصوص کتاب و سنت به آن وابسته است و نه برای امور دنیا و دین ما لازم است.»<sup>۲</sup>

### مثالهای تکلف:

استاذ الوشلی به ذکر مثالهایی که امام حسن البناء ذکر نموده است اهتمام نموده و تذکر میدهد که ذکر این مثالها بر سبیل حصر نمی باشد و علت اهتمام امام البنا به این مثالها را درین میدانند که امت اسلامی به سبب همین تکلفات با خطر بزرگی مواجه شده است این مثالها در محور سه نکته اساسی می چرخد:

1- خلل فقهی که به شکل سؤالهای بیمورد و کثرت ذکر مسایل فرعی تبارز نموده است.

2- خلل در تعامل با قرآن کریم بحیث دستور و قانون حاکم و کتاب هدایت، و بحث در مورد آیات علمی که هنوز واقع نشده است.

3- خلل اعتقادی با مصروف شدن در مورد مشاجرات و جنگهایی که بین صحابه صورت گرفت. این امر سبب تبارز فرقه هایی چون شیعه، خوارج و مرجئه گردید.<sup>۳</sup> به همین دلیل سه فصل مستقل درین مسایل نوشته اند که قسمت هایی از آنرا درینجا ذکر می کنیم.

1- ( دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین )، محمد الغزالی ص 104، 105 بتصرف.

2- ( فی آفاق التعالیم )، سعید حوی، ص 113.

3- ( النهج المبین لشرح الأصول العشرین )، عبدالله قاسم الوشلی، ص 198.



### مثال اول: مدرسه (أرأيت لو كان كذا فما الحكم؟)

و به این ترتیب سؤالهایی پی در پی را ذکر می نماید و یگانه هدفش ذکر نکات نادر و بحیرت آوردن جانب مقابل است.<sup>1</sup>

در حالیکه صحابه کرام رضی الله عنهم در مورد اموری که هنوز واقع نشده بود، سؤال نمی کردند بخصوص زمانی که این آیت نازل شد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ » [المائدة : 101]

ای اهل ایمان! از احکام و معارفی [ که شریعت اسلام از بیان آنها خودداری می کند ] پرسید، که اگر برای شما آشکار شود، غمگیتان کند. و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود از آنها پرسید، برای شما روشن می شود. خدا از [ اینکه شما را به ] آن احکام و معارف گذشت کرد، و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درین مورد می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَنَهَى عَنَ أَشْيَاءٍ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا، وَحَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَغَفَلَ عَنَ أَشْيَاءٍ مِنْ غَيْرِ نِسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا. » (المعجم الكبير للطبراني - عن ابي ثعلبة)

الله عزوجل فرایضی را بر شما مقرر کرده است، پس آنها را ضایع نسازید، از چیزهایی نهی کرده است پس آنها را بیحرمت و پایمال نکنید، حدودی را مقرر نموده است پس از آن تجاوز نکنید، و بعضی چیزها را نادیده گرفته است، بدون اینکه فراموش کند، پس در مورد حکم آن بحث نکنید.

در حدیث دیگری ذکر است که پیامبر علیه السلام از «اغلوطات» یعنی سؤالهای معماگونه منع کرده اند و این کلمه را امام اوزاعی به «سؤال کردن از مسایلی که فهم آن مشکل است» تفسیر نموده اند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنَ أَمْرٍ لَمْ يُحْرَمَ فَحَرَّمَ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ » (سنن أبي داود - عن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه)

در بین مسلمانان بزرگترین گناه و جرم را کسی مرتکب می شود که از چیزی سؤال می کند که حرام نشده است ولی در اثر سؤال او حرام می شود.

و در حدیث دیگری می خوانیم که :

1- ( كيف نتعامل مع التراث والتمذهب والاختلاف؟ )، القرضاوی، ص 278.

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْحَجَّ فَحُجُّوا فَقَالَ رَجُلٌ أَكَلْتُ عَامًا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَسَكَتَ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ قُلْتُمْ نَعَمْ لَوَجِبَتْ وَلَمَّا اسْتَطَعْتُمْ ثُمَّ قَالَ ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَدَعُوهُ » (صحيح مسلم)

از ابو هريره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم خطبه ای ایراد کرده و فرمودند: الله متعال بالای شما حج را فرض گردانیده است پس حج را بجا آورید. مردی بلند شده و گفت: یا رسول الله آیا هر سال به حج برویم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم خاموش گردید. و آن مرد سه بار سؤالش را تکرار کرد. بالاخره فرمود: اگر بگویم؛ بلی! بر شما واجب می شود و این توان را ندارید. پس آنچه من ذکر نکرده ام شما نیز آنرا بگذارید، زیرا امتهای قبلی به علت کثرت سؤال کردن و اختلاف نمودن بر انبیای خود هلاک شدند. پس زمانی که شما را به کار امر کردم، تا آخرین حد توان خود به ادای آن پردازید و از کاری که نهی کردم آنرا ترک نمایید.

«و اما حوادثی که عملاً واقع گردیده و علماء حکم آنرا در عصر های مختلف بیان کرده اند تحت این حکم داخل نمی شود»<sup>۱</sup>  
مراد از جمله «کثرت سؤال» عبارت از سؤال کردن بیش از ضرورت در مسایل فقهی می باشد که هنوز واقع نشده از روی تکلف و اظهار تدین صورت می گیرد. همچنان سؤال های مغالطه آمیز را نیز درین حکم شامل می باشد و علمای سلف این گونه سؤال کردن و تکلفات بیمورد را نمی پسندیدند و در جواب انسانهای متکلف می گفتند که چون این گونه واقعه پیش آمد، علمای عصر در همان زمان جواب آنرا بیان خواهند کرد.<sup>۲</sup>

امام مالک می گوید: «مراء و جدل در علم باعث قساوت قلب و ایجاد بدبینی و دشمنی می گردد.»

منهج و روش واقعی همین است که انسان همگام با واقعیت های زندگی حرکت داشته و احکام شرعی را طبق نیاز های عصر بیان کند. «اسلام یک دین جدی بوده و

1- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلي، ص 202.

2- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلي، ص 196.

نازل شده است تا بر واقعیت‌های زندگی حاکم گردد، نه اینکه بحیث یک موضوع علمی تحت بحث‌های نظری قرار گرفته و هیچ تماسی با واقعیت زندگی نداشته باشد. اسلام با فرضیه‌هایی که هیچ رابطه‌ای با واقعیت ندارد، زندگی نمی‌کند، و نه برای این فرضیه‌های در حال پرواز احکام فقهی هوایی وضع می‌کند»<sup>۱</sup>

کسانی که به امر فتوا دادن به مردم مشغول اند، با این‌گونه مسایل به کثرت مواجه می‌شوند. به همین علت است که استاذ قرضاوی در مقدمه کتاب «فتاوی فقهی معاصر»<sup>۲</sup> این قاعده را می‌گذارد که «خود و توان علمی خود را فقط در چیزهایی مشغول می‌سازم که به مردم منفعت می‌رساند و مردم عملاً در واقعیت زندگی خود به آن نیاز دارند.» و درین مورد مثالهایی را ذکر نموده اند. از آنجمله:

1- معماهایی که به شکل سؤال‌های شرعی ذکر می‌گردد مانند «نیت کردند ولی نماز نخواندند و نماز خواندند ولی نیت نکردند» «قومی دروغ گفتند و به جنت داخل شدند و گروهی راست گفتند و به آتش داخل شدند.»

2- سؤال در امور غیبی‌ای که در مورد آن نصی وارد نشده است، مانند سؤال در قبر به کدام زبان است؟

3- سؤال کردن و مصروف شدن اعتقادی و غیبی که عقل توان درک کامل آنرا ندارد.

4- سؤال کردن از فضیلت انبیاء یکی بر دیگری و فضیلت صحابه یکی بر دیگر.

5- سؤال‌هایی که هیچ فایده و نتیجه ندارد، مانند سؤال از فضیلت شب و روز، برتری آفتاب و مهتاب یکی بر دیگری و...

6- تعبیر کردن خوابها چنانچه در جواب یکی از سؤال کنندگان گفت! من یوسف قرضاوی هستم، یوسف صدیق نیستم، و دلیلی را که برای مکروه بودن چنین سؤالها از قرآن ذکر نموده اند، داستان بنی اسرائیل و موقف شان است که در سوره بقره به تفعل شرح شده است.<sup>۳</sup>

### بدون تکلف:

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

1- ( فی ظلال القرآن ) ، سید قطب، دار الشروق، بیروت، القاهرة، 1990م، ص 988.

2- به فارسی ترجمه و در سه جلد طبع شده است.

3- داستان گاو و بنی اسرائیل

«إِنَّمَا شَفَاءُ الْعَمَى السُّؤَالُ» (السنن الكبرى للبيهقي - عن جابر)

یقیناً شفای نادانی سوال کردن است.

«یقیناً این ثروت فقهی‌ای که ائمه مجتهد برای ما به میراث گذاشته است، بخصوص آنانیکه به خیر القرون وصل بودند، مانند ائمه چهارگانه و سایرین، بهترین دلیل این امرست که این مسایل تحت این اصل و مضمون آن داخل نمی‌باشد. زیرا مسایل و فتاوی که از آنها نقل شده است، عبارت از احکام مسایلی است که واقع گردیده جواب‌هایی اند که در برابر سؤال‌های واقعی ارائه شده است.»<sup>۱</sup>

ابن عبدالبر می‌گوید:

«امروز سؤال کردن از مسایل باعث تحلیل و تحریم نمی‌گردد (زیرا وحی قطع شده است) پس اگر کسی به نیت فهمیدن احکام و کسب علم و دور کردن جهل از خود، از علماء سؤال می‌کند و در پی کسب علم در موضوعاتی است که آشنایی با آنها واجب است، چنین سؤال‌ها جایز است. و اما کسی که بر اساس جدل و مناقشه سوال می‌کند، بدون اینکه اراده کسب علم و فقه را داشته باشد، این گونه سؤال کردن زیاد و کم آن ناجایز و حرام است.»<sup>۲</sup>

اموری که سؤال کردن در آن مذموم است:

امام شاطبی بعضی امور و جاهایی را تذکر میدهند که سؤال کردن در آن مذموم است، از آنجمله:

- 1- سؤال از اموری که هیچ فایده دینی ندارد.
- 2- سؤال کردن بعد از آنکه علم کامل از مسأله حاصل نمود.
- 3- سؤال کردن بدون اینکه در همان وقت به جواب ضرورت داشته باشد.
- 4- سؤال کردن از مسایل صعب و غیر قابل فهم که بنام (سؤال‌های مغالطه آمیز) نامیده اند.

- 5- سؤال کردن از علت احکام در عبادات.
- 6- سؤالی که ناشی از تکلف و وسوسه باشد.
- 7- طرح سؤالی که رأی خود را در معارضه با کتاب الله و سنت رسول الله قرار

دهد.

1- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلي ص 203.  
2- ( جامع البيان العلم وفضله )، ابن عبدالبر، عن المرجع السابق.

- 8- سؤال کردن از آیات و احادیث متشابه.
- 9- سؤال کردن در مورد مشاجره ها و جنگ‌هایی که بین صحابه رخ داد.
- 10- سؤال کردن به قصد عناد و عاجز ساختن جانب مقابل و غالب شدن در میدان جدال و مناظره.

**مثال دوم: تعمق در معانی آیاتی که علم هنوز به آن دسترسی ندارد.**

- انواع تفسیر قرآن کریم، چنانچه ابن عباس می‌فرماید، چهار نوع است
- 1- تفسیر حلال و حرام و اموری که جهالت در آن عذر پنداشته نمی‌شود
- 2- تفسیر عرب مطابق زبان خویشتن، یعنی آنها قرآن را از خلال فهمی که از زبان عربی دارند، تفسیر می‌نمایند. زیرا قرآن به زبان عربی نازل شده است.
- 3- آنکه از سوی علمای صاحب رسوخ در علم تفسیر می‌گردد که بنام «تأویل» نیز یاد شده است.

درین انواع، ممنوع آنست که «کسی از روی جهالت و بدون علم سخنی بگوید و قرآن را مطابق هوای خود تفسیر نموده و جهالت خود را در ورای آن پنهان کند، خواسته ها و اغراض بروی غالب گردیده و او را از طریق حق و راه صواب به بیراهه ببرد. اگر چنین شخصی در تفسیر کلمات به صواب هم باشد، باز هم بخطاء رفته است، زیر نیت نادرست داشته است.

« عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ فَقَدْ أَخْطَأَ » (سنن الترمذی)

از جندب بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اند: کسیکه در قرآن مطابق رأی خود سخن گوید و به حق رسید، در حقیقت بخطاء رفته است.

- 4- تفسیری است که جز الله متعال دیگری آنرا نمی‌داند. و مصروف شدن و تعمق درین گونه مسایل در حقیقت دور ساختن قرآن از هدف و مقصد نزول آن می باشد.
- امام حسن البنا می‌گوید: «قرآن کریم به این خاطر نازل نشده است تا کتابی برای ستاره شناسی، طبابت، زراعت و صناعت باشد، بلکه نازل شده است تا بحیث کتاب هدایت، ارشاد و رهنمای جامعه انسانی قرار گیرد و انسان را بسوی آن برنامه های زندگی هدایت نماید که در صورت عمل کردن به آن، در دنیا زندگی سعادت‌مند داشته

و در آخرت به پیروزی و فلاح برسد.» « ولی سخنی که هیچگونه مناقشه و نزاع را نمی پذیرد، اینست که؛ قرآن کریم زمانیکه به قوانین کائنات و پدیده های طبیعی و مادی اشاره می کند، آنقدر تعبیر دقیق و تصویر واضح ازین مسایل دارد که ناممکن است، با اکتشافات علمی و عملی بشر و حقایق و قوانین این علوم در تصادم قرار گیرد.»<sup>۱</sup>

استاذ سعید حوی می گوید:

«تعمق و خوض در آیات قرآنی به این معناست که در مواردی به جزم و یقین سخن گوئیم که جزم در آن لازم نیست و در مواردی جدال و مناقشه کنیم که در آن جا جدال و مناقشه درست نمی باشد.»<sup>۲</sup>

این سخن استاد سعید حوی قدمهای ما را در باب بکارگیری عقل راسخ می گرداند، و شرح میدهد که مقصد استاذ حسن البنا این نیست که در نکات غامض کتاب الله نباید بحث و تفکر صورت گیرد و نباید معانی جدید و مناسب با عصر و زمان از قرآن کریم بدست آورد. بلکه تفکر و بحث در چنین امور جایز است و اما اینکه این بحث و مناقشه باعث جدال در مواردی گردد که با هیچ نوع دلیل قطعی ثابت نشده است و یا باعث جزم و یقین به معنای مراد الله متعال گردد و در حالیکه هیچ دلیلی در آن وجود نداشته باشد، این امر شرعاً ممنوع است تفکر و بکار بردن عقل درین موارد نادرست است.

### مثال سوم: فضیلت صحابه یکی بر دیگری:

صحابه از جایگاه ارجمند و فضیلت بزرگی برخوردارند و در جاهای متعدد قرآن کریم با این صفت یاد شده اند که: آنها «مؤمنان»، «راه یافته گان»، «کامیابان» و «صادقین» اند آنها اهل توبه و استغفار اند. آنها کسانی اند که الله متعال از آنها راضی است و آنها از الله متعال راضی اند.<sup>۳</sup>

عقیده اهل ایمان در مورد شان، چنانچه امام طحاوی می گوید، چنین است که: «اصحاب پیامبر علیه السلام را دوست داریم و در محبت و دوستی با هیچکدام شان کوتاهی نمی کنیم، و از هیچ یک شان اظهار برائت نمی نماییم با کسانی که با صحابه بدبینی دارد، و آنها را به خیر و نیکی یاد نمی کنند، کینه و بغض می ورزیم. ما از صحابه جز به نیکی و خیر یاد نمی کنیم. دوستی با صحابه را از نشانها های دین و ایمان می

1- ( مقدمة لتفسير القرآن )، حسن البنا، دار الشهاب، بیروت، وراجع الأصل الثامن عشر وشرحه فی هذا الكتاب.

2- ( فی آفاق التعالیم )، سعید حوی، ص 113.

3- انظر الآيات: ( التوبة 21، 100 ) ( الفتح: 29 ) .

دائیم و کینه داشتن با آنها را نشانه، کفر، نفاق و طغیان بحساب می آوریم.<sup>۱</sup> در مورد فضیلت آنها یکی بر دیگری در همان حد توقف می کنیم که نص بیان می کند. بدون اینکه از مقام فردی از آنها بکاهیم. و به این عقیده هستیم که آنها بهترین انسانها بعد از انبیاء اند.<sup>۲</sup>

ابن حجر می گوید: «علماء اتفاق دارند که ترتیب شان در فضیلت به ترتیب خلافت است» یعنی به ترتیب خلفای چهار گانه می باشد.

### اختلافاتی که بین صحابه رخ داد:

امام نووی می گوید: «عقیده اهل سنت و جماعت اینست که خلافت عثمان رضی الله عنه درست است و ایشان مظلومانه به شهادت رسیدند و در قتل او هیچ صحابی ای دخیل نبود. بلکه از سوی انسانهای فرومایه و اراذل به قتل رسید. و خلافت علی رضی الله عنه صحیح بود و معاویه رضی الله عنه انسان عدول و با فضیلت است و جنگهایی بین شان واقع گردید بر اساس اجتهاد بوده و هر دو فرقه به درستی دیدگاه خود معتقد بودند.»<sup>۳</sup>

عمر بن عبدالعزیز رحمه الله فرمود: «خونهایی بود که الله متعال دستهای ما را از آن پاک نگهداشت، پس باید زبانهای خود را از آن پاک نگهداریم» و با این شرح است که این سخن امام البناء توضیح می شود که می فرماید: «در تأویل راه خروج از مشکل وجود دارد»

از حسن بصری رحمه الله در مورد جنگهای فیما بین شان سؤال کردند، ایشان در جواب گفتند: «جنگهایی بود که اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم در آن حضور داشته و ما از آن غائب بودیم، آنها می دانستند ولی ما علت را نمیدانیم، آنها چون اتفاق کردند، ما از آنها پیروی کردیم و چون اختلاف کردند، ما توقف نمودیم» و چون حارث محاسبی این سخنان را شنید، فرمود: «ما نیز همان سخنان را می گوئیم که حسن بصری می گوید، ما از جانب خود رأی و نظری را مطرح نمی کنیم. و میدانیم که آنها اجتهاد نمودند و درین اجتهاد خود رضای الله متعال را میخواستند.»<sup>۴</sup>

1- ( شرح العقيدة الطحاوية )، ابن أبي العزالحنفی، ج 2 ص 261، بدون بیانات نشر.

2- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلی ص 213.

3- ( شرح صحيح مسلم )، الإمام النووي، ج 9 ص 248 بتصرف، مطبعة دار الشعب، القاهرة، 1962م.

4- ( فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزیز ص 158.

استاذ دکتور قرضاوی در مورد حوادثی که بین صحابه رخ داد، دو نکته خلی مهم را توضیح میدهد. یکی حسن نیت و اجتهاد شان بود چنانچه قبلاً ذکر دادیم، دوم آن، موجودیت دستهای بود که مخفیانه و از عقب دسیسه پردازی کرده و با ایجاد حوادثی زمینه های برخورد را مهیا نمود و زمینه های هرنوع مصالحت و تحقیق را از میان برداشت و به این ترتیب سبب شعله ور شدن آتش اختلاف گردد.<sup>1</sup>

### موقف ما در برابر صحابه:

استاد سعید حوی از خلال نصوصی که درین مورد وارد است، چهار نکته را بحیث موافق اساسی برای هر مسلمان تعیین می کند که باید در تعامل با صحابه در نظر داشته باشد.

1- احادیثی با سند و دلالت قطعی وجود دارد که فضیلت بعضی صحابه را بر بعضی ها بیان می کند. این امر جزء عقیده اسلامی بوده و هر فرد مسلمان باید به آن معتقد باشد.

2- اثبات فضیلت صحابه یکی بر دیگر در مواردی که نص وجود ندارد، تکلف در مسأله ای است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آن چیزی نگفته اند. و هیچ نوع عملی بر آن بناء نمی شود.

3- در مواردی که سخنان علماء مبتنی بر نص واضح و ثابت باشد، این سخنان تکلف بحساب نمی آید، بلکه فهمی خواهد بود که از نص بدست می آید.

4- سلامت قلبی ما درین است که نیت های آنها را متهم نکنیم و بگوییم که «عمل آنها اجتهادی بوده و هر کدام آنها مستحق اجر می باشند».

و اما استاذ محمد الغزالی موضوع را به گونه ای طرح و پیشنهاد می کند که فهم حوادث زمان صحابه را برای ما آسانتر می سازد. می گوید:

«وقایعی را که در قرن اول هجری واقع شد، میتوان بحیث یک واقعه تاریخی و اخذ عبرت تحت مطالعه قرار داد. ولی نباید آنرا به حاضر و آینده امت امتداد دهیم، بلکه از ناحیه عملی باید به صورت کامل منجمد نموده و حساب آنرا به الله متعال بسپاریم.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ « [البقرة : 134]

آنان گروهی بودند که درگذشتند ، آنچه [ از طاعت و معصیت ] به دست آوردند مربوط به

1- (کیف نتعامل مع التراث و التمدب و الاختلاف؟) ، د. یوسف القرضاوی ، ص 299.



خود آنان است، و آنچه شما به دست آوردید مربوط به خود شماست، و شما در برابر آنچه آنان انجام می دادند، مسؤول نیستید.

و زمانیکه با صحابه باید این نکات را مراعات کنیم، پس به هیچ صورت حق نداریم که انبیای کرام را مورد نقد قرار داده و یکی را بر دیگری مطابق رأی و نظر خود برتری دهیم.

« تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ » [البقرة : 253]

از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم. از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و برخی از آنان را درجات و مراتبی بالا برد. و عیسی بن مریم را دلایل و نشانه های روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم.

### فرق بین تکلف و ابداع:

قاعده ای که درین اصل شکل گرفته است، چنین است که: «تکلف عبارت بحث در اموری است که وسایل معرفت آنها در اختیار نداریم و در مواردی که هیچ نوع عملی بر آن مرتب نمی شود.

دیگران به بحث کاوش در آفاق آسمان و اعماق زمین مصروف گردیده و در مورد هر خورد و بزرگ این کائنات تحقیق نمودند تا بالآخره تمدن عظیمی را برپا نمودند. آنها جهان را زیرورو کرده و در پی شناخت قوانین الهی درین کائنات شدند تا آنها مسخر نموده و در خدمت انسان قرار دهند مانند قدرت برق، اتم، اشعه های مختلف و حتی ریگ صحراء و غیره...

ولی عقلیت فرد مسلمان در قرنهای اخیر خیلی قابل تعجب است، او در مواردی مصروف شده که به آن مأمور نبوده و اموری را ترک نموده است که مأمور به تحقیق و کاوش در آن بود. تو گویی این آیات قرآنی هیچ ارتباطی به وی ندارد که می فرماید.

« وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ » [الذاریات : 21]

و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است] آیا نمی بینید؟

« قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ » [العنكبوت : 20]

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه مخلوقات را آفرید

« وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ » [یونس : 101]

ولی نشانه ها و هشدارها به حال گروهی که ایمان نمی آورند، سودی نمی دهد

### امور بی فایده:

و اما آنچه که از تعمق و مصروف شدن در آنها منع شده ایم، چیزهایی است که

هیچ فائده و نتیجه ای بر آن مرتب نمی‌شود. امام حسن البنا سه چیز را تذکر می‌دهد و استاذ یوسف القرضاوی نکته چهارمی را بر آن می‌افزاید.

1- امور خبری محض که ما مأمور به ایمان آوردن به آن می‌باشیم. مانند سؤال کردن از (ذات الله متعال) که در مورد آن هیچ خبری به ما داده نشده است، سؤال کردن از زبانی که حیوانات، نباتات و جمادات به آن تسبیح می‌گویند، بحث در مورد مخلوقاتی که قبل از آدم وجود داشتند.

2- مجالات عقیم و بی‌فایده‌ای که جز مناقشه و جدال هیچ هدف دیگری در آن مطرح بوده نمی‌تواند.

«وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (3) كُنِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» [الحج: 3، 4]

و برخی از مردم اند که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره خدا برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می‌کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند. (3) بر آن شیطان، لازم و مقرر شده است که هر کس که او را به سرپرستی و دوستی خود گیرد، حتماً او گمراهش می‌کند، و به آتش سوزنده راهنمایی اش می‌نماید. (4)

3- مشغول شدن با الفاظ علمی و معانی لغوی بخصوص در امور شرعی.

### چالشهای ناشی از تکلف:

امت اسلامی از عصری در حال عبور است که یا باید به دین خود برگشته و زندگی را دوباره بدست آورد و یا اینکه به قهقرا برود تا آنکه با انقراض و موت کامل مواجه شود. و ضایع کردن وقت به چیزهایی که باعث جریان خون زندگی در شریان های امت نمی‌گردد، در حقیقت، عجله کردن در مرگ این امت است. بنابراین ما در عصر حاضر هیچ نیاز و ضرورتی به مناقشه های نظری در امور دینی و دنیایی نداریم.

ما یکتعداد انسانهایی تنبل و عاطل را می‌بینیم که به این مناقشه های فلسفی پناه می‌برند تا موجودیت خود را ثابت نموده و کسالت و تنبلی خود را پنهان سازند در حالیکه کسانی وجود دارند که با سوء نیتی که دارند، امت را بسوی این قضایا می‌کشاند تا وظیفه و مشغولیت دایمی امت این باشد که هر روز مسأله جدیدی را مناقشه کرده آنرا رد کنند.

### سؤال‌های مهم در مورد تکلف

- 1- (تکلف یک نوع مرض قلبی است.)  
این عبارت را شرح نموده و علایم، اسباب و چگونگی علاج آن را توضیح دهید؟
- 2- (از مثالهای تکلف...)  
استاذ حسن البنا سه مثال را درین مورد ذکر نموده است، شما به شرح آن مراجعه نموده و دو مثال دیگر را تذکر داده و دیدگاه خود را در مورد آن تذکر دهید؟
- 3- اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کسانی اند که دین را به ما نقل داده اند.  
ضوابطی که باید در تعامل با اختلافات فیما بین صحابه در نظر داشته باشیم، تذکر دهیم.
- 4- فرق بین تفسیر علمی قرآن کریم و شرح اعجاز علمی قرآن را بیان کنید؟

اص

ل

ده

م:

معرفت الله تبارک و تعالی و توحید و تنزیه او تعالی از ارجمندترین و بلندترین عقاید اسلام است، آیا صفات و احادیث و بلندترین عقاید اسلام است، آنها صفات و احادیث صحیح و ملحقات آن از جمله متشابهات است، ما به آن آنچنان که ذکر شده است، ایمان داریم، بدون اینکه در آن تأویل کنیم، و تعطیل نمائیم، به اختلافی که درین مورد بین علماء واقع شده است داخل نمی شویم. و چیزی که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابش کافی بود، برای ما نیز کافی است.

«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» [آل عمران: 7]

و چیره دستان در پیش [می گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست اصول نه گانه ای که سابقاً ذکر شد، اکثراً در مورد استنباط احکام و تحدید مرجعیت آن بود و اموری را نشاندهی کرد که برای مسلمان مرجع بحساب نمی آید تا دین خود را از خلال

آن فرا گیرد. در اصل اول بعد از آنکه شمولیت اسلام را بحیث یک نظام کامل زندگی معرفی کرد و تأکید نمود که اسلام نظامی است که امت میتواند در هر زمان و مکان تحت آن حرکت نماید، اصل دوم را وضع کرده و در آن مراجع اصلی شریعت را معرفی نمود که میتوان آنرا «قانون اساسی» این نظام نامید. در اصل دوم ثابت نمود که مرجعیت علیا مربوط به قرآن و سنت است و ضوابط تعامل با این مرجعیت را شرح داد.

بعد از آن همه استدلال‌ها و همی امثال الهام، کشف، رؤیا و غیره را که عده آنرا مصدر اخذ احکام پنداشته اند، ازین دایره خارج می‌سازد و اصل سوم را به همین هدف وضع می‌نماید. بعد از آن ما را به سوی اصلی از اصول اعتقادی می‌برد و موانعی را تذکر می‌دهد که در برابر حرکت عقلی قرار دارد و عبارت از بدعت‌هایی است که در امور عقیده نفوذ نموده است، مانند تعویذها بندها، رمل اندازی، فالبینی، غیب‌گویی و امثال آن، و اصل چهارم را به همین موضوع اختصاص داده است.

و بعد از آنکه ساحران و فالبین‌ها را از سر راه دعوت دور ساخت، بر می‌گردد و برای امام و نائب او قاعده حکم کردن و اساس سیاست شرعی را وضع نموده و آنرا حد فاصل در امور اختلافی قرار می‌دهد و در اصل پنجم روی همین نکته بحث می‌کند. به دنبال آن ضوابط و اساساتی را برای ابراز رأی و نظر از سوی افراد صاحب رأی وضع می‌کند، اصل ششم همین نکته را بحث می‌کند. درین اصل عصمت را از حکام، علماء و سایر مردم نفی نموده و تنها برای انبیای کرام ثابت می‌نماید.

بعد از آن، حد اعتدال را در امر تقلید و اجتهاد را تعیین می‌کند و این شعار را بلند می‌سازد که «تعصب مذموم و مردود است» به دنبال آن در اصل هفتم و هشتم ضوابط اختلاف فقهی را تعیین و تثبیت می‌کند.

و در اصل نهم ندای «از تکلف در دین اجتناب نمائید» را با آواز بلند مطرح می‌کند.

### اصل دهم:

امام حسن البنا رحمه الله درین اصل بسوی معرفت الله متعال متوجه می‌شود و این معرفت را کاملاً وابسته به وحی می‌سازد و تنها وحی را مصدر اصلی آن قرار می‌دهد. زیرا هیچ کس دیگری الله متعال را معرفی نمی‌تواند، آنچنان که خودش خویش را به ما معرفی می‌نماید.

«وَلَا يَنْبُتُكَ مِثْلُ خَيْبِرٍ» [فاطر : 14]

و هیچ کس مانند [خدای] آگاه تو را [از حقایق] خبردار نمی‌کند

«وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» [آل عمران : 28]

و خداوند شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند

این اصل محکم‌ترین دیواری است که در برابر نفوذ اختلاف به مسایل اعتقادی قرار دارد. اگر اختلاف فقهی که در اصل هشتم ذکر گردید در دایره مصیب و مخطئ قرار

داشت، اما اختلاف اعتقادی درین اصل در قعر وادی کفر می رسد.

### محور اصلی:

این اصل حول یک محور بنیادی می چرخد که عبارت از عقیده به الله متعال است. و به دو بخش تقسیم شده است.

اول: معرفت الله متعال.

دوم: صفات الله متعال.

### عقیده در اول و آخر:

در اصطلاح شریعت عقیده را بنام ایمان یاد نموده اند. چنانچه در حدیث جبرئیل می خوانیم.

« فَأَخْبِرُنِي عَنِ الْإِيمَانِ » (صحیح مسلم

مرا خبر ده از ایمان .

« لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ » [البقرة

[177]:

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید ، بلکه نیکی [ از ] کسانی است که به خدا و روز قیامت و ... ایمان آورده اند ،

### ایمان تکمیل کننده های دیگری نیز دارد:

ارکان ایمان در حدیث جبرئیل شش چیز ذکر شده است ایمان به الله، ایمان به کتب الله، ایمان به پیامبران، ایمان به روز آخرت و ایمان به تقدیر خیر و شر از سوی الله متعال.

ایمان انسان زمانی مکمل می گردد که به امور ششگانه فوق ایمان داشته باشد و با انهدام یکی از آنها بنای ایمان به صورت کامل فرو می ریزد.

همچنان اموری در احادیث متعدد ذکر گردیده است که بنای ایمان را مکمل نموده و آنرا مزین می سازد. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

يا أيها الناس إن الله قد اختار لكم الإسلام دينا فأحسنوا صحبة الإسلام بالسخاء وحسن الخلق (جامع الأحادیث - عن انس بن مالک)

ای مردم الله عزوجل برای شما اسلام را بحیث دین انتخاب کرد، پس با اسلام همراهی تانرا با سخاوت و حسن خلق بهتری ببخشید.

ایمان شعبه های متعددی دارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِيمَانُ بَضْعٌ وَسَبْعُونَ أَوْ بَضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ (صحيح مسلم)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: ایمان هفتاد و چند و یا شصت و چند (شک راوی است) شعبه دارد که بهترین آن کلمه لا اله الا الله است و پائین ترین آن دور کردن اشیای مضر و مؤذی از سر راه است و حیاء یکی از شعبه های مهم ایمان است.

### ایمان به الله:

بلند مرتبت ترین مسأله اعتقادی، ایمان به الله متعال است. به همین علت است که الله متعال توحید را قبل از هر امر دیگری قرار داده است.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ [محمد 19]:

پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی و برای مردان و زنان با ایمان [طلب مغفرت کن] و خداست که فرجام و مآل [هر یک از] شما را می‌داند

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ [الأنبياء : 25]

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا پرستید

« امری که می‌خواهیم درینجا مورد تأکید قرار دهیم اینست که مسلک و روش انبیاء علیهم السلام در مقدم داشتن عقیده به شکل نظری و امر تجربی محض نبود و نه در آن مصلحت های مؤقت را در نظر داشتند. بلکه منهج و روشی متحرکی بود که انسان ها را بسوی حیات بهتر می کشاند، حیاتی که هر انسان پویا در جامعه در جستجوی آن است. لذا این مقدم داشتن در پیوند کامل با واقعیت جامعه ای قرار داشت که در آن زندگی داشتند.

پس عقیده را در آن عصر تقدیم نمودند تا مشکلات اجتماعی را که هر طرف ریشه دوانیده بود، ریشه کن نماید. نه به این صفت که عقیده علم محض بوده و باید حفظ گردد و مصطلحات آن مشخص گردید و در حد یک علم مجرد باقی بماند.»<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم به دنیا آمد و رسالت ایشان چیزی جدیدی

1- (فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین) جمعه امین عبدالعزیز ص 164-165

نمود، بلکه قبل از ایشان انبیای زیادی مبعوث شده بودند. اما با این فرق که محمد رسول الله برنامه کامل زندگی را با خود به ارمغان آوردند. زیرا ایشان خاتمه پیامبران و دین اوشان خاتمه ادیان سماوی است. به همین دلیل رسالت ایشان شامل همه گوشه‌های زندگی، اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، تعلیمی، اخلاقی و فکری می‌باشد. و زمانیکه این برنامه زندگی را بر مردم عرضه می‌کنیم، آنرا بحیث یک برنامه اصلاحی کامیاب معرفی نمی‌کنیم، بلکه این رسالت را در چوکات عقیده زنده و متحرکی معرفی می‌کنیم که قلب‌ها را بیدار و ضمائر را بحرکت می‌آورد و انسان را بسوی عمل می‌کشاند.

وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ [التوبة : 40]

و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند پست‌تر گردانید و کلمه خداست که برتر است و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است

### معرفت الله متعال:

یگانه کلمه ایست که عرب و عجم را تابع ما می‌گرداند، بشرط اینکه از خلال فهم و درک صحیح که ازین کلمه داریم، مشکلات عصر خود را معالجه نماییم. کلمه ایست که عظمت این رسالت را در اذهان جایجا می‌سازد، و پیروان خود را مملوء از احساس عزت و سربلندی می‌گرداند، و آنها را نسبت به نصرت الهی مطمئن می‌گرداند. و آن کلمه توحید است.

### لا اله الا الله

در ابتدای آن نفی است که الوهیت هر طاغوت را که مورد عبادت قرار گرفته است، اعم از سنگ و چوب، درخت، بت و صنم، نظام، شعار و انسان، زیر قدمهای انسان می‌اندازد.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (79) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (80) [آل عمران : 79 ، 80]

هیچ انسانی را نسزد که خدا او را کتاب و حکمت و نبوت دهد، سپس به مردم بگوید: به جای خدا بندگان من باشید بلکه به خاطر آنکه کتاب خدا را تعلیم می‌دادید، و به سبب آنکه آن را می‌خواندید، دانشمندان « الهی مسلک » [و کاملان در دین] باشید. (79) و نیز نسزد که به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را خدایان خود گیرید. آیا [چنین انسان



والایی که دارای نبوت و حکمت است [ شما را پس از آنکه تسلیم [ خدا و فرمان‌ها و احکام او ] شده‌اید، امر به کفر می‌کند؟ (80)

بعد از آن اثبات است که الوهیت را با تمام صفات و افعال آن به صورت کامل به الله متعال پروردگار عالمیان می‌دهد. پروردگاری که می‌آفریند، روزی می‌دهد، حکم می‌کند، امر می‌نماید و قانون و شریعت وضع می‌کند.

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [الأعراف : 54]

آگاه باشید که آفریدن و فرمان [ نافذ نسبت به همه موجودات ] مخصوص اوست، همیشه سودمند و با برکت است، پروردگار عالمیان و به این ترتیب عبودیت حقیقی در اوج محبت و کمال اخلاص، و چنانچه ابن تیمیه می‌گوید، در کمال ذلت تحقق می‌پذیرد.

این حالت از طریق حفظ چند اصطلاح و تکرار یکتعداد کلمات بدست نمی‌آید، بلکه بعد از کسب علم به تربیت مستمر و مجاهدت خستگی‌ناپذیر می‌توان به آن رسید و وظایفی را که پروردگار جل و علا در جمله مسؤلیت‌های پیامبر علیه الصلاة والسلام ذکر نموده‌اند، بسوی همین موضوع اشاره می‌نماید.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ [آل عمران : 164]

یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و [ از آلودگی‌های فکری و روحی ] پاکشان می‌کند، و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند پس وظیفه کسی که بسوی الله عزوجل دعوت می‌کند در سه چیز خلاصه می‌شود:

1- تلاوت آیات الله (ابلاغ)

2- تعلیم کتاب و حکمت (سنت) (آموزش)

3- تزکیه (تربیت)

بنابراین، تقسیم‌ی را که امام ابن تیمیه و سایر علماء در عقیده نموده و اقسام آنرا توحید الوهیت، توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات نامیده‌اند. از باب آموزش بحث بوده و بخاطر ارائه جواب علمی در برابر مشکلاتی بود که در عصر ایشان بروز نموده بود، لذا نباید این تقسیم‌بندی باعث تفرقه عقیده توحید در ذهن مؤمن گردد.<sup>1</sup>

1(فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرین) جمعه امین

## حقیقت ایمان:

### 1- علم :

دکتر یوسف القرضاوی می‌گوید: « ایمان عبارت از عمل نفسی و قلبی است که تا ژرف‌ترین زوایای نفس بشری نفوذ می‌کند و تمام حواس نفسی چون ادراک، اراده و وجدان را در احاطه خود قرار می‌دهد. پس باید از چنان ادراک ذهنی برخوردار باشیم که بوسیله آن بتوانیم حقایق عالم وجود را آنچنان که هست، کشف کنیم. این انکشاف جز از طریق وحی الهی که از هر نوع خطا و نسیان معصوم است، ناممکن می‌باشد. این ادراک باید به درجه جزم یقینی برسد، یقین جازمی که هیچ نوع شک و تردد در آن راه نداشته باشد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا [الحجرات : 15]

در حقیقت مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاوردند  
الله متعال می‌فرماید:

فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوَاكُمْ [محمد

: 19]

پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی و برای مردان و زنان با ایمان [طلب مغفرت کن] و خداست که فرجام و مآل [هر یک از] شما را می‌داند

### 2- خضوع :

این معرفت یقینی را باید اذعان قلبی و انقیاد ارادی همراهی کند که به شکل خضوع، طاعت، رضایت و تسلیمی تبارز می‌نماید.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ

وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا [النساء : 65]

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که کرده‌ای در وجودشان هیچ دل‌تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند.

### 3- عمل :

این معرفت و اذعان قلبی، باید چنان حرارت وجدانی و قلبی را به دنبال داشته باشد

که انسان را بسوی عمل کردن به خواسته های این ایمان و پابندی به ارزشهای اخلاقی و سلوکی آن بکشاند. و انسان را وادار سازد که در راه دفاع و نشر آن با جان و مال خود به جهاد و قربانی حاضر گردد. به این ترتیب است که عقیده در عقل نفوذ کرده و آنرا قانع و مطمئن می سازد، و به قلب داخل شده آنرا به لرزه و حرکت می آورد و به اراده سرایت کرده و آنرا رهنمایی می کند. پس زمانی که عقل قانع گردید، قلب بحرکت آمد و اراده توجیه گردید، درین حالت جوارح انسان استجابت نموده و بسوی عمل می شتابد، درست مانند رعیتی که اوامر امیر صالح خود را می پذیرد و عملی می سازد.<sup>1</sup>

### راه دستیابی به معرفت الهی:

پس ایمان عبارت از معرفت جازم با عقل، تسلیم شدن ارادی با قلب و عمل و التزام با جوارح است.

انسانها برای کسب معرفت و شناخت پروردگار خود راه های مختلفی را در پیش گرفتند از جمله:

- 1- فلاسفه عقل و استدلال عقلی را برای رسیدن به معرفت الهی برگزیدند.
  - 2- اهل تصوف ریاضت های جسمی و روحی و عبادات و وظایف خاصی را برای رسیدن به معرفت الهی مهم دانستند.
  - 3- راه پیروان انبیاء علیهم السلام اینست که از تصدیق فطری آغاز می یابد، بسوی پیروی از انبیاء می رود و بالآخره در مقام تسلیم و التزام به استقامت می رسد.
- قَالَ اهْبِطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَاتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (123) وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى (124) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي اَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا (125) قَالَ كَذَلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (126) [طه: 123-126]

[الله] گفت: هر دو با هم از بهشت [به سوی زمین] فرود آید که برخی از شما دشمن برخی دیگرند، پس اگر از سوی من هدایتی به شما رسید، هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می شود و نه به مشقت و رنج می افتد. (123) و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسوس می کنیم. (124) می گوید:

1- (الإيمان و الحياة) دكتور يوسف القرضاوى

پروردگارا! برای چه مرا نابینا محسوس کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟ (125) [خدا] می‌گوید: همین‌گونه که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می‌شوی. (126)

اولین و ارجمندترین عارف بالله، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است که در خطبه‌ای فرمودند:

مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَزَّهُونَ عَنِ الشَّيْءِ أَصْنَعُهُ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُهُم بِاللَّهِ وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشِيَةً (صحيح البخاري - عن عائشة رضي الله عنها)

چه شده است انسانهایی را که از کارهایی خودداری میکنند که من آنها انجام میدهم، درحالی‌که من داناترین شان به الله و متقی ترین شان هستم!! و بعد از پیامبر معصوم صلی الله علیه وسلم، علمای واقعی این امت قرار دارند. چنانچه الله متعال می‌فرماید:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ [فاطر : 28]

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند  
بنابراین پیروی از انبیاء و سؤال کردن از علماء بهترین راه کسب معرفت الهی می‌باشد.

### صفات الله متعال:

توحید الله متعال سه قضیه اساسی را در ضمن خود دارد:

- 1- توحید معرفت و اثبات که «توحید ربوبیت» نامیده شده است.
  - 2- توحید طلب، قصد و عبادت که «توحید الوهیت» مسمی شده است.
  - 3- توحید تنزیه، که بنام «توحید در اسماء و صفات» یاد می‌شود.
- تنزیه الله متعال خواستار دو نکته مهم می‌باشد:
- 1- توصیف نمودن الله متعال با همه آن صفات کمال که الله متعال خود را وصف نموده و یا رسول الله صلی الله علیه وسلم او را توصیف نموده است.
  - 2- تنزیه الله متعال و نفی هر صفتی که در تناقض با صفاتی باشد که الله متعال بخود نسبت داده است و یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را بیان نموده اند. پس تنزیه الله شامل نفی و اثبات می‌گردد چنانچه می‌فرماید:
- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [الشورى : 11]
- هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست

اموری که با تنزیه الله متعال در تعارض قرار دارد عبارت اند از:

- 1- تشبیه کردن او تعالی با مخلوقاتش.
  - 2- معطل نمودن صفات الله متعال و نفی آن از الله متعال.
- ذات الله متعال غیب مطلق است، چنانچه قرآن کریم درین مورد می‌فرماید:
- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [الشوری : 11]
- هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست
- لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ [الأنعام : 103]
- چشم‌ها او را در نمی‌یابند، ولی او چشم‌ها را درمی‌یابد.

یعنی تخیل کردن مثلش ناممکن است. زیرا الله عزوجل فقط با همان صفاتی توصیف می‌گردد که خودش در قرآن کریم و یا به زبان پیامبرش بخود نسبت داده است. و هر آنچه که در ذهن انسان می‌گذرد الله متعال فوق آن قرار دارد. لذا هدف اساسی دین عبارت از معرفی الله عزوجل به بندگانش می‌باشد.

### الله عزوجل در وحی:

وحی الهی درین مورد به دو صورت نازل شده است.

#### 1- آیات محکم:

آیاتی است که فهم آن متعدد شده نمی‌تواند. زیرا در آن فقط یک معنی گنجایش دارد. مانند اسماء و صفات الله عزوجل که گمان مشابهت آن با حوادث وجود ندارد.

#### 2- آیات متشابه:

آنست که احتمال معانی متعدد را داشته و توهم مشابهت صفات الله عزوجل با صفات بشر و حوادث را در اذهان تداعی می‌کند. مانند:

يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ [الفتح : 10]

دست‌خدا بالای دستهای آنان است

وَلِئُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي [طه : 39]

تا زیر نظر من پرورش یابی

### الله عزوجل فوق خیال است:

در ابتداء باید گفت که شرعاً به هیچ صورت جایز نیست که این کلمات به ظاهر معنای لغوی آن حمل گردد. زیرا دست عبارت از جارحه معروف است و چشم آله بینایی است و استوا بمعنای نشستن بالای تخت است و غیره...

همه این معناها شایسته شأن الله عزوجل نیست. زیرا الله (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) از همینجاست که تفسیر این الفاظ نهایت درجه خطرناک و مهم است. زیرا زبانهایی که بشر به آن تکلم می‌کنند، عبارت از قرار داد های اند که انسانها بخاطر تعبیر از اشیای محسوس و یا آنچه در خیال شان می‌گذارد، بین خود وضع نموده اند و الله متعال از حد محسوسات و تخیلات انسانی در حد غیر قابل تصور برتر است. لذا واجب است که بخاطر فهم معنای درست آن به وحی الهی مراجعه گردد. تا تنزیل و تفسیر این کلمات از سوی وحی صورت گیرد.

با مراجعه به سنت نبوی ملاحظه می‌کنیم که هیچ کسی درین موارد از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤالی نکرده است و نه ایشان ابتداءً برای کسی تفسیر آنرا ارائه نموده اند. بلکه او و اصحاب گرامی شان الفاظ را شنیده و پروردگار شان را برتر و بزرگتر از مثل و مشابه دانسته و به صفات او تعالی آنچنان که آمده است، ایمان آوردند. این موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه بهترین تفسیر این الفاظ بحساب می‌آید. اگر اتخاذ چنین موقف در مورد مخلوقاتی که مثال ندارند، مانند فرشته ها جنت، دوزخ و احکام شرعی مانند نماز و زکات و غیره واجب است، پس باید در رابطه با مسایل اعتقادی بخصوص عقیده به صفات الله متعال باید وجوب آن شدید تر و مؤکد باشد.

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [الشوری : 11]

هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست

عقیده صحیح درین مورد چنین است که ما به صفات وارده ایمان داریم و آنرا آنچنان که وارد شده است برای الله متعال ثابت میدانیم و الله را با همان صفاتی یاد می‌کنیم که خودش خود را توصیف نموده است، بدون آنکه کیفیت آنرا تفسیر کنیم. ما استواء، ید، قدم و عین را برای الله ثابت می‌دانیم چنانچه الله متعال آنرا ثابت نموده است. ولی کیفیت آنرا هیچ انسانی نمی‌داند. بلکه کیفیت آنرا فقط الله تبارک و تعالی میداند. بدون اینکه درین صفات تعطیل و یا تشبیه نماییم و یا مطلقاً به الله متعال تفویض کنیم به شکلی که دال بر جهل و نادانی مطلق ما به معنای آن باشد. و به همینقدر اکتفاء کرده و بسوی تفسیر آن نمی‌رویم. مثلاً می‌گوییم که: الله متعال دست دارد، ولی مانند دستهای ما نیست و ما کیفیت آنرا نمی‌دانیم. این شیوه بیان است که هم صفت الهی را مطابق وحی الهی ثابت می‌سازد و هم او تعالی را از مشابهت با مخلوقاتش و از حوادث

تنزیه می‌کند. و از تفویض کلی نیز اجتناب کرده و بسوی تفویض جزئی می‌رود. یعنی شناخت کیفیت و حقیقت آنرا به الله متعال می‌سپارد.<sup>۱</sup>

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ [آل عمران : 7]

### مذاهب گمراه :

در تاریخ اسلامی فرقه‌های گمراهی ظهور نمود که در اعتقاد و فهم این صفات به گمراهی گرفتار شدند. مانند:

1- معطله (پیروان مذهب تعطیل) کسانی اند که مدلول این صفات را به صورت کلی نفی و فهم صفات را به صورت کامل ملغی قرار می‌دهند.

2- مشبهه و مجسمه: کسانی اند که در اثبات این صفات مبالغه نموده و آنرا از وصف شرعی آن خارج می‌کنند و به صفات مخلوقات مشابه می‌سازند. یعنی الله را با مخلوقاتش مشابه می‌دانند.

3- تفویض کلی: آنست که علم و معرفت این صفات را به صورت کلی به الله متعال می‌سپارد. و الله را با آن صفاتی موصوف نمی‌دانند که خودش برای خود ثابت نموده است.

4- و اما تأویل: به این معناست که کلمه را از یک معنای آن دور کرده و به معنای دیگر آن ببریم. مانند اینکه می‌گویند: ید به معنای قدرت است، چشم به معنای رعایت و سرپرستی است، استواء به معنای استیلاء و ... این شیوه نیز جایز نیست.

ولی تأویل به صورت مطلق ممنوع هم نیست. زیرا در بعضی موارد بخاطر تنزیه الله عزوجل و تنزیه بعضی صفات او تعالی به آن نیاز احساس می‌شود.

چنانچه الله متعال می‌فرماید:

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ [الحديد : 4]

یعنی او تعالی با علم خود همراه شما هست.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که «حجر الاسود» دست الله در زمین است و مقصد از آن عهد و پیمان و تجدید آن با الله عزوجل است. زیرا اگر ما این حدیث را مطابق ظاهر آن بپذیریم در تشبیه و تجسیم واقع می‌شویم.<sup>۲</sup>

### این اصل عظیم :

این اصل است که با اساس ایمان و قاعده آن با بساطت خیلی شدید و در عین حال

1- و امام حسن البنا در رساله «العقاید» مطلب را دارد که می‌گوید: «معنای آنرا به الله می‌سپاریم»

2- این اجتهادات از امام احمد بن حنبل امام نووی و سایر علماء وارد شده است. چنانچه در آینده خواهیم دید.

با قاطعیت تمام تماس می‌گیرد و بیان می‌کند که به آیات صفات آنچنان که آمده است، ایمان می‌آوریم.

### بدون تأویل:

تأویل سه معنا دارد:

1- بیان امری که نص به آن تأویل می‌گردد. مقصود و مطلوب نص را بیان می‌نماید. چنانچه عایشه رضی الله عنها می‌فرماید:  
عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكثِرُ أَنْ يَقُولَ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ (صحيح البخاري)  
از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم در رکوع خود اکثراً می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» و با سخن خود قرآن را تأویل می‌کرد.

یعنی این آیت قرآنی را تأویل می‌کرد که می‌فرماید:

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا [النصر : 3]

پس پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی، و از او آمرزش بخواه، که او همواره توبه پذیر است.

2- بیان معنا، که تفسیر است.

3- بردن لفظ از معنای راجح و معروف به سوی معنای مرجوح و غیر معروف آن است که بنابر قرینه و دلیل صورت می‌گیرد. و استاذ حسن البناء درین اصل همین معنای تأویل را در نظر دارند. و اینکه می‌گوید: (ایمان به آن، آنچنان که آمده است) یعنی به نص و ظاهر آن ایمان می‌آوریم. چنانچه امام مالک گفت: (الإستواء معلوم و کیفیت آن مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است)

### ( بدون تشبیه )

یعنی صفات او تعالی را با هیچ‌یک از مخلوقاتش مشابه و مانند نمی‌دانیم. چنانچه الله متعال می‌فرماید:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [الشورى : 11]

هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

### ( و بدون تعطیل )

یعنی صفات او تعالی را از معانی آن خالی نمیدانیم. چنانچه الله متعال می‌فرماید:

وَيْبَرُ مُعْطَلَةٌ [الحج : 45]



یعنی چاهی که از آن هیچ نفعی نمی برند.  
به این معنا که افعال این صفات را نفی می کنند، گرچه اصل صفت را ثابت می دانند.  
چنانچه گروه معطله الله را متکلم می دانند بدون کلام، الله را سمیع می گویند، بدون  
سمع الله می بیند بدون بصر و...

**(آنچه برای رسول الله کافی بود برای ما نیز کافی است)**

استاذ حسن البناء می گوید: «و درین مورد به اختلافاتی که بین علماء واقع شده  
است، خود را دخیل نمی سازیم و آنچه را برای رسول الله و اصحابش کافی بود، برای  
خود نیز کافی میدانیم» و این جملات بیانگر عقیده سلف است چنانچه تذکر داده شد.  
و به این آیت استدلال می نماید:

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا [آل عمران : 7]

و آنانکه علم عمیق دارند، میگویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه  
متشابه] از جانب پروردگار ماست

امام فخر الدین رازی می گوید: «من طرق مختلف علم کلام و مناهج فلسفی را تحت تدقیق و  
تأمل قرار دادم، ولی دیدم که این بحث ها وجدال ها هیچ مشکل را حل نمی کند، و بالاخره  
طریقه قرآنی را بهترین راه درین موضوع دانستم، ما در اثبات صفات می خوانیم:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى [طه : 5]

الله رحمن بر عرش استوا کرده است.

و در نفی می خوانیم

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [الشوری : 11]<sup>1</sup>

هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

ایمان به صفات بدون تأویل و تشبیه، و تعطیل مذهب سلف بوده و اعلم، احکم و

اسلم است<sup>2</sup>

### آغاز اختلافات:

صحابه رضی الله عنهم به نصوص این آیات ایمان داشته و بعد از آنکه معنای تنزیه و

1- شرح الطحاویة ج 1 ص 233

2- (نظرات فی رساله التعالیم) محمد عبدالله الخطیب و محمد عبدالحلیم  
حامد ص 130

نفی تشبیه را کاملاً درک و هضم نموده بودند، از کثرت کلام درین مورد اجتناب ورزیدند. اما بعد از آنها گروههایی بمیدان آمدند که صفات را نفی نمودند (معطله) و گروههای آمدند که صفات را به صفات مخلوقات مشابه دانستند. (مجسمه) درین اثناء اهل سنت به دو بخش تقسیم شدند.

- 1- بخش اول، آن بود که به موقف صحابه پابند مانده و سخنان غیر از آنرا بدعت دانستند.
- 2- قسم دوم، به بحث و جدال با معطله و مجسمه داخل شده و به رد آنها پرداختند. این بحث ها آنها را وارد تفصیلاتی نمود که معرکه های جدی را درین مورد برپا نمود و لازم نبود که این بحث ها و جدل ها داخل اهل سنت و جماعت می گردید. لذا امام حسن البناء قاطعانه باب جدل و مناقشه را بسته و اخوان را به موقف اول که موقف صحابه کرام است. ملزم نمود.<sup>1</sup>

### استاد البنا و قضیه عقیده :

امام حسن البناء درین مورد رساله ویژه ای نوشته و آنرا رساله عقاید نامیده اند و طی این رساله به تفصیل در مورد معرفت الله و مسأله صفات صحبت نموده اند. و در رساله دیگری تحت عنوان (الله در عقیده اسلامی) ملاحظه می کنیم که امام حسن البنا مسایل عقیده را مطابق منهج قرآنی و سنت نبوی مورد بحث قرار داده و از بکار گیری مصطلحات کلامی و جدلی کاملاً اجتناب نموده اند. درین رساله می گوید « درین بحث از اصطلاحات فنی و علمی که متخصصین علم کلام بین خود وضع کرده اند، اجتناب می نمایم و به بحث روی آن نظریات فلسفی و شیوه های منطقی داخل نمی شوم که علمای کلام بوجود آورده اند. بلکه می کوشم تا به قرآن کریم و سنت نبوی مراجعه کنم و از سیرت مؤمنین صدر اسلام و فهمی که ازین موضوع داشته اند، پیروی کنم. بدون شک آنها دارای پاکترین فطرت و روشن ترین قلب بوده و مقاصد شریعت را به صورت دقیق درک می نمودند، جایگاه الفاظ و معانی، جملات و ترکیب ها را به صورت کامل می دانستند و از ذوق ادبی عالی برخوردار بودند.»<sup>2</sup>

### رساله عقاید:

درینجا از «رساله عقاید» سخنانی را از استاذ حسن البنا نقل می کنم که در حقیقت

1) فی آفاق التعالیم ( سعید حوی ص 116  
2- (الله فی العقیده الإسلامیة) حسن البنا .

شرح کامل این اصل بحساب می آید.

### آیات و احادیث صفات:

آیاتی در قرآن کریم و احادیثی در سنت نبوی وارد شده است که ظاهر آن توهم مشابهت خالق متعال را با مخلوقاتش ایجاد می کند. درین جا بعضی از آنها را بر سیل مثال ذکر می کنیم و به دنبال آن اقوالی را نقل می نماییم که در مورد آن گفته شده است. از الله متعال می خواهیم که ما را توفیق عطا فرماید تا حق را درین مسأله بیان کنیم و از خطا و لغزش محفوظ بمانیم این مسأله ایست که در عصر حاضر باعث جدال های طولانی بین مردم گردیده است. از الله متعال می خواهیم تا راه صواب را بما الهام نمایند. فقط او برای ما کافی و بهترین کار ساز است.

### نمونه هایی از آیات صفات:

1- الله متعال می فرماید:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (26) وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (27) [الرحمن : 26 ، 27]

و همه آیاتی که در آن لفظ «وجه» به الله جل جلاله نسبت داده شده است.

2- الله متعال می فرماید:

وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي [طه : 39]

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا [هود : 37]

و سایر آیاتی که در آن لفظ «عین» به الله متعال مضاف شده است.

3- الله متعال می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ [الفتح : 10]

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ

[المائدة : 64]

و سایر آیاتی که لفظ «ید» به الله متعال مضاف شده است.

4- الله عزوجل می فرماید:

وَيُحَدِّثْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ [آل عمران : 28]

إِنْ كُنْتُمْ قُلْتُمْ فَقَدْ عَلِمْتُمْ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

[المائدة : 116]

و سایر آیاتی که در آن لفظ «نفس» به الله متعال منسوب شده است.

5- الله عزوجل می گوید:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى [طه : 5]

و مثل آن سایر آیاتی که لفظ استواء بر عرش به الله متعال منسوب شده است.

### نمونه های از احادیث صفات:

در شماری از احادیث نبوی نیز الفاظی که در آیات فوق ذکر شد، به الله متعال نسبت داده شده است مانند وجه، ید و امثال آن درین صفات به همان آیات اکتفاء می کنیم و احادیثی را ذکر می کنیم سایر الفاظ ازین قبیل را به الله عزوجل منسوب نموده اند. از آن جمله:

1- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ طُولُهُ سِتُونَ ذِرَاعًا (صحيح البخاري)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم آدم را به صورت خودش خلق کرد و طول او شصت ذراع بود.

2- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ حَتَّى يَصَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ فَيَنْزَوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ وَلَا يَزَالُ فِي الْجَنَّةِ فَضْلٌ حَتَّى يُنْشَى اللَّهُ لَهَا خَلْقًا فَيُسْكِنُهُمْ فَضْلَ الْجَنَّةِ (صحيح مسلم)

از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتن: درجهنم به صورت مستمر انداخته می شود و جهنم باز هم زیادتر میخورد تا آنکه الله متعال قدمش را در آن می گذارد پس اطراف آن بهم جمع می شود و می گوید پر شدم پر شدم. اما در جنت با آنکه همه اهل جنت در آن داخل می شود بازهم اضافه می ماند. تا آنکه الله متعال مخلوقات را می آفریند و در جاهای اضافی جنت سکونت می دهد.

3- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِكُمْ بِضَالَّتِهِ إِذَا وَجَدَهَا (صحيح مسلم)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: الله به توبه بنده خود نسبت به آن شخصی بیشتر خوش می شود که گمشده خود را بیابد. همچنان احادیثی وارد است که در آن قدم، فرحت و امثال آنرا به الله متعال نسبت داده است.

درین مسأله مردم به چهار فرقه تقسیم شده اند:

### 1- مجسمه و مشبهه:

این فرقه نصوص وارده درین مورد را به ظاهر آن حمل نموده و برای الله متعال روی مانند روی انسان دست مانند دست انسان، خندیدن مانند انسان و غیره را فرض کرده

اند. حتی بعضی آنها إله را به صورت شیخ بزرگسال و تعدادی هم به صورت جوان زیبایی تصویر کرده اند. در رد این نظر این آیات کفایت می کند که:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [الشورى : 11]<sup>1</sup>

هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (1) اللَّهُ الصَّمَدُ (2) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (3) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (4)

بگو: او خدای یکتاست (1) خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند.] (2) نزاده، و زاییده نشده است، (3) و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد. (4)

## 2- معطله:

فرقه ایست که معانی این الفاظ را به صورت کامل معطل قرار داده و میخواهند تا مدلولات این الفاظ را به صورت کامل از الله متعال نفی نمایند. یعنی الله تبارک و تعالی از نظر آنها نه تکلم می کند، نه میشوند، نه می بینند! زیرا این اعمال نیاز به جوارح دارد جوارح باید از الله عزوجل نفی گردد. و به این ترتیب صفات الله عزوجل را معطل قرار داده و تظاهر به تقدیس ذات الهی می نمایند. اینها معطله اند و بعضی علمای عقاید اسلامی آنها را به نام جهمیه نیز یاد کرده اند.

گمان نمی کنم کسی که ذره از عقل داشته باشد، این سخن بی پایه و جاهلانه را بپذیرد.

این دو نظریه کاملاً باطل بوده و هیچ جایی برای بحث و مناقشه در آن وجود ندارد. اما در برابر ما دو رأی دیگر قرار دارد که همیشه محل بحث و مناقشه بین علمای عقاید بوده است. و آن رای سلف و خلف است.

## 3- رأی سلف:

سلف این امت رضی الله عنهم گفته اند؛ ما به ظاهر این آیات و احادیث ایمان می آوریم و بیان مقصود آنرا به الله متعال می گذاریم. پس آنها صفاتی مانند دست، چشم، استواء ضحک، تعجب... را به الله ثابت می دانند. ولی به معنای که حقیقت آنرا فقط الله متعال می دانند.

بخصوص اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را ازین کار نهی نموده اند.

تفكروا فى الخلق ولا تفكروا فى الخالق فإنكم لا تقدروا قدره (جامع الأحادیث و أبو الشیخ عن ابن عباس)

در مخلوقات الله متعال فکر کنید ولی در مورد خالق آن فکر نکنید زیرا توان این کار را ندارید

در عین حال آنها هر گونه مشابهت الله عزوجل را با مخلوقش قاطعانه منتفی می‌دانند.

#### 4- خلف:

قبلاً ذکر نمودم که سلف رضی الله عنهم به آیات و احادیث صفات آنچنان که وارد است ایمان داشتند و بیان مقصود آنرا به الله عزوجل می‌گذاشتند. در عین حال معتقد به تنزیه الله عزوجل از هرگونه مشابهت با مخلوقاتش بودند.

اما خلف امت می‌گویند: ما به صورت یقین می‌گوییم که معانی ظاهری این الفاظ و کلمات به هیچ صورت درینجا مراد نمی‌باشد. بنابراین گفته می‌توانیم که این الفاظ بر سبیل مجاز بکار رفته و هیچ مانعی در تأویل آن وجود ندارد. بر همین اساس «وجه» را به ذات و «ید» را به قدرت تأویل نمودند تا از مخمصة تشبیه خود را برهانند.

تا اینجا طریق سلف و خلف در برابرت واضح گردید. علمای کلام در مسئله ترجیح بین این دو طریقه بحث‌های خیلی طولانی داشته‌اند و هر جانب دیدگاه خود را با حجت‌ها و براهین و دلایل تقویت می‌نمودند. اما اگر موضوع را به دقت مورد بحث قرار دهیم، خواهیم دید که مسافه بین این دو طریقه خیلی کوتاه بوده و نیازی به این همه جدل ندارد. به شرط اینکه هر دو جانب غلو و افراط را کنار بگذارند.

بدون شک بحث درین موضوع، گرچه خیلی طولانی باشد، باز هم فقط یک نتیجه را به دنبال دارد و آن تفویض مسأله به الله متعال است.<sup>1</sup> و این نکته را درینجا توضیح می‌کنیم ان شاء الله تعالی.

#### بین سلف و خلف:

دانستیم که مذهب سلف در مورد آیات و احادیث متعلق به صفات الله متعال اینست که آنرا همچنان که وارد است می‌پذیرند و از تأویل و تفسیر آن سکوت می‌کنند و مذهب خلف اینست که آنها این صفات را به گونه‌ای تأویل می‌کنند که با تنزیه او

1- مقصد ایشان تفویض جزئی است. به این معنا معانی آنرا تا حدی دانسته و بکلی مجهول نمی‌دانند بلکه آنرا همچنان که آمده است، به ظاهر آن می‌گذارند بدون اینکه تفسیر و یا تأویل نمایند.

تعالی از مشابهت با مخلوق، موافق باشد. و این را هم دانستیم که این اختلاف نظر بین پیروان این دو نظریه بدون هیچ مجوز عقلی آنقدر شدت گرفت که یکدیگر را با القاب نامناسب یاد کردند، در حالیکه این مسأله را میتوان به سادگی حل کرد.

این مسئله را میتوان از چند وجه مورد بحث قرار داد:

1- هر دو فریق با هم اتفاق دارند که الله متعال از هرگونه مشابهت با مخلوقاتش منزّه و پاک است.

2- هر دو جانب به صورت قطعی می‌پذیرند که مراد ازین الفاظ در حق الله متعال همان معنای ظاهری آن نیست که برای مدلولات خاصی نسبت به مخلوق وضع شده است و این نکته از اتفاق شان در نفی تشبیه بدست می‌آید.

3- هر دو فریق میدانند که الفاظ و کلمات از سوی انسانها برای تعبیر از ما فی الضمیر نام‌گذاری محسوسات وضع می‌گردد. پس زبان هر قدر که وسیع باشد، نمیتواند حقایقی را بیان کند که وضع کنندگان زبان به آنها علم ندارند. و ذات الله متعال نیز از همین گونه است زیرا زبان‌های بشری بمراتب قاصرتر از آن است که بتوانند این حقایق را برای ما بیان نمایند. پس مسلط نمودن الفاظ برای تحدید و تشخیص این معانی ناممکن و فریبی بیش نیست.

بعد ازین تفصیل و قبول اصول فوق می‌بینیم که سلف و خلف به اصل تأویل با هم متفق اند. و اختلاف فقط درین نکته باقی می‌ماند که خلف در تأویل پیش رفته و معنای مراد را به صورت واضح تحدید نموده اند و این عمل را بنابر ضرورت‌هایی انجام دادند که بخاطر حفظ عقاید عامه مردم از تشبیه و تمثیل احساس می‌شد. پس این اختلافی نیست که مستحق این همه شور و فریاد و بحث‌های شدید باشد.<sup>1</sup>

### ترجیح مذهب سلف:

ما معتقدیم که مذهب سلف مبنی بر سکوت درین موارد و سپردن علم معانی این کلمات به الله متعال سالم‌تر و بیشتر قابل اتباع می‌باشد. زیرا این دیدگاه جلو هرگونه تعطیل و تأویل باطل را سد می‌نماید. اگر تو از کسانی هستی که الله متعال سعادت

---

1- سخن به این معنا نیست که امام و جماعت او مذهب خلف را درین مورد می‌پذیرند. بلکه این شرح بخاطر توضیح طبیعت اختلاف ارائه شده است و اینکه این موضوع در دایره کفر و ایمان قرار ندارد بلکه اختلافی است که در دایره خطا و صواب قرار داشته و میتوان آنرا با ضوابط اختلاف از همین ناحیه مورد بحث قرار داد.

اطمینان ایمانی و آرامش یقین را نصیب شان کرده است، به همین حال باقی بمان و هیچ بدیلی را با آن برابر مکن.

در جانب دیگر معتقد هستیم که تأویلی که علمای خلف ارائه کرده اند مستوجب صادر کردن حکم کفر و فسق آنها نمی‌شود و نه نیازی به این بحث های طولانی در گذشته و حال دارد. زیرا سینه اسلام خیلی فراختر از اینهاست.  
تأویل جایز است:

کسانی که به مذهب سلف شدیداً پابند هستند، نیز در بعضی موارد مجبور به تأویل شده اند. از آن جمله احمد بن حنبل است که حدیث حجرالأسود را تأویل نموده اند. و این حدیث را که:

إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ.... (صحیح مسلم)

قلوب بنی آدم در بین دو انگشت الله رحمن قرار دارد....

امام نووی نیز در نوشته هایش نکاتی دارد که از مسافه اختلاف بین دو رأی می‌کاهد و مجالی برای جدال و نزاع نمی‌گذارد. بخصوص اینکه خلف در تأویل خود را مقید میدانند که تأویل باید عقلاً و شرعاً جایز بوده و با اصلی از اصول دین در تضاد نباشد. رازی در کتابش «اساس التقدیس» می‌گوید: «... بعد از آن اگر تأویل را جایز بدانیم، برسبیل تبرع با این تأویلات و تفصیلات مصروف می‌شویم و اگر آنرا جایز ندانیم درآنصورت علم آنرا به الله متعال می‌سپاریم و این قانون کلی و عامی است که در مورد همه متشابهات به آن رجوع می‌شود. و بالله التوفیق.

«خلاصه بحث اینکه سلف و خلف اتفاق دارند که مراد این کلمات غیر از آن چیزی است که بین انسانها معروف و شناخته شده است. و این مسئله به صورت مجمل به معنای تأویل است. و همچنان اتفاق دارند که هر تأویلی که با اصول شرعی در تضاد باشد، جایز نیست. پس اختلاف درین نکته باقی می‌ماند که آیا تأویل این الفاظ به صورت جایز در شریعت جایز است یا نه؟

می‌بینیم که اختلاف خیلی کوچک بوده و کاریست که حتی علمای سلف نیز احیاناً به آن مجبور شده اند. پس مهم‌ترین چیزی که باید مسلمانان بسوی آن متوجه شوند، توحید صفوف مسلمین و اتحاد آنهاست و باید هر کدام ما درین جهت در حد توان خود بکوشیم. و الله برای ما کافی و او بهترین کار ساز است.»<sup>۱</sup>

1- (مجموعه الرسائل) حسن البنا رسالة العقائد ، باختصار و تصرف.



- انتخاب امام حسن البناء را درین مسأله میتوان چنین مختصر نمود.
- 1- آنچه را نص ثابت کرده است، ما نیز ثابت می‌دانیم و آنچه را نفی کرده است، ما نیز نفی می‌کنیم.
  - 2- ما از تأویل (نقل معنا از ظاهر آن) و از تفسیر (جزم و یقین به مقصود الله متعال) دوری می‌کنیم و از تعطیل (عدم انتفاع به معانی کلمات) و از تفویض کلی که به معنای عدم درک کامل معنای این صفات است، اجتناب می‌کنیم.
  - 3- الله متعال را از هرگونه تشبیه با مخلوقاتش منزّه می‌دانیم.
  - 4- به اختلافی که درین مورد بین علماء آمده است، وارد نمی‌شویم.
  - 5- به آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابش کفایت کرده بودند، ما نیز پابند و قانع می‌شویم.
  - 6- در حد توان و وسع خود مسلمانان را بسوی این منهج قویم و درست فرا میخوانیم.

### چالشهایی که حول عقیده قرار دارد:

اما تا هنوز چالشهایی که در اصل هفتم ذکر نمودیم، مطرح است و جهت‌هایی در تلاش اند تا امت را از آنچه باعث حیات شان می‌شود، دور نگهدارند. و حتی موضوع در حد اختلاف باقی نمی‌ماند و امروز دشمنان امت بر انگیختن آتش اختلاف و شعله‌ور ساختن آنرا بهترین راه نابودی کامل اسلام می‌دانند.

زیرا این قضیه، اصل عقیده اسلامی را مورد دستبازی قرار میدهد. و میخواهد برخورد های را اعاده کند در قرن دوم هجری حول مسأله صفات مطرح بود.

اگر چه گروه‌های معطله و مجسمه بحیث یک فرقه و گروه منقرض شده اند، اما مناقشات و کشمکش‌هایی که بین مدرسه اثبات که به پیروان ابن تیمیه معروف اند و مدرسه تأویل که به بنام اشاعره و ما تردیدیه نامیده شده اند، و بنام سلف و خلف نامیده ایم، جریان داشته و امت را به دو بخش تقسیم می‌کند؛ لذا امام حسن البناء رحمه الله علیه درین اصل از طلاب علم و عامه مردم میخواهد تا از جدال درین مورد صرف نظر نمایند. و در رساله «عقاید» اصل این اختلاف را به گونه ای مناقشه می‌کند که منتج به نزدیک شدن دیدگاهها گردد.

چالشها درین مجال به گونه های ذیل تبارز می‌کند:

- 1- عرض نموده این قضیه به شکل متشنج و فضای عدم تفاهم و عجله در تکفیر،

تفسیق و بدعتی گفتن جانب مقابل.

- 2- داخل ساختن همه امت با دیدگاههای مختلف شان درین معرکه؛ یعنی آنکه پیرو نظریات ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب نیست، حتماً ما تریدی و اشعری است.
- 3- عدم تحدید و تعین مفهوم اصطلاحات که در نتیجه آن اکثر دانشجویان در هنگام بحث روی این موضوع گرفتار سردرگمی و تحیر شدید می گردند.
- 4- تصنیف علمای قدیم و جدید بر اساس دیدگاهها و جستجوی خطاهای شان.
- 5- ضیق ساختن دایره اهل سنت و جماعت به حدی که فقط پیروان یک مدرسه و دیدگاه را گنجایش داشته باشد.

### و برای اینکه قلبها متحد گردد!

این مسأله اکثر علماء را از قدیم الایام گرفتار حیرت نموده و اغلب فقها در آن سکوت اختیار نموده اند. بعضی ها راه اثبات و نفی را در پیش گرفته اند و تعدادی هم سکوت را راه سلامت دانسته اند. چنانچه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید، اگر درین مسئله تحقیق کنیم می بینیم که عبارت سلف دیدگاههای همه مکاتب فکری در حال نزاع را افاده می کند.

از صحابه کرام درین مورد جز سخنان اندکی وارد نشده است. و مدرسه ابن تیمیه درین موضوع یکی از مدارس اهل سنت است که در داخل دایره اثبات کنندگان می باشد و فقط یک مدرسه از مکاتب فکری را نمایندگی می نماید و به هیچ صورت در مورد دیگران فیصله کننده و حکم بوده نمی تواند و نمی توان آنرا معیار و مقیاس صواب دانست. ما نسبت به همه علمای که درین مورد خیلی دقیق و پیچیده بحث کرده اند مخلصانه محبت و احترام می ورزیم، مربوط هر مکتب فکری که هستند، برابر است که به خطا رفته اند و یا به حق رسیده اند.

### سؤال های مهم در مورد عقیده:

- 1- «برترین معرفت، عقاید است» و «برترین بخش عقاید معرفت الله متعال است» در روشنی عبارت فوق نکات ذیل را توضیح دهید:
  - أ- معنای عقیده و ارتباط آن با ایمان.
  - ب- طریق کسب معرفت الله متعال و سالم ترین طریقه درین امر.
  - ت- داشتن عقیده پاک و منزّه از شوائب به الله متعال چگونه بر عملکرد و حرکات انسان تأثیر می گذارد.
- 2- مردم در شرح آیات و احادیث صفات الله متعال به چهار قسم تقسیم شده اند، که فرق دقیقی که میان این چهار دیدگاه وجود دارد. این فرق را توضیح و بیان نمایید که کدام یک آنها در دایره اختلاف عقیدتی داخل می باشد؟
 

3- «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» [الشوری : 11]

درین آیت نفی و اثبات ذکر شده است؛ آنرا در روشنی ایمانی که در مورد صفات الله متعال دارید، توضیح نمائید؟
- 4- عقیده صحیح ازین طریق بدست می آید:
  - أ- از طریق بحث و تحقیق در دیدگاههای مختلف فرقه ها.
  - ب- از طریق مشاهده و تأمل در کائنات و قرائت و تعمق در قرآن کریم.
  - ت- با تنزیه الله متعال از هر نوع مشابهت با مخلوقاتش.

کدام جواب صحیح و کدام آن صحیح تر است؟ و چرا؟

ا

هر بدعتی که در دین الله متعال اصل نداشته و مردم مطابق خواسته ها و نظریات خود آنرا پسندیده اند، چه به شکل زیادت باشد و یا به صورت کاستن، گمراهی بوده و

1

ح

### بدعت‌ها

**حقیقی: آنست که هیچ اصلی در دین نداشته باشد مانند طواف کردن در اطراف قبرها**

**اضافی: آنست که اصل در دین دارد ولی به شکل و هیئتی اداء گردد که در دین سابقه نداشته باشد مانند وسعت بخشیدن در اوراد و اذکار.**

ل

پاز

مقابله با آن واجب است. و باید با استفاده از بهترین وسایل آنر از میان ببریم. بشرط اینکه مقابله با آن منتج به حادثه بدتر از آن نشود.

ده

امام شاطبی بدعتها را اینگونه تقسیم نموده و می‌گوید: «بدعت حقیقی آنست که هیچ دلیلی از کتاب الله، سنت رسول الله، اجماع و دلایل معتبر اهل علم در آن وجود نداشته باشد. به همین علت آنرا به صورت مطلق بنام «بدعت» می‌نامند. زیرا

معنای لغوی بدعت بر آن موافق می‌آید. یعنی؛ بدعت چیزی نو پیدایی را گویند که مثال سابقه نداشته باشد.

و اما بدعت اضافی آنست که از حیث اصل به دلیلی استناد داشته باشد ولی کیفیت

اداء و تفصیل آن هیچ دلیلی نداشته باشد.<sup>1</sup>

### بدعت حقیقی:

اصل یازدهم در مورد نوع اول بدعت، یعنی بدعت حقیقی بحث می‌نماید. و از آنجاییکه نوع دوم بدعت یعنی بدعت اضافی با آن در حکم و طریق تعامل فرق دارد لذا امام حسن البنا آنرا به صورت مستقل بحث نموده و اصل دوازدهم را به آن اختصاص داده است.

اما در اینجا باید قبل از هر بحث دیگر، فرق بین این دو نوع را بیان کنیم. درین بحث به نکاتی بر می‌خوریم که مجبوریم آنرا در شرح اصل دوازدهم نیز مطرح کنیم، لذا بخاطر جلوگیری از تکرار سخن شرح آنرا به همانجا می‌گذاریم.

### بدعت چیست؟

بدعت در لغت اختراع و ایجاد چیزی را گویند که مثال آن وجود نداشته باشد. پس هر امر تازه پیدا و جدید را می‌توان بدعت گفت، چه نیک باشد و یا بد. شرعاً آن اموری است که بعد از عهد رسالت به نیت تقرب و تعبد به الله در دین ایجاد گردد. چه به شکل انجام دادن کاری باشد و یا ترک عملی.

شروط بدعت بودن عمل:

- 1- عمل نوپیدا باید در امور دین باشد.
- 2- به نیت و قصد تقرب به الله متعال و عبادت انجام یابد.
- 3- در دین هیچ اصلی نداشته باشد.<sup>2</sup>

به همین دلیل استاذ حسن البنا درین اصل می‌فرماید: ( هر بدعتی که در دین الله اصل نداشته باشد) یعنی بدعت در امور دینی صورت گرفته و به یکی از جوانب سه‌گانه دین تعلق داشته باشد.

- 1- عقیده.
- 2- عبادات.
- 3- مسایل حلال و حرام.

و با این شرح، مسایل ذیل از دایره ابتداع خارج می‌گردد:

1- انظر (الاعتصام)، الإمام الشاطبی، ج 1 ص 232، دار احیاء الکتب العربیة، القاهرة.

2- (فهم الإسلام فی ظلال اصول العشرین) جمعه امین عبدالعزیز ص 197. و (النهج المبین لشرح اصول العشرین) از عبدالله بن قاسم الوشلی ص 247

- ا- امور دنیا و ضرورت‌های زندگی.
- ت- عرفها و عاداتی که بین مردم جاری بوده و با نصوص و اصول شرعی در تضاد نباشد.
- ث- معاملاتی که شریعت از آن نهی نکرده باشد.
- ج- اختلافات فقهی در احکام ظنی.
- ح- مشابهت با غیر مسلمین در امور غیر عبادی، یعنی در عادات و عرفهای عام که با نص شرعی مبتنی بر حرام و مکروه در تضاد نباشد.<sup>۱</sup>
- « زیرا عادات و معاملات از سوی شارع حکیم بوجود نیامده است، بلکه از سوی مردم نشئت کرده و در تعامل خود از آن استفاده نموده اند و شارع حکیم با صادر کردن حکم یا بر آن صحنه می‌گذارد و یا آنرا تعدیل و تهذیب نموده و بعداً مورد تأیید قرار می‌دهد و آنها را فاسد بوده و باعث ضرر می‌گردد مورد تردید قرار می‌دهد.»<sup>۲</sup>
- امام احمد بن حنبل می‌گوید: « اصل در عبادات توقیف است، یعنی عبادات توقیفی بوده و فقط همان عبادت جایز که الله عزوجل مقرر نموده است. و اصل در عادات جواز بوده و فقط همانهایی ممنوع است که الله عزوجل آنرا حرام قرار داده است»<sup>۳</sup>
- شیخ محمد الغزالی می‌گوید:

«بدعت هیچ ارتباطی به امور دنیایی ندارد، و در امور بشری که به صورت مسلسل تجدید گردیده و روز بروز افزایش می‌یابد و بهتر ساختن آن بالای بشر واجب است، داخل کردن بدعت هیچ ممکن نیست»<sup>۴</sup>

### بدعت چیزی غیر از معصیت است:

«معصیت عبارت از مخالفت کردن با نص شرعی و یا عمل نکردن و معطل قرار دادن آن است، درحالیکه نص شرعی برقرار بوده و به صورت واضح حکم آن معلوم و مطابق شریعت محکم باشد. و اما بدعت به معنای فاسد ساختن نص و قاعده شرعی است. عاصی در حالی با اوامر الهی مخالفت می‌کند که این مخالفت خود را درک می‌کند و امید است که دیر و یا زود ازین عمل خود توبه نماید. و اما شخص مبتدع با یک نوع اضطراب ذهنی در مورد مفاهیم دینی گرفتار گردیده و به وسیله عملی به الله متعال

1- (فهم الإسلام فی ظلال اصول العشرین) جمعه امین عبدالعزیز ص 198--201

2- مرجع سابق ص 194

3- مرجع سابق ص 195

4- (لیس من الإسلام) محمد الغزالی ص 93

تقرب می‌جوید که از دین الهی نبوده و نه الله متعال آنرا وضع و فرض گردانیده است. البته گاهی ممکن است که معصیتی به بدعت نیز مبدل شود، در صورتی که آنرا دین بدانند!!<sup>۱</sup>

### سنت حسنه و بدعت سیئه :

شیخ عبدالحق دهلوی می‌گوید: «بدان که هر امری که بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم ایجاد شده، بدعت است. و هر امری که با سنت رسول الله و قواعد دین موافق باشد و یا بر سنت قیاس شده باشد، از جمله بدعت حسنه بحساب می‌آید. و هر امری که مخالف با سنت باشد، بدعت سیئه و گمراهی است»<sup>۲</sup>

در سنت نبوی حدیثی وجود دارد که تقسیم بدعت را به بدعت حسنه و بدعت سیئه افاده می‌کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ (صحیح مسلم - عن جریر بن عبد الله)

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند : کسی که در اسلام طریقه و سنت نیکی را بجا گذاشت، برایش اجر و ثواب خودش و اجر ثواب کسانی داده می‌شود که بعد از وی بر آن عمل می‌کنند بدون اینکه از اجر و ثواب شان کاسته شود. و کسی که در اسلام سنت و طریقه بدی را بجا گذاشت، برایش گناه آن و گناه کسانی داده می‌شود که بعد از وی مطابق آن عمل می‌کنند بدون اینکه از گناه آنان کاسته شود.

و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید:

فَمَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ وَمَا رَأَوْا سَيِّئًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ سَيِّئٌ (مسند أحمد)

آنچه را مسلمانان (اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم) نیک بدانند آن چیز نزد الله نیز نیک است و آنچه را مسلمانان (اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم) بد بدانند آن چیز بد است.

شیخ محمد الغزالی می‌گوید:

«هیچ طریقه و روش نیکی وجود ندارد مگر اینکه اصلی از کتاب الله و سنت رسول

1- 94 - (لیس من الإسلام) محمد الغزالی ص 93

2- (النهج المبين في شرح اصول العشرين) عبدالله بن بن قاسم الوشلي ص

الله صلی الله علیه و سلم دارد. ارشاداتی در شریعت اسلامی وجود دارد که دایرهٔ تنفیذ آن خیلی وسیع بوده و اشکال اقامهٔ آن متعدد است و با گذشت زمان طریقهٔ های عمل کردن به آن تجدید می‌گردد. این نوع ارشادات بزرگترین مجال برای مسابقه و پیشی گرفتن همتها در ابداع وسایل بوده و به هیچ صورت اختراع و نوآوری در دین و خروج بر ضد سنت نبوی بحساب نمی‌آید. زیرا سنت حسنه باید از وحی الهی و هدایت و راه و روش نبوی سرچشمه داشته باشد.

ازین اصل میتوان این نتیجهٔ منطقی را بدست آوریم که قبول زیادت در دین تحت اسم بدعت حسن مانند اینست که بخش هایی از دین را حذف نماییم به این دلیل که نادرست و یا همگام با دگرگونی های جامعهٔ بشری نمی باشد. و هر دو طرز العمل مردود و گمراهی است.<sup>۱</sup>

دکتر عبدالحلیم بدعت را از نگاه احکام پنجگانهٔ شرعی به پنج نوع تقسیم نموده است:

- 1- بدعت واجب: مانند ایجاد علم نحو، علم اصول فقه، اصول حدیث جمع قرآن کریم.
  - 2- بدعت حرام: مانند افکار مرجئه، خوارج، سیکولاریزم و...
  - 3- بدعت مندوب: مانند اعمار و بنای مدارس، نماز تراویح عقب یک امام در مسجد.
  - 4- بدعت مکروه: مانند نقش و نگار مساجد، زerkوب نمودن مصاحف وغیره.
  - 5- بدعت مباح مانند مصافحه بعد از نماز، توسیع در خوردن و نوشیدن.<sup>۲</sup>
- لذا شیخ محمد الغزالی می گوید: بدعت گرچه به صورت مجمل و مفصل آن مردود است، اما خطر و ضرر آنها متفاوت می‌باشد، زیرا بدعت نیز مانند عصیان است که هیچ نوع آن قابل قبول نیست ولی بعضی معاصی صغیره است و حکم خاص خود را دارد و بعضی کبیره و حکم خود را دارا می باشد. بنابراین مقابله ای که با بدعت های صغیره صورت می گیرد، غیر از آن حربی است که در مقابل بدعت های بزرگ اعلان می شود.<sup>۳</sup>

استاذ محمد الغزالی اشکال مخالفت با اوامر الله متعال را به سه نوع تقسیم می نماید

1- (لیس من الإسلام)، محمد الغزالی، ص 85.

2- (فهم أصول الإسلام)، علی عبدالحلیم محمود، ص 124.

3- (دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین)، محمد الغزالی، ص 114.



تا معنای بدعت در عملکرد مسلمین را معین سازد.

- 1- معطل قرار دادن اصول و زیر پا کرن اوامر الله متعال، و این عصیان همراه با جرئت خوانده می شود.
  - 2- آنکه ترتیب و اولولیت ها در امور دینی واژگون گردیده عمل صغیر مقدم و کار های بزرگ و مهم به تأخیر افتد و میزان ها و معیار ها دگرگون شود.
- چنانچه ابوطیب متنبی شاعر مشهور عرب، این کجروی در دین را مورد نقد قرار داده و می گوید:

أغاية الدين أن تحفوا شواربكم يا أمة ضحكت من جهلها الأمم

آیا هدف و مقصد نهایی دین همین است که بروت هایی تانرا بتراشید؟!

ای امتی که از جهل آن همه امت ها بخنده آمده است!

- 3- آنست که چیزهایی را بر مبنای پسند و خواهش خود چیزهایی را نیک بشمارند و اموری را قبیح بیندارند در حالیکه هیچ دلیلی از وحی الهی نداشته باشد. یعنی اینکه بدعتهایی بیشماری را در اصول و فروع دین ایجاد نمایند که در دین مانند سرطان جنسیت در جسم عمل نموده و آنقدر نمو نماید که دین حقیقی را کاملاً از میان بردارد.<sup>1</sup>

### قاعدة شناخت بدعت حقیقی و اضافی:

شیخ محمد الغزالی می گوید: قاعده ای که بدعت اضافی و ترکی را روشن می سازد اینست که؛ «عملی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک نموده اند، در حالیکه دواعی آن موجود و هیچ مانعی در برابر آن قرار نداشت، پس ترک نمودن چنین عملی سنت و انجام دادن آن بدعت است.»

و این تعریف، عین کلامی است که ابن تیمیه رحمه الله می گوید:

او در تعریف بدعت می گوید: «آن عملی است که تقاضای آن در عهد پیامبر علیه السلام میرفت و هیچ مانعی در برابر انجام آن وجود نداشت، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا انجام نداده اند، بلکه بعد از وی مورد عمل قرار گرفته است»<sup>2</sup>

برای توضیح این موضوع به مثالهای ذیل توجه کند:

1- المرجع السابق، ص 114.

2- ( اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم )، ابن تیمیه، مکتبة السنة، القاهرة، ط 2، ص 279.

1- جمع نمودن قرآن: (مثال بدعت ترکی)

• تقاضای آن وجود داشت، بخصوص بعد از شهادت یکتعداد زیاد قاریان در جنگ یمامه.

• مانعی دیگری وجود نداشت، مگر اینکه سلسله وحی هنوز جاری بود.

• نوعی تحسین نیز در آن وجود داشت و آن عبارت سهولت در حفظ، آموزش و تبلیغ آن به دیگران.

2- نماز تراویح در عقب امام واحد: (بدعت اضافی)

به اصل آن رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کرده بودند، چنانچه می فرماید:

«مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (صحیح البخاری)

کسی که شبهای رمضان را بر اساس ایمان و طلب اجر و ثواب قیام نماید، گناهان قبلی اش مغفرت می شود.

این حدیث تقاضا می کرد که عمل مذکور باید در عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم انجام می یافت. ولی در برابر این تقاضا مانعی وجود داشت. چنانچه می فرماید:

«خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ» (صحیح البخاری)

ازین ترسیدم که بالای شما قیام رمضان فرض شود.

و چون این مانع که همان فرضیت بود بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم دور گردید، تقاضای آن بحال خود باقی ماند، درین صورت به سنت حسنه مبدل شد.

3- آذان در نماز عید: (بدعت اصلی)

تقاضای آن در عهد نبوی وجود داشت که عبارت از اعلان است، هیچ مانعی در برابر انجام آن در عصر نبوی وجود نداشت، با وجود آن پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا انجام نداد. پس اگر بعد از وی کسی آنرا انجام میدهد، بدعت است، گرچه تقاضای آن وجود داشته باشد.

« فِی دین الله »

این اولین ضابطه و قیدی است که استاد حسن البناء آنرا برای شناخت بدعت حقیقی وضع می کند. بدعت در دین در سه مجال صورت می گیرد.

1 عقیده.

2 عبادات.

3 حلال و حرام.

اولین اقدامی که در جهت ایجاد بدعت صورت گرفت این بود که:

«أَنَّسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ جَاءَ ثَلَاثَةٌ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْأَلُونَ عَنِ عِبَادَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَانَتْهُمْ تَقَالُوبًا فَقَالُوا وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ قَالَ أَحَدُهُمْ أَمَا أَنَا فَإِنِّي أَصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا وَقَالَ آخَرُ أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أَفْطِرُ وَقَالَ آخَرُ أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لِأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتَقَاكُمْ لَهُ لَكِنِّي أَصُومُ وَأَفْطِرُ وَأُصَلِّي وَأَزْوَجُ وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (صحيح البخاري)

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: سه تن از اصحاب کرام نزد یکی از ازواج رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده و از عبادت ایشان پرسان کردند. چون برای شان خیر داده شد، آنرا برای خود اندک دانسته و گفتند: ما کجا و رسول الله کجا؟ او که همه گناهان قبلی و بعدی اش بخشیده شده است! پس یکی از آنها گفت: من تمام شب را قیام می نمایم و هیچ نمی خوابم. دیگر گفت: من همه عمر را روزه می گیرم و هیچگاه افطار نمی کنم. و سومی گفت: من از زنان گوشه گیری کرده و هرگز ازدواج نمی کنم. چون رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین واقعه خیر شد، نزد شان آمده و گفت: آیا شما بودید که چنین و چنان گفتید؟ سوگند به الله که من بیشتر از شما از الله می ترسم و بیشتر تقوا دارم ولی هم روزه می گیرم و هم افطار می کنم، هم شبانه نماز می خوانم و هم بخواب می روم و با زنان ازدواج می کنم. سنت من چنین است و کسی که از سنت من روی گردان باشد، از امتم نیست.

### اولین بدعتکار در اصول دین:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ وَيَقْرءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ» (صحيح البخاري)

از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: در بین شما قومی ظهور خواهد کرد که نماز شما در برابر نماز آنها و روزه شما در مقابل روزه آنها و عمل تان در برابر عمل آنها خیلی اندک ناچیز معلوم می شود، آنها قرآن را تلاوت می کنند ولی از حنجره شان پائین نمی رود (به قلب شان تأثیر ندارد) آنها از دین چنان خارج می شود که تیر از شکار خارج می شود (و هیچ اثری از شکار بر آن نمی باشد)

در اسباب ورود این حدیث گفته اند. که رسول الله صلی الله علیه و سلم غنایمی را

تقسیم می کردند، مردی بنام ذی الخویصره برخاسته و با اعتراض عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: این تقسیم عادلانه صورت نگرفته است!!

صحابه کرام قصد کردند تا او را به قتل برسانند، ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم ایشان را خاموش نموده و با خشم و غضب به آن شخص گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و سلم عدالت نکند، چه کسی عدالت خواهد کرد؟!

چون آن شخص بحرکت افتاد پیامبر صلی الله علیه و سلم بسوی وی نظر انداخته و گفت: از نسل این شخص قومی می آید که ...<sup>۱</sup>

این پیشگوئی پیامبر صلی الله علیه و سلم با ظهور خوارج تحقق پذیرفت و بدعتی که آنها مرتکب شده بودند، اعتراض بر حکم پیامبر صلی الله علیه و سلم و بیرون شدن از دایره تسلیم شدن کامل اطاعت از پیامبر و متهم ساختن پیامبر بحیث مصدر و شرع را به عدم مراعات عدل می باشد.

### بدعت های قدیم :

اولین اختلافی که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم بروز کرد درین مورد بود که چه کسی زمام خلافت را بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم بدست بگیرند؟ و تفرقه بین امت اسلامی در اثنای خلافت علی و بخصوص بعد از شهادت علی رضی الله عنه بالا گرفت و فرقه های مبتدع چون شیعه تبارز کرد که معتقد بودند امامت علی رضی الله عنه منصوصی بوده و از سوی پیامبر صلی الله علیه و سلم تعیین شده بود، اما اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم ازین امر مخالفت کردند.

بعد از آن مرجئه ظهور کرد که معتقد بودند هیچ معصیتی در کنار ایمان ضرر نمی رساند. و ایمان چیزی ثابت بوده و هرگز کم و زیاد نمی شود. این فرقه در عکس العمل با خوارج ظهور کرد که به بر ضد علی رضی الله عنه بغاوت کرده و با ایشان جنگیدند. و جمهور مسلمانان را بخاطر معصیت کافر می دانستند در اواخر حکومت اموی بدعت قدریه و جبریه ظاهر شد که اولین بار از سوی معبد الجهنی مطرح گردید. بعد از آن بدعت نفی اسماء و صفات الله متعال از سوی جهم بن صفوان شاگرد معبد الجهنی بوجود آمد که بنام «معطله» مشهور است.

در مقابل آنها بدعت «تجسیم و تشبیه» بوجود آمد. آنها کسانی بودند که صفات الله

1- داستان این مرد را امام بخاری در صحیح بخاری به تفصیل ذکر نموده است. و در اصل بیستم شرح مزید درین مورد تقدیم خواهد شد.

عزوجل را با صفات مخلوقات شبیه دانسته و برای الله عزوجل جوارح را ثابت می‌ساختند.

در مقابل این بدعتها، فرقه معتزله بدست واصل بن عطاء ایجاد شد، تا با دلایل عقلی نظریات این فرقه‌های گمراه را رد نماید. اگر چه بعضی افکار و دلایل عقلی آنها توانست که درین مجال اثر مثبت بگذارد، مگر اینکه عقل را بر نص مقدم نموده و حتی بر صحت و عدم صحت نص بر اساس عقل حکم می‌کردند، باعث گمراهی شان گردید و ضرر شانرا از نفع شان بیشتر ساخت. آنها تحت تأثیر فلاسفه یونانی قرار گرفته و بدعت‌های تازه ای ایجاد کردند. از جمله اینکه عقل را بر نص مقدم نموده و قرآن را مخلوق خواندند. زیرا کلام را از الله متعال نفی می‌کردند و مقام جدیدی بین کفر و ایمان را فرض نمودند.

در کنار این بدعتها، بدعت وحدت الوجود ظاهر گردید و درین امر بعضی از اهل تصوف امثال بسطامی، حلاج و ابن عربی آنقدر غلو کردند که معتقد بودند ذات الله در هر مخلوق وجود دارند. چنانچه یکی از آنها می‌گفت «در چنین جز الله کس دیگری نیست!!»

بدعت دیگری که اهل تصوف درین بخش افزودند، استغاثه و استعانت از مخلوقات و بخصوص اهل قبور بود که آنها را واسطه ای بین الله و بندگانش میدانستند. درین مورد در شرح اصل پانزدهم در هنگام سخن از اولیاء کرامات شان تفصیل بیشتری خواهیم داشت.

اینها بر علاوه بدعت مبنای تصوف بود که همانا مقدم داشتن کشف و الهام و رؤیا بر نص شرعی می‌باشد. آنها در حدود نصوص قرآنی و سنت نبوی اکتفاء نکردند، بلکه کشف و رؤیا را نیز بحیث مصدر تشریح بر آن افزودند. و احیاناً می‌گفتند: «قلبم این سخن را از پروردگارم روایت کرد!!»

و زمانی که حدیث صحیح در مخالفت با آن گفته می‌شد، اعتراض کنان می‌گفتند: من از شخص زنده و از ذات زنده برایت سخن می‌گویم و تو از مرده‌ها روایت می‌کنی؟!!

حتی سند بعضی ازین شیوخ آنقدر کوتاه و عالی شد که بدون واسطه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌نمود و مدعی بود که در عالم رؤیا این حدیث را برایم تعلیم داد. بلکه احیاناً مستقیماً از الله عزوجل بوسیله کشف و الهام سخنانی را نقل می‌کردند.

**بدعت‌هایی عصر جدید:**

بدعت های قدیم تا هنوز هم با حجم های مختلف وجود دارد مانند شیعه امامیه در ایران و نصیری در سوریه و...

بدعت مرجئه گرچه به شکل یک گروه منظم آن باقی نمانده است. اما این نظریه در عقیده اکثر مسلمانان وجود دارد. حتی می بینیم که یکتعداد مسلمانان ایمان قلبی را کافی دانسته و نیازی به عمل صالح و حتی به عبادات نمی بینند. و همیشه این جملات را بر زبان دارند که «مهم نیت است، قلب انسان باید پاک باشد»<sup>۱</sup> فکر خوارج نیز تا حدی وجود داشته و بعضی گروههای تکفیری معاصر همین مفکوره را اختیار کرده اند.

پیروان فکر معتزله را نیز اینجا و آنجا مشاهده می کنیم. اینها کسانی اند که مفکوره حاکم بودن عقل بر نصوص را به میراث گرفته و در عصر حاضر خود را روشنفکر و چیز فهم می نامند. در حالیکه آنها پیش قراولان سیکولاریزم اند. همچنان بدعتهای اهل تصوف هنوز هم در بین مردم جریان دارد.

### قانون غیر شریعت الله، بدعت است:

بدترین نوع بدعت که در عصر حاضر ظاهر شده است، حکم نمودن به غیر ما انزل الله و ساختن قوانینی است که بر خلاف شریعت الهی بر زندگی انسان ها حکومت می کند و مرجعیت غیر از قرآن و سنت دارد. گرچه در بعضی کشور ها این دو را بحیث مصدر تشریح میدانند، اما نصوص قانون اساسی در بعضی کشور ها بگونه ترتیب شده است که این بدعت را شکل قانونی میدهد. مثلاً:

- 1- عدم ذکر شریعت اسلامی بحیث مرجع تشریح و وضع قوانین.
- 2- شریعت اسلامی یکی از مصادر تشریح خوانده شده است.
- 3- شریعت اسلامی مصدر اساسی از مصادر قانون است.
- 4- شریعت اسلامی یگانه مصدر قوانین می باشد.

نص چهارم آن گرچه صراحت دارد، اما واقعیت ها بر خلاف آن بوده و قوانین از شرایع و نظریات دیگر اخذ می گردد و یا اینکه از بین آراء شرعی، دیدگاه مرجوح آنرا انتخاب می کنند، در عین حال به ارگانهای سیاسی اجازه میدهد تا درین امر دخالت

---

1- و اخیراً گروه های گمراهی که در زیرخانه های دستگاه های جاسوسی ایجاد شده و تحت نام تصوف و پیروی و مریدی درینجا و آنجا فعالیت دارند، این جملات را به کثرت تکرار نموده و حتی افراد مربوط خود را از نماز خواندن و تلاوت قرآن منع می کنند.

نماید و قوانینی را بر خلاف روح شریعت و همگام با قوانین بین المللی تصویب نماید چنانچه در قوانین مربوط خانواده و قوانین بانکداری و حدود و غیره چنین مسئله پیش می آید.

بزرگترین بدعت در حال رشد در اکثر کشور های اسلامی، حتی آن کشور هایی که در قانون اساسی شان شریعت اسلامی بحیث مصدر اساسی قوانین خوانده شده است، دور نگهداشتن شریعت از قیادت و رهنمائی جامعه می باشد.

این بدعت قبیح بیشتر از طریق رسانه ها، نظام و برنامه های تعلیمی و مخصوصاً در برنامه های اقتصادی پخش می گردد که در محور نظام جهانی مبتنی بر سود می چرخد. چیزی که شرعاً حرام می باشد.

این بدعت آثار و نتایج محرم دیگری را به دنبال دارد. مانند آمیزش ناجایز بین زن و مرد، عدم مراعات حجاب از سوی زنان، و حتی انکار بعضی ها از فرضیت آن، دوری گزیدن از هویت اسلامی و اتخاذ هویت های قومی و ملی، و...

و سخن به جایی می رسد که این حدیث نبوی در مورد ما صدق پیدا می کند که:  
عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَتَسْبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا شِبْرًا وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحَرَ ضَبِّ تَبِعْتُمُوهُمْ فُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى قَالَ فَمَنْ (صحیح البخاری)

از ابو سعید الخدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: شما طریقه های امتهای قبلی را قدم به قدم و وجب و جب تعقیب می کنید، حتی اگر آنها در غار سوسمار داخل شوند شما نیز داخل می شوید. گفتیم یا رسول الله مطلب تان یهود و نصارا است؟ فرمودند: در غیر آن چه کسانی؟

### سیکولاریزم بدترین بدعت عقیدتی:

یکی از بدعت های فکری و اعتقادی در عصر حاضر، بدعت سیکولاریزم است. که به معنای دور نگهداشتن دین از اداره و رهبری حیات انسانها می باشد و معتقد است که دین باید بحیث یک عمل فردی در داخل معابد محبوس گردد.<sup>1</sup>

مهم ترین استدلالی که درین مورد دارند ازین قرار است:

1- شریعت اسلامی قابل تطبیق درین زمان نیست. زیرا این قوانین یکهزار چهار

1- به نوشته الأستاذ یوسف العظم تحت عنوان (فصل الدین عن الدولة بدعة مستوردة) و اصل اول از اصول عشرين. مراجعه نماید.

صد سال قبل بمیان آمده و در عصری غیر از عصر ما و محیط غیر از محیط ما و در بین قومی غیر از قوم ما شکل گرفته است. پس به هیچ صورت عاقلانه نیست که شریعت عصر شتر و صحراء در عصر راکت و هواپیما تطبیق گردد!!<sup>۱</sup>

2- شریعت اسلامی بین مرد و زن که نصف جامعه را تشکیل میدهد. مساوات قایل نبوده و هیچ نوع حقوقی برای زنان قایل نمی‌باشد. لذا باید بر ضد این قوانین شوریده و بسوی قوانین، معاهدات، کنفرانسها و قرار داد هایی برویم که حقوق زن را به رسمیت می شناسد. مانند قرار داد « سیداو (Sedaw) » که هر نوع تمیز بر ضد زنان را منع می‌کند.<sup>۲</sup>

برای شناخت این نظریه بهتر آنست که در قدم نخست این بدعت را ریشه‌یابی نماییم، علمانیت ترجمه غیر دقیق کلمه انگلیسی (Secularism) و کلمه فرانسوی (Laique) می‌باشد. زیرا معنای دقیق آن «بی دینی» و «دنیاوی محض» است. و به تعبیر دیگر معنای آن عبارت « دیدگاه بدون ارتباط با دین و یا «دیدگاه متضاد با دین» می‌باشد. و کسانی که آنرا به معنای علمانیت ترجمه کرده اند. (در زبان فارسی میتوان از آن به دیدگاه علمی و یا طرفدار علم تعبیر کرد) این ترجمه را بر اساس تضاد بین دین و علم طرح کرده اند. در حالیکه با مفهوم اسلامی در مخالفت جدی قرار دارد.

دائرة المعارف بریتانیا این دیدگاه را چنین تعریف کرده است « سیکولاریزم عبارت از یک حرکت اجتماعی است که توجه و اهتمام مردم را از آخرت برگستانده و بسوی دنیا متوجه می‌سازد. این حرکت در سلسله رشد و دگرگونی‌هایی که یافت به یک حرکت ضد دینی به صورت عام و به حرکت ضد مسیحیت به صورت خاص مبدل شد.»

لغت نامه اکسفورد کلمه (Secular) را چنین شرح میدهد:

- 1- دنیوی و مادی، غیر دینی و روحی، سلطه متضاد با سلطه کلیسا.
  - 2- دیدگاهی که میگوید: دین نباید اساس تربیت و اخلاق قرار گیرد.<sup>۳</sup>
- لذا ترجمه دقیق این کلمه باید ( دنیوی و مادی ) باشد.

1- به نوشته یوسف القرضاوی در کتاب (شریعة الإسلام صالحة للتطبيق فی کل زمان و مکان)، مراجعه کنید. مکتبه وهبة، القاهرة، ط 5، 1997م.  
 2- به نوشته های دکتور اکرم رضامرسی در بحث « الأسرة المسلمة فی العالم المعاصر» مرکز البحوث والدراسات، وزارة الأوقات، قطر، 2000م، و کتاب « قواعد تکوین البیت المسلم- أسس البناء التحصین»، مراجعه نمایید. دار التوزیع والنشر الإسلامية، القاهرة، 2004م.  
 3- انظر ( الإسلام والعلمانية وجهها لوجه)، د. یوسف القرضاوی ص 48، 50، و راجع مناقشته لشبهات العلمانیین والمتغربین فی کتابه ( بینات الحل الإسلامی) فی سلسله حتمية الحل الإسلامی، مکتبه وهبة، القاهرة، ط 3، 2003م.



## از جاهلیت دور اول:

استاذ محمد الغزالی به بدعت جدید دیگری اشاره می کند که عبارت از حرکت های ملی و قومی است. درین رابطه می گوید.

«بدترین ضربه ای که اخیراً بر اسلام وارد شد، همین چند دستگی و تفرقی بود که آنها را به گروههای در حال جنگ و منازعه تقسیم نموده و سرزمین شانرا به امارات های کوچکی میدل ساخت که تعداد آنها انسان را به دهشت می اندازد.»<sup>1</sup>

بعد از آن دو حقیقت مهم را درین بدعت نشاندهی می نماید:

- 1- برگشت انسان به جاهلیت دور اول و تعصب کورکورانه با وطن، نژاد، رنگ و امثال آن، در حالیکه اینها نوعی بت پرستی و در ضدیت با عقل بوده و به هیچ صورت برای ما زیبنده نیست.
- 2- این برگشت باعث خساره حتمی برای اسلام و مسلمانان و به نفع حتمی استعمار است.<sup>2</sup>

## بر اساس خواهشات خود!

امام حسن البناء توضیح میدهد که باعث اساسی این بدعتها، هوای نفس و خواسته های شخصی است.

و استاد الوشلی سبب دیگری را برآن می افزاید که عبارت از علم قاصر می باشد. و استاذ محمد الغزالی عامل سوم را نیز دخیل می داند که عبارت از اعتماد بیش از حد بر عقل در امور شرعی است.

همه این اسباب و عوامل درین حدیث نبوی جمع شده است که می فرماید:

عن أبي الدرداء رضي الله عنه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ، ينفون عنه تحريف الغالين ، وانتحال المبطلين ، وتأويل الجاهلين » (مشكل الآثار للطحاوي)

از ابو درداء رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

این علم (علم حدیث) را در هر نسلی انسانهای ثقه و معتمد حمل نموده و تحریف غلوکنندگان، غربال کردن مبطلین و تأویل جاهلان را از آن می زدایند.

«تحریف» غلو کنندگان به فرورفتن در هوای نفس اشاره می کند.

«انتحال المبطلین» به اعتماد بر عقل در امور شرعی اشاره می کند.

1- (لیس من الإسلام)، محمد الغزالی، ص 188.

2- المرجع السابق، ص 193.

و «تأویل جاهلان» به جهل و بی‌خبری از مصادر احکام و اسلوب فهم آن اشاره می‌نماید.<sup>1</sup>  
**اسلام آنچنان که به آن ایمان داریم:**  
 دکتر یوسف الرقضاوی یکی از رسایل ارزشمند خود را بهمین اسم نامیده اند و طی آن پنج قاعده و نشانه را برای فهم درست اسلام وضع می‌کند.  
 «اسلامی که ما بسوی آن دعوت می‌کنیم عبارت از اسلام شامل، کامل و پاکیزه و عاری از هر زیادت است:

- 1- بدون اینکه زیادتی در آن صورت گرفته باشد.
- 2- بدون اینکه چیزی از آن کاسته شده باشد.
- 3- بدون اینکه چهره اصلی آن تغییر یافته باشد.
- 4- بدون اینکه در تناسب اجزای آن خللی ایجاد شده باشد.
- 5- بدون اینکه مورد تجزیه قرار گرفته باشد.

### زیادت و نقصان در دین:

امام حسن البنا بدعت حقیقی را درین اصل با این جمله تعین می‌کند که «چه بوسیله افزودن در دین صورت گیرد و یا بوسیله کاستن از دین»  
 برای شرح بهترین این جمله گزیده ای از سخنان دکتر قرضاوی را نقل می‌کنیم که در مورد قاعده اول و دوم پنجگانه فوق در کتابش می‌نویسند:

#### 1- اسلام بدون زیادت در آن:

اسلام دین کامل و مکمل است و هیچ نوع افزایش و زیادت را نمی‌پذیرد:  
 این زیادت از سوی افراد افراطی و غلو کننده صورت می‌گیرد. در حالیکه الله متعال می‌فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» [المائدة : 3]

امروز دین تانرا برایتان تکمیل کردم.

پس هیچ کسی نمیتواند که در اسلام، در عقاید، عبادات، قوانین و اصول آن چیزی را بیافزاید.

هیچ مجمع علمی، کنفرانس، خلیفه، امیر، علمای بزرگ خلاصه هیچ جهت و فردی

این حق را ندارد که در اسلام چیزی را افزود کنند و یا چیزی را از آن بکاهند. در عصرهای گذشته هرچند سالی علمای حقیقی قیام نموده و امت اسلامی را به صراط مستقیم و دین اصیل شان برگستانده اند. چیزهایی که در گذشته ها به اسلام افزوده اند عبارت از بدعت‌ها و چیزهای تازه واردی است که همه باطل و مردود می باشد. مانند:

- تشدیدهای متکلمین در مورد عقاید.
- روش‌های بعضی متصوفین در سلوک.
- فتاوی بعضی فقها، مخصوصاً در امر حلال و حرام.

## 2- اسلام غیر ناقص:

همچنان که بدعت به صورت افزودن کارهایی در اسلام در عصرهای گذشته رایج بوده و به شکل بدعت‌ها و غلو در دین ظاهر میشد، در عصر حاضر جریان دیگری تبارز کرده است که می توان آنرا جریان کاستن از اسلام نامید. یکتعداد اسلام را بحیث عقیده بدون عبادت می خوانند و تعداد دیگر عقیده و عبادت را بدون اخلاق می پذیرند، یکتعدادی آنرا فقط ایمان وجدانی بدون بندگی میدانند، کسانی اند که با تلاوت آیت الکرسی عبادت می کنند، اما برخلاف آیت ربا عمل می نمایند. کسانی اند که خواستار حذف طلاق و تعدد زوجات در اسلام اند. و بلندتر از اینها کسانی اند که اسلام را بحیث عقیده و عبادت، بدون شریعت و قانون میدانند و این دعوای سیکولارها است.

الله متعال در مورد یهود می گوید:

«أَفْتُمُونَنَّا بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ» [البقرة: 85]

آیا به بخشی از کتاب [آسمانی] ایمان می آورید و به بخشی دیگر کفر می ورزید؟ پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را [در آیات خدا] روا می دارند، جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانیده می شوند. و مسلمانان را امر می کند که با همه جزئیات زندگی در اسلام داخل شوند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» [البقرة: 208]

ای اهل ایمان! همگی در اسلام کامل درآیید.

**گمراهی و مقابله با آن واجب است!**

با وجود اینکه امام حسن البنا همیشه می کوشد تا کلمات و جملاتی را بکار ببرد که زمینه های اتحاد و جمع شدن را برابر نماید، درینجا می بینم که همان کلمات نبوی را بکار برده و آنرا «گمراهی» می خواند تا به این وسیله حکم بدعت در دین الله را بیان کند. چنانچه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید:

«وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ» (سنن النسائي)

بدترین امور، چیزهای نوپیدا است و هر امر نوپیدا در دین بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

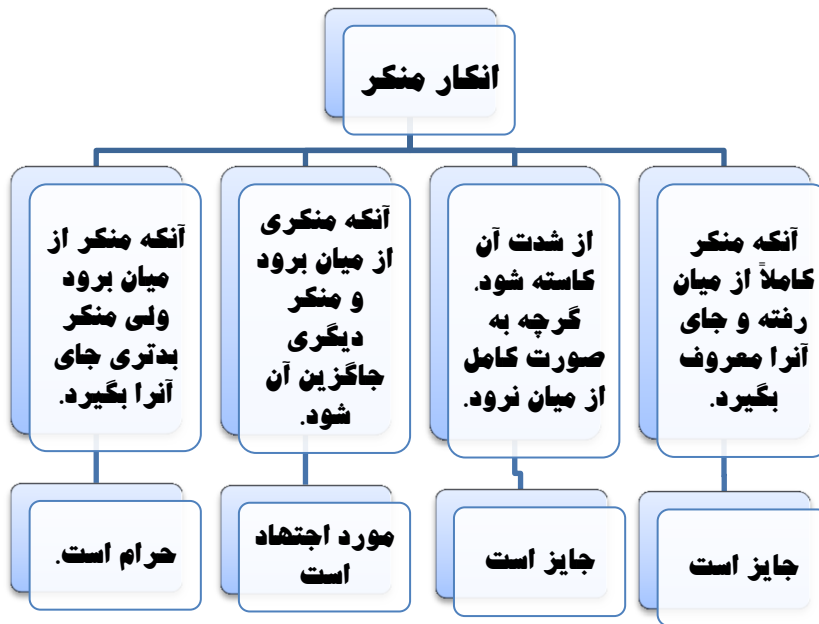
حکمی که استاذ بنا بر علیه این گمراهی صادر می کند، خارج از دایره اجماع امت نیست بلکه همه متفق اند که مقابله با بدعتها واجب است و تا زمانی باید ادامه یابد که بدعت ها از میان برود. ولی درینجا چوکات و حدودی را برای این مقابله وضع می کند که عبارت «مقابله کردن با بهترین وسایل و به شکلی که منتج به حالت بدتر از آن نشود».

### تغییر منکر:

«این نکته (تغییر منکر به شکلی که منتج به منکر دیگری نشود) که استاذ حسن البنا به آن متوجه شده است، یکی از مهمترین ویژگی تجدید در دعوت او را تشکیل میدهد. استاذ بیان می کند که علم حقی دارد، دعوت حقی دارد، تربیت حقی دارد، معرکه حقی دارد و دعوت استاذ همه این حقوق را مراعات می نماید»<sup>۱</sup>

امام ابن القیم تغییر و انکار منکر را به چهار درجه تقسیم می کند.

1- ( فی آفاق التعالیم )، سعید حوی، ص 117.



حتماً بیاد داریم که امام حسن البناء در اصل چهارم در مورد «تعویذها دم کردنها بند انداختن، رمل اندازی، فالبینی و ادعای علم غیب» گفتند که «اینها و هر چه داخل این باب می‌شود، منکر بوده و محاربه با آن واجب است.»

این محاربه بر ضد این منکرات و محاربه با گمراهی‌های بدعت تحت این شرط قرار می‌گیرد که؛ مقابله با آنها منتج به منکر بدتر از آن نشود.

### چگونه با آنها مقابله کنیم:

درینجا بهتر میدانیم که وسایل شرعی تغییر منکرات را از زبان استاذ عبدالقادر عوده بشنویم که می‌گوید:

1- معرفی نمودن و آشناساختن: الله متعال می‌فرماید:

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» [الإسراء: 15]

و ما بدون اینکه پیامبری را [برای هدایت و اتمام حجت به سوی مردم] نفرستیم، عذاب کننده نیستیم.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [التوبة: 115]

و خدا بر آن نیست که قومی که قومی را پس از آنکه هدایت کرد، گمراه سازد، مگر آنکه اموری را که باید از آن پرهیزند برای آنان بیان کند [و آنان مخالفت ورزند] مسلماً خدا به همه چیز داناست.

## 2- نصیحت و موعظه:

عَنْ تَمِيمِ الدَّارِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الدِّينُ النَّصِيحَةُ فُلْنَا لِمَنْ قَالَ لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ  
وَلِرَسُولِهِ وَلِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ (صحیح مسلم)

از تمیم داری روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: دین نصیحت است. مردم سؤال کردند که برای چه کسی؟ فرمود: خیر خواهی به الله، به کتاب او به رسول او و ائمه مسلمانان.

## 3- عنف و خشم:

زمانیکه وعظ و نصیحت کارگر نیافتاد و مرتکبین منکرات بر عمل خود اصرار ورزیده و وعظ و نصیحت را به استهزاء گرفتند، در آنصورت از عنف و شدت کار گرفته می شود. اما باید دو شرط اساسی را در نظر داشت:  
الف: در وقت ضرورت و بعد از آنکه لطف کارگر نیافتاد به خشم و عنف متوسل شود.

ب: آنکه با قهر و خشم سخن می گوید، جز راستی نگوید و پیهم و حتی در موارد غیر ضروری خشم نگیرد.

## 4- تغییر با قوت دست:

این کار را فقط کسانی کرده میتوانند که از قدرت و ولایت برخوردار باشد و شرطهایی دارد:

أ- استعمال قوت تنها در مقابل معصیت‌هایی صورت می‌گیرد که طبیعت مادی دارند. مانند شکستن ظروف شراب سازی، اخراج غاصب از خانه مغصوبه، و غیره... و اما معصیت‌های زبانی و قلبی را نمیتوان به شکل مادی تغییر داد.

ب- تغییر با دست را تا زمانی آغاز نکند که میتواند فاعل منکر را به تغییر آن مجبور سازد. مثلاً اگر میتواند شراب‌خور را مجبور به ریختن شراب کند، خودش به این کار اقدام نکند. و به همین قیاس در سایر منکرات.

ت- در استعمال قوت به اندازه ضرورت اکتفاء کند. مثلاً اگر میتواند عاصی را از دستش گرفته و بطرفی بکشاند، از ریشش نگیرد، و تنها به شکستن وسایل ساز و سرود و ظروف شراب اکتفاء کرده و از سوختاندن آن خودداری کند. زیرا اصل مقصد در اینجا تغییر منکرات، نه مجازات مرتکب منکر و عبرت دادن دیگران.

## 5- تهدید به قتل و زدن:

تهدید همیشه قبل از زدن با دست صورت می‌گیرد. یعنی در قدم اول باید زبان استعمال گردد. و شرط اساسی آن اینست که به کارهای تهدید نکند که عملی کردن آن

جایز نیست. مثلاً کسی را نگوید که: از کار بد دستبردار شود إلا خانه ات را چپاول می‌کنم یا فرزندت را می‌زنم و پا پدرت را به زندان می‌اندازم و یا زوجه ات را اسیر می‌گیرم...

اقدامات فوق الذکر در مورد همه مردم جایز است بجز افراد ذیل:

أ- والدین: اولاد فقط میتواند والدین خود را از طریق تعلیم دادن و عطف و نصیحت منع کنند و به هیچ صورت حق ندارد بر آنها خشم گرفته و آنها را تهدید نماید و یا مورد ضرب و شتم قرار دهد.

«فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُم» [الإسراء: 23]

به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزین و] برخاش مکن

ب- شوهر: زن در مقابل شوهر باید همان رویه را اختیار کند که فرزند در برابر والدین دارد. زیرا الله متعال می‌فرماید:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» [النساء: 34]

مردان سرپرست و قیم زنان اند.

پس زوجه باید با استفاده از تعریف، عطف و ارشاد با بهترین لهجه و اسلوب به تغییر عملکرد منکر شوهرش اقدام کند.

ت- حاکم: رعیت حق ندارد که امیر مسلمان را، که مطابق احکام الهی حکومت میکند، جز با تعلیم، عطف و نصیحت، نهی کند. و اما در مورد تغییر با دست نظر راجح عدم جواز آنست. زیرا اینکار سبب از بین رفتن هیبت و ساقط شدن حرمت امیر می‌گردد و این کار ممنوع است. رسول الله صلی الله علیه وسلم درین مورد می‌فرماید:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْصَحَ لِسُلْطَانٍ بِأَمْرٍ فَلَا يُبَدِّ لَهُ عَلَانِيَةً وَلَكِنْ لِيَأْخُذَ بِيَدِهِ فَيَخْلُوَ بِهِ فَإِنْ قَبِلَ مِنْهُ فَذَلِكَ وَإِلَّا كَانَ قَدْ أَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ لَهُ» (مسند أحمد- عن عياض بن غنم)

کسی که میخواهد سلطانی را نصیحت کند، علانیه و در برابر همگان به او چیزی نگوید بلکه از دستش گرفته و با او تنها شود و سخن خود را بگوید. اگر از وی پذیرفت، خیلی خوب، در غیر آن واجب خود را اداء کرده است.

### چالشهای ناشی از بدعت:

قاعده اساسی اینست که؛ هر بدعتی که ایجاد می‌شود، در برابر آن یک سنت از میان می‌رود. و اگر جلو بدعت گرفته نشود، با انتشار بدعات اجزای دین یکی پی دیگری از

میان نابود می‌گردد. امروز در جوامع اسلامی بدعت‌های قدیم یکبار دیگر زنده شده است. استعانت از مردگان، فکر مرجئه و فکر تکفیر در هر جا سر کشیده و شیعه امامیه آشکارا بسوی بدعت خود دعوت می‌کنند و در جوامع مسلمان و غیر مسلمان فعال شده‌اند، گروه‌های گمراهی چون قادیانی، بهائی، بریلوی و ... در جهان اسلام قوت می‌گیرند.

### و اِجِبْ مَا :

- 1- بیان واضح و مستمر حدود و معیارهای دینی که خروج از آنها بدعت اعتقادی خروج از دین بحساب می‌آید.
- 2- رد مستمر، علمی، آگاهانه و عقلانی در برابر هر بدعتی که ظاهر می‌گردد.

### سؤال‌هایی در مورد بدعت حقیقی

- 1- ( هر بدعتی در دین الله اصل و بنیاد ندارد گمراهی بوده و مقابله با آن واجب است.)  
در روشنی این عبارت به سؤال‌های ذیل جواب دهید:  
أ- قیدهای محاربه با بدعت کدامها اند؟  
ب- توضیح دهد که بدعت در دین الله با زیادت و نقصان چگونه صورت می‌گیرد؟  
ت- آیا بدعتی وجود دارد که در دین الله اصل داشته باشد؟ این نکته را واضح سازید.
- 2- واجب و مسؤلیت ما در برابر بدعت‌ها چیست؟ در روشنی اصل یازدهم توضیح دهید.
- 3- درجات انکار در برابر منکر را به ترتیب بیان کنید تا این شرط که ( منتج به حالت بدتر از آن نشود) بالای آن تطبیق یابد؟
- 4- بدعت‌های حقیقی که در محیط و جامعه تان وجود دارد، نشاندهی نموده و به صورت علمی آنرا تشخیص کنید، بعد از آن با همکاری با دوستان دیگر پلانی را برای از بین بردن آن طرح و عملی کنید تا بدعت از بین رفته و حق در جای آن قرار گیرد بشرط اینکه حالت بدتر از آن بروز نکند.



## 12

بدعت اضافی و ترکی و التزام به نوع خاص عبادات مطلق خلاف فقهی وجود دارد. هر جانب نظر خود را دارد. و میتوان حقیقت را با دلیل و برهان مورد جستجو و بحث قرار داد.

در ابتدا سخنانی را بیاد می آوریم که در مورد فرق بین حقیقی و بدعت اضافی ارائه نمودیم. و گفتم که بدعت حقیقی همانست که چیز تازه دارد سه اصل دینی یعنی « عقیده عبادت و احکام حلال و حرام گردد. بدون اینکه اصلی در دین داشته باشد.

و اما بدعت اضافی و بدعت ترکی آنست که اصل آن در دین وجود داشته باشد، اما به شکلی انجام یابد که دین به آن امر نکرده است. امام حسن البنا درینجا سه نوع را ذکر نموده اند.

1- بدعت های اضافی.

2- بدعت های ترکی.

3- التزام در عبادات مطلقه.

استاذ الوشلی در بیان این سه نوع می گوید:

اول: بدعت اضافی:

آنست که اصل آن مشروع است ولی در شکل خود به شبهه

ای استناد دارد و یا هیچ دلیلی ندارد. این نوع را بخاطر بدعت اضافی نامیده اند که از یک جهت سندی در دین دارد و اما در جهت دیگر دلیلی ندارد و به صورت واضح در یک جهت واقع نمی شود یعنی؛ نه مخالفت صریح است و نه موافق صریح می باشد.

مثلاً: لحن و خوش آوازی در آذان، آذان در اصل مشروع است اما خارج نمودن آن از وضعیت عربی آن بدعت است.

نماز خواندن شب پانزدهم شعبان: نماز در اصل مشروع است و اما التزام بوقت معین بدعت است.

### دوم بدعت های ترکی:

عبارت از ترک نمودن چیزهای حلال بدون دلیل شرعی و به قصد تدین، مانند نخوردن گوشت از سوی بعضی ها و ترک ازدواج و امثال آن.

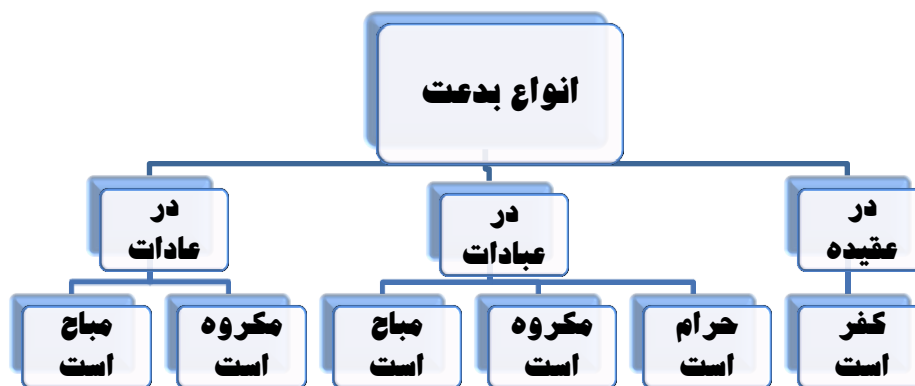
### سوم: بدعت التزام در عبادات مطلقه:

عبارت تحدید و تعیین عباداتی است که شریعت آنرا آزاد گذاشته است به این معنی که عباداتی را شریعت اسلامی مشروع دانسته ولی مقدار، زمان و مکان آنرا تعیین نکرده است و شخصی از جانب خود زمان مکان و مقدار آنرا معین می سازد.<sup>۱</sup>

درینجا یکبار دیگر نکاتی را که در اصل سابق گفتیم تکرار می کنیم که بدعت ها همه در یک مستوی نبوده و یک حکم ندارند. درین مورد به امام شاطبی گوش می دهیم که می گوید:

بدعت در مجموع و ازین نگاه که بدعت است، حرام و معصیت بشمار می رود، باوجود آن به مراتب متفاوت قرار دارد و بدعت های صغیره و کبیره در یک درجه حرمت قرار ندارند.<sup>۲</sup>

اکنون میتوان بدعت را به شکل ذیل تقسیم بندی کرد.



1- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلى ص 256.

2- ( الاعتصام )، الإمام الشاطبي، ج 1 ص 234.

## انواع بدعات:

- 1- در عقیده: کفر و ارتداد شمرده می شود زمانی که شبهه<sup>1</sup> و تأویلی در آن وجود نداشته باشد.
- 2- در عبادات، تعدادی از آنها حرام است. مانند مبالغه در زهد که به سرحد رهبانیت و ترک دنیا برسد. و تعداد دیگر آن مکروه است مانند آرایش و تزیین مساجد که اصل آن جایز است و مبالغه کردن در آن مکروه می باشد.
- بدعت مباح مانند توسع در خوردن و نوشیدن و لباس ولی بدون اسراف، زیرا در نفس خود مکروه است.
- 3- در عادات: بدعت مکروه است مانند اسراف در امور مباح.
- 4- بدعت مباح: انجام کار های مباح به صورت مطلق.

## اوراد:

عملی که بیشترین بدعت اضافی در آن صورت می گیرد، اوراد و اذکار است و اهل تصوف بیشتر از دیگران درین نوع بدعت ها گرفتارند. در حالیکه مشایخ و ائمه تصوف ازین عمل صراحتاً نهی می نمودند.

دکتر عبدالحلیم محمود می گوید:

شیخ ابوالحسن شاذلی روایت می کند که؛ شیخ عبدالسلام بن بشیش، که به گفته ابن عیاد در کتاب «المفاخر العلیه» در المغرب از مقامی مانند مقام امام شافعی در مصر برخوردار بود، مردی نزدش آمده و گفت برایم اوراد و وظایف تعیین کن! شیخ به خشم آمده و گفت: آیا من پیامبرم که برای مردم وجایب و فرایض را تعیین کنم؟ بعد از آن گفت: فرایض معلوم و معاصی مشهور است به فرایض پابند باش و از معاصی اجتناب کن<sup>2</sup>

بیشترین بدعت در اوراد و اذکاری داخل می شود که از سوی شیوخ تألیف می گردد و بالای پیروان خود آنرا لازمی می گردانند این اذکار گرچه شامل بعضی آیات و معنای احادیث می باشد، اما اکثراً در الفاظ، معانی و کمیت آن مبالغه صورت می گیرد، که آنرا

1- شبهه دلیل غیر معتبر را گویند. یعنی اگر کسی برای بدعت خود دلیلی داشته باشد که بنظرش صحیح بوده و نزد دیگران مردود است، چنین شخصی از دایرة کفر بیرون می شود.

2- ( أبو الحسن الشاذلی)، عبدالحلیم محمود، سلسلة أعلام العرب (72) - المؤسسة المصرية للطباعة والنشر، القاهرة ص 7.

در جمله بدعت های اضافی قرار میدهد. و در بعضی حالات شامل بدعت های ترکی و التزام به عبادات خاص نیز می گردد. و حتی به مخالفت های صریح با شریعت رسیده و به بدعت های حقیقی می رسد که گمراهی محض بحساب می آید.<sup>۱</sup>

### مأثورات و ورد رابطه:

و به صورت عملی استاذ حسن البناء رساله «مأثورات» نوشتند که اساساً به روایات صحیح استناد دارد و هیچ کدام آنها از تألیف شخصی ایشان نمی باشد. بجز ورد رابطه که الفاظ آنرا خود شان مرتب نموده اند. استاذ جمعه امین می گوید:

« میتوان گفت که این ورد نیز از همان بدعت های اضافی است که در حکم آن میان علماء اختلاف وجود دارد. زیرا دعا هایی که در مأثورات ذکر است، همه مشروع است ولی قرائت آن به این ترتیب که امام حسن البناء وضع کرده است، در شرع وارد نشده است و اصلی در دین ندارد. لذا آنرا در جمله بدعت های اضافی آورده می توانیم. دقت نظر امام البناء در آنجا می بینیم که بعد از ذکر دعا هایی مأثور، در مورد ورد رابطه می گوید «و مانند این کلمات دعاء کند) تا مبادا کسی گمان نماید که دعاء کردن با این کلمات نیز واجب است.<sup>۲</sup>»

و اما در مورد ترتیب دعاها یکی استاذ حسن البناء در مأثورات جمع آوری کرده است، دکتور یوسف القرضاوی می گوید:

« در صورتیکه مسأله را اختلافی بدانیم و بخواهیم که ازین اختلاف بیرون شویم، میتوان دعا های مأثورات را به ترتیبی بخوانیم که در آن تقدیم و تأخیر صورت گیرد تا کسی گمان نکند که همین ترتیب آن واجب است، در حالیکه این امر، واجب نیست.»<sup>۳</sup>

### خلاف فقهی است:

امام البناء با این کلمات بیان می کند که شکل های سه گانه بدعت که درین اصل ذکر نموده است، گرچه بنام بدعت یاد شده، مگر حکم آن مانند حکم بدعت حقیقی

1- البته مقصد ازین کلمات مردود شمردن کامل اینگونه وظایف و عبادات بخصوص در عبادات مطلقه مانند ذکر و نماز مطلق، نمی باشد. بلکه مقصد اینست که اینها باید مورد مراجعه قرار گرفته و ثابت و غیر ثابت آن، صحیح و متروک آن شناخته شود تا عبادت الله متعال بر اساس آگاهی کامل انجام یابد.

2- (فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین)، جمعة أمین عبدالعزیز، ص 208.

3- شریط مسجل حول شرح الأصول العشرین.

نیست که در اصل قبلی ذکر شده است. بلکه «درین مورد اختلاف فقهی وجود دارد و هر کسی در مورد آن نظر خود را دارد»

ادب اختلاف که در اصل هشتم ذکر نموده است، درینجا نیز قابل تطبیق میدانند که «میتوان با ارائه دلیل و برهان به جستجو و یافتن حقیقت شد.»

باوجود اینکه استاذ البنا دائماً مایل به برگشت به اصل و تربیت مردم مطابق آن بود، ولی این نوع قضایا را برای فقهاء گذاشت تا در مورد آن بحث کنند، و طرفداری از یکی ازین دو دیدگاه را باعث عدم پذیرش افراد در صفوف دعوت قرار نداد. و آنرا به هیچ صورت سند جواز بدینی، تفرقه و دشمنی ندانست.

«دعوت استاد البنا هر دو جهت را در بر گرفت زیرا بحث درین قضایا حول کفر و ایمان نمی چرخد، بلکه بحث روی اینست که کدامیک خوب و کدامیک خوبتر است.»<sup>1</sup> امام حسن البنا برای تعامل با این موضوع یکی مفکوره نظری وضع کرد و در عین حال راه عملی آنرا نیز طرح کرد.

اما نظری آن اینست که همگان را تشویق می نماید که در جستجوی حق بوده و با دلیل و برهان حقیقت را آشکار سازند.

و به صورت عملی، رساله مآثورات را وضع کرد که شامل دعا های است که در آیات و احادیث صحیح وارد شده است و از برادران خود خواست که آنرا بخوانند و مطلق بودن آنرا بحال خودش گذاشت.<sup>2</sup>

### البنا و روشن ساختن حقیقت:

در هفته نامه «الإخوان المسلمون» گفتگوی جالبی بین امام حسن البنا و یکی از خوانندگان آن در مورد «ذکر» صورت گرفته است، این گفتگو را درینجا به عنوان نمونه عملی گفتگوی همراه با ادب و اسلوب امام البنا در روشن سازی حقیقت نقل می کنیم.<sup>3</sup> و در عین حال شرح مفیدی است که در موضوع بدعت وارد شده است.

گفتگو با مقاله مختصری<sup>4</sup> در مورد ذکر و احکام آن، و شناخت شرعی و بدعتی آن میباشد. امام البنا درین مقاله می گوید:

1(فی آفاق التعالیم) سعید حوی ص 118

2- المرجع السابق، ص 118.

3- تصلح كنموذج لأدب الخلاف يعرض فی الأصل الثامن، ولكن فضلت تأجيله لهذا الفصل حيث مناسبة الموضوع.

4- جمع هذه المقالات وعلق عليها عصام تليمة في بحث غير منشور بعنوان (نظرات في التربية) ونقلها عنه هنا مع بعض تعليقاته وقد وضعنا بعض العناوين الجانبية للتوضيح.

« ذکر بهترین وسیله قربت به الله متعال است و این حقیقت با نصوص آیات و احادیث ثابت بوده و برای هر خاص و عام معلوم و آشکار است. اما در مورد کیفیت آن الله متعال می فرماید:

« وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ » [الأعراف : 205]

و پروردگارت را در دل خود بامدادان و شامگاهان از روی فروتنی و زاری و بیم و ترس به صدایی آرام و آهسته یاد کن و [نسبت به ذکر خدا] از بی خبران مباش  
ذکر در هر حال مطلوب است، چنانچه الله عزوجل می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا » [الأحزاب : 41]

ای اهل ایمان ! خدا را بسیار یاد کنید

« فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ » [النساء : 103]

پس هنگامی که نماز را [در میدان جنگ] به پایان بردید، خدا را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده یاد کنید.

هر صیغه و کلمه ای که در آن ثنا و ستایش الله متعال صورت گیرد، اسم گرامی اش تکرار گردد، از نعمت های او یاد آوری گردیده و شکرش بجا آورده شود، ذکر بحساب می آید. بنابراین، استغفار، تسبیح، تهلیل، تحمید، درود گفتن به رسول الله صلی الله علیه وسلم انواع ذکر شمرده می شود.

### منکرات ذکر:

و اما کیفیت و شیوه هایی که رهروان طریقه های کنون در پیش گرفته و برای ذکر جمع می شوند و به طریقه های مخصوص و موزون حرکت می کنند، این کیفیت ها اگر با محرمات همراه باشد، مانند آلات موسیقی، موجودیت زنان، و در جا های انجام یابد که در خور و شایسته ذکر نیست، و اسمای که تکرار می کنند نادرست است و یا از صورت اصلی آن تحریف شد و به صورت نادرست تلفظ می شود و یا اینکه مقصد اجتماع، خود نمایی، تفاخر یکی بر دیگری، یا زینت بخشیدن شبهای خوشی با حلقات ذکر و وقت گذرانی و تماشا کردن آنها باشد و یا اینکه ذکر را بخاطر اخذ اجوره و حصول طعام و متاع دینی انجام دهد... اینها همه حرام بوده و دین هیچ کدام آنرا تأیید نمی کند و با هیچکدام آنها موافق نمی باشد. این شیوه های ذکر در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود نداشت و در آن هیچ ثواب و برکتی نیست بلکه اینها منکراتی اند که باید در برابر آنها مقابله صورت گرفته و مردم باید از آن دستبردار شوند..

### سنت‌های جمع شدن بخاطر ذکر:

اگر اجتماع بخاطر ذکر در محل مناسب مانند مسجد و یا خانه صورت گیرد و ذکر با الفاظ صحیح و مشروع صورت گرفته و مراتب خشوع، حضور قلب و متوجه شدن به الله عزوجل و آداب ذکر در آن مراعات گردیده با آواز مناسب و مطابق «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» [الأعراف : 205] صورت گیرد. و آداب ذکر که یکتعداد شیوخ آنرا با تفصیل آن شرح کرده اند و تعدادی آنرا مختصر نموده و بیست ادب قبل از ذکر، در اثنای ذکر و بعد از آن مراعات گردد و هدف از آن فقط طاعت و عبادت الله متعال بوده باشد، درین صورت جمع شدن بخاطر عبادت الله متعال و تقرب جستن به او تعالی بوسیله ذکر جایز خواهد بود.

### جمع شدن سنت است یا بدعت؟!

بلی، این کیفیت در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود نداشت، بلکه هر کسی به تنهایی مشغول ذکر می شد. و اجتماع شان بخاطر علم و آموزش حدیث نبوی صورت می گرفت. ولی زمانی که همت، قاصر و عزایم سست گردید، از سوی دیگر جمع شدن برای ادای بعضی عبادات مطلوب بوده و احادیث زیادی در فضایل آن وارد شده بود، لذا بعضی شیوخ و مرشد این وصیت نمودند تا مردم بخاطر ذکر الهی جمع شوند. این وصیت آنها قابل قبول و عمل نیک بحساب می رود. بشرط آنکه از محرّمات عاری بوده و آداب ذکر در آن مراعات گردد. 1 و الله اعلم و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه وسلم.<sup>1</sup>

### در مورد این فتوا:

نوشتار ذیل از سوی خواننده گرامی برای ما مواصلت کرد:

حضرت استاذ مربی فاضل و مرشد کامل حسن افندی البنا:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، و بعد:

---

1- بعضی از علماء جمع شدن بخاطر ذکر را مستحب دانسته اند مانند امام نووی و حتی بعضیهای از جمله امام سیوطی ذکر چهار دستجمعی را مستحب دانسته و درین مورد رساله بنام (سیاحة الفكر فی الجهر بالذکر) ضمن کتاب (الحاوی فی الفتاوی) نوشته اند. همچنان امام لکنوی رساله درین مورد بنام (سیاحة الفكر فی الجهر بالذکر) نوشته اند که به توجه و تحقیق علامه عبدالفتاح ابوغده رحمه به چاپ رسیده است. علامه لکنوی درین کتاب بیشتر از چهل دلیل درین مورد ذکر نموده اند.

در جریده موقر «الاخوان المسلمون» فصل زیبایی را که در مورد «ذکر و احکام آن» در ستون فتاوا نوشته بودید، سراپا خواندم. درین مقاله عمل کسانی را مورد انکار قرار داده اید که در مجالس خوشی و جا های نامناسب برای ذکر جمع می شوند و اثنای ذکر دف و سایر آلات موسیقی را بکار می برند. این انکار و عدم قبول از سوی شما اقدام قابل ستایش می باشد چنانچه همیشه از شما و روح پاکیزه تان انتظار می رود. و از اخلاص تان سرچشمه دارد که به آن فخر نموده و آنرا مثالی برای پیروی و اقتداء می دانیم. و اما:

### جمع شدن :

ولی نمیدانیم که چگونه اینرا جایز دانسته اید که مردم در مکان مناسب مانند مسجد و یا خانه جمع شوند، زیرا باوجود اینکه الفاظ شان صحیح بوده و حرکت شان معتدل باشد، هر قدر خشوع و ادب را که شما شرط گذاشته اید، از خود ظاهر نمایند، در حالیکه می دانید که این گونه جمع شدن بدعت و کار نو پیدا است که باید در برابر آن مقابله صورت گیرد!!»

### آیا این عمل بدعت است!

اما اینکه این عمل بدعت است، در آن هیچ شکی وجود ندارد. زیرا چنین کاری در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم و عهد صحابه و سلف صالح صورت نگرفته است. و هر چیزی که بعد ازین زمانه ها در اصول و فروع دین ایجاد شده است، بدعت محرم بوده و رسول الله صلی الله علیه وسلم با الفاظ صریح از آن نهی نموده اند.

« عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ » (صحیح البخاری)

از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کسی که درین دین ما چیز را نو پیدا نماید، عملش مردود است.

« مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ » (سنن أبي داود)

هر کسی از شما که بعد از من زنده باشد، اختلافات زیادی را خواهد دید، درین وقت به سنت من و سنت خلفای راشدین تمسک جوید و به دندان چنگ بزنید، از امور نوپیدا خود را نگهدارید زیرا هر امر نوپیدا بدعت و هر بدعت گمراهی است.



نصوص زیادی درین باب وجود دارد که برای شما معلوم است. این نصوص در مجموع هر نوع بدعت در عبادات را تحریم می‌نماید. گرچه خیلی ناچیز بوده و به شکل زیادت و یا نقصان صورت گیرد. زیرا علماء می‌دانند که دین را الله عزوجل در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم تکمیل نموده و نعمت خود را بر مسلمین کامل نمود. و رسول الله صلی الله علیه وسلم زمانی بسوی رفیق اعلی انتقال یافت که دین اسلام حنیف را با بنیاد های مستحکم و ارکان قوی آن از خود بمیراث گذاشت و امت را بر چنان مسیر روشن و درخشان قرار داد که شب آن مانند روز روشن است. درین مورد امام مالک می‌گوید:

« کسیکه در اسلام بدعتی ایجاد نموده و آنرا حسن می‌خواند، گمان که محمد صلی الله علیه وسلم در تبلیغ رسالت خیانت نموده است. زیرا الله متعال می‌فرماید: « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا » [المائدة : 3]

امروز دینتان را برای شما کامل ، و نعمتم را بر شما تمام کردم ، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم

پس هر عملی که در آنروز دین نبود امروز نیز دین نمی‌باشد.»

### آیا بدعت حسنه وجود دارد :

بعضی مردم می‌گویند: بدعت ممنوع عبارت از اختراع و داخل کردن چیزهای جدیدی در دین است که اصل مشروع نداشته باشد. و اما اعمالی که اصل آن در دین وجود داشته باشد، از قبیل بدعت حسنه می‌باشد.

در جواب اینها می‌گوییم: این سخن چیزی جز وهم و خودفریبی نیست. بلکه یگانه منفذی است که لشکرهای باطل از طریق آن در ارزشهای این دین حنیف هجوم آورده و تا هنوز به حملات خود ادامه میدهند. تحت همین قاعده است که قریب است نشانه های اسلام را نابود سازند، اصول آنرا تغییر دهند و راه دعوت بسوی آنرا سد نمایند.

هر کار خرافی و عادت قبیح و بدعتی را که مرتکب می‌شوند، گمان می‌کنند که اصلی در شریعت دارد. و اگر در دفاع از آن ناکام مانده و نتوانست آنرا به دین برچسب زند، آنگاه می‌گوید: این عمل بدعت حسنه است!! به همین علت است که شارع حکیم راه را در برابر همه کسانی بسته است که میخواهد در دین تحریف و تبدیل ایجاد کنند. نشانه های دین را کاملاً آشکار و حدود آنرا کاملاً معین و مشخص نموده است به گونه‌ای که هیچ صاحب بصیرتی پنهان نمی‌ماند و از فضل همین نشانه هاست که تا

هنوز طایفه ای از امت اسلامی باقی است که بر حق استوار می باشد.

« لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ »  
(صحیح مسلم)

برای همیشه یک گروهی از امتم برحق ثابت قدم می باشند، خذلان دیگران هیچ ضرری به آنها نمی رساند تا آنکه امر الله متعال (قیامت) بر ایشان نازل شود و آنها بر حالت خود باقی می باشند.

بر همین اساس است که نصوص دینی و اجماع علمای سنت و ائمه سلف این است که بدعت با همه انواع آن حرام است. و چیزی بنام بدعت حسنه به صورت مطلق وجود ندارد. و در برابر هیچ تغییر و تبدیل مسامحه و مدارا نکرده اند و اجازه نداده اند که کوچکترین بخشی از شعایر دینی و اشکال عبادت تغییر یابد.

بنابراین می گوئیم: نصوصی که در تحریم بدعت وارد شده است زیاد و مشهور است و همه آنها قاطع و صریح می باشد. درینجا نمی خواهم همه آنها ذکر نمایم، بلکه می خواهم درینجا مثالهایی را ذکر نمایم که برخورد قاطع سلف صالح را در برابر بدعت نشان می دهد. و امتناع آنها را از قبول هرگونه بدعت، چه حسنه و غیر حسنه، را به نمایش می گذارد.

از غضیف بن الحارث الشمالي روایت شده است که گفت: « عبدالملک بن مروان احوال فرستاد که یا ابا سلیمان ما همه مردم را بر دو کار متفق ساخته ایم. گفتیم: چه چیزی است؟ گفتند: یکی بلندکردن دست روز جمعه بر منبر و دیگری قصه گفتن بعد از نماز صبح و عصر..

گفتم: این بدعت تان نزدیک ترین بدعت تان به دین است. ولی من هیچ کدام آنها را شما نمی پذیرم. گفت: چرا؟ گفتم: زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند:

« مَا أَحَدَثَ قَوْمٌ بَدْعَةً إِلَّا زُفِعَ مِثْلُهَا مِنَ السُّنَّةِ فَتَمَسُّكَ بِسُنَّةٍ خَيْرٌ مِنْ إِحْدَاثِ بَدْعَةٍ » (مسند احمد)

هیچ قومی بدعتی را ایجاد نکرده اند، مگر اینکه مانند آن یک سنت محو شده است. پس تمسک به سنت بسیار بهتر از ایجاد بدعت است.

ابن وضاح از اعمش روایت می کند که: «مردی مردم را جمع نموده و برایشان می گفت الله رحم کند انسانی را که چند چند مرتبه سبحان الله بگویند. مردم سبحان الله می گفتند. باز می گفت الله رحم کند کسانی را که چند چند مرتبه الحمد لله بگویند، مردم به همان تعداد الحمد لله می گفتند درین اثنا عبدالله بن مسعود گذشت و خطاب به آنان

گفت به راهی روان هستید که پیامبرتان نرفته بود، شما اکنون از دنبال گمراهی روان هستید.»

باری برایش خبر دادند که تعدادی در مسجد نشسته و با سنگریزه ها تسییح می گویند. ایشان به مسجد آمد دید که هر شخصی یکمقدار سنگریزه را در برابر خود انبار کرده و تسییحات خود را بوسیله آن حساب می کند عبدالله بن مسعود آنها را مخاطب قرار داده و گفت: شما بدعت و ظلمت را ایجاد کرده اید، شما خود را برتر از اصحاب محمد میدانید و با آن سنگریزه ها آنها را می زد تا از مسجد اخراج شان کرد.

یونس بن عبید می گوید: مردی به حسن بصری گفت: ای ابوسعید در مورد مجلس ما چه می گویی؟ قومی از اهل سنت هستیم و به هیچ کسی طعن وارد نمی کنیم. بلکه یکروز در خانه یکی و روز دیگر در خانه دیگری جمع می شویم، در آنجا قرآن تلاوت می کنیم و برای خود و عموم مسلمانان دعا می کنیم؟ حسن بصری آنها را ازین کار شدیداً منع نمود.

این اخبار و غیر از آن روایات زیادی را امام شاطبی در «الإعتصام» نقل کرده است. که اگر میخواهی بحث های شرح و تفصیلی در مورد بدعت اضافی را بدانی به این کتاب و کتاب «الموافقات» مراجعه کنید. اگر جمع شدن برای تلاوت قرآن و به دنبال آن دعاء کردن در ایام مخصوص و به شکل مخصوص، جمع شدن مردم حول مردی که آنها را به تسییح و تحمید گفتن به شکل مخصوص رهنمایی می کند، اگر دعاء بعد از نمازها و تلاوت قرآن با یکتعدد و...

در نزد ائمه سلف بدعت بحساب می آمد، چگونه جمع شدن مردم را برای ذکر به شکل مخصوص و با آواز مخصوص را جایز بدانیم. که به آواز و نغمه مخصوص ذکر می کنند و بسوی چپ و راست خم می شوند، آیا این عمل آنها بدعت امر نو پیدا در دین نیست؟ من مانند همه مسلمانانی که خود را تابع کتاب الله و سنت رسول الله میدانند، معتقدم که ذکر با این شکل و کیفیت امر منکری بوده و شرعاً جایز نیست. زیرا هیچ استناد دینی ندارد و کسانی که مسلمین را بسوی آن فرامیخوانند، هیچ حجت و دلیلی در دست ندارند. بلکه همه براهین و دلایل بر ضد آنها می باشد.

استاذ بزرگوار: من معتقدم که حق همین است و آنرا خدمت تقدیم کردم تا در فتوای تان درین مورد تجدید نظر کنید، من به انصاف شما، قوت ایمان و غیرت دینی شما یقین دارم و میدانم که هیچ مطلب دیگری جز حق ندارید و میخواهید که آمیزش و

آلودگی ها را از دین بردارید. از الله متعال برای خود و شما هدایت، راستی در کردار و گفتار و تأیید مدام میخواهم.

السلام علیکم  
سید احمد فهمی

## جواب امام:

سر محرر بخش دینی جریده<sup>۱</sup> در جواب این سخنان می گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله و صلى الله على سيدنا محمد و على آله و  
صحابه وسلم.

برادرم سید احمد فهمی افندی، وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته و بعد:  
چه زیباست که نفوس و اقلام مؤمنان در جستجوی حق و آشکار ساختن آن برای  
امت با هم یکجا شوند و با انصاف و اخلاص بحث نموده و هیچ انگیزه‌ای جز  
حق دوستی و دفاع از حق نداشته باشند.

پس ای برادر این نکته سنجی و نصیحت گوئی تانرا خیر مقدم می گویم. زیرا هیچ  
چیزی محبوبتر ازین برایم نیست که حق برایم آشکار گردد و با اطمینان کامل و خاطر  
آرام بسوی حق برگردم. زیرا معتقدم که کلام هر کسی اخذ و رد می شود بجز کلام  
انبیای کرام که از هر نوع خطا معصوم اند. من هم دیدگاه خود را مبتنی بر همین قاعده  
برایت می نگارم امید است که قناعت تانرا فراهم سازد. البته این سخنان را نه از باب  
اتهام، بلکه از تذکیر و اندرز عرض می کنم.

## بحث بدعت عمیق تر ازین است:

اولاً: با همه سخنانی که در مورد تنفر از بدعت و آثار بد آن بر عقاید و عبادت  
فرموده اید، و نصوصی و مثالهایی که درین مورد نقل نموده ای من کاملاً موافق هستم و  
میدانم که بدعت و بدعتکاران در آتش اند. همچنان با شما توافق دارم که بدعت در  
اسلام و سایر ادیان سماوی آثار خیلی بدی از خود بجا گذاشته است. و درین هم

1- مراد از آن امام شهید است. زیرا ایشان در آن زمان مسؤل بخش دینی  
مجله و استاذ محب الدین الحطیب مدیر تحریر و شیخ العلامه طنطاوی  
جوهری مؤلف تفسیر الجواهر رئیس تحریر بودند.

موافقم که عمل کردن به سنت و حرکت کردن طبق منهج واضح نبوی روشن‌ترین راه هدایت برای مؤمنان است.

ولی باید توجه داشت که بحث بدعت و سنت از مشکل‌ترین بحث‌ها در اسلام بوده و با دید سرسری نمیتوان در مورد آن فیصله نمود، بلکه فیصله نمودن درین مورد نظر دقیق و شناخت کامل از قواعد اسلام و تطبیق نصوص میخواهد. به همین علت است که قدمها بزرگترین دانشمندان هم در گذشته و حال درین میدان لغزیده است.

تعریف دقیق و درست بدعت چیست؟ و انواع آن کدامها اند؟ حکم عملی چیست که اصلی در دین دارد ولی به کیفیت و شکلی اداء می‌گردد که در نص شرعی ذکری از آن بمیان نیامده است؟

حکم انجام دادن عملی که رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا ترک کرده چیست؟ چه فرق اساسی و واضح بین بدعت حقیقی و مصالح مرسله وجود دارد؟ آیا حکم بدعت با تغییر یافتن ظروف و مقتضیات تغییر می‌یابد.

اینها عناوین بحثهایی است که از بدعت و سنت سخن می‌گویند و دانشمندان زیادی در آن داخل گردیده و آراء و نظریات خیلی مختلف و دامنه داری ارائه کرده اند و شما حتماً از آن آگاهی دارید و سنگینی و ثقل این موضوع را بخوبی درک می‌کنید، چنانچه هر کسی که درین بحث داخل شده و خواسته است که این موضوع رابه صورت درست شرح و علاج نماید، اهمیت این موضوع را بخوبی می‌داند.

بعد ازین توضیحات، آیا کفایت می‌کند که ما روی این موازین باهم اتفاق نموده و راه را برای دور کردن اختلافی هموار سازیم که مردم در حکم کردن در عملکردها و حوادث دارند؟

یقیناً وضع این قواعد کفایت نمی‌کند زیرا در هنگام تطبیق این قواعد تفاوت و اختلاف بیشتری در دیدگاه‌ها بروز می‌کند تا هنگام وضع این قواعد.

برادرم! مشاهده می‌نمایید که مردم درین بحث تا چه حدی به بیراهه رفته و قدمهای شان لغزیده است؟ درین بین انسانهایی را می‌بینیم که گرفتار افراط و یا تفریط شده اند. از الله متعال می‌خواهیم که ما را از لغزش‌ها و کجروی‌ها نگهدارد و سخن و عمل ما را به راه صواب ببرد.

من کتابهایی زیادی را در مورد بدعت و سنت مطالعه نموده ام، آنچه را شاطبی و ابن الحاج و سایرین نوشته اند به دقت خوانده ام ولی از همه این کتابها این الهام را بدست نیاوردم که مطمئناً بر بسیاری اعمالی که مردم آنرا بدعت می‌خوانند، حکم نماییم و

آنرا بدعت مطلق خوانده و این وعید شدید را متوجه شان سازم. درخاتمۀ این موضوع می‌خواهم به برادرم بگویم: موضوع مورد بحث ما تحریم بدعت نیست، زیرا ما باهم درین بخش توافق داریم. موضوع مورد بحث ما صادر کردن حکم بدعت بر اعمال خاصی می‌باشد. و اما اگر بر عملی وصف و حکم بدعت ثابت شد، همه چیزهایی که شما فرموده اید، بالای آن مرتب می‌گردد. و این موضوعی است که در نکته دوم آنرا مورد بحث قرار می‌دهیم.

### دلایل جواز جمع شدن برای ذکر:

دوم: برادرم که الله متعال حق را بوسیله وی تأیید نماید، در نامه خود وجه بدعت بودن ذکری را که مقید با شروط در فتوا ذکر کرده ام، تذکر نداده اند. فقط همین قدر گفته اند که در عصر نبوی و در عصر خلفای راشدین به آن عمل صورت نگرفته است. اما درین موضوع نیز با هم اتفاق داریم و این نکته را با همین الفاظ در متن فتوا تذکر داده ام.

ولی آیا سنت با قول نیز ثابت نمی‌شود آنچنان که با فعل ثابت می‌شود؟ جواب مثبت است، بلی ثابت می‌شود. زیرا سنت نزد علمای حدیث عبارت از قول، فعل و تقریر رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد.

آیا الله متعال ما را به ذکر امر نمی‌نماید حینیکه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (41) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (42) [الأحزاب : -42]

ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید، (41) و صبح و شام او را تسبیح گوید. (42) بلی! جواب مثبت است.

آیا حق سبحانه و تعالی کیفیت ذکر را به صورت مطلق و آزاد نگذاشته است؟ جایکه می‌فرماید:

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ [النساء : 103]

پس هنگامی که نماز را [در میدان جنگ] به پایان بردید، خدا را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده یاد کنید

یعنی در هر حالتی که قرار دارید، به ذکر الله مصروف باشید؟

بلی! جواب مثبت است.

آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را به حضور در حلقه‌های ذکر تشویق و ترغیب نکرده اند؟

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا قَالُوا وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ حِلَقُ الذُّكْرِ (سنن الترمذي)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چون از باغهای جنت می‌گذرید، در آن بچرید!! گفتند باغهای جنت کدام است؟ فرمودند: حلقه های ذکر.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ اللَّهَ لَا يُرِيدُونَ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَهُ إِلَّا نَادَاهُمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ قَوْمُوا مَغْفُورًا لَكُمْ قَدْ بُدِّلَتْ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ (مسند أحمد)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چون قومی در یک جا جمع شده و هیچ هدف دیگری جز رضای الله متعال نداشته باشند، ندا کننده‌ای از آسمان ندا می‌کند که برخیزید که گناهان شما مغفرت شده و به نیکی مبدل شده است.

عَنْ أَبِي أُمَامَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَنَّ أَفْعَدَ أَذْكَرُ اللَّهُ وَأَكْبَرُهُ وَأَحْمَدُهُ وَأَسْبَحُهُ وَأَهْلَلُهُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَعْتِقَ رَقَبَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَمِنْ بَعْدِ الْعَصْرِ حَتَّى تَعْرُبَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَعْتِقَ أَرْبَعَ رِقَابٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ (مسند أحمد)

از ابو امامه رضی الله روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: این که بعد از نماز صبح به ذکر الله متعال بنشینم و تکبیر، تحمید و تسبیح او را و تهلیل بگویم تا آنکه آفتاب طلوع نماید، برایم محبوبتر از آنست که دو و یابیشتر از آن غلام از فرزندان اسماعیل را آزاد کنم. و اینکه بعد از عصر بنشینم تا آنکه آفتاب غروب کند، برایم محبوبتر از آنست که چهار غلام از اولاده اسماعیل علیه السلام را آزاد کنم. بلی! جواب مثبت است.

شاید بگویی «در اینجا مراد از ذکر، علم است. در جواب می‌گویم: ذکر کلمه عام بوده و شامل علم و غیره می‌گردد. در حالیکه در بعضی روایات به معنای علم آمده است و در بعضی روایات به معنای تسبیح و تحمید و ذکر مطلق آمده است. و منحصر کردن آن تنها به «ذکر» حکم کردن بدون دلیل است.

### باب جدل را می‌بندیم:

ثالثاً: درینجا یک مسأله مهم باقی ماند که می‌خواهم بعنوان «مسک الختام» عرض کنم، و چه خوب خواهد بود که اگر آواز انسانهای دانشمند و فاضل در کنار صوت این انسان ضعیف قرار گیرد، در آن صورت است که امت اسلامی راه برگشت درست بسوی

هدایات دینی خواهد یافت.

مسأله اینست که ما در هر حال و دائماً می‌خواهم که رجوع به کتاب الله و سنت رسول الله راه اصلی و مهم برای ما باشد. و بیشترین توجه ما به دعوت مردم بسوی کتاب الله و سنت رسول الله مبذول گردد. علاوه‌تاً بخاطر قانع ساختن آنها و ازاله بدعتهای شان راه جدل را در پیش نگیریم. بعضی علمای سلف قبل از من متوجه این نکته گردیده و گفته اند. با اهل بدعت در مورد بدعت شان بحث مکن، زیرا آنها در مقابل هر اعتراض، جوابی را آماده کرده اند. ولی از آنها در مورد سنت سؤال کنید، زیرا آنها سنت را نمی‌شناسند.

و با این وسیله است که باب جدال و اختلاف را می‌بندیم. بایی که اگر در برابر هر امتی گشوده شد، باعث ویرانی، تفرقه و فساد عقاید شان می‌گردد. بنابر همین قاعده می‌گوییم که؛ هیچ اختلافی درین نیست که بهترین شیوه و کیفیت ذکر همان است که سلف صالح ما رضی الله عنهم بر آن عمل می‌کردند. اینها کسانی اند که الله ایشان را هدایت کرده است پس به هدایت ایشان اقتداء کن.<sup>1</sup>

### برگشت دوباره بسوی مناقشه:

سیدم، استاذ بزرگوار:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته!

من از شما شکر گزارم که سخنانم را در مورد ذکر و احکام آن، در جریده مؤقرتان گنجانیدید و از حسن ادب و لطفی که در حق برادران تان دارید نیز شکر گزارم. استاذ عزیز: از خلال جوابی که برایم نوشته اید برایم آشکار گردید که نکاتی که روی آن سخن گفتم، اکثراً به شرح و توضیح بیشتر ضرورت دارد. اگر خاطر صفحات ارزشمند جریده اخوان نبود که نمی‌خواهم در اموری که فایده‌ای همگانی ندارد، به مصرف برسد، حتماً این موضوع را با همه تفصیلات و دقایق آن عرض کرده و به اندازه کافی شرح می‌دادم تا مسأله سنت و بدعت بکلی آشکار گردیده و آگاهانه از آن سخن گوئیم. ولی من مجبورم تا به ایجاز سخن گفته و بحث را به پایان برسانم تا شما برای

1- واضح است که درین بحث امام حسن النبا مذهب معینی را ترجیح نمی‌دهد و نه از دیدگاه امام خاصی دفاع می‌نماید. بلکه رغبت خود را در بهتر ساختن شیوة گفتگو ابراز داشته می‌خواهد در دعوت مردم منهجی را در پیش گیرد که سبب تجمع گردیده و از هر نوع افراط و تفریط خالی باشد.



کار مهمتری که دارید، فارغ گردیده و مصروف کار هایی بزرگتری شوید که بعهدہ گرفته اید.

بخاطر جلوگیری از پراگندگی این موضوع و اجتناب از اختلاط مسایل بهتر میدانم که این بحث را به دو نقطهٔ اساسی متمرکز گردانم که مرکز دایرهٔ اختلاف را تشکیل میدهد.

اول: آیا همهٔ بدعت ها حرام است و یا در بین آنها چیزی بنام بدعت حسنه وجود دارد؟

دوم: کتاب الله به کدام شیوهٔ ذکر امر نموده و همیشه بر آن ترغیب می نماید؟

### بدعت حسنه وجود ندارد:

در مورد نقطه اول باید گفت که؛ هیچ یک از علمای سنت این تقسیم را ابراز نکرده اند بلکه همهٔ شان اتفاق دارند که نصوص وارده در مورد نهی از بدعت عام بوده و از هر نوع قیدی مطلق می باشد. نزد آنها هر عمل نوپیدا در دین بدعت بوده و هر بدعت گمراهی است و اگر کسانی نظر غیر ازین دارند، کسانی اند که می گویند نهی در بعضی حالات برای کراهیت می باشد تا باب داخل شدن به حرام را بسته نماید. لذا گفته می توانیم که بدعت در بعضی حالات مکروه خواهد بود. یعنی اینکه درجات آن از کراهیت آغاز و بسوی تحریم به پیش می رود که بر حسب امری که در آن بدعت صورت گرفته و مقدار تغییری که در عبادت شرعی ایجا شده است، درجات آن تعیین می گردد.

اما در میان علمای که قابل اعتماد اند، هیچ کسی وجود ندارد که چیزی را بنام بدعت حسنه بدانند، و بپذیرند که بخاطر ضرورت و یا بر حسب تغیر زمان و مکان میتوان شکل عبادت را تغیر داد.

اگر من در ابتدای بحث وعدهٔ اختصار را نمیدادم حتماً مثالهای تطبیقی و عملی را درین مورد ارائه می نمودم. ولی درینجا به همین اشاره اکتفاء می کنم.

کسانی که نصوص شرعی و وقایعی را که نقل شده و شیوه ای را که کبار علمای سلف و خلف اختیار کرده اند، تحت مطالعه قرار دهند، حتماً این روح را در آن به صورت آشکار مشاهده خواهند کرد، روح دفاع و حفاظت از شریعت مطهر و بحیث یک کل کاملاً و غیر قابل تجزیه و حرم مقدسی که عقل بشری و غیر بشری نمیتواند کوچکترین تماسی در آن نموده و در آن تغییر و تبدیلی ایجاد نماید. و اگر کسی به فکر

کوچکترین تغییر و تبدیل در آن باشد، با انذار های شدید کتاب و سنت مواجه خواهد شد همچنان ملاحظه خواهد کرد که تمام طبقات علمای سلف بر همین منهج و راه راست و درست قرار داشته و هیچکدام شان به اندازه یک سر انگشت از آن دور نشده اند. هیچ کسی این جرئت را نکرده است که در شکل و صورت عبادات تغییری ایجاد کند، به این بهانه که آنرا بهتر می سازد و یا همگام با روح عصر و زمان می گرداند. بجز گروهی از فقهای متأخر و بعضی متصوفه، که در پیروی از خواهشات خود چنین اقدام نموده و با داخل کردن خرافات و گمراهی های بر ضد اسلام و مسلمین بجنگ برخاسته اند، آنها سبب مصیبت های زیادی برای اسلام و مسلمین گردیده و اسلام عزیز تا هنوز هم در تحت اثقال این گمراهی ها می نالد. البته حساب اینها نزد الله متعال است.

### بحث های بدعت خیلی اندک اند:

استاذ محترم سؤال می کند که، تعریف دقیق و مضبوط بدعت چیست؟ حکم آن عمل چیست که اصلی در دین دارد ولی به شکل اداء می گردد که در دین تصریح نشده است؟

فرق اساسی بین بدعت حقیقی و مصالح مرسله چیست؟

آیا حکم بدعت با اختلاف ظروف و خواسته های زمان تغییر می یابد؟ این بحث های پیچیده و دشواری است که علماء در آن حیران مانده و عقل های دانشمندان در آن لغزیده است.

ولی نه، سوگند به الله که جز عقل های ضعیف و بی بصیرت در آن حیران نشده اند. آنهایکه زنگ هوی و خواهشات آنرا نابینا کرده است و اما آنکه بر هدایت پروردگارش قرار داشته و به ایمان محکم او تعالی چنگ زده اند، این مسأله برایش روشن و آشکار است زیرا راه الله واضح بوده و نشانه های آن نمایان است.

شناخت سنت و بدعت خیلی آسان و فرق بین آنها خیلی ساده است. سنت عبارت از پیروی و اتباع پیامبر صلی الله علیه وسلم در اقوال و افعال و احوال ایشان می باشد. و انسان باید با تمام قوت به آن تمسک جوید. و اما بدعت آنست که ازین جاده مستقیم بیراهه برود و به اندازه یک ذره کجروی اختیار کند. اگر این کجروی او در امر عادی باشد، به این معناست که کار افضل و بهتر را ترک نموده است و اگر در امر تعبدی باشد، مبتدع و گمراه خواهد بود. این بدعت را بهرنامی که میخواهی یاد کن! آنرا میتوانی حرام، مکروه، ممنوع بخوانی ولی به هیچ صورت گفته نمی توانیم که بدعت حسنه است. مگر اینکه بگوئیم دین ناقص آمده و تابع زمان

و مکان می باشد و ما باید آنرا تعدیل و ترمیم کنیم.  
و حکم چیزهایی از امور شرعی را که پیامبر علیه السلام ترک نموده اند ازین قرار است که، اگر آنرا بر اساس طبیعت و خواست فطری خود ترک نموده باشد، مانند خودداری ایشان از خوردن گوشت سوسمار(ضب)، در همان وقت علت آنرا توضیح داده اند.

چنانچه درین مورد گفتند:

« لَمْ يَكُنْ بِأَرْضِ قَوْمِي فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ » صحیح البخاری

چنین چیزی در سرزمین ما نیست به همین دلیل از آن احساس کراهیت می نمایم.  
درین صورت اگر از آن مخالفت کنیم هیچ عیب و پروایی ندارد چنانچه خالد بن الولید آنرا تناول کرد.

و اما اگر کاری را بعلت ناگهانی ترک نموده اند، آنرا نیز بیان نموده اند. چنانچه روزی ایشان نعلین خود را در اثنای نماز از پای در آورده و در کنار خود گذاشتند، اصحاب گرامی شان نیز پاپوش های خود را از پای در آوردند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان شرح داد که جبرئیل برایش خبر داد که در نعلین ایشان نجاست است. درینصورت نیز مخالفت کردن از عمل شان درست است و ضرری ندارد. و اما آن امور شرعی را که به صورت مطلق ترک نموده اند، به حال اطلاق خود باقی مانده و مخالفت با آن بدعت است که هیچ سند شرعی ندارد.

و اما مصالح مرسله کاملاً مسأله جدا و خارج از حدود تعبدی است زیرا امور تعبدی کاملاً توقیفی بوده و بر ضرورت ها بنا نمی شود، و اما مصالح در دایره ضرورات بوده و با تغییر ظروف و شرایط تغییر می یابد مانند مسأله جمع آوری مصحف، نوشتن دیوان ها آموختن علم هندسی و حساب و غیره ضروراتی که در عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود نداشت و نمیتوان از آن بینباز بود.

### کیفیت ذکر:

آنچه گفته آمدیم، در مورد سنت و بدعت بود، و اما در مورد موضوع دوم، که چگونگی ذکر است، باید عرض کنم که نصوصی را که ذکر نموده اید، بیشتر در مورد فضیلت ذکر و ترغیب بسوی آن است. در حالیکه هیچ نیازی به ذکر این دلایل وجود ندارد. زیرا همه میدانیم که ذکر از مؤکدترین واجبات هر مسلمان است و هیچ فرد مسلمانی نمیتواند از آن روگردان باشد.

مسلمان باید در هر حالت و در هر نفس کشیدن ذکر الله را نموده و لحظه ای از آن

غافل نشود، ولی اختلاف در کیفیت ذکر است و کیفیت ذکر علم نیست چنانچه شما فرض کرده اید. و اگر علم فرعی از ذکر قرار گیرد باز هم حلقه های ذکر که شرع امر نموده است تا با آن یکجا شویم معلوم و معروف است و در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود داشت.

مثالهای آنرا در احادیث ذیل مشاهده می کنیم.

« خَرَجَ عَلَي حَلَقَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ مَا أَجَلَسَكُمُ قَالُوا جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ وَنَحْمَدُهُ عَلَى مَا هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ بِهِ عَلَيْنَا قَالَ اللَّهُ مَا أَجَلَسَكُمُ إِلَّا ذَاكَ قَالُوا وَاللَّهِ مَا أَجَلَسْنَا إِلَّا ذَاكَ قَالَ أَمَا إِنِّي لَمْ أَسْتَخْلِفْكُمْ نَهْمَةً لَكُمْ وَلَكِنَّهُ أَتَانِي جِبْرِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ » (صحیح مسلم - عن ابی سعید الخدری)

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر حلقه از اصحابشان داخل شده و پرسیدند: شما را چه امری در اینجا گرد آورده است؟ گفتند نشستیم ایم و الله متعال را ذکر می کنیم و حمد او را بجا می آوریم که بر ما منت گذاشته و ما را بسوی اسلام هدایت کرده است. ایشان گفتند: شما را سوگند به الله که چیزی غیر ازین نیست؟ گفتند: سوگند به الله که جز این چیزی دیگری نیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: من شما را بخاطر عدم اعتماد سوگند نمی دهم، ولی همین اکنون جبرئیل برای خبر داد که الله متعال به این مجلس تان بر فرشته ها مباحث می کند.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَنَادَوْا هَلُمُّوا إِلَي حَاجَتِكُمْ قَالَ فَيَحْفُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا قَالَ فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ مَا يَقُولُ عِبَادِي قَالُوا يَقُولُونَ يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيَحْمَدُونَكَ وَيَمَجِّدُونَكَ قَالَ فَيَقُولُ هَلْ رَأَوْنِي قَالَ فَيَقُولُونَ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ قَالَ فَيَقُولُ وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي قَالَ يَقُولُونَ لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً وَأَشَدَّ لَكَ تَمَجِيدًا وَتَحْمِيدًا وَأَكْفَرَ لَكَ تَسْبِيحًا قَالَ يَقُولُ فَمَا يَسْأَلُونِي قَالَ يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ قَالَ يَقُولُ وَهَلْ رَأَوْهَا قَالَ يَقُولُونَ لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا قَالَ يَقُولُ فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا قَالَ يَقُولُونَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا وَأَشَدَّ لَهَا طَلْبًا وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً قَالَ فَمِمَّ يَتَعَوَّدُونَ قَالَ يَقُولُونَ مِنَ النَّارِ قَالَ يَقُولُ وَهَلْ رَأَوْهَا قَالَ يَقُولُونَ لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا قَالَ يَقُولُ فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا قَالَ يَقُولُونَ لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً قَالَ فَيَقُولُ فَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ قَالَ يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِيهِمْ فُلَانٌ لَيْسَ مِنْهُمْ إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ قَالَ هُمْ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْفَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ (صحیح البخاری)

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: الله متعال فرشتگانی دارد که در راهها در جستجوی اهل ذکر به گردش مصروفند. چون

قومی را یافتند که به ذکر الله متعال مصروف اند، همدیگر را آواز می دهند که؛ حاجت تان اینجاست، بسوی حاجت خود بشتابید. پس ذاکرین را با بالا‌های خود می پوشانند و تا آسمان حلقه می زنند. الله متعال در حالیکه داناتر از آنهاست، می پرسد که بندگانم چه می گفتند؟ فرشتگان می گویند: بندگان تسبیح و تکبیر و حمد ترا می گفتند و ترا تمجید و تعظیم می نمودند. الله متعال می گوید: آیا آنها مرا دیده اند؟ فرشتگان می گویند: نه، ندیده اند. الله متعال می فرماید: اگر مرا ببینند چگونه خواهند بود؟ اگر ترا ببینند بیشتر از اکنون برایت عبادت می کنند بیشتر محبت می ورزند و تمجید، تسبیح و تحمید ترا بیشتر می گویند. الله متعال می گوید: از من چه می خواستند؟ فرشتگان می گویند: از تو جنت را می خواهند. الله متعال می گوید: آیا جنت را دیده اند؟ فرشتگان می گویند: نه ای رب آنرا ندیده اند. الله می گوید: اگر آنرا ببینند چگونه خواهند بود؟ می گویند: پروردگارا اگر آنرا ببینند حرص بیشتر ورزیده و خیلی به شدت آنرا می خواستند و رغبت خیلی بزرگ به آن می داشتند. الله متعال می گوید: از چه پناه می خواستند؟ فرشتگان می گویند: از آتش جهنم. الله متعال می پرسد: آیا آنرا دیده اند؟ فرشتگان می گویند: نه، یا رب العلمین آنرا ندیده اند. الله متعال می پرسد: اگر آتش جهنم را ببینند چگونه خواهند بود؟ فرشته ها می گویند اگر آنرا ببینند بیشتر از آن می ترسیدند و خیلی دور فرار می کردند. الله متعال می گوید: من شما را شاهد می سازم که اینها را مغفرت کردم. فرشته ای از میان فرشتگان می گویند: ای الله فلان شخص ازین جمله نبود بلکه بخاطر ضرورتی که داشت، به اینجا آمده است. الله متعال می فرماید: آنها همنشینان هستند و همنشین اینگونه اشخاص بدبخت نمی شوند.

کیفیت های دیگری که ازین دایره خارج نمی باشد و نتیجه ای که از مجموع این روایات بدست می آید. اینست که ذکر به طریقه های امروزی و اینکه الفاظ مفرد بوده و هیچ معنایی را افاده نمی کند، همراه با ترنم و حرکت های منظم و حلقه زدن برای ذکر، همه طریقه های منکر در دین بوده و در زمره بدعت ممنوع داخل می باشد. و در دین چیزی بنام بدعت حسنه اصلاً وجود ندارد. این حکم شرعی ای است که باعث اطمینان قلبی و انشراح صدر انسان می گردد.

### جنبیدن در وقت ذکر:

شما می فرمایید که بعضی شیوخ حرکت کردن و ترنم را برای ایجاد نشاط در ذاکرین جایز دانسته اند. ولی من تعجب می کنم که این مسأله چگونه از نظر شارع حکیم غایب ماند و آنرا برای ذکر مقرر نفرمود، چنانچه قیام، رکوع و سجود را در نماز

مقرر کرد تا نشاط ما بیشتر و حضور ما کاملتر شود؟  
 عبادت کننده‌ای را که روح او را نماز، تلاوت قرآن، تسبیح، تحمید، دعاهای مسنون  
 نشیط ساخته نمی‌تواند. بدانکه نه تصدیق کرده و نه نماز خوانده است، او هر جا که  
 می‌خواهد برود و سوگند به الله که جز بر مرکب هوای خود سوار نشده است.

### ادب گفتگو:

این نظریات را می‌خواستم در صفحات مجله محبوب اخوان برای کسانی اظهار کنم  
 که می‌خواهند نفس خود را براه راست نگهداشته در دین خود هدایت حاصل کنند.  
 امیدوارم که سخنانم از حد لازم طولانی نشده باشد. زیرا این را مسئولیت وجدانی خود  
 احساس می‌کردم و خواستم آنرا انجام دهم. همچنان امید است که بحث درین موضوع را در  
 همینجا خاتمه بخشم و از طولانی شدن اخذ و رد جلوگیری صورت گیرد.  
 درینجا یکبار دیگر لازم میدانم که شکرگزاری خود را تکرار نموده و بزرگواری،  
 کرم، اخلاق نیکو و گذشت و فداکاری که استاذ در راه اسلام دارند ستایش بعمل آورده  
 از الله متعال بر خود و ایشان و برای همه مسلمین هدایت و توفیق مزید می‌خواهم تا  
 بسوی آنچه الله متعال دوست دارد و می‌پذیرد حرکت کنیم، بی شک که او به بندگانش  
 مهربان و رحیم است.<sup>1</sup>

سید احمد فهمی

### فشرده بحث:

این نوشتار به سر محرر محترم بخشی دینی جریده تسلیم داده شد.<sup>2</sup> ایشان جواب  
 ذیل را نگاشته اند:

### بسم الله الرحمن الرحيم

1- ق به نشر رسید. - این مقال در جریده (الإخوان المسلمون) در  
 شماره 17 تاریخ 20 رجب سال 1352  
 2- یعنی امام شهید حسن البنا

الحمد لله الذي يقول الحق وهو يهدي السبيل وصلى  
الله على سيدنا محمد و على آله وصحبه . اما بعد :  
برادر دانشمند، که الله متعال حق را بوسیله ایشان تأیید فرماید! السلام علیکم ورحمة الله  
و برکاته. اما بعد: خطاب شما را خواندم و قبل از آنکه به جواب شما پردازم، میخواهم  
به شما و خوانندگان جریده الاخوان المسلمون سرور و فرحت عظیم خود را از دو نکته  
خیلی زیبا در نوشتار تان اظهار نمایم.

یکی دقت بحث تان در موضوعی که متخصصین در آن بیچاره شده اند، چه رسد که  
مستفیدین، و این آرزوی دیرینه ام بود که الله متعال به جوانان مسلمان توفیق عطا فرماید  
تا به آموزش و تحقیق در مسایل دینی توجه نمایند. از بحث ها و پژوهش های اسلامی  
آگاهی حاصل کنند و با احکام دین خود پیوند محکم و قوی داشته در دین تفقه حاصل  
نموده و از اسرار آن آگاهی حاصل نمایند.

مَنْ يُرِدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ (صحيح البخاري)

آنکسی را که الله اراده خیر برایش داشته باشد، او را در دین فقیه می گرداند.  
و دوم، آن احساس مسؤولیتی است که بدوش هر مسلمان قرار داشته و باید کلمه حق  
را آشکار و احکام الهی را واضح سازد، درین امر از ملامت هیچ ملامت گری نهراسد و  
مجاملات و طرفداری های دروغین او را از تأیید حق و نظری که آنرا موافق شرع  
میداند بخود مصروف نسازد. این در حالیست که این احساس در نفس اکثر مردم به  
ضعف گرائیده است. اگر تعداد زیادی از مسلمانان بسوی آموزش های دینی روی آورده  
و آنچه را آموخته بودند، آشکار به مردم بیان می کردند، اکنون حالت دیگری می داشتند.  
از الله متعال برای همگان هدایت و توفیق میخواهم. درین کار از تو شکرگذاری نمی کنم  
زیرا این کار واجب توست. ولی از الله میخواهم ترا از جمله کسانی گرداند که نسبت  
به آنها اراده خیر داشته و آنها را در دین فقاقت نصیب گردانیده است.

### علم دامنه خیلی وسیع دارد:

بعد از اظهار این عاطفه ای که از وجدان صادق برخاسته بود، دوباره به نوشتار تان  
برمی گردم و نقاطی را که غامض مانده است شرح و نظری را خدمت تان تقدیم می کنم  
که آنرا حق می دانم:

برادر عزیزم:

اولاً: شما به شرح بدعت از حیث تحریم و تحلیل آن پرداخته اید و این موضوع مورد اختلاف بین ما نمی‌باشد. بلکه اختلاف ما در مورد شناخت بدعت و حقیقت آنست. پس هیچ ضرورتی به طولانی کردن سخن درین مورد احساس نمی‌شود زیرا شرح این نکته مجال دیگری می‌خواهد.

دوم: جوابهایی را که در نوشتار سابقم عرض کرده بودم مورد نقد قرار داده و از اینکه درین سخنان پوشیدگی و غموض می‌بینی، اظهار شگفت نموده‌اید، و به جواب همه این سؤال‌ها اقدام نموده‌اید.

اما: ای برادر عزیزم بدانکه مسأله خیلی بزرگتر ازین است. زیرا اگر قضیه منحصر به همین جواب می‌بود، اختلاف پایان می‌یافت و قلوب و ضمائر آرام می‌گرفت.

و چه بسیار طالبین مخلص حق بوده‌اند که در برابر بحث‌ها توقف نموده و با صبر و حوصله آنرا بکاوش گرفته‌اند تا آنکه صبح یقین در برابر شان طلوع نموده و سینه‌های شان به نور معرفت حق منور شده است پس در حکم کردن عجله مکن. بعضی جواب‌هایی که ارائه داشته‌اید صواب و درست است. و در بعضیها اختصار و غموض وجود دارد و در بعضیها قصور به نظر می‌رسد که در بحث‌های کامل و فراگیر آشکار می‌گردد. شاید درین امر معذور باشی، چنانچه در ابتدای خطاب خویش عذر خود را تقدیم نموده‌اید. امید است که بتوانم این موضوع را در شماره‌های آینده ان شاء الله شرح کافی بدهم. و اما قبل از آنکه این نکته را به پایان برم، می‌خواهم توجه شما را به دو نکته جلب نمایم، زیرا در آن‌ها فایده‌ای را می‌بینم که مستوجب این تذکر شده می‌تواند.

### ادب فتوی:

الف: دقت و عدم عجله در فتوا و تأمل و تأنی در حکم کردن است. بیاد داشته باشیم که عبدالله بن مسعود، که از بزرگترین دانشمندان این امت است، در مسأله عدت زنی که شوهرش قبل از دخول وفات شد، و هنوز مهر او را تعیین نکرده باشد، مورد سؤال قرار گرفت. از سؤال کننده درخواست کرد تا او را یکماه مهلت دهد تا اجتهاد نموده و جواب وی را ارائه نماید. در حالیکه حکم این حادثه معروف و معلوم است. گمان نمی‌کنم که از احساس تنگی و حرجی که صحابه در تعیین و بیان احکام داشتند بی‌خبر باشید.

ب: قلمت را همچنان که بحمد الله پاک است، از کلماتی که شباهت با الفاظ درشت و صفت نادرست و عبارت جرح کننده دارد پاک نگهدارید. درینجا گفتن کلماتی چون



«عقل ضعیف» و «چشم نابینا» و «ابر و غبار هوی» هیچ مناسب نیست، بخصوص در بحث دینی که بین دو برادر صورت می‌گیرد و هر دو طالب حق بوده و برای روشن شدن حق تلاش دارند.

برادرم: محنت و مصیبت این امت را بیاد آور که نویسنده‌های آن به ناشایسته گویی مشتاق اند و آنقدر در دشنام دادن و جرح و طعن غلو کرده اند که آداب مطهر اسلامی از دست شان به فریاد آمده است، البته من نمی‌خواهم سخنان ترا با کلام آنها مشابه سازم ولی می‌خواهم که سخنان ما هیچ‌گونه پیوند و شباهتی با آنها نداشته باشد.

### کیفیت ذکر مطلق:

سوم: برادر عزیزم در مورد کیفیت ذکر در عهد سلف صالح رضی الله عنهما سخنانی گفته و درین مورد حدیثی را از معاویه و حدیثی را از انس رضی الله عنهما روایت نموده اند. ما در برابر این دو حدیث و امثال آن توقف کوتاهی داشته و می‌خواهیم نکاتی را درینجا توضیح دهیم.

اول اینکه: آیا کیفیت ذکر به همین دو طریقه متذکره درین دو حدیث محدود بوده و میتوان آنرا به صورت کامل اکنون نیز تطبیق نماییم؟ آنها چگونه حلقه می‌زدند؟ چگونه الفاظ و کلمات را اداء می‌کردند؟ آیا هر کدام به شکل فردی ذکر می‌نمودند و یا دسته جمعی ذکر می‌کردند؟

با کدام الفاظ و جملات از نعمت‌های الله به تعظیم یاد می‌کردند؟  
با کدام الفاظ بر پیامبر صلی الله علیه وسلم درود فرستاده و خیر دنیا و آخرت خود را می‌خواستند؟

این کیفیت‌هایی است که احادیث مذکور آنرا مقید نساخته و آنرا کاملاً مطلق گذاشته است. و چنانچه مشاهده می‌کنید این اطلاق مانع اساسی در برابر تطبیق آن می‌باشد.

فرض کنیم تمام این کیفیت‌ها محدود و معین شده اند، اما آیا عمل صحابه کرام عبادت مطلق را محدود و مقید می‌سازد؟ بخاطر باید داشته باشیم که صحابه کرام در مورد این کیفیات با هم اختلاف دارند. برادرم! من شخص لجوج و جدلی نیستم، ولی می‌خواهم بگویم که این نقاط قابل تفکر و تحقیق می‌باشد. و شما حکم خود را بر همین نقاط بر علیه ذکر به طریقه ای معروف بنا کرده اید.

البته این را نیز تقاضا دارم که بین ذکر کردن به طریقه‌های رایج امروزی و بین آنچه

من آنرا در فتوایم جایز دانسته ام، باید فرق مایل شوید. و چون دلایل سابق، دلالت واضح ندارد، لذا بنا بر حکم بر اساس آن نیز قابل مراجعه و بازنگری می باشد.

### قطع اختلاف:

چهارم: این سؤال را مطرح نمودی که؛ چگونه از نظر شارع حکم غایب ماند که کیفیت و احوال ذکر را برای ما شرح نماید، چنانچه قیام، رکوع، سجده و غیره در نماز تعیین نموده اند.

درینجا توجه برادر عزیز را به این نکته فرامیخوانم که شاید سبب قطع اختلاف گردد. (ان شاء الله) مقیاس خوبی خواهد بود که در روشنی آن بتوانیم احکام مشتبه را فرق نماییم:

عبادات به صورت عموم به دو نوع تقسیم می گردد:

1- یکی آن است که شارع حکیم وقت، زمان، مکان و کیفیت آنرا معین ساخته است مانند حج، نماز جمعه و امثال آن.

2- نوع دیگر آنست که آنرا به صورت مطلق امر نموده و کیفیت آنرا آزاد گذاشته است، مانند صدقات نفلی. در شیوه ادای این نوع عبادات انسانها مخیر گذاشته شده اند، بشرط اینکه این اختیار شان در تضادم با حکم شرعی ثابت در نصوص نباشد.

بلی، انجام دادن این نوع عبادات به شکل مأثور بهتر است. ولی آیا گفته می توانیم که دعاء کردن به غیر الفاظ روایت شده و در همه اوقات غیر جایز است؟ ذکر نیز از همین نوع می باشد. شارع حکیم به ذکر امر نموده است و آنرا مطلق گذاشته است. پس انسان در طریقه ادای آن اختیار دارد. البته تا زمانی که اختیار او با حکم ثابت شرعی در تضادم نباشد. بخاطر توضیح این مسأله دو مثال ذیل را ذکر می کنم:

1- مردی عادت کرده است که هر روز در وقت معینی یک قرش را به پیروی از امر الله متعال صدقه نماید و هدفش ازین کار کسب رضای الله متعال و بجا آوردن امر او تعالی می باشد. آیا او را درین کارش مبتدع میدانی؟ آیا برای جایز بودن این گونه عمل، لازم است که قبلاً سلف صالح ما به آن عمل کرده باشند؟

2- مردی عادت دارد که هر صبح و شام با این الفاظ در برابر پروردگارش به دعا و تضرع نشیند.

« بار الها! مشکلات و مصایب را از من دور کن، گناهانم را مغفرت فرما. و مرا نزد خود از جمله مقبولین قرار بده و پیروی از سنت پیامبرت را به نصیبم گردان» آیا این

شخص مرتکب بدعت شده است؟ آیا جایز بودن این عمل مشروط به اینست که در روایت ثابت باشد؟

فکر کنم درین مسأله با من موافق باشی که عموم امر به دعا و صدقه عمل این دو شخص را شامل عبادت می‌گرداند.

بعد ازین توضیح، بدان ای برادر عزیز که قید نمودن عبادت مطلق در ذات خود بدعت است. پس هر عبادتی که به صورت مطلق وارد شده است همچنان مطلق باقی می‌ماند و همه کیفیت‌های این عبادت تحت عموم امر داخل گردیده و با احکام شرعی جایز در تعارض نمی‌باشد.

و اخیراً می‌خواهم بگویم که امر جایز در ذات خود، احیاناً بخاطر سد ذریعه حرام می‌گردد. و بهترین حالات همانست که با سنت مطهر موافق بوده و پیروی از سنت در هر حال بهتر و اولی‌تر است. و السلام علیک و رحمة الله وبرکاته<sup>۱</sup>

### ولی بدعت شر است:

با خواندن دقیق و همراه با تأمل درین نوشتارها حتماً ملاحظه می‌کنیم که استاذ حسن البناء بر دو نکته خیلی مهم پافشاری داشته‌اند.

اول: به صورت مستمر می‌گوید که باید به آنچه مطابق سنت است التزام داشته و در هر امر مورد اختلاف، از سنت و طریقه‌های آن پیروی نماییم.

دوم: عدم ضیق ساختن اموری که شریعت آنرا وسعت بخشیده است و آنچه را که شریعت مطلق گردانیده است. این کار برای وسعت بخشیدن دایره مسایل مورد اتفاق و جلوگیری از تنگنایهای فکری ضروری می‌باشد.

استاذ محمد الغزالی می‌گوید:

«استاذ حسن البناء، بخاطر اجتناب از تصادم با محافظین بدعت‌های اضافی و ترکی، میکوشید تا موضوع را شامل دایره اختلاف فقهی گرداند. زیرا اختلاف فقهی دیدگاه‌های متباین و مختلف در یک موضوع را تحمل کرده می‌تواند.»<sup>۲</sup>

«در سلوک و روش امام حسن البناء متوجه می‌شویم که ایشان بدون احساس حرج

1- تعلیقی که جریده اخوان المسلمین برین گفتگو که بین استاذ بنا و استاذ احمد فهمی صورت گرفت این بود که: جریده از این دو استاذ بزرگوارا بخاطر این بحث ارزشمند که با شیوة نهایت پاک و ممتاز مور مناقشه صورت گرفت تشکر نموده و به همین قدر اکتفاء می‌نماید

2-(دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین) محمد الغزالی ص 116

از بعضی اموری که تحت نوع بدعت های اضافی و ترکی قرار می گرفت، چشم پوشی می کردند. این عمل شان بحیث یک سیاست مؤقتی بوده و بخاطر جمع آوری امت و محافظت از قواعد و مبادی اساسی دین آنرا در پیش گرفته بودند. ایشان مکروه را قبول کردند تا خود را از حرام نگهدارد. و این عمل شان تحت قاعده «ارتکاب اخف الضررین» شامل می گردد.

حقیقت اینست که بدعت، چه صغیر باشد و چه کبیر، هیچکدام آن قابل تأیید نمی باشد.. زیرا اثرات سوء این بدعتها تا عمق جامعه اسلامی نفوذ می کند، اما علاج آن نیاز به بصیرت و آگاهی دارد

مثال آن این اوراد و اذکار هزار باری و میلیون باری است!! کسانی که میخواهند بسوی دین رجوع کنند، همینکه در برابر خود این اوراد و اذکار را مشاهده می کنند، از گمراهی بسوی گمراهی عمیق تر و هلاکت می روند»<sup>۱</sup>

علماء همیشه در برابر کوچکترین بدعت ها نیز قرار گرفته و با شدت از آن نهی کرده اند تا مبدا سهل انگاری در بدعت های کوچک راه را در برابر بدعتهای بزرگتر در عقاید، عبادات و اخلاق بگشاید. چنانچه از قدیم گفته اند که «اکثر آتش سوزی ها از یک شراره کوچک آغاز می یابد.

روایت شده است که مردی در کنار عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نشسته بود. ناگهان عطسه زده و به دنبال آن گفت: الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله. عبدالله بن عمر فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ما این تعلیم را نداده اند که چون عطسه چنین بگوییم. بلکه به ما تعلیم داده است که چون عطسه زنیم بگوییم. الحمد لله. ابن عمر رضی الله عنه در برابر آن کلمات اضافی، که شاید اکثر مردم به آن توجه نداشته باشند، سکوت نکرد. بلکه این را واجب خود دانست که آن مرد را هدایت نماید تا در حدود سنت توقف نموده و نه از آن بکاهد و نه بر آن چیز را بیافزاید.

اگر باب این افزودن ها باز می شد، غلو کنندگان سخنان زیادی درین مورد افزوده و سلسله سخنانی را که باید عطسه کننده بگوید خیلی طولانی می ساختند و جملات طولانی تری در جواب آن می پرداختند. بعد از آن بدعت کاری از امور کوچک به امور بزرگتر انتقال می یافت.»<sup>۲</sup>

1- المرجع السابق، ص 116.

2- ( لیس من الإسلام )، محمد الغزالی، ص 79، 80.

« عوام مردم به سرعت دین خالص و صریح را ترک گفته و بسوی آمیخته های بشری می‌روند، توگویی همین گمشده شان می‌باشد. انسان گاهی به شگفت می‌افتد زمانی که مشاهده می‌کند که این آمیخته های بشری در دین آنقدر مورد الفت و تعصب جاهلانه قرار می‌گیرد که گویا اصل دین بوده و غیر آن هوای انسان می‌باشد.»<sup>۱</sup>

«و چه بسیار کارهایی است که سلف این امت هرگز آنرا انجام نداده اند، ولی امروز مسلمانان آنقدر به شوق و علاقه به آن مصروف اند که گویی دین اصیل همین است و شاید نزد شان مهمتر و لازمی تر از اصل دین ثابت و صحیح باشد.»<sup>۲</sup>

### چرا بدعت در دین را مردود می دانیم؟

استاذ محمد الغزالی در برابر این سؤال جوابهایی دارد که آنرا در نقاط ذیل خلاصه می‌نمایم!

1- اگر بدعت را مورد تأیید قرار داده و به این نظر شدیم که دین به این بدعت نیاز دارد، معنای سخن اینست که دین ناقص می‌باشد. در حالیکه الله متعال می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة : 3] امروز دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

2- هیچ کسی حق ندارد که از جانب خود شریعت ایجاد نماید. زیرا تشریح حق منحصر به ذات الله متعال می‌باشد. چنانچه می‌فرماید:

« أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ [الشورى : 21]

آیا مشرکان و کافران معبودانی دارند که بی اذن خدا آیینی را برای آنان پایه گذاری کرده اند؟  
3- مشغول شدن عقل دینی در امر اختراع برای دین، اضرار جبران ناپذیری در امور دین وارد کرده است. زیرا اصل در امور دینی پیروی از وحی است و اصل در امور دنیوی ابداع و نوآوری می‌باشد.

4- شیوع بدعت‌ها به حساب سنت اصیل تمام می‌شود. یعنی هر قدر بدعتها رایج گردد، به همان اندازه سنت‌ها از بین مردم دور می‌گردد.

5- طبیعت عمومی دین به گونه‌ای وضع شده است که برای عموم بشر مناسب باشد. اما آنکه از جانب خود برای مردم دین وضع می‌کند، در حقیقت مردم را به کار

1- المرجع السابق ص 81.

2- (دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين)، محمد الغزالی، ص 116.

هایی مکلف می‌سازد که از سوی الله متعال مکلف نشده اند.

و در اخیر می‌پرسند:

چه فرقی است بین اینکه شخصی حدیثی را وضع کرده و آنرا به رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت دهد و اینکه شخصی مسلکی و یا عملی را ایجاد نموده و گمان می‌کند که راه راست و طریق نجات در آخرت می‌باشد؟ هر دوی آنها در حقیقت امر مرتکب بدترین عمل شده اند.

### چالشها:

چالشی که در دو اصل سابق ذکر کردیم هنوز هم بر سر جایش باقی است. و آن شیوه ایست که می‌خواهد این نواقص را در بین امت به سرعت معالجه نماید. و به شکل اتهام به بدعت گذاری در دین تبارز می‌کند. در حالیکه این موضوع در سطح مناقشه علمی با وسعت زیاد قرار داشته و اختلاف آراء را می‌پذیرد. این اختلاف پذیری از خصایص شمول و انعطاف پذیری اسلام سرچشمه می‌گیرد.

اتهام از دشنام ها آغاز می‌یابد و به سوی بلند شدن آواز می‌رود و بالاخر به تکفیر و فاسق خواندن و بدعتی نامیدن می‌انجامد.

### سؤال های مهم در مورد بدعت های اضافی

- 1- بدعت ها همه تحت یک حکم قرار ندارند.  
این عبارت را شرح نموده و نکات ذیل را در آن واضح سازید:  
 أ- انواع و اقسام بدعت و انواع حکم آنها؟  
 ب- خطرناکی اتهام مطلق به بدعت کاری و چگونگی اجتناب از آن.  
 ت- راه ضبط و قانونمند ساختن این مسأله.
- 2- (دین کامل است و چیزی بنام بدعت حسنه وجود ندارد.) این عبارت را مناقشه نمائید؟
- 3- {تمسک اهل بدعت به بدعت شان یک حالت روانی است} این طرح را در حال توافق و مخالفت با آن مناقشه نمائید.
- 4- مجموعه از بدعت های اضافی و ترکی را ذکر نموده و فواید و خطر هایی آنرا در دین و زندگی عادی با هم مقارنه کنید.
- 5- مهمترین بدعتی که در آن واقع شدی چه است؟ و چگونه از آن خود را نجات دادی؟ تجربه شخصی خود درین مورد را بنویسید.

# ا ح ل

محبت با صالحین،  
احترام شان و ستایش  
اعمال نیکی که دارند،  
سبب قربت الله متعال می  
گردد. و اولیاء کسانی  
اند که الله متعال درین  
آیت ذکر نموده است که  
« الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا  
يَتَّقُونَ » [فصلت : 18] یعنی آنانیکه  
ایمان آورده و تقوا گزیده اند. کرامت  
ایشان ثابت است، با شرایط شرعی آن و  
معتقد هستیم که آنها رضی الله عنهم مالک  
هیچ نوع نفع و ضرر برای خود  
نمی‌باشند. و نه مرگ و زندگی خود را  
در اختیار دارند. چه رسد به اینکه  
چیزی از اینها را به دیگران بخشند.

## دمی با اهل تصوف!

درین اصل و اصل بعدی آن امام شهید باب وسیعی را در برابر همراهان خود  
می‌گشاید. و داخل بخش بزرگی از بخشهای عمل اسلامی می‌گردد که به مسأله تزکیه  
رابطه با الله متعال تخصیص یافته است. این باب و این بخش عبارت از طریقه های  
تصوفی می‌باشد.

امام البنا درین مجال داخل می‌شود تا مجموعه از افکاری را تنظیم نماید که بعضی‌ها  
گرفتار شدیدترین غلو در آن شده اند. و در عین حال میخواهد تعریف درستی ازین  
افکار را ارائه و در برابر کسانی قرار دهد که تصوف را بکلی مردود دانسته و میخواهند  
که آنرا از بیخ و بن برکنند. امام البنا می‌خواهد اصول این افکار را بیان نموده و حرکت  
آنرا از حالت انحرافی تغییر داده و به مسیر اصلی و طبیعی آن برگردانند.

مسیری که اسلام تعیین نموده است تا طریقه تصوفی را که بخش بزرگی از مسلمانان در



خود جمع نموده و یکی از بزرگترین جریانهای تقویت کننده حرکت اسلامی را تشکیل میدهد، به مجرای اصلی آن قرار دهد و از ضایع شدن آب صاف و زلال آن در صحرای خشک اختلافات و ریگستانهای بی حاصل مناقشات و دشمنی ها جلوگیری کند. ممکن است اصل سابق که در مورد بدعت های ترکی و اضافی بود، و اصل پانزدهم که از موضوع توسل و دعاء بحث می کند در کنار این دو اصل قرار گرفته و این زمینه را مساعد سازد تا پروسه برگشت تصوف به مجرای حرکت اسلامی را تسریع و تقویت نماید، تا حرکت اسلامی از قوت بیشتر برخوردار شده و جریان آن چند برابر گردد و اثرات امواج آن بیشتر و قوی تر گردد.

### صالحین را دوست داریم :

شیخ محمد الغزالی تحت عنوان (الحب والبغض فی الله) می نویسد:  
 « احترام بزرگان واجب است. و مقصدم از بزرگان، علماء و دانشمندانی اند که ظاهر آراسته با سنت دارند، یقین شان زنده است و مخلصانه جهاد می نمایند»<sup>1</sup>  
 گمان کنم که تعریف صلاح و صالحین بر هیچ عاقلی پوشیده نیست. قرآن کریم صلاح را با عمل مرتبط ساخته و عمل را در کنار ایمان قرار داده است، درین صورت است که زمینه نجات انسان را از خسران برابر می سازد. این یک سلسله وابسته به هم است که از سه حلقه تشکیل یافته است.

« وَالْعَصْرِ (1) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (2) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ » [العصر : 1 - 3]

سوگند به عصر [ ظهور پیامبر اسلام ] (1) [ که ] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است، (2) مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده اند. (3)  
 و انسان مؤمن، به عمل صالح آنقدر استمرار میدهد تا به صفت «صلاح» آنقدر مزین گردیده که در زمره «صالحین» قرار گیرد.

### صالحین کیها اند؟

بنابراین صالحین همه کسانی اند که رابطه آشکار و نهان شان با الله متعال و مؤمنان نیک و صالح باشد و این مرتبه هر مؤمن است، مؤمن میتواند که درین سیر تعالی و

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 118.

عروج آنقدر بالا رود و به درجه‌ای برسد که آنجا انبیاء قرار دارند و بعد از آنها صدیقین و شهداء اند و به دنبال آنها سایر صالحین می باشد.

« وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا » [النساء : 69]

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده و اینان نیکو رفیقانی هستند

کسانی اند که تربیت آنها را الله متعال بفضل و کرم خود انجام میدهد

« وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي » [طه : 39]

. و محبوبیتی از سوی خود بر تو انداختیم تا با مراقبت کامل من پرورش یابی

[ و ساخته شوی . ]

آنها کسانی اند که :

« يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » [المائدة : 54]

آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان فروتن اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی ترسند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد، و خدا بسیار عطاکننده و داناست

الله عزوجل محبت با صالحین را واجب گردانیده و همچنان محبت کردن آنها فیما بین شانرا واجب می داند. و این دوستی با همی مسلمانان در رابطه اجتماعی شان بنام « الحب فی الله » خوانده شده است. و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ»

الله « (سنن أبي داود)

از ابوذر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بهترین اعمال محبت بخاطر الله و دشمنی بخاطر الله است.

به این معنا که این محبت بر اساس رابطه با الله استوار می باشد و پس هر قدر که رابطه با الله متعال بیشتر و مستحکم تر گردد، صلاح انسان از دیاد می یابد و در نتیجه آن محبت و اعتماد فیما بین مسلمانان بیشتر می شود.

## چگونه صالحین را می شناسیم :

مقیاس اساسی برای شناخت صالحین عبارت از التزام و پابندی به اوامر الله و رسول او می باشد و این مقیاسی است که ظاهر انسان مطابق آن سنجیده می شود. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ يَتَعَاهَدُ الْمَسْجِدَ فَاشْهَدُوا لَهُ بِالْإِيمَانِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ { إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ } الْآيَةَ (سنن الترمذی)

از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرمایند: چون مردی را دیدید که به مساجد توجه و علاقه دارد، به ایمانش شهادت دهید. زیرا الله متعال می فرماید: (جز این نیست که مساجد را کسانی آباد می سازد که به الله و روز آخرت ایمان دارند و نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند)

الله عزوجل می فرماید:

« إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ » [العنکبوت : 45]

بی تردید نماز از بی حیایی و کارهای زشت منع می کند.

پس حسن رابطه با الله با حسن رابطه با خلق لازم و ملزوم یکدیگرند. مفردات آن در دو مرجع اساسی اسلام (قرآن و سنت) به وضاحت ذکر است و برای دریافت تفصیلات بیشتر در مورد رابطه با الله متعال و تأثیر آن بر رابطه بین افراد بشر به این دو مصدر اساسی مراجعه کنیم مثلاً:

• « قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا » [الأنعام : 151]

بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: اینکه چیزی را شریک او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید

• « وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ » [الشوری : 38]

و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است

• صفات مؤمنان اول سوره المؤمنون

• صفات عباد الرحمن آخر سوره الفرقان

• وصایای دهگانه سوره اسرار

• وصایای سوره لقمان

➤ صلاح شرط قبول توبه است.

« فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ » [المائدة : 39]

پس کسی که بعد از ستم کردنش توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید ، یقیناً خدا توبه اش را می پذیرد.

➤ و رفیق ایمان است.

« فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » [الأنعام : 48]

پس کسانی که ایمان بیاورند و [مفاسد خود را] اصلاح کنند نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند

➤ و نشانه تقوا است.

« فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » [الأعراف : 35]

پس کسانی که [از مخالفت با آنان] بپرهیزند و [مفاسد خود را] اصلاح کنند ، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند

➤ علامه عفو است.

« فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » [الشوری : 40]

ولی هر که بگذرد و [میان خود و طرف مقابلش را] اصلاح نماید . پاداشش بر عهده خداست .

سؤال مهم اینست که؛ آیا همه این صفات باید در وجود انسان تکمیل گردد تا بتوان صفت صالح را بروی اطلاق نموده و او را از جمله صالحین بخوانیم؟

و ارواح انسان ها شکل «گروههای نزدیک به هم» آفریده شده اند، یعنی انسان در هر مستوای صلاح که قرار گیرد، همراهان و دوستانی در همان مستوا می یابد تا با او نزدیک شده و الفت گیرد و از کسانی که در مستوای پایینتر قرار دارد، دوری گزیند و همیشه آرزو دارد که با مستوای بلندتر از خود همراه و هم صحبت گردد.

**مظاهر دوستی با صالحین:**

امام حسن البنا درین اصل دو نشانه را تذکر میدهد که عبارت از (احترام آنها و ستایش و مدح آنهاست) درین داستان میتوان این مظاهر را به صورت آشکار مشاهده کنیم:

«امام شعبی می گوید: زید بن ثابت نماز جنازه ای را اداء کرد. بعد از آن قاطری را آوردند تا سوار شود. عبدالله بن عباس نزدیک شده و رکابش را گرفت تا سوار شود. زید گفت: ای ابن عم رسول الله آنرا رها کن...»

ابن عباس گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را امر کرده اند که با علماء و بزرگان خود چنین برخورد نمایم زید بن ثابت دستهای ابن عباس را بوسید و گفت: پیامبر علیه الصلاة والسلام) ما را امر کرده است که با اهل بیتش اینگونه تعامل نمایم. عمر رضی الله عنه می گفت: ابوبکر سید و سردار ماست که سید و سردار ما (یعنی بلال) را آزاد کرده است.

و می بینیم که این دین حنیف با علمای پیشتر از خود و کسانی که معاصر شان بوده اند محبت داشته و احترام و ستایش آنها را بجا می آوردند این مظهر امت اسلامی است که در نکات سه گانه ذیل خلاصه می شود.

1- احترام ایشان.

2- محبت با آنها.

3- ستایش و توصیف اعمال نیک آنها.

و این وصیتی است که الله متعال آنرا بحیث یک وجبیه لازمی صالحین این امت تثبیت می کند و می فرماید:

« وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ » [الحشر : 10]

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل های ما نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی.

### غلو و افراط:

امام البنا بخاطر جلوگیری از افراط و غلو درین نشانه های سه گانه این قاعده اساسی را می گذارد که « با ذکر اعمال نیکوی که دارند.»

سنت نبوی درین مورد قاعده دقیق تری را می گذارد و آن اینکه انسان باید در هنگام ذکر صالحین و شرح اعمال نیک آنها بگوید که (أحسبه كذلك ولا تزدکی علی الله احد) « او را چنین می پندارم اما باطن هیچ کسی را نزد الله متعال تزکیه نمی کنم» الله سبحانه و تعالی می فرماید:

« فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى » [النجم : 32]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که پرهیزکاری پیشه کرده است، آگاه تر است

و اگر رابطه و تعلق بین مؤمنان به این گونه باشد، در هر مستوای ایمانی که قرار داشته باشند، بهر صورت این رابطه، چنانچه امام توصیف نموده اند، (وسیلهٔ قربت به الله عزوجل) می باشد.

### اولیاء الله:

امام رحمه الله ما را از دایرهٔ عموم مسلمانان بسوی داخل دایرهٔ خوردتر برده و در طریقه های تصوف داخل می سازد و میخواهد مبانی این طریقه ها را مورد بحث قرار دهد. که عبارت از تعریف ولایت و شناخت اولیاء است.

ما از وجود این اصطلاح در دین خود انکار نداریم و از ارتباط ولایت با صلاح و تقوا نیز منکر نیستیم. زیرا الله عزوجل می فرماید:

« إِنَّ وِلَّيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ » [الأعراف : 196]

یقیناً سرپرست و یار من خدایی است که قرآن را نازل کرده و او همواره شایستگان را سرپرستی و یاری می کند

هدف از ارائهٔ شرح زیر اینست که این اصطلاح را از دایرهٔ تنگ یک دیدگاه بیرون آورده و استعمال آنرا بین همهٔ فعالان و مبارزین مسلمان و حتی در بین عموم مسلمان عام گرداند. اما برای این کار قاعده و چوکات خیلی متینی وضع نموده و تعریف و حدود آنرا تعیین نماید و این چوکات را از قرآن کریم بدست می آورد و می فرماید: ( اولیاء کسانی اند که درین آیت ذکر شده اند:

« الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ » [یونس : 63]<sup>1</sup>

پس دو صفت اساسی در کار است تا فرد مسلمان در زمرهٔ اولیاء الله قرار گیرد. یکی ایمان و دیگری تقوا.

### ولی کیست؟

از همینجاست که تعریف ولی را در کتابهای عقیده و فقه چنین نوشته اند که « آنکه الله را با صفات آن می شناسد و تا حد توان به طاعات مواظبت داشته از معصیت ها اجتناب می کند. و از مصروف شدن و غرق گردیدن در لذت ها و شهوات مباح خود

1- أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (62) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (63) لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « [یونس : 62 - 64]

داری می کند.»<sup>۱</sup> و یا این که:

ولی آنست که الله متعال او را در جا های که امر نموده است حاضر بیابد و از جاهای که منع نموده است مفقود باشد.<sup>۲</sup>

ولایت ضد عداوت است و اصل و تهداب ولایت را «قرب و نصرت» تشکیل میدهد. پس ولی جایگاه ارجمندی نزد الله عزوجل دارد.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيذَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ» (صحيح البخاري)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: الله عزوجل می فرماید: کسی که با ولی من دشمنی کرد من با او اعلان جنگ می کنم. بنده به هیچ عملی محبوبتر از فرایض که بالایش فرض کرده ام تقرب جسته نمی تواند. و بوسیله نوافل آنقدر به من نزدیک می شود که من او را دوست می دارم. و چون دوستش داشتم، گوش او می شوم که بوسیله آن می شنود و چشم او می شوم که بوسیله آن می بیند و دست او می شوم که بوسیله آن می گیرد و پایش می شوم که بوسیله آن راه می رود. اگر از من چیزی بخواهد حتماً به وی می دهم و اگر به من پناه آورد حتماً او را پناه می دهم من در هیچ کاری که انجام آنرا خواسته ام انتظار و توقف نکرده ام مگر در قبض روح مؤمن او مرگ را نمی پسندد و من نمی خواهم که با او سختی شود.

این حدیث نبوی سلوک و سیرت ولی را با الله متعال به وضاحت شرح می کند. ازین شرح میدانیم که شروط ولایت سه چیز است:

- 1- تمسک جستن به کتاب الله و سنت رسول الله.
- 2- اقتداء کردن به رسول الله صلی الله علیه وسلم در اقوال و افعال.
- 3- اقوال و افعال افراد را با میزان کتاب الله و سنت رسول الله سنجیده و هیچ نوع غلو و نقصان و هیچ نوع افراط و تفریط را پذیرا نگردد.

1- ( فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین )، جمعة أمين عبدالعزیز، ص 137.  
2- المرجع السابق، ص 135.

## کرامت:

امام حسن البنا اصطلاح دیگر این گروه را در برابر همگان قرار داده و آنرا به همان شکل و صورتی معرفی می کند که علمای سلف آنرا میدانستند و ضوابط شرعی آنرا بیان شرح داده و می گوید: « کرامت اولیاء ثابت است البته با شرایط شرعی آن» در ابتداء باید گفت معنای کرامت اینست که بنده نزد پروردگار مکرم باشد و مکرم ترین انسان نزد الله عزوجل متقی ترین آنهاست.

« إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ » [الحجرات : 13]

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست .

گاهگاهی این اکرام و عزت به شکل محسوس و ملموس در دنیا ظاهر می گردد. چنانچه برای مریم علیها السلام دختر عمران ظاهر گردید و برای شان رزقی در محراب داده شد که زکریا علیه السلام از آن به تعجب افتاد و گفت:

« يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ » [آل عمران : 37]

ای مریم! این رزق ویژه برای تو از کجاست؟! گفت: از سوی خداست.

چنانچه برای عمر رضی الله عنه اتفاق افتاد. ایشان در مدینه منوره در هنگام خطبه امیر لشکر مسلمانان را صدا زد که: ای ساریه متوجه کوه باش! در حالیکه آنها صد ها میل دور از مدینه مصروف پیکار بودند و امثال این حوادثی که برای صحابه کرام اتفاق افتاد.

امام حسن البنا اختلاف و پراگندگی درین موضوع را در یک نکته جمع نموده و از یک طرف کرامت را بر اساس دلایل شرعی مورد تأیید و قبول قرار میدهد و همزمان با آن چوکات و ضابطه خیلی دقیق می گذارد. و آن اینکه کرامت باید از شرایط شرعی آن خارج نباشد.

کرامت در شریعت عبارت از «کار خارق العاده ای است که مقرون با دعوی نبوت و مقدمات آن نبوده و از دست بنده ای صادر گردد که دارای عقیده صحیح و ظاهر آراسته به صلاح باشد»<sup>1</sup>

«امر خارق العاده» این قید بخاطری ذکر شده است تا سحر و جادو، شعبده بازی و چشم بندی و کارهای شگفت آور ازین دایره خارج گردد. زیرا اینها خارق العاده نبوده و هر انسان میتواند آنرا بیاموزد و اجراء کند.

• غیر مقرون به دعوی نبوت، به این معناست که معجزه ازین دایره خارج گردد. زیرا

1- (فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین)، جمعة أمین عبدالعزیز، ص 137.



معجزه امر خارق العاده‌ای است که همراه با دعوی نبوت و بدست پیامبر صادر می‌گردد.

- مقدمه دعوی نبوت نباشد: به این مفهوم است که «ارهاص» نباشد.

و ارهاص در اصطلاح شرع عبارت از امر خارق العاده‌ای است که الله عزوجل از پیامبرش قبل از آنکه مبعوث شود، ظاهر می‌سازد. تا زمینه را برای نبوت او آماده ساخته و پیامبری او را اساس گذاری کند مانند سایه کردن ابر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از نبوت.

- و اینکه «امریست که الله بدست بنده دارای اعتقاد صحیح ظاهر می‌سازد» به این معناست که اهانت و استدراج از این دایره خارج شود. زیرا اهانت عمل خارق العاده‌ای است که بدست مدعی کاذب نبوت صادر می‌شود و استدراج کاریست که الله عزوجل بدست مدعی الوهیت صادر می‌کند، عقیده این دو فاسد و کافر هستند.
- و اما قید «بنده صالح» به این مفهوم است که «معاونت» را از آن مستثنی قرار دهد. زیرا؛ معاونت عبارت امر خارق العاده‌ای است که بدست بنده مستورالحال یعنی کسیکه صلاح آن ظاهر نباشد، صادر می‌گردد.<sup>۱</sup>

پس کرامت با این حدود و قیود شرعی آن برای اولیاء یعنی مؤمنانی که دارای عقیده صحیح و صلاح ظاهری باشد ثابت است.

البته بین علماء در مورد اثبات و امکان آن عقلاً اختلافاتی بروز کرده است چنانچه جمهور اهل سنت آنرا ثابت دانسته اند. زیرا فعلاً واقع گردیده است و اما معتزله با این نظر مخالف است و طبعاً امام حسن البناء در جانب جمهور قرار دارند.<sup>۲</sup>

### اعمال خارق العاده از غیر اولیاء :

اینگونه اعمال خارق العاده بنام استدراج و اهانت نامیده می‌شود، چنانچه قبلاً بیان نمودیم. الله عزوجل می‌فرماید:

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (182) وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» [الأعراف : 182 ، 183]

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی‌دانند [به ورطه سقوط و هلاکت می‌کشانیم] (182) و به آنان مهلت می‌دهیم یقیناً تدبیر و نقشه من استوار است.

لذا علماء که در رأس شان ابن تیمیه قرار دارد، تأیید کرده اند که از بعضی مردم

1- المرجع السابق.

2- المرجع السابق، ص 138.

امور خارق العاده صادر می شود، در حالیکه آنها از خطا معصوم نیستند.<sup>1</sup>  
و می گوید: « بین کرامات اولیاء و احوال شیطانی و سایر امور خارق العاده فرق های متعددی وجود دارد. از آنجمله:

از جمله اینکه سبب کرامات اولیاء ایمان و تقوای است و سبب احوال شیطانی، ارتکاب اعمالی است که الله عزوجل و رسولش از ان نهی کرده است.<sup>2</sup>  
بنابراین، ارتباط ولایت و صلاح با حدوث کرامات و امور خارق العاده کاملاً مخالف فهم درست اسلام می باشد.  
استاذ محمد الغزالی می گوید:

« تصور اینکه ولایت جز با صدور اعمال خارق العاده و ملغی کننده قانون سببیت ثابت نمی شود، باطل است زیرا ولایت چیزی جز تقوی و ایمان نیست.  
الله عزوجل می فرماید:

« أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (62) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ » [یونس : 62

، [63

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. (62) آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند. (63)  
مشروط ساختن تکمیل ولایت را با ظهور کرامات و کار های خارق العاده، نوعی بیهوده سرایی بوده و هیچ اصل دینی ندارد.<sup>3</sup>

### موقف ما در برابر اولیاء :

امام حسن البنا بعد از آن که محبت و احترام اولیاء را واجب اعلان نموده و کرامات ایشان ثابت می نماید نشانه و حدود رابطه و تعلق با آنها را به گونه ای تذکر میدهد که اعتقاد سالم اسلامی را خدشه دار نسازد. و می گوید « ما عقیده داریم که آنها رضی الله عنهم توان رساندن نفع را در دنیا و آخرت برای خود ندارند، چه رسد به اینکه به دیگران نفع و ضرری برسانند و یا چیزی بدهند.»

بنابراین شرح، موقف ما در برابر اولیای کرام ازین قرار می باشد:

1- محبت و دوستی با آنها و بیان اعمال نیک و ستایش آنها سبب قربت به الله

1- المرجع السابق ص 231.

2- (مجموع الفتاوی)، ابن تیمیة ج 11 ص 302، 287.

3- ( دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین)، محمد الغزالی، ص 121.

عزوجل می باشد.

2- در محبت و ستایش آنها از مبالغه و غلو اجتناب نموده و توصیف آنها را به درجه تقدیس و عصمت نمی‌رسانیم.

3- کرامت آنها را با شرایط شرعی آن ثابت می‌دانیم.

4- از هر نوع استغاثه و طلب نفع و ضرر از آنها چه در حال حیات و چه در حال ممات شان، خودداری کرده و هر نوع ذبح کردن بنام آنها، سفر کردن برای زیارت قبور شان و نذر کردن بنام شانرا ناجایز و از امور داخل در شرک می‌دانیم.

این اصل با اصول آینده است که عقیده فرد مسلمان را از وهم، خرافات پرستی، و فریبکاری دجالان آزاد می‌سازد و نمیگذارد که بعضی افعال الله سبحانه و تعالی و صفات او را به به بندگانش منسوب سازند، و یا بعض کارهایی که باید برای الله متعال بعنوان عبادت تقدیم گردد، به بندگانش تقدیم شود. گرچه از جمله اولیاء بوده و ظاهر حال شان صالح و مطابق شرعی باشد.

### برگشت بسوی فهم درست:

بعضی مردم در ضبط قواعد شرعی و مقابله با بدعات آنقدر افراط می‌کنند که حتی اموری که در شریعت ثابت است، مورد انکار قرار می‌دهند. ولی امام حسن البنا در راستای پخش فهم صحیح کوشید تا قواعدی را وضع نماید که آنچه از دین است، آنرا ثابت نماید و آنچه خارج از دین نیست، مردود اعلان نماید و این کوشش را بخاطر هدف مهمی براه انداختند که همانا بیرون آوردن امت از دایره اختلاف و جدل و سوق دادن آنها بسوی تجمع و عمل مشترک می‌باشد.

درینجا سؤالی را ذکر می‌کنیم که متوجه استاذ حسن البنا گردیده و طالب جواب فوری شده اند. البته سؤالی دیگری نیز درین رساله وجود دارد که آنرا در مکان مناسب ذکر خواهیم کرد، از خوانندگان گرامی می‌خواهم تا در مقدمه ای که استاذ حسن البنا قبل از ارائه جواب تقدیم نموده اند، دقت نمایند. درین مقدمه امام حسن البنا هدف و مقصد دعوت خود را بوضوح بیان می‌کند.

متن سؤال چنین است:

استاذ بزرگوار مرشد عام جماعت اخوان المسلمین:  
اینک سؤالی را حضور شما تقدیم میدارم که اقوال مختلف در مورد آن گویند و آراء و نظریات متضادی در مورد آن ارائه کرده و سخن بجایی رسیده است که این مسأله

نقل مجلس مردم در مساجد و کوچه و بازار گردیده و همگان را در حیرت شدید قرار داده و باعث نزاع مستمر شده است. و از عاقبت و فرجام ناخوش آیندی انذار می نمایند. امید است که تکریم فرموده و جواب قانع کننده و مشرحی درین مورد در صفحات مجله درخشان تان در شماره آینده تقدیم نمائید، تا از نتایج بد ناشی ازین حالت جلوگیری صورت گیرد. سؤال ها ازین قرار است:

- 1- آیا ولی بعد از موت نیز کرامت دارد؟ آیا کرامت او از جنس کرامات دنیایی می باشد و یا خیر؟ و اگر اختلافی دارد، از چه قرار است؟
- 2- آیا در اثنای دعا، توسل به محمد صلی الله علیه وسلم و سایر انبیاء و صالحین جایز است؟
- 3- آیا جایز است که کسی بگوید: یا رسول الله بفریادم برس!

4- نظر شما در مورد حدیثی که می گوید: «توصلوا بجایه فان جایه عند الله عظیم» چیست؟ این حدیث صحیح است و یا غیر صحیح؟

5- نظر شما در مورد جشن مولود و سالگره که برای اولیاء گرفته می شود. چیست؟ آیا این روزها حرمتی در دین دارد؟<sup>1</sup>

امید است که جواب این سؤال ها را هر چه زود تر نشر نماید. خصوصاً مسئله توسل را تا از نزاع موجود درین مورد برطرف گردیده و اختلاف به پایان برسد و اگر زمینه جواب فوری میسر نبوده و کمی تأخیر می خواهد، امید است مسئله توسل را در ورق جداگانه شرح داده و برای ما بفرستید. تا بر منابر خوانده و مردم را از حقیقت آگاه سازیم و باقی سؤال ها را در صفحات مجله جواب دهید. اهالی شهر ما در انتظار جواب شما می باشند و امید است که قبل از جمعه برای ما مواصلت نماید تا آنرا در منبرها بخوانیم. برای شما احترام زیاد دارم و تأکیدی که درین مورد دارم، به این خاطر نیست که شما را متوجه مسئولیت های تان می سازم بلکه می خواهم فتنه ای که بر مبنای این

---

1- درین جا به جواب سوال اول کعبه موضوع کرامت اختصاص دارد، می پردازد. و جواب باقی سوالها در شرح توسل در اصل پانزدهم ارائه می گردد.

موضوع ایجاد شده است، قبل از آنکه بزرگ و دامنه دار شود، خاموش گردد. و در اخیر سلامهایم را بپذیرید.

محمد عبدالنبی وکیل جمعیه الاخوان بمیت سلسبیل

جواب استاد النبا:

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و على  
 آله و صحبه و سلم  
 به برادرانم در میت سلسبیل (دقهلیه) به خوانندگان گرامی، و همه کسانی که به اسلام  
 محبت دارند و به همه فرزندان اسلام  
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وبعد:

### ضوابط اختلاف فقهی:

قبل از آنکه به جواب سؤال های تان پردازم، توجه تانرا به چند نکته مهم جلب می کنیم:

#### اول: اختلاف در فروع:

باید توجه داشته باشید که اختلاف در فروع دینی امر کاملاً طبیعی است و هیچگاه ممکن نیست که همه مردم در فروع فقهی حول یک رای جمع شوند. احياناً در مسئله ای یک دلیل نقلی در دسترس می باشد، ولی ائمه در استنباط حکم از آن با هم اختلاف می داشته باشند. این اختلاف ناشی از اختلاف و تفاوت در قدرت فهم و توان بر داشت از نص است که الله متعال در قلوب آنها به ودیعت گذاشته است. بعنوان مثال از آیت وضوء امام شافعی یکصد مسأله را استخراج نموده اند. در حالیکه دیگران از استنباط این مقدار مسایل عاجز شده اند. اخوان میدانند که ائمه متعددی وجود داشته و هر کدام آنها رأی و نظر خود را در

دین دارا می باشند. اما اصول و اعتقادی شان یکی است. و حتی یک امام نیز در اوقات و شرایط مختلف فتواهای مختلف صادر نموده است چنانچه امام شافعی در مذهب جدیدش فتواهایی ارائه کرد که با مذهب قدیمش متفاوت بود.

این موضوع خیلی وسیع و دقیق است و برادران باید کاملاً به آن علم داشته باشند. اختلاف رای امر حتمی بوده و هیچ عیبی در آن وجود ندارد. اما عیب و گناه در تعصب و ورزیدن درین اختلاف است. برای برادران «اخوان» خیر درین است که درین مورد با هم تساهل نموده و یکدیگر را احترام نمایند. ما همه، الحمد لله مسلمان هستیم و آرزو مندیم که در برابر دشمنان با هم متحد باشیم و در بین خود اختلاف نداشته باشیم.

### دوم: جدال در دین:

جدال در مسایل دینی باعث مصیبت ها و مشکلات بیشماری گردیده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم شدید از آن متنفر بوده و با تأکید و شدت از آن نهی نموده اند. درین حدیث انداز کافی برای همگان وجود دارد.

قال ابو الدرداء، وأبو أمامة، ووائله بن الأسقع، وأنس بن مالك، قالوا: خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوماً، ونحن نتمارى في شيء من أمر الدين، فغضب غضباً شديداً لم يغضب مثله، ثم انتهرنا، فقال: "مهلاً يا أمة محمد، إنما هلك من كان قبلكم بهذا، أخذوا المرء لقله خيره". "ذروا المرء، فإن المؤمن لا يماري". "ذروا المرء، فإن المماري قد نمت خسارته". "ذروا المرء، فكفك إثمًا أن لا تزال مُمَارياً". "ذروا المرء، فإن المماري لا أشفع له يوم القيامة". "ذروا المرء، فأنا زعيم بثلاث آيات في الجنة في رباحها، ووسطها، وأعلىها لمن ترك المرء وهو صادق". "ذروا المرء، فإن أول ما نهبني عنه ربي بعد عبادة الأوثان المرء، وشرب الخمر".<sup>1</sup>

ابو درداء، ابوامامة، وائله بن الأسقع و انس بن مالك گفتند: روزی رسول الله صلی الله علیه و نزد ما آمد درحالیکه ما در یکی از موضوعات دینی باهم جدال می کردیم. ایشان چنان خشم گرفتند که در گذشته چنین خشمگین نشده بودند، پس بر ما فریاد زد که آرام شوید. زیرا مؤمن جدال نمی کند. زیرا زیان انسان جدل کننده تا آخرین حد می رسد. مرء را ترک کنید زیرا همین گناه برای تان کافی خواهد بود که همیشه در حال جدال باشید. جدال را ترک نمایید زیرا من انسان جدال کننده را شفاعت نمی کنم. مرا را

1- این حدیث را طبرانی روایت کرده است و هیثمی میگوید: در سند آن کثیر و مروان است که ضعیف می باشد. ولی درین مورد احادیث صحیح دیگری وارد شده است. از جمله: « عن أبي أمامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا زعيم ببيت في ربض الجنة لمن ترك المراء وإن كان محققاً وببيت في وسط الجنة لمن ترك الكذب وإن كان مازحاً وببيت في أعلى الجنة لمن حسن خلقه » سنن أبي داود - (12 / 422)

ترک کنید زیرا من به سه نشانه در جنت ضمانت می‌کنم؛ در کناره آن، در وسط آن و در بلندترین مقام آن. برای کسیکه مرء را ترک کند در حالیکه راستگو و برحق است. جدال را ترک کنید زیرا اولین چیزی که پروردگارم مرا بعد از پرستش بت‌ها منع کرد جدال و نوشیدن شراب بود.

و مرء درین حدیث به معنای جدال در امور دینی است. لذا برادرانم را نصیحت می‌کنم و از آنها تمنا دارم که خود را تحت این وعید شدید قرار ندهند و از مداومت و استمرار در جدال و مرء اجتناب نمایند. هر کدام شما باید از رأی خود در برابر برادرش تنازل کند. زیرا بزرگترین مصیبت همان اختلاف و تفرقه در دین است. برای ما کفایت می‌کند که روی این نکات با هم متحد باشیم که الله ما واحد است. محمد صلی الله علیه وسلم رسول الله و قرآن کتاب برحق الهی است کسیکه چنین عقیده داشته باشد او برادر ماست و اما او را دوست داریم و احترام می‌کنیم و حق اخوت و برادری او را میدانیم و بجا می‌آوریم.

### سوم: موقف ما در برابر این اختلاف:

این مسایل و امثال آن در قدیم الایام میدان اختلاف بین مسلمانان بوده و علمای سلف، با وجود بحث‌های دقیق و خلوص نیت و اهتمام و توجهی که به امور دینی داشتند. درین موارد به اتفاق نرسیده اند. و متأخرین نیز درین موارد با هم به اتفاق نظر نمی‌رسند. اگر با هم از تسامح و گذشت کار نگیرند، این فتنه تا روز قیامت ادامه خواهد یافت.

پس بهتر آنست که هر کدام شان رای و نظر خود را با دلایلی که دارد، اظهار نماید، اگر برادرش به آن قانع شد، خیل خوب، در غیر آن، او را با رأیش بگذارد، بدون اینکه او را خارج از دین بداند و یا گناهکار و عاصی بشمارد. زیرا او نیز دلیل و نظری دارد. هنگامی که ما درین مسایل فتوی میدهیم، در حقیقت چیزهایی را بیان می‌کنیم که الله متعال ما را بسوی آن هدایت نموده است و اعتقاد ما در آن مورد بنابر دلایلی است که برای ما واضح می‌شود. بنابراین به هیچ صورت دیگران را ملزم به پذیرش رأی و نظر خود نمی‌سازیم و هیچ گاهی خود را معصوم از خطا نمی‌دانیم، بلکه ممکن است که در رأی و نظر خود به خطا رفته باشیم، بدون اینکه بدانیم.

ما به همه کسانی خوش آمدید می‌گوییم که نواقص ما را نشاندهی نموده و موارد خطا را اصلاح کند. ما رأی خود را تأیید می‌کنیم و آرای دیگران را احترام می‌گذاریم، کسی را که مخالف ما قرار می‌گیرد جرح نمی‌کنیم و احساس می‌کنیم که دایره عمومی اخوت اسلامی همه ما را در خود جمع می‌کند.

بعد از اینکه این نکات را خدمت تان بیان کردم، مسایلی را که برادر گرامی تذکر داده اند، یک یکی مورد بحث میدهم والله المستعان

### کرامت ولی بعد از وفات:

مردم درین امر اختلاف داشته و عده آنرا ثابت میدانند و تعداد دیگری آنرا نفی می کنند. به عقیده ما کرامت ولی آنچنان که در حیات وی ثابت است، بعد از وفات او نیز ثابت می باشد. دلیل عقلی ما اینست که کرامت بخاطر حیات ولی نصیص نمی گردد، بلکه بخاطر مقام و منزلتی که دارد، برایش داده می شود. و منزلت او بعد از وفاتش نیز باقی است و حتی شاید افزایش یابد.

از جهت دیگر، انجام دهنده کرامت شخص ولی نیست. بلکه فاعل آن الله سبحانه و تعالی می باشد و الله عزوجل در هر حال باقی است. پس هیچ مکانی برای نفی کرامت بعد از مرگ ولی باقی نمی ماند. این استدلال عقلی و بر مبنای قیاس بود.

و اما دلیل نقلی درین باب حدیث مشهوری است که ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده اند.

«... وَأَنْطَلَقُوا بِخَبِيبٍ وَزَيْدٍ حَتَّى بَاعُوهُمَا بِمَكَّةَ فَأَشْتَرَى خَبِيبًا بَنُو الْحَارِثِ بْنِ عَامِرٍ بْنِ نَوْفَلٍ وَكَانَ خَبِيبٌ هُوَ قَتَلَ الْحَارِثَ يَوْمَ بَدْرٍ فَمَكَتْ عِنْدَهُمْ أَسِيرًا حَتَّى إِذَا أَجْمَعُوا قَتْلَهُ اسْتَعَارَ مُوسَى مِنْ بَعْضِ بَنَاتِ الْحَارِثِ لِيَسْتَحِدَّ بِهَا فَأَعَارَتْهُ قَالَتْ فَعَقَلْتُ عَنْ صَبِيٍّ لِي فَدَرَجَ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَاهُ فَوَضَعَهُ عَلَيَّ فَحَدِيهِ فَلَمَّا رَأَيْتُهُ فَرَعْتُ فَرَعَةً ذَاكَ مِنِّي وَفِي يَدِهِ الْمَوْسَى فَقَالَ أَتَخَشِينَ أَنْ أَقْتُلَهُ مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ ذَاكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَكَانَتْ تَقُولُ مَا رَأَيْتُ أَسِيرًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ خَبِيبٍ لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ مِنْ قِطْفِ عَنَبٍ وَمَا بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ ثَمَرَةٌ وَإِنَّهُ لَمَوْثِقٌ فِي الْحَدِيدِ وَمَا كَانَ إِلَّا رِزْقٌ رَزَقَهُ اللَّهُ فَخَرَجُوا بِهِ مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ فَقَالَ دَعُونِي أَصَلِّي رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ انصَرَفَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَوْلَا أَنْ تَرَوْا أَنَّ مَا بِي جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ لَزِدْتُ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الرُّكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْقَتْلِ هُوَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا ثُمَّ قَالَ

مَا أَبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا      عَلَيَّ أَيُّ شِقِّ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ وَإِنْ يَشَاءُ      يُبَارِكُ عَلَيَّ أَوْصَالَ شَلْوٍ مُمَرَّعٍ

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ عَقِبَةُ بْنُ الْحَارِثِ فَقَتَلَهُ وَبَعَثَتْ قُرَيْشٌ إِلَى عَاصِمٍ لِيُؤْتُوا بِشَيْءٍ مِنْ جَسَدِهِ يَعْرِفُونَهُ وَكَانَ عَاصِمٌ قَتَلَ عَظِيمًا مِنْ عَظْمَانِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ فَبَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِثْلَ الظُّلَّةِ مِنَ الدَّبْرِ فَحَمَتَهُ مِنْ رُسُلِهِمْ فَلَمْ يَقْدِرُوا مِنْهُ عَلَى شَيْءٍ» (صحيح البخاري)

بعد از آنکه آنها را اسیر کردند، خیب و زید را باخود بردند و بر اهل مکه فروختند. خیب را بنی حارث بن عامر بن نوفل خریداری نمود زیرا خیب حارث را در روز بدر کشته بود.



خبیب مدتی را نزد آنها اسیر ماند. روزی تیغی را از یکی از دختران حارث طلب کرد تا ریش و بروت خویش را اصلاح کند. (آن دختر بعداً قصه می‌کند) من از کودک خود غافل شدم و آن کودک نزد او رفت و خیب کودکم را گرفت و بر زانوی خود نشاند. من از دیدن این صحنه خیلی وارخطا شدم و خیب این وارخطایی مرا در حالیکه تیغ در دستش بود درک نمود و گفت: می‌ترسی که من این کودک را به قتل برسانم؟ ان شاء الله هرگز این کار را نمی‌کنم. آن دختر می‌گفت: من اسیر بهتر از خیب را هرگز ندیده بودم. روزی او را دیدم که در دستش خوشه انگور بود و از آن می‌خورد و در آن روز در مکه هیچ میوه نبود و او با زنجیرها بسته بود. حتماً آن رزقی بود که الله برایش می‌داد. بالآخره او را از حرم بیرون کردن تا به قتل برسانند. خیب گفت: مرا بگذارید که دو رکعت نماز بخوانم. و بعد از آنکه نمازش را خواند روی گشاند و گفت: اگر شما به این گمان نمی‌شدید که من از مرگ می‌ترسم، حتماً زیاد نماز می‌خواندم. پس او اولین کسی بود که خواندن دو رکعت نماز را هنگام کشته شدن سنت گذاشت. بعد از آن گفت: بار الها! اینها را یکسر به قتل برسان. و این آیات را خواند:

هیچ پروا ندارم زمانی که مسلمان بمیرم و افتادم به خاطر الله بهر پهلو که باشد

این قربانی بخاطر ذات الله است و اگر بخواهد بر اعضای قطع شده بدنم نیز برکت می‌گذارد. بعد از آن عقبه بن حارث برخاست و او را به قتل رساند. قریش تعدادی را فرستادند تا قسمتی از جسد عاصم را بیاورند که آنها بشناسند. زیرا عاصم در روز بدر یکی از بزرگان قریش را به قتل رسانده بود. اما الله عزوجل زبورها را به تعداد زیادی مانند پارچه ابر برای حمایت جسد وی فرستاد و آنها نتوانستند که به جسم او اذیت برسانند.

و بدون شک این کرامتی است که الله عزوجل بعد از وفات نصیبش کرد. به همین علت زمانی که عمر رضی الله عنه این قصه را بیان می‌کرد، می‌فرمود الله سبحانه و تعالی بنده مؤمن را بعد از وفاتش نیز از اهانت حفظ می‌کند، چنانچه در حیاتش حفظ می‌نماید.<sup>1</sup>

و در حدیث دیگری ابن سعد در «الطبقات الکبری» از ابو سعید الخدری به سند حسن روایت کرده است میگوید: ابو سعید الخدری گفت: من از جمله کسانی بودم که قبر سعد بن معاذ را حفر کردیم، ما بوی مشک را از قبر احساس می‌کردیم.

و بدون شک این اکرام و عزت بعد از وفات سعد برایش رسیده است. با درنظر داشت همین دلایل، کرامت ولی را بعد از وفاتش نیز ثابت می‌دانیم چنانچه در حیاتش

1- رواه ابن إسحاق عن قتادة: انظر: (فتح الباری شرح صحیح البخاری)، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی الشافعی (أبو الفضل)، (ج 384)، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی: محب الدین الخطیب، دار المعرفة، بیروت، 1379هـ.

ثابت است. بشرط اینکه با سند صحیح و ثابت نقل شده باشد.

### حکم جشن مولود:

رسول الله صلی الله علیه وسلم از گرفتن جشن‌ها بر قبر مبارک شان نهی فرموده اند:<sup>۱</sup> بنابراین جمع شدن حول قبر غیر انبیاء به هر صورت ممنوع است. و اما اجتماع کردن بخاطر یادی از صالحین و ذکر اعمال نیک شان جایز می باشد، به شرط اینکه محتویات آن مطابق شریعت و مورد پسند الله عزوجل باشد. و اما اگر مشتمل بر معاصی و منکرات باشد، به صورت قطعی حرام است. خلاصه ای که از این سخنان بدست ما می آید اینست که اجتماع در اطراف قبور در مواسم معین از جمله دین نیست. و اما زنده نگهداشتن یاد صالحین و یادگارهای نیک آنها که باعث رضایت الله می گردد از جمله دین بوده و برای مردم بهتر است که ایام و مواسم با فضیلت را بیاد داشته و آنرا با ذکر اعمال و سیرت نیک صالحین زنده نگهدارند و از سیرت ایشان پند و اندرز گیرند.<sup>۲</sup> این بود آنچه به نظر ما می رسید و معتقدیم که بالاتر از هر عالمی، دانشمند دیگری قرار دارد.

و الله يقول الحق و هو یهدی السبیل والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

الفقییر الی الله ... حسن البناء<sup>۳</sup>

### جشن میلاد النبی:

و برای وضاحت و فائده مزید، شرحی را که استاذ جمعه امین در مورد این رأی و نظر استاد حسن البنا ارائه کرده اند، به صورت مختصر درین جا عرض می کنیم:

« درین امر بین مسلمانان اختلافی وجود ندارد که دایر کردن محفل میلاد پیامبر صلی الله علیه وسلم کاریست که تازه ایجاد شده و در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم و عهد صحابه و تابعین خبری از آن وجود نداشت. چنانچه امام سخاوی می گوید. دایر نمودن

1- ابن تیمیه در کتاب «قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة» می گوید این حدیث هیچ اصلی ندارد. ، المكتبة السلفية ومطبعتها، القاهرة، وانظر: السلسلة الضعيفة للشيخ الألبانی برقم (22).

2- از جمله کسانی که برگزاری محفل بخاطر مناسبات اسلامی و یادبود از سیرت رسول الله و سیرت صالحین را جایز میدانند، امام سیوطی است. ایشان در کتاب (الحاوی فی الفتاوی) فصلی را تحت عنوان «حسن المقصد فی عمل المولد» نوشته اند. انظر: الحاوی فی الفتاوی (189/1-197) طبعة دار الفكر.

3- جریده ( الإخوان المسلمون) الأسبوعية سنة 1934م.

محفل میلاد بعد از قرون سه گانه ایجاد شده است.»

اولین شخصی که این عمل را ایجاد کرد، المعزالدین الله فاطمی بود که در سال 362 هـ در قاهره جشن میلاد پیامبر را برپا نمود. این رسم ادامه یافت تا آنکه در سال 488 هـ توسط امیر جیوش بدر الجمالی در عهد المستعلی بالله ممنوع قرار گرفت و زمانی که «الامر بأحكام الله بن المستعلی» به حکومت رسید، آنرا در سال 495 دوباره اعاده نمود.<sup>1</sup>

شگفت آور اینست که باوجود اینکه حکم برپا نمودن میلاد النبی از جمله مسایل اختلافی است، چنانچه در بحث های آینده خواهیم دید، مگر مشاهده می کنیم که بعضی علماء و دانشمندان جلیل القدر بنابر غیرت دینی و با دیدن انحرافات که درین مورد ظاهر گردیده است در حکم میلاد النبی غلو نموده اند. چنانچه یکی از علماء کتابی تحت عنوان (الانصاف فیما قیل فی المولد من الغلو والاحفاف) نوشته طی آن امام سیوطی را مورد شدیدترین هجوم قرار داده است. زیرا ایشان جشن گرفتن میلاد پیامبر را جایز می دانند در مورد رأی امام سیوطی می گوید: «دلایل او ساقط و بی معناست زیرا او بوسیله باطل مجادله می کند تا حق را نابود سازد»

### مخالفین با برگزاری جشن میلاد النبی:

در حالیکه این موضوع نیازی به این تشدد ندارد. زیرا علماء در مورد دایر کردن محفل میلاد اختلاف دارند، عده ای آنرا ممنوع دانسته و در ممانعت آن دلایلی را ذکر نموده اند که در مورد بدعت وارد شده است به این اعتبار که این عمل چیز جدید در دین بوده و در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عصر صحابه و تابعین اثری از آن وجود نداشت. از ناحیه دیگر، این عمل به معنای تخصیص دادن روزی بدون هیچ مخصص شرعی می باشد و این عمل در شریعت ممنوع است. چنانچه پیامبر صلی الله علیه وسلم نهی کرده اند از اینکه روز جمعه را برای گرفتن روزه خاص بگردانیم و اگر مفاسدی بر تخصیص دادن ایامی که خصوصیت ندارد، مرتب نمی شد هرگز از آن نهی نمی کردند. مردم با این تصور میلاد النبی را محفل می گیرند که این روز از فضیلت خاصی برخوردار بوده و باید چنین جشن گرفته شود. در حالیکه اصلاً درین روز فضیلتی وجود ندارد. پس خفیف ترین حکمی که در مورد این محفل گفته می توانیم

1- ( تاریخ الاحتفال بالمولد النبوی )، محسن السندوبی، والبدعة د. عزت عطیة، بحث (فهم الإسلام فی خلال الأصول العشرین)؛ جمعة أمین.

اینست که از نظر شریعت مکروه می باشد.<sup>۱</sup>

واجب مردم اینست که در تعیین روز های مخصوص برای عبادات و شرافت و فضیلت روز ها و محفل گرفتن آن باید به شریعت مراجعه نموده و از کتاب و سنت پیروی نمایند. گرچه مفسده و مصلحت آنرا درک نکنند. از مشهور ترین کسانی که محفل میلادالنبی را ناجایز میدانند، تاج الدین عمر بن علی اللخمی السکندری المالکی، معروف به «الفاکھانی» است که درین مورد کتابی تحت عنوان «المورد فی الکلام علی عمل المولد» نوشته این گونه محافل را به شدت رد نموده است و چنین استدلال می کند که این عمل هیچ اصلی در کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ندارد. امام ابن تیمیه و امام شاطبی نیز بر همین نظرند.

### کسانی که آنرا جایز میدانند:

در مقابل این ها، تعداد دیگری وجود دارد که برگزاری این محفل را مباح و حتی عمل نیک میدانند. چنانچه علامه ابوشامه می گوید از بهترین اعمالی در عصر ما ایجاد کرده اند، محافلی است که هر سال در روز تولد پیامبر صلی الله علیه وسلم برگزار نموده و خیرات و صدقات فروان به مردم میدهند و اظهار خوشی و سرور می نمایند. این عمل علاوه بر اینکه باعث احسان و کمک به فقراء می گردد، نشاندنده محبت و تعظیم رسول الله صلی الله علیه وسلم در قلبها می باشد. و با این عمل خود در برابر الله عزوجل شکر می کند که بر انسانها منت گذاشته و آخرین پیامبر خود را به صفت رحمت برای عالمیان فرستاد.<sup>۲</sup> در رأس این دیدگاه امام سیوطی قرار دارد.

امام ابن حجر به این نظرست که بزرگداشت از میلاد پیامبر صلی الله علیه وسلم بدعتی است که خوبی ها و خرابی هایی دارد. کسیکه این محفل را برگزار کرده و اعمال نیک را انجام میدهد و از اعمال نادرست آن اجتناب می کند، کار نیک است، در غیر آن نادرست خواهد بود ابن حجر به این حدیث استدلال می کند:

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَوَجَدَ الْيَهُودَ صِيَامًا يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي تَصُومُونَهُ فَقَالُوا هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ أَنْجَى اللَّهُ فِيهِ مُوسَى وَقَوْمَهُ وَغَرَّقَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ فَصَامَهُ مُوسَى شُكْرًا فَتَحْنُ نَصُومُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَحْنُ أَحَقُّ وَأَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ فَصَامَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ » (صحيح مسلم)

1- راجع ( اقتضاء الصراط المستقيم ) لابن تیمیه ص 136.

2- (الإبداع في مزار الإبتداع) از شیخ علی محفوظ ص 255

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم به مدینه آمدند، دیدند که یهود مدینه در روز دهم محرم روزه می‌گیرند. رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدند که این چه روزی است که شما روزه می‌گیرید؟ گفتند امروز روز بزرگی است، درین روز الله متعال موسی علیه السلام و قومش را قوش را نجات داده و فرعون و قومش را غرق نمود. پس موسی علیه السلام این روز را بخاطر شکر الله متعال روزه گرفتند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: ما نزدیک‌تر از شما به موسی علیه السلام هستیم. پس خودشان روزه گرفتند و مردم را امر کردند تا روزه بگیرند.

و چون رسالت پیامبر علیه السلام منت بزرگتری است که الله عزوجل بر همه بشریت گذاشته است، مستحق‌تر به برگزاری محفل و جشن و سرور می‌باشد.

درین استدلال می‌بینم که ابن حجر قیاس را بکار برده است. امام ابن الحاج در کتابش «المدخل» به دلیل صریحی درین مورد دست یافته است که این روز را به عبادت خاصی مخصوص دانسته و آنرا مستحب قرار داده است و آن عبارت از صوم روز دوشنبه است. رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌فرماید:

«ذَٰكَ يَوْمٌ وُلِدْتُ فِيهِ وَيَوْمٌ بُعِثْتُ أَوْ أُنزِلَ عَلَيَّ فِيهِ» (صحیح مسلم)

این روزی است که من در آن تولد شده‌ام و در همین روز مبعوث شده‌ام و بر من قرآن نازل شده است.

ابن الحاج به این نظرست که رسول الله صلی الله علیه و سلم برگزاری محفل درین روز را بخاطر آسانی و رفق و ترحم بر امت خود، ترک نموده‌اند. زیرا ایشان بعضی کارها را بخاطری ترک می‌نمودند که مبادا بر امتش واجب گردد. چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم مدینه را مانند مکه حرام قرار داده و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَبْدُكَ وَخَلِيلُكَ وَنَبِيُّكَ وَإِنِّي عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ وَإِنَّهُ دَعَاكَ لِمَكَّةَ وَإِنِّي أَدْعُوكَ لِلْمَدِينَةِ بِمِثْلِ مَا دَعَاكَ بِهِ لِمَكَّةَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ» (موطأ مالك)

بار الها! ابراهیم بنده، دوست و پیامبرت بود و من بنده و پیامبرت هستم، او برای مکه دعا کرده بود و من برای مدینه همان دعایی را می‌کنم که ایشان برای مکه کرده بود و مثل آنرا همراهش می‌خواهم...

اما با وجود آن، شکار در مدینه و قطع کردن درخت و نباتات آنرا منع نکرده و جزایی بر آن تعیین نکرده‌اند، تا از امت خود مشقت را برداشته و تخفیف بیاورد.

میلاذ صلی الله علیه و سلم پیامبر و یا روز

## وفاتشان :

اما در جواب اینکه میگویند درین روز باید اظهار حزن و اندوه گردیده و از سرور و خوشی خودداری گردد، زیرا ایشان درین روز وفات نموده اند، امام سیوطی می گوید:

« شریعت اسلامی به اظهار نعمت‌ها و شکر آن امر نموده و به صبر و سکوت در برابر مصایب و غمها ترغیب کرده است. چنانچه به خاطر شکر گذاری از ولادت طفل به عقیقه امر نموده است و در هنگام وفات دوستان از گریه و فریاد و اظهار جزع و فزع نهی نموده و به ذبح حیوان و یا صدقه دیگری امر نمی‌کند. ازین معلوم می‌شود که بهتر آنست که درین ماه بخاطر ولادت پیامبر صلی الله علیه وسلم اظهار فرحت و خوشی گردد. و از اظهار حزن و اندوه بخاطر وفات شان خودداری گردد.

ابن حجر می‌گوید: الله عزوجل و رسول او به ماتم گرفتن روز وفات و مصایب انبیای کرام امر نکرده است، پس چگونه روز وفات اشخاص پایتزر از آنها را ماتم بگیریم.<sup>1</sup> علاوه بر آنچه سیوطی تذکر میدهد، دلیل دیگری نیز وجود دارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره نموده اند که وفات ایشان برای امت نعمت بوده و مصیبت نمی‌باشد.

« إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ رَحْمَةً أُمَّةٍ مِنْ عِبَادِهِ قَبَضَ نَبِيَّهَا قَبْلَهَا فَجَعَلَهُ لَهَا فَرَطًا وَسَلْفًا بَيْنَ يَدَيْهَا وَإِذَا أَرَادَ هَلَكَةَ أُمَّةٍ عَذَّبَهَا وَنَبِيَّهَا حَتَّىٰ فَأَهْلَكَهَا وَهُوَ يَنْظُرُ فَأَقْرَّ عَيْنَهُ بِهَلَكَتِهَا حِينَ كَذَّبُوهُ وَعَصَوْا أَمْرَهُ»

(صحیح مسلم)

الله عزوجل اگر مرحمت به امتی را بخواهد، پیامبرش را قبل از آنها قبض می‌کند تا ذخیره و پیش‌فرستاده امت باشد. و اگر هلاک کردن امتی خواسته باشد، آنها را در حالی عذاب می‌کند که پیامبرشان زنده بوده و هلاکت آنها را می‌بیند و با هلاک کردن آنها بخاطر تکذیب و سرکشی که کردند، چشم پیامبرش را سرد می‌سازد.

## ترجیح مباح بودن محفل میلاد النبی:

از خلال مناقشه و بحث‌هایی که ارائه شد، به این نتیجه می‌رسیم که اظهار و سرور و خوشی و برگزاری محفل در داخل خانواده به مناسب میلاد پیامبر صلی الله علیه وسلم جایز و حتی مستحب است زیرا:

- 1- تخصیص روز دوشنبه برای روزه گرفتن و بیان سبب این تخصیص که رسول الله صلی الله علیه وسلم درین روز تولد شده اند.
- 2- رسول الله صلی الله علیه وسلم ترغیب نموده اند که روز عاشورا را روزه بگیرید و به این وسیله شکر الله متعال را بخاطر نجات موسی علیه السلام و پیروانش بجا آورید.

این حدیث اشارتاً تشویق می‌نماید که روز ولادت ایشان را نیز روزه گرفته و با ادای عبادات گوناگون آن را تجلیل نماییم.

3- رسول الله صلی الله علیه وسلم اوقات و ایام با فضیلت را بیشتر مورد توجه قرار داده و عبادات بیشتری در آن اداء کرده اند، مانند افزایش جود و کرم در ماه رمضان و عبادت بیشتر درین ماه، و روز ولادت پیامبر صلی الله علیه وسلم از بهترین ایام است. درینجا قابل تذکر میدانیم که تجلیل از مولد پیامبر صلی الله علیه وسلم به گونه ای که شرح شد، تحت تعریف بدعت قرار نمی‌گیرد. بنابراین تجلیل کردن میلاد رسول الله صلی الله علیه وسلم به هیچ صورت تحت تعریف بدعت نمی‌آید. زیرا اصل آن در سنت ثابت بوده و دلایل زیادی در تأیید آن وجود دارد.

### کیفیت تجلیل:

و اما تجلیل ازین روز باید به این شرط صورت گیرد که تنها اظهار شکر در برابر الله صورت گیرد مانند تلاوت قرآن، شرح و بیان سیرت معطر ایشان صدقه دادن به فقراء، سرودن بعضی اشعار در مدح ایشان و اشعاری که انسان را نسبت به دنیا بی رغبت ساخته و بسوی انجام کارهای خیر تحریک نماید. این محافل باید فریضه و طاعت فرضی را معطل نسازد، باعث ضیاع وقت و شب بیداری نگردد. زیرا هدف از آن عبارت از اظهار سرور از طریق مشروع است تا شکرانگی الله عزوجل اداء گردد اما بی پرده گی، اختلاط حرام بین زنان و مردان، بازی‌ها بیهوده و... باید ازین محافل بکلی دور گردد.

نظر ما همین است، و به هیچ صورت نمی‌توان تجلیل از میلاد النبی را مساوی با عیدهای نو روز و سایر عیدهای غربی‌ها و عیدهای غدیر خم<sup>۱</sup> مساوی دانست. همچنان این نظر ما به معنای هجوم بر اصحاب آرای دیگر نمی‌باشد و نمی‌خواهیم که در مورد دلایل آنها وارد جدل و مناقشه شویم. و نمی‌خواهیم که این نظر باعث دشمنی بین فریقین گردد. زیرا این موضوع، اجتهادی بوده و هر گروه در طلب رضای الله و جستجوی حقیقت می‌باشند.

### چالشهایی که در مورد چگونگی تعامل با صالحین وجود دارد:

امروز مسلمانان به سبب جهالت و یا سؤ نیت، در این موضوع گرفتار افراط و تفریط

1- عیدی است که شیعه اثناعشریه (دوازده امامی) آنرا محفل میگیرند. و با استناد به احادیث موضوعی و ساختگی معتقد اند که درین روز پیامبر صلی الله علیه وسلم امامت را به علی سپرد. ر ک: العواصم من القواصم لابن العربی، تحقیق محب الدین الخطیب.

شده اند. تفریط آنها به شکل انکار از ولایت افراد و کرامت ظاهر می‌گردد. در حالیکه این موضوع یکی از مباحث عقیده را تشکیل میدهد و در کتاب الله و سنت رسول الله ثابت است این انکار باعث هجوم آوردن همراه با استهزاء و تحقیر بر قائلین کرامت می‌گردد. این تعرض، هجوم متقابل را از سوی آنها در پی داشته و منتهی به تبادل اتهامات و تکفیر جانبین می‌گردد.

افراط درین امر از سوی عوام جاهل صورت گرفته و کسانی که مصلحت‌هایی دارند، به ترویج آن می‌پردازند و در محبت با اولیاء غلو و افراط می‌کنند. این افراط منتج به خلل اعتقادی گردیده سخن به جایی می‌رسد که بعضی از صفات انبیاء مانند عصمت را به آنها نسبت می‌دهند و حتی قدمی فراتر گذاشته صفات الهی را (مانند نفع و ضرر رساندن) به اولیا نسبت می‌دهند و آنچه صحنه را خراب تر می‌سازد اینست که کسانی را ولی می‌پندارند که اصلاً ولی نیستند، بلکه با دیدن بعضی اعمال شگفت‌آور و خارق العاده از سوی بعضیها ولایت شانرا ثابت دانسته و امت را از متوجه شدن بسوی پروردگار مانع شده و بسوی این دجال متوجه می‌سازد.

علاج این مرض به دو صورت ممکن است.

- 1- نشر علم و توضیح مفهوم ولایت و کرامت و عدم انکار از اصل آن.
- 2- اعتقاد به اینکه اوامر بدست الله است و او آنچه بخواهد انجام میدهد. انسان هر کاری را که انجام میدهد، در ضمن و تحت قدرت الله عزوجل قرار دارد.
- 3- دعوت همراه با حکمت و موعظه حسنه و اجتناب از هرگونه مقابله و جدال و مواجهه با اصحاب مصالح و منافع دنیوی درین مجال.



## سؤال‌های مهم در مورد ولایت و کرامت:

- 1- «دوستی و محبت با صالحین سبب قربت الله عزوجل است» این عبارت از شرح نموده و به نکات ذیل توجه نمایید:
- أ- دلایلی از قرآن و سنت درین مورد:
- ب- رابطه این عبارت با اخوت فی الله.
- 2- ضرر رساننده و نفع دهنده صرف الله عزوجل است.»
- اهمیتی را که این مسأله اعتقادی در تعیین و بیان مسأله ولایت و کرامت در اذهان عوام مردم دارد، شرح کنید.
- 3- ابتدای شرک از تعظیم افراطی صالحین شده است.» و دلیل این موضوع بتهایی بود که قوم نوح به عبادت آن مصروف بودند.
- « وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا »
- [نوح : 23]
- و گفتند: دست از معبودانتان بر ندارید، و هرگز [بت‌های] وُدّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نکنید.
- چگونه بین صحت این عبارت و آنچه درین اصل وارد شده است توافق ایجاد می‌نماید؟
- 4- 4 غلو و افراطی را که در مورد صالحین در داخل خانواده خود مشاهده نموده و مورد توجه قرار داده عوامل و راه‌های علاج آنرا تشخیص نما. بعد از آن در علاج آن آغاز کن.

## 14

زیارت قبور از هر کسی که باشد، با چگونگی و کیفیت مأثور آن سنت و مشروع است ولی استعانت از اهل قبور، هر کسی که باشد، و صدا کردن آنها به این هدف و طلب حاجات از آنها، از دور و یا نزدیک، نذر کردن بنام آنها پخته کردن قبر های شان، پوشانیدن آن شمع روشن کردن در آن، مسح کردن آن، سوگند یاد کردن به غیر الله و سایر اعمال ازین گونه از جمله کبائر و بدعت هایی است که باید با آنها مقابله صورت گرفته و این اعمال را نباید تأویل کنیم تا ذرایع شرک سد گردد.

### نابود کننده لذتها:

رسول الله صلی الله علیه وسلم مرگ را به همین اسم یاد کرده و ما را امر می کند که باید آنرا همیشه بیاد داشته باشیم.  
 «أَمَّا إِنَّكُمْ لَوْ أَكْثَرْتُمْ ذِكْرَ هَازِمِ اللَّذَاتِ لَشَغَلَكُمْ عَمَّا أَرَى فَاكْثُرُوا مِنْ ذِكْرِ هَازِمِ اللَّذَاتِ الْمَوْتِ» (سنن الترمذی)

و اما اگر شما نابود کننده لذتها را همیشه یاد کنید، شما را اکثر کارهایی که می کنید، بخود مشغول خواهد ساخت. پس نابود کننده لذتها یعنی مرگ را بسیار یاد کنید.

ابو حامد غزالی در معنای این حدیث می گوید:

« به این معناست که لذت ها را با یاد مرگ ناگوار سازید تا تمایل تان به آن کم شده

و بسوی الله عزوجل روی آورید.»

و نیز می گوید: «مرگ را همیشه یاد کنید، زیرا مرگ را اگر در هر سختی که یاد کنید، آن سختی را بر شما آسان می سازد و در هر فراخ دستی که یاد کنید، آنرا بر شما تنگ می سازد.»

«عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ بَصُرَ بِجَمَاعَةٍ فَقَالَ عَلَامَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ هَؤُلَاءِ قِيلَ عَلَى قَبْرِ يَحْفَرُونَهُ قَالَ فَفَزِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَدَرَ بَيْنَ يَدَيْ أَصْحَابِهِ مُسْرِعًا حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْقَبْرِ فَجَنَّا عَلَيْهِ قَالَ فَاسْتَقْبَلْتُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ لِأَنْظَرُ مَا يَصْنَعُ فَبَكَى حَتَّى بَلَ التَّرَى مِنْ دُمُوعِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا قَالَ أَيُّ إِخْوَانِي لِمِثْلِ الْيَوْمِ فَأَعْدُوا» (مسند أحمد)

از براء بن عازب روایت است که در حالیکه ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم روان بودیم، ناگهان جماعتی را دید که در یک نقطه جمع شده اند، چون از موضوع پرسیدند، مردم گفتند که آنها در آنجا جمع شده و قبری را حفر می کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم از شنیدن این سخن وارخطا شده و به سرعت از بین همراهان خود بیرون شده و خود را به آنجا رساند و بادو زانو بالای قبر نشست. راوی می گوید که من در مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم تا ببینم که ایشان چه می کنند. دیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنقدر گریه کردند که خاک آنجا تر شده بود و به طرف اصحاب خود متوجه شده و گفت: ای برادرانم برای این روز آمادگی بگیرید.

«وَلْتَذَكُرْ الْمَوْتَ وَالْبَلَى» (سنن الترمذی)

همیشه مرگ و خاک شدن در قبر را بیاد داشته باش.

### زیارت قبور:

چیزی که انسان را بیشتر به یاد مرگ می اندازد زیارت کردن قبور است. پس هدف از زیارت قبرستان عبارت از پند و عبرت گرفتن، نرم شدن قلب و یاد آوری از مرگ می باشد. و درین صورت است که زیارت قبور یکی ای بهترین وسیله تربیت و تزکیه نفس قرار می گیرد.

زیارت قبور چهار فائده مهم دارد:

1- انسان را بیاد مرگ می اندازد. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده

اند:

«فَرُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُدَكِّرُ الْمَوْتَ» (صحیح مسلم)

از قبرستان زیارت کنید، زیرا زیارت کردن قبر انسان را بیاد مرگ می اندازد.

2- نسبت به دنیا بی رغبت می گرداند.

3- بیاد آخرت می اندازد.

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَقَدْ أُذِنَ لِمُحَمَّدٍ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ أُمِّهِ فَرُوزُوهَا فَإِنَّهَا تُدَكِّرُ الْآخِرَةَ » (سنن الترمذي)

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اند: من شما را از زیارت قبرها منع کرده بودم، اکنون برای محمد اجازه داده شد که قبر مادر خود را زیارت کند، پس شما هم قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت کردن قبرها انسان را بیاد آخرت می اندازد.

4- قلب را نرم و چشم ها را اشکبار می سازد. چنانچه می فرمایند:

« أَلَا إِنِّي... نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ ثُمَّ بَدَأَ لِي أَنَّهَا تُرِقُّ الْقَلْبَ وَتُدْمِعُ الْعَيْنَ وَتُدَكِّرُ الْآخِرَةَ فَرُوزُوهَا » (مسند أحمد)

بدانید که من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم، بعد از آن برایم آشکار شد که زیارت قبرها قلوب را نرم و چشم ها را اشکبار می سازد و انسان را بیاد آخرت می اندازد، پس قبرها را زیارت کنید.

### حکم زیارت کردن قبور:

زیارت کردن قبور در ابتدای اسلام ممنوع قرار گرفت ولی بعداً مباح اعلان گردید. چنانچه در احادیث قبلی تصریح گردید.

از همین جاست که امام البناء رحمه الله می گوید « زیارت قبور از هر کس که باشد، سنت و مشروع است » پس زیارت قبور برای مردان و زنان سنت است بخاطری که اباحت آن به صورت عام وارد شده است.

« البته اختلافی در مورد زیارت کردن زنان وجود داشته وعده ای آنرا مکروه و تعداد نیز حرام دانسته اند و شمار دیگری برای زنان جوان مکروه دانسته و برای سالخوردهگان جایز دانسته اند. اما همگان نیت را درین امر مهم دانسته و شرط گذاشته اند که اگر مرد و یا زن به زیارت قبور می رود باید مقصدش پند و عبرت گرفتن باشد. »<sup>1</sup>

### با طریقه مسنون آن:

امام حسن البناء اطلاق این مشروعیت را با این قید مشروط می سازد که زیارت کردن قبور باید به طریقه مآثور و مسنون صورت گیرد.

1- ( فهم الإسلام فی ظلال العشرین )، جمعة أمين عبدالعزیز ص 239.

و اما کیفیت مسنون زیارت قبور چیست؟  
 شروطی را که برای مشروع بودن زیارت قبور لازمی است میتوان چنین خلاصه کرد:

### 1- نیت:

باید مقصد رفتن به زیارت در نزد زیارت کننده مشخص و معلوم باشد. به این شرح که:  
 أ- احسان کردن به مرده، سلام دادن به او و دعای مغفرت و طلب رحمت بر آنها.  
 ب- بیاد آوردن مرگ و پند گرفتن از حالت مرده

### 2- دعا و سلام.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید.  
 « لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ »  
 (سنن ابی داود- عن ابی هریره رضی الله عنه)

خانه های تانرا قبرستان نسازید و قبر مرا محل برگزاری عید نسازید. شما هر جایی که هستید بر من درود بگویید، درود تان به من می رسد.  
 «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (صحيح البخاري)  
 از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند:  
 رخت سفر بسته نمی شود مگر بسوی سه مسجد. مسجد حرام، مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم و مسجد اقصی.

### 3- کشیدن بوتها :

« ... فَرَأَى رَجُلًا يَمْشِي بَيْنَ الْقُبُورِ فِي نَعْلَيْهِ فَقَالَ يَا صَاحِبَ السَّبْتَيْنِ أَلْفِهِمَا » (سنن النسائي-  
 عن بشير ابن الخصاصية)  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم مردی را دید که با پاپوشهای خود بین قبرستان راه می رفت، پس او را ندا زده و گفت: ای مردی که چپلی های سبتی پوشیده ای! آنرا از پایت دور کن.

و اما اگر در آنجا خار و یا نجاستی بود، جایز است که همراه با پاپوشها برود.

### 4- راه رفتن بالای قبرها مکروه است.

عَنْ عُثْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَأَنْ أَمْشِيَ عَلَى جَمْرَةٍ أَوْ سَيْفٍ أَوْ أَخْصِفَ نَعْلِي بِرَجْلِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمْشِيَ عَلَى قَبْرِ مُسْلِمٍ (سنن ابن ماجه)

از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: اینکه بالای قوغ آتش یا بالای تیغ شمشیر راه بروم و یا نعلینم با پاهایم دوخته شود، برایم بهتر است ازین که بالای قبر شخص مسلمان راه بروم.

### 5- نشستن و تکیه زدن بالای قبرها مکروه است.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَأَنْ يَجْلِسَ أَحَدُكُمْ عَلَى جَمْرَةٍ فَتُحْرَقَ ثِيَابُهُ فَتَخْلُصَ إِلَى جِلْدِهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَجْلِسَ عَلَى قَبْرِ (صحيح مسلم)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: اینکه یکی از شما بالای قوغ آتش بنشیند، پس لباسش بسوزد و آتش به جلدش برسد برایش بهتر است ازینکه بالای قبری بنشیند.

عَنْ أَبِي مَرْثَدَةَ الْغَنَوِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تُصَلُّوا إِلَيْهَا (صحيح مسلم)

از ابومرثد غنوی روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: نه بالای قبر بنشینید و نه بسوی آن نماز بخوانید.

### 6- در مقبره نشستن جایز است.

« عَنْ الْبَرَاءِ قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي جَنَازَةٍ فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَلَمْ يُلْحَدْ فَجَلَسَ وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ كَأَنَّ عَلَى رُءُوسِنَا الطَّيْرَ » (سنن النسائي)

از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم در جنازه ای بیرون شدیم، چون به قبر رسیدیم، آنرا هنوز لحد نکرده بودند. رسول الله صلی الله علیه و سلم نشستند و ما هم در اطراف شان نشستیم و آنچنان خاموش بودیم که گویا بر سرهای ما پرنده ها نشسته است.

1- امام بخاری بر اساس همین حدیث بابی را ذکر نموده و می گوید: « باب در بیان موعظه محدث در قبرستان و نشستن اصحابش در اطراف او.»

### 7- زیارت کننده در برابر قبر ایستاده می شود.

لمس کردن قبر با دست پروا ندارد، اما خود را به آن مالیدن، نماز خواندن در کنار آن، بخاطر دعا کردن رفتن به زیارت به این عقیده که دعا کردن در آنجا بهتر است، برای آن نذر کردن و امثال آن ممنوع بوده و چنانچه ابن تیمیه رحمه الله می گوید در دین مسلمانان وجود

ندارد، بلکه بدعت‌هایی است که بعد از ایجاد کرده و از شعبه‌های شرک بشمار می‌رود.

### 8- قرائت قرآن نزد قبر جایز است.

با این اختلاف که قرائت در هنگام دفن صورت گیرد و یا بعد از آن.

### 9- کارهایی را انجام دهد که باعث تخفیف بر صاحب قبر گردد.

مانند گذاشتن شاخه تازه ای نزد قبر، چنانچه از ابن عباس روایت شده است که  
عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَبْرَيْنِ فَقَالَ إِنَّهُمَا لِيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي  
كَبِيرٍ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَبْرِئُ مِنْ بَوْلِهِ وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ ثُمَّ أَخَذَ جَرِيدَةً رَطْبَةً فَشَقَّهَا  
نِصْفَيْنِ ثُمَّ غَرَزَ فِي كُلِّ قَبْرٍ وَاحِدَةً فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ صَنَعْتَ هَذَا فَقَالَ لَعَلَّهُمَا أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا  
لَمْ يَيْبَسَا (سنن النسائي)

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از بالای  
دو قبری گذر کردند. و گفتند: صاحب این دو قبر همین اکنون عذاب می‌شوند. اما عذاب  
شدن آنها بخاطر کاری نیست که اجتناب از آن مشکل باشد، یکی از آنها هنگام بول  
کردن خود را از بول پاک نمی‌داشت و دیگر آن نمیمت می‌نمود. سپس رسول الله صلی  
الله علیه وسلم شاخه تازه را گرفته و دو پارچه کرده و بالای هر دو قبر ایستاد کرد. گفتند  
یا رسول الله چرا چنین کاری کردید؟ فرمود: شاید تا زمانی که این دو شاخه خشک  
نشده است، در عذاب آنها تخفیف آید.

و اگر این امید وجود دارد که تسبیح گفتن شاخه تازه درخت باعث تخفیف بالای  
میت می‌گردد، پس قرائت و ذکر انسان زنده حتماً باعث تخفیف می‌گردد.

## بدعت‌های رفتن به قبرستان:

بعد از آن امام حسن البناء بدعت‌هایی را ذکر می‌کند که بعضیها مربوط زیارت  
کننده و تعداد دیگر آن مربوط به قبر می‌شود. و بیان می‌کند که این امور بدعت بوده و  
در شریعت بنام کبایر یاد می‌شود.

این بدعت‌ها فرع و مظهري مشکلی است اصل سیزدهم به آن توجه نموده و در پی علاج  
آن بود. و آن عبارت از تعظیم بیش از حد انسان‌های صالح است که آنها را در زندگی و بعد از  
مرگ نیز ولی می‌داند. این بدعت‌ها را میتوان به صورت مختصر به دو قسم اساسی تقسیم نمود.

1- بدعت‌هایی که مربوط به زیارت کننده و رابطه او با مقابر و مقبورین می‌باشد.

- 2- بدعتهایی که بخصوص قبرها مربوط است.
- اول: بدعت هایی مربوط به زیارت کنندگان و رابطه او با اهل قبور:
- أ- استعانت جستن از آنها.
- ب- فریاد زدن و طلب نمودن کمک و مدد از آنها.
- ت- طلب حاجات از آنها چه از نزدیک قبور و چه در غیاب آن.
- ث- نذر کردن بنام شان.
- ج- سوگند یاد کردن به غیر الله به شخص زنده و یا مرده.
- دوم: بدعت هایی مربوط به قبرستانها:
- أ- پخته کاری قبرها.
- ب- پوشانیدن آن.
- ت- شمع روشن کردن و چراغان نمودن.
- ث- خود را به آن مالیدن، بوسیدن و استلام آن.
- ج- سفر کردن برای زیارت آنها.
- این ها ده گودال شرک است که امام حسن البناء آنرا نشاندهی نموده و بر شخص مؤمن واجب است که متوجه آن بوده و خود را از سقوط در آنها نگهدارد.
- بدعتهایی دیگری از همین قبیل:**
- 1- برگزاری محفل سماع و اجتماع در قبرها در روز معین که بنامهای مولود و عرس یاد می گردد.
- « لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ »  
(سنن أبي داود- عن ابي هريره رضی الله عنه)
- خانه های تانرا قبرستان نسازید و قبر مرا محل برگزاری عید نسازید. شما هر جایی که هستید بر من درود بگویید، درود تان به من می رسد.
- بنابراین همین دلیل است که تشدد علماء در مردود شمردن تجلیل از میلاد النبی را درک می کنیم. زیرا فتوای جواز میلاد النبی زمینه را برای برگزاری محافل ولادت اولیاء و حتی ابلهانی که سیرت شان معلوم نیست، برابر می سازد.
- 2- ساختن مساجد بالای قبور.
- 3- سفر کردن بسوی قبر و یا مسجد بجز از سه مسجد.
- « لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ »



وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (صحیح البخاری)

رخت سفر بسته نمی‌شود مگر بسوی سه مسجد، مسجد حرام، مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسجد اقصی.

بنابر همین حدیث سفر کننده بسوی مدینه باید در نیت خود سفر مسجد را در نظر داشته باشد تا مسأله در ذهنش پوشیده نمانده و این سفر به رفتن و سفر کردن به سوی قبور مبدل نشود.

4- ذبح کردن بالای قبرها و بنام قبرهای خاص. چنانچه در جاهلیت مردم شتران را بالای قبر انسانهای سخی ذبح می‌کردند، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن نهی نموده و فرمودند:

عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا عَقْرَ فِي الْإِسْلَامِ (سنن أبي داود)

از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ذبح حیوانات بالای قبرها جایز نیست.

### استعانت و مدد خواهی:

امام حسن البنا مهم‌ترین قضیه اعتقادی را که سهل انگاری در آن انسان را به شرک اکبر می‌کشاند، در یک جمله درین اصل تذکر می‌دهد. و می‌گوید:

«استعانت از اهل قبور، هر کسی که باشد، و ندا کردن آنها از دور و نزدیک به این مقصد، و طلب بر آوردن حاجات از آنها... از جمله کبائر بوده و مبارزه و مقابله با آنها واجب است.»

از جمله مسایل ثابت و معلوم در دین اینست که کسانی که در قبرها هستند، اختیار رساندن نفع و ضرر را برای خود و دیگران ندارد درین مورد حدیث صحیح می‌فرماید:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ وَعِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ» (سنن الترمذی)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چون انسان بمیرد، عمل او از دنیا قطع می‌شود، مگر از سه شخص، آنکه صدقه جاری دارد، یا علمی نافع را پخش کرده است و یا اولاد صالح دارد که بعد از مرگ برایش دعاء می‌کند.

البته معلوم است که طلب کردن کمک و معاونت از انسان زنده و صاحب قدرت در اموری که تحت قدرت بشر قرار دارد، جایز بوده و شریعت اسلامی مسلمانان را تشویق

می کند که با هم در امور خیر و تقوا معاونت کنند. و اما معاونت و امداد رساندن مافوق اسباب و به صورت غیبی از خصایص پروردگار جهان بوده و از هیچ ذات دیگری جز الله عزوجل چنین معاونت خواسته نمی شود.

### استغاثه :

استغاثه به معنای طلب کمک در سختی ها و فریادرسی بوده و حکم آن مانند استعانت است. پس به فریاد کردن و طلب نجات از قبر، چه از دور صورت گیرد و یا از نزدیک، حرام بوده و با عقیده توحید و خواسته های آن در تضاد می باشد. این قضیه با حجم حقیقی آن در شرح اصل پانزدهم بیان خواهد شد.

واقعه شگفت انگیز عزیر علیه السلام.

می بینم که یکتعداد مردم حول قبر عزیر علیه السلام زمانیکه الله متعال او را صد سال میراند، ایستاده و او را به فریاد رسی خود ندا می کردند. این حالت چندین نسل ادامه یافت و یکی از دیگری به میراث گرفتند. بعد از گذشت صد سال همانگونه که قرآن کریم ذکر نموده است، زنده شده و از قبر برخاست.

« قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ » [البقرة : 259]

به او فرمود : چه مقدار [در این منطقه] درنگ کرده ای ؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز درنگ کرده ام.

موقف این مردم که بر سر قبر ایستاده و از صاحب آن کمک میخواهد، در حالیکه صاحب قبر نمی داند. که چه وقت از قبر برخاسته و چه مدتی در قبر باقی مانده است، بعد مرگش چه پیش آمدی واقع شده و طعام و نوشیدنی اش چه شده است؟! او با تعجب به سوی شان می نگرد و می پرسد: شما چه کسانی هستید؟ آنها با تحیر می گویند: ما آمده ایم و بعد از مرگت از تو مدد میخواهیم. او در جواب شان می گوید من از شرک بیزارم!!!

### رسول الله صلی الله علیه وسلم و بدعت های قبور :

اگر به مجموعه هدایات رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر اندازیم. مشاهده می کنیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم شدیدترین هجوم را بر علیه این نوع بدعت ها براه انداخته و این اعمال را در بعضی حالات شرک خوانده اند و اصحاب آنرا گاهی لعنت می کند و گاهی بدترین خلق می خواند. احادیث ذیل را، برای درک بیشتر موضوع، با هم میخوانیم:

« عَنْ جَابِرٍ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُحْصَصَ الْقَبْرُ وَأَنْ يُقَعَدَ عَلَيْهِ وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ» (صحيح مسلم)

از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم از پخته کاری قبرها و نشستن بالای آن ساختن بناء بالای آن نهی نموده اند.

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَّحِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالشُّرُجَ» (سنن أبي داود)

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم زنانی را که زیاد به زیارت قبرها میروند و در آنجا مسجد می سازند و چراغ روشن می کنند، لعنت کرده است.

« عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ لَمَّا اشْتَكَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرْتُ بَعْضَ نِسَائِهِ كَنِيسَةً رَأَيْتُهَا بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ يُقَالُ لَهَا مَارِيَةُ وَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأُمُّ حَبِيبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَتْنَا أَرْضَ الْحَبَشَةِ فَذَكَرْنَا مِنْ حُسْنِهَا وَتَصَاوِيرِ فِيهَا فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ أُولَئِكَ إِذَا مَاتَ مِنْهُمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَيَّ قَبْرَهُ مَسْجِدًا ثُمَّ صَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَةَ أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ» (صحيح البخاري)

از عایشه رضی الله عنها روایت است که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم بیمار شد، بعضی از زنان ایشان در مورد کلیسای تذکر دادند که در سرزمین حبشه دیده بودند و بنام کلیسای ماریه یاد می شد. ام سلمه و ام حبیبه در اثنای مهاجرت به حبشه این کلیسا را دیده بودند و از زیبایی و تصاویری که در آن وجود داشت، صحبت می کردند. درین وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم سرش را بلند کرده و گفت: چون مرد صالحی در میان آنها وفات می یافت، بالای قبر وی عبادتگاه اعمار می کردند و در آن تصاویر را رسم می نمودند. کسانی که چنین می کردند، بدترین خلق نزد الله متعال اند.

« عَنْ حَنْشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعَثَ صَاحِبَ شُرْطِينِهِ فَقَالَ أَبْعَثْكَ لِمَا بَعَثَنِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَدْعُ قَبْرًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ وَلَا تَمَثَّلًا إِلَّا وَضَعْتَهُ» (مسند أحمد)

از حنش بن المعتمر روایت است که علی رضی الله عنه مسئول پولیس خود را فرستاد و گفت: ترا برای انجام کاری می فرستم که رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا فرستاده بود، پس هیچ قبری را نگذار مگر اینکه آنرا با زمین یکسان سازی و هیچ تمثال و مجسمه ای را نگذار مگر آنکه آنرا پائین اندازی.

**شُرک عملی قلبی است:**

استاذ محمد الغزالی می گوید:

«زیارت قبور بدهتاً به معنای عبادت آن نیست. اما بعضی مردم را می‌بینم که یک نوع احساس امیدواری از اهل قبور دارند. این احساس و مشاعر و حتی گرمتر از آنرا در قلب دلقکان دربار و چاپلوسان حکام نیز مشاهده می‌کنیم این احساس و شعور مادامی که امید انسان را از الله عزوجل ضعیف گردانیده و به غیر الله و زنده‌ها و مرده‌ها وابسته می‌سازد، بصورت کامل مردود است.

ما خود را مدافع عقیده توحید می‌دانیم نه اینکه یک نوع شرک را نفی می‌کنیم و نوع دیگر آنرا می‌پذیریم. ما ازین امر خیلی حزین و اندوهگین می‌شویم که قلب یک انسان را فارغ از توکل و اعتماد بر الله و مملو از اعتماد بر غیر الله مشاهده کنیم، و از کسانی امید داشته باشند که مرده و یا زنده اند.

استعانت برای بر آوردن حاجات فقط از الله عزوجل صورت می‌گیرد و به هیچ صورت برای مسلمان جایز نیست که بسوی قبری متوجه گردیده و از او معاونت و مدد بخواهد چرا مالک حقیقی را ترک کرده و بسوی بندگان او متوجه شویم. انسانی که در قبر مدفون است چه فایده ای میتواند به دیگران برسانند.»<sup>1</sup>

امام ابن تیمیه می‌گوید: و اما خود را به قبر مالیدن، قبر را بوسیدن، روی خود را با خاک آن آلوده نمودن و... به اتفاق علمای اسلام ممنوع است. گرچه قبور انبیاء علیهم السلام باشد. هیچ یک از سلف صالح چنین کاری را نکرده اند، بلکه این عمل مشرکانه می‌باشد، الله عزوجل می‌فرماید:

« وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا (23) وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا »

[نوح : 23 ، 24]

و گفتند: دست از معبودانتان بر ندارید، و هرگز [بت های] وِدّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نکنید (23) همانا بسیاری را گمراه کردند.

اینها اسمای انسانهای صالح قوم نوح علیه السلام بودند که مردم بعد از مرگ شان در ابتداء بر قبرهای شان جمع می شدند و چون مدتی گذشت تمثال های آنها را بناء کردند.<sup>2</sup>

### طعنه هایی بر توحید :

و اما سر گذاشتن نزد بزرگان و مرشدان، زمین بوسی در برابر زورمندان و اعمالی ازین گونه به اتفاق همه مجتهدین ممنوع و حرام می‌باشد. و حتی مجرد انحناء نیز در

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 123

2- انظر تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 427

برابر غیر الله عزوجل ممنوع است.

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ لَمَّا قَدِمَ مُعَاذٌ مِنَ الشَّامِ سَجَدَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا هَذَا يَا مُعَاذُ قَالَ أَتَيْتُ الشَّامَ فَوَافَقْتُهُمْ يَسْجُدُونَ لِأَسَافِقَتِهِمْ وَبَطَارِقَتِهِمْ فَوَدِدْتُ فِي نَفْسِي أَنْ نَفْعَلَ ذَلِكَ بِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تَفْعَلُوا» (سنن ابن ماجه)

از عبدالله بن ابی اوفی روایت است که گفت: چون معاذ از شام آمد، در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم به سجده افتاد. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که این چه کاریست؟ معاذ گفت: من چون به شام رفتم، دیدم که آنها در برابر کشیش ها و اسقفهای خود سجده می کردند. من خواستم که این کار را در برابر تو انجام دهم! رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: نه! اینکار را مکن.

« عَنْ أَبِي أَمَامَةَ قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَوَكِّنًا عَلَيَّ عَصَا فَقُمْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ لَا تَقُومُوا كَمَا تَقُومُوا الْأَعَاجِمُ يُعْظَمُ بَعْضُهَا بَعْضًا» (سنن ابی داود)

از ابو امامه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی در حالیکه عصای را بدست داشت و بر آن تکیه می کرد، نزد ما آمد و ما احتراماً پیش روی ایشان ایستاد شدیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در برابرم ایستاد نشوید، چنانچه مردم عجم یکی در برابر دیگری می ایستند.

« مَنْ سَرَهُ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ قِيَامًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (سنن الترمذی)

کسی که دوست دارد که مردان در برابر او ایستاده شوند، باید جای نشستن خود را در آتش انتخاب نماید.

و چون از ایستادن در برابر خود نهی می نمایند تا شباهتی با اقوامی که بزرگان خود را عبادت می کنند، ایجاد نشود، بنابراین سجده کردن، زمین بوسی و بوسیدن دستها به طریق اولی ممنوع می باشد، چنانچه عمر بن عبدالعزیز که به خلافت تعیین شد، اشخاصی را مقرر کرد تا مردم را از زمین بوسی در برابرش منع نموده و مرتکبین آنرا تأدیب نماید.

**سوگند به غیر الله:**

خلاصه اینکه قیام، قعود، رکوع و سجده حق خالص الله واحد است که معبود و خالق آسمانها و زمین می باشد و آنچه حق خالص الله عزوجل باشد. هیچ کسی در آن حصه و شرکتی ندارد. و سوگند خوردن نیز از همین جمله بوده و به غیر الله جایز نیست.

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ كَانَ خَالِفًا فَلْيَخْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْنُتْ» (صحیح البخاری)

از عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: کسی که میخواهد سوگند یاد کند باید یا به الله سوگند یاد کند و یا خاموش باشد. « عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَجُلًا يَحْلِفُ لَا وَالْكَعْبَةَ فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ » (سنن أبي داود)

از سعد بن عبیده روایت است که ابن عمر آواز مردی را شنید که به کعبه سوگند می خورد. پس او را مخاطب قرار داده و گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت: کسی که به غیر الله سوگند یاد کند، بدون شک شرک کرده است. سوگند به غیر الله ممنوع بوده و به اتفاق علماء کفارہ بر آن واجب نمی گردد.

« عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ أَدْرَكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فِي رَكْبٍ وَهُوَ يَحْلِفُ بِأَيِّهِ فَنَادَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَأَكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ فَمَنْ كَانَ حَالِقًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ وَإِلَّا فَلْيَصْمُتْ » (صحيح البخاري)

از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم از عمر بن الخطاب که در مجموعه روان بود، شنید که به پدر خود سوگند می خورد. پس آنها را مخاطب قرار داده و گفت: الله متعال شما را از سوگند خوردن به پدران تان نهی می کند. پس کسی که می خواهد سوگند بخورد، باید به الله سوگند بخورد و یا خاموش باشد. « مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ » (سنن أبي داود)

کسی که به غیر الله سوگند بخورد، یقیناً شرک نموده است.

علماء می گویند: درینجا مراد از کفر، آن کفریست که انسان را از ملت اسلام خارج نمی سازد و درینجا مراد از آن تشدید و تغلیظ است. و حکم آن بنا بر محلوف علیه و اعتقاد قسم کننده متفاوت می باشد به این شرح که:

- 1- سوگند یاد کردن به صیغها و الفاظ جاهلیت و عقیده کردن مطابق آن که تعظیم محلوف علیه و اعتقاد ضرر رساندن را در بر دارد، شرک و کفر بحساب می آید.
- 2- سوگند یاد کردن بر اساس تعظیم محلوف علیه و عدم اعتقاد به ضرر رساندن در حالیکه عملاً سوگند یاد کند، معصیت بوده و باید توبه نموده و طلب مغفرت نماید.
- 3- سوگندی که بدون قصد بر زبان جاری گردد. و بدون اینکه محلوف علیه را تعظیم نماید و یا از وی توقع ضرر رساندن را داشته باشد، مکروه بوده و باید فوراً از آن دستبردار گردد.

این گونه سوگندها نباید مورد عمل قرار گرفته و هیچ نیازی به کفارة یمین ندارند.

به همین سبب است که امام حسن البناء این بدعت را در کنار بدعت‌های مربوط قیور ذکر می‌کند. زیرا هر دو نوع بدعت بر اساس تعظیم غیر الله بناء شده است که جز به الله متعال برای دیگری جایز نیست و این امر تعظیمی که تنها شایسته الله عزوجل بوده در تقدیم آن برای غیر الله شبهه عبادت غیرالله و شرک می‌رود. در حالیکه عبادات سراسر مخصوص الله عزوجل می‌باشد.

« وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ » [البينة : 5]

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آنکه خدا را بپرستند، و ایمان و عبادت را برای او از هرگونه شرکی خالص کنند، و حق‌گرا باشند، و نماز را برپا دارند، و زکات بپردازند و این است آیین استوار و ثابت.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا وَيَكْرَهُ لَكُمْ ثَلَاثًا فَيَرْضَى لَكُمْ أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفْرُقُوا وَيَكْرَهُ لَكُمْ قِيلَ وَقَالَ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ وَإِضَاعَةَ الْمَالِ (صحيح مسلم)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: یقیناً الله متعال سه چیز را از شما می‌پسندد و سه چیز را مکروه می‌داند، دوست دارد که او را به وحدانیت عبادت نموده و هیچ چیزی را بوی شریک نسازید و همگان به ریسمان الله چنگ بزنید (متحد باشید) و تفرقه نکنید. قیل و قال، کثرت سؤال و ضایع کردن مال را از شما نمی‌پسندد.

خالص کردن دین برای الله عزوجل اصل و بنیاد عبادت است. و پیامبر ما صلی الله علیه وسلم از شرک کوچک و بزرگ، دقیق و کبیر منع نموده اند. و حتی از ایشان با تواتر و با الفاظ گوناگون ثابت شده است که از نماز خواندن در اثنای طلوع و غروب آفتاب نهی کرده اند. چنانچه می‌فرماید:

لَا تَحْرُفُوا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا (صحيح البخاري - عن ابن عمر رضی الله عنهما)

نماز تانرا در وقت غروب و طلوع آفتاب نخوانید.

وگاهی از نماز خواندن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و بعد از عصر تا غروب آن نهی فرموده اند. و باری تذکر میدهند که آفتاب بین دو شاخ شیطان طلوع می‌کند و درین اثناء کفار در برابر آن سجده می‌نمایند. ایشان مسلمانان را از نماز خواندن درین اوقات نهی می‌کنند، زیرا عبادت درین اوقات به نوعی مشابهت با کفار می‌باشد که در برابر آفتاب سجده می‌کنند و شیطان درین اثناء خود را نزدیک به آفتاب می‌کند تا

سجده در برابر او نیز صورت گیرد.

پس حکم شرک حقیقی و مشابهت کامل با مشرکین چه خواهد بود؟  
 الله عزوجل به پیامبرش دستور می‌دهند که اهل کتاب را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ [آل عمران : 64]

بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است [و همه کتاب‌های آسمانی و پیامبران آن را ابلاغ کردند] که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را اربابانی به جای خدا نگیرد. پس اگر [از دعوت] روی گردانند [تو و پیروانت] بگویید: گواه باشید که ما [در برابر خدا و فرمان‌ها و احکام او] تسلیم هستیم.

و چون درین کار یک نوع مشابهت با اهل کتاب و ارباب قرار دادن انسانها را بغیر الله می‌باشد، لذا ما ازین کار نهی شده ایم.

و کسانی که از هدایت نبوی و راه اصحاب کرام و تابعین گرامی بیراهه رفته و شیوه نصاری را در پیش می‌گیرند، بدون شک اوامر الله عزوجل و رسول او را ترک نموده است.

### هر کسی که باشد !!

امام حسن البنا این جمله معترضه را درین اصل دوبار ذکر می‌کند و می‌گوید «زیارت قبور هر جایی که باشد» و بعدتر می‌گوید (استعانت از اهل قبور هر کسی که باشد...)  
 این اطلاق و تعمیم در کلام امام، عدم مستثنی بودن هر قبری را افاده می‌کند، چه قبر پیامبر باشد، یا از ولی و یا از شهید و غیر آنها.

### قبور و مساجد:

استاذ قرضاوی می‌گوید:

یکی از قواعد شرعی مهم اینست که؛ مسجد نباید بر قبور و بخصوص قبور انبیاء و اولیاء، اعمار گردد.

لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَفِقَ يَطْرُحُ حَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ يُحَدِّثُونَ مَا صَنَعُوا (صحيح البخاري - عَائِشَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ)



چون بیماری رسول الله صلی الله علیه و سلم شدت گرفت، چادری را بروی خود کشیده بود، گاهی آنرا از روی خود دور کرده و می گفت: الله متعال یهود و نصارا را لعنت کند، قبور انبیای خود را مسجد ساختند، یعنی از کاری که آنها نموده بودند، برحذر می داشت. علامه ابن القیم می گوید: « این مبالغه در لعنت گفتن و نهی شدید بخاطر نجاست قبر نیست، بلکه بخاطر نجاست شرک است.»<sup>۱</sup>

ابن حجر عسقلانی می گوید: «از ساختن مساجد بر قبرها بخاطری نهی صورت گرفته است که مبادا مردم اعمالی مانند اعمال کسانی را مرتکب شوند که مورد لعنت قرار گرفته اند. اما اگر چنین خوفی وجود نداشت، ممانعتی وجود ندارد. و کسانی که مطابق قاعده سدذریعه عمل می کنند، مطلقاً آنرا ممنوع دانسته اند و همین دیدگاه قوی و قابل ترجیح می باشد.»<sup>۲</sup>

امام نووی این مسئله را با این سخنان قاطع فیصله می کند « رسول الله صلی الله علیه وسلم بخاطری از ساختن مسجد بر قبر خود و قبر سایر انبیاء منع نمودند که مبادا مردم در تعظیم آن مبالغه نموده و گرفتار فتنه شرک شوند. زیرا این گونه مبالغه ها در اکثر اوقات منتج به شرک و کفر شده است، چنانچه در تاریخ امت های دیگر ثابت است.»<sup>۳</sup>

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنَا لَعْنَةَ اللَّهِ فَوْمًا اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ (مسند أحمد)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: بار الها! قبرم را به بتی که مورد عبادت قرار گیرد، مبدل مساز. الله متعال قومی را بخاطر اینکه قبور انبیای خود را محل عبادت قرار دادند، مورد لعنت قرار داد. درینجا سؤال خیلی مهمی مطرح می گردد:

### موقف ما در برابر زیارت قبر پیامبر علیه السلام چیست؟

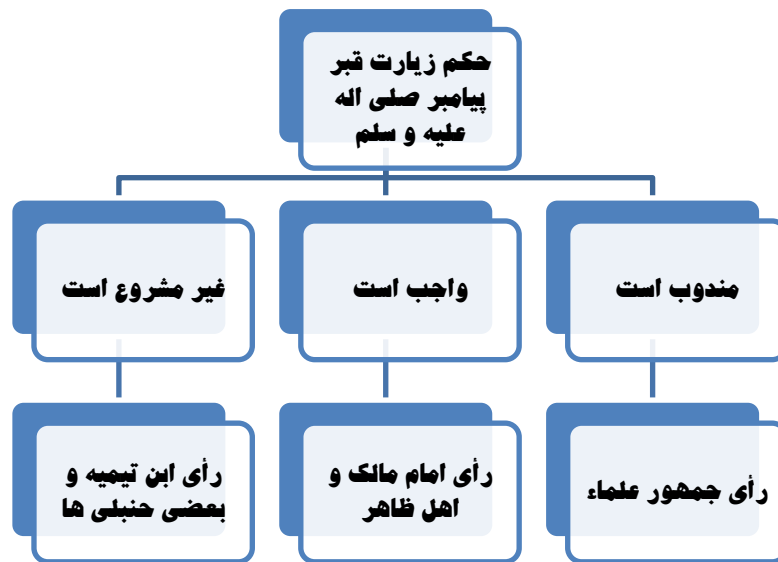
حکم بنای مسجد نبوی در اطراف قبر شان چه است؟ از رسول الله صلی الله علیه وسلم در هیچ روایتی ثابت نیست که با قبر شان تعاملی صورت گیرد که از آن در قبور دیگران نهی کرده اند. در هیچ حدیثی وارد نیست که به زیارت کردن امر نموده باشد و یا رفتن به قصد زیارت، ایستادن در برابر آن، و دعاء

1- (الضوابط الشرعية لبناء المساجد) دكتور يوسف القرضاوى .

2- (فتح الباری شرح البخاری) احمد بن علی بن حجر العسقلانی.

3- ( شرح صحیح مسلم) امام نووی

کردن در برابر آن و خود را به آن مالیدن، بسوی آن نماز خواندن و ساختن مسجد در حول آن امر نموده باشند به همین علت است که امام ابن تیمیه در مسأله زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم تشدد نموده آنرا غیر مشروع می دانند. این نکته نیز سبب اختلاف در مورد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم گردیده و علماء را به سه گروه تقسیم نموده است.



امام ابن تیمیه همچنان که زیارت کردن قبرهای اولیاء و صالحین را به قصد تبرک ممنوع می دانند، از زیارت نمودن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم را به قصد تبرک و تقرب الی الله نیز نهی نموده اند. ولی اگر به قصد عبرت گرفتن و کسب موعظه صورت گیرد، جایز و مستحب می باشد. استاذ جمعه امین می گوید:

«نافع مولای عبدالله بن عمر می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما خود را بر قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم می انداخت و من بیشتر از صد بار او را دیده ام که دست خود را در جای نشستن پیامبر صلی الله علیه وسلم در منبر می گذاشت و بعداً آنرا در روی خود می مالید. ائمة اربعه هر باری که به مدینه می آمدند حتماً به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم می رفتند، امام ابن تیمیه شخصاً روایت می کنند که ائمة بزرگ دین هر زمانی

که از برابر قبر شریف پیامبر علیه السلام عبور می‌کردند، بر ایشان سلام می‌انداختند. ایشان هر باری که قصد سفر را می‌کردند و یا از سفر باز می‌گشتند حتماً قبر ایشان را زیارت می‌نمودند.

و شیخ ابو زهره تأکید می‌کند که تبرک به زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم مستحسن است. زیرا زیارت قبر ایشان باعث موعظه، پند و استبصار می‌گردد.<sup>۱</sup> شوکانی در «نیل الاوطار» بحث جالبی را از سخنان علماء در مورد زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل نموده‌اند. و هر قول را همراه با دلایل آن نقل می‌کنند. کسانی که خواستار معلومات بیشتر درین امر اند، میتوانند به آن مراجعه نمایند. امام نووی در «شرح المذهب» می‌گوید: «بدانکه زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم از مهمترین وسایل قربت به الله متعال و مؤثرترین اعمال است. پس زمانیکه حجاج و عمره کنندگان از اعمال حج و عمره فارغ می‌شوند، مستحب مؤکد است که متوجه مدینه منوره گردیده و به زیارت نبی علیه السلام بروند. زیارت کننده زمانی که بسوی مدینه حرکت می‌کنند باید زیارت مسجد پیامبر علیه السلام و نماز خواندن در آن را نیز نیت کنند. در جریان راه به پیامبر صلی الله علیه وسلم مکرراً درود بگویند.» بعد از آن آدابی را شرح می‌کند که زیارت کننده باید مراعات نماید و اعمالی را نشاندهی می‌نماید که باید انجام دهد.

از امام مالک روایت شده است که ایشان زیارت کردن قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم را مکروه دانسته‌اند. و در استدلال به این قول گفته‌اند که ایشان بخاطر سدذریعه چنین زیارت را ناپسند گفته‌اند.

بعضی‌ها گفته‌اند که ایشان اطلاق و استعمال لفظ زیارت را در آن مورد مکروه دانسته‌اند. زیرا زیارت امر مباح بوده و کسی بخواهد زیارت می‌کند و کسی که نخواهد آنرا ترک می‌نماید، و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم از سنت‌های واجبی است. شوکانی می‌گوید: کسانی که مشروعیت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم را پذیرفته‌اند، استدلال کرده‌اند که مسلمانان در هر زمان و از هر منطقه و مربوط هر مذهبی که بوده‌اند، همین که از اعمال حج فارغ می‌شدند به سوی مدینه روی آورده و به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌رفتند و این عمل از ابتداء تا حال جریان دارد. و آنرا از بهترین اعمال نیک دانسته‌اند.

1- (فهم الإسلام فی ظلال اصول العشرین) جمعه عبدالعزیز ص 240-241

درین مورد هیچ انکاری از سوی علماء روایت نشده است. پس این سخن امام شوکانی به معنای اجماع امت می باشد.

اما با وجود این اختلاف نظر، همگان متفق اند که زیارت باید به کیفیت شرعی و مآثور صورت گرفته و هیچ نوع بدعت رایج در زیارت قبور، در آن راه پیدا نکند.

**مسجد پیامبر** صلی الله علیه وسلم :

مسجد نبوی یکی از مساجد سه گانه‌ای است که سفر کردن بسوی آن جایز بوده و یک نماز در آنجا معادل با هزار نماز در جاهای دیگر است. بین خانه و منبر شان باغچه ای از باغهای جنت بوده و نماز خواندن در آن سنت است.

مسجد نبوی در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم شامل خانه نمی شد که ایشان در آنجا دفن هستند. این حالت در عصر خلفای راشدین و ابتدای خلافت اموی بحال خود باقی ماند تا آن که عبدالملک اموی مسجد نبوی را توسعه داد و حجرات پیامبر صلی الله علیه وسلم را همراه با حجره عایشه که پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن دفن است، شامل مسجد ساخت و این عمل را بنابر ضرورت و کثرت مسلمین و نیاز به وسعت مسجد انجام دادند. تا به وضعیت کنونی در آمد. علماء این عمل را در جریان تاریخ پذیرفته و آنرا بنابر بر ضرورت جایز دانسته اند. ابن تیمیه می گوید: « مکانی را مسجد قرار دادن به این هدف می باشد که در آنجا نمازهای پنجگانه و سایر نمازها اداء گردد. در مکانی که مسجد قرار داده می شود، مردم به قصد عبادت الله واحد و دعاء و تضرع بحضور او تعالی می روند. نه به قصد دعاء و طلب کردن از مخلوقات، به همین علت پیامبر صلی الله علیه وسلم این را تحریم نموده اند که مقابر انبیاء بحیث مسجد قرار گرفته و مردم به قصد نماز به آن بسوی آن مراجعه نمایند. چنانچه به سوی مساجد می روند. زیرا یکتعداد افراد رفتن به مسجد را ذریعه قرار داده و به قصد صاحب قبر می روند و در برابر آن دعاء می کند به او توسل می جویند و حاجت های خود را از وی می طلبند بنابرین رسول الله صلی الله علیه وسلم قرار دادن این امکان را برای عبادت ممنوع کرده اند تا ذریعه شرک قرار نگیرد.»

و در ادامه می گوید: « و نهی اگر بر اساس سد ذریعه صورت گرفته باشد، بنابر مصلحت راجح، بر طرف گردیده و دوباره مباح می گردد.»<sup>۱</sup>

و اما حکم زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم همسان حکم سابق است. یعنی

1- (قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة) از ابن تیمیه

زیارت آن مستحب می باشد بشرط آنکه به طریقه مسنون صورت گیرد. البته اختلاف در مورد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم بیجا و بی مورد است. زیرا زیارت مسجد نبوی و سفر بسوی آن از جمله مستحبات است، چون از مقام و منزلت بزرگی برخوردار بوده و یک نماز در آنجا برابر به هزار نماز در سایر مساجد است. مسجد نبوی یکی از سه مسجدی است که سفر کردن بسوی آن جایز است. و کسیکه به زیارت مسجد نبوی میرود، حتماً در «روضه جنت» که بین خانه و منبر ایشان قرار دارد، می نشیند.»

و اما آیا عاقلانه خواهد بود که کسی امر نماید که چون انسان ازین اعمال فارغ گردید به قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم پشت گشته و از آنجا برود، بدون اینکه قبر ایشانرا زیارت کند؟!!

پس اختلاف تنها در نیت سفر است که آیا بسوی مسجد سفر کند و یا به نیت زیارت قبر درین صورت بهتر آنست که به نیت زیارت و نماز خواندن در مسجد نبوی سفر کند، بعد از آن زیارت قبر ایشان را به صورت مسنون بجا آورد. و از کار هایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در زیارت قبر منع نموده اند، مانند خود را مالیدن، استعانت جستن و مدد خواستن اجتناب کند.

و با این شرح متوجه می شویم که امام حسن البناء الفاظ را خیلی دقیق انتخاب کرده و در مورد قبور و اهل قبور می گوید « هر کسی و هر قبری که باشد » و هیچ کسی را مستثنی قرار نداده است.

### مرض اعتقادی:

بدعت و امراضی که امام حسن البنا درینجا از آن سخن گفته و در پی علاج آن میباشد، مرضی است که از قدیم الایام دامنگیر مسلمانان گردیده و یکتعداد زیاد علماء در پی علاج و نابود ساختن آن بوده اند. بارز ترین شخص درین امر، امام ابن تیمیه بودند، ایشان رساله تحت عنوان «زيارة القبور الشرعية والشريكية» نوشته اند که نشان میدهد این مرض در آن عصر نیز در بین جامعه نفوذ نموده بود. ایشان این رساله را در جواب سؤالی نوشته اند که با این شرح به ایشان راجع شده بود.

« از شیخ الاسلام تقی الدین ابوالعباس احمد بن تیمیه رحمه الله تعالی چنین سؤال شد که؛

سادات علمای و ائمه دین و علمای مسلمین رضوان الله علیهم در مورد شخصی چه

میگویند که به زیارت قبور رفته از آنها امداد میخواهد، شفای مرضی را طلب می کند که در وجودش، اسپیش و یا شترش است، صاحب قبر را مخاطب قرار داده و می گوید: سیدم من در پناه تو هستم، من از اولاده تو می باشم، فلان شخص به من ظلم می کند، فلان شخص می خواهد مرا اذیت کند! و می گویند که اهل قبور واسطه ای بین او و بین الله عزوجل است. و در مورد کسانی که برای مساجد و خانقا های مشایخ زنده و یا مرده، نذر می گیرند و پول نقد، بز و گوسفند و شتر، شمع و غیره می برند و می گویند اگر پسر صحت یاب شد چنین و چنان برای شیخ به گردنم نذر است و امثال این کلمات و در مورد شخصی که شیخ خود را به فریاد می خواهد و از او طلب می کند که قلبش را ثابت نگهدارد، و یا به قبر شیخ آمده و به او سلام می دهد، بعد از آن روی خود را در آن می مالد و قبر را با دو دست مسح کرده و با آن روی و همه بدن خود را مسح می کند و...

و در مورد کسیکه حاجت خود را از او می طلبد و می گوید ای فلان بیرکت حاجتم روا شد، یا می گوید حاجتم را به برکت الله و برکت شیخ برآورده شد، و در مورد کسیکه محفل سماع برپا می دارد، در پیشروی شیخ به زمین افتیده و روی خود را بخاک می مالد و...

درین موارد ما را فتوا داده و سخن مشرح و مفصل بگویند اجرتان را الله عزوجل بدهد.<sup>۱</sup> امام ابن تیمیه جواب مفصلی به این سؤال ارائه نموده اند و بنابر اهمیتی که دارد، توصیه می کنم که همگان آنرا مطالعه نمایند. خلاصه آن چنین است که این اعمال بدعت بوده و اکثراً شامل شرک اکبر و خارج کننده از ملت اسلام می باشد و باید از آن اجتناب صورت گرفته و در مقابل آن قیام صورت گیرد. چنانچه امام حسن البنا درین اصل بیان نموده اند.

### کبیره هایست که آنها مقابله با آنها واجب است:

امام حسن البنا موقف خود را در مقابل این افعال چنین بیان می کند:

- 1- بدعت است.
- 2- کبائر است.
- 3- مقابله با آنها واجب است.

1- ( زیارة القبور )، ابن تیمیه، المكتبة السلفية، القاهرة.

بدعت بخاطری است که در عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین چیزی وجود نداشته بلکه با اصول ایمانی دین در تضاد واقع است. درین صورت در ضمن بدعت های اصلی و حقیقی می باشد که در اصل یازدهم در مورد آنها صحبت نمود و گفت «هر بدعتی که در دین الهی اصل نداشته و مردم بر اساس افکار و خواسته های خود آنرا نیک دانسته و داخل دین کرده اند و یا چیزی را از دین کاسته اند، گمراهی بوده و مقابله با آن واجب است.»

و از کبائر بخاطری است که راه داخل شدن به ظلم عظیم یعنی شرک را می گشاید.

«إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» [لقمان : 13]

یقیناً شرک ظلم بزرگی است.

و امام ذهبی ذبح حیوان به غیر الله را در کتابش از جمله کبائر بحساب آورده است.<sup>1</sup> و اما اینکه محاربه با آن واجب است، وصیتی است که امام حسن البنا در اصل یازدهم ارائه نموده و درینجا نخواستند که آنرا تکرار نمایند.

«پس مبارزه و مقابله و نابود کردن آن با بهترین وسایل واجب بوده و باید به گونه ای صورت گیرد که منجر به حالت بدتر از آن نشود.»

زیرا این قاعده ثابت و بنیادی در هر تغییر می باشد.

### آیا از جمله کبائر مکفره اند؟

کبائر اسم مشترکی است که شامل گناه و اعمال کفری می شود. این که کبیره چه وقت موجب کفر می شود و چه وقت بحیث گناه باقی می ماند؟ این امریست که باید توضیح داده شود.

کبائر اگر همراه با اعتقاد صورت گیرد، شرک شمرده می شود. چنانچه اهل جاهلیت بت ها را بحیث شریک با الله عزوجل به صورت حقیقی عبادت می کردند.

این اعمال اگر بدون اعتقاد صورت گیرد در حدود گناه باقی می ماند. مانند توسل بعضی مدعیان تصوف که مرتکب این گناه کبیره می گردند. ولی عمل شان کفر و شرک خارج کننده از ملت نمی باشد. زیرا اسلام شان یقینی بوده و جز با عمل یقینی از بین نمی رود. و علماء گفته اند که:

«الاسلام یحتال فی إثباته والکفر یحتال فی الغائه»

بخاطر اثبات مسلمانی کسی الغای کفر حیل و چاره جویی صورت می گیرد.

1- انظر (الكبائر) للإمام الذهبي الكبيرة الثامنة والخمسون.

ولی احکام شرع باید تشریح و تأیید گردد. اگر در عملی یک احتمال مسلمانی باشد و صد احتمال کفر را داشته باشد، ما آنرا مطابق اسلام تأویل می‌کنیم. بنابراین دعاء، نذر، قسم خوردن و امثال این‌گونه اعمال اگر ظاهر آن به غیر الله صورت گیرد، باید از توصیف کردن آن به کفر و شرک خود داری کنیم. زیرا این اعمال در ذات خود شرک شمرده نمی‌شوند، مگر آنکه عقیده نیز با آن یکجا شود. عمل ظاهری عبادت اگر به غیر الله صورت گیرد در سه درجه قرار می‌گیرد:

1- ظاهر عبادت، بدون قصد و نیت عبادت ( که احیاناً به اذن الله عزوجل مباح می‌باشد. مانند سجود سیدنا یعقوب در برابر سیدنا یوسف علیهم السلام. زیرا این سجده بخاطر تحیه و بزرگداشت صورت گرفت.

2- ظاهر عبادت تقدیم گردد، بدون اینکه خلل اعتقادی همراه با آن باشد. که درین صورت گناه کبیره می‌باشد. مانند اعمالی که از سوی زائرین قبور و مخلصین مقامات شیخ صورت می‌گیرد. زیرا آنها ظاهراً عبادت را در برابر غیر الله انجام می‌دهند و نیت شان فاسد است.

3- تقدیم نمودن عبادت ظاهری همراه با اعتقاد، که کفر شمرده می‌شود. درین مورد بعضی‌ها این اعتراض را وارد می‌کنند که صرف عبادت ظاهری به غیر الله کفر و شرک شمرده می‌شود. زیرا الله عزوجل از زبان مشرکین نقل می‌کند که :

« مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى » [الزمر : 3]

ما آنان را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک کنند، نمی‌پرستیم . در جواب اینها باید گفت که مقصود آیت کریمه اصل عبادت است که عبارت از آخرین درجه خضوع و تذلل می‌باشد. شاید بگویند که دعاء مغز و اصل عبادت خوانده شده است.؟

در جواب می‌گوییم که ظاهر و شکل عبادت از جمله مسایل اعتقادی نیست به دلیل اینکه یعقوب علیه السلام و فرزندانش در برابر یوسف علیه السلام سجده کردند. اگر این عمل که مظهر عبودیت است از جمله عقاید می‌بود، برای هیچ کسی اجازه داده نمی‌شد. زیرا در مسایل اعتقادی بین انبیاء هیچ تفاوتی وجود ندارد.

### ملاحظات بر اصل چهاردهم:

ملاحظات بر این اصل وارد شده است ازین قرار می‌باشد:



1- بر این افعال حکم کبیره را صادر نموده است که بنا بر نیت و باطن مرتکبین آن شرک و یا گناه بوده می تواند.

2- بسوی مبارزه و جنگ با آن فرا میخواند و هیچ صلح و آشتی با آن ندارد.

3- به سوی عدم رخصت دادن، تأویل و توجیه آن فرا میخواند. زیرا این اعمال ذریعه واقع شدن در شرک می باشد. و با این ترتیب می بینم که درینجا حکم شرعی دقیقی را درین مورد صادر نموده و از هر نوع افراط و تفریط دوری جسته اند، یعنی تفریط اهل تصوف که این اعمال را از بهترین وسایل قربت به الله میدانند و افراط غلو کنندگان که این اعمال را شرک اکبر بحساب می آورند

4- معذور بودن به خاطر جهالت: کسانی معذور بوده می تواند که قادر به سؤال کردن نباشند و یا به مفتی دسترسی نداشته باشد. اما جهل در مسایل ثابت و معلوم در دین عذر پنداشته نمی شود زیرا این مسایل در بلاد اسلامی مشهور و آشکار می باشد. بلکه جهل تنها در مسایلی عذر پنداشته می شود که در حکم آن التباسی وجود داشته باشد. مانند حکم کردن مطابق آنچه الله عزوجل نازل کرده است. این مسأله ایست که امروز فرضیت آنرا اکثر مسلمانان نمی دانند. باوجود اینکه از بزرگترین نیازها و ضرورت های ما می باشد. وجبیه ما درین حالت اینست که به جاهل تعلیم دهیم تا مسایل را بیاموزد.

5- علی الرغم تشدید واضحی که در تعامل با اینگونه امور درین اصل به نظر می خورد، حکم تکفیر مرتکبین این عملکردها نیاز به دلایلی دارد که اکثراً با قلب و نیت تعلق دارد. و این مسئله را در اصل بیستم مورد مناقشه قرار خواهیم داد:

### سد ذریعه :

امام حسن البنا درینجا می افزاید « این اعمال را تأویل نمی کنیم تا ذرایع شرک را سد باب نماییم.»

درین صورت جنگ با این بدعت ها در دو جانب آغاز می یابد:

اول: با نابود ساختن و از میان بردن آن از واقعیت های زندگی با وسایلی که منتج به حالت بدتر از آن نشود.

دوم: با نابود ساختن و ملغی قرار دادن آن در ذهن کسانی که از آن پیروی می کنند و این کار از طریق بحث علمی منزه از اغراض نفسی و همراه با دلایل صورت گرفته و نباید تأویلی در آن صورت گیرد و حجت هایی برای آن تراشید تا از هر نوع انحراف و

بدعت جلوگیری شود.

### در مسایل اعتقادی عذری پذیرفته نمی شود :

با وجود اینکه دعوت امام حسن البنا بسوی تجمع و اجتناب از تفرقه بود، و با وجود اینکه در مسایل اختلافی می کوشید تا آنرا در تنگترین دایره آن محدود نموده و مطابق قاعده درخشان و زرین «در مسایل اتفاقی با هم تعاون می کنیم و در مسایل اختلافی یکدیگر را معذور میدانیم» تعامل می کرد.

اما درین مسایل و مسئله بدعت اصلی که در اصل یازدهم شرح شد، می بینیم که هیچ کسی را معذور نمی داند، بلکه همه را بسوی محاربه با آن فرا میخواند تا آنرا کاملاً نابود سازد و در حالاتی که با آن جنگیده نمی تواند، با آن صلح نکرده و در آن تأویل نمی کند تا باب انحرافات را بند سازد.

ذریعه: به معنای وسیله و آله ایست که برای رسیدن به چیزی بکار برده می شود. ابن قیم در تعریف آن می گوید: « ذریعه عبارت از وسیله و طریقی است که کاری توسط آن انجام می یابد.»<sup>۱</sup>

علماء آنرا به دو نوع تقسیم نموده اند: یکی ذریعی است که انسان را به خیر می رساند و آن حلال است و دیگری آن ذریعی است که به شر و بدی منتهی می شود و این نوع حرام می باشد.

این امور در نظر امام حسن البنا و سایر علماء وسایل و ذریعی اند که مهم ترین چیز در قلب امت اسلامی را مورد هجوم قرار میدهد که عبارت از ایمان و اعتقاد به الله عزوجل می باشد. به همین سبب است که امام حسن البنا رهروان خود را به جنگ با آن فرا میخواند و به بهانه تجمع و جلوگیری از تفرقه تأویلاتی در آن نمی کند. زیرا این امور منتج به شرک می گردد در حالیکه جلوگیری از شرک و بند کردن همه ابواب شرک از وجایب همگان بحساب می آید.<sup>۲</sup>

### چالشهایی که در برابر عقیده سالم قرار دارد:

امام حسن البنا همیشه امت اسلامی را بر حذر می داشت و تأکید می کرد که نباید از مبادی اعتقادی خود تنازل نماید. به همین منظور به شرح و بیان انحرافات می پرداخت که فرزندان امت

1- ( إعلام الموقعین عن رب العالمین )، محمد بن ابی بکر بن القیم .  
2- انظر فی سد الذرائع، (أصول الفقه الإسلامی)، محمد کمال الدین  
إمام، المؤسسة الجامعیة للدراسات والنشر والتوزیع، بیروت، 1998م.

اسلامی بنا بر جهل و نا آگاهی و یا آگاهانه به بخاطر لذت های دنیوی در آن واقع شده اند. و توضیح میدهد که این انحرافات عبارت از پرتگاه های خطرناکی است که انسان را بسوی بدعت های اعتقادی می کشاند. و حالت امت اسلامی نشان میدهد که شخصیت این امت تا چه حدی از تأثیرات ویرانگر این بدعت ها متأثر شده است.

بزرگترین چالش که در برابر این اصل قرار دارد، اینست که بخش بزرگ امت اسلامی اگر اعتقاد جازم نسبت به قبرها و اهل قبور ندارند، اما با زیارت ها و قبرستانها تعامل نادرست دارند.

چالش دیگری که به نظر می رسد، اینست که بعضی گروههای تصوفی شرکیات قبور را مسلک خود ساخته و با تمام تعصب از آن دفاع می کنند. این حالت باعث شده است که آنها همیشه در برخورد مستمر با علمای امت قرار گیرند.

یگانه حل این مشکل، بازگشت کامل به سوی مفهوم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» [الفاتحه : 5] می باشد.

### سؤال‌های مهم در مورد قبور

- 1- زیارت قبور فواید بزرگی دارد، آنرا ذکر نمائید؟
  - 2- مسلمان هنگام گذشتن از قبر ظالمین چه باید بکند؟
  - 3- چرا امام‌البناء در مقابله با این بدعات تشدد نموده‌اند.
  - 4- رابطه این اصل با اصل قبلی و اصل بعدی چیست؟
  - 5- نصف امت گرفتار تعامل نادرست با قبرها اند.
- انواع این خطاها و درجات آنرا شمرده و وسیله علاج آنرا پیشنهاد کنید؟  
 « قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم مانند سایر قبور نیست »
- 1- این عبارت را با دوستان مناقشه کن و روی نکات ذیل ترکیب نمائید:
    - أ- طریقه مسنون زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم چگونه است؟
    - ب- رابطه بین قبر و مسجد ایشان چیست؟
    - ت- آیا ممکن است که هنگام زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم بدعت‌های اتفاق افتد؟

# ا ح ص ن پ ن

دعا اگر مقارن با توسل به یکی از بندگانش گردد، مربوط به اختلاف نوعی در کیفیت دعاء بوده و از جمله مسایل اعتقادی نمی باشد.

# 1

ابتدای محاسبه بنده در روز قیامت از موفقش در برابر الله عزوجل آغاز می یابد.

به اینگونه که:

• آیا او تعالی را به وحدانیت عبادت کرده و دیگری را با او شریک نساخته است؟

• آیا الله را منزّه از هر نقص دانسته و فقط با همان صفاتی یاد کرده است که خودش آن صفات را یاد کرده است؟

• آیا به پیامبرانی که فرستاده است، ایمان آورده است؟

• آیا به امور غیبی که پیامبر او خبر داده است، ایمان آورده است، که شامل ایمان به الله، ایمان به ملائکه، ایمان به کتابها، ایمان به پیامبران، و ایمان به روز آخرت و ایمان به تقدیر خیر و شر می باشد؟

• در برابر اوامر و نواهی او تعالی چه موقفی داشته است.

• آیا به این اوامر به صورت مطلق تسلیم شده است و یا

اینکه آنرا در محل امتحان قرار داده است؟

« وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا » [الأحزاب

: 36]

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش

کاری را حکم کنند، برای آنان در کار خودشان اختیار باشد

و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است

اینگونه مسایل بنام مسایل اعتقادی یاد گردیده و موقف انسان در برابر آنها منحصر به کفر و یا ایمان می باشد.

ایمان سبب داخل شدن همیشگی در جنت می گردد و کفر سبب دخول همیشگی در جهنم می شود.

ایمان است که انسان را در زمره مؤمنان در جامعه مسلمانان قرار میدهد، احکام اسلامی بالایش عملی گردیده، حرمت مال، خون و آبرویش را تأمین می کند و کفر آنست که انسان را ازین دایره خارج ساخته او را در معرض تطبق احکام کافران قرار میدهد.

لذا مسایلی که مربوط به رابطه انسان با الله عزوجل بوده و داخل این دایره یعنی مسایل اعتقادی باشد، مسایل مهم و خطیر بوده و بین علماء هیچ اختلافی در مورد آن وجود ندارد. دلایل آن ثبوت و دلالت قطعی دارد و کسیکه در آن اختلاف نماید از دایره ایمان خارج می شود.

و اما امور عملی که وسیله و طریقه دست یابی به این ایمان و دلیل وجود آن است، در کیفیت ادای آن بین علماء اختلاف وجود دارد.

### رفع حرج

عالم و دانشمندی که واقعاً خواستار صلاح امت اسلام است، همیشه از قواعد عمومی و بنیاد های اساسی اسلام پیروی میکند. و یکی از مهمترین قاعده درین میدان «رفع حرج» است، چنانچه الله متعال می فرماید:

« وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ » [الحج : 78]

و بر شما در دین هیچ مشقت و سختی قرار نداد

عالم و دانشمندی که این قاعده را بخوبی درک نموده است، میکوشد تا مسایل را مشخص نموده و نشان دهد که کدام ها از جمله مسایل اعتقادی بوده و هیچ نوع اختلاف در آن گنجایش ندارد، و چه مسایلی از جمله مسایل فقهی و فروعی بوده و اختلاف در آن جایز می باشد.

این اصل امام حسن البناء را در قطار علمای قرار میدهد که توجه بیشتری به دور ساختن حرج و مشکل از برابر امت داشته اند. آنها شجاعتی درین حد داشتند که مهم ترین مسأله ای که علماء در مورد آن اختلاف داشتند، زیر بحث گرفته و توضیح دادند که این مسأله از جمله مسایل اعتقادی نبوده و اختلاف در آن از باب اختلاف تضاد و

تقابل نیست و حد فاصل بین کفر و اسلام نمی باشد. بلکه در کیفیت آن اختلاف فرعی وجود داشته و میتوان از خلال بحث و مناقشه در مورد آن، و با استخدام وسایل و آداب اختلاف فرعی که در اصل هشتم تذکر یافت، به نتیجه مطلوب رسیده و حکم آنرا تعیین کنیم، در آنجا می گوید «هیچ مانعی وجود ندارد که مسایل اختلافی را در فضای محبت و اخوت الهی و تعاون با همی تحت مناقشه و بحث گرفته و بعد از تحقق علمی منزله از هر نوع اغراض به نتیجه مطلوب برسیم، بدون اینکه درگیر جدال مذموم و تعصب بيمورد گردیم»

قناعت به اصل پانزدهم زمینه یکجا شدن طرفین نزاع و مناقشه را مساعد می سازد. طرفینی که از قرنهای با هم در کشمکش بوده و یکدیگر را متهم به کفر و شرک و عدم احترام و تعظیم صالحین و حتی عدم احترام انبیای کرام می کردند.

### اصل مسأله چیست؟

درینجا نمی خواهم از خط فکری حسن البنا، که هیچ یک از طرفین را ترجیح نمی دهند، خارج گردم. گرچه از ابتدای امر میلان بیشتری به این داشتم که مسایل اعتقادی باید با وضاحت بیشتر مورد بحث قرار گرفته و از هرگونه شائبه ای دور نگهداشته شود و این نکته ای بود که امام حسن البنا همیشه در مورد آن توصیه می کرد. اما ایشان در اصدار فتوی همیشه به بیان جواز هر دو طرز العمل مایل بوده و آنرا بین افضل و مفضول قرار میدادند و برای تنزیه و پاک نگهداشتن عقاید شروط و قواعد لازمی را وضع می کردند.

و اما بخاطر اینکه جوابی در مورد این سؤال (مسأله چیست؟) داشته باشیم، به توفیق الله عزوجل می گوئیم.

### دعاء ، عبادت است:

دعاء در حقیقت، پناه بردن و طلب کردن از پروردگار کائنات است و این امریست کاملاً فطری که در نفس بشری جابجا شده است.

« وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » [یونس : 12]

و چون انسان را گزند و آسیبی رسد، ما را [در همه حالات] به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده [به یاری] می خواند، پس زمانی که گزند و آسایش را برطرف کنیم، آن چنان به راه ناسپاسی و گناه می رود که گویی هرگز ما را برای برطرف کردن گزند

و آسیبی که به او رسیده [به یاری] نخوانده است!! این گونه برای اسراف کاران اعمالی که همواره انجام می دادند، آراسته شده [تا جایی که زشتی اعمالشان را نمی فهمند].

انسان در هنگام مواجه شدن با خطر ها ضعف انسانی خود را احساس نموده، و فطرت او سیطره حواس و احساسش را در سیطره خود گرفته و در جستجوی پناگاهی می شود، اما هیچ پناگاهی جز الله نمی یابد.

« أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكَ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهًا مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ » [النمل : 62]

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آنکه وقتی درمانده ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می نماید، و شما را جانشینان [دیگران در روی] زمین قرار می دهد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟!]. اندکی متذکر و هوشیار می شوند.

به همین دلیل دعاء کردن به انسان و کمک خواستن از مخلوق در مخالفت صریح با فطرت قرار داشته و نوعی کجروی نفسی و نشانه انحراف در اعتقاد می باشد. الله عزوجل می فرماید:

« قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (56) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا » [الإسراء : 56 ، 57]

بگو: کسانی را که به جای خدا [معبودان خود] پنداشتید، [بخوانید تا بفهمید که] آنها نمی توانند آسیب و گزند را از شما دفع کنند، و نه [آن را از شما به دیگری] انتقال دهند. (56) کسانی که آنان [به عنوان معبود] می پرستند [خود آنان برای رفع نیازمندی هایشان] به سوی پروردگارشان وسیله می جویند، تا کدامشان نزدیک تر باشد، و به رحمت او امید دارند، و از عذابش می ترسند، زیرا عذاب پروردگارت شایسته پرهیز است. (57).

« عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ » (سنن الترمذی)  
از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: دعاء مغز عبادت است.

« وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ »



[غافر: 60]

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ درآیند  
در آغاز بحث، این مسأله را با قاطعیت می‌گوییم که اگر دعای غیر الله و استمداد از سنگ و چوب، و مخلوقات دیگر، زنده و یا مرده شرک نباشد، پس شرک چیست؟  
این مسأله در اصل سابق توضیح گردید و امام حسن البنا آنرا بدعت و گناه کبیره دانسته و محاربه با آنرا واجب اعلان نمودند. و گناه کبیره، چنانچه قبلاً توضیح دادیم، تا سرحد شرک می‌رسد.

### توسل چیست؟

الله عزوجل می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ » [المائدة : 35]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوید  
وسیله: هر چیزی است که با استفاده از آن مقصود را بدست می‌آوریم.  
قتاده در تفسیر این آیت می‌گوید: « خود را با طاعات و عمل کردن بر آنچه که الله متعال می‌پسندد، به او تعالی نزدیک سازید»

همچنان بلندترین مقام جنت نیز به همین نام یاد شده است که جایگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده و نزدیک ترین مقام به عرش الله عزوجل می‌باشد.<sup>1</sup>  
« عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النَّدَاءَ اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (صحيح البخاري)

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کسی که بعد از شنیدن آذان بگوید؛ «بار الها پروردگار این دعوت کامل و نماز برپا شده به محمد و سیله و فضیلت را نصیب گردان و او را به مقام محمود برسان، مقامی که به او وعده کرده‌ای.» شفاعتم در روز قیامت برایش لازم می‌گردد.  
وسیله هر عمل صالحی را گویند که انسان را به الله عزوجل قریب می‌گرداند و کمترین آن دور کردن اشیای مضر از راه مسلمانان و بلندترین آن کلمه توحید است.  
چنانچه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

1- (تفسیر القرآن العظیم) للحافظ ابن کثیر، ج2، ص 53

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ » (صحیح مسلم)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: ایمان هفتاد و چند و یا شصت و چند شعبه (شک راوی است) دارد که برترین آن کلمه لا اله الا الله است و خوردترین آن دور کردن اشیای مضر از سر راه است و حیاء یک شعبه از ایمان است.

ابن تیمیه رحمه الله می گوید:

«ایمان به رسول الله صلی الله علیه و سلم و پیروی از سنت او راه الله، راه دین الله، عبادت الله، طاعت الله و طریقه اولیاء بوده و همان وسیله ایست که الله عزوجل بندگان را به اتخاذ آن امر نموده است. « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ » [المائدة : 35]

طلب وسیله بسوی الله عزوجل را کسانی بجا می آورند که به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آورده و از ایشان اطاعت می نمایند.»<sup>۱</sup>

### سؤال مطرح شده :

آیا جایز است که دعای خالص از الله عزوجل همراه با این وسایل صورت گیرد؟ شیخ و شلی می گوید: دعاء کردن از خصوصی ترین رمز عبودیت به الله عزوجل بوده و هیچ مجالی برای شریک شدن دیگران در آن وجود ندارد.

« فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ » [غافر : 14]

پس خدا را در حالی که ایمان و عبادت را [از هر گونه شرکی] برای او خالص می کنید، بپرستید گرچه کافران [از روش شما] ناخشنود باشند

اصل در دعاء اینست که انسان به صورت مستقیم متوجه الله عزوجل گردیده و هیچ واسطه ای در میان نیاورد.

« ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ » [غافر : 60]

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ » [البقرة : 186]

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند [بگو]: یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده

1- ( قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة )، ابن تیمیه، .

را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم. 1

دعاء را میتوان به انواع ذیل تقسیم کرد:

- 1- دعاء خالص، مکرم ترین عبادات است.
  - 2- دعای غیر الله و استعانت از غیر الله و استغاثه از مخلوقات بدعت اعتقادی و کفر بحساب می‌آید.
  - 3- دعای مقارن با وسیله، مورد اختلاف است.
- حکم دعاء همراه با توسل:**

1- توسل با اسمای حسنی الله عزوجل، و به اتفاق امت اسلامی جایز است.  
الله عزوجل می‌فرماید:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا [الأعراف : 180]

و نیکوترین نام‌ها ویژه خداست، پس او را با آن نام‌ها بخوانید.

2- توسل با اعمال صالحه نیز جایز بوده و مشهورترین دلیل جواز آن داستان کسانی است که صخره آنها را در غار کوه محصور ساخته بود.

« عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَيْنَمَا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يَمْشُونَ إِذْ أَصَابَهُمْ مَطَرٌ فَأَوْوُوا إِلَى غَارٍ فَانطَبَقَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّهُ وَاللَّهِ يَا هَؤُلَاءِ لَا يُنَجِّيْكُمْ إِلَّا الصَّدَقُ فَلَيْدِعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ فِيهِ فَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي أَجِيرٌ عَمِلَ لِي عَلَى فَرَقٍ مِنْ أَرَزُّ فَذَهَبَ وَتَرَكَهُ وَأَنِّي عَمَدْتُ إِلَى ذَلِكَ الْفَرَقِ فَزَرَعْتُهُ فَصَارَ مِنْ أَمْرِهِ أَنِّي اشْتَرَيْتُ مِنْهُ بَقْرًا وَأَنَّهُ أَتَانِي يَطْلُبُ أَجْرَهُ فَقُلْتُ لَهُ اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقْرِ فَسُقْهَا فَقَالَ لِي إِنَّمَا لِي عِنْدَكَ فَرَقٌ مِنْ أَرَزُّ فَقُلْتُ لَهُ اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقْرِ فَإِنَّهَا مِنْ ذَلِكَ الْفَرَقِ فَسَاقَهَا فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا فَانْسَاحَتْ عَنْهُمْ الصَّخْرَةُ فَقَالَ الْآخَرُ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ فَكُنْتُ آتِيَهُمَا كُلَّ لَيْلَةٍ بِلَبَنِ عَنَمٍ لِي فَأَبْطَأْتُ عَلَيْهِمَا لَيْلَةً فَجِئْتُ وَقَدْ رَقَدَا وَأَهْلِي وَعِيَالِي يَتَضَاعَوْنَ مِنَ الْجُوعِ فَكُنْتُ لَا أَسْفِيهِمْ حَتَّى يَشْرَبَ أَبُوَايَ فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُمَا وَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعُهُمَا فَيَسْتَكِنَا لِشَرِبَتِيهِمَا فَلَمْ أَزَلْ أَنْتَظِرُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا فَانْسَاحَتْ عَنْهُمْ الصَّخْرَةُ حَتَّى نَظَرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ الْآخَرُ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي ابْنَةٌ عَمٌّ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ وَأَنِّي رَاوَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَأَبَتْ إِلَّا أَنْ آتِيَهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ فَطَلَبْتُهَا حَتَّى قَدَرْتُ فَأَتَيْتُهَا بِهَا فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهَا فَأَمَكَّنْتَنِي مِنْ نَفْسِهَا فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رَجُلَيْهَا فَقَالَتْ اتَّقِ

اللَّهُ وَلَا تَفُضَّ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ فَفُتُّمُ وَتَرَكْتُ الْمِائَةَ دِينَارٍ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَخَرَجُوا» (صحيح البخاري)

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: در امت‌های قبل از شما سه تن برای روان بودند که ناگهان باران شدیدی باریدن گرفت. آنها به غاری پناه بردند. درین اثنا صخره لغزیده و دهن غار را کاملاً مسدود ساخت. آنها یکی به دیگری گفتند: ازین حالت جز صداقت و راستی چیز دیگری نجات داده نمی‌تواند. پس هر کدام تان با توسل به عملی دعا کنید که گمان می‌کنید در آن صادقانه عمل نموده است. یکی از آنها گفت: ای الله من اجیری داشتم که برایم در مقابل یک فرق (پیمانه ایست که سه صاع گنجایش دارد و یک صاع تقریباً (3280) ملی لیتر گنجایش دارد و وزن آن نظر به محتویات آن فرق می‌کند. مثلاً اگر برنج با آن پیمانه گردد، تقریباً (2510) گرام گنجایش دارد و اگر گندم با آن پیمانه گردد در حدود سه کیلو گندم را گنجایش دارد.) برنج کار می‌کرد. اما او رفت و آن پیمانه برنج راندم ترک کرد. من آن برنج را کشت کردم بالاخره کار بجایی رسید که از پول آن یک رمة گاو خریدم. بعد از چندی آن مرد آمده و اجوره خود را میخواست. من گفتم: این همه گاو ها مال توست، همه را با خود ببر! گفت: من نزد تو فقط یک پیمانه برنج دارم. گفتم این رمة گاو را ببر زیرا اینها در فائده همان پیمانه برنج است. بار الها تو میدانی که اگر این کار را از ترس تو کرده ام، بر ما گشایش بیاور! درین اثنا صخره کمی لغزید. مرد دیگری گفت: پروردگارا تو میدانی که من پدر و مادر بزرگسال داشتم من هر شب شیر گوسفندان را می‌آوردم و آنها می‌نوشیدند. شبی آمدنم به تأخیر افتاد و چون به خانه رسیدم آنها بخواب رفته بودند. و اهل و فرزندانم از گرسنگی می‌نالیدند. من نخواستم که شیر را قبل از آنکه والدینم بنوشند، به آنها بدهم. و هم نپسندیدم که آنها را از خواب بیدار کنم. و به همینگونه در انتظار بودم تا صبح طلوع کرد. پروردگارا تو میدانی که اگر این کار را از ترس تو کرده ام، پس بر ما گشایشی بیاور. اینبار صخره آنقدر دور شد که روشنی آسمان را دیدند. بعد از آن شخص سوم گفت: پروردگارا تو میدانی که من دختر کاکای داشتم که محبوبترین شخص برایم بود. من بارها از وی خواستم را طلب کردم، ولی او خود داری کرد و از من خواست که صد دینار برایش بدهم. من به طلب آن پول رفته و آنرا بدست آوردم و به او دادم. او خود را در اختیار من گذاشت و چون بین پاهایش نشستم گفتم: از الله بترس و این مهر را بدون حق آن مشکن! من از جایم بلند

شده و صد دینار را نیز ترک کردم. پروردگارا تو میدانی که اگر این کار را از خشیت تو کرده ام، پس بر ما گشایشی بیاور! درین وقت بود که صخره کاملاً دور شد و آنها از غار بیرون شدند.

مشاهده می‌کنیم که هر کدام ازین سه تن به عمل صالح خود توسل جسته و بعد از آن دعاء کردند.

3- توسل به دعای انسان صالح، این نیز جایز است چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامیکه با عمر بن الخطاب که به قصد عمره روان بود، وداع می‌کردند، از وی طلب دعاء گردیدند.

« عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ اسْتَأْذَنَهُ فِي الْعُمْرَةِ فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ يَا أَخِي لَا تَنْسَنَا مِنْ دُعَائِكَ وَقَالَ بَعْدُ فِي الْمَدِينَةِ يَا أَخِي أَشْرَكْنَا فِي دُعَائِكَ فَقَالَ عُمَرُ مَا أَحْبُّ أَنْ لِي بِهَا مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لِقَوْلِهِ يَا أَخِي » (مسند أحمد)

4- از عمر رضی الله عنه روایت است که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه خواست تا به عمره برود. رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش اجازه داده و گفت: ای برادر ما را از دعایت فراموش مکن. و در مدینه گفت: ای برادر ما را در دعای خود شریک بساز. عمر رضی الله عنه می‌گوید: من دوست ندارم که در برابر این کلمه (ای برادر) همه دنیا را برایم بدهند.

5- توسل به یکی از مخلوقاتش، و درین نوع توسل و صیغه دعای آن اختلاف وجود دارد این تقسیم، مجمل سخنانی است که علمای کرام بیان کرده اند چنانچه امام ابن تیمیه در «قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة» و شیخ الالبانی در «توسل و انواع آن» و شوکانی در کتاب « الدر النضید و تحفة الذاکرین » درین مورد به تفصیل نوشته اند.

### اختلاف فروعی:

امام حسن البنا با این اصل همان نکته‌ای را ثابت می‌سازد که علمای سابق نیز آنرا ثابت کرده بودند. یعنی اینکه دعای مقرون با توسل از جمله مسایل اعتقادی نبوده و از نوع اختلاف فروعی است.

فقهاء درین مسأله به سه نظر تقسیم شده اند:

1- با استدلال به عموم دلایل آنرا مطلقاً ممنوع دانسته اند. و امام ابوحنیفه بر همین قول می‌باشد.

2- جواز توسل فقط به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم. و اصحاب این رای به

حدیث، «مردنابینا»<sup>۱</sup> استدلال کرده اند و ابن العربی همین قول را اختیار کرده اند.  
**3-** به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم و هر مسلمان صالح و متقی، چه زنده باشد و یا مرده، به صورت مطلق جایز است، امام شوکانی این قول را ارائه کرده است. استاد جمعه امین اقوال علمای قدیم و جدید را درین مورد ذکر نموده اند که دال بر صحت کلام استاذ حسن البنا بوده و ثابت می‌سازد که این مسأله فروعی بوده و اختلاف اعتقادی بحساب نمی‌آید.

این سخنان را درینجا نقل می‌کنیم:

او می‌گوید: «ملاحظه می‌کنیم که امام حسن البنا درینجا یک نظر را بر نظر دیگری ترجیح نداده است، بلکه توضیح می‌دهند که این مسأله از باب خطاء و صواب بوده و هیچ تعلقی به کفر و ایمان ندارد. درین مورد با هم به سخنان علماء گوش می‌دهیم. ابن تیمیه می‌گوید «از امام احمد بن حنبل نقل شده است که می‌گفت: توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم جایز است و علمای دیگر آنرا ممنوع می‌دانند، و اگر مقصد شان توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، این موضوع مورد اختلاف بوده و امور موارد نزاع را باید به الله و رسولش ارجاع نمایند.»<sup>۲</sup>

همچنان می‌گوید: «بلکه در نهایت امر، این موضوع از جمله مسایلی است که اجتهاد در آن مجاز می‌باشد. و در هر امری که امت در آن اختلاف دارند، باید به الله و رسولش مراجعه صورت گیرد.»<sup>۳</sup>

و می‌گوید: «گرچه یک تعدادی از علماء آنرا جایز دانسته اند، ولی درمقابل آنها یک تعداد زیادی از علماء از آن نهی نموده اند. بنابراین مسئله از جمله مسایل متنازع فیه بوده و به اجماع مسلمانان از جمله مسایل عقوبات نیست. و کسی که خواهان عقوبت است، انسان جاهل، تجاوزگر و جاهل است. زیرا کسی که به این امر قائل است، سخنی را می‌گوید که علمای قبلی گفته اند و شخصی که از آن انکار می‌کند، هیچ دلیل نقلی ندارد که قابل اتباع بوده و سخنی از پیامبر صلی الله علیه وسلم و قولی از اصحاب گرامی شان باشد.»<sup>۴</sup>

شیخ ناصر الدین الالبانی بعد از آنکه انواع توسل مشروع و غیر اختلافی را که، قبلاً

1- این حدیث در بحث آینده تقدیم و تشریح خواهد شد.

2- (مجموع الفتاوی)، أحمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحرانی، ج 1 ص 264.

3- المرجع السابق ص 179.

4- المرجع السابق 285.

به آن اشاره کردیم توضیح می‌دهند، می‌گویند: «و اما توسل‌های دیگری غیر از آن مورد اختلاف بوده و آنچه ما معتقد هستیم و خود را در برابر الله متعال جوابگوی میدانیم اینست که غیر مشروع و ناجایز است. زیرا هیچ دلیلی که این عمل را ثابت کند، وجود ندارد و علماء و دانشمندان در عصور مختلف آنرا رد نموده‌اند. با وجود اینکه بعضی انواع آنرا یکتعداد ائمه جایز دانسته‌اند. چنانچه احمد بن حنبل توسل به رسول الله را جایز می‌داند و امام شوکانی توسل به سایر انبیاء و اولیاء را مشروع دانسته‌اند.»<sup>۱</sup>

شیخ ابن باز در جواب سؤالی که در مورد این نوع توسل ارائه داشته‌اند، می‌گوید: بعضی از علماء این نوع توسل را جایز دانسته و یکتعدادی آنرا نهی کرده‌اند. این نوع توسل شرک نمی‌باشد.»<sup>۲</sup>

استاذ بزرگوار شیخ محمد نجیب المطیعی رحمه الله می‌گوید:

این امور (دعاء توسل) نزد سلف از مبانی اعتقادی نبوده. بلکه از مسایلی است که در ابواب فقهی مختلف جابجا شده است. مثلاً مسألة قبرها و پخته کاری آن و سایر مسایل مربوط آن در کتاب الجنایز بحث میشد و دعاء را در کتاب الاذکار والأدعیه یافتیم. خلاصه اینکه علمای سلف این موضوع را در کتاب التوحید (مسایل اعتقادی) ذکر نکرده‌اند.

ما این مسایل را بعد از آن درین کتاب ذکر می‌کنیم که اختلاف در مورد آن شدت گرفته و چنان می‌پندارند که این مسألة خللی در عقاید وارد می‌کنند و پس این مسألة باید به گونه‌ای تحت بحث قرار گیرد که مسلمان را از ملت اسلام خارج نسازد. این فهمی است که سلف صالح ما ازین موضوع داشته‌اند.<sup>۳</sup>

به این ترتیب می‌بینیم که توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم و به غیر ایشان مسألة اختلافی می‌باشد. چنانچه امام احمد بن حنبل و ابن حجر عسقلانی صاحب فتح الباری و عز بن عبدالسلام توسل به رسول الله را جایز دانسته‌اند و امام السبکی و شوکانی توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم و سایرین را جایز خوانده‌اند. همچنان علامه آلوسی و شیخ زاهد الکوثری در رابطه با زنده و مرده آنرا جایز می‌دانند، در حالیکه امام ابن تیمیه و شیخ ناصر الدین الالبانی و امثال ایشان آنرا ممنوع گفته‌اند و

1- ( التوسل أنواعه وأحكامه ) ناصر الدین الألبانی، .

2- من محاضرة للدكتور عصام البشير ( شريط مسجل ) .

3- ( منهج القرآن فی عرض عقيدة الإسلام ) جمعة أمين، ص 45.

از علمای معاصر دکتور علی عبدالحلیم محمود آنرا حرام و غیر مشروع دانسته اند.<sup>۱</sup>

### ضوابط اختلاف:

هر دو دیدگاه متذکره از دلایل قابل احترامی برخوردار می‌باشند. و اختلاف در شکل ادای کلمات و صیغه های دعاء است نه در اینکه در دعاء به چه ذاتی باید توجه داشت. و اینکه می‌گوید: «از مسایل عقیده نیست» به این معناست که این قضیه موصوف به خطاء و صواب شده میتواند مانند سایر مسایل فرعی فقهی در عبادات و هیچ ارتباطی به کفر ایمان و شرک و توحید ندارد.<sup>۲</sup>

ولی یک تعداد مسایلی است که اگر با این اختلاف یکجا شد، آنرا از دایره اختلاف مقبول خارج ساخته و به اختلاف مردود و مرفوض مبدل می‌سازد. این مسایل را میتوان در نکات ذیل خلاصه کرد:

1- اگر منکرین به این عقیده باشند که کسانی که توسل را جایز می‌دانند مشرک اند. در مقابل آنها کسانی که توسل را جایز می‌دانند، منکرین را به سوء ادب و عدم شناخت قدر پیامبر صلی الله علیه وسلم متهم کنند.

2- زمانی که کسانی که آنرا جایز می‌دانند، همه اهل صلاح و ولایت را بر پیامبر صلی الله علیه وسلم قیاس نموده و این دایره را به قدری وسعت دهد که امور منکر را نیز شامل گردد.

3- اگر در الفاظ دعاء از حد توسل خارج گردیده و موضوع را از توسل به الله متعال به استغاثه و امداد خواهی از اولیاء و صالحین برسانند.<sup>۳</sup>

### «جائز است» چه معنا دارد؟

درینجا می‌خواهیم قضیه مهمی را به عرض برسانم که قبلاً به آن اشاره نمودم، و آن اینکه چون دانشمند و عالمی یک عمل را جایز می‌خواند، آیا به این معناست که دیگران را بسوی آن دعوت می‌دهد و خودش نیز به آن التزام می‌نماید؟

امام ابن سیرین زمانیکه می‌گفت «أنما العلم هو الرخصة من ثقة» به این معناست که تیسیر و آسانی آوردن بر خلق الله یکی از مقاصد شرع می‌باشد و «رفع حرج» نیز مقصد دیگر شریعت است. و اما اینکه مردم را بخاطر بعضی کارها در احساس گناهکاری قرار دهیم،

1- (فهم أصول الإسلام) علی عبدالحلیم محمود، ص 156.

2- (دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین)، محمد الغزالی، ص 131.

3- المرجع السابق ص 131.



در حالیکه این اعمال آنها احتمال غیر گناه را نیز دارد، از مقاصد شرع نمی باشند. لذا اینکه امام حسن النبا آنرا قضیهٔ اختلافی می داند و اقوال یکتعداد علمای بزرگ دیگر را ارائه کردیم که آنرا جایز دانسته اند به این معنا نیست که حتماً به آن عمل کنیم. بلکه فقط جواز آنرا بیان می کنند در حالیکه اصل اینست که در دعاء به الله متعال خالصانه توجه صورت گیرد.

جواز توسل به یکی از مخلوقات اگر چه در ضمن مسایل اختلافی است، اما شریعت آنرا مورد ستایش و ترغیب قرار نداده و از صحابهٔ کرام چنین عملی روایت نشده است. و زمانی که مشکل پیش آمده و بعد از وفات ایشان نیاز به توسل داشته اند به قبر پیامبر علیه السلام متوجه نشده اند، بلکه شخص زنده ای را برگزیده از وی خواسته اند که دعاء کنند و به دعای او توسل جسته اند.

شاید افراد متحمس بگویند اگر موضوع ازین قرار است چرا به حرمت آن فتوی صادر نکنیم تا باب این مسأله به صورت مطلق بسته شود؟

به نظر من این نکته را نیز باید در برابر امام حسن النبا نشسته و تکمیل کنیم.

### فتوای امام حسن النبا:

زمانیکه ایشان در مورد جواز توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم و صالحین سوال شدند، در جواب فرمودند: «میخواهم که معنای توسل را که در مورد آن درینجا صحبت می کنیم، مشخص سازیم. «توسل اینست که بندهٔ مؤمن در دعای که می کند یکی از بندگان صالح الله را ذکر نموده و به وی توسل بجوید. چنانچه بگوئید: ( اللهم انی أتوسل بحب فلان اوبجاه فلان او بحق فلان او بمنزلة فلان او بفلان آن تفعل کذا و کذا ) این توسل و با این معانی، مورد اختلاف بوده یکتعدادی آنرا جائز و تعداد دیگری ممنوع دانسته اند و هر جانب حجت و دلیل خود را دارد. شگفت آور اینست که در بین مانعین به غیر رسول، شیخ الاسلام عز بن عبدالسلام را می بینیم، در حالیکه ایشان از بزرگان اهل تصوف اخذ نموده و معاصر شاذلی بوده و رابطه ای نیکی داشتند و در بین مجوزین امام شوکانی در حالیکه ایشان سلفی می باشد.

مانعین چنین استدلال می کنند که این عمل در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم صورت نگرفته و پیروی از صحابه در هر صورت بهتر و اولی تر است. کسانی که آنرا جایز می دانند، به حدیث مرد نابینا استدلال نموده اند و این حدیث را یکتعداد زیاد

محدثین مانند امام نسائی، امام ترمذی و غیره روایت کرده اند.<sup>1</sup> امام شوکانی در کتابش « الدرالنضید » استدلال می‌کند توسل به بنده صالح، در حقیقت توسل جستن به ممیزات و صفاتی است که در وجود انسان صالح است، نه به ذات وی و این نوع توسل جایز است، و می‌افزاید که توسل در اثر حب با بندگان صالح صورت می‌گیرد و محبت با صالحین عمل نیک است. بنابراین قضیه توسل به صالحین به امر توسل به عمل صالح بر می‌گردد و این نوع توسل مورد قبول همگان می‌باشد. و در مورد جواز این مقوله که (به جاه من توسل بجوید زیرا جاه من نزد الله خیلی عظیم است) و (اگر در کارهای تان به مشکل مواجه شدید به اهل قبور مراجعه کنید) و یا (از اهل قبور مدد بخواهید) و امثال آن حدیث نبوده در هیچ کتاب قابل اعتماد حدیث روایت نشده است.

و اما طلب معاونت از پیامبر صلی الله علیه وسلم و صالحین اگر در حالت حیات شان بوده و تحت اسباب و در حدود توان مخلوقات قرار داشته باشد، بدون شک جایز است. و اما اگر این استعانت بعد از وفات شان صورت گیرد و یا در اموری فوق اسباب بوده و در دایره اعمال خالق قرار داشته باشد، ممنوع است زیرا درین عمل شبهه و ذریعه شرک است. البته صراحتاً شرک نمی‌گوییم زیرا شرک خیلی سخت است، بلکه می‌گوییم که این گونه اشخاص را باید تعلیم داده و رهنمایی کنیم که آنرا ترک نمایند.

### حدیث مرد نابیناء

امام نسائی و ترمذی روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم به یکی از اصحابش تعلیم داد که بگوید:

« اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتُقْضَى لِي اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ » (سنن الترمذی)

بار الها! من از تو می‌خواهم و به پیامبرت محمد نبی رحمت به تو توسل می‌جویم و ترا نزد پروردگارت شفیع می‌گردانم که حاجتم را برآورده سازد. پروردگارا شفاعت او را در حقم قبول کن.

طبرانی با سند متصل از عثمان بن حنیف روایت کرده است که، مردی نزد عثمان رضی الله عنه بخاطر حاجتی که داشت، می‌رفت. اما عثمان رضی الله عنه هیچ متوجه

1- رواه الترمذی، کتاب (الدعوات)، باب (من أدعية الإجابة عن عثمان بن حنیف)، وأحمد، وابن السنی، وصححه الألبانی فی کتابه (التوسل) و سیاتی نصه.

وی نمی‌شد. روزی با عثمان بن حنیف روبرو شد و ازین وضع شکایت کرد. عثمان گفت: به جای وضوء برو و وضوء کن، بعد از آن به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان و در اخیر بگو: «پروردگارا من از تو سؤال می‌کنم و با توسل به پیامبرت محمد صلی الله علیه و سلم بسوی تو روی می‌آرم. ای محمد من با توسل به تو بسوی پروردگارم متوجه می‌شوم تا حاجتم را برآورده ساز» و حاجت خود را نام بگیر. آنمرد رفت و مطابق دستور عثمان بن حنیف عمل کرد. بعد از آن بسوی باب عثمان بن عفان آمد. همین‌که به دروازه ایشان رسید، دروازه بان بیرون شده و از دستش گرفت و نزد عثمان برد. عثمان رضی الله عنه او را بالای فرش خود نشاند و گفت: چه ضرورتی داری؟ آن مرد ضرورت‌های خود را شرح داد و عثمان رضی الله عنه همه نیازهای او را برآورده ساخت و در اخیر گفت: هر وقتی ضرورتی داشتی، حتماً نزد من بیا.

آن مرد از نزد عثمان رضی الله عنه بیرون شد و در راه با عثمان بن حنیف روبرو شد و گفت: الله متعال ترا جزای خیر بدهد، اگر تو در مورد من سفارش نمی‌کردی، حاجتم برآورده نمی‌شد. عثمان بن حنیف گفت: من در مورد تو با عثمان بن عفان صحبتی نکرده‌ام. اما در مجلسی حاضر بودم که مرد نابینای نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده و از نابینایی خود شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم بوی گفت: آیا صبر نمی‌کنی؟ آن مرد گفت: یا رسول الله کسی ندارم که از دستم گرفته و مرا رهنمایی کند و این حالت بر من خیلی سخت تمام می‌شود. رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دستور داد به جای وضوء برو وضوء کن بعد از آن به مسجد آمده و دو رکعت نماز بخوان و با این کلمات دعاء کن. عثمان بن حنیف می‌گوید: سوگند به الله که هنوز از مسجد بیرون نشده بودیم که آن مرد دوباره داخل شد در حالیکه چشمانش بینا شده بود، تو گویی هیچ نابینایی نداشت.

### فقاہت ابن تیمیہ:

عده ای گمان کرده اند که امام ابن تیمیہ و علمای که توسل را حرام دانسته اند، شمشیر تکفیر را برسر کسانی بلند کرده اند که این کار را انجام می‌دهند. در حالیکه این نوع گمان در حق ابن تیمیہ نادرست بوده و فقاہت ایشان را زیر سؤال می‌برد. من درین مورد آراء و نظریاتی را از ایشان دیدم که اعتماد ما را به علمیت، فقاہت و فهم ایشان افزایش میدهد. ایشان سخنان این گروه را تأویل نموده و آنها را معذور می‌داند و می‌کوشد تا آنها را تعلیم دهد. ایشان می‌فرماید:

«اینکه کسی می‌گوید (ای الله از تو بحق فلان و به جاه و بحرمت فلان پیامبر و فلان شخص صالح میخواهم»

سخنش برین فرض بنا یافته است که این افراد از جاه و مقام خاصی برخوردار می‌باشند و این فرضیه درست و صحیح است. ولی قدر و منزلتی که نزد الله عزوجل دارند، اینرا حتمی نمی‌سازد که الله متعال سؤال و طلب بنده ای را که با توسل به آنها و به جاه و مقام شان دعاء می‌کند قبول نماید. بلکه جاه و مقام ایشان زمانی به سایر بندگان نفع می‌رساند که از سیرت آنها پیروی نموده و به احکام و اوامری که از سوی الله عزوجل آورده اند عمل نماید»<sup>۱</sup>

«و اگر سؤال کننده بگوید: بحق فلان شخص، اگر این اشخاص واقعاً نزد الله متعال از جاه و مقامی برخوردارند، آنرا بخاطر عمل کردن به اوامر الهی و ایمان و اطاعت مستحق شده اند، پس اکرامی که الله عزوجل به آنها عطاء کرده است، این را تقاضا نمی‌کنند که الله عزوجل دعای غیر مستحقین را که با توسل به آنها دعاء می‌کنند، نیز بپذیرد.»<sup>۲</sup>

می‌گوید: «سخن کسی را که می‌گوید بوسیله پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواهم، چنین حمل می‌کنیم که؛ در حقیقت می‌گوید که: از تو بوسیله ایمان و محبتی که به محمد صلی الله علیه وسلم دارم چنین و چنان میخواهم، یا با توسل به ایمان و محبتی که به محمد صلی الله علیه وسلم دارم. از تو میخواهم» کسیکه چنین اراده داشته باشد بدون شک راه حق را در پیش گرفته و هیچ اختلافی در آن وجود ندارد.

### اصول سه گانه و تصوف:

و چنانچه می‌بینیم در اصول سه گانه که از اولیاء زیارت قبور و توسل سخن می‌گوید، امام حسن البنا اهل تصوف و طریقه های تصوفی را مخاطب قرار میدهند. که آتش دشمنی و عداوت بین آنها و علماء همیشه شعله ور بوده و علت اصلی آن موافقی است که اهل تصوف در برابر مفاهیمی اتخاذ کرده اند که درین اصول سه گانه ذکر گردید. و قبل از آنکه بحث خود را در این اصول سه گانه به پایان برسانیم میخواهم رأی امام را در مورد تصوف شرح دهم.

استاذ مصطفی مشهور تحت عنوان اخوان و تصوف می‌نویسند:

1- ( قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة ) ، ابن تیمیة ، ص 56 ، 57.

2- المرجع السابق ، ص 63 بالمعنی.

« بعضی مردم دوست دارند که اخوان را مورد هجوم قرار داده و آنرا بحیث یکی طریقه های تصوفی موجود مورد نقد قرار دهند که در جامعه تبارز کرده و مرتکب بدعت ها و مخالفت با احکام شرعی می گردند. اینها نقد خود را ازین عبارت استاذ حسن البنا آغاز می کنند که می گوید: «ما دعوت سلفی و حقیقت صوفی هستیم، و شاید به بعضی سخنان استاذ سعید حوی را نشانه قرار میدهند که در بعضی کتابها بخصوص در کتاب «تربیتنا الروحیه» نوشته و از طریقه تصوفی رفاعیه یاد آور شده اند. در حالیکه نوشته های استاذ سعید حوی خط فکری جماعت و موقف آنرا در برابر چنین قضایا تغییر نمی دهد.»<sup>1</sup>

امام حسن البنا قضیه تصوف و طریقه های تصوفی را با حکمت داعیانه و اسلوب طبیب ماهر و مهربان معالجه می نمود. ایشان از ظروفی که بر مسلمین گذشته و زمینه را برای ظهور طریقه های تصوفی آماده ساخت، کاملاً آگاه بودند. بخصوص در ایام دولت فاطمی ها و بعد از آن شرایطی که در مصر وجود داشت از نظر شان مخفی نبود و اینرا متوجه بودند که چگونه استعمار غربی و حکام ظالم و تقصیر علماء دست بهم داده و زمینه انتشار و رشد طریقه های تصوفی و انتشار فساد، بدعت ها و خرافات در بین آنها را مساعد ساخت. مقصد شان این بود که از یک سو اسلام را بد معرفی نمایند و از سوی دیگر مسلمانان را از رفتن به سوی اسلام صحیح مانع گردند. زیرا اسلام صحیح مسلمانان را مجبور می سازد که در برابر استعمار و حکام دست نشانده آنها مقاومت کنند. به این ترتیب نسل ها یکی بعد دیگری با این نظر و دیدگاه بوجود آمدند که طریقه های تصوفی را ضروری دانسته و آنرا اسلام صحیح می پنداشتند.

در چنین شرایط و اوضاعی بود که امام شهید حسن البنا وارد صحنه گردیده و متوجه شد که همین انسانها با همین افکار و تصوراتی که دارند، مزرعه دعوت ایشان را تشکیل میدهد که باید در آن کار کند.

پس اینرا منطقی ندانستند که در اولین قدم آنرا بدست خود منفجر و متضرر ساخته و موانع و پرده های ضخیمی بین خود و آنها بکشند، ایشان احساس کردند که علاج این

1- لشیخ سعید حوی - رحمه الله - کتابهای زیادی نوشته اند که خیر کثیری را در مسیر دعوت به ارمغان آورده است. ولی او نیز مانند سایر علماء بوده و بعضی سخنانش قابل قبول و شمار دیگری قابل نقد است. چنانچه بعضی علماء نقدهایی بر بعضی نظریات ایشان نوشته اند. من درین نوشتار از شرحی که بر رساله تعالیم نوشته اند استفاده نموده ام. همچنان از کتابهای مشهور شان (الله، الرسول، الاسلام) خیلی زیاد استفاده کرده ام و بهترین کتابها دری موارد می باشد.

قضیه نیاز به حکمت و صبر دارد تا مردم را رهنمایی نموده و از اذهان شان تصورات نادرست را زدوده و مخالفت صریحی که در باب عقاید، عبادات و عادات صورت می‌گیرد که توضیح دهیم. و بخاطر اینکه این کار موفقانه انجام یابد، اخوان نمیخواهد که رابطه با طریقه های تصوفی ابتر و در حال نزاع باشد و این موقف به معنای تأیید بدعت ها و مخالفت های شرعی نمی باشد.

بعضیها شیوهٔ هجومی خیلی شدیدی را درین مورد بکار برده و حتی سخن را به تکفیر و تفسیق می‌رسانند، اما اخوان این شیوه را در معالجه و اصلاح این قضایا مفید نمی‌داند، بلکه راه بهتر اینرا می‌داند که تلاشهای مستمر و خیلی آرام و با حوصله صورت گیرد تا گرد و خاکی که طی قرن‌ها در اذهان مسلمانان رسوب کرده است زایل شود و این کار تنها در فضای محبت و روابط نیک ممکن می باشد.

### حقیقت صوفی:

و اما عبارت «حقیقت تصوف» که امام حسن البنا بکار برده است، به این معنا نیست که اخوان المسلمین نیز یکی از طریقه های تصوفی می‌باشد، بلکه ایشان میخواهند این حقیقت را بیان کند که اخوان به تربیت روحی و معنوی افراد خود نیز اهتمام و توجه جدی می نماید. زیرا توجه و تربیت افراد درین جانب، اهمیت بسزایی داشته و همین تربیت است که از انسان سپاهی عقیده می سازد. و تزکیهٔ روح و نفس حقیقت و مقصد اهل تصوف اوایل بود، ولی با مرور زمان تغییر یافته و از حقیقت تصوف دور شدند و در آن چیز هایی را آمیختند که به هیچ صورت با آنها موافق بوده نمی توانیم.<sup>1</sup>

### امام حسن البنا و تصوف:

امام حسن البنا در «خاطرات» خود کلمات جالبی در مورد تصوف دارد که آنرا درینجا نقل می کنیم:

« این بخش علوم تصوف، که من آنرا «علوم تربیت و سلوک» میخوانم، بدون شک از اصل و صمیم اسلام است، و شکی نیست که بزرگان تصوف در علاج و درمان بیماری های نفس به مقام و مرتبه ای دست یافتند که سایرین نتوانستند آنرا بدست بیاورند. و شکی نیست که آنها با این روش و طریقه عملاً مردم را وادار کردند تا به فرایض الهی پابند بوده و از محرّمات اجتناب نمایند، گرچه این روش و طریقه های عملی آنها در بسیاری موارد عاری از مبالغه و افراط نبود. اما این زیاده روی و افراط تحت تأثیر روح

1- ( فقه الدعوة )، مصطفی مشهور، ( تساؤلات علی طریق الدعوة ).

و فضای همان عصر صورت پذیرفت که تصوف در آن نشأت کرده و رشد نموده، مانند مبالغه، در خاموشی و سکوت، فاقه کشی بیدار خوابی، گوشه‌گیری و غیره. البته تمام این موارد اصل و بنیادی در دین دارد، چنانچه اصل سکوت خود داری از پرحرفی و بیهوده گوئی، اصل فاقه کشی روزه گرفتن نفلی و اصل شب زنده داری قیام اللیل و اصل عزلت و گوشه نشینی در حفاظت نفس از ناپاکی و توجه داشتن به آن نهفته است. اگر تطبیق عملی این شیوه در همان حدودی باقی بماند که شریعت ترسیم و تعیین کرده است، حتماً نافع و مملوء از خیر برای همگان می بود ولی تفکر و اندیشه تصوفی در حدود علم سلوک و تربیت باقی نماند، اگر در همین حد باقی می ماند، هم برای اهل تصوف و هم برای عام مردم مصدر خیر می بود. آنها بعد از عصور اولیه ازین حدود تجاوز کرده به تجزیه و تحلیل «ذوق» و «وجدان» رفتند، و آنرا با فلسفه و منطق و تراش فکری امتهای قبلی آمیختند و به این ترتیب دین با چیزهای بیگانه از دین در آمیخت و روزنه های وسیعی را برای هر انسان زندیق فاسدالرای و فاسدالعقیده گشود تا بنام تصوف و دعوت بسوی زهد و ترک دنیا و دستیابی به نتایج شگفت آور روحی ازین طریق، داخل تصوف گردد. و بالاخره سخن بجایی رسید که اکنون هر سخنی که درین مورد نوشته می شود، باید دقیقاً از سوی آگاهان و علمای دینی و آنهایی که به صفا و پاکیزه بودن دین شان علاقه دارند، مورد بازنگری و تدقیق قرار گیرد. بعد ازین مرحله در کار تصوف، مرحله تشکیلات عملی این طرز تفکر فرا رسید و فرقه های مختلف تصوفی تبارز کرد و هر کدام آنها بر حسب شیوه های تربیتی خود، تنظیم و تشکیل خود را ایجاد کردند بعد از آن سیاست وارد این میدان گردید تا این تشکیلات و فرقه ها را بحیث متکای خود قرار داده و هنگام ضرورت از آن استفاده نماید. بعضی ازین فرقه ها به شکل نظام عسکری تنظیم شد و تعداد دیگر به هیئت و صورت جمعیت های خاصی در آمدند، تا اینکه حالت امروزه را بخود گرفت که در آن نشانه های از رنگ های تاریخی مختلف دیده می شود و آثار و الوان این تاریخ طویل را با خود حمل می کند. که در مصر مشایخ طریقت تصوفی و پیروان آنها نمونه های بشمار می رود.<sup>1</sup>

امام رحمه الله در یکی از مقالاتش ابیاتی را نوشته و نظرش را در مورد تصوف تعبیر می کند.

ولابکاؤک إن غنی المغنونا

لیس التصوف لبس الصوف ترقعه

و لا صیاح و لا رقص و لا طرب  
 و لا اضطراب کأن صرت مجنوناً  
 بل التصوف أن تصفو بلا کدر  
 و تتبع الحق و القرآن و الدینا  
 و أن تری خاشعاً لله مکتئباً  
 علی ذنوبک طول الدهر محزوناً  
 تصوف این نیست که لباس پشمی پینه دار به تن کنی و نه اینکه در هنگام ساز و آواز به گریه افتی.

نه فریاد زدن و رقص و طرب است و نه پیچ و تاب خوردن است مانند اینکه دیوانه شده ای

بلکه تصوف آنست که خود را از کدورتها صفا کنی و از حق و از قرآن و دین پیروی کنی

و آنکه همیشه در برابر الله متعال خاشع باشی و بخاطر گناهانت همیشه غمگین و محزون معلوم شوی

### چالشهای حول اصول و فروع

تعین و مشخص نمودن مسایل اختلافی از مهمترین وجایب علماء می باشد تا هر فریق و گروه بداند که در کدام حدود باید توقف نماید. امروز مسایل اختلافی با هم آنقدر خلط شده است که سخن از اختلاف فرعی گذشته و به تکفیر و هدر قرار دادن خون یکدیگر رسیده است. در بعضی جاها مسایل عقیدتی در زمره مسایل فرعی فقهی بحساب آمده و حتی مورد اهمال قرار گرفته است و سخن بجایی رسیده است که با این مسایل با سهل انگاری خاصی تعامل صورت گرفته و حتی مصلحتهایی را بر آن مقدم داشته اند.

یگانه راه حل این مشکل اینست که مسایل اختلافی مشخص و مکان آن تعین گردد تا جنگ بین جواز دهندگان معتدلی و مانعین آن خاتمه یافته و باب استدلال در برابر جاهلانی که برخطای خود استدلال می کنند بسته شود.



**سؤالهای مهم در مورد توسل:**

( این اصل برای ترجیح جواز توسل است. » این اصل برای منضبط ساختن عملیهٔ اختلاف فقهی وضع شده است. »  
 کدام یک از این عبارات درست تر است؟ و چرا؟  
 ممکن است که این اصل را به صورت مختصر و به این عبارت عام تعبیر کنیم که «تشخیص و تعیین مسایل اختلافی واجب است.» آیا با این جمله موافق هستی یا نه؟ و چرا؟ مثالهایی ذکر کن که نظرت را تقویه می کند؟  
 بعد از فهم این اصل، قبول یکی از آراء در مورد توسل به نظر تان چه نتایجی را در پی دارد؟  
 آیا از شرحی که درین اصل ارائه شد، دانستی که امام کدام یک از این آراء را پیروی می کند.  
 درین دعاها بنظر تو کدامیک بهتر است.  
 آنکه بگویی: اللهم إني ادعوك بأنك انت الواحد الأحد و أن محمداً عبدك و رسولك.  
 و یا بگویی:  
 1- اللهم إني ادعواك بجاه نبيك محمد صلى الله عليه وسلم

# اصول بیستگانه

## 16

عرف خطاء و نادرست  
حقایق الفاظ شرعی را  
تغییر داده نمی تواند.  
بلکه واجب است تا حدود  
معانی و مقصود شرعی از  
الفاظ تعین و تأکید  
گردد و در همان حدود  
توقف صورت گیرد. همچنان

واجب است که از خداع لفظی در امور  
دنیاوی و دینی اجتناب صورت گیرد.  
زیرا مسمیات اعتبار داشته و اسماء  
اعتبار ندارد.

عرف به معنای شیء معروف و مألوف است. و بعضی ها از  
آن به عادات و تقالید تعبیر می کنند. عرف در نظر کسانی که  
هیچ شریعتی نداشتند، مصدر اساسی شرع و قانون بحساب  
می رفت. و در اکثر کشور های اسلامی مشاهده می کنیم که  
عرف بر اکثر تعاملات مردم حاکم است.

البته بعضی عرفها نیک و درست و بعضیها خطاء و قبیح  
است. در تعبیر قرآنی زمانی که عرف به صورت مطلق یاد می  
گردد، شیء حسن و نیک از آن مراد می باشد. چنانچه  
می فرماید:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ [الأعراف : 199]

عفو و گذشت را پیشه کن ، و به کار پسندیده فرمان ده ،

و از نادانان روی بگردان

امام بخاری نیز بابتی تحت عنوان «باب العرف المعروف» در صحیح بخاری وضع کرده  
است.

در عهد جاهلیت عرفهای زیادی بین مردم وجود داشت که یک تعداد آن نیک و

حسن بشمار می‌رود، مانند کرم، شجاعت، بزرگمنشی، شجاعت و غیره و بعضی‌ها عرف نادرست بود. مانند خوردن مال ضعیفان و ظلم بر آنها ظلم بر زنان و غیره. زمانی که اسلام نازل گردید، عرف‌های جاهلیت را پنج نوع قرار داد:

اول: بعضی عرفهای نیک را مورد تأیید قرار داد.

دوم: بعضی ازین عرفها را در اصل باقی گذاشت ولی آنها را تهنید و تصحیح نمود.

سوم: از عرفهای خطاء و نادرست نهی نمود.

چهارم: اسلام احکام جدیدی را آورد تا نیازهای مردم را در بخش‌های مختلف بر آورده سازد و راه‌های حاکم شدن عرف نادرست بر زندگی شانرا بسته نماید.

پنجم: اسلام قواعد عمومی‌ای را وضع کرد تا مردم بتوانند بوسیله آن حسن و قبح عرفهای جدید را تعیین نمایند.

### آیا عرف از مصادر شرعی است:

از آنجاییکه شریعت اسلامی «مناسب برای هر زمان و مکان» است و عرف مردم با تغییر زمان و مکان مردم تغییر می‌یابد. لذا بر اساس وسعت شریعت اسلامی، عرف را به حیث یکی از مصادر تشریح قرار داد.

و اما چه زمانی عرف مصدر شریعت بوده می‌تواند؟

چه وقت بر آن عمل صورت می‌گیرد و چه زمانی نمی‌گیرد؟

کدام قواعد فقهی بر اساس مصدر بودن عرف بنا شده است ما نیاز داریم که قبل از شرح این اصل، به سؤال‌های فوق جواب ارائه کنیم.

### عرف چیست؟

عرف عبارت از عادت اکثریت مردم یک منطقه به قول و عملی می‌باشد.<sup>۱</sup>

و یا عرف عبارت از واقعیهایی است که مردم مطابق آن زندگی می‌کنند.<sup>۲</sup>

استاذ و شلی تعریف وسیع‌تری ارائه کرده و می‌گوید: عرف یا عادت عبارت از اموری است که توسط مردم شناخته شده بوده و مطابق آن امور زندگی خود را به پیش می‌برند و شامل قول، فعل و ترک کارهایی می‌باشد.<sup>۳</sup>

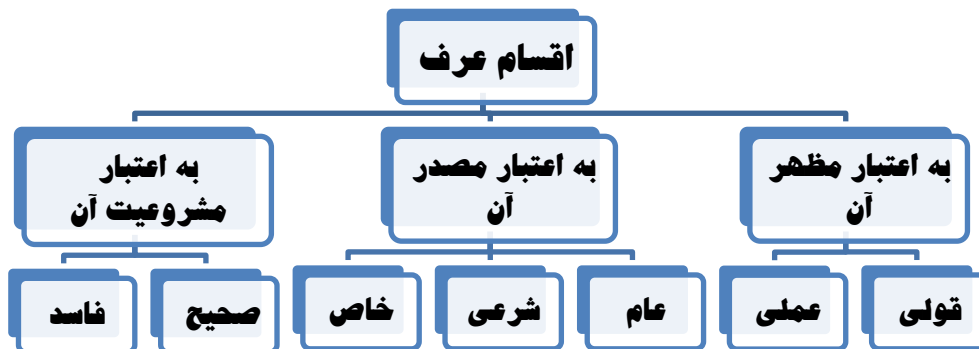
و اما تعریفی که در فقه از عرف ارائه داشته اند چنین است که: عرف عبارت از

1- فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرین) جمعه امین عبدالعزیز

2- (اصول الفقه الإسلامی) محمد کمال الدین امام.

3- (النهج المبین لشرح الأصول العشرین) از عبدالله قاسم الوشلی ص 207

اموری است که مردم در قول و عمل خود به آن عادت و الفت گرفته اند بدون اینکه با



نص شرعی در تضاد باشد

از تقسیمات فوق آشکار می‌گردد که:

عرف بنا بر اعتبارات مختلف سه نوع تقسیم می‌شود.

اول: به اعتبار مظهر آن:

عرف به اعتبار مظهر آن به دو نوع تقسیم می‌گردد:

1- عرف قولی: به شکل استعمال یک لفظ به یک معنای خاصی می‌باشد که نه در لغت و نه در عادت سایر مردم به آن معنا استعمال می‌شود. مانند اطلاق کلمه (ولد) بر پسر و دختر و اطلاق کلمه لحم بر غیر از ماهی. گرچه قرآن کریم ماهی را توصیف می‌کند که گوشت تازه است.

2- عرف عملی: آنست که مردم در طرز زندگی و گونه‌های معاملات خود به عادات خاصی پابند باشند. مانند تقسیم کردن مهر به معجل و مؤجل در بعضی جاها، عادات شان در طرز خواستگاری، اعلان ازدواج و عادات شان در پرداختن اجوره و پرداختن کرایه پیشکی و غیره.

دوم: به اعتبار مصدر آن به سه نوع تقسیم می‌شود.

1- عرف عام: آنست که عموم مردم یک شهر با وجود اختلاف در عمر و کارها و پیشه‌های شان عادت دارند. مانند عادت به حج سیاحتی و غیره.

2- عرف خاص: آنست که اهل یک شهر و یا اهل یک حرفه خاص به آن عادت

داشته باشند. چنانچه اهل یک شهر پوشیدن یک نوع خاص لباس را عادت دارند و اهل حرفه معین یک روز خاصی را برای خود رخصتی تعیین می‌نمایند.

3- عرف شرعی: عبارت از لفظ خاصی است که از سوی شرعیت به معنای خاصی بکار رفته است. مانند کلمه صلاه که از معنای دعاء انتقال یافته و به شکل مخصوص عبادت اطلاق شده است. و لفظ صیام که از مطلق امساک انتقال یافته و به معنای امساک خاص بکار رفته است. و به عین ترتیب در اکثر منقولات شرعی می‌باشد.

سوم: عرف به اعتبار مشروعیت خود به دو نوع تقسیم می‌شود:

1- عرف صحیح آنست که مردم به آن عادت داشته و با دلیل شرعی مخالفت نداشته و با حکم شرعی در تعارض نباشد. مانند اتفاق کردن بعضی مردم بر شیوه های پرداخت کرایه، ادای مهر و غیره

2- آنست که مردم به آن عادت دارند ولی با نصوص شرعی در تعارض بوده و با قواعد شرعی مخالف باشد. مانند عادت کردن مردم به نوشیدن شراب، تعامل بر اساس سود، پوشیدن لباسهای مخالف با شرع، دیدن صحنه های ناجایز و غیره.

چیزی که درین اعتبارات برای ما مهم است، عبارت از اعتبار سوم می‌باشد. زیرا فقهاء با هم اتفاق دارند که عرف فاسد باید از بین برده شود. لذا به هیچ صورت بحیث یکی از مصادر فقه اسلامی بوده نمی‌تواند. و در استنباط احکام شرعی بحیث دلیل شناخته نمی‌شود.

و اما عرف صحیح چه قولی باشد و یا فعلی، چه عام باشد و یا خاص قابل اعتبار بوده و بحیث دلیل فقهی شناخته می‌شود.

بعضی فقهاء گفته اند که عرف باید عام باشد تا به حیث دلیل شرعی شناخته شود. و اما یکتعداد دیگری با این نظر مخالف بوده و به اعتبار عادت خاص بحیث دلیل شرعی نیز فتوا داده اند. به همین دلیل است که یکتعداد معاملات را بر اساس عرف محلی جایز دانسته اند.

قاعده اصلی تعامل با عرف بحیث یکی از مصادر تشریح اینست که «عرف یکی از مصادر فرعی بوده و زمانی عمل کردن به آن آغاز می‌گردد که در مصادر اصل حکم آنرا نیابیم) بنابراین عرف بحث یکی از مصادر فرعی به شروط سه گانه ذیل مورد عمل قرار می‌گیرد:

1- عرف باید عادت عموم مردم باشد.

- 2- مصدر دیگری غیر از آن وجود نداشته باشد.
- 3- با اصلی از اصول دین معارض نبوده و عمل کردن به آن باعث تعطیل اصل دینی نشود.

### حجت بودن عرف:

علمای که عرف را بحیث یکی از مصادر شرعی میدانند، به دلایل ذیل استدلال می کنند:

قرآن کریم می فرماید:

« خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ » [الأعراف : 199]

عفو و گذشت را پیشه کن ، و به کار پسندیده فرمان ده.

و علمای تفسیر آنرا چنین تفسیر کرده اند که عرف عبارت از تعاملی است که عقل های سلیم و فطرت های سالم و مستقیم آنرا می پذیرد و ظروف و شرایط زندگی مردم خواستار آن می باشد.

الله عزوجل می فرماید:

« وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ » [البقرة : 233]

و خوراک و پوشاک آنان [مادران] به طور شایسته بر عهده پدر است

« وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ » [البقرة : 241]

و فرض است که زنان طلاق داده شده را بشایستگی چیزی دهند  
درین آیت الله عزوجل حکم را به صورت مطلق صادر نموده و تعین و تحدید آنرا به عرف مردم گذاشته است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« فَمَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ » مسند احمد - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ

آنچه را عموم مسلمانان نیک بدانند آن چیز نزد الله متعال نیز نیک است.  
و بعضیها گفته اند که این سخن عبدالله بن مسعود است و در روایت دیگری «ما رآه المسلمون معروفاً» آمده است.

و در سیاق دلیل قیاسی گفته اند که عرف قاعده اساسی «رفع حرج» را استحکام و تحقق می بخشد<sup>1</sup>

1- راجع: (علم أصول الفقه)، عبد الوهاب خلاف، مكتبة الدعوة الإسلامية، القاهرة، ط 7، 1956.

### آیا عرف اصل مستقل است:

دکتر محمد کمال الدین امام در رد کسانی که عرف را دلیل مستقل و منفرد میدانند، با صرف نظر از اینکه با اصول دیگر در تعارض قرار داشته باشد، در هر حال برای اخذ احکام به آن مراجعه می نمایند، و استدلال می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم عرف های مردم را در عهد خود تأیید کرده اند و به این دلیل آنرا مساوی با قرآن و سنت می دانند که باید در عصر غیر پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز به آن عمل صورت گیرد، چنین می نویسد: « شارع عرف را بخاطر اینکه « عرف » است مراعات نکرده است بلکه احکام پیامبر صلی الله علیه وسلم با بعضی عرفها موافق آمده و آنرا به طریق تأیید ابراز نموده اند. لذا ما تأیید پیامبر صلی الله علیه وسلم را سنت میدانیم. و بین اینکه عرفی را بخاطر موافقت آن با احکام شرعی مورد تأیید قرار دهد، و اینکه نفس عرف را بحیث اصل مستقل در شناخت احکام دانسته و به آن مراجعه کنیم فرق زیادی وجود دارد. بنابراین آنچه را رسول الله صلی الله علیه وسلم مورد تأیید قرار داده اند از جمله سنت بحساب می رود. نه اینکه عرف بحیث یک اصل مستقل در عصر نبوت در کنار سنت قرار داشته باشد.<sup>1</sup>

معنای سخن اینست که به هیچ صورت جایز نیست که عرف بر شرع حاکم بوده و بر شرع مقدم قرار گیرد. بلکه عرف زمانی مورد عمل قرار می گیرد که دلیلی از قرآن، سنت و قیاس در اختیار ما نباشد، و با اصول شرعی در تعارض نباشد.

### قواعد فقهی عرف:

بر اساس اینکه عرف یکی از مصادر شرعی بوده و زمانی به آن عمل صورت می گیرد که دلیل دیگری وجود نداشته باشد، مجموعه ای از قواعد فقهی ترتیب گردیده است که از خلال آن ضوابط فوق الذکر را در تعامل با عرف بدست می آوریم.

#### 1- « المعروف عرفاً کالمشروط شرطاً »

معنای این قاعده چنین است که اگر در اثنای بستن عقدی، یکی از شروط ضروری آن ذکر نگردد، و این شرط در جامعه و بین مردم معروف باشد، مانند اینست که در متن عقد تذکر یافته و شرط گذاشته شده باشد.

#### 2- « لاینکر تغییر الاحکام بتغیر الزمان والمكان »

1- (أصول الفقه الإسلامي)، محمد کمال الدین إمام، ص 183.

«

این قاعده از احکامی سخن می‌گوید که بر اساس عرف بنیافته است و دلیل دیگری نداشته باشد. زیرا میدانیم که عرف مردم با تغییر زمان و مکان تغییر می‌باشد. پس آن احکامی که بر اساس عرف بنا یافته است، با تغییر عرف، تغییر می‌یابد.

### 3- «العاده محكمة»

یعنی عادات و عرف‌های مردم بحیث حکم شرعی و ملزم پذیرفته می‌شود، و این در صورتی که نص دیگری وجود نداشته و تا نصوص دینی مخالف نباشد.

### 4- «التعین بالعرف كالتعین بالنص»

یعنی آنچه با عرف تعین می‌شود، مانند اینکه بوسیله نص صریح تعین شده باشد مانند اینکه شخصی، دیگری را برای فروش متعه ای خود وکیل بگیرد، درین حال معروف است که او را به این خاطر وکیل نمی‌سازد که برایش ضرر برساند. پس این تعین عرفی قابل عمل می‌باشد گرچه در متن عقدنامه تصریح نشده باشد.

### 5- «العبرة للغالب الشایع لا للنادر»

یعنی آنچه بین اکثریت جامعه عام و شایع است معتبر دانسته می‌شود و حالات شاذ و نادر اعتبار ندارد.

مثلاً سن بلوغ برای اطفال شرعاً 15 سال تعیین شده است زیرا این در متوسط و اغلب سن بلوغ می‌باشد. بنابراین بلوغ در سنین کمتر از آن و یا سالهای بیشتر از آن اعتبار ندارد زیرا چنین واقعاتی به صورتی نادر واقع می‌شود.<sup>1</sup>

### عرف نادرست و الفاظ نادرست:

امام حسن البنا جانب خیلی مهمی را در رابطه با موضوع عرف تذکر میدهد که نسبت به این اصول خیلی مهم و اساسی است و آن جانب و لفظی و عرف نادرست می‌باشد. اما چرا اینگونه فشار و ترکیز بر لفظ وارد می‌نمایند؟

بدون شک دور شدن امت اسلامی از تطبیق عملی شریعت اسلام و منحصر شدن هدایات دینی در مجموعه از قضایای جزئی و شخصی باعث شده است که اسلام در زاویه و حاشیه زندگی قرار گرفته و صحنه زندگی برای عرف و عادات مردم فارغ گردد تا مطابق خواست خود عمل نماید. بدون اینکه چیزی جلو آنرا بگیرد. و در کنار عوامل دیگری که باعث فروریزی و سستی کیان فقهی امت اسلامی گردید، در رأس آن ادعای

1- انظر المرجع السابق ص 192-195 بتصرف.



بستن باب اجتهاد بود که دایرهٔ فقه اسلامی را تنگ و منحصر در امور سابقه ساخت. این عوامل دست‌به‌داده و مردم را مجبور ساخت که عرف را بحیث یک مصدر اساسی قوانین خود پذیرفته و صواب و خطای آنرا حکم قرار دهند. این حالت باعث شد که عرف‌های غلط در جامعه ریشه دار تر شده و به هر طرف شاخ و پنجه بکشد. سخن به جای رسید که این عرف و عادات نور حقایق شریعت را پنهان ساخته و عرف نادرست لفظی جای الفاظ شرعی را اشغال نمود. حتی حقیقت این الفاظ را تغییر داده و کارهایی را بنام غیر اصلی آن یاد نمودند.

به همین دلیل خمر را مشروبات روحی نامیدند، سود را فائده خواندند، رشوت را هدیه گفتند، قمار را بخت آزمایی نامیدند و ... کارهای زیاد که در زمان امام حسن البنا عام و شایع بود و تا امروز ادامه دارد. گویا هجوم ویرانگری بر مفردات شرعی در حال اجرا بوده یکتعداد آنرا ملغی قرار دادند؛ یکتعداد آنرا تغییر دادند و تعداد دیگری را به اسم دیگری نامگذاری کردند. در همین شرایط ندای امام حسن البنا بلند شد که :  
(عرف غلط و نادرست «البته عرف لفظی» حقایق الفاظ شرعی را تغییر داده نمی‌تواند)  
به همین دلیل گفته اند : (اسم قبیح به حق صحیح هیچ ضرری نمی‌رساند و اسم نیک کار باطل و قبیح را مباح نمی‌سازد.)

استاذ جمعه امین می‌گوید: (چه فرقی می‌کند که مرد سر کل را «ابوشعر» بنامیم، آیا این اسم میتواند این حقیقت را که او کل است، تغییر دهد؟  
همچنان اگر مرد نابینا را «ابوالعیون» بنامیم و شخص ضعیف و پایمانده را «ابوسریع» بخوانیم، آیا حقیقت آنها را تغییر داده می‌تواند؟

بر همین قیاس کلمات زیادی است که به معنای غیر از معنای حقیقی آن بکار رفته است. مانند فائده که مطلب از آن سود است و تکت لاتری که مقصد از آن قمار است و ارزشهای روحی مقصد از آن وحدت ادیان، چه ادیان آسمانی و دیانات زمینی است تا اسلام را بیخاصیت سازند. و روح اجتماعی که مقصد شان اختلاط زن و مرد است، و شریعتی که مقصد شان رشوت است و افراطی‌گری که مقصد شان التزام به هدایات دینی است و تمدن و پیشرفت در اصطلاح اهل غرب و شرق بی دینی و سیکولاریزم و ترک دین الهی می‌باشد. به همین علت علماء این قاعده را وضع کرده اند که:

« عقود، بر زبان و عرف اهل همان عقد حمل می‌شود، گرچه با زبان عرب و لعنت شارع مخالف باشد.»

### خدعه لفظی:

امام حسن البناء به قضیه مهمی اشاره می‌کند، جاییکه می‌فرماید: «همچنان احتراز از فریب و خداع لفظی در همه نواحی دین و دنیا واجب است. پس مسمیات اعتبار داشته و اسماء معتبر نیست.»

یکی از حقایق ثابت و قبول شده اینست که معنای الفاظ بر حسب عرف تغییر می‌یابد، با صرف نظر از معنای لغوی آن، و احیاناً این فریب لفظی سبب مشکلاتی نیز می‌شود، چنانچه برای خالد بن الولید رضی الله عنه اتفاق افتاد. ایشان در یکی از شبهای سرد زمستان به لشکریانش دستور داد که «دفتوا اسراکم» یعنی اسیران تانرا گرم سازید. یکی از قبایلی که درین جمله حضور داشتند، کلمه «دفتوا» را به معنای «اقتلوا» استعمال می‌کردند، آنها یکتعداد اسیران را به قتل رساندند و چون ابوبکر صدیق و خالد بن الولید رضی الله عنهما از واقعه خبر شدند خیلی حزین و وارخطا شدند.

استاذ جمعه امین می‌گوید:

مردم بنا بر عرف خود این الفاظ را به مفاهیم دیگر استعمال نموده اند که حقیقت عرفی نامیده می‌شود و در مقابل حقیقت لغوی الفاظ قرار می‌گیرد.

مشکل زمانی پیش می‌آید که این الفاظ که، در لغت مقبول بوده و معنای درست دارد ولی از ناحیه شرعی مردود و معنای نادرست دارد، در بین مردم شایع گردیده و بر اموری اطلاق می‌گردد که غیر مقبول است و با کثرت استعمال به عرف مبدل میشود.<sup>۱</sup>

**دقت لفظی در کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم:**

به همین علت رسول الله صلی الله علیه وسلم در استعمال الفاظ خیلی دقیق بوده و همیشه بر آن تأکید می‌کردند و هیچگاهی به کسی اجازه نمی‌دادند که کلمات ایشان را به کلمات دیگری که همان معنا را اداء می‌نمود، تبدیل نمایند.

« أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ جُهِدْتَ الْأَنْفُسَ وَصَاعَتِ الْعِيَالُ وَنُهَيْتَ الْأَمْوَالَ وَهَلَكْتَ الْأَنْعَامُ فَاسْتَسْقِ اللَّهَ لَنَا فَإِنَّا نَسْتَشْفِعُ بِكَ عَلَى اللَّهِ وَنَسْتَشْفِعُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا تَدْرِي مَا تَقُولُ وَسَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا زَالَ يُسَبِّحُ حَتَّى عَرِفَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِ أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَالَ وَبِحَلِّكَ إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَأْنُ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ » (سنن أبي داود - عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ )

1- ( فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزیز ص 73.

بادیه نشینی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و گفت: یا رسول الله انسانها با سختی مواجه شده و اهل و عیال ضایع گردیده و اموال و مواشی هلاک شده است، از الله متعال برای ما باران بخواه، ما ترا نزد الله عزوجل به شفاعت می‌بریم و الله را برای تو شفیع می‌گردانیم!! رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: هلاک شوی آیا میدانی که چه می‌گویی؟! بعد از آن به تسبیح الله متعال مصروف شده و آنقدر ادامه داد که این حالت در چهره اصحاب شان منعکس گردید. بعد از آن گفت: الله متعال را نزد هیچ کسی به شفاعت نمی‌خواهند زیرا مقام الله متعال بزرگتر و بلندتر ازین است.

درینجا جمله ( نستشفع بک علی الله ) را تأیید کرد.

و جمله ( نستشفع بالله علیک ) را تردید نمود.

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجَعَلْتَنِي وَاللَّهِ عَدْلًا بَلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ » (مسند احمد)

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که مردی به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آنچه را الله بخواهد و تو بخواهی! رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا مرا مانند الله متعال قرار میدهی؟! بلکه آنچه را الله بخواهد همان می‌شود.

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا حَلَفَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَقُلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتُ وَلَكِنْ لِيَقُلْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شِئْتُ » سنن ابن ماجه - (6 / 324)

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: وقتی یکی از شما سوگند یاد می‌کند نباید بگوید که: آنچه را الله بخواهد و تو بخواهی! بلکه بگویند: آنچه الله بخواهد و بعد از وی تو بخواهی.

## جنگ اصطلاحات:

در عصر حاضر یکبار دیگر جنگ اصطلاحات برمیگردد تا با شدت بیشتر مشتعل گردد و سلاح آن اینبار فریب لفظی و بازی با کلمات است، و امام حسن البناء با اشاره به خطرناکی این جنگ در عصر حاضر، ما را تنبیه می‌کند، بخصوص اینکه این جنگ از محیط مردم عادی و جاهل بالاتر رفته به خواص رسیده است و آنها آگاهانه و با سوء نیت این جنگ را براه انداخته‌اند. چنانچه درین اواخر عده‌ای از تحصیل کرده‌ها عرض اندام نموده و فریاد می‌زنند که با مصطلحات باید به گونه‌ی جدید تعامل کرد! در حالیکه تعامل مطرح شده از سوی آنها، در نهایت امر باعث می‌گردد که اصطلاحات معنای

مشخص خود را از دست بدهند. معنایی که اصلاً برای آن وضع شده است. به همین دلیل آنرا «جنگ اصطلاحات» نامیده ایم.

استاد سعید شبار در کتابش «المصطلح خیار لغوی» این موضوع را به شکل جالب و خوبی زیر بحث گرفته اند.

دکتر عمر عبید حسنه در مقدمه آن می گوید: امت های سابقه به مرض دست بازی با نصوص دینی گرفتار شدند.

« يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ » [المائدة : 13]

کلمات خدا را از جایگاه اصلی اش و معنای حقیقی اش تغییر می دادند.

امروز معرکه اصطلاحات در دقیق ترین قضایا وارد گردیده است. زیرا اصطلاحات، چنانچه میدانیم، کلید علم و فرهنگ است و امروز اشد ضرورت به این است که ابداع اصطلاحات و کلمات همگام با شکوفایی و تمدن هر امت حرکت نماید. در غیر آن مجبور می گردد که اصطلاحات دیگران را به عاریت گرفته و به فرهنگ و ثقافت خود چسپ زند. این کار ویژگیهای زبانی و فرهنگی آن امت را به مرور زمان از انظار پنهان می سازد. درینجاست که بازی خطرناک آغاز گردیده و خطرهایی را متوجه امت می سازد که جز الله عزوجل دیگری تعداد آنرا نمیداند.<sup>1</sup>

ما اصطلاحات علمی داریم، اصطلاحات فکری و فرهنگی داریم، اصطلاحات شرعی داریم، و اخیراً این اصطلاحات را به شکل اصطلاحات عامی و مردمی در می آورند و مردم این کلمات را به معنا و مفهوم عملکرد و فعل معینی استعمال می نمایند.

آنچه امروز بیشتر جلب توجه می نماید، اینست که از اصطلاحات امت اسلامی بحیث وسایل و سلاح این معرکه استفاده نموده و میخواهند تا از خلال این کلمات عبور نموده و هر کلمه را معنا و مفهوم جدید دهند و از مضمون و مفهوم تاریخی و فرهنگی آن فارغ گردانند و این اصطلاحات را با حوادث جدید ارتباط میدهند، تا آنرا به مدلولات و مفاهیم منفور مبدل سازند و در دراز مدت همه ارزشهای فرهنگی و دینی آنرا تحت تأثیر قرار داده و با انواع بدبینی ها و نفرت ها محاصره کنند و بالآخره امت را از اصلش بیگانه سازد<sup>2</sup>

یکی از اصطلاحاتی که در عصر اخیر از معنای اصلی آن تغییر یافته است، اصطلاح

1- ( المصطلح خیار لغوی، وسمه حضاریة)، سعید شبار، سلسله کتاب الأمة ( 78 ) رجب 1421 من مقدمة عمر عبید حسنة سنة 2 29.

2- المرجع السابق، ص 30.

«عبادت» است. زیرا یکتعدادی می‌کوشند که آنرا منحصر به چند فرض دینی گردانند، اداره زندگی مردم را از دایره آن خارج سازند، و تعداد دیگری دایره آنرا در امور دنیایی وسعت می‌بخشد تا جاییکه فرایض دینی را ناچیز جلوه می‌دهد.

الله عزوجل در مورد دقت لفظی می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» [البقرة: 104]

ای کسانی که ایمان آورده اید! [هنگام سخن گفتن با پیامبر] مگویید: راعنا [و بگویید: انظرنا] یعنی: مصلحت دنیا و آخرت ما را ملاحظه کن [و فرمان های خدا و پیامبرش را] بشنوید. و برای کافران عذابی دردناک است

در سبب نزول این آیت گفته اند که هنگامی که قرآن نازل میشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا بر یاران خود تلاوت می‌کرد، آنها می‌گفتند، راعنا یا رسول الله، یعنی حالت ما را مراعات کن یا رسول الله! مقصد شان این بود که آیات تلاوت شده را تکرار نمایند تا آنرا بهتر بیاموزیم و حفظ کنیم. منافقان در خلوت خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را دشنام داده و این کلمه «راعنا» را به معنای عبرانی آن بکار می‌بردند که «احمق» معنا می‌دهد. چون دیدند که مسلمانان نیز این کلمه را بکار می‌برند، گفتند که اکنون پیامبر را آشکارا دشنام می‌دهیم. پس آیات فوق نازل شد و دسیسه ای آنها را افشاء گردانید.

پس تعریفی که شارع از اسم ارائه می‌دهد، معتبر است برابرست که این تعریف با معنای لغوی آن موافق باشد و یا مخالف. مثلاً معنای لغوی «الصلاة» دعاء است و در حالیکه در اصطلاح به معنای حرکات و کلام معینی است که در اوقات معین و شروط معین صورت می‌گیرد.

خطرناکی خداع لفظی در دو امرست.

1- افراط: افراط درین امر باعث می‌شود که به بعضی مفاهیم و معانی به خاطر مسمی شدن شان با الفاظ شرعی، نوعی قدیست داده شود.

2- تفریط درین امر، حکم شرعی مبنی بر کراهیت و حرمت را از بعضی اعمال و اشیاء دور می‌سازد، به این دلیل که با اسمای نیکو و شرعی نامیده شده اند.

امام ابو حامد غزالی می‌گوید:

«بدانکه منشأ التباس مذموم در علوم شرعی، همانا تحریف اسمای محموده و تبدیل و نقل آن به اغراض فاسد و معانی‌ای است که سلف صالح آن معانی را از استعمال این کلمات در نظر نداشته اند.»

و بعد از آن نمونه های ازینگونه را ارائه می کند. مثلاً در مورد لفظ فقه می گوید: «در کاربرد این کلمه تخصیص را روا داشته و از معنای اصلی آن تحویل داده اند. زیرا این صفت را به فهم فروع دینی در فتاوا و دانستن دقیق آن خاص گردانیده اند به همین سبب کسی را که تعمق بیشتر در مسایل فرعی داشته و بیشتر مصروف مسایل فرعی باشد. بنام فقیه می نامند. در حالیکه این اسم در عصر نخست به صورت مطلق بر علم راه آخرت و شناخت آفات دقیق نفس و فاسد کننده اعمال، درک حقارت دنیا و اشتیاق نعمت های آخرت و خوف از گردش قلب اطلاق می گردید. و آیت قرآنی دال برین مفهوم است، جایکه می فرماید:

« لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ » [التوبة : 122]

چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند<sup>۱</sup>

شیخ قرضاوی می فرماید: « و برای فهم درست سنت خیلی مهم است که مدلول الفاظی را که در سنت آمده است، دقیقاً تعیین و تشخیص نمود. زیرا معنای الفاظ و دلالت آنها با تغییر زمان و مکان تغییر می یابند»<sup>۲</sup>

به همین دلیل عز بن عبدالسلام فصلی تحت عنوان «فصل در بیان اینکه کسی لفظی را بر زبان می آورد و معنای آنرا نمی داند، مؤاخذه نمی شود.» منعقد نموده اند.

«مثلاً اگر شخص اعجمی کلمه کفر را بر زبان می راند و یا قسم یاد می کند، و یا کلمات طلاق، عتاق و خرید و فروش را بر زبان می راند، در حالیکه معنای آنرا نمی داند، مطابق آن مؤاخذه نمی شود. زیرا اراده آنرا ندارد، بخاطر اینکه اراده انسان متوجه چیز معلوم و یا مظنون می گردد. و اما اگر شخص عربی این کلمات را بر زبان آورد، در حالیکه معنای آنرا می داند، بر اساس آن مؤاخذه گردیده و حکم آن در موردش نافذ می شود. پس هر لفظی بر همان معنایی حمل می شود که در ظاهر لغت و یا عرف شریعت و یا عرف استعمال عمومی به آن دلالت می کند و هرگز به معنای خفی که مقصود نمی باشد و هیچ قرینه ای هم وجود ندارد، حمل نمی گردد»<sup>۳</sup>.

1- احیاء علوم الدین از ابو حامد الغزالی ج 1 ص 31-32  
 2- ( المدخل لدراسة السنة النبوية )، يوسف القرضاوی، مكتبة وهبة، القاهرة، 1992م - ص 205.  
 3- ( قواعد الحکام فی مصالح الأنام )، العز بن عبدالسلام، عن ( المصطلح خیار لغوی، وسمه حضاریة )، سعید شبار، ص 69.

ابن القیم رحمه الله می‌گوید: برای مفتی جایز نیست که در مسأله اقرار، قسم، وصیت ها و امثال آن که با الفاظ و کلمات سروکار دارد، مطابق فهم خود ازین کلمات فتوی دهد. بلکه باید معنای آنرا در عرف اهل زبان و تکلم کنندگان آن دریافته و مطابق آن فتوی دهد. گرچه فهم و برداشت آنها در مخالفت با حقایق اصلی کلمه باشد.<sup>۱</sup>

### بازی با کلمات:

یکی از اشکال بازی با اصطلاحات و کلمات در عصر جدید، کوششهایی است که در راستای نابود سازی و ویران کردن اصطلاحات اصیل اسلامی و تبدیل نمودن آن به اصطلاحات دیگر براه انداخته شده است. اداره کنندگان این هجوم می‌کوشند تا این کلمات و اصطلاحات را به کلماتی مبدل سازند که معانی مختلف و غیر از حقیقت آنرا ارائه نماید.

یکی از اینها با طرح مسأله‌ای تحت عنوان «مشکل لغت نامه اعتقادی قدیم» و یا «معجم لاهوتی ایمانی قدیم» می‌گوید:

« این معاجم کلماتی مانند وحی، ایمان، قداست، حرام... و غیره مفردات بشماری را در بر دارد که زمین و زمان را پر ساخته و لغت نامه ای را تشکیل داده است که شانه های ما زیر فشار و ثقلت آن خم شده است، این معجم ثقیل تر از آنست که ما آنرا حمل کنیم، و یا توان حمل آنرا در آینده پیدا کنیم.»<sup>۲</sup>

لذا او اصطلاحات جدیدی را مطرح می‌نماید. مثلاً بجای اسلام «پدیده اسلامی» را پیشنهاد می‌کند و بر صحت افکار خود چنین استدلال می‌کند که استخدام این اصطلاح «پدیده اسلامی» بجای کلمه اسلام برای ما فرصت میدهد تا با یک تیر چند نشانه را هدف قرار دهیم.

این اصطلاح در قدم اول برای ما اجازه می‌دهد که اسلام را به ریشه های اصلی و زمان و مکان اولی آن برگردانیم. و به این ترتیب بعوض اینکه مفهوم مثالی و ذهنی دور از زمان و مکان باشد، معنای واقعی پیدا می‌کند. ثانیاً برای ما این زمینه را آماده می‌سازد تا اسلام را از همه تراکمات، اضافات غیر ضروری و انواع آمیزشها که طی سالهای متمادی با آن خلط شده است، پاکسازی کنیم.<sup>۳</sup>

1- ( المصطلح خیار لغوی، وسمة حضاریة)، سعید شبار، ص 70.

2- ( الإسلام والحديث) محمد أركون عن المرجع السابق ص 124.

3- ( الإسلام و أوروبا والغرب)، محمد أركون عن المرجع السابق ص 119.

آیا ازین سخنان چیزی جز الغای اسلام را می فهمیم؟ آیا کلمه «ریشه یابی» که نویسنده بکار برده است، معنای غیر از دفن کردن اسلام در صحرای گذشته دارد؟ و علی الرغم این کلمه و صیغه عجیب و غریبی که این گروه مردم بکار می برند، چیزی که من میدانم، استخدام اصطلاح «پدیده اسلامی» در عوض اسلام نکات ذیل را در بر دارد. اول: مربوط ساختن اسلام به زمان و مکان حرکت آن در جزیره العرب. یعنی می خواهند این مفهوم را که، اسلام مربوط قرنهای گذشته در جزیره العرب است، در ذهن مردم جابجا نموده و این مفهوم را که اسلام یک نظام نمونه و قابل تطبیق در هر زمان و مکان است، از اذهان بزدایند.

دوم: ملغی قرار دادن همه اجتهادات و افکاری که از اسلام جوشیده است. یعنی ایجاد اسلام جدیدی که فکر، فهم و شریعت آن فقط از واقعیت های حاضر، عرف و رواجهای مردم و دیدگاه تمدنی جدید شکل گرفته با زبان و اصطلاحات عصر حاضر فهمیده شود و بس.

آنها میخواهند که اصطلاح «اهل کتاب» را به اصطلاح «مجمعات کتابی» مبدل سازند. و میگویند که اصطلاح «مجمعات کتابی» همه ادیان دارای کتاب را شامل می گردد که اسلام نیز یکی از آنها می باشد.

آیا درین کلام حسن نیتی به نظر می خورد؟!

این تلاشی است که بخاطر از بین بردن اصطلاح «اهل کتاب» است که در قرآن کریم تذکر رفته است براه انداخته شده است. علاوه بر آن می کوشند تا قرآن را بحیث یک کتاب در قطار سایر کتابهایی قرار دهند که در حال حاضر در دست اهل کتاب می باشد. در حالیکه قرآن کریم این کتابها را تحریف شده می داند و واقعیت های تاریخی گواه صدق این سخن است. برعکس آن، قرآن کریم یگانه کتابی است که نصوص و الفاظ آن همانگونه نازل شده است محفوظ مانده و مضمون آن از هر نوع تحریف و تبدیل در امان است.<sup>1</sup>

### تخریب اصطلاحات:

جهت های دیگری وجود دارد که میخواهند اصطلاحات دینی شرعی معروف را که وحی الهی آورده است، بکلی ویران نمایند و آنها را در قطار اصطلاحات مختلفی قرار دهند که انسانها وضع کرده اند. اصطلاحاتی چون الله، الرسول، الدین، الجنة، النار، الثواب، العقاب و غیره را در علم اصول دین و یا اصطلاحات حرام، حلال، واجب، مکروه و غیره در علم فقه

1- عن ( المصطلح خیار لغوی، وسمه حضاریة کتاب)، سعید شبار، ص 123.



را ناقص دانسته و معتقد اند که این اصطلاحات نمی‌تواند از مضامین جدید و خواسته‌های عصر تعبیر نماید. زیرا این کلمات همیشه همراه با معانی کلاسیکی و شایع در اذهان داخل شده‌اند که اکنون می‌خواهیم از آن خود را نجات بخشیم.<sup>۱</sup>

بعد از آن شیوه‌ای را عرضه می‌دارد که توسط آن این کلمات را تحدید نموده و با الفاظ مختصر و عصری معانی مقصود از کلمات قدیم را تقدیم نماید.

اینگونه تجدید مصطلحات در علوم طبیعی و ساینسی مقبول است. اما در اصطلاحات دینی جایز نیست.

برای درک این سؤال، به یکی از این اصطلاحات جدید توجه کنید، مانند اصطلاح «الله و اسلام».

### الله عزوجل:

نویسنده‌ای در مورد این کلمه می‌گوید: «این اصطلاح در داخل خود حامل یک نوع تناقض می‌باشد، این کلمه عبارت از فریادی است که از نهاد ضمیر انسانی بر می‌خیزد. فریادی که نمیتوان از آن با الفاظ تعبیر نمود و با عقل تصور کرد. یعنی این لفظ یک نوع عکس‌العمل حالت روانی و احساس درونی می‌باشد.

پس هر آن چیزی که به آن باور داریم و آنرا بخاطر برطرف ساختن کمبودهای معنوی خود تعظیم می‌کنیم، در احساس ملتها «الله» است. و بسوی هر چه که میلان داریم و آنرا بدست آورده نمی‌توانیم در شعور عامه همان چیز الله است، یعنی «الله» نزد انسان گرسنه عبارت از پارچه‌نان است و برای برده، آزادی است و برای انسان مظلوم عدالت است و در اکثر حالات الله عبارت از فریاد «ستم‌دیدگان» است. الله در یک جامعه که از میان خرافات بیرون می‌شود، عبارت از علم است و جامعه دیگری که از بین عقب ماندگی نمایان می‌شود که همانا پیشرفت و ترقی است...»<sup>۲</sup>

قبل از آنکه به ذکر این کلمات و جملات عجیبی نویسنده ادامه دهیم، جملاتی که نمیدانم چگونه در قلب انسانی که خود را مسلمان دانسته و «لا إله إلا الله» می‌گوید راه

1- انظر: ( التراث والتجديد، موقفنا من التراث القديم، )، حسن حنفي، المركز العربي للبحث والنشر، القاهرة، 1980 ص 124 عن ( المصطلح خيار لغوي، وسمه حضارية)، سعيد شبار، ص 127، 128.

2- انظر ذلك بتوسع في: حسن حنفي، ( من العقيدة إلى الثورة - التراث والتجديد، موقفنا من التراث القديم، ) ج 2، الإنسان الكامل ( الكامل الوحيد)، دار التنوير، ط 1، 1988، ص 551 وما بعدها؛ أم إنسانيات، ص 556 وما بعدها ( العلم المقلوب). عن ( المصطلح خيار لغوي، وسمه حضارية كتاب)، سعيد شبار، ص 130.

یافته است، میخواهم معنای اصلی اصطلاح «الله» را با کمال سادگی به گونه‌ای بیان کنم که ما به آن معتقد هستیم.

«الله» نزد علمای عقیده «اسم ذات مقدسی است که به وجود آن ایمان داریم و بخاطر او عمل می‌کنیم و میدانیم حیات ما بدست اوست و برگشت ما بسوی او می‌باشد.»  
 «الله» اسم (إله) است که به معنای معبود می‌باشد. علامه مودودی می‌گوید: «تصوراتی که بخاطر تعبیر از آن، کلمه (إله) را بر معبود اطلاق نموده‌اند، عبارت از قضای حاجات، آرامش، پناه دادن، تعالی و هیمنه می‌باشد و قوتی است که انسانها امید دارد که حوائج شانرا بر آورده سازد، در سختی‌ها و حوادث آنها را پناه دهد، از انظار انسانها پوشیده بوده و رازی بالاتر از حد درک بشری باشد. انسان در حالات هیبتناک به او پناه گیرد و مشتاق او باشد.»<sup>1</sup>

آیا درینجا غموض و پوشیدگی در تعبیر لفظ الله، به حیث اصطلاح تعبیر کننده از الله عزوجل وجود دارد؟

الله عزوجل می‌گوید:

« وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ » [ص : 65]

« اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ » [البقرة : 255]

« شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ » [آل عمران : 18]

اینست لفظ و اصطلاح و معنای «الله» نزد مسلمانان. و اما پیشنهاد نویسنده چیست؟ و چه لفظی را بعنوان اصطلاح بدیل پیشنهاد می‌کند تا از «الله» تعبیر کند؟  
 با هم می‌شنویم چه می‌گوید؟

« اگر کلمه و زبان فقط حامل معنی باشد، چون معنا چیز مستقل است، درینصورت میتوان ازین معنا با لفظ کلمه دیگری هم تعبیر کنیم. و مطابق عصر و در محیط فرهنگی بخصوص کلمات تازه انتخاب کنیم. زیرا انتقال از یک لفظ تقلیدی به لفظ دیگری هیچ تغییری در معنای مطلوب نمی‌آورد. لذا استعمال کلمه (انسان کامل) بعوض لفظ (الله) می‌تواند همان مفاهیم کلمه «الله» تعبیر کند. چنانچه همه صفات الله مانند علم، قدرت، حیات، سمع، بصر، کلام و اراده در جمع صفات انسان کامل وجود دارد. و اسمای الله که بنام (اسمای حسنی) یاد می‌کنیم، در مجموع آمال و آروزهایی را تشکیل میدهد که انسان بسوی آن تمایل دارد. پس «انسان کامل» تعبیر کاملتری ازین مفهوم تقدیم نموده و لفظ الله به هیچ صورت مساوی با آن بوده نمی‌تواند. این درست است لفظ الله در

1- ( المصطلحات الأربعة فی القرآن )، أبو الأعلى المودودی ص 15.

وحی وارد شده است ولی مشکل در فهم لفظ در عصر معین و از سوی گروه معین بخاطر رسیدن به معنای مدنی کلمه و لفظ بروز می نماید.<sup>۱</sup>

و به این ترتیب نویسنده از ما میخواهد که کلمه «الله» را به اصطلاح «انسان کامل» تبدیل کنیم تا معنای کاملتری را ارائه نماید!!؟ و همچنان نویسنده همه اصطلاحات مشابه آنرا زیر بحث و بررسی گرفته و لازم میداند که مورد بازنگری قرار گرفته و به اصطلاحات دیگری تبدیل گردد تا با زبان عصر متناسب گردد.

او بدون هیچ ترددی تصریح می کند که «لفظ جن، ملائکه، شیاطین، بعث، قیامت و امثال آن کلماتی است که از حدود حس و مشاهده بیرون بوده و نمیتوان آنرا در عصر حاضر استعمال کرد. زیرا این الفاظ به چیز واقعی اشاره نکرده و همه انسانها آنرا قبول ندارند و نقشی در رساندن مفاهیم ندارند.»

و تصریح می کند که مقوله های «ایمان و الحاد» نیز مقوله های نظری بوده و از شیء واقعی سخن نمی گویند. زیرا آنچه را بعضی ها الحاد می داند، شاید جوهر ایمان باشد و چیزی را که بعضی ها ایمان می خوانند، عیناً الحاد باشد.<sup>۲</sup>

### و اسلام :

برای اسلام بحیث یک دین، نیز اسمای جدیدی جستجو می کند تا تعبیر واضحتر و وسیعتری از مضمون آن ارائه نماید. او در خصوص دین می گوید: کلمه «دین» وظیفه خود را در رساندن مفهوم به صورت درست و کامل اداء کرده نمی تواند. زیرا با کلمه دین در طول تاریخ استعمال آن معانی متعددی افزوده شده است.<sup>۳</sup>

چون کلمه دین از ادای مفهوم و معنای مطلوب عاجز است، لذا باید لفظ «آیده لوژی» را استعمال کنیم و این کلمه توانایی بیشتری در تعبیر معنای دین دارا می باشد.<sup>۴</sup>

ولی ملاحظه نمائید که اگر یگانه دلیل و سند جواز ترک کلمه «دین» اینست که این الفاظ در طول تاریخ تحریف گردیده و از معنای اصلی خود دور شده است، آیا کلمه «ایدیالوژی» از کلمات محکم و قطعی الدلالت بوده هیچ معنای دیگری و غموصی در آن وجود ندارد؟! علاوه بر آن نویسنده این کلمه را از کجا آورده است، در حالیکه او شرط گذاشته است که عملیه تجدید اصطلاحات در چوکات زبان عربی باید صورت گیرد. و از استعمال

1- ( عن: ) المصطلح خیار لغوی، وسمه حضاریة، سعید شبار.

2- ( التراث والتجدید)، حسن حنفی، عن المرجع السابق، ص 132، 133.

3- ( التراث والتجدید)، حسن حنفی، عن المرجع السابق، ص 130.

4- المرجع السابق، 131.

کلمات عربی شده و مستعربه از طریق وزن صوتی از زبانهای بیگانه خود داری گردد؟<sup>۱</sup> یکبار دیگر به نویسنده مراجعه می‌کنیم تا بشنویم که ایشان برای اسلام چندین اسم جدید را کشف کرده اند. او در خصوص کلمه «اسلام» می‌گوید «این کلمه نیز مملو از معانی متعددی مانند کلمه دین می‌باشد. و کلمه «آزادی» تعبیر واضح‌تری از مضمون اسلام تقدیم می‌نماید. زیرا آنکه به الله خود را تسلیم می‌کند، در قدم اول از همه قیودی آزاد می‌شود که دست و پای انسان را زولانه می‌کند. آزادی انسان با نصف اول کلمه شهادت (لا إله) آغاز می‌یابد. زمانی که انسان آزاد شد، بخش دوم را انجام داده و با «إلا الله» خود را به الله تسلیم می‌کند پس اسلام عبارت از آزادی شعور انسانی از همه قیود جبروت و طغیان است و کلمه «صلح» نیز مضمون اسلام را بیشتر از کلمه اسلام اداء می‌نماید. زیرا اسلام است که صلح داخلی انسان را بعد از آزادی از قیود ظلم و بردگی تأمین می‌کند.»<sup>۲</sup>

### راه راست:

بعد از تقدیم این نمونه‌ها از معركة اصطلاحات و بازی با کلمات بحیث یکی از انواع خداع لفظی که امام‌البناء درین اصل از آن سخن می‌گوید و شیخ محمد الغزالی آنرا در راستای «تأیید حق و ازاله همه غموض گمراه کن می‌داند.»<sup>۳</sup> یگانه راه راست و مستقیمی که باید هر مسلمان در پیش گیرد تا خود را ازین انحرافات نجات دهد، عبارت از تحکیم قواعد شرعی است که معنای شرعی کلمات را تعیین می‌نماید. بنابراین درست نیست که نماز را سپورت روحانی بخوانیم و زکات را تکس بنامیم و حج را سیاحت دینی نامگذاری کنیم. زیرا کلمه و لفظی را که اسلام درین موارد بکار برده است لفظ و معنای آن معجز است. و اگر عرف در برهه از زمان کلماتی را بشکل خطای آن بکار برده باشد، این خطای عرفی حقایق شرعی الفاظ را تغییر داده نمی‌تواند.

وَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوءَةً قَطُّ إِلَّا تَنَاسَخَتْ حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَاقِبَتِهَا مُلْكًا فَسَتَجِبُرُونَ وَتُجَرَّبُونَ الْأُمَرَاءَ بَعْدَنَا (صحیح مسلم - عتبه بن غزوان)

... هیچ نبوتی نبوده است مگر اینکه تعلیمات آن تغییر و تبدیل گردیده و در آخر امر به پادشاهی مبدل شده است. بعد از ما شما هم چنین امراء را تجربه خواهید کرد.

امام بخاری در «کتاب الأشربة» بابتی تحت این عنوان منعقد نموده است:

«بَاب مَا جَاءَ فِيْمَنْ يَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ وَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ»

لِيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَارِفَ (صحیح البخاری)

1- ( المرجع السابق، ص 139.

2- المرجع السابق، ص 132.

3- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين، محمد الغزالی، ص 140.

یعنی: باب در بیان آنکه خمر را حلال می‌شمرد و آنرا بغیر نام اصلی آن می‌خواند. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: حتماً در امتم کسانی پیدا می‌شود که زنا و پوشیدن ابریشم و شراب و ساز و سرود را حلال می‌شمردند .... اصل درین موارد اینست که مسلمان باید بکوشد تا همیشه کلمات و الفاظ شرعی را استعمال کند و اگر لفظ مشتبهی را استعمال می‌کند، باید معنای مراد خود را تعیین و مشخص سازد تا نزد شنونده التباس و ابهامی باقی نماند.

### چالش‌های مطرح در بخش اصطلاحات:

گذاشتن اسمای جدید بر حقایق معروف در شریعت منتج به تغییر حکم شرعی و گمراهی مسلمانان می‌شود. پس باید لست کاملی ازین اصطلاحات شرعی تهیه و دلالت و معنای شرعی آن مشخص و ثبت گردد تا مردم آنرا بیاموزند و بدانند که عرف نادرست حقایق الفاظ شرعی را تغییر داده نمی‌تواند. باید متوجه بود که چالش بزرگ درین بخش از جهل مردم عام بر نمی‌خیزد، بلکه از خباثت باطنی یکتعداد خاص ناشی می‌گردد. کسانی که اقدام به نوشتن قاموس جدیدی نموده و در تطبیق آن اصرار دارند. و اگر علماء بیدار نشوند، ممکن است که جای پای پیدا کنند.

#### سؤال‌هایی در مورد اصطلاحات:

- 1- شماری از اصطلاحاتی را ذکر نماید که استعمال شایع آن شرعی بودن آنرا نشان می‌دهد، در حالیکه باطل اند؟
- 2- اصطلاح جدیدی را تذکر بدهید که جدیداً رسانه‌های خواندنی و شنیدنی آنرا تکرار می‌نمایند و اندازه شرعی بودن آنرا بیان کنید؟
- 3- آیا مفکوره و نظریه ابتکاری نزدت وجود دارد تا آن اصطلاحات اسلامی را که فراموش گردیده و در لابلائی زمان مدفون شده است، اعاده نماید؟

عقیده اساس عمل است، عمل  
 قلب مهمتر از اعمال جارحه  
 می باشد و رسیدن به درجه  
 کمال در هر دوی آنها شرعاً  
 مطلوب است، اگر چه مراتب  
 طلب آندو مختلف و متفاوت

# 1

می باشد.

# ا

# ح

# ل

### حسن البناء و عقیده:

امام حسن البناء در اکثر بخشهای اصول بیست گانه از عقیده سخن گفته است، در بعضی جاها مستقیماً مسأله عقیده را مطرح کرده و یا مفردات و متعلقات آنرا زیر بحث قرار داده است. در سخنان امام توجه و اهتمام شدیدی را به این قضیه، بحیث بنیاد و تهداب مسایل، مشاهده می کنیم. بلکه گفته می توانیم که این اصول در اولین خاکه آن بخاطر ضبط و چوکات بندی اختلاف در عقیده وضع شده است. چنانچه این مسأله را در مقدمه بحث به عرض رساندیم.

دراصل سوم زمانی که از مصادر غیر معتبر در شریعت بحث می کند، می گوید: «ایمان صادقانه و عبادت صحیح و مجاهده نفس نور و لذتی دارد که الله عزوجل در قلوب بندگان خود می اندازد.»

و اما در مورد عقاید بعض مردم که در باب شرک داخل می گردد، «مانند تمائم، دم های غیر شرعی، بندها، فالبینی، غیب گویی و امثالهم» که تحت این باب قرار می گیرد، در اصل چهارم می گوید «اینها منکراتی اند که قیام در مقابل آنها واجب می باشد.» اصل دهم را به ذکر عقیده تخصیص داده و از نگاه علمی در مورد عقیده بحث می نماید، از «معرفت الله عزوجل، توحید و تنزیه او تعالی» سخن می گوید و تأکید می کند که «برترین بخش عقاید اسلامی» است.

در مورد آیات صفات و احادیث متشابه، قاطعانه یک قول را اختیار می‌کند تا اختلاف را به پایان برساند و می‌گوید که «به آن‌ها، آنچنان که در نصوص وارد است، ایمان داریم بدون تأویل و تعطیل و به اختلافی که درین مورد بین علماء مطرح است هیچ داخل نمی‌شویم و آن فهمی که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابش کافی بود برای ما نیز کافی می‌باشد.»

«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» [آل عمران : 7]

چیره‌دستان در علم می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه آیات [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست.

بعد از آن در اصل یازدهم بر بدعت‌های اعتقادی هجوم می‌برد و اسلوب قوی و قاطعی را درین مورد بکار می‌برد. اسلوبی که جز در مجال عقیده در هیچ مورد دیگری از ایشان مشاهده نمی‌شود. می‌گوید «هر بدعتی که در دین الله عزوجل اصل نداشته و مردم بر اساس خواهشات و دیدگاههای خود نیک شمرده اند چه به شکل افزودن باشد و یا به شکل کاستن از دین، سراسر گمراهی بوده و واجب است با آن مقابله صورت گیرد و برای نابودی آن از وسایلی کار گرفته شود که منتج به حالت بدتر از آن نگردد.» و هنگامی که در اصل سیزدهم کرامت اولیاء و صالحین را ثابت می‌سازد، آنرا با شرایط شرعی آن مقید ساخته و این اعتقاد را تأکید می‌کند که اولیاء رضی الله عنهم توان رساندن نفع و ضرر را در زندگی و بعد از مرگ بخود ندارند، چه رسد به اینکه چیزی ازین‌ها را به دیگران ببخشند.

در اصل چهاردهم از زیارت قبور سخن می‌گوید، و می‌کوشد تا زیارت قبور را از هر نوع بدعت پاکسازی نموده و آنرا با کیفیت مسنون آن مشروع میدانند و اضافاتی را که با عقیده اسلامی در تضاد است مانند استغاثه به اهل قبور، هر کسی که باشد، طلب حاجات از آنها، خود را مالیدن به قبرها، قسم به غیر الله و سایر اعمال مشابه آن را از آن می‌زداید و آنرا مبتدعات می‌خواند تا در جمع بدعت‌های اصلی در دین شامل گردیده و تحت همان حکمی داخل شود که در اصل یازدهم صادر نمود. یعنی «گمراهی بوده و باید با آن محاربه صورت گیرد. ولی به این حکم اکتفاء نمی‌کند، بلکه به تعقیب آن می‌گوید: «کبائر است و باید با آن مقابله صورت گیرد و این اعمال را تأویل نمی‌کنیم تا ذرایع گمراهی را سد نماییم» و در مورد اسلوب مبارزه با این انحرافات به همان قیدی اکتفاء می‌کند که در اصل یازدهم تذکر می‌دهد، یعنی «با بهترین وسایلی که منتج به حالت بدتر از آن نشود» و بالآخره اموری را که از جمله عقاید نیست بیان می‌کند و مساله توسل جستن به یکی از بندگان را از دایره مسایل

عقیدتی که حکم کفر و ایمان را بخود می‌گیرد، خارج ساخته و شامل مسایل فروعی در کیفیت دعاء می‌سازد. که درین صورت دایره جایز و ناجایز شامل می‌گردد. و این کار را در اصل پانزدهم انجام می‌دهد.

و به این ترتیب، امام حسن البناء چوکات نظری عقیده مؤمن را در اصول بیستگانه مشخص می‌سازد و طی هشت اصل از عقیده بحث می‌کند.

### عقیده مبنای عمل است:

و با این جمله کوتاه که امام حسن البناء این اصل را آغاز می‌کند. جایگاه و مقام عقیده را در ساختار فعالیت اسلامی تعیین می‌کند و می‌گوید؛ که اساس اسلام را تشکیل می‌دهد.

و اساس و تهاداب مهمترین جزء ساختمان است. و هر قدر که تهاداب قوی، محکم و با ثبات باشد، به همان اندازه مبنای آن وسعت می‌یابد همه مکانها را در بر می

و همینگونه است، عقیده اسلامی که نظام الهی بر آن بنا یافته و اسلام نام دارد. اسلامی که استاذ البناء آنرا چنین معرفی می‌کند «رسالتی که در امتداد طولانی خود همه زمانه‌ها را شامل می‌شود و در وسعت عرضی خود آفاق امت‌ها را در بر می‌گیرد و در عمق خود همه شئون دنیا و آخرت را شامل می‌گردد»<sup>۱</sup>

دکتور یوسف القرضاوی می‌گوید: «پس اسلام رسالت همه زندگی است، رسالت همه انسانیت، رسالت جهانی و رسالت همه زمانه هاست»<sup>۲</sup>

و نظامی با این حجم و این شمولیت زمانی ممکن است که استحکام یافته و به امتداد طولی و عرضی خود ادامه دهد و از زمان و مکان عبور نماید که بر عقیده ثابت و مستحکم بنا یابد. و به شرح و عرضه نمودن نظری آن اکتفاء نکند بلکه آنرا نقطه آغاز برای عمل قرار داده و خواسته‌های آنرا عملی سازد.

### عقیده قبل از هر چیز:

به همین دلیل است که دعوتگران بزرگ همیشه استحکام عقیده را در اولویت کار خود قرار داده و بخش بیشتر سعی و تلاش خود را در تصحیح عقیده بذل نموده‌اند.

1- نقلاً عن ( الخصائص العامة للإسلام )، يوسف القرضاوی، ص 95.

2- ( شمول الإسلام )، د. يوسف القرضاوی، ص 45.



استاد مصطفی مشهور می‌گوید: «یکی از لغزشگاههای خطرناک این راه، اینست که داعی به شکلیات بیشتر از جوهر توجه کرده و تعامل خود را با شکل قبل از تعامل با جوهر آغاز نماید. این روش نادرست و در عین حال خطرناک است. پس قبل از آنکه از مدعو امور فرعی را مطالبه کنیم باید بکوشیم تا اصول عقیده را در ذهنش مستحکم سازیم تا محرک و انگیزهٔ درونی در وجودش ایجاد شده و خود بخود سوی عمل کردن به اوامر الهی و ادای وجایب کلی و جزئی اسلام با رضا و رغبت حرکت نموده و به نیت عبادت و بندگی هر کاری را انجام دهند. اما اگر امور فرعی را به قضایای اساسی مبدل سازیم و عمل کردن به آن را بعنوان شرط اساسی برای آغاز حرکت در راه دعوت قرار دهیم، درینصورت مردم را از دعوت خود متنفر ساخته و موانع و پرده‌های ضخیمی بین مردم و سیر در طریق دعوت ایجاد می‌کنیم و در نهایت امر خود را در گوشهٔ تنها و دور از مردم می‌یابیم. و این نتیجهٔ طبیعی اسلوب نادرست و غلط است.

نکتهٔ دیگر اینکه باید فرق اینرا که خود را ملزم عملی بسازیم و دیگران را ملزم قرار دهیم، بدانیم، زیرا در تاریخ دعوت اسلامی ثابت است که دعوت از مستحکم سازی عقیده آغاز یافت که در نتیجهٔ آن ایمان در قلوب ایجاد گردیده و مردم را بسوی تعمیل اوامر الهی سوق داد. و ما نباید ازین شیوه و منهج حکیمانه عدول کنیم.

« اذْغِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ » [النحل : 125]

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

البته نباید گمان نمود که ما از اهمیت فروعات می‌کاهیم و یا توجهی به آن نداریم، بلکه می‌خواهیم تسلسل و تدرج مراعات گردد همچنان این ترس وجود دارد که اگر افراد به شکل قبل از جوهر توجه نماید، اعمالی از آنها صادر خواهد شد که باعث ضرر‌هایی به اسلام گردد.<sup>1</sup>

### ایمان اساس عمل است:

استاذ محمد الغزالی رحمه الله تحت این عنوان می‌نویسد:

« آمنت بالله به این معناست که الله عزوجل را چنان شناختم که به سرحد یقین رسیدم و اسلام آوردم. به این معنا که با اراده و رضایت تام منتقاد و تابع حکم او تعالی شدم. پس حقیقت اسلام متضمن ادای عبادات مطلوبه است که عبارت از تصدیق قول الله

1- ( فقه الدعوة )، مصطفی مشهور، ص 33.

عزوجل و اجرای اوامر او می‌باشد. و حقیقت ایمان شامل معرفت درست و ادای حقوق این معرفت است. بنابراین معنای «یقین» در اسلام و معنای «خضوع» در ایمان باید مورد ملاحظه قرار گیرد.<sup>۱</sup>

پس اسلامی که عاری از یقین باشد، هرگز قبول نمی‌شود و ایمانی که مجرد از خضوع باشد مورد قبول واقع نمی‌گردد

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » [الحجرات : 14]

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم، زیرا هنوز ایمان در دل‌هایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی‌کاهد زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

اسلامی که اعراب ادعاء می‌کردند، دین حقیقی نبود بلکه آنها در مقابل قوت و قدرت مسلمانان منافقانه تسلیم شده بودند. و هرگونه عملی که برین گونه اسلام و تسلیمی بنا یابد، هیچ ارزشی ندارد، مگر در صورتی ایمان در قلب داخل شده و در آنجا استقرار یابد.

### عمل بدون ایمان:

معرفت الله عزوجل، تسلیم و تابع شدن به او، آمادگی گرفتن برای ملاقاتش، ترس و خوف از عقابش عبارت از روح دین و لباب شریعت است.

بلی؛ در آموزه های دینی بخش‌های اخلاقی و اجتماعی خیلی وسیعی وجود دارد که سراسر زندگی عام و خاص مردم اعم از قیادت ها و ملت ها را در بر می‌گیرد، ولی همه این آموزه ها بمثابه بنایی است که بر تهداب عقیده اعمار شده است. به عبارت دیگر، این ها عبارت از اعمالی است که به هدف کسب رضای الله انجام می یابد. اگر پایه های این بنا فرو ریزد و یا در اهداف نهایی اختلاف و تضاد ایجاد گردد، این نظام های اخلاقی و اجتماعی شکل و ممیزات اساسی خود را از دست می‌دهد. و از ارزش معنوی و روانی آن کاسته می‌شود و بالآخره به چیز دیگری مبدل می‌گردد. مانند اینکه بانک نوت ها که اگر پیشوانه طلایی خود را از دست بدهد، قیمت و ارزش خود را می‌بازد. دین قبل از هر چیز دیگر «شعور و احساس به وجود الله و حقوق او و اعتراف به این

1- ( عقیده المسلم )، محمد الغزالی، ص 135، 136.

حقیقت است که الله متعال یگانه ذاتی است که برای بندگان احکام و اساساتی را تجویز می‌کند تا مطابق آن حرکت کرده و از حدود آن نباید تجاوز کنند.

خواسته بنیادی این احساس باطنی و اعتراف ظاهری اینست که به آنچه الله عزوجل امر کرده عمل نماییم. البته نه به این خاطر که اعمال خیر است، بلکه باید بر اساس «انقیاد و فرمانبرداری از الله عزوجل و ادای حق او تعالی و بعد از آن بخاطر اینکه خیر است» بر آن عمل نماییم.

آنکه معتقد به فلسفه «وجودی» (اگزیستانسیالیزم) است، شاید در معاملات تجارتنی و سایر روابط خود صداقت را یک فضیلت و ارزش دانسته و به آن عمل کند، اما صداقتی را که با دیگران می‌نماید، عبادت الله متعال را نمی‌داند. زیرا او اصلاً الله را نمی‌شناسد و امید به اجر و ثواب او تعالی ندارد!!

اعمال صالحه چه فردی باشد و یا اجتماعی، زمانیکه جزئی از آموزه های اسلامی قرار گرفت و یا به جزء اصلی سلوک مؤمن مبدل شد، راه خود را در لابلای زندگی انسانی همگام و توأم با این یقین می‌گشاید و اعمال انسان رنگ الهی را بخود می‌گیرد. درین حالت است که ایمان انگیزه و باعث عمل قرار گرفته و تقوای الهی به احساس دایمی و همصحبت همیشگی مبدل می‌شود.

ما با این سخنانی که فوقاً ذکر شد، می‌خواهیم انظار مردم را به خطرناکی سلوکی جلب کنیم که بین مردم شایع بوده و آنها را تابع و منقاد بعضی رواج‌ها و قرار داد های اجتماعی می‌گرداند که شاید نیک باشد و یا نیک نباشد، بعد از آن وفاء کردن به این تقالید و قرار داد ها را خیر و فضیلت می‌دانند، در حالیکه رابطه آنها با ایمان منقطع بوده و حتی شاید طرح کننده این تقالید و قرار داد ها برای یک لحظه هم در مورد الله عزوجل فکر نکرده اند!

سخنانی را که شیخ محمد الغزالی درین مورد می‌گوید، در حقیقت شرح کامل و همه‌جانبه ایست که بر سخن استاد البنا ارائه می‌دارد ( عقیده اساس عمل است ) و این کلام تفسیر این آیت است که می‌فرماید:

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (103) الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا » [الكهف : 103 - 104]

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ (103) [آنان] کسانی هستند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود

می پندارند ، خوب عمل می کنند. 104)

بعد از آن الله عزوجل سبب این خسران را بیان نموده و می فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» [الکھف: 105]

آنان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار [قیامت و محاسبه اعمال] به وسیله او منکر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر شده است، پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم و همین نکته است که چون عمر رضی الله عنه راهبی را دید که از شدت عبادت و ترک دنیا کاملاً فرسوده شده است، به لرزه افتاده و بسوی او اشاره کرده و این آیت را تکرار می نمود.

« وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (2) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ » [الغاشية : 2 - 3]

در آن روز چهره هایی زبون و شرمسارند (2) [آنان که همواره در دنیا] کوشیده اند و خسته شده اند [و سرانجام سودی نیافته اند] (3)

این تکلیف و مشقت است که در دنیا متحمل می شوند و اما آخرت شان چگونه خواهد بود. در حالیکه این اعمال صالحه را بر مبنای کفر انجام می دهند؟

« تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (4) تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ » [الغاشية : 4 ، 5]

در آتشی سوزان درآیند (4) آنان را از چشمه ای بسیار داغ می نوشانند (5) و امام حسن البناء همین مقصد را دنبال کرده و می گوید: «عقیده اساس و مبداء عمل است» و به همین سبب است که الله عزوجل می فرماید:

« وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا » [الفرقان : 23]

و ما به [بررسی و حسابرسی] هر عملی که [به عنوان عمل خیر] انجام داده اند ، می پردازیم ، پس همه آنها را چون غباری پراکنده می سازیم

### خیانت بزرگ:

محمد غزالی درین مورد می فرماید:

«به هدر رفتن همه اعمال صالحه که کافر انجام می دهد، کاملاً برحق است. زیرا او مرتکب فعلی شده است که مشابهت زیادی به خیانت ملی دارد. هر قدر که انسان دارای اعمال نیک باشد، نمیتواند او را از مجازات خیانت ملی نجات داده و حیاتش را تضمین نماید. ولی در عین وقت ایمان مجرد، انسان را از اعمال و ادای واجبات بی نیاز ساخته نمی تواند.»<sup>1</sup>

1- ( عقیده المسلم ) ، محمد الغزالی ، دار الدعوة ، الإسكندرية ، ط3 ، 1990م ، ص 141.

« عقیده عبارت از نقطه جدایی راه الله و راه شیطان است، نقطه فصل بین زندگی اسلامی و سایر زندگی است که در دیدگاه، عقیده، معاملات و سلوک یکی را از دیگری جدا می سازد.»<sup>۱</sup>

اصلاح فرد به گونه‌ای که او را از قابلیت برداشت و تحمل ارزشها و تحقق بخشیدن اهداف متعالی برخوردار سازد، زمانی کامل گردیده و ثمره خود را تحویل میدهد که در نفس او تغییر ایجاد گردد، به این اعتبار که نفس انسانی مصدر عملکردها و جایگاه شعور و احساس بوده و محرک اعمالی می‌گردد که به خیر و یا شر توصیف می‌گردد و انسان را یا در قطار ظفرمندان اختیار قرار میدهد و یا در لجنزار اشرار و مفسدین می‌اندازد.

« وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (7) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا » [الشمس : 7 ، 8]

و به نفس و آنچه آن را درست و نیکو نمود (7) پس بزه‌کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد. (8)

### مردان عقیده:

انسان دارای عقیده درست، صاحب اخلاق متعالی است و از نشانه‌های اخلاق متعالی او عدالت مساوات و آزادی می باشد.

« الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ » [الأنعام : 82]

کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرک] نیامیختند، ایمنی [از عذاب] برای آنان است، و آنان راه یافتگانند.

« مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً » [النحل : 97]

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم

صاحب عقیده، سالم ارزش عمل را می‌داند. زیرا قرآن کریم همیشه ایمان را همراه با اعمال صالحه ذکر می‌نماید.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا » [الکهف : 30]

مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند [پاداششان داده خواهد شد] زیرا ما پاداش کسانی را که کار نیکو کرده‌اند، تباه نمی‌کنیم

1- ( فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزیز ص 281.

« وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفَرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » [التغابن : 9]

و هرکس به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، خدا گناهانش را از او محو می‌کند، و او را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، درمی‌آورد، در آنها جاودانه و همیشگی اند. این است کامیابی بزرگ .  
شاعری گفته:

إن صدقاً لا أحس به                      لهو شيء يشبه الكذبا

صدقتی که من آنرا احساس نمی‌کنم چیزی است که شباهت به دروغ دارد.

### نمونه هایی از مؤمنین راستین:

انبیاء علیهم السلام، اصحاب اخدود، سحره فرعون، مؤمن آل عمران و اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که قرآن سخنان شگفت آوری در مورد شان می‌گوید:  
« الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ » [آل عمران : 173]

همان کسانی که مردم [منافق] به آنان گفتند: لشکری انبوه از مردم [مکه] برای جنگ با شما گرد آمده اند، از آنان بترسید. ولی [این تهدید] بر ایمانشان افزود، و گفتند: خدا ما را بس است، و او نیکو و کیل و [نیکو کارگزاری] است.  
« وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا » [الأحزاب : 22]

هنگامی که مؤمنان [در نبرد خندق] گروه های دشمن را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و پیامبرش به ما وعده داده اند و خدا و پیامبرش راست گفته اند و [جنگ خندق] جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.

« مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزُرِّ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » [الفتح : 29]

محمد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می‌بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می‌طلبند نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست، این است

توصیف آنان در تورات، و اما توصیفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانه های خود را رویانده پس تقویتش کرده تا ستر و ضخیم شده، و در نتیجه بر ساقه هایش [محکم و استوار] ایستاده است، به طوری که دهقانان را [از رشد و انبوهی خود] به تعجب می آورد تا خدا به وسیله [انبوهی و نیرومندی] مؤمنان، کافران را به خشم آورد [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است

### عقیده قول و عمل است:

چنانچه وسطیت و اعتدال امام حسن البناء را در فهم این قضایا از قبل میدانیم، درینجا می بینیم که ایشان دو جانب موضوع را با ظرافت و زیبایی خاصی لمس می کند. زیرا این موضوع دو جانب دارد اول آن ایمان و دوم آن عمل صالح می باشد و کسیکه به یکی ازینها اکتفاء کند، در دایره داخل می شود مورد تأیید شرع نمی باشد. و قول وسط درین مورد که همانست که علمای امت به آن اتفاق داشته و می گوید: مسلمانان تنها به ایمان و یا تنها به عمل صالح مکلف نشده است و چنانچه امام بخاری در کتاب خود در باب ایمان می گوید:

وَهُوَ قَوْلٌ وَفِعْلٌ وَيَزِيدُ وَيَنْقُصُ .... وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ إِلَى عَدِيِّ بْنِ عَدِيٍّ إِنَّ لِلْإِيمَانِ فَرَائِضَ وَشَرَائِعَ وَحُدُودًا وَسُنَنًا فَمَنْ اسْتَكْمَلَهَا اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ وَمَنْ لَمْ يَسْتَكْمِلْهَا لَمْ يَسْتَكْمِلِ الْإِيمَانَ فَإِنْ أَعَشَ فَسَأَبْتُهَا لَكُمْ حَتَّى تَعْمَلُوا بِهَا وَإِنْ أُمْتُ فَمَا أَنَا عَلَى صُحْبَتِكُمْ بِحَرِيصٍ (صحيح البخاري)

و ایمان عبارت از قول و عمل است و زیادت و نقصان میابد .... و عمر بن عبدالعزیز به عدی بن عدی نوشت که ایمان فرایض و شرایع و حدود و سنتهایی دارد کسی که آنها را تکمیل کرد، ایمان خود را تکمیل کرده است. و اگر زنده بودم این مسایل را برای تان بیان می کنم تا به آن عمل کنید و اگر وفات کردم، به صحبت شما آنقدر مشتاق نیستم.

### عمل قلب و عمل جوارح:

درینجا با در نظر داشت فقه اولویات، و اینکه اعمال یکی بر دیگری برتری دارد، امام حسن البناء می گوید: «عمل قلبی مهمتر از اعمال جوارح می باشد.» درینجا امام رحمه الله در قدم اول ملازمت عمل و عقیده را بیان می کند. بعد از آن عمل را به دوگونه تقسیم می نماید که عبارت از عمل قلب و عمل جوارح است و عمل قلب را بر عمل جوارح مقدم میدارد.

### اخلاص باب قبول شدن اعمال:

اخلاص اولین عمل قلبی است استاذ محمد الغزالی درین مورد می گوید: « اخلاص روح دین، نشانه صدق، دیوار محافظ عمل و ضامن مقبولیت آن در دنیا و آخرت است. این عنصر خیلی به ندرت بین مردم سراغ می شود، زیرا مقصد ما از اخلاص عبارت از مجرد قصد و نیت بخاطر الله عزوجل و طلب رضای او تعالی است. در حالیکه اکثر مردم در اعمالی که انجام میدهند، در حول نفسهای خود می چرخند و دنبال مصلحت های خاص و منافع عاجل خود می باشند.»<sup>1</sup>

معاصی قلبی و رذایل نفسی اگر بر انسان سیطره پیدا کرد، انسان راه توبه و برگشت از آنرا نمی جویند. زیرا آنرا گناه نمی داند و زشتی آنرا احساس نمی کنند. به موقف ابلیس نگاه کنید، زمانیکه از قبول امر الهی سرپیچی کرده و از سجده ابا و ورزید، در گمراهی و عناد خود پیش رفته و گفت:

« قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْسِنَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا » [الإسراء: 62]

[سپس] گفت: مرا خبر ده این کسی که او را بر من برتری دادی [سببش چه بود؟] اگر تا قیامت مهلتم بخشی، بی تردید فرزندانم را جز اندکی لجام می زنم

### اعمال قلوب:

دکتر علی عبدالحلیم شماری از اعمال قلبی را تذکر میدهد و میگوید: بر سبیل مثال و شاهد میتوان از ایمان، احسان، توکل، یقین، انابت، حمد، شکر، خوف، رجاء، صبر، صدق، تقوا، مراقبت الله، خشوع، تقوی، حلم، محبت، رضایت، رحمت و سایر صفاتی یاد کرد که الله عزوجل آنرا می پسندد. زیرا شریعت اسلامی به این اعمال امر نموده و از مسلمانان خواسته است که خود را به آن آراسته بسازند.

این اعمالی است که در جانب خیر مطلوب است. همچنان در جانب شر نیز اعمالی وجود دارد مانند نفاق، ریاء، حسد، غرور، خود پسندی، خشم، نارضایتی، بی صبری، اسراف، بخل، ترس، کسالت، احساس ناتوانی، غیبت، غدر، فریبکاری، خیانت...<sup>2</sup> و اگر به کتاب «احیاء علوم الدین» از غزالی مراجعه کنیم، می بینم که دو ربع آن در مورد امراض قلب بحث می کند که عبارت از ربع مهلکات و ربع منجیات است.

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 141.

2- ( فهم أصول الإسلام )، علی عبد الحلیم محمود، ص 170.



## اعمال جوارح:

ارزش عقیده درینست که از حد تصور بگذرد و به عمل برسد و از انسان قدوه‌ای بسازد که نمونه و پیشوای دیگران قرار گیرد.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» [الأحزاب : 21]

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است. و آنچه امروز از دست مسلمانان ضایع و مفقود است، همانا شخصیت اسلامی شان است که توسط عقیده ساخته شده بود.

عقیده اسلامی عقیده ای نیست که در گوشه و جدان آرام گیرد و یا در معبد پناه گیرد و در مغاره ها گوشه نشینی کند و یا رکنی از ارکان زندگی را کنار بگذارد، هرگز! عقیده اسلامی منهج کاملی است که می‌خواهد هر چیز و هر بخش زندگی را خاضع و منقاد الله، واحد و قهار گرداند.<sup>۱</sup>

دکتر عبدالحکیم مجموعه از اعمالی را تذکر می‌دهد که تحت عنوان اعمال قرار می‌گیرد، از آن جمله نماز، روزه، حج، زکات، صدقه، کارکردن در پی رزق حلال، جهاد، ذکر، تلاوت مجهر ساختن مجاهدین اعمال خیر و نیکی، سعی در حرمت مسلمانان... اینها در جانب خیر است و همچنان در جانب شر نیز اعمالی وجود دارد که باید از آن اجتناب صورت گیرد. مانند سرقت، زنا، سود خوری، خوردن مال یتیم، کم دادن پیمان، بد زبانی، تهمت زدن پاکدامنان پخش بدی بین مردم، فساد، اذیت رسانی به دیگران کذب، خیانت، گوش دادن به لهو باطل، دیدن و جستجوی عورت مردم و سایر اعمالی که باعث غضب الله عزوجل می‌گردد. زیرا شریعت اسلامی آنرا حرام قرار داده و مردم را از ارتکاب آن نهی نموده است. بلکه از نزدیک شدن به مقدمات آن نیز نهی نموده است.<sup>۲</sup>

## کمال مطلوب:

دانستیم که ایمان دارای ارکان و تکمیل کننده هایی است. ایمان تام آنست که ارکان آنرا به صورت کامل پذیرفته و هیچ نقص و کمبودی در آن نیاورد. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«الإيمان قال أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره»

1- ( فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبد العزيز ص 284.

2- المرجع السابق ص 171.

(صحیح مسلم)

ایمان آنست که به الله متعال و ملائکه و کتابهای الهی و پیامبران الهی و روز آخرت و به این که تقدیر خیر و شر از سوی الله متعال است، ایمان بیاوری.

و اما تکمیل کننده های ایمان آنست که درین حدیث نبوی ذکر شده است.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَذْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ» (صحیح مسلم)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید: ایمان هفتاد و چند و یا شصت و چند شعبه است برترین آن لایله إلا الله و کمترین آن دور کردن اشیای مضر از راه است و حیاء یک شعبه از ایمان است. ارکان ایمان نیز درین مکملات داخل می باشد زیرا آنها در حد ذات خود ایمان را تکمیل نموده و در محل مناسب قرار می دهد.

البته حکم این جملات غیر از حکم ارکان شش گانه است. و ممکن است در آنها نقصی وارد شود و یا به صورت کامل اداء نگردند، شاید انسانی از عمل کردن به بعضی از آنها احساس ضعف نموده و شهوات بالایش غالب آید اما این نقصان ایمان او را به صورت کامل منهدم نمی سازد بلکه در آن نقصان ایجاد می کند. و به هر اندازه ای که ازین امور تکمیل کنند. کاسته شود، به همان اندازه در ایمان انسان نقصان وارد می شود. این مکملات شامل اعمال قلب و عمل جوارح می شود. به همین دلیل است که امام حسن البناء می گوید: «گرچه مراتب طلب در هر نوع از هم متفاوت می باشد) یعنی طلب در اعمال قلبی و اعتقادی باید به تمام و کمال آن صورت می گیرد و درین مورد هیچگونه کمبود، تقلیل و تقلید قابل پذیرش نمی باشد. و اما در اعمال جوارح احياناً نواقصی ظهور می کند که ناشی از عجز و ضعف انسانی می باشد.

### احسان :

و باوجود این تفاوت امام البناء می گوید «حاصل نمودن درجه کمال در هر دوی آنها شرعاً مطلوب است»

امروز بزرگترین قضیه ای که در برابر مسلمانان قرار دارد، مسئله اتقان کامل در انجام دادن امور است که شریعت از آن به احسان تعبیر نموده است. الله عزوجل می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » [البقرة : 195]

یقیناً الله نیکوکاران را دوست دارد.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يُتَّقَنَهُ. » (المعجم الأوسط للطبرانی)

الله متعال دوست دارد که چون بنده عملی را انجام می دهد آنرا در نهایت استحکام و درستی انجام دهد.

پس مرتبه احسان مطلوب اصلی اسلام است و در حدیث جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم احسان را چنین تعریف کرد که:

« مَا الْإِحْسَانُ قَالَ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ » (صحیح البخاری)

احسان چیست: گفت احسان آنست که الله متعال را چنان عبادت کنی که گویا او را می بینی، اگر او را نمی بینی او ترا حتماً می بیند.

### ایمان، اسلام و احسان:

همانگونه که عقیده و اعمال قلب به ایمان و اعمال جوارح به اسلام اشاره می کند، کمال مطلوب در اعمال جوارح و عمل قلبی به احسان اشاره می کند. این مطلبی است که از سخنان استاذ بنا دانسته می شود.

استاد محمد الغزالی می گوید:

( به یقین دانستیم که به هر عملی که الله عزوجل امر می کند، باید عمل کردن به آن به نیت اطاعت از الله عزوجل و ادای حق او تعالی آغاز گردد. و اما عمل کردن بدون در نظر داشت این امر هیچ قیمتی ندارد، گرچه تا یک زمانی شئون دنیایی را تحسین بخشد. یقیناً دور نگهداشتن تحرکات زندگی از ایمان به الله و روز آخرت به معنای دوری گزیدن از راه راست و دویدن به دنبال سراب فریبنده می باشد.)<sup>1</sup>

در ادامه می گوید:

« بر ما مسلمانها واجب است که به اصلاح امور خود متوجه شویم، قبل از آنکه از دیگران بخواهیم که نفس و فکر خود را تغییر دهند. ایمان بزرگترین برتری و فضیلت درین کائنات بوده و گرانبهترین عنصری است که اگر در هر عملی داخل شود آنرا زیبا می سازد و از هیچ چیزی دور نمی گردد و مگر آنکه آنرا بی ارزش می سازد. و اما ایمانی که ازین صفت برخوردار است، نواحی متعددی دارد. ایمان عبارت از پیوند و تعلق بالله عزوجل مبتنی بر خشوع و خضوع و بندگی، پیوند با نفس در راستای

1- ( دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین )، محمد الغزالی، ص 160.

تأدیب و ضبط آن و پیوند با جامعه بر اساس عدل و رحمت و پیوند با کائنات بر اساس سیادت و تسخیر می باشد. چنین ایمان سزوار تعظیم بوده و عاقبت نیکی را به دنبال دارد، ایمان غالب و پیروزمند بوده الحاد در معرکه آن نابود می شود. ولی آن ایمان با شکست مواجه می شود که بر اساس رابطه مصنوعی و غیر حقیقی بنا یافته و بسوی کمال در حرکت نباشد. از نقایص در امان نبوده و نواقص آن با انواع عبادات شکلی پنهان ساخته شود نه در صاحب خود و نه در ماحول خود اخلاق نیکو و سلوک پرتراوتی ایجاد کند.<sup>۱</sup>

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُصَلِّحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (81) وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ » [یونس :

81 ، 82]

قطعاً خدا، کار مفسدان را به سامان نمی آورد. (81) و خدا حق را با دلایل و معجزاتش ثابت و پابرجا می کند، گرچه گنهکاران خوش نداشته باشند.

« بر زبان آوردن کلمه شهادت ابتدای سایر مسایل اعتقادی و عملی است، نه چنانچه انسانهای کوتاه بین و بی همت گمان می کند، تنها بر زبان آوردن این کلمه کافی است.

اگر توحید بر قلب و جوارح سیطره نداشته و به قوت محرکه و انگیزه قوی بسوی عمل صالح نشود، هیچ ارزشی نخواهد داشت. پس انسان عقیمی که هیچ عمل نیک ندارد، دعوای ایمان هیچ نفعی به او نمی رساند و ایمان تقلیدی او هیچ چیزی را از وی دفع نمی تواند.

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ » [البقرة : 8]

و گروهی از مردم [که اهل نفاق اند] می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن نیستند.

پس اگر اعمال ظاهری انسان خبث باطن او را به نمایش می گذاشت و از قبول مسئولیت های خود ابا می ورزید، و او را در جاهاییکه محل وجود مؤمنان است نیابیم، بلکه در بازار های شیطانی حضور یافته با اعمال خود در حلف و پیمان دشمنان اسلام قرار گیرد، در آنصورت حق داریم که این ایمان را مردود بدانیم گرچه صاحب آن هزار بار سوگند بخورد.<sup>۲</sup>

« وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (56) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ

مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ » [التوبة : 56 ، 57]

1- المرجع السابق ص 142.

2- المرجع السابق ص 155.

[با کمال بی شرمی] به خدا سوگند یاد می‌کنند که حتماً از زمره شمايند، در صورتی که از شما نیستند، بلکه گروهی اند که از شما [به سبب ایمان استوارتان] در اضطراب و ترس به سر می‌برند. (56) اگر پناهگاهی یا غارهایی یا گریزگاهی می‌یافتند، شتابان به سوی آنها روی می‌آوردند. (57)

علماء درین میدان کتابهایی ذیل را تألیف کرده اند:

- 1- کتب عقاید بخاطر ضبط فکر و تعمیق ایمان بدین وسیله.
- 2- کتب رقایق و سلوک بخاطر احیای قلوب و اعمال قلبی مطلوب شرعی.
- 3- کتب فقه بخاطر ضبط و اصلاح اعمال ظاهری مکلفین و اعمال جوارح.

### چالش‌هایی که در برابر عمل قرار دارد:

در گذشته فرقه‌ای وجود داشت که معتقد بود ایمان چیز ثابت بوده و عمل انسان در زیادت و نقصان آن هیچ تأثیری ندارد. واضح است که این دعوی تا چه حد تأثیر منفی بر عمل کردن گذاشته بود.

ولی آیا امروز کسانی را از همین قیاس نمی‌بینیم؟ بلی!

کسانی اند که ما آنها را به بسوی التزام عملی فرا می‌خوانیم ولی آنها به قلب خود اشاره کرده و می‌گویند تا زمانی که این جا پاک است، ترک عمل هیچ تأثیری ندارد!! این دعوت جدیدی است که در عصر حاضر بروز کرده و عمل جوارح را بی اهمیت جلوه می‌دهد و آنچه در قلب است، آنرا مهم می‌دانند در حالیکه الله عزوجل می‌فرماید که کلمه نیکو را عمل صالح بلند می‌برد.

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ » [فاطر : 10]

کسی که عزت می‌خواهد، پس همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه‌های صحیح] به سوی او بالا می‌رود و عمل شایسته آن را بالا می‌برد.

این کمبود و نقصان در بین عوام الناس وجود دارد. و اما علماء در مشکل دیگری واقع اند، آنها توجه جدی به ضبط اعمال ظاهری و دقت در ادای آن دارند، اما هیچ توجهی به ایجاد توازن بین این اعمال و اعمال قلبی ندارند. اعمالی که فقدان آن باعث امراض صعب‌العلاج می‌گردد. این همان مفهومی است که امام غزالی در فرق بین فقه به معنای اصطلاحی آن و فقه به معنای حقیقی آن ذکر می‌کند که عبارت از فقه قلوب و رابطه آن با الله عزوجل می‌باشد. و با این خلل و نقصان تربیتی و عدم توازن بین دو

عمل است که نسلی در برابر ما قرار می‌گیرد که نصیب کمتری از ورع و تقوی داشته با جدال لفظی علاقه شدید دارد.

همچنان جمعی از داعیان تند خوی و بد اخلاق تبارز می‌کند که مردم را با شلاق و موعظه های خشک و بیروح دعوت می‌کند و با خشن ترین شیوه با دیگران مجادله می‌نمایند. و بالآخره این عملکرد شان به تراشنده ای مبدل می‌شود که دین را از سینه ها می‌تراشد.

اتفاق برین اصل و قبول آن، میتواند برنامه عملی برای اعاده توازن بین عمل قلبی و عمل جوارح در جامعه مسلمانان و بخصوص بین علماء و دعوتگران قرار گیرد.

سؤال هایی در مورد ایمان و عمل:

- 1- «ایمان زیادت و نقصان می پذیرد»  
این عقیده مسلمانان است، و اما چه عواملی ایمان را افزایش میدهد و کدام اعمال از آن می کاهد؟
- 2- عمل جوارح مقیاس و معیار مقبولیت نزد مردم است و عمل قلب است که اعمال ظاهری را نزد الله عزوجل مقبول می گرداند.  
با ذکر یک کلمه ازین عبارت تعبیر کن؟
- 3- در مورد التزام اخلاقی بدون عقیده و عکس آن چه نظری دارید؟
- 4- آیا برای پیروزی به ایمان ضرورت است یا به عمل؟
- 5- مقصد ازین عبارت چیست که «اگر چه مراتب طلب در هر دو متفاوت است» کدام مرتبه بیشتر سزاوار توجه و اهتمام است؟

اص

ل

هز

ده

18

اسلام عقل را آزادی  
می بخشد و به تعمق و  
تعقل در کائنات ترغیب  
می دهد، قدر علم و  
علماء را بلند می برد و  
هر دست آورد صالح و  
نافع علمی را خوش

آمدید می گوید. حکمت را گمشده مؤمن  
اعلان می کند که هر جایی آنرا بیابد  
مستحق ترین انسانها به آن می باشد.

### جایگاه عقل:

یکی از بنیادی ترین ویژگی اسلام اینست که این دین بر مبنای  
عقل استوار بوده و منطق عقل را احترام می گذارد و ایمان را بر  
تفکر صائب و نظر عمیق بنا می نهد. و توافق بین مفاهیم معقول  
صریح با نصوص منقول صحیح امر فیصله شده در فرهنگ دینی  
ما علی الرغم اختلاف مکاتب فکری آن، می باشد.<sup>۱</sup>

عقل قوت درک کننده در داخل انسان است و وسیله تمیز و  
اساس تکلیف شرعی می باشد. به همین اساس آنکه عقل ندارد،  
مورد محاسبه قرار نمی گیرد.

« يُرْفَعُ الْقَلَمُ عَنِ الصَّغِيرِ وَعَنِ الْمَجْنُونِ وَعَنِ النَّائِمِ » (سنن ابن ماجه)

قلم تکلیف از صغیر و مجنون و مجنون و شخص بخواب رفته برداشته  
شده است.

شخصی که بخواب رفته است عقلش به صورت مؤقت غائب می شود، دیوانه عقلش  
معطل بوده و وظیفه اش را اداء نمی کند و طفل هنوز عقلش کامل نشده است.  
قلب، عقل، لب، و فؤاد کلماتی است که در قرآن تقریباً به یک معنا بکار رفته است  
که به معنای عقل و قوت مدرکه می باشد و با این کلمات مستوهای مختلف آنرا تعبیر

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 150.



می‌کند. چنانچه می‌فرماید:

« فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا » [الحج : 46]

تا برای آنان دل‌هایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن بیندیشند

« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ » [الزمر : 21]

بی تردید در این [دگرگونی‌ها] برای خردمندان هشدار و عبرتی است.

« إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا » [الإسراء : 36]

یقیناً گوش و چشم و دل [ که ابزار علم و شناخت واقعی اند ] مورد بازخواست اند البته درینجا مجال شرح این مسایل نیست و برای تفصیل بیشتر درین موارد به کتابها تصوف و علم کلام مراجعه شود در آنجا اشارات جالبی درین موضوعات وجود دارد.<sup>1</sup>

### حدود حاکمیت عقل و دایره وظیفه آن:

حدود إدراک عقل و فهم اشیاء محصور به زمان و مکان است و اما امور غیبی که از محدوده زمان و مکان خارج است، عقل انسانی و سایی را در اختیار ندارد که آنرا درک نموده و بر آن حکم نماید.

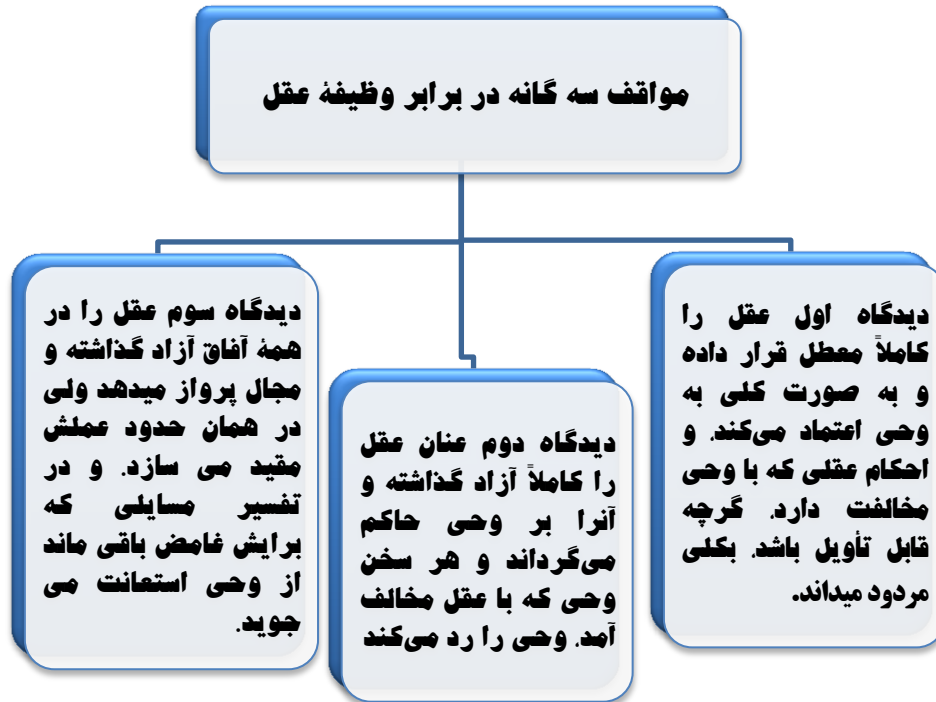
عقل میتواند که به حقیقت بعضی چیزها یقین پیدا کند، مانند جنت، ولی نمیتواند که قضیه را با همه جزئیات آن درک کند. به همین دلیل رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

« فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ » (صحیح البخاری)

هیچ نفسی نمی‌داند که چه چیزهایی برای سردی چشم‌های شان آماده کرده است. عقل با ارزشترین تحفه‌ای است که الله عزوجل به انسان بخشیده است. این هدیه الهی همراه با ولادت انسان به صورت کامل و پخته نمی‌باشد، بلکه به مرور زمان با وسایل مختلف به نضج خود می‌رسد.

اگر این وسایل در خدمت وی قرار نگیرد دچار عقب ماندگی و قصور می‌گردد، و انسانهای صاحب عقل و فهم که مسایل دینی را درک و شرح کنند، به ندرت ظاهر می‌شوند. از همین جاست که نیاز عقل به وحی آشکار می‌گردد تا بتواند قضایای زیادی را که به تنهایی توان و اهلیت درک آنرا ندارد، با کمک وحی درک کند.

1- راجع: ( العقل والعلم فی القرآن الکریم )، یوسف القرضاوی، مکتبه وهبة، القاهرة، 1996م، ص 15.



خلاصه اینکه؛ عقل قدرت و توان خیلی بزرگی دارد که از سوی الله عزوجل به انسان عطاء شده است. اما مجال عمل آن همین دنیای محسوس و محدود است و زمانی که بسوی عالم غیب متوجه شود، گرفتار لغزشها و اضطراب می شود. درین صورت است که به وحی الهی و انبیای کرام نیاز پیدا می کند.

**ابلیس زعیم مکتب عقلی است:**

ابلیس عقل را یگانه وسیله دریافت حکم اشیاء قرار داد و گفت:

« خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ » [الأعراف : 12]

مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گل آفریدی

درینجا میزان عقلی به مصلحت ابلیس متمایل است. زیرا آتش برتر از گل می باشد. به همین علت عقل را بر وحی که عبارت از امر الهی به سجده کردن بود، حاکم قرار

داد. و سبب گمراهی خود و دیگران شد. همچنان کسانی که گفتند:

«أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً» [النساء : 153]

الله را آشکارا به ما نشان ده

درست است چشم می تواند که اشیاء را مشاهده کند ولی آیا این توان را دارد که  
الله عزوجل را مشاهده کند؟ و طبعاً جواب منفی است.

### واسطه بین وحی و بشریت:

معنای ساده و واضح کهنوت، پاپائی و رجال دین عبارت از وجود واسطه‌ای است  
که بین وحی و بشریت قرار داشته و وحی را شرح و تفسیر می‌کند و آنرا بر زندگی  
مردم عملاً تطبیق میدهد. رابطه‌ای که حق نقل و تفسیر وحی در انحصارش بوده و با  
گذشت زمان کلام خودش حیثیت نصوص دینی را بخود می‌گیرد و از همان تقدسی  
برخوردار می‌شود که نصوص وحی برخوردار است. این نوع واسطه در اسلام وجود  
ندارد.

در اسلام چنین ترجمانی وجود ندارد که بین الله و بندگانش قرار گرفته و حرام و  
حلال را تعیین نماید و یا مقصود الله عزوجل را بیان کند، مگر کسی که الله عزوجل او را  
مکلف نموده است و آن‌ها عبارت از انبیای کرام اند. چنانچه عیسی علیه السلام به قوم  
خود گفت:

« قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيِّنَاتِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ » [الزخرف : 63]

به راستی من برای شما حکمت آوردم، تا برای شما [حکم] برخی [از عقاید و احکام]  
را که در آن اختلاف می‌کنید بیان کنم.

و محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند:

« وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ » [النحل : 64]

ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه حقایقی را که در آن اختلاف  
کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی.

و با خاتمه یافتن رسالت و بعثت آخرین پیامبر الله عزوجل مسئولیت تفهیم و تعلیم  
مردم به عهده علماء قرار گرفته است.

« وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها رضاءً لَطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ  
فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحِيَتَانِ فِي الْمَاءِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ إِنَّ الْعُلَمَاءَ  
وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ » (سنن

الترمذی - عن ابی الدرداء)

... و یقیناً فرشتگان بالهای خود را برای طالب علم فرس می‌کند. برای عالم کسانی که در آسمانهاست و کسانی که در زمین است حتی ماهی‌ها در آب مغفرت می‌خواهد. فضیلت عالم بر عابد مانند برتری مهتاب بر سایر ستارگان است. بدون شک علماء ورثه انبیاء اند و انبیاء از خود درهم و دینار به میراث نگذاشته اند، بلکه علم را به میراث گذاشته اند. پس کسی که ازین میراث گرفت، یقیناً نصیب فراوانی بدست آورده است.

ولی این وظیفه به شکل کفالت و پاپائی نیست، بلکه به معنای شرح، استنباط، تحقیق و فهم می‌باشد. تا مرجع کسانی باشند که میخواهند معلوماتی از دین بدست آورند.

« وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ » [النساء : 83]

و [در صورتی که] اگر آن خبر را به پیامبر و اولیای امورشان [اهل تحقیق اند] ارجاع می‌دادند، درستی و نادرستی اش را در می‌یافتند

و وسیله اساسی برای ادای این وظیفه عقل انسانی است.

« وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَرُّهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ » [العنکبوت : 43]

و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، ولی جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقل نمی‌کنند  
حسن بصری رحمه الله می‌گوید:

( دین انسان به اتمام نمی‌رسد مگر آنکه عقلش کامل گردد. الله عزوجل در وجود

هیچ انسانی عقل را نگذاشته است مگر اینکه روزی او را بوسیله آن نجات می‌دهد»

پس آیا عاقلانه است که عقل در اسلام تا این حد جایگاه و مقام بلند داشته باشد، اما باز هم آنرا از عمل باز دارد و با غل و زنجیر آنرا در بند کشد؟

نه هرگز! بلکه قاعده اساسی همانست که امام می‌فرماید: «اسلام عقل را آزاد می‌سازد.» این اصل میخواهد دو جریان و خط سیر متضاد با عقل را تحت ضبط آورد.

1- جریانی که میخواهد عقل را منجمد ساخته و توانمندی‌های آنرا در زندان کند.

2- جریانی که میخواهد عقل را آزاد بگذارد تا خود سرانه و بدون هیچ ضابطه و

منهجی عمل کند.<sup>1</sup>

وظیفه اصلی منهج و برنامه‌های اسلامی در راستای تحریر عقل و زمینه‌سازی برای

ادای وظیفه آن، این بود که عقل را از خرافات و فریبکاری‌ها رها سازد. بنابراین کارهایی

1- ( المنهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلي، ص 326.

را درین مسیر انجام داد از آن جمله:<sup>۱</sup>

- 1- از نکات قبول شده در جامعه، که اساسی از علم و یقین نداشت، بلکه بر اساس خرافات و تقلید بنا یافته بود، آنرا آزاد ساخت.
- 2- از اظهار نظر عجولانه و بدون فکر و اصدار حکم بدون دقت منع نمود و حتی در امور ثابت و یقینی به اعاده نظر امرش کرد.  
«فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» [الملک : 3]
- پس بار دیگر بنگر آیا هیچ خلل و نابسامانی و ناهمگونی می بینی؟  
«إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» [الحجرات : 6]
- اگر فاسقی خبری برایتان آورد، خبرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبدا از روی ناآگاهی، گروهی را آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید
- 3- از ساده اندیشی و ساده لوحی آزادش ساخت.
- و تفکر دایمی را بعنوان یک عبادت از وی مطالبه نمود و متفکرین را مورد ستایش قرار داد.<sup>۲</sup>

### اهمیت این قاعده :

کشمکش و برخورد بین علم و دین در قرون وسطی ناشی ازین بود که مسیحیت و یهودیت عقل را بحیث وسیله نقد مسایل دینی نمی دانستند. حتی اگر این فراآورده های دینی منشأ وحی نداشته و از افرازات فکر رجال دین بوده و در مخالفت صریح با حقایق محسوس قرار داشت.

لذا قاعده اساسی که بر مبنای آن نهضت اروپا براه افتید، عبارت از عدم پذیرش دین بحیث وسیله اثبات حقایق علمی در عالم کون و حیات بشری و سپردن لوای قیادت بدست عقل بود.

از آنجاییکه طبیعت دین مسیحیت در اروپا، که با فلسفه های یونانی و افکار بت پرستی روم خلط گردید، واقعاً مانع هر نوع حرکت و نهضت بود، لذا قاعده فوق الذکر در آنجا کاملاً تطبیق یافت و چنان قوتی را بوجود آورد که نهضت جدید اروپا و تمدن به این درخشش را برپا کرد که اساس آنرا برتری علم و عقل و مردود شمردن دین و امور غیبی تشکیل میدهد. اما سرخوردگی و عقبمانی جهان اسلام ناشی از دخالت دین نبود، بلکه اسباب

1- (فهم الإسلام فی ظلال اصول العشرین) جمعه امین عبدالعزیز ص 75

2- مرجع سابق ص 175

دیگری داشت که در رأس آن مقید ساختن دین و منع آن از اظهار نظر در مسایل زندگی و علمی بود که بنام بستن باب اجتهاد معروف است.

زمانیکه حرکت بورسهای تحصیلی بسوی غرب آغاز یافت، کسانی که برای تحصیل به غرب رفتند، تحیر و شگفت‌زدگی پرده بر چشم‌های این تحصیل کرده‌ها کشید و از نهضت علمی و نتایج علمی و مادی تمدن غربی به حیرت افتیدند. و چون در اسباب و عوامل این نهضت و پیشرفت اروپایی تحقیق کردند، به این گمان شدند که اسباب عقب ماندگی ما نیز همان علل و عواملی است که در غرب وجود داشت و با این گمان بود که همان دعوت غربی را در کشور های اسلامی سر دادند و این شعار را بلند کردند که «باید عقل در همهٔ امور زندگی آزاد و دست وحی مقید شود، زیرا صلاحیت ادارهٔ زندگی ما را ندارد!!» تا بتوانیم که خود را به تمدن غربی یکجا سازیم.

بدون اینکه توجهی به متضاد بودن عامل عقب ماندگی اروپا و عامل عقب ماندگی مسلمین داشته باشند و اختلافی که بین دین اسلامی و دین اروپایی وجود دارد در نظر داشته باشند، استدلال می‌کردند که دین سبب عقب مانی است و بر همین اساس قضایایی را مطرح می‌کردند که مخالفت «دین» را که اسلام نیز در قطار آن است، با عقل ثابت سازند. در چنین شرایطی بود که فریاد امام حسن البناء بلند گردیده و این قاعده را در اصول فهم اسلام و عمل کردن به آن وضع کرد که «اسلام عقل را آزاد می‌سازد» اسلام سه تغییر و تصعید جوهری در عقل فرد مسلمان ایجاد کرد.

### 1- در بخش بینش و عقیده:

درین بخش اسلام رابطهٔ مسلمان با عالم غیب را با وضاحت کامل محدود و مشخص ساخت و طبیعت این عالم و موقف مسلمان را در برابر آن روشن ساخت. در عصر شگوفایی اسلام مشاهده می‌کنیم که مسلمانان با آزادی کامل از اوهام و خرافات حرکت نموده و به عالم شهود توجه خود را معطوف داشتند و در بخش‌های مختلف علوم نو آوری های جالبی داشتند.

اما در عصر جهالت مردم دوباره متوجه قضایای شدند که تحت حواس نمی‌آید و هیچ مجالی در بحث و ارائهٔ نظر در آن وجود ندارد، مانند بحث در مورد ملائک، عالم جنیات، شیطان و امثال آن. مردم درین موارد به نصوص واضح اکتفاء نکرده و به تحلیل نصوص متشابه و غامض آغاز کردند و مسلمانان را در دور و تسلسل بی نتیجه داخل ساختند.

### 2- فکر سببیت:

« عَنْ جَابِرٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ فَإِذَا أُصِيبَ دَوَاءُ الدَّاءِ بَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ » (صحیح مسلم)

از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر مرضی داوا دارد و اگر دواء به مرض برسد به اذن الله متعال صحت می یابد.

« ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا » [الکھف : 89]

پس [ باز هم با توسل به وسیله ] راه را دنبال کرد

« أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَعْقَلُهَا وَأَتَوَكَّلُ أَوْ أُطْلِقُهَا وَأَتَوَكَّلُ قَالَ أَعْقَلُهَا وَتَوَكَّلُ »

(سنن الترمذی)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: آیا شترم را بسته کنم باز توکل کنم و یا آنرا آزاد بگذارم و توکل کنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: آنرا بسته کن و باز توکل نما.

و به تعبیر بسیط میتوان گفت که اسلام بر مسئله اسباب و مسببات تأکید داشته و مسلمانان را ترغیب می کند که اسباب را بکار اندازند و بعد از آن توکل نمایند.

### 3- بخش دیدگاهی:

در قرآن کریم آیات کثیری ازینگونه وجود دارد که می فرماید:

« قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ » [البقرة : 170]

می گویند: نه، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانمان چیزی نمی فهمیدند و راه [حق را به سبب کوردلی] نمی یافتند [باز هم کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟!]

« قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ » [الأنبياء : 24]

بگو: [ اگر انتخاب شما حق است ] دلیل و برهانتان را [ بر آن ] بیاورید

« قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا » [النمل : 69]

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید

« إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا » [الإسراء : 36]

گوش و چشم و دل مورد بازخواست اند

« وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ » [يوسف : 105]

و [ برای هدایت مردم ] در آسمان ها و زمین چه بسیار نشانه هاست که [در غفلت و بی خبری] بر آنها می گذرند در حالی که از آنها روی می گردانند.

بنابراین عدم اکتفاء به گفته های قداماء، بحث و جستجوی دلیل و برهان، دقت و تفکر در کائنات و مسئولیت از حواس و محسوسات قضایای اند که اسلام در صدر منهج فکری و دیدگاهی خود قرار داده و همگان را بسوی آن فرا میخواند.

### اسلام به دقت در کائنات ترغیب می‌کند:

بنابرهمین تصعید و ارتقاء است که امام حسن البناء درین اصل می‌گوید: «اسلام همگان را بسوی دقت و تفکر در کائنات فرا میخواند»

الله عزوجل می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (3) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» [الملك : 3 ، 4]

آنکه هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید. در آفرینش [خدای] رحمان، خلل و نابسامانی و ناهمگونی نمی‌بینی، پس بار دیگر بنگر آیا هیچ خلل و نابسامانی و ناهمگونی می‌بینی؟ (3) سپس بار دیگر بنگر تا دیده ات در حالی که خسته و کم سو شده [و از یافتن خلل، نابسامانی و ناهمگونی فرو مانده] و درمانده گشته است، به سویت باز گردد. (4)

دینی که کتاب مقدسش چنین آیاتی در خود دارد، حق دارد که خود را دین علم، عقل، ابتکار و دقت در کائنات بخواند. کلمه «نظر کردن» در قرآن کریم در جا های اکثراً در همین موارد ذکر شده است.

مانند:

«أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ» [ق : 6]

آیا با تأمل به آسمان بالای سرشان ننگریستند که چگونه آن را بنا کرده و بیاراستیم و آن را هیچ شکاف [و ناموزونی] نیست؟

«فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [الروم : 50]

پس با تأمل به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردگی اش زنده می‌کند، بی تردید این [خدای قدرتمند] زنده کننده مردگان است و او بر هر کاری تواناست.

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» [العنكبوت : 20]

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه مخلوقات را آفرید



همچنان کلمه «بصر و رؤیت» نیز در همین معنا بکار رفته است.

الله عزوجل می فرماید:

« وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ » [الذاریات : 21]

و [نیز] در وجود شما [نشانه‌هایی است] آیا نمی بینید؟

« أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا » [النمل : 86]

آیا ندانسته‌اند که ما شب را قرار داده‌ایم تا در آن بیارامند، و روز را روشن نموده‌ایم  
 « عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ بَتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ فَتَحَدَّثَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ أَهْلِهِ سَاعَةً ثُمَّ رَقَدَ فَلَمَّا كَانَ ثُلُثَ اللَّيْلِ الْآخِرِ قَعَدَ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ { إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ } ثُمَّ قَامَ فَتَوَضَّأَ وَاسْتَنْنَ فَصَلَّى إِحْدَى عَشْرَةَ رُكْعَةً ثُمَّ أَدَّنَ بِلَالٌ فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ » (صحيح البخاري)

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی را در خانه خاله‌ام میمونه همسر رسول الله صلی الله علیه و سلم خوابیدم. رسول الله صلی الله علیه و سلم ساعتی با اهل خود صحبت نموده و بخواب رفت. چون سوم حصه اخیر شب فرارسید، ایشان برخاسته و بسوی آسمان نگریست و گفت: { إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ } یقیناً در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز نشانهایست برای صاحبان فکر و اندیشه. بعد از آن وضوء کرده و دندانهای شان را مسواک زدند و یازده رکعت نماز خواندند تا آنکه بلال آذان داد. بعد از آن دو رکعت (سنت صبح را) خواند و به مسجد رفت و دو رکعت نماز صبح را اداء کردند.

قرآن کریم دعوت بسوی دقت و نظر کردن را به صورت مطلق مطرح نموده و مادامی که نتایج درست را به دنبال داشته باشد، آنرا محدود نمی‌سازد.

« أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ » [الأعراف : 185]

آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته‌اند؟ پس بعد از آن به کدام سخن ایمان می‌آورند؟!

« دایره نظر در اسلام وسیع بوده همه چیز را شامل می‌گردد و هیچ قیدی بر آن نمی‌گذارد. بجز اینکه خطا را نفی و یقین را تضمین می‌کند.»<sup>۱</sup>

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 150.

## اسلام قدر و منزلت علماء و علم را بلند می داند.

یگانه وسیله دقت و نظر علم است و اهل علم علماء اند. پس نتیجه که به وضاحت و سادگی ازین اصل بدست می آید، اینست که اسلام قدر علم و علماء را رفیع میداند.

« يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ » [المجادلة : 11]

خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش]

بلند گرداند

« إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » [فاطر : 28]

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » [الزمر : 9]

بگو: آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت

و دانش اند، یکسانند؟

« الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ » (سنن الترمذی)

علماء وارثین انبیاء اند

مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ (سنن الترمذی)

کسی که راهی را بخاطر طلب علم در پیش گیرد، الله متعال او را به راه جنت می برد.

آیا این توصیف و تمجید علماء کفایت نمی کند که تمدن اسلامی در بخشهای مختلف تقدیم انسانیت نموده است. و کتب تاریخ مملو از اسماء و کار نامه های شان است.

### ذم هر بینش و کنش غیر علمی:

این عنوانی است که دکتور یوسف القرضاوی بر یکی از مباحث کتابش (العقل والعلم فی القرآن الکریم) گذاشته است و می گوید از فضایل علم در قرآن اینست که قرآن کریم با شدید ترین لهجه هر قول و عملی را نکوهش می کند که غیر علمی باشد. ایشان شش مثال را درین بخش ارائه می نمایند. از آنجمله:

1- جدال بدون علم:

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ » [الحج : 3]

و برخی از مردم اند که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی]

درباره خدا برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند.

2- سخن گفتن در مورد شخصیت ها بدون علم.

« إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ » [النور : 15]

چون [ که آن تهمت بزرگ را ] زبان به زبان از یکدیگر می گرفتید و با دهان هایتان چیزی می گفتید که هیچ معرفت و شناختی به آن نداشتید و آن را [ عملی ] ناچیز و سبک می پنداشتید و در حالی که نزد خدا بزرگ بود

3- تحلیل و تحریم بدون علم:

« فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » [الأنعام : 144]

پس ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ بنهد تا مردم را از روی نادانی و جهالت گمراه کند، کیست؟! مسلماً خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

### علم مذموم :

و تحت عنوان «علم مذموم در قرآن» انواع ذیل را نقل کرده اند.

1- علمی که مضر است و نفع نمی رساند، مانند سحر، ستاره شناسی، ادعای غیب، آینده کسی را بیان کردن چنانچه قرآن می فرماید:

« فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ » [البقرة : 102]

آنان از آن دو فرشته مطالبی [ از سحر ] می آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می انداختند، در حالی که آنان به وسیله آن سحر جز به اذن خدا قدرت آسیب رساندن به کسی را نداشتند، و همواره چیزی را می آموختند که به آنان آسیب می رسانید و سودی نمی بخشید.

« عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ افْتَبَسَ عِلْمًا مِنَ النُّجُومِ افْتَبَسَ شُعْبَةً مِنْ سِحْرِ مَا زَادَ زَادَ وَمَا زَادَ زَادَ » (مسند أحمد)

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: کسی که شعبه از علم نجوم را آموخت، در حقیقت یک شعبه از سحر را گرفته است و هر قدر از علم نجوم زیاد بیاموزد همانقدر از سحر بیشتر یاد می گیرد.

2- علمی که در آن کتمان صورت می گیرد:

« إِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ »

اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (159) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ  
« [البقرة : 159 ، 160]

یقیناً کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و هدایت نازل کردیم، پس از آنکه همه آن را در کتاب برای مردم روشن ساختیم، پنهان می کنند [تا مردم به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند] خدا لعنتشان می کند، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می کند. (159) مگر کسانی که توبه کردند، و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند، و [آنچه را پنهان کرده بودند] برای مردم روشن ساختند، پس توبه آنان را می پذیرم. زیرا من بسیار توبه پذیر و مهربانم. (160)

3- علمی که صاحب آن مطابق آن عمل نمی کند. الله عزوجل آنرا به صورت خیلی تکان دهنده تصویر نموده است.

« وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (175) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْضِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ » [الأعراف : 175 ، 176]

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد ، برای آنان بخوان ، پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد. (175) و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود، پس داستانش چون داستان سگ است [ که ] اگر به او هجوم ببری ، زبان از کام بیرون می آورد و اگر به حال خودش واگذاری [ باز هم ] زبان از کام بیرون می آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [ برای مردم ] حکایت کن ، شاید [ نسبت به امور خویش ] بیندیشند. (176)

4- مغرور شدن به علم تا سرحد کفر.

« فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ »

[غافر : 83]

هنگامی که پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند ، به اندک دانشی که نزد خود داشتند خوشحال بودند ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می گرفتند ، آنان را احاطه کرد.

5- علم دنیوی که همراه با غفلت از آخرت باشد.

« يَغْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ » [الروم : 7]

[ تنها ] ظاهری [ محسوس ] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت [ که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است ] بی‌خبرند

**پیامبر صلی الله علیه و سلم و علم :**

این عنوان دیگری از کتاب دکتور یوسف القرضاوی بوده و موضوع آن اهتمام و توجه اسلام به علم است.

ایشان بعد از آنکه جایگاه علم را در قرآن شرح میدهد، درین بحث جایگاه علم در سنت نبوی را بیان می‌کند و این عناوین را می‌گذارد: علم رهگشای عمل است، علم شرط صحت عمل است، عبادت بدون علم درست نمی‌شود، معاملات بدون علم صحیح نمی‌شود، علم شرط عهده دار شدن قیادت است، بدعت گذاری در دین سبب کاستن علم می‌شود، فضیلت علم بر عبادت، مشغول شدن به علم بهتر از نوافل است، فضیلت علم بر جهاد.

این عناوین حیثیت اصول دیگری را دارد که تحت این اصل قرار گرفته و موازین و معیار های علم را واضح می‌سازد.

و برای شناخت بهتر و دیدن عرض زیبای این موضوعات لازم است به این کتاب مراجعه صورت گیرد.

### کدام علم؟

من در حالیکه صفحات کتاب استاذ قرضاوی را ورق می‌زدم، این سؤال در ذهنم می‌گذشت که؛ این کدام علم است که اسلام آنرا ذکر می‌کند، مقصد قرآن و مقصد پیامبر صلی الله علیه و سلم در احادیث نبوی، کدام علم است؟ بلکه علمی که امام حسن البناء درین اصل مطرح می‌کند. کدام علم است؟ در این اثنا متوجه شدم که استاذ دانشمند یوسف قرضاوی به این سؤال جواب داده اند. و می‌گویند:

« علمی که اسلام بسوی آن فرا می‌خواند و قرآن و سنت ترغیب می‌نماید، هر معرفتی است که به استدلال استناد داشته باشد. به همین علت علمای مسلمین تقلید را علم نمی‌شمارند. زیرا تقلید پیروی سخن دیگران بدون حجت و دلیل می‌باشد.»<sup>1</sup>

- بنابراین، علم در اسلام شامل مجال های متعددی می شود. از جمله:
- 1- مجال ماورای طبیعت، این علمی است که وحی با خود آورده و از حقایق بزرگ پرده برداشته است. این علم جواب آن سؤال هایی را ارائه کرده است که انسان را در اثنای تفکر و فلسفه گویی به حیرت انداخته است، و عبارت ازینست:  
از کجا آمده ام؟ به کجا می روم؟ و چرا آمده ام؟
  - 2- مجال شناخت انسان: شامل بحث هایی میشود که انسان را از جوانب مختلف زیر کاوش می گیرد و روابط مکانی، زمانی، حالات روانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سایر روابط او را مشخص می سازد.
  - 3- مجال مادیات: معلوماتی که در کتاب کائنات پراکنده است و از بحث و تحقیق در آنها علوم طبیعی مانند کیمیا، بیولوژی، سترونومی، هندسه و سایر علوم تجربی حاصل می گردد.

و استاذ محترم بعد از آن می فرماید:

« اسلام هیچگاهی مانع راه این نوع علوم که ماده را مورد بحث قرار میدهد، نمی شود و هیچگاهی آنرا دشمن و متضاد با ایمان نمی داند، چنانچه بعضی ادیان دیگر در مراحل تاریخی خاصی چنین گمان می کردند.  
بلکه با صراحت و افتخار می گویم: تعالیم قرآن و سنت چنان فضا و محیط روانی و عقلی مناسبی را تهیه کرده اند که در آن علم به رشد و بالندگی برسد، پایه های آن رسوخ یافته و فروع آن امتداد یابد و ثمر نیک خود را به اذن الله عزوجل تقدیم نماید.»<sup>1</sup>

### برنامه اسلام بخاطر تهیه جو و فضای علمی:

این منهج بر چند محور اساسی برپا شده است.

#### 1- تکوین عقل علمی:

در جاهای متعدد قرآن می بینم که بین عقلیت عامه مردم که مبتنی بر خرافات است و هر سخنی را تصدیق نموده و شعار میدهد که:  
« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُوا أَبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ » [المائدة : 104]  
و هنگامی که به آنان گویند: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر آید، گویند:

1- المرجع السابق.

روش و آیینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم، ما را بس است. آیا هر چند پدرانمان چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته باشند [باز هم این تقلید جاهلانه و ناروا را بر خود می‌پسندند؟!]  
و عقلیت علمی موازنه می‌کند که نتایج را بدون مقدمات نمی‌پذیرد، بدون برهان و دلیل نظری را نمی‌پذیرد و در مواردی که خواستار یقین و علم است، عواطف و پندارها را حاکم نمی‌گرداند. قرآن کریم این عقلیت را بر اساس چند قاعده اساسی تکوین می‌بخشد:

أ- هیچ دعوی را بدون اقامه دلیل از سوی گوینده آن، نپذیرید.

« قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » [النمل : 64]

بگو: اگر راستگوید دلیل خود را بیاورید

ب- مردود شمردن گمان در اموری که خواستار یقین و علم جازم است.  
« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ وَلَا تَجَسَّسُوا » (موطأ مالك)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: از گمان کردن اجتناب کنید، زیرا گمان دروغ‌ترین سخنانست و تجسس مکیند.

« وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » [النجم : 28]

و آنان را به این کار هیچ آگاهی و معرفت نیست آنان [فقط از گمان پیروی می‌کنند، و بی تردید گمان [انسان را] برای دریافت حق، هیچ سودی نمی‌دهد.

أ- مردود شمردن عواطف، خواسته‌ها ترجیحات شخصی در مواردی که تحقیق بیطرفانه و موضوعی می‌خواهد.

« إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ » [النجم : 23]

. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می‌کنند  
« فَأَحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الدِّينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ » [ص : 26]

پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، چون روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت دارند

« وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا » [المائدة : 8]

و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید

ب- قیام بر ضد جمود، تقلید و دنباله روی فکری: قرآن کریم می‌فرماید:

«قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» [البقرة : 170]  
 می‌گویند: نه، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و راه [حق را] نمی‌یافتند [باز هم کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟!]

«عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَكُونُوا إِمْعَةً تَقُولُونَ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَحْسَنًا وَإِنْ ظَلَمُوا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ وَطَّنُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَنْ تُحْسِنُوا وَإِنْ أَسَاءُوا فَلَا تَظْلِمُوا»  
 (سنن الترمذی)

از حذیفه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: شما دنباله دیگران نباشید که بگویید اگر مردم نیک کردند ما هم نیک می‌کنیم و اگر ظلم کردند ما هم ظلم می‌کنیم، بلکه شخصیت‌های تانرا محکم سازید، اگر مردم نیکی کرد شما هم نیکی کنید و اگر مردم بدی کردند شما ظلم و بدی نکنید.  
 ت- توجه به تفکر و تأمل در امور.

## 2- مقابله با بیسوادی:

چنانچه اولین آیتی نازل شد، فرمود:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» [العلق : 1]

بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده‌ها را] آفریده (1)

الله عزوجل به یک حرف نوشته شده، به قلم بلکه به همه وسایل نوشتن سوگند یاد می‌کند.

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» [القلم : 1]

ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند

رسول الله صلی الله علیه و سلم اسیران بدر را مکلف ساخت تا هر کدام شان در بدل آزادی خود یکتعداد اطفال مسلمین را باسواد بسازند. و این خود بهترین دلیل بر ساختن دولتی بر تهاداب علم می‌باشد.

## 3- آموختن زبانهای دیگران:

اسلام رسالت و پیام جهانی است

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [الأنبياء : 107]

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم

در بین صحابه کسانی بودند که زبان فارسی، رومی و حبشی را بخوبی میدانستند.



« قَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَعَلَّمْتُ لَهُ كِتَابَ يَهُودَ وَقَالَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا آمَنُ يَهُودَ عَلَى كِتَابِي فَتَعَلَّمْتُهُ فَلَمْ يَمُرَّ بِي إِلَّا نِصْفُ شَهْرٍ حَتَّى حَذَقْتُهُ فَكُنْتُ أَكْتُبُ لَهُ إِذَا كَتَبَ وَأَقْرَأُ لَهُ إِذَا كُتِبَ إِلَيْهِ » (سنن أبي داود)

زید بن ثابت می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا امر کرد تا زبان یهودان را بیاموزم و گفت: من نمی توانم در نوشتن مکتوبهایم بر یهود اطمینان کنم. و هنوز نصف ماه نگذشته بود که آنرا آموختم و مهارت کامل کسب کردم. بعد از آن مکتوبها را می نوشتم و نامه ها را می خواندم.

#### 4- استخدام سرشماری:

« عَنْ حَدِيثَةٍ قَالَتْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَحْضُوا لِي كَمْ يَلْفِظُ الْإِسْلَامَ قَالَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَخَافُ عَلَيْنَا وَتَحْنُ مَا بَيْنَ السِّتِّ مِائَةٍ إِلَى السَّبْعِ مِائَةٍ قَالَ إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّكُمْ أَنْ تُبْتَلُوا قَالَ فَابْتَلَيْنَا حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ مِنَّا لَا يُصَلِّي إِلَّا سِرًّا » (صحيح مسلم)

از حدیفه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کسانی را که به اسلام اقرار می کنند، برایم حساب کنید. گفتیم: یا رسول الله آیا بر ما می ترسی؟ ما در حدود ششصد تا هفتصد نفر هستیم. فرمودند: چه می دانید شاید شما مورد ابتلاء قرار بگیرید... ما امروز مورد ابتلاء قرار گرفتیم و یکی از ما جز مخفیانه نماز خوانده نمی توانیم.

#### 5- برنامه ریزی:

داستان یوسف علیه السلام که در قرآن ذکر گردیده و توان یوسف علیه السلام در پلان گذاری برای مقابله با سالهای خشکسالی بهترین درسی در مجال برنامه ریزی است در پلانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای هجرت خود مطرح نمودند، و پلانهایی که مطابق آن پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب گرامی شان در جنگها بکار بردند، اهمیت این بخش را به خوبی ظاهر می سازد.

#### 6- عمل کردن به نظر اهل خبره و دانش:

الله عزوجل می فرماید:

« فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا » [الفرقان : 59]

پس [ای انسان! درباره خدا و کیفیت آفرینش جهان هستی] از خبیر آگاهی بپرس

« وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ » [فاطر : 14]

و هیچ کس مانند آگاه تو را [ از حقایق ] خبردار نمی کند  
در جنگ بدر نظری را که خباب بن المنذر ارائه کرد که نظر و رأی فایده صلی  
الله علیه وسلم را کاملاً تغییر داد. و قرار گاه مسلمین را به مکان دیگری منتقل ساخت،  
در جنگ خندق رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر سلمان فارسی را پذیرفته و حول  
مدینه را خندق حفر کردند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «  
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْكَلِمَةُ الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ  
وَجَدَهَا فَهِيَ أَحَقُّ بِهَا» (سنن الترمذی)

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:  
حکمت گمشده مؤمن است پس هر جایی که آنرا بیابد به آن مستحق می باشد.  
این نصوص واضح می سازد که اخذ نظر اهل خبره ضروری است.  
و به این ترتیب، «با آزادی عقل و ترغیب به تعمق و تفکر، بلند بردن قدر علم و  
علماء و استقبال از هر علم صالح و نافع، فرد مؤمن به جستجو کننده حکمت مبدل می  
شود، همیشه در تلاش آن بوده از خستگی و کاوش درین امر لذت می برند، از حصول  
آن مسرور و خوشحال می شود و آنرا مانند تولید خود میدانند. آنرا در آغوش می گیرد و  
پرورش میدهد و در بین مردم پخش می نماید.

دکتور یوسف القرضاوی در تعلیقی برین سخنان می گوید:  
« این امر بیشتر بر نتایج علوم مادی ای محض قابل انطباق می باشد که رنگ فکر و  
عقاید اصحاب آنرا بخود نمی گیرد زیرا اینها قوانین حاکم بر کائنات بوده مؤمن و کافر  
یکسان تابع آن می باشد و نیکو کار و فاجر یک برابر است.»  
به همین دلیل رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر را از خواندن اوراقی از اهل کتاب  
منع کرد.

« عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكِتَابٍ أَصَابَهُ مِنْ بَعْضِ أَهْلِ  
الْكِتَابِ فَقَرَأَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَغَضِبَ فَقَالَ أَمْتَهُوْكَونَ فِيهَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ  
جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَفِيَّةٍ لَا تَسْأَلُوهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَيُخْبِرُوكُمْ بِحَقِّ فِتْكَدُّبُوا بِهِ أَوْ بِبَاطِلٍ فَتَصَدَّقُوا بِهِ وَالَّذِي نَفْسِي  
بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي » (مسند احمد)

از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که عمر رضی الله عنه نزد رسول الله صلی  
الله علیه وسلم آمده و اوراقی از کتاب اهل کتاب را با خود آورده و آنرا قرائت کرد. رسول

الله صلی الله علیه و سلم شدیداً خشمگین گردیده و گفت: ای ابن خطاب شما هم گرفتار تحیر و سرگشتگی شده شده‌اید؟ من دین را برای شما کاملاً روشن و درخشان آورده‌ام. از اهل کتاب سؤال نکنید، زیرا اگر شما را بحق خبر دهد انرا تکذیب کنید و اگر به باطل خبر دهد انرا تصدیق کنید. سوگند ذاتی که نفس من بدست اوست که اگر موسی صلی الله علیه و سلم زنده می‌بود، چاره‌ای جز این نداشت که از من اطاعت کند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم زمانی که دید عمر رضی الله عنه صحیفه از اهل کتاب را میخواند، خشمگین شده و حتی چهره مبارک شان تغیر یافت، زیرا این مسأله درینجا مربوط دین می باشد و دین بجز از صادق و مصدوق گرفته نمی شود.

### امور دنیایی تان:

و اما علوم طبیعی و فنون زندگی که انسان طی تجربه و تفکر طولانی بدست آورده اند، در ملکیت عموم بشریت قرار داشته و از هر طرفی که بیرون شود، انرا اخذ می کنیم، در شرق و غرب به جستجوی آن می‌رویم و از مسلمانان و مشرک اقتباس می‌کنیم. چنانچه دیدیم که رسول الله صلی الله علیه و سلم از اسرای مشرکین در محو بیسوادی استفاده نمودند و در حفر نمودن خندق اطراف مدینه از تاکتیک فارس استفاده کردند، در جنگ و محاصره طایف از منجنیق استفاده کردند و بر منبری که توسط نجار رومی ساخته شده بود ایستاده و خطبه می گفتند.

خلفای مسلمانان را می بینم که اموری را در پیش می‌گیرند که عرب هیچ‌گونه آشنایی با آن نداشتند، بلکه از سایر ملت ها اقتباس نمودند. زیرا دیدند که این کار به صلاح و منفعت مسلمانان است. عمر رضی الله عنه پیشنهاد بعضی صحابه را پذیرفته و تاریخ مسلمانان را تعیین می‌کند و مفکوره نوشتن دیوان ها را عملی می‌سازد.

بلکه یکتعداد از مؤرخین معتقد اند که دیوان و به اصطلاح امروزی ثبت و سجل مسلمانان از عهد پیامبر صلی الله علیه و سلم آغاز یافته بود به این دلیل که رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از هجرت امر نمود که تعداد مسلمانان را نوشته و در کتاب ثبت نمایند.<sup>1</sup>

« و اما درد آور اینست که امروز یکتعداد انسانهای متدین هنوز هم فکر و ثقافت دینی خود را از کتابهایی اخذ می نمایند که در ایام اضمحلال فکری امت نوشته شده

1- انظر ( « التراتیب الإدارية » أو نظام الحكومة النبوية) للكتانی ج 1 ص 227، 228، عن ( الرسول والعلم)، يوسف القرضاوی ص 57.

است. و یا بهتر بگوییم در روزگار موالات با ستمگران و ایام خاموشی علماء در برابر آنها از نه و بلی گفتن به رشتهٔ تحریر درآمده است.<sup>۱</sup>

« اینها ندانسته اند که مهم اینست که من باقی بمانم و در وجود همهٔ آن مبادی و اساساتی وجود داشته باشد که من از آن نمایندگی می‌کنیم، آنکه به من مربوط است و من با آن پیوند دارم. زیرا این مبادی رسالتم را در زندگی تشکیل میدهد وظیفه ام در زمین است. و یگانه مقیاس و معیار همین است.

و اگر از خارج ثمرات و علم صنعتی را وارد کشور می‌سازیم و از خبره و دانش دیگران استفاده می‌کنیم، باید این کار در داخل چوکات محکمی از شریعت و شعایر ما قرار گیرد.»<sup>۲</sup>

### واقعیت دردناک:

استاذ یوسف القرضاوی حقیقت موقف اسلام در برابر علم را شرح و بیان می‌کند، اما استاذ محمد الغزالی واقعیت تلخی را نشاندهی می‌کند که به علت دوری گزیدن ازین حقیقت و تعامل نادرست با آن، دامنگیر مسلمانان شده است. ایشان می‌فرمایند:

« انواع علوم وجود دارد که هیچ کدام بر دیگری برتری و اولویت ندارد، پس چرا آنرا به دیگران بگذاریم؟ و چرا ما درین علوم دست بالا نداشته باشیم؟ چرا آنرا به سرزمین خود نقل ندهیم؟

« مسلمانان میتوانند امروز در اطراف و اکناف زمین گردش کنند، از حالات انسانها اطلاع حاصل کنند و حکومت‌ها و ملت‌ها را مراقبت نمایند، بعد از آن شیوه‌های اداری و نظام‌های مدنی آنها را میتوانند در خدمت ارزشها و اهداف مسلمانان قرار گیرند، برگزینند به نظر من این کار از مؤکدترین وجایی است که مسلمانان باید انجام دهند بخصوص بعد ازینکه اوضاع سیاسی و اقتصادی ما طی عصرهای عقب‌مانی و جمود متعفن گردید. عصرهایی که بر تاریخ ما غلبه نمود، کیان ما را سست گردانید و بالآخره خلافت ما را سقوط داد و کشور ما را پارچه پارچه نمود.» در ادامه می‌گوید:

« و می‌بینم که سخنم به مرحلهٔ می‌رسد که می‌خواهم با صراحت فریاد بزنم، نفاق در محاسبهٔ نفس باعث توبه و احساس ندامت در فرد نمی‌شود و نه سبب بیداری و تحرک جماعت می‌گردد!! امروز از عمر اسلام چهارده قرن می‌گذرد، امروز به مرحلهٔ رسیده

1- (دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین) محمد الغزالی ص 156

2- المرجع السابق ص 158.

است که بر هر انسان صاحب فکر و هوش واجب است که توفقی داشته و از خود بپرسد که ما را چه شده است؟ رهایی ما ازین حالت چگونه ممکن است؟  
من از خود و ملت می پرسم؟ آیا در طی عصر های گذشته با این دین وفادار بوده ایم؟!

آیا در قرنهای اخیر که قوای شر بحرکت آمده و سرزمین ما را مباح قرار داد و در قعر خانه ما داخل شد، ما به امر و نهی اسلام پابند بودیم؟  
نظام اسلامی در قرون اخیر شباهت زیادی به انسان نشه و گیج داشته که گاهی به سوی چپ و گاهی بسوی راست متمایل می شود، گاهی می افتد و زمانی از گل ولای آلوده با کثافات بر می خیزد، یک قدم به پیش میرود و چند قدم به عقب برمی گردد، گاهی حالت مضحکه ای بخود می گیرد و زمانی باعث نفرت و کراهیت دیگران می گردد.  
نه در داخل به دین خود عمل کردیم و نه در خارج تصویر نیکی از آن ارائه کرده و مردم را بسوی آن فراخواندیم!

غرب به دنبال عقل خود بحرکت افتاد و با قوت تمام راه خود را بسوی ترقی باز کرد، و همه خرافات دینی را که دست و پایش را مدتها در بند کشیده بود، در هم شکست و آنقدر با پشت کار و استقامت براه خود ادامه داد که در مدت کمتر از پنج قرن به تسخیر فضاء نایل آمد، بعد از آنکه زمین را سراسر در ملکیت خود قرار داد.  
بالآخره نصرانیت به پایش افتاد و از مواقف گذشته خود معذرت خواست و خدمات خود را پیشکش نمود. غرب هم عذر او را پذیرفته با کلیسا صلح نموده و آنرا در خدمت هوای خود قرار داد.

درین حالت ما با موقف نهایت پیچیده و غیر قابل تحمل مواجه شدیم. ما در دامنه کوه ماندیم در حالیکه آنها در بلندترین قله آن قرار داشتند.  
طاعت ما از الله متعال، در قالب عبادات مبتدعانه و بدون هیچ دلیلی تبارز کرد. عبادات خیلی ناچیز را هزار بار از حجم حقیقی اش بزرگنمایی کردیم تا خالیگاه و کمبود روانی و اجتماعی ناشی از فقدان دین حقیقی را پر نماید. و همینکه این دو گروه در مقابل هم قرار گرفتیم، همچون گرد و خاک به هوا پراکنده شده و به بازیچه بی ارزشی مبدل شدیم.

ما مسلمانان با دین خود خیانت بزرگی را مرتکب شدیم، و در کاری که وحی الهی امر می نماید، به نیکی توجه نکردیم.

« أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ » [الأعراف : 185]

آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده با تأمل ننگریسته اند؟

نتیجه آن این شد که کسانی خارج از حدود دارالاسلام آمده نفت را از سرزمین ما استخراج کرد و بر دریاها و پل ساختند، حتی سوزن را ساختند تا لباسهای خود را بدوزیم.

ما در شؤن دنیا هیچ چیزی را به نیکی نیاموخته ایم تا بوسیله آن خود را نجات دهیم و به ایمان خود کمک کنیم!!

این سخن را کنار بگذاریم، زیرا هیچ کسی از قبول عقب ماندگی و ضرورت افاده علمی از کسانی که در آفاق تمدن سبقت جسته اند، انکار نمی کند.

### میدان دیگر:

داخل میدان دیگری می شویم، من با زاری و فریاد از عقب ماندگی ما در بخش فقهی و عملی در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شکایت ها نموده ام، چون فقه اسلامی در دایره خیلی تنگ و محدود قرار گرفته و از ساحه تشناب حرکت می کند و تا به مسجد می رسد و در بعضی حالات در امور قریه و دهکده هم مداخلاتی دارد! و فقه اسلامی اما در دیوان های سلطه در مشکلات مالی، در مفاصل حقیقی و حیاتی جامعه و دولت، هیچ رابطه و دخالتی ندارد.

لذا، بخاطر اینکه امت خود را بر طریق نهضت حقیقی و درست قرار دهیم، باید دندان های استبداد را بشکنیم و رقابت قاطعی را بر تعاملات مالی قرار دهیم.<sup>1</sup> و فرد مسلمان در کنار معرفت و شناخت هر علم و فن نافع در دنیا، معرفت ارزشمند و منفعت بار دیگری را نیز با خود دارد که همان کتاب پروردگار و رهنمایی های پیامبرش می باشد.<sup>2</sup>

و در حرکت و آهنگی بسوی اصلاح داریم، باید جداً متوجه باشیم که ما «عقاید و اخلاق را از دیگران وارد جامعه خود نمی سازیم، بلکه به دنبال برنامه ها و پلانهای هستیم که به اهداف مشترک ما مفید است، و هیچ لزومی ندارد که این برنامه ها و تجارب را، در صورت مفید بودن آن، دور بیاندازیم.»

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 145: 125.

2- المرجع السابق، ص 151.

«مقام و منزلت علوم ساینسی در پیروزی جهاد اسلامی ثابت بوده و هیچ شکی در آن وجود ندارد، به همین علت کسب برتری درین بخش‌ها بمراتب مهمتر از دانستن فروعات فقهی در بعضی عبارات و معاملات می‌باشد. زیرا حفاظت از اصل بمراتب بهتر و ضروری‌تر است.<sup>1</sup>»

### چالش‌های در تعامل با عقل:

قضیه تحکیم عقل چیز جدیدی در تاریخ اسلامی نیست. این معرکه با معتزله زمانی آغاز یافت که آنها عقل را بر وحی حکم و قاضی گردانیدند. در عصر حاضر در اتجاه و جریان اساسی فکری در برابر طرز تفکر معتدل و وسطی وجود دارد.

1- اتجاه خرافاتی که در پی دجالان و فریبکاران روان‌اند که در حقیقت انحراف از ایمان بالغیب است.

2- اتجاه عقلانی و فلسفی که از دیدگاه فلاسفه پیروی نموده و می‌گویند «عقل یگانه حکم و فیصله‌کننده در مورد نصوص حتی نصوص وحی می‌باشد». این اتجاه مربوط سیکولارهایی است که خود را تحصیل کرده آگاه می‌نامند.

و اما اتجاه وسطی و معتدل آنست که درفش آنرا اسلام صحیح بلند نموده و ائمه اسلام در طی قرن‌ها آنرا بدوش کشیده‌اند تا آنکه امام حسن البنا آنرا تسلیم گرفت و گفت «اسلام عقل را آزاد می‌سازد.»

### خلل در کجاست؟

مظاهر خلل درین قضیه در بخش‌های متعدد تبارز می‌کند.

1- در بخش عملی و عملکردها اکثر مسلمانان و حتی علماء بیشترین توجه را به جن و شیاطین داشته، تعدادی را جن می‌گیرد و کسانی به کشیدن جن مصروف‌اند کسی بیهوش شده و دیگر با جنیات ارتباط دارد و بالآخره مناقشات طولانی را درین موارد مشاهده می‌کنیم که گوشها را کر نموده است.

2- در مجال بحث و تحقیق: مشاهده می‌کنیم که بحث‌های تکراری و مناقشات بی‌ثمر در مسایل فقهی، تعدادی بحث می‌کنند ولی به نتیجه نمی‌رسند، و بعد از آنها کسانی دیگری می‌آیند و بحث و همان موضوع را تکرار می‌کند، و سلسله بحث‌های پایان‌ناپذیر ادامه می‌یابد و هیئات که به انتها برسد.

1- المرجع السابق.

در بحث های عقیده توجه کنید، آنجا صفات خبری را زیر مناقشه قرار داده و میخواهد به فیصله برسد و هیئات که این فیصله بدست آید!

این اعمال را با بکارگیری عقل در کائنات و تسخیر آن در خدمت انسان مقارنه کن، تا عمق و وسعت عقب مانی ما را احساس کنی که ما در آن بسر می بریم چه وقت به توازن متمر در مسایل دین و دنیا نایل می گردیم؟!

3- در جهت گیری های فکری، حالت تقلید کور کورانه و مسخ شدن را مشاهده می کنیم که از دیگران قدم به قدم « حَذُوُ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ » (مسند احمد) پیروی می کنند و در برابر آن حالت جمود و دشمنی با هر چیزی را می بینم که از بیرون می آید. گرچه علم نافع و حکمت ارزشمندی می باشد.

### سؤال های مهم در مورد عقل:

- 1- در معركة عقل و دین، حق و باطل وجود دارد. این عبارت را شرح نموده و تعارضی را که در آن وجود دارد، دفع کنید؟
- 2- « عقل در حکم کردن بالای اشیاء حدودی دارد. »  
چه کسی این حدود را وضع کرده است و کدامها اند
- 3- « مقصد از علم در اسلام، آموختن احکام شرعی است. » « علم در اسلام وسعتی برابر با پنهای کائنات دارد و اسلام آمده است تا آنرا محکمتر سازد. »  
از نظر تو کدامیک این عبارات درست است؟ آیا میتوان بین آنها جمع نمود؟
- 4- « هیچ ضرری به امت اسلامی ندارد اینکه مصرف کنندهء تولیدات تخنیکی و علمی دیگران باشد. »  
بعضی ها این معنی را درست می دانند؟ آیا تو نیز بر همین نظر هستی؟  
این موضوع را در صورت معارضه و یا تأیید مناقشه کن.
- 5- عقل مراتب مختلف در تفکر دارد که از حفظ آغاز می یابد و بسوی ابتکار و نو آوری صعود می کند. تو خود را در کدام مستوا احساس می کنی؟  
از همانجا به ارتقای عقل خود آغاز کن، اما وسایل این ارتقاء چیست؟
- 6- حجم مساحت تعامل با موضوع جن و تعبیر خواب محیط تان تا چه اندازه است؟  
این حجم و مساحت را با حجم از آوری ها و ابتکارات درین محیط مقارنه کن و اندرزهایی بدست آورد؟



## 19

گاهی نظر شرعی و دیدگاه عقلی چیزهایی را بیان می‌کنند که یکی در دایره دیگری داخل نمی‌شوند، ولی هرگز مسایل قطعی آن با هم مختلف نمی‌باشند. و

هیچگاهی حقیقت علمی صحیح با قاعده شرعی ثابت در تضاد واقع نمی‌شود. هر کدام آن که ظنی باشد تأویل می‌گردد تا با قطعی آن موافق شود. و اگر هر دوی آنها ظن باشد، دیدگاه شرعی مستحق‌تر به پیروی است. تا آنکه دیدگاه عقلی ثابت گردد و یا از میان برود.

## اسلام دین علم:

چنانچه در اصل قبلی توضیح دادیم، تفکر یک فریضة اسلامی است. اسلام خطاب خود را تنها متوجه ضمیر و وجدان نمی‌سازد. بلکه عقل را نیز مخاطب قرار می‌دهد، بلکه نظر عقلی در اسلام راهیست که ضمیر را به حقیقت می‌رساند. و قرآن ثابت می‌نماید که تفکر عقلی یکی از ابواب هدایت است که ایمان را ایجاد می‌کند.

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» [سبأ: 46]

بگو: من شما را فقط به یک حقیقت اندرز می‌دهم [و آن] اینکه دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید!

در تلاشهایی که بخاطر برپا نمودن معرکه بین علم و ایمان صورت می‌گیرد، به هر حجم و هر شکلی که باشد، کمترین چیزی که میتوانیم بگوییم اینست که این تلاشها نادانی و جهالت آنها را از طبیعت ایمان در اسلام و نقشی که برای علم و عقل قایل است، برملا می‌سازد.

و کوششهایی که در راستای موافق ساختن نصوص شرعی و عقل صورت می‌گیرد و تلاشهایی که بخاطر موافق ساختن مفهوم نصوص شرعی (قرآن و سنت) و فرا آورده های علمی ادامه دارد به سبب وجود اختلاف بین آنها نیست، بلکه ناشی از کوتاهی در فهم و کمبود وسایل تحقیق در دست باحث و پژوهشگر در نصوص شرعی و یا تجارب علمی می باشد.

### جنگ های وارداتی:

کسانیکه از (معركة دین و علم) سخن می‌گویند. آنها میدان این معرکه را نشناخته اند و در غیر ساحه معرکه می‌جنگند. زیرا میدان این معرکه در طول تاریخ سرزمین ها و دین ما نبوده است، بلکه علم به مصاف معرکه با مسیحیت غربی رفته است که فلسفه یونانی و بت پرستی رومی را بعنوان قضایای مسلم اعتقادی کاتولیک<sup>1</sup> پذیرفتند. و زمانی که عصر جدید آغاز یافت و اکتشافات علمی بر عکس آنرا ثابت ساخت درین زمان بود که معرکه آغاز یافت و کلیسا که در آن وقت از قوت بیشتری برخوردار بود، با علم و علماء تصادم نمود، آنها را متهم به گمراهی و زندقه کرد و با سخت ترین عذابها مواجه ساخت، یکتعداد زیاد شانرا زنده سوختاند. فقط همانهایی نجات یافتند که با نظر آنها موافقت نموده و از حقایقی که به چشم سر مشاهده می‌کردند، اظهار برائت نمودند. و حادثه ای که برای گاليله دانشمند ایتالوی پیش آمد، از هیچ کسی پنهان نیست. او مجبور شد که ازین حقیقت که آفتاب ساکن است و زمین به اطراف آن می‌چرخد و این را با تلسکوپ خود مشاهده می‌کرد، انکار ورزید زیرا مخالف با آن نظریه قدیم یونان بود که کلیسا به آن ایمان داشت.

درفش علم جدید در غرب بعد از انقلاب کبیر فرانسه، که تحت شعار (آخرین پادشاه را با امعای آخرین کشیش به دار بزنند). برپا شد، بلند گردید. و لوای علم زمانی بلند و برتر قرار گرفت که بیرق دین کلیسایی پاپ بخاک یکسان شد. اما در جهان اسلام ازین وحشت خبری نبود، درینجا کتابهایی که علمای مانند فارابی، ابن الهیثم، الکندی و خوارزمی و غیره در علوم طبیعی می نوشتند از سوی پادشاهان با طلا وزن می شد و

1- کلیسای کاتولیک در قرن پنجم میلادی شیوة عجیبی را در پیش گرفت. به ترتیبی که هر فلسفه و عرفهای دینی را که نزد مردم وجود داشت و از یک طرف فهم آن مشکل بود و از سوی دیگر نمی‌خواست آنرا تغییر دهد، آن نظریات را سربسته داخل دین مسیحیت می‌ساختند تا این ملتها را راضی ساخته و در مسیحیت داخل سازد. این عملیه بنام کاتولیکسازی معروف گردید. رجوع کنید: ( قصة الحضارة )، ویل دیورانت، ترجمه محمد بدران، لجنة التألیف والترجمة والنشر، القاهرة، ط 3 1928 م.

این علماء نوشتن درین مسایل را وسیلهٔ قربت به الله عزوجل می دانستند و تاریخ گواه صادق درین موضوع است.

### خصوصیت‌های ساختگی:

دکتور یوسف القرضاوی می‌گوید «هیچ خصوصیتی بین علم و دین نزد ما وجود ندارد. بلکه علم نزد ما دین. و دین نزد ما علم است. تمدن ما یگانه تمدنی است که علم و ایمان را با هم یکجا جمع نموده است. این منهج و مسلک تجربی و استقرائی که تمدن غربی بر آن افتخار می‌کند و تمدن و نهضت خود را بر اساس آن بنا نهاده اند از تمدن اسلامی اقتباس نموده اند. و این مسأله ایست که مؤرخین به آن اعتراف می‌کنند.»<sup>۱</sup>

### دایره های عمل:

هیچ کسی از امت محمد صلی الله علیه وسلم مدعی نشده است که قرآن کتاب جغرافیه و یا طب است و رسول الله صلی الله علیه وسلم عالم طبیعی بود! بلکه بین علمای اصول فقه بحث‌ها و اختلاف نظرهایی در مورد اجتهادات پیامبر صلی الله علیه وسلم در امور دنیایی، وجود داشته است که؛ آیا این اجتهادات از جملهٔ دین و تعبدی است یا اجتهاد بشری بوده و تابع تجربه می‌باشد؟

دکتور یوسف القرضاوی در جواب سؤالی درین مورد، این قضیه را زیر بحث گرفته و سخنان جالبی در کتاب «فتاویٰ فقهی معاصر» نوشته اند.

ایشان تحت عنوان (اجتهاد رسول الله صلی الله علیه وسلم) نوشته اند «و اما اجتهاد‌هایی که ایشان در امور دنیا نموده اند، مشهورترین مثال آن قضیهٔ تأییر (گرده افشانی) درختان خرما در مدینه است. ایشان زمانی که دیدند آنها درختان خرما را تلقیح می‌کردند، فرمودند (گمان نمی‌کنم که این کار فائدهٔ داشته باشد). این سخن را بر اساس وحی نگفتند، بلکه بر اساس تجربهٔ بشری و اجتهاد شخصی خود ابراز داشتند. ایشان در منطقهٔ خشک و غیر مزروع بزرگ شده و معرفتی درین موارد نداشتند.

انصار گمان کردند که این فرمان بر اساس وحی می‌باشد و گرده افشانی درختان را در همان سال ترک نمودند. در آن سال درختان خرما آنچنان که باید، میوه نگرفتند. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم علت را جويا شد، گفتند که به سبب عدم گرده افشانی چنین شده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر این کار فائدهٔ دارد،

1- (الدین فی عصر العلم) یوسف القرضاوی ص 6

باید آنرا انجام دهند. من گمانی کردم (که البته نادرست بود) پس درین موارد از من اخذ نکنید، ولی اگر به شما سخنی را از جانب الله عزوجل گفتم آنرا حتماً عملی کنید. زیرا من بر الله عزوجل دروغ نمی‌بندم.

« إِنْ كَانَ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ فَلْيَصْنَعُوهُ فَإِنِّي إِنَّمَا ظَنَنْتُ ظَنًّا فَلَا تُؤَاخِذُونِي بِالظَّنِّ وَلَكِنْ إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنِ اللَّهِ شَيْئًا فَخُذُوا بِهِ فَإِنِّي لَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ » (صحیح مسلم)

اگر این کار برای شان فائده دارد، باید آنرا انجام دهند. من گمانی کردم، پس از گمان من اخذ نکنید. اما اگر سخنی را از الله متعال برای تان می‌گویم، حتماً آنرا اخذ کنید زیرا من بر الله دروغ نمی‌بندم.

### دائرة های تخصصی:

استاذ حسن البناء همین نکته را درین اصل در نظر دارد جاییکه می‌گوید:  
(احیاناً دیدگاه شرعی و دیدگاه عقلی نکاتی را ارائه می‌نماید که یکی در دایره دیگری داخل نمی‌باشد.)

نظر به معنای تدبر و تفکر است.

و نظر شرعی: عبارت از تدبر و تفکر در بخش بحث‌های شرعی و نصوص برای استخراج احکام شرعی است.

نظر عقلی: به معنای تدبر و تفکر در کائنات و مخلوقات است. وسیله آن عبارت از استقراء، تجربه و استنتاج‌های مبتنی بر مشاهده است.

قضیه گردافشانی درختان خرما قضیه عقلی، علمی و حیاتی بوده بر اساس تجربه عملی خطاء و صواب آن سنجیده می‌شد. درین موضوع امر و نهی شرعی وجود ندارد. و در دائرة نظر شرعی داخل نمی‌باشد.

من تعجب می‌کنم از آن انسانهایی خشک و نافهم که در برابر ناموس و قوانین که اشیاء را مطابق قوانین الهی بحرکت می‌آورد، ایستاده می‌شود. و اگر از او بخواهیم که در جریان این قوانین قرار گرفته و زندگی خود را بر اساس این قوانین بحرکت آورند، چهره عالمانه بخود گرفته و می‌گوید: قضیه را به مشیت و اراده الله بگذار!!

مشیت الهی بحرکت نمی‌آید تا عمل نموده اسباب را براه اندازد و مقصود ترا بر آورده سازد!

ولی در ورای این سخن کسالت و تنبلی مشمئز کننده قرار دارد.

اگر شکم همین شخص گرسنه شود، فریاد طعام! را بر آورده و می‌بینم که مانند

حیوان بسوی طعام می شتابد نه ناموسی را می شناسد و نه مشیئت را می فهمند.

### دایره غیب:

چنانچه توضیح دادیم، یکی از دوایری که عقل در آن کار نمی کند دایره غیب است که توسط حواس درک نمی شود، بلکه اساس آنرا ایمان به الله و ایمان به آنچه از سوی الله عزوجل توسط انبیای کرام آمده است، تشکیل میدهد. پس این موضوع در دایره نظر شرعی قرار داشته و نظر عقلی آنرا در بر نمی گیرد به همین علت است که شیخ الوشلی می گوید: «ایمانی که در انتظار سخن علم بشری است تا ثابت گردد، ایمانیست که به تجدید نظر و بازنگری عمیق ضرورت دارد.»<sup>۱</sup>

### تصادمی وجود ندارد:

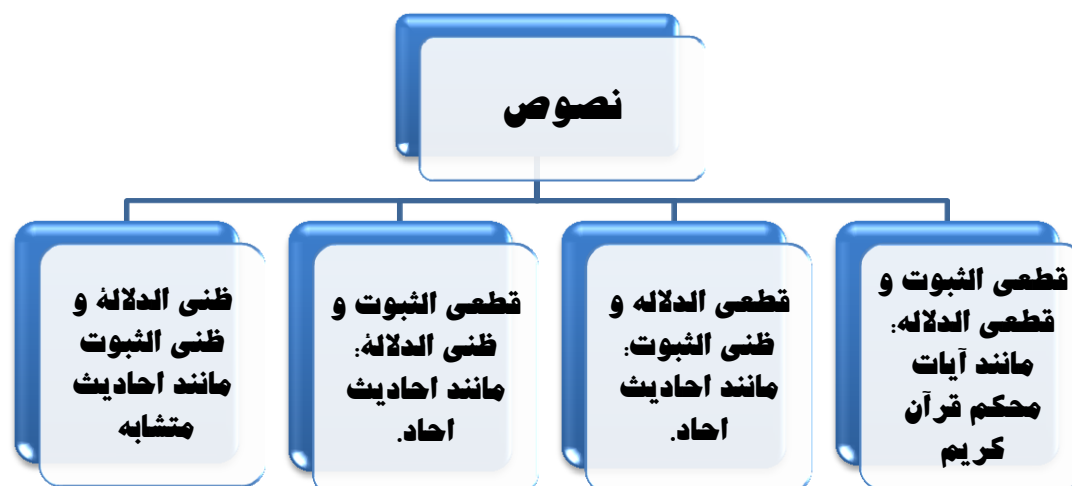
زمانیکه نظر شرعی از سوی الله عزوجل باشد و حقایق علمی که تجربیات علمی آنرا ثابت می سازد، نیز ضمن قوانین و نوامیسی است که از سوی الله متعال در کائنات وضع شده است، آیا عقل می پذیرد که این دو با هم اختلاف داشته باشد؟

اگر دین حق است و علم حق است، باید حتماً با هم یکسان بوده و یکدیگر را تصدیق و تثبیت نمایند، اما اگر یکی دیگری را تکذیب می کنند و ضد یکدیگر واقع می شوند، حتماً یکی از آنها باطل است. از همینجاست که امام حسن البناء رحمه الله قاعدة ایمانی را وضع می کند و برای مؤمن هیچ مجالی برای شک باقی نمی گذارد که: «ولی این دو نظر یعنی نظر شرعی و نظر عقلی، در امور قطعی هرگز با هم مختلف نمی آیند، و به هیچ صورت حقیقت ثابت علمی با قاعدة شرعی ثابت در تصادم واقع نمی گردد.»

### مسأله قطعی و ظنی:

درینجا لازم است تا توفقی داشته نصوص شرعی و نظر عقلی را مورد دقت قرار دهیم و معنای «قطعی» را که امام تذکر داده اند، دریابیم. نصوص از نگاه دلالت و ثبوت آن چهار حالت دارد:

1- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلی، ص 339.



و اما در رابطه به مسایل علمی و عقلی فقط دو احتمال وجود دارد .



شیخ محمد غزالی می گوید:

« برای اینکه قضیه ای را بعنوان حقیقت ثابت علمی بدانیم باید دو نکته در آن وجود داشته باشد.

یکی ارائه دلیل بر صحت آن و بعد از اقامه دلیل بر محال بودن غیر از آن<sup>1</sup> بنابراین نص شرعی که ثبوت و دلالت قطعی دارد با حقیقت علمی ثابت شده که از یک موضوع علمی سخن می گویند، هرگز با هم اختلاف نمی داشته باشند.  
مثالها:

الله عزوجل می فرماید:

« وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ » [یس : 39]

و برای ماه منزل هایی قرار دادیم

این آیت قرآنی ثبوت قطعی داشته و دلالت آن نیز واضح است و هیچ اختلافی در آن وجود ندارد.

زمانی که حالت مهتاب را مطالعه می کنیم، علم جدید قاطعانه می گوید که مهتاب از یک منزل به منزل دیگر می رود و مطابق دوران انتقالی در اطراف زمین و دوران وضعی حول خود تغییر می یابد. در ابتداء به شکل خط باریکی آشکار می شود، آهسته آهسته بزرگ می گردد تا آنکه کامل و دایروی می شود، بعد از آن به تدریج کم گردیده و به شکل هلال می رسد. و مخفی می شود تا دوباره به حالت اولی آغاز یابد.

این تغییرات در مهتاب با حساب خیلی دقیق صورت می گیرد و بر اساس آن ایام ماههای قمری خیلی دقیق تعیین می گردد، چنانچه الله عزوجل می گوید:

« إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ » [التوبة : 36]

یقیناً شماره ماهها در پیشگاه خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است، از آنها چهار ماهش ماه حرام است این است حساب استوار و پایدار

به همینگونه یکتعداد زیادی از نصوص حقایق علمی را مشاهده می کنیم که با نصوص قطعی الثبوت و قطعی الدلالة در دین ما مطابقت دارد.  
از مثالهای آن میتوان از موارد ذیل یاد آورند:

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 164.

دوره های خلقت انسان که قرآن ذکر می کند و مطابق با همان مراحل است که علم طب ثابت ساخته است، ضرر های جماع در حالت حیض را علم طب ثابت نموده است و قرآن کریم از جماع درین حال منع می کند، ضرر خوردن گوشت خوک، نوشیدن شراب، خوردن خون و حیوان خود مرده را علم ثابت نموده است.

و الله عزوجل آنها را در قرآن کریم حرام قرار داده است.<sup>۱</sup>

چرا تعجب کنیم، زیرا صانع این کائنات و آنچه در کائنات است ذاتی است که قرآن را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است. و این زندگی و محتویات آن با قرآن از یک مصدر بوده و با هم در ارتباط می باشد.

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا « [النساء : 82]

چنانچه از سوی غیر خدا بود، همانا در آن اختلاف و ناهمگونی بسیاری می یافتند

### پیروی از گمان:

پیروی از گمانهایی که بر فرضیه ها استوار بوده به مرتبه حقایق قطعی نرسیده، در دین ما ممنوع است. بلکه قرآن کریم برین نوع پیروی کردن شدیداً هجوم می برد. الله عزوجل می فرماید:

« وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » [النجم : 28]

و بی تردید گمان [ انسان را ] برای دریافت حق ، هیچ سودی نمی دهد

اگر ظنی و قطعی در تعارض قرار گیرد، قطعی آن باید مورد پیروی قرار گیرد و ما از سوی دین خود به همین کار مأموری باشیم. این نکته در دو جهت قابل بحث است.

### 1- علم ظنی:

نتایجی است که از تحقیق علمی بدست می آید ولی هنوز به درجه حقیقت قطعی و ثابت شده علمی نرسیده است. اگر این نظریه با نصوص شرعی که ثبوت و دلالت قطعی دارد. در تصادم و مخالفت قرار گیرد، بدون شک این نظریه باطل بوده نه تنها اینکه پیروی از آن ناجایز است، بلکه اهل حق باید در مقابل آن قیام کرده و بطلان آنرا ثابت سازند و عدم علمی بودن آنرا بیان کنند تا در نطفه خنثی گردد.

« بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ » [الأنبياء : 18]

1- ( فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين )، جمعة أمين عبدالعزيز ص 316.



بلکه با حق بر باطل می‌گوییم تا آن را درهم شکنند [و از هم بپاشد] پس ناگهان باطل نابود شود، و وای بر شما از آنچه [درباره خدا و مخلوقات او به ناحق] توصیف می‌کنید. مشهورترین مثال آن نظریه «اصل الانواع» است که بنام نظریه داروین شهرت دارد. او به این نظر بود که حیات در کائنات از یک حجره زنده آغاز یافته است. این یک حجره سیر ارتقایی خود را ادامه داد و به حیوانات ابتدائی و بعداً به حشرات رسید و به ماهی‌ها مبدل شد و به پستان‌داران ارتقاء نمود و در آخرین مرحله این شجره میمون قرار داشت که داروین آنرا جد اعلای انسان معرفی می‌کند و به زعم او از همین‌جا نسل انسان آغاز یافت، به همین علت نظریه او درین مقوله تمسخر آمیز خلاصه شد که « انسان از نسل شادی است.»

آیا این بیهوده‌گویی و چرندیات در برابر این آیات می‌ایستد که:

« وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ » [الإسراء : 70]

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم

« إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » [آل عمران : 59]

قطعاً داستان عیسی نزد خدا [از نظر چگونگی آفرینش] مانند داستان آدم است که [پیکر] او را از خاک آفرید، سپس به او فرمود: [موجود زنده] باش، پس بی‌درنگ [موجود زنده] شد.

در آن روزگاری که علمای مسلمان این نظریه را مردود اعلان کردند، عده‌ای قیامت را برپا کرده و اسلام را متهم با مخالفت با علم نمودند. و مدتی بعد شاگردان داروین سخنان او را بی‌معنا اعلان کرده و بی‌پایگی آنرا اعلان نمودند تا همگان بدانند که:

« الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (147) وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا » [البقرة : 147 ،

[148]

حق از سوی پروردگار توست، بنابراین از تردید کنندگان نسبت به حق مباش. (147) و برای هر کسی قبله‌ای است که وی روی خود را به آن [سوی] می‌گرداند

## 2- دوم : علم قطعی :

آن حقیقت علمی است که قطعیت آن با تجربه ثابت شده در تعارض نصی قرار گیرد که ثبوت و یا دلالت آن ظنی است و یا اینکه ثبوت و دلالت آن ظنی است. درین صورت قضیه دو صورت بخود می‌گیرد:

أ- اینکه حدیث ظنی الثبوت باشد، با صرف نظر از دلالت آن، درینصورت به

علمای حدیث مراجعه صورت میگیرد که آیا حدیث مذکور بر اساس معیارهای قبول حدیث، صحیح است و یا ضعیف؟  
 آیا ضعف آن شدید است؟ آیا به درجه موضوعی می رسد؟ آیا با وجود ثبوت آن، منسوخ نیست؟ و به این ترتیب اختلاف بر طرف گردیده و حقیقت علمی بجای خود باقی می ماند.

ب- آنکه نص شرعی آیت قرآنی یا حدیث متواتر باشد. که درین صورت نصوص قطعی الثبوت است و یا اینکه احادیث صحیح باشد که درین صورت ظنی الثبوت است. اگر علمای حدیث ثابت ساختند که حدیثی صحیح و یا حسن است و یا ضعف آن آنقدر شدید نبوده و نصوص دیگری آنرا تقویت می کند، درین صورت است که تعارض پیش آمده و مردم در برابر آن به دو گروه تقسیم می شوند. یکتعدادی از حقیقت علمی و ثابت انکار کرده و از در خصومت با آن برخوردار می کنند، به نص پناه برده و احساس امان می کند و هر نوع تماس با آنرا مردود می داند.  
 و گروهی به رد حدیث می شتابد و ضعف و بی پایگی آنرا در برابر حقیقت علمی بیان می نماید.

استاد یوسف القرضاوی درین زمینه می گوید:

« بدون شک شتاب و عجله در رد احادیث که فهم آن برای ما مشکل تمام می شود، عمل ناسنجیده است و علمایی که قدم راسخ در علم دارند، درین کار جرئت نمی کنند. بلکه واجب علماء اینست که حدیث را بحال خود گذاشته و معنای معقول و تأویل مناسبی برای آن جستجو کند.

فرق اهل سنت و معتزله در همین نکته است، معتزله در رد هر حدیثی می شتابد که با مسلمت عقلی و دینی شان در تعارض قرار دارد، و اما اهل سنت عقل های خود را در تأویل احادیث و جمع روایات مختلف بکار برده و بین اقوالی که ظاهراً باهم تعارض دارند، توافق ایجاد می کنند. درینجاست که فهم بعنوان وظیفه اصلی عقل از سوی اهل سنت تبارز می کند، گرچه معتزله مدعی عقلانی بودن هستند.

امام ابن قتیبه کتابی بنام «تأویل مختلف الحدیث» نوشته و طی آن سخنان کسانی را رد می کند که مدعی اند که بعضی احادیث با عقل در تعارض واقع است.<sup>1</sup>  
 امام ابن تیمیه کتاب بزرگی تحت عنوان «درء تعارض العقل مع النقل» نوشته اند تا مسلمانان قدم را سخی در راه تعامل درست با نصوص شرعی بگذارند. و این امریست

1- ( المدخل لدراسة السنة النبویة )، یوسف القرضاوی، ص 194.

که امام حسن البنا در اصل دوم این اصول بسوی آن فرا میخواند و در تعامل با حدیث نبوی می‌گوید « برای فهم حدیث و سنت مطهره به رجال قابل اعتماد حدیث مراجعه صورت می‌گیرد.»

و درینجا می‌گوید: « آنکه ظنی است، یعنی حقیقت علمی و یا نص شرعی، تأویل می‌گردد تا با قطعی موافق آید.»

### ایمان بهتر از هر امریست:

امام حسن البنا می‌گوید: اگر «هر دو جانب ظنی» باشد، یعنی نص شرعی که ثبوت و یا دلالت ظنی دارد با نظریه علمی ظنی در تعارض واقع گردد، درین صورت امام حسن البنا قضیه را به ایمان محول می‌کند تا درین قضیه فیصله کند. در حالیکه از نقش و اهمیت عقل انکار نمی‌کند، بلکه بسوی بحث و موشگافی فرامیخواند تا این نظریه علمی ثابت گردیده و به حقیقت علمی مبدل شود که در آن صورت به موضوع قبلی می‌رسیم. و یا اینکه در نتیجه بحث و تدقیق خطای آن ثابت گردیده و از میان برود. درینصورت اجر ایمان و ثبات به وحی یعنی قرآن و سنت، برای ما می‌رسد.

استاذ محمد الغزالی می‌گوید:

« مهم آنست که موقف خود را در صورت تعارض نظریه علمی و نص ظنی بدانیم. درین صورت باید تمایل ما به چیزی باشد که در کتاب و سنت آمده است. ولی اگر این نظریه به حقیقت علمی مبدل شد در آنصورت آنرا بر دلیل ظنی که نزد ما وجود دارد مقدم می‌سازیم و هیچ حرجی درین تقدیم و تأخیر وجود ندارد.»<sup>1</sup>

امام حسن البنا می‌گوید: (اگر هردوی آنها ظنی بود، نظر شرعی باید مورد اتباع قرار گیرد، تا زمانی که نظریه علمی ثابت گردد و یا از بین برود)

### ضوابط فهم نصوص:

و به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که این اصل ضوابط اساسی را در تعامل با نصوصی در برابر ما قرار می‌دهد که مسایل علمی را بیان می‌کند:

- 1- تحقیق در نص شرعی از ناحیه صحت و ضعف آن.
- 2- تحقیق در مورد نظریه علمی ازین ناحیه که آیا یک فرضیه و نظریه است و یا یک حقیقت قبول شده.
- 3- تحقق و تثبت در دلالت لفظ شرعی از ناحیه لفظی و لغوی و علمی.

1- ( دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین )، محمد الغزالی، ص 166.

### چالشهای در اطراف علم:

اکتشافات علمی از خصوصیات عصر حاضر است. علماء به حقایق قطعی در مورد انسان و کائنات رسیده اند. همچنان و فرضیه هایی را ارائه کرده اند که به درجه حقایق ثابت علمی نمی رسد. بعضی ازین حقایق علمی بر خلاف آن تفسیر هایی است که در عصر های قبلی از آیات و احادیث ارائه شده و در کتابهای قدما ثبت است. اکنون مسلمان چگونه با این مشکل تعامل نماید؟

#### مظاهر این مشکل:

حصر این مظاهر درینجا ممکن نیست اما به عنوان مثال به این موارد اشاره می کنیم:

- 1- انکار بعضی ها از حقیقت کروی بودن زمین.
- 2- انکار بعضی ها از رسیدن انسان به مهتاب.
- 3- تفسیر آیات قرآنی و احادیث نبوی به گونه ای که با بعضی نظریات علمی موافق آید. گرچه این نظریه از حد یک فرضیه فرارفته است.
- 4- اهتمام شدید به اعجاز علمی قرآن کریم و ایجاد نشانه هایی برای این کار از خلا نصوصی که شاید احتمال آنرا ندارد.

بزرگ ترین مشکل این ناامیدی و یاسی است که در نتیجه خیزش علمی و پیشرفت غربی دامنگیر مسلمانان گردیده است. مسلمانان گمان می کنند که رسیدن به آنها ناممکن است، مگر در صورتی که خود را از بار های گرانی نجات دهد که آنها را زمینگیر ساخته است. و چون بسوی غرب می نگرد، می بیند که این بار گران که شانه های غرب را خم می کرد، دین شان بود. اینها نیز میخواهند از آنها تقلید نمایند.

ولی هیهات هیهات! نه با غرب یکجا شد و نه بر دین خود باقی ماند!!

## سؤال های مهم در مورد علم:

- 1- (معنای نظر عقلی و نظر شرعی باید توضیح گردد تا این اصل را بدانیم) این جمله را توضیح کنید.
- 2- حالاتی را ذکر کنید که حالات چهار گانه در آن متداخل است و موقف خود را در برابر آنها بیان کن؟
- 3- (باید خود را از قیود نصوص دینی نجات دهیم تا بتوانیم که بسوی نهضت و ترقی حرکت کنیم.)  
این عبارت را با طبیعت اسلام و طبیعت سایر مکاتب فکر و ادیان مناقشه کنید و تعامل آنها را با علم و عقل شرح نمایید؟
- 4- نظریاتی را ذکر کنید که در عصر جدید و قدیم به درجه حقیقت علمی نرسیده است، موقف مسلمانان را در اثبات آن فرضیه و یا فروریزی آن، بیان نمایید؟
- 5- چه وقت میتوانیم که با کاروان تمدن یکجا شویم؟  
آیا به این سؤال جواب داده می توانید؟  
مجلس و میزگردی از تعدادی از صاحب نظران دایر کنید تا پلانی برای جواب این سؤال تهیه نماید. بعد از آن اجرای آنرا از محیط کار و تخصصت آغاز کن.
- 6- (آنچه امروز در غرب جریان دارد تمدن نیست.) این عبارت:  
1- خطاست  
2- صحیح است  
3- حکم مطلق ندارد.  
جواب را به مناقشه گرفته و خطوط براننده تمدن جدید را زیر بحث قرار دهید.

# اصل

# 2

مسلمانی را که به شهادتین اقرار نموده و بمقتضای آن عمل نمود و فرایض را اداء کرد، به سبب اظهار رأی و معصیت تکفیر نمی‌کنیم، مگر اینکه به کلمه کفر اقرار کند و یا از امر ثابت و یقینی در دین انکار نماید. و یا صریح قرآن را تکذیب کند و یا آیات قرآنی را به گونه ای تفسیر کند که اسالیب زبان عربی هیچگونه احتمال آنرا نداشته باشد و یا عملی را مرتکب شود که تأویل دیگری غیر از کفر نداشته باشد.

این اصل، بنیاد همه اصول است زیرا اصول سابقه صلاحیت جمع کلمه و توحید صف را دارد اما تا زمانی که افراد این صف به مسلمان بودن یکدیگر معترف باشند، و اما اگر اتهام به کفر در آغاز گفتگو و محاوره قرار گرفت، نهایت گفتگو نیز به کفر می‌انجامد. اگر در ابتدا اتفاق داشتیم که همه ما در یک سنگر قرار داریم که بنام اسلام است، آنوقت است که اصول سابقه بحیث وثیقه وحدت فکری و نقطه حرکت مشترک برای عمل اسلامی بوده می‌تواند. لذا این اصل عبارت از خاتمه اصول و مرکز ثقل آن می‌باشد. زیرا خاتمه ممیز و روشن، بهترین آغاز و درخشان ترین ابتداء برای عمل ثمربار می‌باشد.

## قواعد داخل شدن به اسلام:

اصل وظیفه و عمل دعوتگران داخل ساختن مردم در دین الهی است نه اخراج شان ازین دین. لذا دکتور یوسف القرضاوی از نصوص شرعی قواعد داخل شدن در اسلام را چنین استنباط می‌کند:

1- انسان با اقرار کردن به کلمه شهادت داخل اسلام می‌گردد صرف نظر ازینکه

حقیقت آن تا چه حدی در قلبش حضور دارد.

2- کسی که بر همین دو کلمه (کلمه شهادت) بمیرد مسلمانان باید معتقد باشد که از همیشه ماندن در دوزخ نجات یافته و داخل شدنش به جنت لازم شده است. با صرف نظر از اینکه قبل از داخل شدن به جنت به سبب بعضی گناهان خود به دوزخ می رود.

3- داخل شدن هر انسان به اسلام بالایش واجب می‌گرداند که باید همه احکام اسلام التزام کامل داشته باشد. بخاطر اینکه به عادلانه بودن و قدیست این احکام ایمان داشته و به وجوب تسلیمی تابع شدند در برابر آن معتقد است. و عمل کردن به موجب آن را فرض میداند.

4- یک تعداد احکام اسلامی با دلیل قطعی ثابت شده و از جمله احکام قطعی‌ای می‌باشد که هیچ شک شبهه در آن راه ندارد. و علماء آنرا بنام (المعلوم من الدین بالضرورة) یاد کرده اند مانند فرایض اسلام چون نماز، زکات، روزه و محرمات کبیره مانند قتل، زنا، سود و احکامی مانند زواج و طلاق و حرمت خمر و حدود شرعی و غیره. کسیکه ازین احکام (احکام ثابت قطعی در دین) انکار کند و یا آنرا مورد استهزاء و تحقیر قرار دهد کافر شمرده می‌شود و حکم مرتد بالایش صادر می‌گردد، مگر آنکه جهالت و نادانی اش ثابت گردد.

5- ارتکاب کبایر و اصرار بر آن و مردن قبل از توبه، ایمان شخص مسلمان را نفی نمی‌کند و نه ایمان او را کاملاً از میان می‌برد. بلکه در آن نقصان ایجاد می‌کند.

6- یگانه گناهی که بعد از موت، مغفرت نمی‌شود. شرک ورزیدن به الله عزوجل است. و اما سایر گناهان، چه کبیره باشد و یا صغیره تحت مشیت و خواست الله عزوجل قرار دارد. یعنی اگر بخواهد عفو می‌کند و اگر بخواهد عذاب می‌دهد.

جحد و انکار نیز تحت دایره شرک داخل می‌گردد. زیرا اینها کفر اکبر شمرده می‌شود، مانند کسیکه از نبوت محمد صلی الله علیه وسلم انکار می‌کند. البته اگر قبل از مرگ توبه کند، و برگردد بخشیده می‌شود.<sup>1</sup>

7- کلمه کفر که در نصوص وارد شده است، به دو نوع تقسیم می‌گردد

أ- کفر اکبر یا کفر اعتقادی:

آنست که انسان را از دین خارج می‌سازد و حکم مرتد بالای وی صادر می‌گردد و

1- باختصار وتصرف عن (ظاهرة الغلو فی التكفير)، يوسف القرضاوی، مكتبة وهبة، القاهرة 1991م

موجب خلود و دایمی بودن در آتش می‌شود. کفر جحود و انکار از مسایل معلوم و ثابت در دین نیز در همین حکم شامل است. کفر اعتقادی را میتوان در موارد ذیل خلاصه کرد.

کفر انکار: آنکه از وجود الله کاملاً انکار می‌کند.

کفر جحود: آنکه با قلبش الله را می‌شناسد ولی در زبان انکار می‌کنند.<sup>1</sup>

کفر عناد: آنست که هم به قلب و هم زبان اقرار می‌کند ولی به آن تابع نمی‌گردد. ارتداد: خارج شدن از اسلام بعد از دخول در آن است، یعنی به کفر اقرار کند و یا ارکان اسلام را انکار کند.

کفر نفاق: آنست که به زبان اقرار کند و به قلب خود معتقد نباشد.

ب- کفر اصغر: سایر معاصی است که در نصوص شرک خوانده شده است. مانند:

« سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ » (صحیح البخاری)

دشنام دادن مسلمان فسق و قتال با وی کفر است.

« فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ ... قَالَ لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفْرًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » (صحیح البخاری)

در حجة الوداع ... گفت: بعد از من به کفر برنگردید که یکی گردن دیگر تانرا بزیند.

« إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا » (صحیح البخاری)

چون مردی به برادرش کافر بگوید، این کلمه به یکی از ایشان برمی‌گردد.

این کفریست که صاحب آنرا از ملت خارج نمی‌سازد. امام بخاری درین مورد

چنین باب مقرر نموده اند که « باب کفران العشیر و کفر دون کفر.

و کفر در شرع به معنای انکار نعمت ترک شکر آن نیز بکار رفته است.

8- احیاناً با همراه با ایمان یک شعبه از کفر، نفاق و جاهلیت یکجا می‌شود، درین

حالت انسان مؤمن خالص و یا منافق خالص بوده نمی‌تواند

### ایمان ناقص:

محمد الغزالی می‌گوید:

« ایمان گاهی با یک و یا چند شعبه کفر، جاهلیت و نفاق یکجا شده میتواند. این

حقیقی است که بر اکثر مردم در گذشته و حال مخفی مانده است به همین علت گمان

کرده اند که انسان یا مؤمن خالص است و یا کافر محض، و حد وسطی بین اینها وجود

ندارد. یا مخلص کامل و یا منافق محض است. مسلمان محض و یا جاهل است و صنف

1- ( النهج المبين لشرح الأصول العشرين )، عبدالله قاسم الوشلی، ص 348.



سومی درین امر وجود ندارد.<sup>1</sup>

محمد الغزالی رحمه الله می گوید:

« این طریقه اکثر مردم است که فقط به دو طرف متقابل و متضاد می نگرند ولی حد وسط درین میان به نظر شان نمی آید. هر چیزی در نظر شان سفید خالص و یا سیاه خالص است. فراموش کرده اند که درینجا رنگ دیگری نیز وجود دارد که نه سیاه است و نه سفید، بلکه بین این دو قرار دارد.

« شگفت آور نیست که با گروه‌هایی مواجه شویم که اگر فرد و یا جامعه را دیدند که به صفت ایمان کامل متصف نباشند، بلکه در ایشان صفتی از صفات نفاق با یکی از شعبه های کفر و اخلاق جاهلیت وجود داشته باشد، فتوای کفر مطلق و نفاق اکبر را بالای شان صادر می کند و با جاهلیت کفری یکسان میخوانند، زیرا آنها به این عقیده اند که در هیچ صورت ایمان با کفر و نفاق جمع نمی شود و جاهلیت و اسلام ضد یکدیگر بوده و هیچگاه با هم یکی نمی شوند این قضیه در رابطه با ایمان مطلق (ایمان کامل) و کفر مطلق درست است.

و اما مطلق ایمان و کفر و مطلق اسلام و جاهلیت با هم جمع شده میتواند و این مسأله در نصوص و اقوال سلف به کثرت وارد است.

در حدیث صحیح وارد است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوذر غفاری رضی الله عنه گفتند:

« إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ » (صحیح البخاری)

تو مردی هستی که در تو هنوز جاهلیت وجود دارد.

در حالیکه صداقت، جهاد و سابقه ابوذر غفاری ثابت است.

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِالْغَزْوِ

مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ » سنن أبي داود - (7 / 17)

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کسیکه بمیرد در حالیکه جهاد نکرده و هیچ نیت جهاد را نداشته باشد، در حقیقت بر یک شعبه نفاق مرده است.

« عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ قَلْبٌ أَجْرَدُ فِيهِ مِثْلُ السَّرَاحِ يُزْهَرُ

وَقَلْبٌ أَغْلَفٌ مَرْبُوطٌ عَلَى غَلَاظِهِ وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ وَقَلْبٌ مُصْفَحٌ فَأَمَّا الْقَلْبُ الْأَجْرَدُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ سَرَاجُهُ فِيهِ نُورُهُ

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 173.

وَأَمَّا الْقَلْبُ الْأَعْلَى فَقَلْبُ الْكَافِرِ وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمُنْكَسُ فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ عَرَفَ نَمَّ أَنْكَرَ وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمُصْفَحُ فَقَلْبٌ فِيهِ إِيْمَانٌ وَنِفَاقٌ فَمَثَلُ الْإِيْمَانِ فِيهِ كَمَثَلِ الْبِقَلَةِ يَمُدُّهَا الْمَاءُ الطَّيِّبُ وَمَثَلُ النَّفَاقِ فِيهِ كَمَثَلِ الْقَرْحَةِ يُمُدُّهَا الْقَيْحُ وَاللِّدْمُ فَأَيُّ الْمَدَنَيْنِ غَلَبَتْ عَلَى الْأُخْرَى غَلَبَتْ عَلَيْهِ « (مسند أحمد)

از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: قلبها چهار گونه اند. قلب پاکیزه که مانند چراغ می درخشد، قلب بسته در غلافش، قلب معکوس و سرچپه و قلب دارای دو صفحه و وجه. اما قلب پاکیزه قلب مؤمن است و چراغ آن نوری است که در آن وجود دارد. و قلب در غلاف قلب کافر است و قلب معکوس و سرچپه قلب منافق است که حق را دانسته ولی از آن انکار می کند و قلب مصفح آنست که در آن ایمان و نفاق وجود دارد. مثال ایمان مانند دانه ایست که آب پاکیزه به آن می رسد. و مثال نفاق در آن مانند زخمی است که از آن قیح و ریم به قلب می رسد. پس هر کدام ازین امدادها غالب شد بر دیگری غالب می شود. شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: سخنی را که حدیثه رضی الله عنه روایت کرده اند، درین آیت تأکید شده است.

« هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمًا أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيْمَانِ » [آل عمران : 167]

آنان در آن روز به کفر نزدیک تر بودند تا ایمان

قبل از آنروز نفاق در قلب های شان مغلوب بود و چون روز احد فرا رسید، نفاق شان غالب شد پس در آنروز به کفر نزدیک تر شدند.

عبدالله بن مبارک با سند متصل از علی بن ابی طالب روایت می کند که فرمود: « ایمان مانند یک نقطه سفید در قلب تبارز می کند، پس هر قدر ایمان بنده زیاد شود، قلبش بیشتر سفید می شود و چون ایمانش کامل شد، قلبش کاملاً سفید می گردد. همچنان نفاق در قلب انسان مانند یک نقطه سیاه بوجود می آید. پس هر قدر نفاق در وی افزایش یافت قلبش سیاه می شود و چون نفاق وی کامل گردید، قلبش کاملاً سیاه می شود.

شیخ السلام ابن تیمیه می گوید: در سخنان سلف صالح مثالهای زیادی ازینگونه وجود دارد که بیان می نماید که ممکن است در قلب انسان ایمان و نفاق جمع شوند. کتاب الله و سنت رسول الله این نکته را به صراحت بیان داشته اند. پیامر صلی الله علیه وسلم شعبه های ایمان و شعبه های نفاق را ذکر نموده اند.<sup>1</sup>

9- ایمان بوسیله طاعات و عبادات افزایش می یابد و با معاصی نقصان می یابد. به همین دلیل درجات ایمان بر حسب تفاوت در طاعات متفاوت می باشد.

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 174، 175.

پائین ترین درجه ایمان همانست که منکر را با قلب خود تغییر دهد یعنی به آن راضی نباشد و اگر مؤمن این درجه را از دست داد، کلی ایمان را از دست داده و هیچ چیزی از ایمان باقی نمی ماند.

### عنوان عقیده اسلامی:

كَلِمَةُ (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) عنوان عقیده اسلامی را تشکیل داده و ابتدای دخول در اسلام است.

دکتر یوسف القرضاوی می گوید: «عناصر اساسی توحید و معنای (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) در قرآن کریم در سوره انعام ذکر شده است و این سوره ایست که به تثبیت اصول توحید بیشتر توجه می نماید. این اصول قرار ذیل اند.

1- غیر از الله پروردگاری نخواهی:

« قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدِي رَبًّا » [الأنعام : 164]

پس (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) به معنای اعلان آزادی انسان از هر نوع بندگی و خضوع در برابر غیر الله است. پس برای هیچ فردی جایز نیست که جز در برابر خالق و آفریدگار خود که قیوم آسمانها و زمین است، در برابر هیچ کسی روی بخاک بگذارد. سر خم نماید و خشوع قلبی اظهار کند.<sup>1</sup>

2- ولی و کارسازی جز الله نگیرد:

« قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ اتَّخِذُوا وَلِيًّا » [الأنعام : 14]

حقیقت توحید برای کسانی که الله متعال و پروردگارشان ایمان آورده اند، اینست که ولاء خود را خالصانه برای الله و بعد از آن برای کسانی بگردانند که الله عزوجل امر نموده است.

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (55) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ » [المائدة : 55 ، 56]

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی که همواره نماز را برپا می دارند و [به تهیدستان] زکات می دهند و همیشه در حال رکوع می باشند. (55) و کسانی که خدا و رسولش و مؤمنان را به سرپرستی و دوستی بپذیرند [حزب خدایند] و یقیناً حزب خدا [در هر زمان و همه جا] پیروزند. (56)

1- ( جریمة الردة وعقوبة المرتدين في ضوء الكتاب والسنة ) ، د . يوسف القرضاوی ، ص 16 ، مكتبة وهبة ، القاهرة ، 1997م .

لذا الله عزوجل در قرآن کریم این عمل مشرکین را مورد نکوهش و انکار قرار داده است که ولاء خود را بین الله عزوجل خدایان دیگری که خود تراشیده بودند، تقسیم می کردند.

« وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ »  
[البقرة : 165]

و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می کنند که آنها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند، دوست می دارند.

3- حکم غیر از الله نخواهد:

« أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتَعِيَ حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ » [الأنعام : 114]

آیا جز خدا حاکم و داوری بطلبیم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را که [همه معارف و احکام در آن] به تفصیل بیان شده به سوی شما نازل کرد، و اهل کتاب [به ویژه دانشمندان آنان] می دانند که این کتاب [قرآن] از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل شده، پس [در اینکه معجزه خواهی منکران و مخالفت های اهل کتاب از روی حقیقت جویی نیست] از تردیدکنندگان مباش

به معنای مردود شمردن تبعیت از هر حکمی غیر حکم الله، هر امری غیر از امر الله، هر قانونی غیر از قانون الله بوده و دور گزیدن از هر عرف، روش، مسلک، اندیشه و ارزشی که خلاف دین الهی باشد. « إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » [یوسف : 40]

حکم فقط ویژه خداست، او فرمان داده که جز او را نپرستید. دین درست و راست و آیین پابرجا و حق همین است، ولی بیشتر مردم [حقایق را] نمی دانند

4- محمد رسول الله:

معنای محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که رکن دوم کلمه شهادت است، چنین است که بر ایشان بحیث پیامبر الله ایمان بیاوریم، رسالت ایشانرا خاتمه رسالات بدانیم، عبادت مطابق طریقه هایی که الله عزوجل برای شان وحی کرده است بجا آریم.<sup>1</sup>

دایره اسلامی:

1- انظر شرح هذه العناصر الأربعة في (جريمة الردة وعقوبة المرتدين في ضوء الكتاب والسنة)، د. يوسف القرضاوي، ص 15: 25.

استاذ محمد الغزالی تحت این عنوان می گوید:

دایره اسلام دارای حدود اساسی می باشد. که عبارت:

1- معرفت الله به صورت صحیح.

2- اعتراف به حقوق الله که بر بندگان دارد.

3- پیروی خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم.

و این معنای کلمه شهادت است.

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ  
وَرَسُولُهُ

آخرین خطی که انسان با عبور کردن از آن از دایره اسلام خارج گردیده و به دایره کفر داخل می شود. همانا از مبادی سه گانه فوق است.

1- توصیف نمودن الله عزوجل به آنچه خودش خود را وصف نکرده است.

2- انکار از حقوق الله عزوجل که بر خلق خود دارد، انکار از یکی از اوامر و مباح

شمردن محرمات او تعالی.

3- انکار از نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و تحقیر کتاب ایشان.

دستبرد از شدن از کسی که لا اله الا الله

می گوید:

گمان می کنم حدیث اسامه بن زید، زمانی که شخصی را در یکی جنگ ها بعد از آن به قتل رساند که لا اله الا الله گفت و رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را شدیداً مورد عتاب قرار دارد، باید همیشه در برابر دیدگان کسانی قرار گیرد که در تکفیر مسلمانان به جرئت اقدام می نماید. چنین افراد قبل از آنکه حقوق کلمه توحید را از کسی سلب کنند، باید هزاران مرتبه بخود مراجعه نمایند.

و همین امر است که دکتور یوسف القرضاوی را وادار نمود تا یکی از پایه های اساسی فقه اختلاف را وضع کند که زبان نگهداشتن از کسی که لا اله الا الله « است ایشان می گوید:

( بر هیچ پژوهشگری مخفی نیست که خطرناک ترین وسیله ویرانی و فروریزی اتحاد و نزدیکی بین فعالان اسلامی و به صورت عموم بین همه مسلمانان قضیه تکفیر است. یعنی آنکه مسلمانی را از ملت اسلامی و دایره اهل قبله خارج می سازند و حکم ارتداد و کفر را بر وی اطلاق می نمایند.

« عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَرِيَّةٍ فَصَبَّحْنَا الْحُرَقَاتِ مِنْ جُهَيْنَةَ فَأَذْرَكْتُ رَجُلًا فَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَطَعَنَتْهُ فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ فَذَكَرْتُهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَقَتَلْتَهُ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفًا مِنَ السَّلَاحِ قَالَ أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا فَمَا زَالَ يُكْرِمُهَا عَلَيَّ حَتَّى تَمَيَّنْتُ أَنِّي أَسَلَمْتُ يَوْمَئِذٍ » (صحيح مسلم)

از اسامه بن زید روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را به سریه‌ای فرستاد. ما صبح وقت به کوچه‌های جهینه حمله بردیم. درین جریان با مردی از آنها روبرو شدم. او فوراً لایله‌ای را گفت، ولی من او را فرصت نداده و با ضرب نیزه به قتل رساندم. ازین قضیه در قلب خود نا آرامی احساس می‌کردم، به همین علت نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده و واقعه را برای شان توضیح دادم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: آیا بعد از آنکه لایله‌ای را گفت، او را به قتل رساندی؟ گفتم: یا رسول الله او این کلمه را از ترس سلاح گفت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: آیا قلب او شگافتی تا بدانی که آنرا از ترس گفت؟ این سخنش را آنقدر تکرار کرد که آرزو کردم که کاش همان روز مسلمان می‌شدم.

« عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثٌ مِنْ أَصْلِ الْإِيمَانِ الْكُفُّ عَمَّنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نُكْفِرُهُ بِذَنْبٍ وَلَا نُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِعَمَلٍ وَالْجِهَادُ مَا ضِ مُنْذُ بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى أَنْ يُقَاتِلَ آخِرُ أُمَّتِي الدِّجَالُ لَا يُبْطِلُهُ جَوْرٌ جَائِرٍ وَلَا عَدْلٌ عَادِلٍ وَالْإِيمَانُ بِالْأَقْدَارِ » (سنن أبي داود)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: سه چیز از اصل و تهداب ایمانست؛ دست‌نگهداشتن از کسی که لایله‌ای را می‌گوید و او را بخاطر گناه کافر ندانسته و بخاطر عملی از اسلام خارج نمی‌سازیم. جهاد از روزی که الله متعال مرا مبعوث کرده تا آنگاه دوام دارد که آخر این امت با دجال بجنگند، نه جور و ظلم ظالمان و نه عدل عادلان آنرا باطل می‌سازد و ایمان آوردن به تقدیر.

### حسابه علی الله:

« عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَتُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ » (صحيح البخاري)

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند:

من مأمور شده ام با مردم بجنگم تا شهادت بدهند که جز الله معبودی نیست و محمد پیامبر الله است. و نماز را برپا دارند و زکات را پردازند. چون این کار را کردند، خونها و اموال خود را در عصمت قرار می دهند جز بحق اسلام به آن تعرض صورت نمی گیرد. و حساب شان بر الله متعال است.

پس ما مأمور نشده ایم که قلب کسی را بشکافیم. بلکه مکلف هستیم که با مردم مطابق ظاهر ایشان عمل کنیم و اسرار شان را به الله عزوجل بگذاریم. حکم کردن بالای انسان بر اساس عمل قلبی چون ایمان و اسلام، کفر یا نفاق، ریا و خود بزرگبینی و امثال آن هیچ تأثیری بر آخرت او نداشته و هیچ دخلی بر سرنوشت او در آخرت ندارد.

### اهل معاصی:

امام البناء می گوید: «هیچ مسلمانی را که به کلمه شهادت اقرار دارد، تکفیر نمی کنیم.»

بعد از آن می گوید: «آنکه به مقتضای آن عمل کند و فرایض را اداء کند، به سبب رأی و معصیت»

آیا معنای سخن اینست که کسیکه به مقتضای شهادتین عمل نمی کند و فرایض را اداء نمی نماید. کافر بحساب می آید؟

و بین اینها و کسانی که نظری دارند که ظاهر آن کفر است و یا مرتکب معصیت می گردد. چه فرقی وجود دارد؟

استاذ سعید حوی می گوید:

«آیا از کلام استاد البنا می فهمیم که انسانی که فرایض بجا نمی آورد و به مقتضای شهادتین عمل نمی کند، کافر است، گرچه شهادتین را بر زبان آورد و به همه اسلام ایمان بیاورد؟»

بعضی ها چنین برداشت کرده اند، ولی این فهم کاملاً خطا و نادرست است.

زیرا استاذ حسن البنا این اصول خود را مطابق فهم اهل حق در هر عصر و زمان بنا کرده اند و اهل حق متفق اند که شخصی که به شهادتین اقرار نماید و به اسلام ایمان آورده و نواقض شهادتین را مرتکب نگردیده و از امور معلوم در دین انکار نمی کند، چنین شخصی مسلمان است. گرچه در عمل خود مقصر بوده بعضی معصیت ها را

مرتکب شود. بجز اینکه از حنابله نقل شده است که تارک نماز را کافر میدانند.<sup>1</sup>  
 «پس کلام استاذ حسن البناء به این معنا نیست که شخصی به مقتضی شهادتین عمل نکرد و فرایض را بجا نیاورد کافر و غیر مسلمان است. بلکه مانند اینست که می‌گوییم (هیچ مسلمان سخی، نماز خوان و روزه گیر را توهین نمی‌کنم.)  
 زیرا اهانت کردن مسلمانی که انفاق کم دارد و قیام و صیامش زیاد نیست، نیز جایز نیست.

درینجا مقصد امام اینست که نظریه افراطیان تکفیری را رد نماید که مسلمان را با وجود اینکه به وحدانیت الله عزوجل ایمان داشته و اسلام را بحیث دین پذیرفته اند، بخاطر خطای اجتهادی و ارتکاب معصیتی کافر می‌دانند.<sup>2</sup>

« معلوم است که ترک بعضی فرایض معصیت است، همچنان ادای بعضی عبادات آگنده با ریا و به شکلی که مخالف خواسته های شهادت توحید باشد، نیز از جمله معاصی بحساب می‌آید و اهل سنت هیچ کسی را بخاطر ارتکاب گناه و معصیتی تکفیر نمی‌کنند. پس آشکار می‌گردد که مراد امام حسن البناء اینست که گفتن کلمه شهادت تقاضا می‌کند که به همه خواسته های آن عمل صورت گیرد و از مهمترین خواسته‌های کلمه شهادت ادای فرایض و اجتناب از نواهی است»<sup>3</sup>

« لازم است که مسلمان همیشه بسوی احتراز و اجتناب از تکفیر میلان داشته و تا آخرین حد توان بکوشد تا از تکفیر دیگران خود داری نماید»<sup>4</sup>

امام ابن تیمیه می‌گوید: «تکفیر مسلمان بخاطر ارتکاب گناهی و یا خطایی جایز نیست، مانند مسایلی که در آن اهل قبله با هم نزاع و اختلاف دارند. زیرا الله متعال از زبان مؤمنان می‌فرماید: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا [البقرة : 286]

و در حدیث صحیح وارد است که الله متعال این دعای شان را قبول فرموده و خطاهای مؤمنان را مغفرت نموده است»<sup>5</sup>

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ

1- ( في آفاق التعاليم )، سعيد حوى، 133.  
 02 (نظرات في رسالة التعاليم) محمد عبدالله الخطيب و محمد الحلیم حامد  
 ص 206

3- از مقدمة شيخ خطيب بر كتاب (دعاة لا قضاة) ص 9  
 4- (الإقتصاد لي الاعتقاد) از ابو حامد الغزالي ص 107  
 5- (الصحة الإسلامية بين الإختلاف المشروع و التفرق المذموم) از يوسف القرضاوى ج2 ص 282 به نقل از (مجموع الفتاوى) از احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه الحرانى .



فَقَدْ بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا (صحیح البخاری)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: زمانی که مردی برادر مسلمانش را کافر خطاب می کند این کلمه به یکی از آنها بر می گردد. (یعنی اگر شخص مخاطب کافر نبود، این کلمه به گوینده آن بر می گردد) دکتر یوسف قرضاوی می گوید:

« کسی که به صورت یقینی داخل اسلام شد، جز با امر یقینی اخراج او از اسلام جایز نیست. به همین علت است که قرآن کریم اخوت اسلامی را بین قاتل عمدی و مقتول پابرجا می داند. و می فرماید:

فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٍ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ [البقرة : 178]

پس کسی که [مرتکب قتل شده چنانچه] از سوی برادر [دینی] اش [که ولی مقتول است] مورد چیزی از عفو قرار گرفت [که به جای قصاص، دیت] پس پیروی از روش شایسته و پسندیده [بر عهده عفو کننده است] و پرداخت دیت با نیکویی و خوش رویی [بر عهده قاتل است]

و در مورد کسی که باربار بخاطر نوشیدن شراب مورد مجازات قرار گرفته بود و یکی از صحابه وی را لعنت کرد، فرمودند:

لَا تَلْعَنُوهُ قَوْلَ اللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (صحیح البخاری) - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه

او را لعنت نکنید، زیرا من می دانم که او الله و رسولش را دوست دارد. و در شریعت اسلامی برای قتل، زنا، نوشیدن شراب عقوبتهای مختلفی تعیین کرده است. اگر این گناهان کفر می بود، برای همه آنها جزای مرتد را تعیین می نمود<sup>1</sup>

### انکار از سنت یا از حدیث:

«اما کسی که از یکی از احادیث احاد را انکار می کند هیچ فقیه و عالم معتبری وی را کافر ندانسته اند. و سخت ترین لفظی که در موردش استعمال کرده اند، بدعت و انحراف است. البته این هم در صورتی که انکارش از حدیث هیچ دلیل و سندی نداشته باشد. زیرا علماء فقط کسانی را کافر می دانند که به صورت مطلق از حجیت سنت و

1- (الصحوة الإسلامية بين الإختلاف المشروع و التفرق المذموم) از یوسف القرضاوی ص 60

حدیث انکار نمایند و آنرا بعد از قرآن مصدر و مرجع شریعت اسلامی ندانند»<sup>۱</sup>

### مانعین زکات:

شاید کسانی سؤال کنند که؛ پس به چه دلیلی ابوبکر صدیق با کسانی که از پرداخت زکات انکار کردند، به مقاتله و جنگ برخاست، علی‌الرغم اینکه عمر رضی الله عنه اعتراض نموده و گفت: یا با آنها می‌جنگی در حالیکه لا اله الا الله می‌گویند؟

جواب این سؤال درین حدیث نبوی به صراحت تذکر یافته است.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوهَا صَلَّوْا صَلَاتِنَا وَاسْتَقْبَلُوا قِبَلَتَنَا وَذَبَحُوا ذَبِيحَتَنَا فَقَدْ حُرِّمَتْ عَلَيْنَا دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ (صحيح البخاري)

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: من مأمور شده ام که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. چون این کلمه را گفتند و مانند ما نماز خواندند و بسوی قبله ما روی آوردند و مانند ما ذبح کردند، خونها و اموال شان بر ما حرام می‌گردد، و جز به حق اسلام بر آنها تجاوز صورت نمی‌گیرد.

به همین دلیل ابوبکر رضی الله عنه در جواب عمر فاروق گفت: سوگند به الله که با کسی که بین نماز و زکات تفرقه بیاورد، می‌جنگم.

باید تذکر داد که مانعین زکات دو گروه بودند، یک گروه آنها از فرضیت آن انکار نموده و بر همین اساس از پرداختن زکات خود داری کردند. اینها در حقیقت از حکم ثابت و معلوم در شریعت انکار نمودند که به اتفاق علماء کفر می‌باشد.

جمع دیگری با وجود اینکه کلمه توحید را می‌خواندند و از فرضیت آن انکار نداشتند، اما از روی استکبار و غرور از پرداخت آن انکار ورزیدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با این گروه بخاطر حق لا اله الا الله جنگید، نه بخاطر قبول کلمه توحید. به همین علت است که علماء جنگهای زمان ابوبکر صدیق را به دو نوع تقسیم کرده اند. یکی جنگهایی که با مدعین نبوت صورت گرفت و دیگری جنگهایی که با منکرین زکات صورت گرفت»<sup>۲</sup>

### ابتدای تلخ:

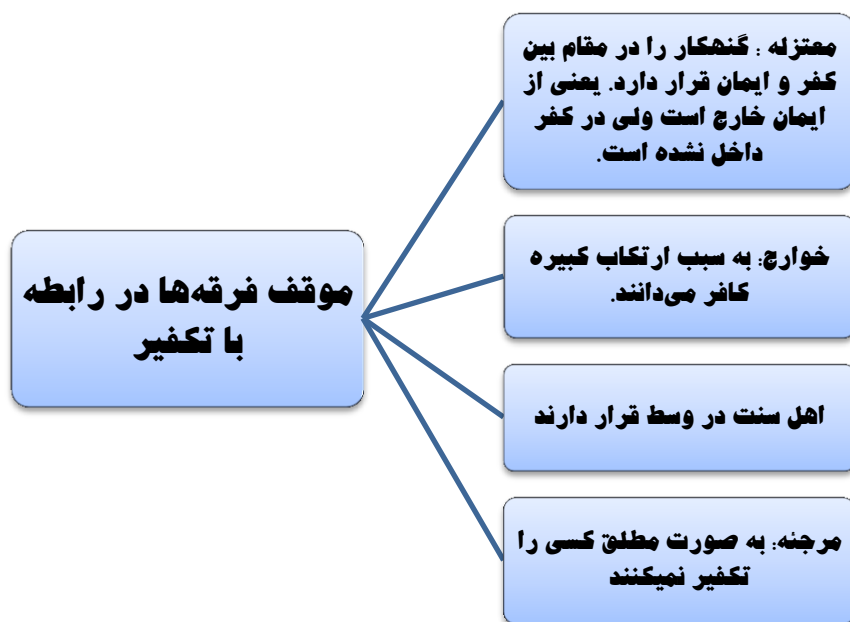
1- مرجع سابق ص 186

2- رک : الردة و الحرية الدينية. (مراجعات نصیة تطبيقية) د: اکرم رضا

تکفیر مسلمان و اخراج او از دایره اسلام بخطر گناه و تأویل نادرست، بعد از فتنه‌های آغاز یافت که بین سیدنا علی و معاویه رضی الله عنهما واقع گردید. و مطابق پیشگویی رسول الله صلی الله علیه و سلم ذو الخویصره با جمعی از همفکرانش از لشکر علی بن ابی طالب رضی الله عنه جدا شدند.

آنها استدلال می‌کردند که بعوض اینکه الله متعال را حاکم قرار دهند، حکمیت افراد را قبول نمودند و به همین دلیل معاویه، عمرو بن العاص و علی رضی الله عنهم را تکفیر نمودند. این فرقه بنام خوارج نامیده شدند و با گذشت زمان فکر آنها شاهد تطور و دگرگونیهای مختلفی بود.

بعد از آن مناقشات خیلی دامنه‌داری بین مردم صورت گرفت و در نتیجه این بحثها و مناقشات چهار فکر و نظریه اساسی تبارز نمود:



رأی و نظر اهل سنت در نکات ذیل خلاصه می‌گردد:

- هر انسان با نطق ظاهری و آشکار کلمه شهادت به اسلام داخل می‌گردد و امر باطن وی به الله متعال مربوط است.
- خارج ساختن فرد مسلمان از دایره اسلام فقط با دلیل قطعی و غیر قابل تأویل

صورت گرفته می تواند.

○ در هیچ روایتی وارد نشده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را بخاطر ارتکاب گناه کبیره و یا صغیره از اسلام خارج دانسته باشد. تنها مرتکب شرک و کفر را از اسلام خارج دانسته اند.<sup>۱</sup>

این کشمکش در عصر های مختلف اسلام جریان داشته و فکر تکفیری بحیث برنده ترین سلاح و گاهگاهی در میدان معرکه های سیاسی بکار رفته و رقبای میدان سیاست یکی دیگری را تکفیر کرده اند. در عصر حاضر که مسلمانان در بدترین حالت قرار گرفته بودند، بعضی دعوتگران مسلمان در میدان معرکه با طغیانگران و امواج سرکش انحراف از اسلام و هجوم افکار ویرانگر و اسلام دشمن، چاره ای جز این ندیدند که دایره تکفیر را وسعت بخشیده و اخراج از ملت اسلام را بحیث علاج و راه وقایه و حمایت از اسلام بکار برند. و اسلام را از نفوذ افکار بیگانه حفاظت نمایند.

درین میان حسن البنا با دعوت خود قیام نموده و با آواز بلند از وسط دایره طرفداران فکر تکفیر آنرا تنگ و تار ساخته بودند، فریاد زد و کسانی که از دایره اسلام خارج گردیده بود دعوت نمود تا دوباره به دایره اسلام برگردند. او با صدای بلند گفت: (مسلمانی را که به کلمه شهادت اقرار می نماید، به سبب گناه و یا رأی و نظری تکفیر نمی کنیم)

و با این نداء بود که دایره اسلام دوباره وسعت یافت تا همه مسلمانان را در خود جای داده و بعوض اخراج منحرفین از اسلام و (لا إله إلا الله) علاج آنها در داخل دایره اسلام آغاز یابد.

### غلو در تکفیر نتیجه محنتها بود!

در سایه محنتها و مشکلاتی که در نیمه دوم این قرن دامنگیر اسلام و دعوتگران مسلمان گردید، پدیده غلو در تکفیر سر بلند کرد.

دکتور یوسف القرضاوی درین رابطه می گوید:

«زمانیکه یکتعداد زیادی از جوانان بیگناه و پاکطینت از خانه های شان گرفتار گردیده و به زندان و شکنجه گاهها کشانده شدند در آنجا اقسام و انواع عذاب و شکنجه و تذلیل و تعذیب جسمی و روانی بر آنها فرود آورده شد، عذابهای که انسان از تحمل آن عاجز است. اذیت و آزار جسمی تا سرحد مرگ، تعذیب روانی، توهین و تحقیر

1- (النهج المبين لشرح اصول العشرين) عبدالله قاسم الوشلی ص 347

خلاصه‌ا عملی در حق شان روا داشتند که قلم از بیان آن عاجز و عقل انسانی از تصور آن ناتوان است. این همه تعذیب‌های وحشیانه فقط بخاطر چه بود؟ این جوانان هیچ جرم و گناهی نداشتند، آنها به فکر جرم و تجاوز بر کسی نبودند و نه بخاطر بدکاری و فجور گرد هم آمده بودند. یگانه گناه شان این بود که به اسلام بحیث نظام زندگی ایمان آورده و در فکر و عملکرد به اسلام التزام جستند. و دعوت بسوی اسلام و تطبیق شریعت الهی را واجب دانسته و ترک این وجیه را گناه کبیره می‌دانستند. پس چرا اینگونه رانده می‌شوند و بر آنها اینهمه تعذیب و شکنجه فرود می‌آید؟

و آنچه شرایط و اوضاع را بدتر ساخت این بود که :

۱- بدکاران، فجار، ملحدین و دین‌ستیزان همه آزاد بوده و هیچ کسی ب فکر محاسبه و مجازات شان نمی‌شود. بلکه آنها مورد نوازش قرار گرفته و سرپرستی و وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها به آنها سپرده می‌شود تا ملت را مطابق فکر خود توجیه نموده و بسوی کفر، فسق و بدکاری بکشانند.

۲- کسانی که این جوانان را تعذیب و شکنجه می‌نمود، اکثر شان نه اخلاق داشتند و نه از تقوی و دینداری در ایشان خبری بود. و حتی تعدادی از آنها بر شعائر دینی تمسخر و استهزاء نموده و کلماتی از زبان شان صادر می‌گردید که کفر آشکار و صریح بحساب می‌آمد. مثلاً یکی از آنها می‌گفت: اگر پروردگار تان اینجا بیاید او را نیز به زندان می‌اندازم!!! تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً

۳- بعضی کتابهای اسلامی که تحت همین ظروف و شرایط نوشته شد، بذرهای ازین مفکوره را در ضمن خود پرورش می‌داد. و با قوت تعبیر و تأثیر عجیبی که داشت جوانان را بسوی همین مفکوره می‌کشاند.

و به این ترتیب گروه کوچکی از جوانان اندیشه تکفیر را در اذهان خود جادادند. اندیشه که از غلو و عنف سرچشمه گرفته بود و مردم اعم از جامعه و افراد را از عقب عینک‌های سیاه نگاه می‌کرد.

اولین سؤالی که نزد آنها مطرح شد، چنین بود که: حکم کسانی که ما را با اینهمه قساوت و بیرحمی شکنجه و تعذیب می‌کنند، چیست؟ و به تعبیر دقیق تر کسانی که در ورای این عملکرد ظالمان قرار داشته و اذنب شانرا به تعذیب و اذیت ما امر می‌نمایند، چه حکم دارند؟ زیرا آنها ما را تا سرحد مرگ شکنجه می‌کنند، فقط بخاطر اینکه از آنها

می خواهیم که مطابق احکام الهی حکم نمایند؟

جواب نزد شان حاضر بود، آنها مطابق ظاهر آیات و احادیث حکم کرده و اینها را کافر خواندند. چنانچه الله متعال می فرماید:

وَمَنْ لَمْ يَخُكْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ [المائدة : 44]

و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند ، هم اینانند که کافرند .

همچنان به احادیثی استدلال کردند که بعضی معاصی را کفر خوانده است.

این امر در همین حدود باقی نماند، بلکه ازین دایره بیرون رفته و کسانی را نیز در بر گرفت که با این فهم و برداشت شان مخالف بوده و معتقد بودند که ظاهر این نصوص مقصود نبوده و در مذهب اهل سنت و جماعت تأویل شده است. زیرا با قواعد ثابت و دلیل قوی تری که دلالت واضح دارد، در تضاد می باشد.

معتقدین مفکوره تکفیری می گفتند که کسی که این حکام را تکفیر نمی کند و یا با آنها دوستی می نمایند، نیز کافرند. زیرا شک نمودن در کفر کافر مانند کسی است که در کافر بودن مشرکین، نصارا، یهود و مجوس شک می نماید و این شک کردن کفر است.

و به این ترتیب دایره تکفیر وسعت بیشتر یافته شامل کسانی گردید که از حکام پیشینیانی می کردند و کسانی که به حکومت آنها راضی بودند حتی کسانی که در مقابل آنها سکوت کرده اند. و بالآخره دایره کفر آنقدر وسیع گردید که جمهور مسلمانان را در بر گرفت.

### اخوان و مفکوره تکفیر:

این مفکوره که در اذهان یک تعداد اندکی از افراد شکل گرفته بود، با فکر اکثریت مطلق زندانیان بخصوص افراد بزرگ اخوان که بدست حسن البنا مؤسس حرکت اخوان و بنیان گذار قواعد آن تربیت شده بودند، در تضاد واقع گردید. زیرا نشانه و ممیزه اساسی مفکوره ایشان اعتدال و رفق بوده و بر همین اساس شاگردان و طرفداران خود را تربیت کرده بود.

همچنان یکی از نقدهای اساسی که امام حسن البنا متوجه بعضی گروه های اسلامی مصر می ساخت همین بدگمانی و بدبینی هایی بود که نسبت به یکدیگر داشته و در بعضی حالات به سرحد تکفیر یکدیگر می رسید. به همین علت در اصول بیست گانه که ضمن رساله تعالیم نوشت و امیدوار بود که مردم اسلام را مطابق همین اصول بفهمند، صراحتاً به این امر تأکید نمود .

این بحث‌ها بالا گرفت و بالاخره خیر به مرشد عام اخوان، مرد صابر و دانشمند استاذ حسن الهضیبی که در آن زمان در زندان بسر می‌برد، رسید. ایشان این مفکوره و جهت‌گیری را به شدت مورد انکار و انتقاد قرار داده و به صراحت اعلان نمودند که این مفکوره با خط فکری جماعت صریحاً مخالف است. و تأکید نمودند که اخوان درین قضیه و قضایای مشابه آن از مذهب اهل سنت پیروی می‌کنند و اخوان دعوت‌گران اند نه قضات.

این جمله کوتاه که بعدها عنوان کتاب کاملی قرار گرفت، تعبیری از منهج و روش ایجابی و مثبت بوده و برای فعالان اسلامی باید این نکته واضح باشد که آنها دعوت‌گران اند نه قضات.

### فرق بین داعی و قاضی:

بین داعی و قاضی فرق‌های بزرگی وجود دارد، بر قاضی واجب است که از حقیقت مردم باید تحقیق و جستجو نموده و خود را کاملاً آگاه گرداند تا بتواند به نفع و یا به ضد آنها حکم خود را صادر نماید. قاضی باید مردم را توصیف نموده و مواقف شانرا بخوبی بداند تا به براءت و یا عقوبت آنها فیصله نماید. علاوه‌تاً موقف قاضی در برابر مردم اینست که مردم را متهم فکر می‌کند در حالیکه در اصل همه مردم بری هستند. و اما داعی همه مردم را بسوی اسلام دعوت می‌نماید. او دین را به همگان می‌رساند، مردم را تعلیم می‌دهد کلمه اسلام را به همگان آشکار نموده و همه را بسوی اسلام فرامیخواند، او می‌خواهد که گمراهان را براه بیاورد، عاصی را به سوی توبه رهنمایی کند، جاهل را تعلیم دهد و حتی کسی که مسلمان است، می‌خواهد که او مسلمان شود.

داعی بخاطر مجازات خطاکاران فعالیت ندارد، بلکه بخاطر هدایت همه تلاش می‌نماید، به تعقیب مرتد به این هدف نمی‌رود تا او را بقتل برساند، بلکه بسوی او می‌رود تا او را دوباره در دایره اسلام داخل سازد.

این موقف اخوان و مرشد عام آن اثر مثبتی از خود بجا گذاشته و دایره منسوبین این افراطی‌گری را تنگ تر ساخت و تعداد زیادی را از کنار شان جدا کرد. فقط همانهایی باقی ماندند که قدمهای شان در میدان دعوت راسخ نبوده و فکر دعوت در اذهان شان آنقدر ریشه نداشت. بلکه آنها افراد جدیدی بوده و مربوط نسلی بودند که خود را «نسل انقلاب» می‌خواندند.

فکر این گروه به تدریج عمیق تر شده و از تکفیر مرتکبین کبیره به سوی تکفیر کسانی رفت که بر گناهان صغیره اصرار می‌کردند، و افکار ویرانگر شان چنین شکل

بخود گرفت:

- ۱- همه جامعه کافرند.
- ۲- وطن اسلامی دار ارتداد بوده و دار حرب است.
- ۳- نماز جمعه و نماز های جماعت درینجا جایز و صحیح نیست، زیرا نماز در عقب مرتدین جایز نمی‌باشد.
- ۴- امر بالمعروف و نهی از منکر در جامعه مرتد واجب نیست.

این حرکت در حقیقت امر انفجار مهیبی بود که در ساحة دعوت اسلامی صورت گرفته و درختهای هدایت مردم را از بیخ و ریشه برکنند.  
انحراف روانی و افراطی‌گری:

«اشتیاق داشتن در تکفیر مردم و کاستن و پایمال کردن حیثیت و عزت شان و پخش تهمت‌ها در مورد آنها مرض خیلی خطرناک و خبیث نفسی بوده و کسانی که به این مرض گرفتارند، بدون شک تحت این وعید الهی قرار می‌گیرند:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» [النور : 19]  
کسانی که دوست دارند کارهای بسیار زشت در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت

« محمد صلی الله علیه وسلم بر عیوب مردم پرده می‌انداخت و از دست افتادگان می‌گرفت تا از لغزشی که کرده اند، برخیزند. اما اینها عیوب مردم را آشکار می‌سازند و اگر عیبی در مردم نیافتند، از خود می‌سازند و به آنها برچسپ می‌زند. بعد از آن خود را در منصب قضاء قرار داده و گردن مردم را قطع می‌نمایند و حقوق و محرمات مردم را برای خود مباح می‌دانند و کارهایی را مرتکب می‌شوند که هیچ مکانی در دین الهی ندارد.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْيَمَنِ بِذُهَيْبَةٍ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ لَمْ تَحْصَلْ مِنْ تَرَابِهَا قَالَ فَفَقَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ بَيْنَ عَيْسَةَ بْنِ بَدْرِ وَأَفْرَعِ بْنِ حَابِسٍ وَزَيْدِ الْخَيْلِ وَالرَّابِعِ إِمَّا عَلَقَمَةَ وَإِمَّا عَامِرَ بْنَ الطُّفَيْلِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلَاءِ قَالَ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ يَأْتِينِي خَيْرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً قَالَ فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ مُشْرِفُ الْوَجْهَتَيْنِ



نَاشِزُ الْجَبْهَةِ كَثُ اللَّحْيَةِ مَخْلُوقُ الرَّأْسِ مُشَمَّرُ الْإِزَارِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ قَالَ وَنَيْلِكَ أَوْلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ وَلَى الرَّجُلُ قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَضْرِبُ عُنُقَهُ قَالَ لَا لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي فَقَالَ خَالِدٌ وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي لَمْ أُمَرَ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقُّ بُطُونَهُمْ قَالَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ (صحيح البخاري)

از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که علی رضی الله عنه از یمن یک مقدار طلا را که هنوز از خاک جدا نشده بود، در چرم رنگ شده به رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاد رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا بین چهار نفر که عبارت بود از عینه بن بدر، اقرع بن حابس، زید الخیل و چهارم آن یا علقمه و یا عامر بن طفیل بود. مردی از اصحابش گفت: ما مستحق تر ازینها بودیم. این سخن به رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید. پس رسول الله علیه السلام گفت: ایا شما مرا امین نمی دانید در حالیکه من نزد اهل آسمان امین هستم و اخبار آسمانها صبح و شام برایم می رسد. درین حالت مردی با چشمان فرورفته و چهره استخوانی و پیشانی برآمده با ریش انبوه و سر تراشیده و ازار برزده برخاست و گفت: از الله بترس یا رسول الله!! پیامبر علیه السلام گفت: وای بر تو! آیا من مستحق ترین اهل زمین به ترسیدن از الله نیستم؟! درین هنگام خالد بن ولید بلند شده و گفت: یا رسول الله آیا گردنش را بزنم! پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: نه، شاید او نماز می خواند. خالد گفت: چه بسیار نماز خوانانی اند که آنچه در زبان دارند در قلوب شان نیست. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: من مأمور نشده ام که قلوب مردم را بشکافم و سینه های مردم را بکشایم و بنگرم که در آن چیست. و در روایت دیگر:

« فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ انْذَنْ لِي فِيهِ فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ فَقَالَ دَعُهُ فَإِنَّ لَهُ أَصْحَابًا يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ » (صحيح البخاري)

عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله اجازه بدهید تا گردنش را بزنم! رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: او را بگذارید؛ او همراهانی خواهد داشت که هر یک شما نماز خود را در کنار نماز آنها و روزه خود را در کنار روزه آنها ناچیز می بینید، قرآن را می خوانند ولی از حلقوم شان پائین نمی رود. و از دین چنان خارج می شوند که تیر از شکار خارج شده (و هیچ اثری از آن بر تیر باقی نمی ماند).

« عجله در متهم ساختن مردم و بدنام ساختن و ملوث نشان دادن شخصیت آنها نه دین است و نه حکمت در معالجه خطاها بشمار می رود، البته این سخن به هیچگاه به معنای آزاد گذاشتن جرایم و جرایم پیشگان نیست تا آزادانه در جامعه فسادکاری نمایند. و نه به این معناست که میخواهیم احساس غضب بخاطر الله و غیرت ورزیدن بر حدود الهی را خاموش سازیم، این سخن غیر از آنچه است که ما می‌گوییم»<sup>1</sup>

### انسان عاصی در ابتلاء واقع است!!

« روزی به مردی که به شراب عادت کرده بود گفتم: آیا نمی خواهی توبه کنی و بسوی الله برگردی؟! با شکستگی و شرمندگی بسویم نگریست و اشک از چشمانش جاری شد و در نهایت تواضع گفت: برایم دعا کن!! به حالت این مرد خیره شدم و قلبم را حزن و رقت فرا گفت، زیرا اشکها و حالت شرمساری اش نشان میداد که تا چه حد از کوتاهی که در اوامر الله عزوجل می‌کند، حزین و خجالت زده است، و شدیداً میخواهد که خود را اصلاح سازد!

یقیناً که او مؤمن است، ولی گرفتار ابتلائی شده و میخواهد که عافیت یابد و از من کمک میخواهد تا خود را به عافیت نزدیک سازد! با خود گفتم: شاید حالت من بدتر از حالت این شخص باشد. درست است که من در زندگی خود شراب را به زبان نزده ام، زیرا در محیط و جامعه ای که زندگی کرده ام که شراب را نمی شناختند، ولی شاید بارها جام غفلت را سرکشیده ام و در اثر آن پروردگار را فراموش کرده و در حقوق او کوتاهی کرده ام!

ولی او بخاطر تقیصرش گریه می‌کند، و من و امثالم هیچگاهی احساس قصور نمی‌کنیم و اشک از چشمان ما خشکیده است!! شاید ما گرفتار یکنوع خود فریبی شده ایم؟؟

بسوی آن مردی که از من طالب دعا شده بود، تا شراب را ترک نماید. رفتم و برایش گفتم: بیا تا با هم برای خود دعا کنیم و طالب مغفرت شویم.

« قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ » [الأعراف : 23]

من از کسانی به کار دعوت مشغول اند، با تأکید میخواهم که در خطاب با مردم از الله بترسند، و در دین آگاهی و فقاقت حاصل کنند. زیرا برای کسیکه الله عزوجل اراده

1- ( دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين )، محمد الغزالی، ص 210.

شر داشته باشد، او را از فقاقت در دین محروم میگرداند، گرچه خطیب شعله بیان و پرگویی هر منبر و هر کنفرانس باشد»<sup>۱</sup>

مصطفی صادق الرافعی می گوید: « اگر می‌خواهی کسانی را که با تو اختلاف نظر دارند، به دار بزنی، در سرت عقلی است که ریسمان نام دارد، و اگر می‌خواهی مخالفین خود را زندانی کنی، در سرت عقلی است که نام آن دیوار است، اگر می‌خواهی مخالفین خود را به قتل برسانی، در سرت عقلی است که کارد نام دارد، و اگر می‌خواهی چیزی اخذ کنی و چیزی بدهی، قانع شوی و قانع بسازی، در سرت عقلی وجود دارد که عقل نامیده می شود»<sup>۲</sup>

### ازین پرتگاه بر حذر باش:

استاذ یوسف القرضاوی سقوط در گودال تکفیر را رسیدن به نهایت افراطی گری می‌میخواند و می‌گوید: ( این فکر، آخرین درجه افراط و غلو است که فرد را در یک وادی و امت را در وادی دیگری قرار میدهد.)<sup>۳</sup> اسباب بوجود آمدن این پدیده را در چهار مورد خلاصه می‌کند:

۱- انتشار مظاهر کفر و ارتداد حقیقی به صورت آشکارا در جامعه، از حدگذری مرتدین و افتخار کردن به باطل شان، و بکارگیری رسانه‌ها برای نشر اندیشه‌های کفری.

۲- تساهل بعضی علماء در اصدار حکم در مورد اینها.

۳- تحت فشا گرفتن داعیان فکر اسلامی و ایجاد تنگناها در برابر شان.

۴- کم علمی جوانان غیور و با احساس و عدم فقاقت شان در اسلام و اصول دین.

### منعطف تکفیر:

« وجود منعطف‌ها در راه دعوت، خطرناک‌تر از موانع و مشکلات برای فعالان راه دعوت و میدان دعوت می‌باشد. افزود بر آن انعطاف فکری خطرناک‌تر از انعطاف حرکی است. در سایه‌ای فکر صحیح میتوانیم خطای حرکت را تصحیح کنیم و از نقاط نادرست بگذریم. اما اگر انحراف در فکر رخنه کرد، هر حرکتی که ازین فکر منحرف صادر گردد، خیری را به دنبال نداشته و بجای نفع ضرر می‌رساند.»

1- المرجع السابق ص 203.

2- (من وحی القلم) مصطفی صادق الرافعی، از مقدمه (دعاة لا قضاة) لأستاذ حسن الهضیبی ص 8

3- (الصحة الإسلامية بین الجحود التطرف) دكتور يوسف القرضاوی ص 57

و از خطرناک ترین منعطف‌های فکری که با کمی تفصیل روی آن صحبت باید کنیم، فکر تکفیری است. البته درینجا از جانب فقهی و تردید دلایل این فکر بحث نخواهیم کرد. زیرا این مسئله را استاذ حسن الهضیبی در کتاب (دعاة لاقضاة) به تفصیل بحث کرده اند. بلکه درینجا میخواهم نکاتی را نشاندهی کنم که خطای این انحراف و خطر آنرا توضیح می نماید.

و یکبار دیگر نکاتی را که قبلاً در مورد زمینه های ظهور این انحرافات و مسؤلین حقیقی آن گفتم، مورد تأکید قرار میدهم. بدون اینکه نیت های صاحبان این فکر را متهم بدانیم و سخن را بر فرض حسن نیت آنها بنا کنیم.

۱- آیا اصدار حکم بر دیگران واجب هر مسلمان است؟

امر ثابت و معلوم اینست که شریعت اسلامی ما را مکلف گردانیده است تا دیگران را بسوی الله عزوجل فراخوانیم، به معروف امر کنیم و از منکر نهی نماییم. هر کدام ما در برابر الله عزوجل مورد سؤال قرار می گیریم که آیا اهل خود را دعوت کرده ایم، آیا همسایه ها را دعوت نموده ایم. دوستان و هر کسی که با ما رابطه دارند، بسوی الله عزوجل دعوت کرده ایم؟ آیا آنها را بسوی عمل کردن به کتاب الله و سنت رسول او فراخوانده ایم؟

اما هیچ یک ما ازین سؤال نمی شویم که آیا در مورد فلان شخص حکم نموده ایم و یا خیر؟ چرا و به چه علتی بروی حکم نکرده ایم؟ زیرا حکم کردن بر دیگران از جمله مکلفیت های شرعی نیست.

ما بخاطر ادای واجب دعوت الی الله مستحق اجر اخروی می شویم و در صورت تقصیر در آن مورد عقاب قرار می گیریم.

اگر بر دیگران حکمی صادر نکردیم، به هیچ صورت مورد عقاب قرار نمی گیریم، اما اگر حکمی صادر کردیم و در آن بخطا رفتیم، مورد عقاب شدید قرار می گیریم.

دولت اسلامی و یا حکومت اسلامی که شریعت الهی را اقامه می کند، مسئولیت دارد تا حالت افراد را از نگاه عقیده شان تعیین و تشخیص نماید زیرا تعامل حکومت با افراد برحسب عقیده شان فرق می کند، مسلمان، غیر ذمی است، ذمی با مرتد فرق دارد و... ولی این کار به افراد سپرده نشده است.

شاید در بعضی حالات خاص ضرورت ایجاب نماید که فردی مجبور باشد در مورد دیگری تحقیق نموده و کفر و ایمانش را معلوم سازد مثلاً میخواید رابطه ازدواجی را با

وی برقرار سازد و یا تجارت و معامله دیگری با وی انجام دهد. شاید آن شخص مرتد و ملحد باشد، درین حالات اگر انسان مشکوک گردید، بهتر است از بستن چنین روابطی اجتناب نموده و در همین حد اکتفاء کند. ولی اصدار حکم بر وی لازمی نمی باشد.

## ۲- اصدار حکم کفر بر مسلمان امر خطرناکی است!

هر کدام ما حرمت مسلمان را بر مسلمان می دانیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید:

كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرَضُهُ (صحیح مسلم - عن ابی هریره)

همه مسلمان بر مسلمان حرام است، خون او و مال او و آبروی او.

به همین علت است که شریعت اسلامی این محرمات را با وضع قوانین قاطع و حکیمانه حمایت کرده است. خون او را بوسیله قصاص حمایت می کند، عرض و آبروی او را بوسیله حد قذف و حد زنا نگهدارد و مال او را با حد سرقت حفاظت می کند و...

حکم بر کفر شخص مسلمان به معنای هدر قرار دادن همه این حرمت است. لذا تکفیر وی شدید تر از قتلش می باشد و شریعت اسلامی جزای آنرا از جنس عملش تعیین نموده و تصریح می کند که کسیکه مسلمانی را بدون حق تکفیر می کند، خودش با کفر مواجه می شود.

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا يَرْمِي رَجُلًا رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبَهُ كَذَلِكَ (صحیح البخاری)

از ابوذر رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنید که گفت: متهم نمی کند مردی شخصی را به فسق و کفر مگر اینکه اگر آن شخص چنین نباشد، بر خود آن شخص بر می گردد.

بنابراین اقدام به تکفیر مسلمانان عمل خطرناک و هلاک کننده است، بدون اینکه ثوابی را در پی داشته باشد. چنانچه این عمل از مکلفیت های شرعی نمی باشد.

## ۳- کدامیک قابل احترام است؟

فلان مریض زمین گیر شده و از شدت مرض بی حرکت شده است، آیا جرئت می کنیم که قبل از آنکه در مسأله تدقیق نموده و متیقن شویم که حقیقتاً این دنیا را ترک نموده است، او را مرده بخوانیم و امر کنیم تا او را دفن کنند؟

فکر می کنم هیچ کسی درین نکته اختلاف ندارند که باید از فوت شدن او کاملاً خود را مطمئن سازیم گرچه بیهوشی او چندین روز دوام نماید. ولی اگر قبل از مرگ حقیقی با وی مانند یک مرده تعامل صورت گیرد، این عمل جریمه قتل بحساب می آید، باوجود اینکه حالت مریض در بدترین وضعیت قرار داشته است.

اگر این احتیاط شدید در رابطه با موت و زندگی جسمی انسان که به هر صورت فنا پذیر است، لازم می‌باشد، احتیاط کردن در مسأله عقیده باید شدیدتر باشد. زیرا اصدار حکم کفر بر شخص مسلمان و خارج ساختن او از دایره اسلام بمراتب خطرناک‌تر و محرم‌تر از حکم کردن به مرگ انسان زنده می‌باشد. پس چگونه جرئت می‌کنیم که میلونها انسان را تکفیر کنیم؟

ما ازین انکار نداریم که اگر در مورد مسلمانانی که امروز با ایشان زندگی داریم، تحقیق کنیم، یکتعداد زیادی را خواهیم یافت که مرتد شده و عملاً از دین خارج اند، ولی این حالت را به صورت فردی و در بعضی اشخاص مشاهده می‌کنیم. پس موقف ما در برابر جامعه بحیث کل اینست که؛ اینها مسلمان اند، بجز کسانی که کفر و ارتداد شان به صورت قطعی ثابت باشد. نه اینکه همه جامعه را کافر بدانیم. بجز کسانی که مسلمان بودن شان ثابت گردد.

همچنان توقف از حکم کردن در مورد افراد نیز مقبول نمی‌باشد. به این معنا که شخصی را نه مسلمان بدانیم و نه کافر بخوانیم تا آنکه حالتش برای ما ثابت و آشکار گردد. زیرا این موقف غیر واقعی و غیر معقول است. چنانچه هیچ عقلی نمی‌پذیرد که مریضی را بحال خودش بگذاریم و نه بحیث زنده به معالجه وی اقدام کنیم و نه او را مرده پنداشته و به تکفین و تدفینش اقدام کنیم!

درین حالت اصل اینست که او را زنده بشماریم تا آنگاهیکه مرگش به صورت یقینی برای ما ثابت گردد. حالت برادران مسلمان ما نیز همینگونه است، یعنی اسلام آنها را ثابت می‌دانیم تا زمانی که غیر آن به صورت قطعی برای ما ثابت گردد.

#### ۴- حد فاصل بین کفر و اسلام:

الله عزوجل خط فاصل بین کفر و اسلام را خیلی وسیع و عریض تعیین نکرده است، الله عزوجل خط فاصل بین کفر و اسلام را مرحله زمانی و مکانی وسیعی تعیین نکرده است تا در مورد اندازه گذشتن انسانها ازین مرحله اختلاف نظر بوجود آمده و در نتیجه آن در مورد کفر و اسلام آنها و نتایج مرتبه برین حکم که در آخرین درجه اهمیت قرار دارد، اختلاف نظر بوجود آید. بلکه الله عزوجل بنابر حکمت فایق و رأفت و مهربانی خود، خط فاصل بین کفر و اسلام را یک خط باریک و دقیقی قرار داده است که گنجایش هیچ نوع اختلاف را ندارد، تا درین امر با حرج و مشکل مواجه شویم. الله عزوجل اقرار به کلمه شهادت را باب داخل شدن به اسلام قرار داده است. همچنان

خروج از اسلام را مربوط به امر واضح و قطعی نموده است که هیچ تأویل دیگری جز کفر نداشته باشد. علاوه بر آن قبل از اقامه حد ارتداد، فرصت توبه را نیز برایش میدهد.<sup>۱</sup>

شرع از ما نخواستہ است تا برای کسانی که میخواهند به اسلام داخل شوند، امتحانی برپا کرده و درجات افراد کامیاب و ناکام آنها را تعیین کنیم بلکه می فرماید:

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوهَا فَقَدْ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ » (سنن النسائي)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: من مأمور شده ام تا با مردم بجنگم تا آن زمانی که لا اله الا الله بگویند، چون این کلمه را گفتند اموال و خونهای خود را از من در عصمت قرار میدهند، جز به حق اسلام و حساب ضمائر شان با الله عزوجل است.

پس این سخن که کسانی را که « لا اله الا الله » میگویند تا زمانی به خواسته های آن عمل نکرده اند، مسلمان حساب نکنیم، سخن نادرست بوده و استاذ حسن البناء چنین سخنی را نگفته اند.<sup>۲</sup> بلکه انسان با گفتن این کلمه مسلمان می گردد، بعد از آن، یا مسلمان متقی و مطیع می باشد و یا مسلمان عاصی و گنهکار، و اگر از امر ثابت و معلوم در دین به گونه انکار نمود که تأویلی جز کفر نداشت در آنصورت مرتد پنداشته می شود.»

### تخریب زمینه های دعوت:

مسلمانانی که در بین شان زندگی می کنیم و آنها را بسوی اسلام دعوت می نمایم، از آنها میخواهیم که اسلام را بیاموزند و به آن عمل نمایند، اینها زمینه و ساحة دعوت ما را تشکیل میدهند ما میخواهیم از همین مردم، عناصر مؤمن و مخلصی را بدست آوریم که بر جامعه خود مؤثر بوده مسئولیت دعوت را بدوش بگیرند و درین راه فداکاری نمایند. و اما اگر مردم احساس کردند که ما آنها را کافر می پنداریم (در حالیکه این پندار کاملاً غلط است) حتماً از ما نفرت نموده و آماده نخواهید بود که به سخنان ما گوش بدهند. بلکه به عداوت و دشمنی با ما بر می خیزند. درین صورت است که زمینه های دعوت را بدست

1- انظر في قضية الردة: (الردة والحرية الدينية- مراجعات نصية تطبيقية) د. أكرم رضا مرسى.

2- مقصد امام ازین سخن که (هیچ مسلمانی را که به کلمه شهادت اقرار می کند و به مقعضای آن عمل می کند تکفیر نمی کنیم) اینست که بعد از اینکه کلمه را خواند داخل اسلام میگردد و برای داخل شدن در اسلام تنها اعتراف به شهادتین کفایت می کند....

خود منفجر و نابود ساخته و راه حرکت را مسدود می‌کنیم و بالآخره در عزلت حاشیه قرار می‌گیریم. بعد از آن هیچ کار خیری برای اسلام و مسلمانان انجام داده نمی‌توانیم. اگر امروز حالت مسلمانان دور از اسلام و احکام اسلامی قرار دارد، این حالت از فعالان اسلامی و کسانی که مدعی و متصدی کار در میدان دعوت اند، میخواهد که سعی و تلاش خود را دو چندان سازند تا از دست این از پا افتادگان گرفته و آنها را بحرکت آورند، نه اینکه حکم کفر را بر آنها صادر کنیم و پرده های ضخیمی بین خود و آنها بکشیم، زمینه های دعوت خود را ویران ساخته و به گروهی فرو رفته در زوایای تاریخ مبدل شویم.

دشمنان اسلام بعد از آنکه سرزمینهای مسلمانان را مستعمره ساختند، در ابتداء کوشیدند تا دین شانرا یکسر مبدل سازند اما زمانی که درین امر ناکام شدند، تلاش نمودند تا جوهر و حقیقت اسلام را از متن زندگی شان بزدایند در اثر این تلاشها نسلی بوجود آمد که از بخش های زیاد اسلام بی خبر مانده و جوانب متعدد تعالیم اسلامی در زندگی شان به مشاهده نمی‌رسد.

این حالت از ما جداً می‌خواهد که کار و فعالیت خود را در راه دعوت مردم چند برابر سازیم تا این افراد را بسوی اسلام اصیل رهنمائی کرده و از تعالیم اسلام آگاهشان سازیم. نه اینکه به اصدار حکم کفر بر آنها کفایت کرده و پرده های ضخیمی بین خود و آنها بکشیم؟

دشمنان اسلام و مسلمین چه تمنایی بیشتر ازین دارند که مسلمانان در حال تفرقه و پراگندگی قرار داشته و افراد هر مجمع اسلامی یکدیگر را تکفیر نمایند، این دانشگاه دیگری را کافر بدانند این کارخانه با آن کارخانه در حال جنگ باشد و یکدیگر را کافر بدانند. آیا حاضر هستیم یگانه آرزوی آنها را به این آسانی و به صورت مجانی برآورده سازیم، بدون اینکه فائده اسلام و مسلمانان را در نظر داشته باشیم؟!

### راه درست:

اما اگر حقیقتاً میخواهیم مصدر خیر برای اسلام و مسلمانان شویم و برای تمکین و حاکمیت دین الهی زمینه سازی کنیم، باید همان راهی را در پیش بگیریم که رسول الله صلی الله علیه وسلم طی نمودند. ایمان، عمل، محبت و اخوت، بدون اینکه در آن تبدیل و تغییر آوریم و مرتکب افراط و تفریط شویم.

« قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ »



[یوسف : 108]

بگو: این طریقه و راه من است که من و هر کس پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم، و خدا از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم. الله عزوجل ما را از جمله کسانی گرداند که راه رسول الله را بدون ایجاد تغییر و تبدیل در پیش گیریم.

### تکفیر کسانی مستحق تکفیر اند:

تا اینجا و بعد از آنکه افراط و غلو در تکفیر را مردود دانستیم و آنرا بحیث انحراف نفسی، انحراف فکری و نابود کننده زمینه‌های دعوت شناختیم و در ابتدا و انتهای آن نهی و وعید شدید را از زبان رسول مصطفی صلی الله علیه وسلم شنیدیم، استثنایی که امام حسن البناء درین قاعده ذکر می‌نمایند خیلی بجا و به مورد می‌یابیم. ایشان می‌گویند:

- ✓ مگر آنکه به کلمه کفر اقرار کند.
  - ✓ و یا امر ثابت و معلوم و یقینی در دین را انکار نماید.
  - ✓ و یا صریح قرآن را تکذیب نماید.
  - ✓ و یا آنرا بگونه‌ای تفسیر کند که اسالیب زبان عربی به هیچ صورت آنرا نپذیرد.
  - ✓ و یا عملی انجام دهد که غیر از کفر تأویل دیگری نداشته باشد.
- این پنج حالت است که انسان را از اسلام خارج می‌سازد، در آنصورت تکفیر وی جایز و به مرتد بودن او حکم می‌گردد.

شیخ عبدالله الخطیب در مقدمه‌ای که بر کتاب «دعاة لاقضاة» نوشته‌اند، می‌نویسند: «معنای اقرار به کلمه کفر اینست که کلمه کفر را با رضایت خاطر و بدون اکراه بگوید و یا اینکه مورد اکراه قرار گیرد ولی عذاب مردم را مانند عذاب الله بداند و کلمه کفر را با انشراح صدر بپذیرد و اقرار کند و معنای «انکار از امر یقینی و ثابت در دین» اینست که احکام و مسایل مسلم و یقینی اسلام، مانند فرضیت نماز و روزه و یا حرمت شراب و سود را انکار نماید یا آیتی از قرآن را رد کند و یا قرآنی بودن آنرا نپذیرد. البته بشرط اینکه انکار وی بعد از آن صورت گیرد که مسأله را به صورت درست فهمیده و با بیان واضح و روشن حجت بر وی قایم گردد.

اما اگر کسی از روی جهل و نادانی انکار نماید و نداند که بعضی امور از جمله مسایل ثابت در دین می‌باشد، عذر او مقبول بوده و گناه آن بدوش کسی است که واجب تبلیغ را بعهدہ داشته و این کار را انجام نداده است.

«تکذیب صریح قرآن» به این معناست که علوم واضحی که قرآن تصریح کرده

است، تکذیب کند، مانند رد کردن اخبار امت های پیشین، داستان های انبیاء و سایر اخباری که در قرآن کریم وارد شده است.

«و یا آنرا به گونه ای تفسیر کند که شیوه های زبان عربی به هیچ صورت آنرا نپذیرد» به این معنا که؛ اصل در تفسیر قرآن؛ عبارت از نقل صحیح از رسول الله صلی الله علیه وسلم است، بعد از وی اقوال صحابه رضی الله عنهم و به دنبال آن اقوال ائمه و سلف صالح قرار دارد. اگر در مواردی اقوال مأثور وجود نداشته باشد میتوان درین موارد اجتهاد نمود، بشرط اینکه تفسیر کننده از اهلیت لازم برخوردار بوده و شروطی که برای تفسیر قرآن ضروری است در روی باشد.

اما اگر کسی ازین مراحل و شرایط فراتر رفته و قرآن را مطابق خواست و هوای خود تفسیر نماید، چنانچه در حدیث نبوی وارد است، جای خود را در آتش دوزخ برگزیند! البته این در صورتی است که زبان عربی تحمل آنرا داشته باشد و اما اگر به گونه ای تفسیر نمود که اسالیب و شیوه های زبان عربی آنرا نمی پذیرد، تفسیر وی تکذیب صریح قرآن بحساب می آید. زیرا این نوع تفسیر در احکام سبب تغییر در مدلول حکم شرعی می گردد.

چنانچه قادیانی ها که به نبوت میرزا غلام احمد قادیانی قایل اند، آیت « وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » [الأحزاب : 40] را به زینت بخش انبیاء تفسیر کرده و از ختم نبوت منکر شده اند و کافر شمرده می شوند.

و اما در غیر احکام مثل آیات قصص در تفسیر « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً » [البقرة : 67] بعضی اهل تصوف گفته اند که مراد از بقره نفس انسان است و شیعه معتقد است که مراد از آن ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها است. کسانی که این سخن را از روی عقیده می گویند، بدون شک کافر شمرده می شوند.

«و یا عملی را مرتکب شود که غیر از کفر دیگر هیچ تأویلی نداشته باشد» مانند کسانی که از سرزمین مسلمانان فرار نموده و کشور های کفری و در حال حرب با مسلمانان می روند. در آنجا اسرار و راز های مسلمانان را افشاء می کنند و بر ضد مسلمانان در صف آنها قرار می گیرند . همراه با آنها به جنگ برادران مسلمان خود می آیند، در حالیکه عملی را که مرتکب می شوند، می فهمند و حکم آنرا میدانند.<sup>1</sup>

درینجا یکبار دیگر بر گذشته و می گوئیم:

امام طحاوی می گوید:

اهل قبله را به  
سبب ارتکاب گناه

1- ( دعاة لاقضاة )، ح

### اساسات تکفیر:

اساسات و مبانی که تکفیر بر آن منحصر می‌باشد، قرار ذیل است:

- ۱- ارتداد کامل: مانند پذیرفتن دین دیگری و یا ترک اسلام.
- ۲- ارتداد جزئی: این نوع ارتداد به اشکال ذیل ظاهر می‌شود.
  - أ- انکار: انکار کردن از چیزهایی که به صورت یقینی و ثابت از دین می‌باشد. مانند نماز، روزه ماه رمضان، حرمت شراب، سود و امثالهم. ولی اگر مسئله ای برایش پوشیده مانده و از حکم آن بیخبر بود، کافر شمرده نمی‌شود، مانند اینکه تازه به اسلام داخل شده باشد و یا اینکه در دیار غیر اسلامی زندگی داشت و یا در دیار اسلام آنقدر انحراف صورت گرفته باشد که مردم از مسایل ثابت و ضروری دینی بیگانه شده باشند.
  - ب- استکبار: استکبار یکنوع حالت روانی و نفسی است که شواهد آنرا در دنیای واقعیت مشاهده می‌کنیم. مانند استکبار ابلیس که در برابر حکم الله عزوجل از خود نشان داد. اما حکم به استکبار باید بر اساس نشانه های واضح و عمل یقینی صورت گیرد. زیرا استکبار عمل قلبی می‌باشد. به همین دلیل الله عزوجل ابلیس را از علت عدم سجده پرسیان کرد تا تکبر پوشیده در سینه‌اش را در قالب الفاظ ظاهر گرداند. پس شخصی که در برابر یک حکم الهی استکبار ورزد، کافر می‌شود. اما باید متوجه بود که مطلب ما حکم متفق علیه است. اما اگر در برابر حکم مورد اختلاف تکبر ورزید، مانند حدیث مسواک و یا حدیث افتیدن مگس در آب و غیره، استکبار بوده و کفر به حساب نمی‌آید.
  - ت- استهزاء: عبارت از صدور قول و عملی است که در آن نوعی تمسخر و اهانت بر حکم الله عزوجل صورت گیرد. این تمسخر و استهزاء سه نوع بوده می‌تواند. یا استهزاء به ذات الله عزوجل است، یا استهزاء به رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا استهزاء به احکام شرعی می‌باشد.
  - ث- استحلال: آنست که چیز حلال را حرام و حرام را حلال بداند. مستحل کسی را گویند که عقدی را که الله عزوجل بسته است، می‌گشاید، چه حلال باشد و یا حرام.

دکتور یوسف القرضاوی می‌گوید:

« بنابرین لازم است کسانی را که بدون هیچ شرم و حیاء کفر خود را جهراً اعلان می‌کنند، به صراحت تکفیر کنیم و کسانی را که ظاهر شان مسلمان است ولی باطن شان عاری از ایمان است، بحال خودشان بگذاریم. اینها در عرف و اصطلاح اسلامی «منافقین» نامیده می‌شوند. کسانی که به زبان می‌گویند که ایمان آوردیم ولی قلب شان آنرا

تصدیق نمی‌کند. درین دنیا با اینگونه افراد بحیث مسلمان تعامل صورت می‌گیرد ولی در آخرت بخاطر کفری که در سینه پنهان دارند، در پائین ترین طبقه جهنم می‌باشد.

### چه کسانی کافرند:

از جمله کفاری که باید تکفیر گردیده و هیچ نوع سازش و نرمی در برابر شان صورت نگیرد میتوان گروههای ذیل را ذکر نمود.

۱- کمونیست ها: کسانی که هنوز هم بر کمونیزم اصرار داشته و ماتریالیزم را بحیث فلسفه و جهانی بینی خود و کمونیزم را بحیث نظام زندگی پذیرفته اند. با وجود اینکه این جهانی بینی و نظام شان صریحاً با عقاید و شریعت اسلامی در ضدیت قرار دارد. اینها کسانی اند که همه ادیان را افیون ملتها می خوانند و با هر نوع دین به صورت عموم و با دین اسلام به صورت خاص دشمنی و عداوت دارند زیرا میدانند که اسلام عبارت از عقیده، نظام و مدنیت کامل است.

۲- سیکولاریست ها: رهبران و سران احزاب سیکولار و غربی که شریعت الهی را به صورت آشکار مردود میخوانند و فریاد می‌زنند که دین باید از دولت دور باشد. و چون بسوی حکم الله و رسولش فراخوانده می شوند، از آن إباء و امتناع می ورزند، و مزید بر آن شدیدترین جنگ تبلیغاتی را بر ضد اسلام و کسانی خواهان تحکیم شریعت و برگشت بسوی اسلام اند، براه می اندازند.

۳- گروههایی که به صورت ظاهر و آشکار از اسلام خارج شده اند، مانند فرقه ها دروز، اسماعیلیه، نصیریه، پرویزی و سایر فرقه های باطنی.

امام غزالی در مورد اینها می‌گوید: « ظاهر شان رافضی و باطن شان کفر خالص است». و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد شان می‌گوید: « آنها کافرتر از یهود و نصاری هستند. زیرا از امور قطعی و اساسی دین که یقیناً در دین شامل است، انکار می ورزند.»<sup>۱</sup> مانند آنها در عصر ما بهایی است که دین جدید و مستقل است و فرقه قادیانی که از ختم نبوت انکار ورزیده و غلام احمد را پیامبر می دانند.<sup>۲</sup>

### حکم به غیر ما انزال الله:

یکی از قضایای مهمی که بر اساس آن مفکوره تکفیر شکل گرفت، طرز تفکری بود

1- لازال يوجد فی هذه الفرق (الدروز والنصيرية والإسماعيلية) فی بعض الدول الإسلامية.

2- (ظاهرة الغلو فی التكفير)، يوسف القرضاوی ص 24، 25.

که برای اولین بار از سوی خوارج مطرح شد. آنها در مقابل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بغاوت نموده و گفتند:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» [الأنعام : 57]

و مدعی شدند که علی رضی الله عنه ازین حکم مخالفت ورزیده بجای اینکه قرآن را حکم قرار دهد، مردان را بحیث حکم پذیرفته است.

این مفکوره امروز هم در جهان اسلام وجود داشته و در شرایط و ظروفی سربلند کرد که جهان اسلام بعد از سقوط خلافت در بدترین شرایط قرار گرفت. در شرایطی که استعمار بر مقدرات ملت ها حاکم گردیده و قوانین غربی ترجمه شد. و قانون اساسی کشور های کوچک نوشته شده و در بعضی آنها به جای اینکه اسلام را بحیث یگانه مصدر قانون بدانند، آنرا یکی از مصادر قانون قرار دادند تا هر چه را بخواهند، اخذ کند و هر چه را خواستند ترک نمایند. لذا واجب است که موقف مسلمان را در برابر این قضیه مهم و خطیر بدانیم.

دکتر یوسف القرضاوی در تعلیقی بر آیت 44 سوره مائده می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» [المائدة : 44]

«فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [المائدة : 45]

«فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» [المائدة : 47]

پس کسیکه مطابق احکام الهی فیصله و حکم نمی کند. کافر، یا ظالم و یا فاسق است و یا همه این صفات را دارا می باشد.

و اما مراد از «کفر» درینجا کفر اکبر است که انسان را از ملت اسلام خارج می سازد، یا کفر اصغر بوده و سبب خروج از اسلام نمی گردد؟

استاذ در جواب این سؤال می گوید: «این حکم در رابطه با اشخاص و مواقف شان فرق می کند. کسیکه به غیر ما انزل الله حکم می کند، ولی خود را گنهکار و مخالف اوامر الهی میداند، و خود را تحت فشار خواسته های نفس و عوامل دیگری احساس می کند و به امید توبه و مغفرت است، کفر این شخص اصغر بوده و او را از ملت اسلام خارج نمی سازد.

و اما کسیکه به غیر ما انزل الله حکم نموده و آنرا حلال میداند، یا حکم الهی را به نظر حقارت و استخفاف می بیند، چنین شخصی داخل کفر اکبر گردیده و از اسلام خارج است. خصوصاً اگر معتقد باشد که احکام الهی نشانه جمود، عقب ماندگی و ارتجاعی بودن است و قوانین که انسانها وضع کرده است. پیشرفت و ترقی را بدنبال داشته جامعه را بهبود می بخشد و سطح زندگی را بلند می گرداند!!»

دو ملاحظه مهم:

دکتر قرضاوی تحت این عنوان می نویسد:

اول: حکم کردن مطابق هدایات اسلامی، فریضه ثابت و یقینی بوده و هیچ مسلمانی با آن مخالفت ندارد.

این قضیه مساوی با مفکوره ایست که در عصر حاضر از آن به «حاکمیت الهی» تعبیر می کنند. معنای سخن اینست که حاکمیت تشریحی، امر کننده و نهی کننده، حلال کننده و حرام کننده مخصوص الله بوده و تنها او تعالی حق تکلیف و حکم الزامی بر مخلوقات را دارد.

بعضی ها گمان کرده اند که این مفکوره از ابتکارات سید مودودی در پاکستان و سید قطب در مصر است. در حالیکه واقعیت اینست که این مفکوره از علم «اصول فقه اسلامی» اخذ گردیده است. و علمای اصول فقه این موضوع را در بحث های حکم که از مقدمات اصول می باشد و در مبحث «حاکم» مطرح کرده اند و می پرسند، حاکم کیست؟ همه آنها به اتفاق جواب میدهند که حاکم مطلق الله عزوجل است. یعنی او تعالی صاحب حق مطلق در تشریح و وضع قوانین برای بندگان می باشد.

دوم: مبدأ «حاکمیت الهی» و (حکم مطابق هدایات الهی) بحیث مطلب و مبدأ اساسی، نقش انسان را ملغی نمی سازد. زیرا انسان است که نصوص را درک و فهم نموده و از آن مسایل مورد نیاز خود را استنباط می کند و آن خالیگاهی را پر می سازد که هیچ نصی در مورد آن وجود ندارد. و ما آنرا اصطلاحاً (منطقه عفو) میخوانیم. این ساحة خیلی وسیعی است که شارع حکیم بر اساس رحمت خود، بدون اینکه فراموش نماید، برای ما فارغ گذاشته است تا عقل و فکر ما به جولان پرداخته و در روشنی نصوص و اصول اجتهاد نماید.<sup>1</sup>

### فرق بین نوع و شخص:

استاذ یوسف القرضاوی تحت این عنوان می نویسد:

«درینجا لازم میدانم تا توجه تانرا به نکته مهمی جلب نمایم. و آن قاعده ایست که علمای ژرفنگر و محقق تعین نموده اند و تذکر داده اند که باید در مسأله تکفیر بین نوع و شخص معین فرق قایل شویم.

به این معنا که؛ مثلاً می گوئیم کمونیست ها کافرند، زعمای سیکولاریزم که حکم شریعت را مردود می دانند، کافرند، کسانی که چنین و چنان بگویند، کافرند، اینها اصدار حکم بر نوع است. و اما اگر موضوع به شخص معینی مربوط می شود که منسوب به یکی ازین گروهها

1- انظر للشيخ يوسف القرضاوى رسالة (عوامل السعة والمرونة فى الشريعة الإسلامية) وراجع الحديث حول الأصل الخامس فى هذا البحث.

است، درینصورت واجب است تا تحقیق صورت گرفته و حقیقت موقف وی آشکار گردد. باید با او مناقشه صورت گیرد و حجت بروی قایم گردد، شبهاتش نفی و عذرهایش بر طرف گردد. امام ابن تیمیه می گوید:

« شاید سخنی کفر بحساب آمده و گوینده آن به صورت مطلق کافر خوانده شود. و بگوییم که؛ « کسیکه چنین بگوید کافر است.»

و اما اگر شخص معین چنین بگوید، دفعتاً به کفر او حکم نمی شود، تا آنکه حجت بر وی قایم گردد.»

این مسأله مانند وعید هایی است که در نصوص وارد شده است چنانچه الله عزوجل می گوید:

« إِنَّ الدِّينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا » [النساء : 10]

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند ، فقط در شکم های خود آتش می خورند ، و به زودی در آتش فروزان در آیند

این آیت و سایر نصوص وعید حق است. ولی در مورد شخص معین گفته نمی توانیم که حتماً تحت این وعید داخل می باشد. زیرا در حق شخص معینی از اهل قبله شهادت داده نمی توانیم که حتماً به جهنم می رود. بخاطر اینکه ممکن است بخاطر فوت شرطی و یا وجود مانعی تحت این وعید داخل نشود. شاید تحریم برایش نرسیده است، شاید از عمل حرام توبه نماید، شاید دارای حسنات بزرگی باشد و عقوبت جرم او را محو نماید شاید به مصیبت هایی مبتلا گردید و گناهانش را کفاره نماید شاید کسی از وی شفاعت کند...

و به عین شکل اقوالی نیز است که گوینده آن کافر نمی شود شاید نصوصی که سبب شناخت حق می شود، برایش نرسیده است.<sup>1</sup>

### چالشهای ناشی از تکفیر:

در تاریخ اسلامی در رابطه با قضیه تکفیر جهت های متعددی ظهور نمودند:  
اول: مذهب مرجئه تبارز کرده و این سخن مشهور را گفتند که «که هیچ گناهی همراه با ایمان ضرر نمی رساند.»

دوم: مذهب تکفیر، که خوارج نمونه بارز آن بوده و با کمترین شبهه امت را تکفیر کردند.

این دو خط هنوز هم در ساحات اسلامی امتداد دارند و در هر چند سالی می بینم که

1- (ظاهرة الغلو في التكفير)، يوسف القرضاوی ص 26، 27.

گروههایی تکفیری جدید ظاهر می گردند. و اما ارجاء را در خط تسلیم طلبی در برابر هر وضعیت و شرایط مشاهده می کنم و اکثر اهل معاصی پناگاه و امنی در آن یافته اند.

### مشکلات ناشی از تکفیر:

- ۱- اعتزال و منزوی شدن از جامعه.
- ۲- عنف و تصیفه های جسدی و قتل.
- ۳- تحویف و ترسانیدن مردم از سوی سیکولارها و توصیف دعوتگران به تروریسم و دهشت افگنی، که منتج به سهل انگاری و مجامله با کسانی شده است که مرتکب کفر عملی می شوند.
- ۴- دادن بهانه بدست حکومت های جابر و طاغی تا هر نوع فعالیت اسلامی را تحت ضربات قرار داده و در نطفه خشتی کند.

### سؤال های مهم در مورد تکفیر:

- ۱- عبارات ذیل را در روشنی برداشتی که از اصل بیستم دارید توضیح کنید.
- أ- تکفیر زمینه های دعوت را از بین میبرد.
- ب- بین قضاات و دعوتگران فرق است.
- ت- کسانی که مستحق تکفیر هستند کافر میدانیم.
- ث- از تکفیر شخص معین، بدون تحقیق خود داری می کنم.
- ۲- این اصل بنیاد همه اصول است، کدام اصلهای دیگری اند که همین موضوع را بحث می کند.
- ۳- ( حاکمیت از الله است) این اصطلاح تا چه حدی با اصطلاحات قرآنی و نبوی، که همین مطلب را تعبیر می کند، توافق دارد؟
- ۴- احياناً عجله در تکفیر و فاسق خواندن





# قبل از خاتمه

## بیا با هم اتفاق کنیم!

و به این ترتیب اصول عشرين را می‌یابیم که این صلاحیت را دارد تا وثیقه تحت عنوان «بیا با هم اتفاق کنیم» قرار گیرد. امام حسن البنا در تعلیقی برین اصول می‌نویسد اگر برادر مسلمان «دین» خود را در روشنی این اصول بیاموزند. آنگاه معنای این شعار خود را میدانند که «قرآن دستور ماست» و «رسول الله قدوة ماست.»

وهیچ فهمی وجود ندارد، مگر اینکه به دنبال آن عمل قرار می‌گیرد، در میان این دو اصل، (فهم و عمل) اخلاص قرار دارد که بحیث بهترین رابط و پیوند دهنده بین آنها عمل می‌کند. و رکن دوم ارکان بیعت، بعد از فهم را تشکیل میدهد.

امام البنا می‌گوید:

«اخلاص آنست که برادر مسلمان هر قول، عمل و جهاد خود را خالصانه برای الله انجام دهد و تنها رضاء و اجر و پاداش او را بخواهد. بدون اینکه به غنیمت دنیایی، مظهر و مقام، لقب و رتبه‌ها، تقدیم و تأخیر نظر داشته باشد. و به این ترتیب سپاهی فکر و عقیده خود باشد نه سپاهی اغراض و منافع.

« إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (162) لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ » [الأنعام : 162 ، 163]

بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است. (162) او را شریکی نیست، و به این [یگانه پرستی] مأمورم، و نخستین کسی هستم که [در این آیین] تسلیم [فرمان‌ها و احکام] اویم (163)

و درین صورت است که هر برادر مسلمان معنای این شعار همیشگی خود را عمیقاً درک می‌کند که «الله غایت ماست» «الله اکبر و الله الحمد»<sup>1</sup>

1- (مجموعه الرسائل)، حسن البنا، رسالة التعاليم، و جاری الإعداد لشرح هذا الركن والأركان الباقية على نفس المنهج.

## و اصول دیگر:

چنانچه درین رساله چندین بار تکرار کردیم، اصولی را که امام حسن البناء وضع کرده است، فوق نقد و زیادت و نقصان قرار ندارد. اما بعد از آنکه تحقیقات و پژوهش های عمیقی در آن صورت گرفت، همگان اعلان و اعتراف کردند که این اصول کافی، شافی و جامع بوده نبوغ وضع کننده و دانش عمیق او را در مواردی نشان میدهد که در صدد بیان آن است. ولی امام حسن البناء در مورد این اصول می گوید «اینها نظریات و پیشنهادات تجربه شده ای است که میتواند مسلمانان را گردهم جمع نموده و لغزشها را برطرف سازد. اما اگر کسی بهتر ازین را نزد خود دارد، آنرا ارائه کند، و اگر نقدی دارد، تذکر دهد. ما باید در راستای اعلای کلمه الله و خیر خواهی و نصیحت باید با هم تعاون داشته باشیم.»<sup>1</sup>

به همین سبب یکتعداد علماء و بخصوص شاگردان امام بنا از استاد خود اجازه خواسته اند تا مجموعه ای از اصولی را بنویسد و بر اصولی که امام وضع کرده اند، بیافزاید درینجا دو نمونه را از استاذان بزرگوار محمد الغزالی رحمه الله و دکتور یوسف القرضاوی (بارک الله فی عمره) انتخاب می کنیم.

## مقررات دهگانه غزالی:

استاد محمد الغزالی می گوید:

«احیاناً بخود این حق را میدهم که با بعضی افکار دینی گذشته و جدید اختلاف نظر داشته باشم، ولی به هیچ صورت حق شذوذ و خروج از اجماع امت را بخود نمیدهم. اصول بیستگانه که حسن البناء رحمه الله وضع کرده است، متضمن خیر کثیر بوده و جماعت او را با کاروان بزرگ دعوت اسلامی یکجا ساخت. درین جماعت هیچ نشانه ای از تکروی و شذوذ ایجاد نکرد و از آنها انسان های مربوط یک طایفه و جدا از امت اسلامی ساخت.

من از امام حسن البناء انصاف با دیگران را آموختم، در هر درجه اختلاف که با آنها قرار داشته باشیم. بلی اگر با شخصی در بعضی موارد اختلاف داشته باشم، به هیچ صورت جایز نمی دانم که خیر کثیری که نزدش وجود دارد، از دست دهم و از مواهب

1- (دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین)، محمد الغزالی.

و استعداد هایی که الله عزوجل برایش داده است خود را محروم سازم. واجب است تا این دانش و مواهب او را احترام بگذارم، بلکه واجب است تا آن غیرت دینی او را احترام بگذارم که در ورای خطای او قرار دارد و مرا با او پیوند میدهد. گرچه سخنش را مردود بدانم.

بزرگترین خطری که حسن البنا را به تشویش انداخته بود، و هر مصلح بعد از ایشان را پراکنده خاطر می سازد، انسان‌های لجام گسیخته و سطحی نگری‌اند که گرفتار جنون عظمت و خودخواهی گردیده و میخواهند جهالت و متاع حقیر خود را بنام دین بر مردم تحمیل نمایند!!

لذا بخود این حق را میدهم تا مقررات دهگانه را درینجا اضافه کنم. و گمان می‌کنم که ما به نشر آن اشد ضرورت داریم. نمی‌دانم در اضافات بحق رسیده ام و یا بخطا رفته ام ولی برایم کفایت می‌کند که در طلب حق می‌باشم!!<sup>۱</sup>

استاذ رحمه الله در جای دیگری می‌گویند:

«من در حالیکه با این اشخاص سرگردان و حیرت زده صحبت می‌کنم، خود را مجبور می‌بینم تا ده اصل جدیدی را وضع کرده و بر اصول بیستگانه امام حسن البنا بیافزایم تا جهان اسلام را برای مسلمانان به صورت واضح ترسیم نموده فهم و عمل آنها را اصلاح نماید. واقعیت اینست که جهاد عملی در معرکهٔ بناء و ساختن افراد فریضة لازمی و حتمی است و اگر درین معرکه پیروز نشویم عقاب شدیدی در انتظار ما خواهد بود.<sup>۲</sup>

اضافاتی که جوامع اسلامی را به آن محتاج میدانم ازین قرار است:

۱- زنان شقایق مردان اند، و طلب علم بر هر دو جنس فرض است. همچنان در مسألهٔ امر بالمعروف و نهی عن المنکر، در حدود آداب اسلامی، زن باید در ساختن جامعه و حمایت آن شریک گردد.

۲- خانواده اساس ساختار اخلاقی و اجتماعی امت و تربیتگاه طبیعی نسل‌های آیندهٔ امت می‌باشد. پدران و مادران وجایب مشترکی را بر عهده دارند تا فضای نیک و صالحی را برای تربیت نسل‌های آینده آماده سازند. مرد سرپرست خانواده است و مسؤولیت او در چوکات شریعت الهی محدود بوده و مسؤولیت همهٔ افراد خانواده را تعیین می‌کند.

1- (دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين)، محمد الغزالی، ص 184.  
2- (تراثنا الفکری فی میزان الشرع والعقل) محمد الغزالی، دار الشروق ط 4، 1996م، ص 34.

- ۳- هر انسان حقوق مادی و معنوی و ادبی متناسب با کرامتی را دارا می‌باشد که الله عزوجل برایش عطاء کرده و برابر با مقام و منزلت رفیع او در روی زمین است. اسلام این حقوق را شرح نموده و همگان را بسوی احترام آن فرامیخواند.
- ۴- حکام، اعم از پادشاهان و رؤسای جمهور، اجیران مردم اند که مصالح دینی و دنیوی آنها را حفاظت می‌کنند و موجودیت شان بر اساس همین مسئولیت فرض و رضایت اکثریت مردم استوار می‌باشد. هیچ فردی حق ندارد که خود را با زور و جبر بر مردم تحمیل نماید و امور شانرا بر اساس استبداد به پیش ببرد.
- ۵- شورا اساس حکم را تشکیل میدهد و هر کشور حق دارد که اسلوب و شیوه تشکیل و راه اندازی شورا را انتخاب نماید و بهترین اسلوب آنست که خالصانه برای الله عزوجل صورت گرفته و از هرگونه ریاء، دنیا اندوزی، و فریبکاری و تزویر پاک و منزّه باشد.
- ۶- ملکیت شخصی مطابق شروط و حقوقی که اسلام وضع کرده است، مصون می‌باشد. امت اسلامی بمتابۀ جسد واحدی است که هیچ عضو آن مورد اهمال قرار نمی‌گیرد. و هیچ قوم و ملیتی در آن حقیر پنداشته نمی‌شود. اخوت اسلامی یگانه قانونی است که فرد فرد جامعه را در نظم قرار میدهد و شئون مادی و ادبی آنها تابع این اخوت می‌باشد.
- ۷- خانواده کشورهای اسلامی مسئول دعوت اسلامی و طرد و زدودن افتراءات از اسلام می‌باشد. و مکلف است تا از پیروان اسلام در هرجایی که قرار دارند، دفاع نماید و باید تا آخرین حد توان بکوشند که خلافت اسلامی را به شکلی اقامه نمایند که سزاوار جایگاه دینی آن می‌باشد.
- ۸- اختلاف دینی مصدر خصومت و عداوت نیست، بلکه جنگ‌ها زمانی شعله‌ور می‌گردد که تجاوزی صورت می‌گیرد، یا فتنه ای براه می‌افتد و یا تعدادی بر سایرین ظلم می‌کند.
- ۹- رابطه مسلمانان با خانواده بین المللی را پیمان های اخوت انسانی مجرد تشکیل میدهد. مسلمانان مردم را با حجت و برهان و اقناع بسوی دین خود فرا میخوانند و هیچ شری را در مورد دیگران در سینه ها پنهان ندارند.
- ۱۰- مسلمانان خود را با امت های دیگر، با وجود اختلاف دینی و مذهبی با آنها، در هر عملی سهم می‌دانند که ترقی مادی و معنوی جنس بشری را به دنبال دارد. این

سهمگیری را بر اساس فطرت سلیم اسلامی و ارزشهای انجام میدهند. که از امام پیامبران محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم به میراث برده اند. اینها مبادی دهگانه ایست که اضافت آنرا پیشنهاد می کنم و همراه با اصول بیستگانه مجدداً قرن چهاردهم امام شهید حسن البناء رضی الله عنه تقدیم می نمایم... هر کسی میتواند که آنرا بپذیرد و یا رد کند.<sup>۱</sup>

## اسلامی که به آن ایمان داریم:

دکتر یوسف قرضاوی می گوید:

«درینجا میخواهم بیست اصلی را تذکر دهم که روشنی بیشتری بر اسلام می اندازد و تصور می کنم که این اصول از مصادر اصلی و چشمه سار زلال اسلام گرفته شده است. امام حسن البنا برای فهم اسلام بیست اصل را وضع کرد که غیر از اصولی است که درینجا ذکر می کنم، زیرا او گروههایی را مخاطب قرار داد که با گروه های امروزی مورد خطاب ما متفاوت می باشد. ایشان در اصول بیستگانه جماعت های دینی ای را مخاطب ساختند که در عصر شان موجودیت داشته و تا عصر حاضر ادامه دارند. و در بین آنها اختلاف شدیدی در فهم اکثر قضایای اسلامی وجود داشت. بنابراین امام شهید کوشید تا حدود، ضوابط و قواعدی برای فهم اسلام وضع کند. ولی ما امروز با گروههای دیگری مواجه هستیم. ما امروز سیکولاریستها، غرب زده ها و حیرت زدگان در برابر تمدن غربی و فلسفه های آنها را مخاطب قرار میدهم. لذا باید گفت که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

و اینست اسلامی که ما باید به آن ایمان داشته باشیم:

- ۱- اسلام در نخستین قدم بر ایمان استوار می گردد. چیزی که راه فلاح فرد و سعادت جامعه می باشد. ایمان به الله، ایمان به فرشتگان، به کتب به پیامبران و روز آخرت.
- ۲- اسلام بر اساس تکریم انسان استوار است. انسانی که الله عزوجل او را به بهترین تقویم و اندام آفریده و بزرگترین کرامت را نصیبش گردانیده و او را در زمین خلیفه مقرر نموده است.
- ۳- اسلام عقل را مخاطب قرار میدهد و در فهم دین و عمارت دنیا بر عقل اعتماد داشته و بسوی علم و تفوق علمی فرا میخواند.

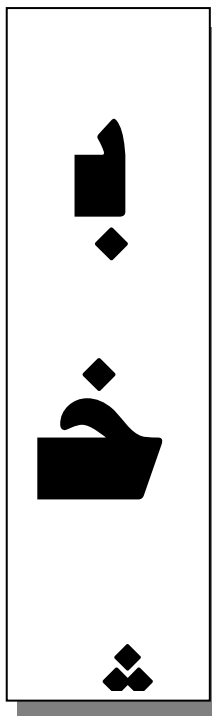
1- (دستور الوحدة الثقافية بین المسلمین)، محمد الغزالی ص 185-186.

- ۴- اسلام بسوی اجتهاد و تجدید، دعوت نموده با جمود و تقلید مقابله می‌کند و به همگامی کاروان علمی باور دارد.
- ۵- اسلام در هر مورد به وسطیت و اعتدال متصف بوده و آنرا از ویژگیهای اساسی امت میدانند. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» [البقرة: 143]
- ۶- اسلام واقعیت‌گرا بوده و واقعیت‌نگری یکی از ویژگیهای عام این دین است. به همین سبب اسلام در فضای مثالی پرواز نمی‌کند و نه با مردم به مثابه ملایکه و فرشتگان در حال پرواز تعامل می‌کند. بلکه آنها را بشر می‌داند که گاهی بحق می‌رسد و احیاناً خطاء می‌کنند، به راه راست می‌روند و گاهگاهی انحراف می‌کنند.
- ۷- اسلام زن را مکرم دانسته و انسان مکلف کامل میدانند که وجایی را بدوش دارند و از حقوقی برخوردار است. و در برابر اعمالی که انجام میدهد در دنیا و آخرت مستحق جزا و سزا می‌گردد.
- ۸- اسلام خانواده را اساس جامعه و ازدواج را مبنای تشکیل خانواده میدانند. به همین دلیل رهبانیت را مردود دانسته و به ازدواج ترغیب می‌کند.
- ۹- اسلام همچنان که به قانون و تشریح اهتمام دارد به تربیه و تعلیم نیز توجه دارد.
- ۱۰- اسلام جامعه را بر اساس اخوت و وحدت بین افراد آن اعمار می‌کند. در جامعه اسلامی هیچ گنجایشی برای کشمکش‌های نژادی، برخوردهای دینی و برخورد های مذهبی وجود ندارد. مردم درینجا برادر یکدیگرند و بندگی الله واحد و فرزندی آدم علیه السلام همه آنها را با هم یکجا می‌سازد.
- «پروردگار شان واحد و پدر شان یکی است.» و اختلاف شان به خواست و مشیئت الله و بر اساس حکمت الهی واقع شده و او تعالی در روز قیامت بین شان در مواردی که اختلاف کرده اند، فیصله می‌کند.
- ۱۱- اسلام چیزی را بنام کاهن و کهنات نمی‌شناسد. در اسلام طبقه کاهن و رجال دین وجود ندارد تا دین را در احتکار خود قرار دهد و بر ضمایر مردم حکومت نماید. و همه راه های ارتباط با الله عزوجل را بسته و فقط یک راه را که خودش است، باقی بگذارد.
- ۱۲- اسلام تأکید می‌کند که انتخاب حکومت مبتنی بر عدالت، مساوات و شورای ملزم حق امت می‌باشد.
- ۱۳- اسلام از مال حفاظت نموده و آنرا یکی از ضروریات پنجگانه (و یا شش گانه) ای میدانند که شریعت اسلامی بخاطر حفاظت آن نازل شده است. که عبارت از دین، نفس، عقل، نسل مال و عرض می‌باشد.

- ۱۴- اسلام توجه جدی به اقشار ضعیف در جامعه دارد.
- ۱۵- اسلام هیچ مشکلی درین نمی بیند که مسلمان وطن خود را دوست داشته و به آن افتخار کند. قوم خود را دوست داشته و احساس عزت نماید. البته تا زمانی که این محبت ها با محبت دینی و احساس افتخار و سربلندی با ارزشهای دینی در تعارض واقع نشود.
- ۱۶- اسلام فکر را با فکر مقابله می کند، اعتراض را با حجت و برهان جواب می دهد. و معتقد است که در دین اکراه و در فکر اجباری نیست و در دعوت عنف گنجایش ندارد. مسلمانان مردم را با حکمت و موعظه نیک بسوی اسلام دعوت می کنند و با مخالفین خود به بهترین صورت محاوره و مباحثه می نمایند.
- ۱۷- اسلام باور دارد که الله عزوجل انسانها را با افکار مختلف آفریده است.  
«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (118) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» [هود : 118 ، 119]
- اگر پروردگارت می خواست یقیناً تمام مردم را [از روی اجبار، در مسیر هدایت] امت واحدی قرار می داد، [ولی نخواست به همین سبب] همواره [در امر دین] در اختلاف اند. (118) مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است.
- ۱۸- اسلام تنها به ذکر تمدن شگوفای دیروزی خود نغمه سرایی نمی کند. بلکه بخاطر ابداع تمدن جدید اسلامی کار می کند.
- ۱۹- اسلام همه همت خود را متوجه تطبیق ظاهری و جانب قانونی شریعت نمی سازد. بلکه اولین میدان معرکه و وظیفه اساسی و بزرگ خود اینرا میداند که بخاطر اقامه زندگی اسلامی حقیقی تلاش نماید.
- ۲۰- اسلام معتقد است که مسلمانان، در هر جایی که باشند، امت واحد بوده برای دفاع از ذمه خوردترین خود تلاش می کنند، در برابر دیگر متحد و یکدست هستند. آنها برادرانی هستند که عقیده واحد آنها را گرد هم جمع نموده است.<sup>۱</sup>

1- راجع التعلیق المبسط الذی وضعه الشیخ یوسف القرضاوی علی کل أصل من أصوله هذه فی رسالته ( الإسلام كما نؤمن به، ضوابط وملاح) ص 53 إلی 78.





اصول  
بیستگانه  
در صد  
سؤال و

در بحث‌هایی که تقدیم گردید، در نهایت هر اصل، سؤال‌های مهمی را مطرح نمودیم. و اینک صد سؤال دیگری را مطرح می‌کنیم که در اطراف اصول بیستگانه می‌چرخد. البته مقصد ما از طرح این سؤالها تنها امتحان کردن مستوای حفظ و درک خواننده نیست، بلکه همراه با این امتحان، می‌خواهیم که نقاط التقاء و موانع حرکت را بخوبی بشناسیم. خواننده می‌تواند که هر اصل را همراه با سؤالهای مطرح شده در اخیر بحث زیر مطالعه قرار دهد. و بعد از آنکه اصول بیستگانه را به صورت کامل مطالعه نمود، یکبار دیگر برگشته و به این سؤالها جواب بدهد. ما در اخیر سلسله سؤالها جواباتی را نیز طرح نمودیم.

## مقدمه

- ۱- اصول بیستگانه:
- أ- اصول تشریح و استنباط احکام است؟
- ب- اصول فهم درست اسلام و عمل کردن به مقتضای این فهم است؟
- ت- اصول فهم اسلام بحیث مفکوره و ایمان بوده و عمل کردن به اسلام اصول دیگر دارد؟
- ۲- هدف ازین اصول:
- أ- کسب قدرت برای قانع ساختن خصوم است؟
- ب- آنکه مسلمان دارای عقیده سلیم، عبادت صحیح و قادر بر استنباط احکام باشم؟
- ت- آنکه مسلمانان گرد فهم درست و یکسان جمع شده و دامنه‌های اختلاف بین شان تقلیل یابد؟
- ۳- این اصول:
- أ- برای عموم مسلمانان است؟
- ث- برای برادران مجاهد در اخوان المسلمین است؟
- ج- رکنی از ارکان بیعت است که باید به آن وفاء گردد؟
- ۴- مخالفت فکری و عملی با یکی ازین اصول منجر به:
- أ- نقض رکنی از ارکان بیعت می‌شود.
- ب- باعث خروج از اسلام می‌گردد.
- ت- باعث خلل فکری گردیده و در اغلب حالات منجر به انحراف از منهج صحیح می‌گردد.

## اصل

- ۵- عبارات ذیل را با جملات مناسب با آن وصل کنید:
- اسلام نظام شامل بوده و ..
- أ- دولت و وطن  
ب- اخلاق و قوت.  
ت- فرهنگ و قانون.  
ث- ماده و ثروت.  
ج- جهاد و دعوت است  
۱- علم و قضاء  
۲- حکومت و امت.  
۳- لشکر و مفکوره  
۴- رحمت و عدالت  
۵- کسب و ثروتمندی است.  
۶- شمول اسلام یعنی:
- أ- احاطه به همه مظاهر زندگی و شامل (عقیده، عبادت، اخلاق و معاملات) است؟  
ب- شناخت کل مخترعات جدید و تفصیل امور جدید در دنیا؟  
ت- اینکه هر فکر بشری و تعلیمات ادیان الهی را در خود می‌پذیرد؟
- ۷- یک از مظاهر خلل در فهم شمولی اسلام:  
أ- آوازهایی است که مردم را در هر خورد و بزرگ بسوی رجوع به کتاب و سنت فرا می‌خواند.  
ب- فهم اسلام به اینکه  
۸- اسلام نظام شامل بوده و همه مظاهر

حیات را در بر می گیرد.

ا- این امر برای عرب در هر زمان و مکان بود.

ب- این امر برای عرب در زمان نبوت بوده و آنها میتوانند که بعد از آن از دیگران نیز کمک بگیرند.

ت- این امر برای همه مردم در هر زمان و مکان است.

۹- تطبیق اسلام شامل به این معناست که:

ا- مادامیکه جامعه ملتزم به اسلام نیست، پس بالای فرد نیز واجب نیست که بالای خود و خانواده خود آنرا تطبیق نماید.

ب- بر فرد واجب است که بر خود تطبیق نماید و متوجه تطبیق آن از سوی جامعه نباشد.

ت- بالای هر فرد واجب است که بالای خو و خانواده خود تطبیق نماید و جامعه و وطن خود را بسوی تطبیق آن دعوت نماید.

۱۰- اگر موانعی در برابر تنفیذ این اصل بروز کرد:

ا- آنچه را میتوانیم تنفیذ می کنیم و همیشه بسوی شمول اسلام دعوت می کنیم.

ب- آنچه را می توانیم تنفیذ می کنیم و از بعضی مسایل مثل جهاد و اهمیت خلافت درین مرحله سخن نمی گوئیم.

ت- مردم را بسوی فضایل اعمال فرا میخوانیم. زیرا ما هنوز در مرحله مکی قرار داریم و هنوز به مرحله

تشکیل دولت نرسیده ایم .

۱۱- از جمله آیاتی که شمول اسلام را تصریح می کند:

أ- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي

السَّلَامِ كَافَّةً [البقرة : ۲۰۸] الانبياء ۱۰۷

ب- كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا

شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

شَهِيدًا [البقرة : ۱۴۳]

ت- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

[الأنبياء : ۱۰۷]

۱۲- معنای سلم در آیت ( ادخلوا فی السلم

كافة )

أ- صح و سلام است.

ب- اسلام، و گافه یعنی همه مردم

ت- الاسلام و معنای کافه اینست که در

همه اسلام با هم با همه وجود داخل

شدن

اصل

۱۳- قول پیامبر صلی الله علیه وسلم (ترکت ...

) نشان میدهد که مصدر تشریح در اسلام

أ- تنها قرآن است. زیرا الله متعال می

فرماید: مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ

[الأنعام : ۳۸]

ب- القرآن و سنت. زیرا الله متعال می

فرماید: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا

نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا [الحشر : ۷]

ت- قرآن و سنت و عقل: زیرا الله متعال می  
فرماید: إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ  
[الرعد : ۱۹]

۱۴- وظیفه عقل در اسلام:

أ- فهم نصوص و ربط نصوص یکی با  
دیگر، و تطبیق آن بر واقعیت  
ب- تأویل نصوص تا با عصر و قایع  
معاصر تناسب یابد.

ت- عقل بر نصوص مقدم است. و در بعضی  
حالات نصی که با عقل توافق ندارد از  
اعتبار ساقط می گردد.

۱۵- ضعف در فهم زبان و دوری از قواعد آن  
سبب خلل در فهم قرآن می گردد. زیرا  
أ- القرآن تنها برای عرب نازل شده است.

ب- قرآن به زبان عرب نازل شده و تنها به زبان  
آنها فهمیده می شود.

ت- فهم زبان یگانه وسیله ایست که در تفسیر و  
فهم قرآن مساعدت می نماید.

۱۶- معنای تکلف در فهم قرآن عبارت از:  
أ- آنکه همه تلاش ها و استعداد ها را بکار بری  
تا هم؛ آنچه را که در مورد آیات گفته اند  
جمع کنی تا به معنای سلیم و مناسب عصر  
برسی.

ب- آیات قرآن را به یک معنا جمع کنی تا مطابق  
عقل تو در تضارب قرار نگیرند.

ت- آنکه از دقایق عبارات و مسایل خفی قرآن بحث  
و جستجو کنی.

۱۷- معنای تعسف در فهم قرآن اینست که

- أ- آیات و احادیث در یک مسئله را کنار هم بگذارید تا در آخر حکم مناسب را از آن بدست آورید.
- ب- آنکه تلاش نمایی که آیات را به گونه معنا کنی که با مذهب و فکر تو موافق باشد.
- ت- در تأویل معانی آیات کوشش کنی تا با خواسته های عصر مناسب پیدا کند.
- ۱۸- بخاطر آنکه تکلف و تعسف در فهم قرآن نکنی:
- أ- از فهم صحابه و فهم کسانی که شاهد نزول قرآن بودند و با حوادث آن زندگی داشتند، استعانت بجویی.
- ب- از فهم علمای عصر کمک بجویی، زیرا آنها توان بیشتری در تطبیق قرآن در عصر حاضر دارند.
- ت- از قلبت فتوا بخواهی.
- ۱۹- قرآن اصل اول است. به این معنا که:
- أ- در قرآن دلیل اصول دیگر مانند سنت، اجماع و قیاس وجود دارد.
- ب- قرآن به تنهایی کفایت می کند و نیازی به اصول دیگر وجود ندارد.
- ت- اینکه فم قرآن باید متلازم با سنت صحیح باشد. لذا می گوئیم قرآن و سنت مرجع هر مسلمان در شناخت احکام شریعت است.
- ۲۰- سنت مطهره عبارت از:
- أ- هر قول، فعل و تقریری که از رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده است.
- ب- اقوال و افعال ایشان که با قرآن موافق است.



- ت- عبارت از طریقه خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و خواب کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم است.
- ۲۱- قرآن با نص و معنای آن از سوی الله متعال محفوظ است. اما سنت نبوی:
- أ- به صورت اجمالی محفوظ است، زیرا سنت هم از جمله وحی است. النجم؛
- ب- محفوظ است ولی نه مانند قرآن، لذا در آن صحیح و ضعیف وجود دارد.
- ت- غیر محفوظ است، لذا بر صحت آن اعتماد نمیتوان کرد.
- ۲۲- رجال معتمد حدیث:
- أ- کسانی اند که حدیث را می فهمند و کیفیت تطبیق آنرا میدانند.
- ب- کسانی اند که علوم حدیث را وضع و احادیث را غربال کردند، و صحیح و ضعیف آنرا بیان داشتند.
- ت- کسانی اند که بسوی اعتماد بر قرآن دعوت می کند و معتقد اند که سنت عبارت از اخبار اجاد بوده ثبوت آن ظنی و صحت آن قابل اعتماد نیست.
- ۲۳- قرآن به سنت نیاز ندارد. زیرا:
- أ- زیرا همه نصوص آن دلالت واضح و قطعی داشته و هیچ مشکل متشابه در آن وجود ندارد.
- ب- کل نصوص آن ثبوت قطعی دارد در حالیکه سنت به استثنای حدیث متواتر، دارای ثبوت ظنی می باشد.
- ت- برعکس، قرآن به سنت نیاز دارد. زیرا سنت تفسیر کننده قرآن بوده آیات مجمل را تفصیل

میدهد، مطلق را مقید می سازد، عام را تخصیص می دهد و مشاکل قرآن را حل می کند.

۲۴- هر حدیثی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده است، حکم شرعی همان است. زیرا

أ- ما مأمور به پیروی و اتباع از ایشان هستیم.

ب- زیرا اهل حدیث، طائفه اند که نجات

می یابند چنانچه علماء گفته اند.

ت- صحت حدیث کفایت نمی کند، بلکه

باید به احادیث دیگری که در همین موضوع وارد شده است، نظر انداخت و

ناسخ و منسوخ آنرا بدانیم و علوم

ترجیح آنرا بیاموزیم عمل رجال معتمد حدیث همینگونه بوده است.

اصل

۲۵- ایمان صادق و عبادت

صحیح اند:

أ- فضل اول در صحت استنباط احکام برخوردار است.

ب- نور و حلاوتی دارد که الله متعال در قلب بعضی بندگان خوایش القا می کند.

ت- الهام، کشف و خواب ها را به دنبال دارد.

۲۶- کلماتی که در ستون الف با کلمات ستون باء مناسبت دارد وصل کنید.

الف	ب
أ- الهام	۱- عبارت از معانی و عبرت هایی است که بر عقل انسان می گذرد و یا بر قلب القا می گردد.
ب- کشف	۲- آنست که انسان بخواب می بیند و در بیداری همانگونه واقع میشود.
ت- خواطر	۳- آنست که الله متعال معنا و موضوعی را در نفس انسان القاء می کند.
ث- خواب	۴- علوم و اثراتی است که به سبب عبادت و مجاهده در قلب انسان القاء می گردد.

۲۷- عبادت و عمل برای اسلام

أ- ثمر خود را بدون علم میدهد. درین قضیه مهم نیت است.

ب- پیروی از شیخ و انسان قابل اعتماد کفایت می کند.

ت- علم و فهم صحیح لازمی است تا از لغزشها محفوظ بمانیم.

۲۸- مصدر حکم شرعی:

أ- قرآن، سنت و اجتهاد علماء است.

ب- چنانچه اهل تصوف می گوید: « حدثنی قلبی عن ربی » است.

ت- احیاناً مصدر دیگری مانند الهام نیز معتبر دانسته می شود. بشرط اینکه با احکام دین و نصوص دینی در تضاد نباشد.

اصل

۲۹- توحید کامل آنست که:

أ- همراه با این اعتقاد باشد که چیز دیگر هم همراه با الله نفع می رساند.  
ب- با این اعتقاد که غیر الله وسیله ای بسوی او می باشد.

ت- با این اعتقاد که هیچ نفع دهنده و ضرر اساسی غیر از الله وجود ندارد.

۳۰- تعویذها، دم، بند ها، فالبینی، رمل اندازی، غیبگوئی، کفانت ادعای علم غیب همه:

أ- منکراتی است که باید با آن محاربه صورت گیرد بجز آنکه آیت قرآنی و یا دم مأثور باشد.

ب- شرک است در صورتی که کسی معتقد باشد که در اشیاء تأثیر گذاشته و نفع و ضرر می رساند.

ت- معصیت است. با صرفنظر از اعتقاد صاحب آن زیرا اینها در ایمان شخص ضرر نمی رساند.

۳۱- آنچه در ستون (الف) با ستون (ب) مناسب می دانی وصل کن.

۱- نوع کفالت است که معرفت آینده را دعوا می کند.	أ- تم اثم
۲- مهره ایست که بخاطر خیر و دفع ضرر به گردن می آویزند.	ب- رقیده
۳- یک نوع کفالت و فالبینی است که خط کشیدن در ریگ را بکار می برند.	ت- رمل
۴- دعا های است که بالای مریض بخاطر شفا خوانده می شود.	ث- عرافه
۵- چیزی است که از بحر بیرون می آورند و مانند تعویذ بگردن می آویزند.	ج- کهانت

۳۲- در باب تمائم و ادعای غیب این امور هم داخل است.

أ- بدفالی با ذکر ارقام، پرنده.

ب- سحر و ستاره شناسی ( یعنی استخدام نجوم در معرفت غیب)

ت- این باب وسیع است یعنی هر چیزی غیر الله که گمان می کنند نفع و ضرر میرساند، درین باب داخل می باشد.

۳۳- این امور منکر است ولی:

- ا- سخن گفتن در مورد آنرا بخاطر واجب معرکه به تأخیر می اندازیم.
- ب- در صورتی که شرک در قلب ها موجود باشد، هرگز نصر نمی آید. لذا محاربه با آن واجب است.
- ت- وحدت مهم است. و اصلاح بعد از ایجاد وحدت بمیان می آید.
- ۳۴- مصادر حکم در دولت اسلام عبارت از:
- ا- قانونی است که حاکم وضع می کند و از شریعت اسلامی و سایر شریعت ها اخذ می نماید.
- ب- قوانینی که مردم روی آن اتفاق می کنند.
- ت- شریعت اسلامی است، به گونه ای که برای حاکم و مردم جایز نیست که به غیر آن مراجعه کنند.
- ۳۵- امام و نایب او حق ترجیح یک رأی بر دیگری را در مواردی دارد که در آن نص وجود ندارد در:
- ا- مصالح مرسله که بر اساس عرف عادات و ظروف تغیر می یابد.
- ب- در آنچه قبلاً وارد شده است، بشرط آنکه با قاعده شرعی در تضاد نباشد.
- ت- برای شان غیر از عمل کردن به مذهب دولت (مالکی، شافعی، حنفی، حنبلی) عمل دیگری جایز نیست.
- ۳۶- به (بلی) و (نه) جواب بدهید:

نه	بدی	
		واجب است تا حکمت عبادت را بدانی تا آنرا اداء کنی؟
		معنای عبادت عبارت از اطاعت، خضوع و محبت است.
		معرفت حکم و شناخت مقاصد منتج به حسن معامله می گردد.
		عبادت در اسلام بنا بر اسبابی غیر مفهوم است.
		بحث و جستجو در احکام و اسرار عبادت مانعی ندارد.
		علت حکم سبب اجرای آن تنها در معاملات است.

اصل

۳۷- جملات ذیل را تکمیل

کنید!

أ- کلام هر کسی گرفته و رد می شود مگر از....

ب- هر آنچه که از سلف صالح آمده و..... آنرا قبول می کنیم.

۳۸- سلف صالح عبارت اند از:

- أ- قرون سه گانه اول که رسول الله صلی الله علیه وسلم فضیلت آنرا بیان کرده است.
- ب- همان مذهب فقهی که به رجوع کردن بسوی کتاب و سنت میخواند و اقوال علماء را نادیده می گیرد.
- ت- مذهب فقهی که به ظاهر نصوص عمل کرده و بکار بردن عقل را مردود می داند.
- ث- دعوتی که مردم را بسوی کتاب و سنت می خواند. و کلام علماء را بر قرآن و سنت عرضه میدارد و هیچ تعصبی نسبت به مذهب خاص ندارد.
- ۳۹- از مهم ترین اساسات اداب اختلاف اینست که:
- أ- کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از هر جز قابل پیروی می باشند.
- ب- با اشخاصی که در بعضی مسایل اختلاف داری آنها را مورد طعن و جرح قرار مده.
- ت- باید به گفتگو پردازیم گرچه منتهی به مشاجرة گردد زیرا حق یکی است.



اصل



۴۰- بر هر مسلمانی که به درجه تدقیق در دلایل احکام نرسیده است، واجب است که:

أ- از یک امامی که برایش قابل اعتماد است در فقه و عقیده پیروی کند.

ب- از امامی در فقه پیروی کند و تقلید در عقیده جایز نیست.

ت- از یکی از ائمه دین پیروی نموده و بخاطر شناخت دلایل وی بکوشد.

۴۱- مذهب مردم عوام :

أ- پیروی کردن از کسانی است که دوست دارند و برای شان به رخصت ها فتوا میدهد.

ب- پیروی از مذهب یکی از ائمه و تحقیق کامل در آن.

ت- مذهب مفتی است که بعد از جستجوی انسان متقی و استفتاء قلبی صورت می گیرد.

۴۲- بیسوادی دینی...

أ- مرضیت که دامنگیر عوام بوده به همین علت دعوت شان صعب می باشد.

ب- متأسفانه اکثر دعوتگران با آن گرفتارند.

ت- مرض مردم است و بر دعوتگران واجب است که خود را با سلاح علم و حکمت رسانیدن علم به مردم مسح سازند.

۴۳- برای دعوتگران الی الله بهترست که:

- أ- مانند عوام باشند که مذهب ایشان، مذهب مفتی است.
- ب- در راستای فهم دلایل مذهب خود اجتهاد کنند و هر ارشاد که همراه با دلیل باشد بپذیرد.
- ت- نقصان علمی خود را تکمیل نموده خود را به درجه نظر برساند.



اصل

- ۴۴- اختلاف فقهی در فروعات بین مردم
- أ- ناشی از جهل در یکی از اطراف است.
- ب- ناشی ازینست که بعضی ها می کوشند تا رخصت ها را به حساب نصوص افزایش دهند.
- ت- ناشی ازینست که یکتعدادی عقل و رأی را حاکم می گرداند و نص را ترک می کنند.
- ۴۵- خلاف فقهی در فروعات بین علماء
- أ- ناشی از اختلاف عقول در فهم نصوص است.
- ب- ثبوت نص نزد بعضی و عدم ثبوت آن نزد دیگران است.
- ت- ناشی ازینست که یکتعدادی اصولی بر خلاف اصولی دیگری اختیار کردند.

- ۴۶- اختلاف فقهی در عمل اسلامی:
- أ- اختلاف تضاد بوده و منتج به تفرق در دین می گردد.
- ب- اختلاف تنوع بوده و سبب تفرقه در دین نمی گردد. و نه منتج به خصومت و دشمنی نمی شود و هر مجتهد مستحق اجر و ثواب می باشد.
- ۴۷- اصلی که در اختلافات فقهی بر اساس آن عمل باید مطابق آن عمل کنیم:
- أ- در اموری که اتفاق داریم در اصول و فروع با هم تعاون می کنیم و در فروعاتی که اختلاف داریم یکدیگر خود را معذور می دانیم.
- ب- در آنچه اتفاق داریم جدال می کنیم و در اموری که اختلاف داریم یکدیگر را نادان میخوانیم.
- ت- از خطای یکدیگر چشم پوشی می کنیم گرچه دلیل آنرا واضحاً بدانیم. حتی اخوت خود را لطمه دار نسازیم.
- ۴۸- در مسایل اختلافی...
- أ- مانعی وجود ندارد که در سایهء محبت الهی به بحث و تحقیق نزیه و پاک پردازیم.
- ب- برای رسیدن به حقیقت با هم تعاون کنیم بدون اینکه در دامن جدال مضموم و تعصب سقوط کنیم.

ت- رأی امام من صواب است و احتمال  
خطا را ندارد رأی غیر آن خطا بوده  
و احتمال صواب را ندارد.

اصل

- ۴۹- هر مسأله که بر آن  
عمل بناء نمی شود:
- أ- به وقت خیلی نیاز داریم که آنرا  
توضیح کنیم.
- ب- مصروف شدن در آن از تکلفی است که  
شرعاً از آن نهی شده ایم.
- ت- باید آنرا بفهمیم تا بتوانیم که  
با کسانی مقابله کنیم که از آن سخن  
می گویند.
- ۵۰- از جمله مسایلی که عمل بر آن بنا  
نمی شود.
- أ- تدقیق در شرح آیاتی که علم هنوز  
به آن نرسیده.
- ب- توضیح دقایق و اسرار قلوب و  
امراض آن.
- ت- شناخت فرقه ها و مذاهب قدیم و  
جدید.
- ۵۱- « لو » گویندگان و « رأیت »  
گویندگان کسانی اند که:

أ- کسانی اند که احکام فرعی را وضع کرده و می گویند « اگر چنین واقع شود، حکم آن چنین است.»

ب- کسانی اند که آیات را تأویل می کنند تا برای اساسات خود دلیل پیدا کند.

ت- کسانی اند که جملاتی را بر زبان خود پیچ و تاب میدهند تا آنرا از کتاب بدایند در حالیکه از کتاب نمی باشد.

۵۲- سخن گفتن در فضیلت صحابه یکی بر دیگری و مشاجراتی که بین شان واقع گردید...

أ- واجب است تا از روش ایشان در اختلاف آگاه شویم.

ب- از مسایلی است که هیچ عملی بر آن بنا نمی شود و مصروف شدن در آن از تکلفاتی است که ما از آن نهی شده ایم.

ت- هر فرد آنها از فضیلت صحبت برخوردار بوده جزای نیت خود را بدست می آورند. و برای ما در تأویل اعمال شان بهترین راه خروج است.

اصل

عقاید

۵۳- برترین

اسلام...

أ- تفسیر آیات صفات و شناخت معانی آن است.

ب- معرفت الله متعال، توحید و تزیه او می باشد.

ت- داشتن قدرت تفسیر آیات متشابه است.

۵۴- آیات الصفات و احادیث صحیحه

أ- از جملهء متشابه بوده و ایمان به آن واجب است.

ب- از متشابه است و بر علماء تفسیر آن واجب است.

ت- از متشابه بوده و تأویل آن ناممکن است.

۵۵- تأویل آیات صفات مانند تأویل ید به قدرت

أ- واجب است تا الله متعال را از مشابهت با مخلوقات منزه سازیم.

ب- کفر بوده و سبب خارج شدن از اسلام می گردد.

ت- بهتر آنست که تا حد امکان از تأویل اجتناب کنیم و مذهب سلف را که عدم تأویل است، پیروی کنیم.

۵۶- تعطل صفات الله مثل اینکه گفته شود که ید، سمع و بصر هیچ عملی ندارد.

أ- بخاطر تزیه الله متعال از مشابهت با مخلوقات واجب می باشد.

ب- اگر مرتکب آن معتقد باشد، کفر و سبب اخراج از اسلام بحساب می آید.

ت- مکروه است و اجتناب از آن بهتر است.

۵۷- موقف صحابه در برابر صفات این بود که:

أ- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

[الشوری : ۱۱] یعنی صفات او تعالی را

بدون تشبیه با مخلوقات ثابت می دانستند.

ب- با هم اختلاف داشته به تأویل، تعطیل و تجسیم رفتند.

ت- درین مورد به وحی الهی مراجعه کرده و بدون زیادت و نقصان آنرا پذیرفتند.

۵۸- اختلاف در صفات:

أ- اختلاف تنوع بوده و هر کس رأی و نظر خود را دارد.

ب- اختلاف تضیاد بوده و حق یکی است.

ت- این دوسیه از قرن چهارم به اینطرف بسته شده و بهتر آنست که در مورد عقیده صحیح صحبت کنیم.

اصل

۵۹- بدعت...

أ- دارای معنای لغوی و شرعی است.

ب- ایجاد هر گونه تغییر در دین را گویند، چه در امور اعتقادی باشد یا در امور عبادتی و یا در امور دنیایی

ت- آنست که کسی چیزی را جدیداً در دین اختراع نموده و بدون مثال سابق ایجاد نماید.

۶۰- بدعت گمراهی است

أ- تنها در امور اعتقادی مانند بدعت تکفیر و بدعت تشبیه

ب- در امور عقیده و عبادت مانند مخصوص نمودن وقت مخصوص برای عبادت مخصوص

ت- در امور عقیده، عبادت و امور زندگی مادی مانند خوردن و نوشیدن

۶۱- بدعت در امور دنیوی

أ- حرام نیست مانند بطور سوار شدن به موتر و غذا خوردن بالای میز

ب- حرام نیست مگر اینکه با قاعده شرعی در تضاد باشد و یا با نصی مخالف قرار گیرد.

ت- هر عملی که با سنت پیامبر علیه السلام مخالف باشد، چه در عبادات باشد یا در عادات، بدعت شمرده می شود و پیروی از ایشان بهتر است.

۶۲- محاربه علیه بدعت و نابود کردن آن...

أ- نهی از منکر بوده و با شروط آن انجام یابد. و این بهترین وسیله اینست که منتج به حالت بدتر از آن نمی شود.



- ب- نهی از منکر بوده و مطلوب اینست  
که نابود شود با صرفنظر از اسلوب  
مبارزه با آن
- ت- واجب علماء بوده و مربوط عوام  
نیست.

اصل

۶۳- ستون الف را با حمل مناسب آن در ستون باء  
وصل کنید.

ب	الف
۱- درود گفتن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از آذات	أ- بدء ت ترکی
۲- ترک درود بر نبی صلی الله علیه وسلم بعد از تشهد.	ب- بدء ت اضافی
۳- قرائت سوره کشف قبل از جمله و به صدای بلند	
۴- ذکر دستجمعی و به صدای بلند	

۶۴- التزام در عبادت های مطلق

- أ- مانند التزام به ذکر معین، که از  
پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده  
است، و در وقت معین
- ب- بدعت است که باید با آن مبارزه  
شود.
- ت- درین مورد بین علماء اختلاف است و  
میتوان حقیقت را با ذکر دلیل و برهان  
پیدا کرد.

- ۶۵- اختلاف فقهی در مسایل عبادتی
- أ- حق و باطل بوده و اختلاف در آن واجب است.
- ب- حق اخوت بر حق علم مقدم است.
- ت- اخوت عبارت از دریچه امان در وقت اختلاف است.

اصل

- ۶۶- اولیاء الله کسانی اند:
- أ- که کرامت شان ظاهر گردد.
- ب- اهل قریه به ولایت شان شهادت بدهند.
- ت- الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ [یونس : ۶۳]

- ۶۷-۶۷- واجب ما در برابر صالحین اینست که:
- أ- با آنها محبت ورزیده و احترام کنیم و از اعمال نیکی که دارند ستایش نماییم.
- ب- قبر های شانرا مسح و درگاه شان را ببوسیم و به این وسیله به الله متعال تقرب حاصل کنیم.
- ت- بوسیله آنها استعانت بخواهیم و بولایت شان طلب شفاعت کنیم.
- ۶۸- کرامت:

- أ- برای اولیاء ثابت است بشرط آنکه با شرع مخالف نباشد.
- ب- احیاناً برای کسانی که ولی نیستند نیز ظاهر می شود و یکنوع استدراج می باشد.
- ت- مانند قضیه، سارچه و کوه است، که برای عمر رضی الله عنه واقع شد و یا مانند آنکه تحت بلقس را به حضور سلیمان علیه السلام آورد.
- ۶۹- اولیاء و صالحین...
- أ- فقط در زندگی توان نفع و ضرر رساندن را دارند، اما بعد مرگ این توان را ندارند.
- ب- نفع و ضرر دیگران را در اختیار دارند بخصوص اینکه نزد قبر های شان دعاء صورت گیرد.
- ت- هیچ نفع و ضرر برای خود را در اختیار ندارند، چه جاییکه برای دیگران نفع و ضرر برسانند، در زندگی و بعد از مرگ این توان را ندارند. آنها به بعد از مرگ به دعای انسانهای زنده احتیاج دارند.



اصل

- أ- فقط برای مردان مشروع است و باید با کیفیت مأثور انجام یابد.
- ب- برای مردان و زنان مشروع بوده و باید در وقتت معین صورت گیرد.
- ت- برای مردان و زنان مشروع بوده و باید به کیفیت مسنون و برای عبرت گرفتن و دعاء برای میت صورت گیرد.

۷۱- از بدعت های زیارت قبور

- أ- استعانت از اهل قبور، ندا کردن آنها و طلب حاجات از آنها
- ب- نذر کردن، پخته کاری قبرها روشن کردن چراغ، پوشیدن آن
- ت- بنای مساجد بالای قبور و نماز خواندن در آن

۷۲- بدعت های قبور

- أ- معصیت است و باید از آن استغفار نماید
- ب- کبائر است و مبارزه با آن واجب می باشد. و در آن تأویل نمی کنیم تا ذریعۀ شرک را نماییم.
- ت- مدخل شرک استف بلکه شماری از آنها شرک صریح می باشد.

۷۳- بدعت های قبور:

- أ- صفات آن بین معصیت، کبیره و کفر اعتقادی است
- ب- ظاهر آن مرتکبین آن را تکفیر می کنند با صرفنظر از اعتقاد آنها

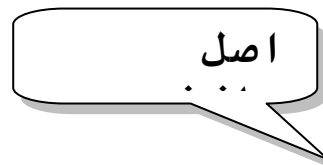
ت- کلمهء کبیره نشان میدهد که این بدعتها بر حسب حال صاحب آن، شرک و معصیت به حساب می آید.

۷۴- موقف ما در برابر بدعت ها زیارت قبور اینست که:

أ- ویران کردن قبور و منع زائرین واجب است.

ب- مبارزه با آن واجب بوده و تأویل در آن درست نیست. ولی با شروطی که در نهی از منکر لازم است.

ت- اصحاب آن بخاطر جهل معذور دانسته می شود و با آنها صح صورت می گیرد تا آنکه حکومت اسلامی اقامه گردد.



۷۵- توصل به الله به یکی از

خلق او... .

أ- استعانت و استغاثه نزد قبور اولیاء است.

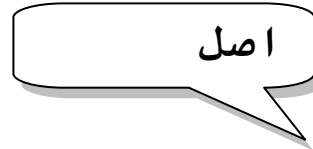
ب- دعاء کردن به الله متعال همراه با گفتن بحق فلان

ت- توسل جستن به الله عزوجل با اعمال صالح، مانند توسل جستن اصحاب غار.

۷۶- توسل جستن به الله بوسیله یکی از مخلوقاتش در دعاء:

- أ- جایز است و در آن خلاف بین علماء وجود دارد و خطاء و صواب در آن می باشد.
- ب- من مسایل عقیده بوده و در آن حق و باطل وجود دارد.
- ت- بعضی علماء آنرا جائز و عده ناجایز می داند ولی درین اتفاق دارند که از مسایل عقیده نمی باشد.
- ۷۷- بهترین توسل جستن به الله:
- أ- وسیله قرار دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم، صحابه و قرآن کریم است.
- ب- وسیله ساختن صالحین، مرده و یا زنده.
- ت- با عمل صالح مانند نماز، حفظ قرآن. چنانچه اصحاب صخره کردند. و به دعای انسانهای صالح
- ۷۸- در توسل جستن به الله بوسیله یکی از خلق الله در حج آنست که:
- أ- با انسان مرده و یا زنده که صلاح آن ثابت باشد جایز است، با وجود اختلافی که بین علماء وجود دارد.
- ب- اصل اعتقادی اینست که مستقیماً به الله متعال دعاء صورت گیرد. صحابه کرام درین امر توسع نکرده اند با وجود اینکه جایز است. ولی ما آنرا مسأله خلافی نمی سازیم.

ت- ما طرف دار دعاء مستقیم به الله متعال، توسل با اعمال صالح و توسل با دعای صالحین هستیم. چنانچه عمر رضی الله عنه به دعای عباس رضی الله عنه توسل جستند.



۷۹- عرف...

أ- معتبر است تا زمانی که با قاعده

شرعی در تضاد نباشد

ب- بر شرع مقدم است زیرا ما به امور دین خود دانایان هستیم.

ت- الفاظ شرعی بر اساس آن تفسیر می گردد.

۸۰- اصطلاحات شرعی:

أ- معنای مقصود شرعی از الفاظ می باشد.

ب- اگر با اصطلاح عرفی مخالف باشد، عرف قبول می شود گرچه خطا باشد.

ت- قبول آن بر هر مسلمان واجب است گرچه با عرف مخالف باشد.

۸۱- در تعامل با الفاظ باید:

أ- خود داری از فریب و خداع لفظی در امور دینی و دنیایی واجب است.

ب- عرف حاکم بر جامعه و معنای متداول آن اعتبار دارد.

ت- مسمیات اعتبار داشته و اسماء معتبر نمی‌باشد. و معانی عصر رسالت در فهم الفاظ همیشه مقدم می‌باشد.

اصل

۸۲- عقیده اساس عمل است،

به این معنا که :

أ- عمل هرچه باشد قبول می‌شود، مهم آن چیزی است که در قلب مستقر می‌گردد.

ب- صلاح عمل یعنی آنکه مطابق شرع باشد برای مقبولیت هر عملی کفایت می‌کند.

ت- در عمل قلبی و عمل جوارح رسیدن به درجه کمال مطلوب است.

۸۳- عمل قلب مهمتر از عمل جوارح است،

أ- پس باید در هنگام هر عملی به نیت مراجعه نموده و آنرا اصلاح نمود.  
ب- تقلید در عمل جوارح جایز است ولی در اعتقاد جایز نیست و باید بر علم یقین بناء یابد.

ت- عقیده حق واحد بوده و تعدد نمی‌پذیرد. اما عمل جوارح دارای فرض و نفل می‌باشد.

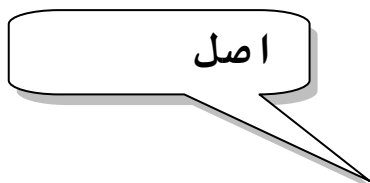
۸۴- جوهر مهم است:



مقوله است که مطلب از آن نیت صالح است.

مقوله ایست که به قصد فرار از تکالیف شرعی گفته می‌شود.

ایمان عبارت از اقرار به زبان و تصدیق به قلب و عمل با جوارح است.



۸۵- اسلام عقل را آزاد

می‌سازد:

أ- و آنرا مصدر شناخت غیب و تشریح احکام می‌داند.

ب- و به دقت در کائنات و تحقیق در پدیده های طبیعت ترغیب می‌نماید و اما معرفت امور غیبی باید از طریق وحی که انبیاء علیهم السلام آورده اند باید شناخته شود.

ت- آنرا از بت پرستی و الحاد نجات داده و مقیاس شناخت هر چیز می‌گرداند.

۸۶- شعار اسلام به علم:

أ- علوم دینی اصل بوده و سایر علوم از جمله کمالات و فرضهای کفایی می‌باشد.

ب- حکمت گمشده مؤمن هست هر جاییکه آنرا بیابد، مستحق ترین مرد به آن می‌باشد.

ت- قدر علماء را بلند برده و از هر علم نافع در هر موردی که باشد استقبال می‌کند

۸۷- حکم مشغول شدن به علوم طبیعی و مادی:

أ- اگر از تعمق و تحقیق در علوم دینی باز می‌دارد حرام است.

ب- بالای متخصص آن فرض عین بوده و اگر غیر مسلمان پیش شد، او گنهگار می‌شود.

ت- مکروه است. زیرا الله متعال غیر مسلمانان را به خدمت ما گذاشته و آنها برای ما مسایل دنیایی را کشف و تسخیر می‌نمایند.

اصل

۸۸- مجال نظر شرعی و نظر

عقلی:

أ- یکی است.

ب- نظر شرعی امور غیبی را در بر می‌گیرد و نظر عقلی مادیات را در بر دارد.

ت- نظر شرعی امور غیبی، مسایل اعتقادی و عبادات را در بر می‌گیرد و در مجال عقلی مسایل حرام و حلال را تعیین می‌کند.

۸۹- حقیقت علمی و شرعی :

أ- مادامی که ناشی از علم صحیح و دلایل شرعی ثابت باشد هرگز باهم تصادم نمی‌کنند.

ب- در وقت تصادم این دو نظریه علمی و صحت آن مهم نیست بلکه دلیل شرعی معتبر است.

ت- گاهی ممکن است که تصادم نمایند. زیرا حقایق شرعی در زمان قبل از زمان ما تعیین شده است.

۹۰- نص ظنی و قطعی:

در دلالت خود مانند ارقام قطعی است و بعضی الفاظ که احتمال چند معنا را دارد ظنی می باشد.

در ثبوت است. مانند اینکه قرآن قطعی الثبوت است و اما بعضی احادیث ظنی الثبوت و بعضی ها مانند احادیث متواتر قطعی الثبوت است. قرآن دارای ثبوت و دلالت قطعی می‌باشد.

۹۱- اگر نظر شرعی و عقلی با هم در تعارض واقع گردد:

در هر حال از نظر شرعی باید پیروی صورت گیرد.

قطعی آنرا مدنظر گرفته و ظنی آنرا تأویل می‌کنیم تا با آن موافق گردد. اگر هر دو ظنی باشد، نظر شرعی مورد عمل قرار می‌گیرد و نظر علمی بحال خود گذاشته می‌شود تا قطعی بودن آن معلوم شود و یا اینکه بطلان آن ثابت شود.

اصل

- ۹۲- نشانه داخل شدن در اسلام :  
اینست اینست که عبادات را انجام داده  
و از معاصی خود داری کند.  
مجرد تلفظ به کلمه لا إله إلا الله محمد  
رسول الله می باشد.
- ما به شگافتن قلب مردم نشده ایم بلکه  
هر کسی که کلمه شهادت را میخواند باید  
آنرا قبول کنیم.
- ۹۳- نشانه خارج شدن از اسلام :  
ارتکاب معصیت و یا ابراز رأ مخالف در  
عقیده .  
انکار امر معلوم و ثابت در دین و حلال  
دانستن اشیای حرام .  
باید از او سؤال و تبیان صورت گیرد تا  
به کفر خود اقرار نماید.
- ۹۴- از علامت کفر ...  
تکذیب حکم صریح قرآن و یا تفسیر نمودن  
آن به گونه ای که زبان عربی تحمل  
نداشته باشد .  
این ادعاء که قرآن با عصر حاضر مناسبت  
ندارد و باید تغییر داده شود .  
انکار امر ثابت و معلوم در دین مانند  
این اصل که اسلام دین کامل بوده و  
نیازی به پیوند با نظریات دیگری  
ندارد .
- ۹۵- صادر کردن حکم تکفیر بر شخص معین :  
جایز است مادامی که عملش به کفر دلالت  
می کند .

جایز نیست. زیرا ممکن است که با او  
مناقشه صورت گیرد و او از قول خود  
رجوع کند.

توصیف کردن قول و عمل خاص به کفر جایز  
است اما از فاعل آن خواسته می‌شود که  
توبه کند اگر توبه نکرد و اصرار  
ورزید، کافر پنداشته می‌شود.

۹۶- قصه اسامه بن زید

دلیل اهمیت تکفیر کسانی است که اسلام  
خود را اعلان می‌کند.  
این را برای فعالان اسلامی واضح می‌کند  
که آنها دعوتگران اند نه قضات.  
سیکولاریستها در فهم آن به خطا رفته  
اند و باید در فهم آن و امثال آن تشدد  
صورت گیرد.

خاتمه

۹۷- این اصول بیستگانه از ما می‌خواند که :  
آنها حفظ نماییم، بفهمیم و به مردم  
تعلیم دهیم.

به نبوغ وضع کننده آن افتخار کنیم.  
هر نوع اضافت و سخن گفتن در مورد آنها  
مرفوض بدانیم.

۹۸- این اصول از امت اعم از علماء و فعالان  
می‌خواهد که :

اصول اضافی دیگری وضع کرده و آنها با  
دلیل و برهان روشن بسازد.

در اموری که در آن اتفاق داریم با هم  
تعاون می‌کنیم و در مورد چیزهای که با  
هم اختلاف داریم با دلیل و برهان با هم  
مناقشه می‌کنیم.

آنکه مضامین و معنای آن بین مردم نشر  
گردد تا تمام امت به یک کلمه جمع  
شوند.

۹۹- این اصول بیستگانه

ثمر خود را جز از طریق اخلاص، عمل و  
قربانی نمی‌دهد.

معنای این شعار را به ما تعلیم داد که  
می‌گفتیم (الله غایت ماست، رسول رهبر  
ماست، قرآن قانون ماست)  
قدمهای ما را در ابتدای طریق بسوی  
استاذی جهان می‌گذارد.

۱۰۰- ارکان بیعت:

باب آن فهم است و بدون آن هیچ کدام آن  
درست نمی‌آید.

احیاناً عامل دارای اخلاص بوده و قربانی  
می‌دهد و جهاد می‌کند ولی در فهم او  
قصوری می‌باشد.

تجربه ثابت ساخته است که انحراف در هر  
کدام ازین ارکان منتج به انحراف در  
فکر و عمل می‌گردد.

و جواب‌ها در صفحه آینده

# جدول جوابها

سوال	جواب	سوال	جواب	سوال	جواب
1	ب	۳۵	ب	۶۹	ج
2	ج	۳۶	أ - لا ، ب- نعم ، ج- نعم د- لا ، هـ- نعم، و- نعم	۷۰	ج
3	الجميع	۳۷	أ- المعصوم ص(ص) ب- موافقاً للكتاب والسنة	۷۱	الجميع
4	أ، ج	۳۸	أ، د	۷۲	ب، ج
5	أ: 2، ب: 4، ج: 1، د: 5، هـ: 3	۳۹	أ، ب	۷۳	أ، ج
6	أ	۴۰	ب، ج	۷۴	ب
7	ج	۴۱	ج	۷۵	الجميع
8	ج	۴۲	ب، ج	۷۶	أ، ج
9	ج	۴۳	ب، ج	۷۷	ج
10	أ	۴۴	أ	۷۸	ب، ج
11	أ، ب	۴۵	الجميع	۷۹	أ

ج	۱۲	۴۶	ب، ج	۸۰	أ، ج
ب	۱۳	۴۷	أ	۸۱	أ، ج
أ، ب	۱۴	۴۸	أ، ب	82	ج
ب، ج	۱۵	۴۹	ب	83	الجميع
همه	۱۶	۵۰	أ	84	الجميع
ب، ج	۱۷	۵۱	أ	85	ب
أ، ج	۱۸	۵۲	ب، ج	86	ب، ج
أ، ج	۱۹	۵۳	ب	87	ب
أ	۲۰	۵۴	أ	88	ج
أ، ب	۲۱	55	ج	89	أ
أ، ب	۲۲	56	ب	90	أ، ب
ج	۲۳	57	أ، ج	91	ب، ج
ج	۲۴	58	ج	92	ب، ج
ب	۲۵	59	أ، ج	93	ب، ج
أ، 3 ب: 4 ج: 1 د: 2	۲۷	60	أ	94	الجميع
ج	۲۸	61	أ، ب	95	ب، ج
أ	۲۹	62	أ	96	أ، ب
ج	۳۰	63	أ، 2 ب: 1، 2، 4	97	أ
أ، ب	۳۱	64	أ، ج	98	الجميع
أ: 3، ب: 5، ج: 4، د: 6، هـ: 1، و: 2	۳۲	65	ب، ج	99	الجميع
الجميع	۳۳	66	ج	100	أ، ج
ب	۳۴	67	أ		
ج	۳۵	68	الجميع		



# فهرست

## مراجع

- 1- (أبو الحسن الشاذلي)، عبدالحليم محمود، سلسلة أعلام العرب (72) - المؤسسة المصرية للطباعة والنشر، القاهرة.
- 2- (إحياء علوم الدين)، أبو حامد الغزالي، دار الحديث، القاهرة، (1412هـ - 1992م).
- 3- (الجامع لأحكام القرآن) القرطبي، ج8 ص 127- دار الكتب المصرية، ط3، 1967م، وهو رأى ابن عباس.
- 4- (إرشاد السائر إلى موضوعات مجموعة الرسائل) للإمام حسن البنا. محمد عبدالحليم حامد.
- 5- (أصول الفقه الإسلامي)، محمد كمال الدين إمام، المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع، بيروت، 1998م.
- 6- (إعلام الموقعين عن رب العالمين)، محمد بن أبي بكر بن القيم، دارالجيل، بيروت، 1973م.
- 7- (اقتضاء الصراط مخالفة أصحاب الجحيم)، ابن تيمية، مكتبة السنة، القاهرة، ط2.
- 8- (السنة ومكانتها في التشريع الإسلامي)، مصطفى السباعي، بدون بيانات نشر.
- 9- (السياسة الشرعية أو نظام الدولة الإسلامية)، عبد الوهاب خلاف، ص 49، المطبعة السلفية بالقاهرة، 1395هـ.

- 10- (الإخوان المسلمون 70 عاما على تأسيس الجماعة)، يوسف القرضاوى، القاهرة، مكتبة وهبة، 1999م.
- 11- (الأحكام السلطانية والولايات الدينية)، الماوردى (أبو الحسن على بن محمد)، دارالكتب العلمية، بيروت، 1978م.
- 12- (الأسرة المسلمة فى العالم المعاصر)، د. أكرم رضا، مركز البحوث والدراسات، وزارة الأوقاف، قطر، 2000م.
- 13- (الإسلام وأصول الحكم)، على عبدالرازق، الهيئة المصرية العامة للكتاب، سلسلة المواجهة، القاهرة، 1993م.
- 14- (الإسلام وأوضاعنا السياسية)، عبدالقادر عودة، ص 14، 15، مطبعة الكتاب العربى، القاهرة، 1951م.
- 15- (الإخوان المسلمون)، ريتشارد ميتشل، بدون بيانات.
- 16- (الإسلام كما تؤمن به) (ضوابط وملاح)، يوسف القرضاوى، القاهرة، مكتبة وهبة.
- 17- (الإسلام والعلمانية وجهها لوجه)، يوسف القرضاوى، الرسالة، بيروت، 1997م.
- 18- (الاعتصام)، الإمام الشاطبى، دار إحياء الكتب العربية، القاهرة.
- 19- (الاقتصاد فى الاعتقاد)، أبو حامد الغزالي، ص 114، مكتبة ومطبعة الحلبي، القاهرة، 1966م.
- 20- (الداية والنهاية)، ابن كثير، ج3 ص 224، 226، دارالكتب العلمية، بيروت، ط2، 1988م.
- 21- (التراث والتجديد، موقفنا من التراث القديم)، حسن حنفي، المركز العربى للبحث والنشر، القاهرة 1980 ص 124.
- 22- (التشريع من السنة وكيفية الاستنباط منها)، على محبى الدين القره داغى، ص 315، 415، مجلة مركز بحوث السنة والسيره، جامعة قطر، العدد الثانى، 1987م.
- 23- (الحركة الإسلامية - رؤية مستقبلية)، عبدالله النفيسى، ص 276، 277، مجموعة مشاركين، تحرير عبدالله النفيسى، طبعة المؤلف، الكويت 1989م.

- 24- (الحلال والحرام في الإسلام)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة.
- 25- (الإيمان والحياة)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1996م.
- 26- (التربية الإسلامية ومدرسة حسن البنا)، يوسف القرضاوى، القاهرة، مكتبة وهبة 1979م.
- 27- (التشريع الجنائي الإسلامى مقارنة بالقانون الوضعى)، عبدالقادر عودة، الرسالة، بيروت، ط 14 (1418هـ - 1997م).
- 28- (التطرف العلمانى فى مواجهة الإسلام)، يوسف القرضاوى، أندلسية للنشر والتوزيع.
- 29- (التوسل أنواعه وأحكامه)، محمد ناصر الدين الألبانى.
- 30- (الحل الإسلامى فريضة وضرورة)، يوسف القرضاوى، سلسلة حتمية الحل الإسلامى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1993م.
- 31- (الخصائص العامة للإسلام)، يوسف القرضاوى، القاهرة، مكتبة وهبة، ط(4)، 1989م.
- 32- (الدولة والسيادة فى الفقه الإسلامى)، فتحى عبدالكريم، ص 131، دراسة مقارنة، مكتبة وهبة، القاهرة، ط 2، 1984م.
- 33- (الردة والحرية الدينية - دراسة نصية تطبيقية)، د. أكرم رضا، دار الوفاء، امنصورة، مصر، 2005.
- 34- (السلطات الثلاث فى الدساتير العربية والمعاصر وفى الفكر السياسى الإسلامى)، دكتور سليمان محمد الطماوى، ص 474، 484، دار الفكر العربى سنة 1967م.
- 35- ( السنة التشريعية وغير التشريعية)، محمد الطاهر بن عاشور، محمد سليم العوا، على الخفيف، محمد عمارة، نهضة مصر، 2001م.
- 36- ( الدعوة قواعد وأصول)، جمعة أمين، دار الدعوة، القاهرة، 1989م.
- 37- (الدين فى عصر العلم)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1995م.
- 38- (الرجل القرآنى: حسن البنا)، روبر جاكسون، دار المختار الإسلامى، القاهرة، 1985م.
- 39- (الدر النضيد) للإمام الشوكانى ص 6، 5 مطبعة الكتيبى الطبعة الأولى سنة 1932م.
- 40- (الرسول والعلم)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1995م.

- 41- (السياسة الشرعية في ضوء نصوص الشريعة ومقاصدها)، يوسف القرضاوى، سلسلة نحو وحدة فكرية للعاملين للإسلام (4) مكتبة وهبة، القاهرة، 1998م.
- 42- (الفرد والدولة في الشريعة الإسلامية)، ج 5 ص 47، الاتحاد الإسلامي للمنظمات الطلابية، كندا، 1975م.
- 43- (الصحة الإسلامية بين الاختلاف المشروع والتفرق المذموم)، يوسف القرضاوى، دار الصحة بالقاهرة، دار الوفاء بالمنصورة 1991م.
- 44- (الصحة الإسلامية الجحود التطرف)، يوسف القرضاوى، سلسلة كتاب الأمة (2)، قطر، شوال 1402هـ.
- 45- (الصحة الإسلامية والتحدى الحضارى) ص 41، 83، طبعة دارالشروق، القاهرة، 1991م.
- 46- (الصحة الإسلامية وهموم الوطن العربى والإسلامى)، . يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1997م.
- 47- (الضوابط الشرعية لبناء المساجد)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1999م.
- 48- (الطرق الحكمية فى السياسة الشرعية)، ابن القيم الجوزية، ص 16، 17، مطبعة السنة المحمدية، القاهرة 1953م.
- 49- (العبودية)، ابن تيمية.
- 50- (العقل والعلم فى القرآن الكريم)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1996م.
- 51- (أصول التشريع الإسلامى) الشيخ على حسب الله، دار المثقف العربى، القاهرة، ط6، 1982م.
- 52- (أصول الدعوة)، عبدالكريم زيدان، ص 211، 212، مؤسسة الرسالة، بيروت، ط1978م.
- 53- (العقيدة عند حسن البناء)، عصام البشير (شريط مسجل).
- 54- (الفتاوى الكبرى)، ابن تيمية، دار المعرفة، بيروت.

- 55- (أصول الفقه الإسلامى)، محمد كمال الدين إمام، المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع، بيروت، 1998م.
- 56- (الفكر السياسى)، للإمام حسن البنا، إبراهيم البيومى غانم.
- 57- (الكبائر)، الإمام الذهبي.
- 58- (الله فى العقيدة الإسلامية)، حسن البنا، دار الشهاب.
- 59- (المدخل إلى دعوة الإخوان المسلمين)، سعيد حوى، دار السلام، القاهرة، ط3، 1990م.
- 60- (المدخل لدراسة النبوية)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1992م.
- 61- (المرجعية العليا فى الإسلام للقرآن والسنة - ضوابط ومحاذير فى فهم النص) سلسلة نحو وحدة فكرية للعاملين للإسلام (2) يوسف القرضاوى.
- 62- (الفصل فى الملل والنحل)، الشهر ستانى ( محمد عبدالكريم)، ج2، ص 54، 55، مصطفى البابى الحلبي، القاهرة، 1967م.
- 63- (المصطلح خيار لغوى وسمة حضارية)، سعيد شبار، سلسلة كتاب الأمة (78)، قطر، رجب 1421هـ.
- 64- (المصطلحات الأربعة فى القرآن)، أبو الأعلى المودودى.
- 65- (الملهم الموهوب: حسن البنا)، عمر التلمسانى، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية، 1984م.
- 66- (الموافقات فى أصول الفقه)، الإمام الشاطبى، دار المعرفة، بيروت، تحقيق: عبدالله دراز.
- 67- (أمتنا بين قرنين)، يوسف القرضاوى، ص 65، 66، دار الشروق، القاهرة، 2000م.
- 68- (النهج المبين لشرح الأصول العشرين)، عبدالله قاسم الوشلى، اليمن، دارالسلام.
- 69- (الدولة الإسلامية والمبادئ الدستورية الحديثة)، أحمد محمد أمين، مكتبة الشروق الدولية، القاهرة، 2005م.

- 70- (السياسة الشرعية في إصلاح الراعى والرعية)، ابن تيمية، ص 150، 153، دار الكتاب العربي، ط2، مصر، 1951م.
- 71- (الفكر السياسى العربى الإسلامى بين ماضيه وحاضره)، فاضل زكى محمد، ص 190، 191، دارالطبع والنشر الأهلية، بغداد، 1970م.
- 72- (المقدمة)، ابن خلدون (عبدالرحمن)، ص 45، 48، 208، 212، تحقيق على عبد الواحد وافي، دار نهضة مصر، القاهرة، ط 3 1981م.
- 73- (النظام الدستورى فى الإسلام مقارناً بالنظم العصرية)، مصطفى كمال وصفى، ص 106، مكتبة وهبة، القاهرة، ط2، 1994م.
- 74- (النظام السياسى فى الإسلام)، محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 135، 137، دارالفرقان، الأردن، ط2، 1986م.
- 75- (النظريات السياسية فى الإسلام)، محمد ضياء الدين الرئيس، ص 24، 25، مكتبة التراث، القاهرة، ط7، 1979م.
- 76- (النظرية الإسلامية فى الدولة مع المقارنة بنظرية الدولة فى الفقه الدستورى الحديث) حازم عبدالمتعال الصعيد، ص 453، رسالة دكتورا، دار النهضة العربية، القاهرة، 1977م.
- 77- (بينات الحل الإسلامى وشبهات العلمانيين)، سلسلة حتمية الحل الإسلامى، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1993م.
- 78- (تراثنا الفكرى فى ميزان الشرع والعقل)، محمد الغزالى، دار الشروق، ط4، 1996م.
- 79- (تاريخ المذاهب الإسلامية)، محمد أبو زهرة، ص 55، 57، دار الفكر العربى، القاهرة، 1986م.
- 80- (تحديات سياسية تواجه الحركة الإسلامية)، مصطفى الطحان، ص 9 دار الفلاح، القاهرة، 1997م.
- 81- (تربيتنا الروحية)، سعيد حوى، دار السلام، القاهرة، ط3، 1990م.
- 82- (تساؤلات على طريق الدعوة)، مصطفى مشهور، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية، 1994م.

- 83- (تفسیر القرآن العظیم)، للحافظ ابن کثیر، بیروت، دار المعرفة، ط(9)، (1417هـ - 1997م).
- 84- (تفسیر المنار: القرآن الحکیم)، محمد رشید رضا، ج 5 ص 180 و ما بعدها، الهيئة المصرية العامة للكتاب، 1973م.
- 85- (تلبیس إبلیس)، أبو الفرج ابن الجوزی، دار الكتاب العربی، بیروت، 1405هـ- 1985م.
- 86- (تاریخ الطبری: تاریخ الأمم والملوک)، الطبری (محمد بن جریر)، 8 ج ص، 498 دار سویدان، بیروت، ط2، 1967م.
- 87- (تفسیر النصوص وآیات القصص والذیات)، إسماعیل سالم، مكتبة النصر، القاهرة، 1994م.
- 88- (ثقافة الداعية)، یوسف القرضاوی، مكتبة وهبة، القاهرة.
- 89- (تهافت التهافت)، ابن رشد (أبو الولید)، ص 139، 140، المطبعة الإعلامية، مصر، 1302هـ.
- 90- (جامع بیان العلم وفضله)، ابن عبدالبر.
- 91- (جريمة الردة وعقوبة المرتدين في ضوء الكتاب والسنة)، یوسف القرضاوی، مكتبة وهبة، القاهرة، ط1، 1997م.
- 92- (جند الله ثقافة وأخلاقاً)، سعید حوی، دار السلام، القاهرة، ط3، 1990م.
- 93- (حديث الثلاثاء)، حسن البنا.
- 94- (حول أساسيات المشروع الإسلامی لهضة الأمة)، قراءة في فكر الإمام الشهيد. حسن البنا، عبدالحمید الغزالی، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية، 2000م.
- 95- (حسن البنا)، مواقف في الدعوة والتربية، عباس السیسی، ص 156، دار الدعوة، الإسكندرية، مصر.
- 96- (خصائص التصور الإسلامی)، سید قطب، دار الشروق، القاهرة، ط5، 1994م.
- 97- (دستور الوحدة الثقافية بين المسلمين) محمد الغزالی، دار الشروق، القاهرة، 1997م.

- 98- (دعاة لا قضاة)، حسن الهضيبي.
- 99- (دستور أمة الإسلام)، حسين مؤنس، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مصر، 2000م.
- 100- (رسالة المؤتمر السادس)، حسن البنا، دار الوفاء، المنصورة.
- 101- (رفع الملام عن الأئمة الأعلام)، للإمام ابن تيمية، المكتبة السلفية ومطبعها، القاهرة.
- 102- (شريعة الإسلام صالحة لكل زمان ومكان)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة.
- 103- (شمول الإسلام) سلسلة نحو وحدة فكرية للعاملين للإسلام (1)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة، 1995م.
- 104- (شرح صحيح مسلم)، الإمام النووى، 248/9 بتصرف، مطبعة دار الشعب، القاهرة، 1962م.
- 105- (شرح العقيدة الطحاوية)، ابن أبى العز الحنفى، 261/2، بدون بيانات نشر.
- 106- (صحيح مسلم بشرح النووى)، أبو زكريا يحيى بن شرف بن مرى النووى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، الطبعة الثانية 1392هـ.
- 107- (طريق الدعوة بين الأصالة والانحراف)، مصطفى مشهور، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية.
- 108- (ظاهرة الغلو فى التكفير)، يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة 1991م.
- 109- (عقيدة المسلم)، محمد الغزالي، دار الدعوة، الإسكندرية، ط3، 1990م.
- 110- (علم أصول الفقه)، عبدالوهاب خلاف، مكتبة الدعوة الإسلامية، القاهرة، ط7، 1956م.
- 111- (عوامل السعة والمرونة فى الشريعة الإسلامية)، يوسف القرضاوى، ص 12، مكتبة وهبة القاهرة، ط3، 1999م.
- 112- (فتاوى معاصرة)، يوسف القرضاوى، دار القلم، الكويت، ط 6 (1416هـ - 1996م).
- 113- (فتح البارى شرح صحيح البخارى)، أحمد بن على بن حجر العسقلانى الشافعى (أبو الفضل)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، محب الدين الخطيب، دار المعرفة، بيروت، 1379هـ.



- 114- ( فصل الدين عن الدولة بدعة مستوردة)، يوسف العظم.
- 115- (فقه الدعوة)، مصطفى مشهور، دار التوزيع والنشر الإسلامية، القاهرة، 1995م.
- 116- (فقه الدعوة ومشكلة الدعاة) (حوار)، مجلة الأمة، رئاسة المحكمة الشرعية والشؤون الدينية، قطر، العدد 43، السنة الرابعة، رجب 1404هـ، 1984م.
- 117- (فهم أصول الإسلام)، على عبدالحليم محمود، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية 1994م.
- 118- (فقه الخلافة وتطورها لتصبح عصبة أمم شرقية)، عبدالرزاق أحمد السنهوري، ص15، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ط2، 1993م.
- 119- (فهم الإسلام في ضلال الأصول العشرين)، جمعة أمين عبدالعزيز، دار الدعوة، الإسكندرية.
- 120- (في آفاق التعاليم)، سعيد حوى، دار السلام، القاهرة، ط3، 1990م.
- 121- (في ضلال القرآن)، سيد قطب، دار الشروق، بيروت، القاهرة، 1990م.
- 122- (فن الحكم في الإسلام)، مصطفى أبو زيد فهمي، ص 212، المكتب المصري الحديث، القاهرة، بدون تاريخ.
- 123- (فهم أصول الإسلام)، على عبدالحليم محمود، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية، 1994م.
- 124- (في الثوابت والمتغيرات في اليقظة الإسلامية) دار نهضة مصر، القاهرة، 1997م.
- 125- (في فقه الأولويات) دكتور يوسف القرضاوى، مكتبة وهبة، القاهرة.
- 126- (قاعدة جلييلة في التوسل والوسيلة)، ابن تيمية، المكتبة السلفية، القاهرة.
- 127- (قضايا أساسية على طريق الدعوة)، مصطفى مشهور، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية، 1995م.
- 128- (قصة الحضارة)، ويل ديورانت، ترجمة محمد بدران، لجنة التأليف والترجمة والنشر، القاهرة، ط3 1968م.

- 129- (قواعد تكوين البيت المسلم- أسس البناء وسبل التحصين)، د. أكرم رضا، دار التوزيع والنشر الإسلامية، القاهرة، 2004م.
- 130- (كيف نتعامل مع التراث والتمذهب والاختلاف؟)، د. يوسف القرضاوى، سلسلة نحو وحدة فكرية للعاملين للإسلام (5)، مكتبة وهبة، القاهرة، 2001م.
- 131- (ليس من الإسلام)، محمد الغزالي، دار الكتب الإسلامية، القاهرة، ط5، 1983م.
- 132- (لم الأدلة فى قواعد أهل السنة والجماعة)، الجوينى، ص 114، 115، الدار المصرية للتأليف والترجمة، القاهرة، 1965م.
- 133- (مجموع الفتاوى)، أحمد بن الحليم بن تيمية الحرانى، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، الطبعة الأولى.
- 134- (مجموعة الرسائل)، حسن البنا، دار التوزيع والنشر الإسلامية، القاهرة، 1986م.
- 135- (مذاكرات الدعوة والداعية)، حسن البنا، دار التوزيع والنشر الإسلامية، القاهرة، 1986م.
- 136- (مقدمة لتفسير القرآن) (تفسير الفاتحة وبداية البقرة) للشيخ، حسن البنا.
- 137- (من فقه الدولة فى الإسلام)، يوسف القرضاوى.
- 138- (من قتل حسن البنا؟)، محسن محمد، دار الأخبار، القاهرة.
- 139- (من مقومات رجل العقيدة على طريق الدعوة)، مصطفى مهشور، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية، 1995م.
- 140- (منهج الإمام البنا فى العقيدة) عصام أحمد البشير، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية 1991م.
- 141- (منهج التربية عند الإخوان المسلمين دراسة تاريخية تحليلية)، على عبدالحليم محمود، المنصورة، دار الوفاء، 1991م.
- 142- (موسوعة النظم والحضارة الإسلامية- تاريخ التشريع والنظم القضائية)، أحمد شلبى، ج 7 ص 220، مكتبة النهضة المصرية، ط3، 1974م.

- 143- (منهج القرآن في عرض عقيدة الإسلام)، جمعة أمين، دار الدعوة، الإسكندرية، ط2، 1991م.
- 144- (موقف الإسلام من الإلهام والكشف والرؤى ومن التمام والكهانة والرقى) سلسلة نحو وحدة فكرية للعاملين الإسلام (3)، يوسف القرضاوى، القاهرة، مكتبة وهبة، 1994م.
- 145- (مآثر الإنافة في معالم الخلافة)، أحمد بن عبد الله القلقشندى، ج1، ص24 تحقيق عبد الستار أحمد فراج، وزارة الإرشاد والأنباء، الكويت، 1964م.
- 146- (مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوى والخلافة الراشدة)، د محمد حميد الله، ص15، 21، القاهرة، لجنة التأليف والترجمة والنشر، ط2 سنة 1376هـ / 1956م.
- 147- (معركة الإسلام وأصول الحكم)، محمد عمارة، دار الشروق، القاهرة، ط2 1997م.
- 148- (مفاتيح الغيب - التفسير الكبير)، الفخر الرازى، ج10 ص141، ط3، دار إحياء التراث العربى، بيروت، بدون تاريخ.
- 149- (من العقيدة إلى الثورة، التراث والتجديد، موقفنا من التراث القديم)، ج2، الإنسان الكامل (الوحيد)، دار التنوير، ط1، 1988م، ص551 وما بعدها.
- 150- (نظرات فى التربية عند حسن البناء)، جمع و تعليق عصام تليمة (غير منشور).
- 151- (نظام الحكم فى الإسلام)، محمد عبد الله العربى، ص97، 98، دار الفكر للطباعة والنشر، بيروت.
- 152- (نظام الحكم فى الإسلام)، محمد يوسف موسى، ص44، دار المعرفة، القاهرة، ط2، 1964م.
- 153- (نظرات فى رسالة التعاليم)، محمد عبد الله الخطيب، محمد عبدالحليم حامد، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية 1990م.
- 154- (نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار شرح منتقى الأخبار)، محمد بن على بن محمد الشوكانى، دار الجيل، بيروت، 1973م.
- 155- (وحدة العمل الإسلامى فى القطر الواحد)، مصطفى مشهور، القاهرة، دار التوزيع والنشر الإسلامية 1995م.

- 156- (شرح العقيدة الطحاوية)، على بن أبي العز الحنفي.
- 157- ( عوامل السعة والمرونة في الشريعة الإسلامية)، يوسف القرضاوى.
- 158- (مجموعة شرائط مسجلة حول شرح الأصول العشرين)، يوسف القرضاوى.
- 159- مناظرة (مصر بين الحكومة الدينية والحكومة المدنية) الشيخ محمد الغزالي (شريط مسجل).
- 160- (ولاية العهد- الاستخلاف - فى الشريعة الإسلامية)، إسماعيل بدوى، ص11، دار النهضة العربية، القاهرة، 1994م.

## فهرست مطالب

1	مقدمه
4	مسیر حرکت این نهضت مبارک:
4	1- اخوان المسلمین:
5	2- جماعت اسلامی - هند و پاکستان:
7	3- جمعیه العلماء - الجزایر:
8	4- حرکت النور - در ترکیه:
9	5- حزب سلامت - ترکیه:
9	6- حزب العدل و الاحسان:
10	7- حرکت توحید و اصلاح المغرب:
10	8- المجلس الأعلى و حزب العدالة إندونیزیا:
10	9- دعوت سلفی سعودی:
11	گروههای متشدد:
13	تعدد احزاب:
13	پیشتازان نهضت و بیداری اسلامی:
14	بزرگمردان قرن بیستم:
14	رشید رضا:
14	سعید النورسی (رح):
15	حسن البنا (رح):
15	ابوالاعلی المودودی (رح):
16	عبدالحمید بن بادیس (رح):
16	مصطفی السباعی (رح):
16	سید قطب (رح):
16	محمد الغزالی (رح):
17	قهرمانیها و ثبات بی مثال:
17	حرکتها و رهبران جهادی:
18	نقش علما و مفکرین:
20	تجمعاتی که درین بیداری سهم اند:
21	و شیخنا القرضاوی:
23	آغاز بحث: اصول بیستگانه چیست؟

- 25 ..... و عمل را آموختند:
- 25 ..... علم:
- 27 ..... وحدت فهم:
- 29 ..... فهم:
- 29 ..... فهم درست:
- 30 ..... فهم رکن بیعت است:
- 30 ..... صورتهای انحراف از فهم درست:
- 32 ..... اصول فهم:
- 32 ..... استاذ این اصول را چگونه نوشت:
- 34 ..... خلاصه و فشرده از تحقیقات طولانی:
- 35 ..... مجدد:
- 35 ..... حسن البنا و ساختن جامعه:
- 37 ..... شرح اصول بیستگانه:
- 37 ..... اولین شرح:
- 39 ..... این رساله:
- 40 ..... هر علمی اصول دارد:
- ..... ضرورت به «اصول بیستگانه» فهم اسلام» بخاطر
- 41 ..... فعالیت اسلامی معاصر:
- 43 ..... امام این اصول را برای چه کسی نوشت؟
- 45 ..... اولین باری که این اصول ظاهر شد:
- 54 ..... اصول بیستگانه و برنامه نهضت:
- 55 ..... تقسیم بندی اصول:
- 56 ..... با اصول بیستگانه چگونه باید تعامل نمود:
- 56 ..... 1- علماء نخبگان و مؤسسات اسلامی:
- 56 ..... 2- فعالان اسلامی:
- 56 ..... 3- جمهور امت:
- 61 ..... در مورد اصول بیستگانه گفته اند:
- 62 ..... اصل یکم: اسلام نظام حیات است
- 63 ..... عوامل گزیدن شمول:
- 63 ..... 1- شامل بودن دساتیر اسلام
- ..... 2- اسلام هیچگونه تجزیه در احکامش را نمی پذیرد:

- 63 .....
- 64 -3 زندگی یک وحدت کامل و غیر قابل تجزیه است: ..
- 64 بزرگترین جنایت در حق اسلام: ..
- 65 ادْخُلُوا فِي السُّلْمِ كَأَفْئَةً : ..
- 67 و تا آنکه شمول اسلام برگردد: ..
- 67 شمول بودن اسلام در رسایل امام: ..
- 68 اجزای اسلام: ..
- 69 ما به شمول اسلام عقیده داریم: ..
- 71 طبیعت فکر ما: ..
- 72 دعوت ما اسلامی است: ..
- 72 جواب معترضین: ..
- 73 طبیعت شمول اسلام: ..
- 74 حاصل این فهم شامل: ..
- 76 نمونه مسلمان شامل: ..
- 77 فهم و عمل: ..
- 78 توقفی بر کلمات این اصل: ..
- 78 1- اسلام دولت و وطن، حکومت و امت است: ..
- 80 دولت اسلام چگونه برپا شد؟! ..
- 81 قانون اساسی دولت مدینه: ..
- 82 اِعمال سلطه حکومتی: ..
- 83 دولت اسلام زاده ظروف تاریخی خاص نیست! ..
- 84 2- اسلام اخلاق و قوت، رحمت و عدالت است: ..
- 84 اما در مجال قوت: ..
- 86 رحمت و عدالت است: ..
- 86 3 - اسلام فرهنگ و قانون، علم و قضاء است: ..
- 87 4 - ماده و ثروت است، کسب و توانگری است: ..
- 88 5- اسلام جهاد و دعوت است، ارتش و مفکوره است: ..
- 88 6- چنانچه اسلام عقیده صادقانه و عبادت صحیح است: ..
- 88 .....
- 89 معنای شمول: ..
- 90 دعوت بسوی شمول: ..

- چالشها در برابر فهم شمولی از اسلام : ..... 91
- 1- سیکولاریزم: ..... 91
- 2- جریان های اسلام جزئی: ..... 91
- 3- دیدگاه های متنوع مردم: ..... 91
- مکلفیت ما در برابر دیده شمولی: ..... 92
- مثال اول: جهانی بودن اسلام: ..... 93
- مثال دوم: جهاد: ..... 94
- اصل دوم: مرجعیت علیا در اسلام ..... 97
- قرآن و سنت جدایی ناپذیرند: ..... 98
- الفاظ این اصل: ..... 100
- سنت نیز وحی است: ..... 100
- نص باید بدون تکلف و تعسف فهمیده شود: ..... 102
- دیدگاه های مردود: ..... 103
- مرجعیت واحد برای امت: ..... 103
- چالشها در برابر این مرجعیت: ..... 104
- مثالهایی از فهم نادرست ..... 104
- آثار ویرانگر این چالشها: ..... 108
- برای اینکه این اصل را بهتر بدانم: ..... 109
- اول: اثر ایمان و عبادت در قلب: ..... 110
- اصل سوم: اوهام و دلایل غیرمعتبره مردود است ..... 110
- شرح کلمات اصل: ..... 113
- رؤیا: ..... 114
- اهل تصوف و رؤیا: ..... 114
- مصدر سوم وجود ندارد! ..... 115
- حقیقت صوفی: ..... 115
- آیا استخدام این اصطلاح جایز است؟ ..... 116
- حقیقتی که به آن یقین داریم: ..... 117
- امام البنا و تصوف: ..... 117
- وسطی بودن حسن البنا: ..... 117
- پس خلل در کجاست؟ ..... 117



- 118 ..... خلاصه: .
- 118 ..... چالشهای ناشی از دلایل غیر منضبط: .
- 120 ..... عقیده: .
- 120 ..... اصل چهارم: أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ؟! .
- 121 ..... شرح کلمات این اصل: .
- 122 ..... من القرآن: .
- 123 ..... آویختن آیات قرآن در گردن: .
- 125 ..... احکام دم کردن: .
- 125 ..... چه کسی میتوانند که دیگران را دم کند: .
- 126 ..... حکم دم نوشته شده چیست؟ .
- 128 ..... منکر و مقابله با آن واجب است: .
- 129 ..... انواع دیگر کفانت: .
- 130 ..... اموری که تحت کفانت داخل نیست: .
- 130 ..... اما چگونه با این خرافات مبارزه کنیم؟ .
- 130 ..... درسهای قابل آموزش ازین اصل: .
- 130 ..... درس دیگر: .
- 131 ..... خلاصه: .
- 131 ..... چالشها در برابر عقیده: .
- 133 ..... اصل پنجم: دین و حکومت .  
پس حاکم چگونه بر امت اسلامی مطابق اسلام حکم می کند؟ .
- 134 ..... سیاست شرعی: .
- 135 ..... اسلام فرو رفته در خود: .
- 135 ..... مسلمان سیاسی: .  
آیا حکومت در اسلام از جملهء فروع است یا از اصول؟ .
- 137 ..... محتویات این اصل: .
- 138 ..... نص و مصلحت: .
- 139 ..... رسول الله صلی الله علیه وسلم والیان خود را می فرستاد: .
- 139 ..... رأی امام و نایب وی: .
- 140 ..... در آن مواردی که نص وجود ندارد: .

- 141 ..... مالا نص فیه :
- 142 ..... آنکه احتمال مفاهیم متعدد را دارد :
- 143 ..... مصالح مرسله :
- 143 ..... عمر رضی الله عنه و مؤلفه القلوب :
- 144 ..... قواعد و ضوابط برای ائمه :
- 146 ..... امام و مصلحت ها :
- 146 ..... عبادات و عادات :
- 147 ..... دایره عملکرد حاکم :
- 148 ..... نظریه «سلطه عامه» در فکر اسلامی :
- 149 ..... قاعده اول : امت مصدر سلطه های عامه است :
- 150 ..... معنای خلافت :
- 151 ..... سلطه در خلافت خاصه :
- 153 ..... آیا امت خودش بالای خود حکومت می کند؟
- 154 ..... طرح دو سؤال مهم :
- 155 ..... ارگانهای سلطه عام و رابطه بین آنها :
- 155 ..... قاعده دوم : در دولت اسلامی سلطه علیا مخصوص شریعت اسلامی است :
- 156 ..... نقش امت در قانون سازی ( سلطه تقنینیه )
- 158 ..... مقید ساختن سلطه اجرایی در اسلام :
- 155 ..... قاعده سوم : مشروعیت حاکم (سلطه اجرایی) و حقوق او :
- 160 ..... اول : انعقاد امامت و یا ثبوت خلافت :
- 160 ..... اول : انتخاب خلیفه از سوی امت صورت میگیرد یا
- 162 ..... از سوی اهل حل و عقد :
- 163 ..... دوم : قدرت اجرایی خلیفه :
- 164 ..... حقایق غیر قابل انکار :
- 164 ..... سلطه خلیفه :
- 165 ..... اختصاصات سلطه اجرایی :
- 165 ..... سلطه مقید :
- 165 ..... قاعده چهارم : شورا یگانه وسیله امت برای تعاون
- 165 ..... متبادل :

- 166 تضمین اول: شورا و مراجعه حکام بسوی امت: ...
- 166 حکم فیصله های شورا: .....
- 167 تضمین دوم: نظارت بر حکام و محاسبه آنها: ...
- 168 وسایل تنظیم نظارت: .....
- 169 قضاء در مسایل مورد اختلاف فیصله می کند: ....
- 169 وسایلی کمکی این ارگان: .....
- 169 موقف امت در برابر حاکم فاقد مشروعیت: .....
- 171 قاعده پنجم: عدالت هدف اساسی نظام اسلامی: ...
- 172 عدل یا مساوات: .....
- 173 آزادی: .....
- 173 احترام به اراده ملت: .....
- 174 الزامی بودن و عدم الزامی بودن شورا: .....
- 177 حدود اطاعت از امام و از نایب او در جماعت: .
- 178 حق اخوت: .....
- چالش‌هایی که در برابر حکم نمودن مطابق اسلام قرار دارد: .....
- 179 و بالآخره: .....
- 180 خلاصه: .....
- 180 خلاصه شرعی: .....
- 182 اصل ششم: ضوابط تعامل با سلف  
اول: هیچ کسی بجز پیامبر صلی الله علیه وسلم معصوم نیست
- 183 .....
- 184 دوم: موقف ما در مورد اقوال سلف. ....
- سوم: ضوابط تعامل با سلف و رعایت ادب با علماء:
- 186 .....
- 187 سلف و سلفیت چه معنا دارد؟ .....
- 189 خلاف فقهی و تعدد مذاهب: .....
- اجتهاد فقهی نشانه صحت‌مندی امت و شرف تاریخ
- 193 ماست: .....
- 194 احترام مخالف شیوه علماست: .....
- 195 نقد کردن ائمه: .....

- 196 ..... حسن البنا همچنان: . . . . .  
چالش‌های مطرح در برابر تعامل با اجتهادات سلف:
- 197 .....  
199 اصل هفتم: تقلید، اجتهاد و تعصب منفور . . . . .  
203 نصیحت‌های برای تقلید کننده: . . . . .  
203 اضرار افراط و تقریط درین قضیه: . . . . .  
204 شرح بعضی جملات این اصل: . . . . .  
205 «از ائمه دین» . . . . .  
206 جایگاه مذاهب: . . . . .  
207 دلایل امام: . . . . .  
207 دلیل فیصله کننده است: . . . . .  
208 باب اجتهاد باز است: . . . . .  
208 ائمه بیشتر از چهار تن هستند: . . . . .  
208 چالش‌ها در برابر تقلید و اجتهاد: . . . . .  
211 اصل هشتم: ضوابط فقه اختلاف: . . . . .  
213 انواع اختلاف: . . . . .  
216 در فروع: . . . . .  
216 تعصب مذهبی: . . . . .  
218 امام حسن البنا و اختلافات دینی: . . . . .  
218 اول: جمع می‌کند، تفرقه نمی‌اندازد: . . . . .  
219 دوم: اختلاف حتماً بروز می‌کند: . . . . .  
220 سوم: اجماع بر هر امر فرعی ناممکن است: . . . . .  
220 چهارم: مخالفین خود را معذور می‌دانیم: . . . . .  
221 پنجم: خلیفه کجاست؟ . . . . .  
221 ششم: ما سینه فراعتر از هرکس دیگری داریم: . . . . .  
222 کاستن از شدت اختلاف: . . . . .  
223 اختلاف در راه دعوت: . . . . .  
224 مبانی فقه اختلاف: . . . . .  
225 اول: مبانی فکری فقه اختلاف: . . . . .  
225 دوم مبانی اخلاقی فقه اختلاف: . . . . .  
226 چالش‌های ناشی از اختلافات فقهی: . . . . .

- 229 ..... اصل نهم: هر نوع تکلف مردود است
- 231 ..... مثبت‌گرایی:
- 231 ..... مراجع این اصول:
- 231 ..... تکلف در عقیده:
- 232 ..... مثال‌های تکلف:
- 233 ..... مثال اول: مدرسه (أرأيت لو كان كذا فما الحكم؟)
- 235 ..... بدون تکلف:
- ..... مثال دوم: تعمق در معانی آیاتی که علم هنوز به
- 237 ..... آن دسترسی ندارد.
- 238 ..... مثال سوم: فضیلت صحابه یکی بر دیگری:
- 239 ..... اختلافاتی که بین صحابه رخ داد:
- 240 ..... موقف ما در برابر صحابه:
- 241 ..... فرق بین تکلف و ابداع:
- 241 ..... امور بی‌فایده:
- 242 ..... چالش‌های ناشی از تکلف:
- 244 ..... اصل دهم: بلندترین قله عقاید اسلامی ...
- 245 ..... اصل دهم:
- 246 ..... محور اصلی:
- 246 ..... عقیده در اول و آخر:
- 246 ..... ایمان تکمیل‌کننده‌های دیگری نیز دارد:
- 247 ..... ایمان به الله:
- 248 ..... معرفت الله متعال:
- 250 ..... حقیقت ایمان:
- 250 ..... 1- علم:
- 250 ..... 2- خضوع:
- 250 ..... 3- عمل:
- 251 ..... راه دستیابی به معرفت الهی:
- 252 ..... صفات الله متعال:
- 253 ..... الله عزوجل در وحی:
- 253 ..... الله عزوجل فوق خیال است:
- 255 ..... مذاهب گمراه:

- 255 . . . . . این اصل عظیم :
- 256 . . . . . بدون تأویل :
- 256 . . . . . ( بدون تشبیه )
- 256 . . . . . ( و بدون تعطیل )
- ( آنچه برای رسول الله کافی بود برای ما نیز کافی است )
- 257 . . . . .
- 258 . . . . . استاد البنا و قضیه عقیده :
- 258 . . . . . رساله عقاید :
- 259 . . . . . آیات و احادیث صفات :
- 260 . . . . . 1- مجسمه و مشبهه :
- 261 . . . . . 2- معطله :
- 261 . . . . . 3- رأی سلف :
- 262 . . . . . 4- خلف :
- 262 . . . . . بین سلف و خلف :
- 263 . . . . . ترجیح مذهب سلف :
- 265 . . . . . چالشهایی که حول عقیده قرار دارد :
- 266 . . . . . و برای اینکه قلبها متحد گردد!
- 268 . . . . . اصل یازدهم : اسلام بدون زیادت و نقصان . . .
- 269 . . . . . بدعت حقیقی :
- 269 . . . . . بدعت چیست؟
- 270 . . . . . بدعت چیزی غیر از معصیت است :
- 271 . . . . . سنت حسنه و بدعت سیئه :
- 273 . . . . . قاعده شناخت بدعت حقیقی و اضافی :
- 274 . . . . . « فی دین الله »
- 275 . . . . . اولین بدعتکار در اصول دین :
- 276 . . . . . بدعت های قدیم :
- 277 . . . . . بدعت هایی عصر جدید :
- 278 . . . . . قانون غیر شریعت الله، بدعت است :
- 279 . . . . . سیکولاریزم بدترین بدعت عقیدتی :
- 281 . . . . . از جاهلیت دور اول :
- 281 . . . . . بر اساس خواهشات خود!

- 282 ..... اسلام آنچه‌ان که به آن ایمان داریم: .
- 282 ..... زیادت و نقصان در دین: .
- 282 ..... 1- اسلام بدون زیادت در آن: .
- 283 ..... 2- اسلام غیر ناقص: .
- 283 ..... گمراهی<sup>۱</sup> و مقابله با آن واجب است! .
- 284 ..... تغییر منکر: .
- 285 ..... چگونه با آنها مقابله کنیم: .
- 287 ..... چالشهای ناشی از بدعت: .
- 288 ..... واجب ما: .
- 289 ..... اول: بدعت اضافی: .
- 289 ..... اصل دوازدهم: بدعت های .
- 289 ..... اضافی .
- 290 ..... دوم بدعت های ترکی: .
- 290 ..... سوم: بدعت التزام در عبادات مطلقه: .
- 291 ..... انواع بدعات: .
- 291 ..... اوراد: .
- 292 ..... مآثورات و ورد رابطه: .
- 292 ..... خلاف فقهی است: .
- 293 ..... البنا و روشن ساختن حقیقت: .
- 294 ..... منکرات ذکر: .
- 295 ..... سنتهای جمع شدن بخاطر ذکر: .
- 295 ..... جمع شدن سنت است یا بدعت؟! .
- 295 ..... در مورد این فتوا: .
- 296 ..... جمع شدن: .
- 296 ..... آیا این عمل بدعت است! .
- 297 ..... آیا بدعت حسنه وجود دارد: .
- 300 ..... بحث بدعت عمیق تر ازین است: .
- 302 ..... دلایل جواز جمع شدن برای ذکر: .
- 303 ..... باب جدل را می‌بندیم: .
- 304 ..... برگشت دوباره بسوی مناقشه: .
- 305 ..... بدعت حسنه وجود ندارد: .

- 306 ..... بحث‌های بدعت خیلی اندک اند:
- 307 ..... کیفیت ذکر:
- 309 ..... جنبیدن در وقت ذکر:
- 310 ..... ادب گفتگو:
- 310 ..... فشرده بحث:
- 311 ..... علم دامنه خیلی وسیع دارد:
- 312 ..... ادب فتوی:
- 313 ..... کیفیت ذکر مطلق:
- 314 ..... قطع اختلاف:
- 315 ..... ولی بدعت شر است:
- 317 ..... چرا بدعت در دین را مردود می دانیم؟
- 318 ..... چالشها:
- 320 ..... اصل سیزدهم: اولیاء الله
- 321 ..... صالحین را دوست داریم:
- 321 ..... صالحین کیهانند؟
- 323 ..... چگونه صالحین را می شناسیم:
- 324 ..... مظاهر دوستی با صالحین:
- 325 ..... غلو و افراط:
- 326 ..... اولیاء الله:
- 326 ..... ولی کیست؟
- 328 ..... کرامت:
- 329 ..... اعمال خارق العاده از غیر اولیاء:
- 330 ..... موقف ما در برابر اولیاء:
- 331 ..... برگشت بسوی فهم درست:
- 333 ..... ضوابط اختلاف فقهی:
- 333 ..... اول: اختلاف در فروعات:
- 334 ..... دوم: جدال در دین:
- 335 ..... سوم: موقف ما در برابر این اختلاف:
- 336 ..... کرامت ولی بعد از وفات:
- 338 ..... حکم جشن مولود:
- 338 ..... جشن میلاد النبی:



- 339 ..... مخالفین با برگزاری جشن میلاد النبی: .
- 340 ..... کسانی که آنرا جایز میدانند: .
- 341 ..... میلاد صلی الله علیه و سلم پیامبر و یا روز وفاتشان: ..
- 342 ..... ترجیح مباح بودن محفل میلاد النبی: .
- 343 ..... کیفیت تجلیل: .
- چالش‌هایی که در مورد چگونگی تعامل با صالحین
- 343 ..... وجود دارد: .
- 346 ..... نابود کننده لذتها: .
- 346 ..... اصل چهاردهم زیارت قبور، عمل .
- 346 ..... مشروع یا شرک .
- 348 ..... حکم زیارت کردن قبور: .
- 348 ..... با طریقه مسنون آن: .
- 349 ..... 1- نیت: .
- 349 ..... 2- دعا و سلام .
- 349 ..... 3- کشیدن بوت‌ها : .
- 349 ..... 4- راه رفتن بالای قبرها مکروه است. .
- 350 ..... 5- نشستن و تکیه زدن بالای قبرها مکروه است. .
- 350 ..... 6- در مقبره نشستن جایز است. .
- 7- زیارت کننده در برابر قبر ایستاده می شود. .
- 350
- 351 ..... 8- قرائت قرآن نزد قبر جایز است. .
- 9- کارهایی را انجام دهد که باعث تخفیف بر
- 351 ..... صاحب قبر گردد. .
- 351 ..... بدعت‌های رفتن به قبرستان: .
- 352 ..... بدعت‌هایی دیگری از همین قبیل: .
- 353 ..... استعانت و مدد خواهی: .
- 354 ..... استغاثه: .
- 354 ..... رسول الله صلی الله علیه و سلم و بدعت‌های قبور: .
- 355 ..... شرک عملی قلبی است: .
- 356 ..... طعنه‌هایی بر توحید: .
- 357 ..... سوگند به غیر الله: .

- 360 ..... هر کسی که باشد!!
- 360 ..... قبور و مساجد: موقوف ما در برابر زیارت قبر پیامبر علیه السلام چیست؟
- 361 ..... مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم:
- 364 ..... مرض اعتقادی: کبیره هایست که آنها مقابله با آنها واجب است:
- 365 ..... آیا از جمله کبائر مکفره اند؟
- 367 ..... ملاحظاتی بر اصل چهاردهم:
- 368 ..... سد ذریعه:
- 369 ..... در مسایل اعتقادی عذری پذیرفته نمی شود:
- 370 ..... چالشهایی که در برابر عقیده سالم قرار دارد:
- 370 ..... اصل پانزدهم فرق بین استغاثه و توسل:
- 373 ..... رفع حرج:
- 374 ..... اصل مسأله چیست؟
- 375 ..... دعاء، عبادت است:
- 375 ..... توسل چیست؟
- 377 ..... سؤال مطرح شده:
- 378 ..... حکم دعاء همراه با توسل:
- 379 ..... ضوابط اختلاف:
- 384 ..... «جائز است» چه معنا دارد؟
- 384 ..... فتوای امام حسن البنا:
- 385 ..... حدیث مرد نابیناء:
- 386 ..... فقاہت ابن تیمیہ:
- 387 ..... اصول سه گانه و تصوف:
- 388 ..... حقیقت صوفی:
- 390 ..... امام حسن البنا و تصوف:
- 390 ..... چالشهای حول اصول و فروع:
- 392 ..... اصل شانزدهم فریب لفظی و جنگ اصطلاحات:
- 394 ..... آیا عرف از مصادر شرعی است:
- 395

- 395 ..... عرف چیست؟
- 398 ..... حجت بودن عرف:
- 399 ..... آیا عرف اصل مستقل است:
- 399 ..... قواعد فقهی عرف:
- 400 ..... عرف نادرست و الفاظ نادرست:
- 402 ..... خدعه لفظی:
- 402 ..... دقت لفظی در کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم:
- 403 ..... جنگ اصطلاحات:
- 407 ..... بازی با کلمات:
- 408 ..... تخریب اصطلاحات:
- 409 ..... الله عزوجل:
- 411 ..... و اسلام:
- 412 ..... راه راست:
- 413 ..... چالش‌های مطرح در بخش اصطلاحات:
- 414 ..... اصل هفدهم: کمال اعمال
- 416 ..... عقیده مبنای عمل است:
- 416 ..... عقیده قبل از هر چیز:
- 417 ..... ایمان اساس عمل است:
- 418 ..... عمل بدون ایمان:
- 420 ..... خیانت بزرگ:
- 421 ..... مردان عقیده:
- 422 ..... نمونه‌هایی از مؤمنین راستین:
- 423 ..... عقیده قول و عمل است:
- 423 ..... عمل قلب و عمل جوارح:
- 424 ..... اخلاص باب قبول شدن اعمال:
- 424 ..... اعمال قلوب:
- 425 ..... اعمال جوارح:
- 425 ..... کمال مطلوب:
- 426 ..... احسان:
- 427 ..... ایمان، اسلام و احسان:
- 429 ..... چالش‌هایی که در برابر عمل قرار دارد:

- 432 ..... اصل هژدهم: اسلام و آزادی عقل
- 433 ..... حدود حاکمیت عقل و دایره وظیفه آن:
- 434 ..... ابلیس زعیم مکتب عقلی است:
- 435 ..... واسطه بین وحی و بشریت:
- 437 ..... اهمیت این قاعده:
- 440 ..... اسلام به دقت در کائنات ترغیب می‌کند:
- اسلام قدر و منزلت علماء و علم را بلند می‌داند.
- 442 .....
- 442 ..... ذم هر بینش و کنش غیر علمی:
- 443 ..... علم مذموم:
- 445 ..... پیامبر صلی الله علیه و سلم و علم:
- 445 ..... کدام علم؟
- 446 ..... برنامه اسلام بخاطر تهیه جو و فضای علمی:
- 446 ..... 1- تکوین عقل علمی:
- 448 ..... 2- مقابله با بیسوادی:
- 448 ..... 3- آموختن زبانهای دیگران:
- 449 ..... 4- استخدام سرشماری:
- 449 ..... 5- برنامه ریزی:
- 449 ..... 6- عمل کردن به نظر اهل خبره و دانش:
- 452 ..... واقعیت دردناک:
- 454 ..... میدان دیگر:
- 455 ..... چالش های در تعامل با عقل:
- 455 ..... خلل در کجاست؟
- 457 ..... اسلام دین علم:
- 457 ..... اصل نزدهم معرکه های وارداتی
- 458 ..... جنگ های وارداتی:
- 459 ..... خصومت های ساختگی:
- 459 ..... دایره های عمل:
- 460 ..... دائره های تخصصی:
- 461 ..... دایره غیب:
- 461 ..... تصادمی وجود ندارد:

- 461 ..... مسأله قطعی و ظنی: .
- 464 ..... پیروی از گمان: .
- 464 ..... 1- علم ظنی: .
- 465 ..... 2- دوم: علم قطعی: .
- 467 ..... ایمان بهتر از هر امریست: .
- 467 ..... ضوابط فهم نصوص: .
- 468 ..... چالشهای در اطراف علم: .
- 468 ..... مظاهر این مشکل: .
- 470 ..... قواعد داخل شدن به اسلام: .
- 470 ..... اصل بیستم: اصل الاءصول .
- 472 ..... ایمان ناقص: .
- 475 ..... عنوان عقیده اسلامی: .
- 476 ..... دایره اسلامی: .
- 477 ..... دستبردار شدن از کسی که لا إله الا الله میگوید: .
- 478 ..... حسابہ علی الله: .
- 479 ..... اهل معاصی: .
- 481 ..... انکار از سنت یا از حدیث: .
- 482 ..... مانعین زکات: .
- 482 ..... ابتدای تلخ: .
- 484 ..... غلو در تکفیر نتیجه محنتها بود! .
- 486 ..... اخوان و مفکوره تکفیر: .
- 487 ..... فرق بین داعی و قاضی: .
- 490 ..... انسان عاصی در ابتلاء واقع است!! .
- 491 ..... ازین پرتگاه بر حذر باش: .
- 491 ..... منعطف تکفیر: .
- 495 ..... تخریب زمینه های دعوت: .
- 496 ..... راه درست: .
- 497 ..... تکفیر کسانی مستحق تکفیر اند: .
- 499 ..... اساسات تکفیر: .
- 500 ..... چه کسانی کافرند: .
- 500 ..... حکم به غیر ما انزال الله: .

- 502 ..... فرق بین نوع و شخص:
- 503 ..... چالشهای ناشی از تکفیر:
- 504 ..... مشکلات ناشی از تکفیر:
- 506 ..... قبل از خاتمه
- 506 ..... بیا با هم اتفاق کنیم!
- 507 ..... و اصول دیگر:
- 507 ..... مقررات دهگانه غزالی:
- 510 ..... اسلامی که به آن ایمان داریم:
- 513 ..... بخش دوم
- 551 ..... جدول جوابها
- 553 ..... فهرست مراجع